

وقت افتاد آب سپهرین طلب کرد و منع کردند پس بخواب رفت چون وقت سحر شد گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله نظر کرد برین
 درین حقیقت جاوی داد و آب بود و گفت بنوشش ای عثمان پس گفتیدم تا آنکه تیرا شام بپسندیدم گفت یاده که در آن وقت
 تا آنکه بپسندم و در وقت است از مهاجرین سبب که فرستاد عثمان منی انداخته کسی را نزد عبداللہ بن سلام ندوی معین بود و گفت
 بر دار سر خود را و پس ازین گوید و بر سرش که آنحضرت صلی الله علیه و آله ستراف کرد و این سوادخ اشتب گفت ای عثمان فایده کرد و در ترا تمام
 آری پس فرمود و بنیت دلوی از آن بگویم از آن می بینم بر آن بر جگر خود پیوسته فرمود اگر خواهی و عاقلی که از این پس نصرت
 و دیگر ترا بدیشان اگر خواهی از نظارتی نزد ما پس اختیار کردیم و افکار و تیرا در آنحضرت صلی الله علیه و آله شسته شد همان روز آخر جبه
 الحارث بن ابی ساسانه فی سنده جلال الدین سیوطی در تنویر دلائل طلاس در فیل اشکانات از عبداللہ بن سلام آورو
 که گفت آنکه عثمان ای ووی معین بود که پس گفت بر جبال را آورد و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله درین حوضه که سیفر نماید آیا
 حاضر و کردید و گفتیم آری فرمود بگفتید کردید ترا گفتم آری پس آویخت دلوی که در دوی آست و تو شستیدم از آن
 جند آنکه میراث شد تا آنکه می یابم سردی آن در میان هر دوستان میان هر دو و چشم خود و فرمود اگر خواهی
 شسته شودی برایشان و اگر خواستی از نظارتی نزد ما پس اختیار کردیم و افکار و تیرا در آنحضرت صلی الله علیه و آله شسته شد همان
 رشی الله عنه همان روز و گفت عدی بن جهم رشی الله عنه شستیدم از آن روز که شسته شد عثمان مرده باد ای ابن
 علان بزوج و در میان بشارت باد ای ابن جهمان بر بن غیر غضبان شاد مستول ای عقیان ای عقیان ای عقیان ای عقیان
 کردیم هیچکس را ندیدم بر واده ابو نعیم و گفت زبیری چشم من کردیم عثمان را شنب بنگام پس فرو گرفت مادر او دادی
 از پس شنبت پس تمسیدیم تا آنکه نزدیک بودیم که برگردیم پس عاقل کرد و ساداتی نیست ازین بر شما ثابت باتید ما آورو
 و تیرا حاضر شویم اما ما شما پس بود و ز که میگفتند آنکه کاین ملائکه بودند از جبه الطبرانی و ابو نعیم و هم ابو نعیم
 عروه روایت کرده که مکث کرد عثمان در حش کو که نام تو منعی شستیدم سحر در مرضی می کردند و او را تا آنکه
 آواز داد و گفت دفن کنید و نماز گذارید بروی که خدا می تعالی نماز کرد بروی و تا آنکه حرق کردید بروی عبداللہ
 بن عدس طوسی و کسان بن بسترش خواب بودند و غیر ایشان که مایل مصر آمدند و خلقی از او با من برآم بروی فراخ
 کردیدند و جملہ الحسن زکوری و اصحاب و بعد یکسال یاد و سال زین و آنکه بجمل لبنان کشته شدند و در حدیث آمد
 که آنحضرت فرمود و مسلم بیرون تیرا که بیرون زدند از درین چنانکه بیرون حیرت و تیرا از ریته کشته شوند و در حبل
 لیثان و در جبه الطبرانی و ابو نعیم و در واده السیوطی فی اساتیر المکبری و هم ابو نعیم در عثمان بن مره عن ائمه روایت کرد
 که گفت اندروی شستیدم جن را که تیرا میکردند بر عثمان و آنرا سجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شسته پس از آنجا گفتند
 شبی مگر تیرا ندان می این است بستاند او بیرون با صخره الصلاب و هم جبالا بکره بیخون صخره کا استیاب و زبیر
 ای و ابی جعفر خلیف الرقاب و ابو علی علیه السلام بنگام قتل می و زبیری که مراد او بود و چون خبر قتل می اینجا
 از شدت سعادتش مرگشت کرد و از آنجا آمده امام حسن علیه السلام را طمانینه زد و در سینه چپین علیه السلام هم می
 و جبه اللہ بن جعفر و ابن الزبیر را سخت گفت و فرمود و آیا کشته شود عثمان و شما زنده با سید بس اعدا کرد و دند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ویرین این کتاب که شامل کهنه و جدید و نو و غیره است خالق کوکب است مطابقت

أَنَا الْقِيَامَةُ
حَيُّ الْقَافَّةِ

معاً مهدب جناواتها جميعاً واعاد الله لي بيتي والدم فنبأها بالارحى غفران محمد بن الحسين

سید محمد رفیع ہمدانی صاحب

فهرست پنج الکرآمہ فی اناسر القیامہ

۲۰	فصل ۷ در بیان مومنین و کفار و عذاب و عذاب	۲	فصل ۱ در بیان احوال عالم تاریخ
۲۱	فصل ۸ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب	۲	مقدمه در بیان احوال عالم تاریخ
۲۲	فصل ۹ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب	۵	فصل ۱ در بیان احوال عالم تاریخ
۲۳	فصل ۱۰ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب	۸	فصل ۲ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب
۲۴	فصل ۱۱ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب	۱۰	فصل ۳ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب
۲۵	فصل ۱۲ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب	۱۲	فصل ۴ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب
۲۶	فصل ۱۳ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب	۱۵	فصل ۵ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب
۲۷	فصل ۱۴ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب	۱۶	فصل ۶ در بیان مروت و قدم عالم و تاریخ و عذاب و عذاب

۵۲ فصل ۷
در بیان خلافت بی امیر و عیار و دیگر ملوک
و سلاطین که در ملت اسلامی در عرب و غیره بودند

۶۵ فصل ۸
در بیان اختراع سقا و سقا و سقا و سقا
و اوایل خلفاء و ملوک اسلام و تفتیش حکام و سقا
سکمانان

۷۱ فصل ۹
در بیان حوادث زمانه خلفاء عباسیه و دیگران

۷۹ فصل ۱۰
در بیان کشور هند و سلاطین هند و اسلام و طوایف
الملوک هند و بعضی ماجرایات

۹۶ فصل ۱۱
در بیان تمام اهل عالم و بنای تعذیل فرقی بسیار

۱۰۰ فصل ۱۲
در بیان احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
و مصدر و مظهر او

۱۰۶ فصل ۱۳
در بیان اقرا و است و فرقی و شریف و شریف
و جماعت

۱۱۵ فصل ۱۴
در بیان بدو ملت اسلامی و دیگر متصل باوست

۱۱۹ فصل ۱۵
در بیان عقاید اهل اسلام از ابتدا بدو ملت
اسلامیه تا انتشار مذاهب اشهر

۱۶ فصل ۱۶
در بیان بعضی خصائص است و حویر

۱۷ فصل ۱۷
در بیان بعضی مجددین بر سر هر صد سال

۱۸ فصل ۱۸
در بیان وجود حق دین است و حکم آن

۱۹ فصل ۱۹
در بیان انواع حق و ذکر سلاطین عثمانیه و سقا

۲۰ فصل ۲۰
در بیان سقا و سقا و سقا و سقا و سقا

۲۱ فصل ۲۱
در ذکر سقا و سقا و سقا و سقا و سقا

۲۲ فصل ۲۲
در ذکر مقتل عثمان بن عفان رضی الله عنه

۲۳ فصل ۲۳
در ذکر قتل جمل

۲۴ فصل ۲۴
در ذکر وقایع عظیمین

۱۹۹ فصل ۵ در ذکر قتل نریمان و مدح خاندان شریفین

۱۴۵ فصل ۶ در ذکر حسن بن علی که اسما و یحیی است

۱۴۶ فصل ۷ در ذکر ملک بنی امیه قاتل حسن بن علی رضی الله عنه

۱۴۷ فصل ۸ در ذکر قتل حسین بن علی رضی الله عنه

۱۸۲ فصل ۹ در ذکر قتل خرد

۱۸۸ فصل ۱۰ در ذکر دیرالی مدینه بعد و قتل خرد

۱۹۱ فصل ۱۱ در ذکر قتل یزید بن علی بن مسلمین رضی الله عنهم

۱۹۴ فصل ۱۲ در ذکر دولت بنی العباس

۲۰۳ فصل ۱۳ در ذکر قتل طایفه و سیدان ایشان از مغرب و مصر

۲۰۵ فصل ۱۴ در ذکر قتل امیر و امانت نمودن ایشان بنی و استیصال کردن محارم

۲۰۸ فصل ۱۵ در ذکر قتل امیر و امانت نمودن ایشان بنی و غیره و سلاطین و ملوک و سلاطین و ملوک

۲۲۰ فصل ۱۶ در ذکر ابن مسعود شریف بنویس

۲۲۱ فصل ۱۷ در ذکر قتل جبر و شریف و غیره

۲۲۲ فصل ۱۸ در ذکر نار مجاز

۲۲۶ فصل ۱۹ در ذکر قتل و سیدان ایشان ملک و امیر و امیر طعن بر صحابه کرام

۲۲۸ فصل ۲۰ در ذکر خرد و جالین کذا این

۲۳۹ فصل ۲۱ در ذکر خرد بیت المقدس

۲۴۱ فصل ۲۲ در ذکر امیر و طایفه

۲۳ فصل در ذکر ستاره و بنا را دارد ۲۵۰

۲۴ فصل در ذکر گزشت موت و غیره ۲۵۲

۲۵ خاتمة الیسان در بیان بعضی حوادث بنت اشد اسد از اول هجرت تا زمانه حال بترتیب قرائات ۲۵۴

۲۶ فصل در ذکر امارات متوسطه و شرط صغر که سنون باقی است مگر در استزدون ۲۶۸

۲۷ فصل در ذکر نبیست اسلام و تغییر احوال نبی اودم ۲۶۹

۲۸ فصل در ذکر تغییر مردم ۲۷۱

۲۹ فصل در افتاد و کمالات حاصله از مرزده ۲۷۲

۳۰ فصل در بیان تبدیل سخا بهم الفاظ علوم ۲۷۸

۳۱ فصل در ذکر ریاست غیر مستحقین ۲۸۲

۴ فصل در ذکر نبی و قمع و دادگان اسلام ۲۸۶

۵ فصل در ذکر بعضی امارات متوسطه ساعت ۲۸۹

۶ فصل در ذکر بعضی امارات دیگر است ۲۹۲

۷ فصل در بیان اشراط ساعت ۲۹۸

۸ فصل در بعضی علامات دیگر قیامت ۳۰۰

۹ فصل در ذکر صفات و مختصات امور ۳۰۶

۱۰ فصل در ذکر بعضی منبئات ۳۰۹

۱۱ فصل در ذکر بعضی منکرات ۳۱۰

۱۲ فصل در ذکر بعضی منکرات ۳۱۳

۳۱۷	فصل ۱۵	در ذکر منکرات حجاج و غیره
۳۱۹	فصل ۱۶	در ذکر منکرات نخل و غیره
۳۲۱	فصل ۱۷	در ذکر بدعات عبادت و غیره
۳۲۳	فصل ۱۸	در ذکر بدعات مواسم و ایام و غیره
۳۲۸	فصل ۱۹	در ذکر منکرات مختلفه و بعضی انواع آن
۳۳۱	فصل ۲۰	در ذکر بعضی بدع مختلفه
۳۳۴	فصل ۲۱	در منع لباس و غیره
۳۳۹	فصل ۲۲	در ذکر بعضی منکرات عظیمه
۳۴۲	فصل ۲۳	در بیان اشراط عظیمه و امارت قریبه که متعاقب آن قیام ساعت و ساعت قیام است
۳۵۱	فصل ۲۴	در ذکر نام و نسب مولود و بیعت و هجرت و علیه و سیرت مهدی موعود
۳۵۲	فصل ۲۵	در بیان اسم سنائی و نام نامی و علیه السلام
۳۵۴	فصل ۲۶	در بیان نسب مهدی
۳۵۹	فصل ۲۷	در بیان مولد مهدی
۳۶۱	فصل ۲۸	در بیان علیه مهدی
۳۶۴	فصل ۲۹	در بیان سیرت مهدی
۳۶۵	فصل ۳۰	در بیان علامات مهدی موعود
۳۶۸	فصل ۳۱	در بیان وقایع و منتهی که در زمان ظهور مهدی علیه السلام واقع شوند
۳۶۹	فصل ۳۲	در ذکر طغیانی که بر زبان مهدی باشد

۳۸۰ فض ۲
در بیان منک محمد و بیان حدیث لا محمد الا عیسی

۳۷۳ فض ۴
در بیان نزول حضرت روح الشدایی بن مریم
علیه السلام

۳۸۵ فض ۳
در بیان در بیان مرتبه نبوت

۳۷۴ فض ۱
در بیان علیه صوت و سیرت و علیه السلام

۳۹۲ فض ۴
در ذکر وقت و تاریخ خروج مهدی موعود

۳۷۷ فض ۲
در بیان وقت نزول عیسی و محل نزول وی و مدت و آثارش
و همچنین خفایات تقلید امام مهدی علیه السلام امام ابو حنیفه

۳۹۵ فض ۵
در ذکر اعوان انصار و صاحب یرایت مهدی

۳۸۳ فض ۸
در بیان خروج یا جوج و ماجوج

۴۰۰ فض ۶
در بیان خروج دجال

۳۸۵ فض ۱
در بیان نسب یا جوج و ماجوج

۴۰۱ فض ۱
در بیان نام و نسب مولد دجال

۳۷۷ فض ۲
در ذکر علیه سیرت ایشان

۴۰۲ فض ۲
در بیان علیه سیرت و قسده و جمال

۳۸۷ فض ۳
در بیان خمر و خمر و اهلک ایشان

۴۰۸ فض ۳
در بیان محل خروج دجال و وقت مدت و کیفیت
و می طریق نجات از وی و قاتل و

۳۸۰ فض ۹
در ذکر و پندار و دستور و خروج قحطانی و غیره

۴۱۶ فض ۴
در بیان و مال بودن ابن صیاد

۳۷۷ فض ۱
در بیان خسراب عینه

۴۴۲ فصل ۲
در بیان نوح خطای دنیا و هشتم آیه غفریم
بعد بیست و یکم

۴۴۳ فصل ۳
در ذکر کرم که بر سبب علیه او و فرام کرم او

۴۴۴ فصل ۴
در ذکر جنس و غیره

۴۴۵ فصل ۱۰
در بیان طلوع شمس از مغرب و بعد آن

۴۴۶ فصل ۱
در طلوع شمس از مغرب

۴۴۷ فصل ۲
در بیان اول آیات

۴۴۸ فصل ۳
در بیان دایره الارض

۴۴۹ فصل ۱۱
در بیان دغان و ریج باره نارسدن

۴۵۰ فصل ۱
در بیان دغان و ریج باره

۴۴۲ فصل ۲
در بیان نوح خطای دنیا و هشتم آیه غفریم
بعد بیست و یکم

۴۴۳ فصل ۳
در بیان ابدال بعد بیست تا دخول جنت و نار

۴۴۴ فصل ۴
در بیان آیه اول اعمال صالحه و دخول جنت و نار

۴۴۵ فصل ۱۰
از تولدی مجدد الرشید صاحب

۴۴۶ فصل ۱
تاریخ ختم کتاب

۴۴۷ فصل ۲
مع حضرت مولف کتاب اقبال

۴۴۸ فصل ۳
مع رئیس و لایه به پال دام اقبال

۴۴۹ فصل ۱۱
صبر نامه کتاب

۴۵۰ فصل ۱
تصویر الغرر
بسم الله الذي بعثته تتم الصالحات و
صلواته تعالى على سيد المرسلين و
و بطلان وجهه اصل الكرامات

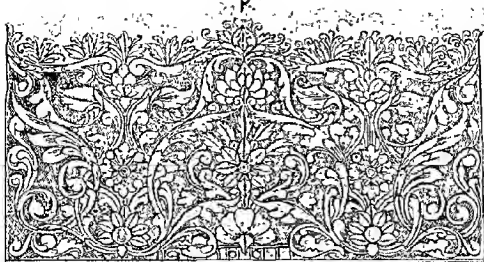
بَايَاتُ النَّاسِ قَوَائِمُ الْبُلْدَانِ السَّابِقِ

دَوَائِنُ الْبُلْدَانِ السَّابِقِ الْبُلْدَانِ السَّابِقِ الْبُلْدَانِ السَّابِقِ



مطبع جهرات واقع ببلد طرابلس حاليه

مطبع جهرات واقع ببلد طرابلس حاليه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

نویسند و او را میقتید و پس اخبار و تازی که درین باب در وادین اسلام از کتب سنت مطهره منسوخ است و در رسال
این مسائل محفوظاً از ابا سلوب شایسته و ملازم بایسته برسد و در یک مقدمه و چند باب و فائده پیش از آن ساخت
و بهشت است سوال دنیا و احوال آخرت را که در سطولات مرقوم است با اثر و سیاحت و منافع دیگر درین جریده یکجا
جمع نمود و در نامش مطابق تاریخ حال و موافق اوقات حال حج الکرامه فی آثار القیاسیه نهاد و طبقه جمع
الغایب فی المهدی و الذیاد و انیز و اما امکان در تصحیح روایت و توثیق درایت بتقصیری از خود راضی نشد و هر آنچه یوسف
برنجی برین علی مقدسی و در عقد الذکر فی احوال المنتظره جلال الدین سیوطی و در عیون و روی فی اخبار المهدی و ابن حجر
کی در قبول مختصر علی قاری و در شرب و روی فی مذنب المهدی شیخ علی متقی و رساله برهان فی احوال مهدی
آخر الزمان قاضی محمد بن علی شوکانی در توضیح فی تواتر اخبار فی المنتظره و الدجال المسیح و مستند بن بکر اشترک در کلام صحیح
فی خروج المهدی و غیره تم فی غیره و باید او کرد و اندک مختصر آن نوشته شد و از ایشان گرفته براد ایشان نوشته آمده
ما بجای که در جم مانده قضاغت کردیم و بسکندر بن یسند ناخچر و دارمانده و مقاصد من تاریخ و مایضل به که در مقدمه و باب اول
این کتاب جلوه ظهور دارند و ناخود از کتاب العبر و دیوان المبتدا و الحبر و کتاب المختصر فی اخبار البشر و کتاب علو
و الاغتیا فی بیان المخطوطات و الآثار و ملل و نحل شهرستانی و تاریخ الخلفاء و حسن المجاهره و خبران از کتب جمع هم مانع
از تحقیقات باقی غایات و نهائیه و نهایت است بایجاز بیغ و اختصار لطیف و ترتیب این جریده و بر طبق شیوه شایسته
لا شراط البشاهه است و کلام او بذیل بود امین کتاب سطوی افتاده و مطالب غریبه و مشکله را بغیارت بینه و تسهله
آورده شد تا عموم نفع وی خلق را فرا گیرد و سودمند بر نزدیک و دور گردد و سه سخن و دست گران بود و او را
کردم از جان پیمانه نیارید که از زبان کردم و هر مطلب مقصد که تعلق به و یا باز یاده داشت آنرا کرد و آورده شد
معه این تکرار در اکثر مواضع رنگ و دیگر دارد اگر یکجا بتازی است جای دیگر بغیر از این است و هر حرف که لفظ
مکتبه خرمشهر دارد و ظاهر است که هیچ کائن و بان درین عالم نیست مگر حضرت رسالت و شگای ختمی پناهی صلعم
از این خبر داده پس غایب یا باشد که اهل اسلام ازین اخبار صمیمه و احادیث سرمدی اعراض کنند و در غمگام افتخار
فتوح از دحام و دواهی و محن احتجاج بار بار فاسده و استناد بقول کاسده نمایند و از فضیلت تشبیه بکثرت و
تشبیه با حصول ملت که موجب حفظ ایمان از طرق خلل و نقصان محصول نجات از حوادث و بهر حال است و در
افتند و دست بردار کشف کاشفان و اخبار کاهنان و مخمان و قول این دان زنند با آنکه در حدیث صحیح از عمر
رضی الله عنه آمده که گفت تمام دنیا رسول الله صلعم مقاماً فاخبرنا عن بهر الخلق حتی دخل الی الجنة منازله و اهل النار
منازله هم حفظ و ک من حفظه و نسیم بنه و اه البخاری پس لایق حال و ملائیم مال هر مسلم تسبیح و مومن مطیع است
که حکم هر حادثه ماضی و بلایه حال و بایسته استقبال از سنت مطهره برگرد و تا مسلمون اعط القوس باریه و آذ شو و قلا
حکیم گفته حفظ الماموس بختک یعنی شریعت را نگهدار تا شریعت ترا نگهدارد و سه فتنه می باز و ازین چرخ مقرر
بر خیزد تا میخانه پناه از همه آفات بریم و تشک نیست که عارف نیست مطهره مامون است و در مواز و ملاک مامور

امرضا سماعت میسر تر است جز در زمان تقیاض طبع باحوال کم کما میسر است بر احوال تنیده و این حرفان اطلاق
 سبب قوی نجات دهنی در معیاش و نبوی و معاد حروفی است تا که توفیق در یافتن رفیق گردانند و کدام یک
 داران مردم و گذرانند و چون یافتند کتاب بکون و فساد و خاتمه بابل هم ایجاد وابسته بدامن میان بد خلق است
 لکن در وایت چنانکه درین مقصد از جهت و معنی و در و تشدید استی از مقصد مقدمه حواله الزامان خاصه و بیان نامه میگردد
 تا آخر احوال مربوط و هدایت با هدایت منوط شود و با الله التوفیق عمن عمران بن حصین مرفوعا قال سلم کان الله
 و لم یکن حتی قبله کال جسته علی الار احدثت ارجح العاری و عمن ابی رزین قال قلت یا رسول الله این کلام ربنا قل
 ان کلک خلق خلقه قال کون فی عمار ما تحته هوار و ما فوقه هواء و خلق مرسته علی الماد و واد الترمذی قال یرید بن ماری
 العاری لیس معنی و عمن جبر بر مظم قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم و کما تدری ما الله ان عرسته علی جموعه لیس کما
 و قال یا معا بن عوف لیس لقیته علیه و ان لیا کوا لیس علی الرطل بالکلب احره بود و و عمن ابی هریرة قال قال رسول الله
 صلوات الله علیه و سلم یقال خلق الله التریة یوم السبت و خلق فیها اعمال یوم الاحد و خلق الشجر یوم الثمنی و خلق الکرم یوم
 الثمنی و خلق النور یوم الاربعاء و من فیها الدواب یوم الخميس و خلق آدم بعد العنصرن یوم الجمعة فی آخر المخلق و قوله
 ساعته من فیها فیما یس العنصرن اللیل اخرجه مسلم و عمنه قال ابی الیسی مسلم جالس اصحابه اذا قال علیهم صحاب فقال یقال یقال یقال
 انما اتوا الله و رسول الله علم قال نه و العنان نه و ایا الارض یسوقها الله الی قوم لا یشکروه و لا یدعونهم ثم قال علی
 تدریون ما منکم قالوا الله و رسول الله علم قال و انما الرقیع مقف معقود و موح مکشوف ثم قال بل تدریون ما ینکم و منبها قالوا
 الله و رسول الله علم قال ینکم و منبها حسنة ثم قال بل تدریون ما فوق دکت قالوا الله و رسول الله علم قال سمعان
 حبسایة سسته ثم قال که کک حتی غده سبع سموات ما من کل سما من ماین و الله و الارض ثم قال ال تدریون ما فوق دکت
 قالوا الله و رسول الله علم قال ان فوق دکت لعرش و منبها و منبها و منبها و منبها و منبها و منبها و منبها و منبها و منبها
 ثم حکم قالوا الله و رسول الله علم قال بها الارض ثم قال بل تدریون ما تحت دکت قالوا الله و رسول الله علم قال ان تحتها ارض
 اخری فیها مسیره خمسائة سسته حتى غده سبع ارضین من کل ارض مسیره خمسائة سسته ثم قال و الذی نفس محمد
 لو اکم و کتم کل الی الارض السفلی لیس علی الله ثم قرء هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو کل شیء علیهم اخرجه احمد
 و الترمذی و قال الترمذی قرأ رسول الله صلوات الله علیه و سلم الاية تدل علی امره و ارا و لیس علی علم الله و قدرته و سلطانه و علم الله و قدرته
 و سلطانه فی کل مکان و هو علی العرش کما وصف الله فی کتابه و حسن العباس بن عبد المطلب عم الله کان حاله
 فی البطحاء فی عصاة و رسول الله صلوات الله علیه جالس بهم حرمت صحابة و مطر و انبها و قال رسول الله صلوات الله علیه انتم یوم الله و انبها
 قال و المن قالوا و المن قال و العنان قالوا و العنان قال علی تدریون ما بعد ما من السماء و الارض قالوا لا ندی
 قال ان بعد ما منبها ما و ا واحدة و ا و متان و ثلاث و سمون سسته و السماء التي فوقها کک حتی غده سبع سموات ثم قال
 السماء السابعة کبرج علاء و اسفل کما من سما الی سما ثم فوق و کک ثمانية او قال علی بن اظلمه بن و و کک منبها
 الی سما علی ظهور بن العرش علی اسفله و اسفل کما من سما الی سما ثم الله فوق و کک اخرجه الترمذی و ابو داود -

وعن عائشة عرس رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خلقت الملائكة من نور وخلق سبحانه من نار وخلق آدم مما وصف لكم فخرج
سليم وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كان طول آدم تسعين ذراعا في سبع أذرع عرضا وعمر بن الخطاب
قلت يا رسول الله اني الانبياء كان اول قال آدم قلت يا رسول الله فمينا كان قال نعم في حكمي قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
نعم المرسلون قال ثلثمائة وابضعة عشر جبرائيل في رواية عن أبي بامته قال بعد ذلك قلت يا رسول الله كم وفارعة الانبياء
قال ثلثمائة واربعه وعشرون الفا الرسل من ذلك ثلثمائة وخمسة عشر جبرائيل اخبرها احمد وعمر بن الخطاب موسى قال سمعت
النبى صلى الله عليه وسلم يقول ان الله خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الارض فجاءه نوحا آدم على قدر الارض منهم لابسهم والاحمر
الاسود وبين ذكك والسهل والرخن والنجيب والطيب خربه ابو داود والترنذى وعمر بن الخطاب الى ذر قال كنت
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد عند غروب الشمس فقال يا ابا ذر ان ترى ابن تذهب هذه الشمس قلت يا رسول الله ورسوله اعلم
قال تذهب بها تحت العرش فتساقط فيموتون لها ويوشك ان تسقط فلا يقبل منها وتساقط فلا يموتون لها ويقا
لها ارجى من حيث جنت تطلع من مغربها ذلك قوله تعالى والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم اخبره الشيخان
والترمذى وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشمس والقمريون ان يوم القيامة اخبره البخارى وعمر بن الخطاب
قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المراكب ما هو قال ملك موكل بالسحاب ومعه قوائم من نار يسوقها بها حيث شاء الله تعالى
قالوا فما الصوت الذي يسمع قال زجرة للسحاب حتى تنتهي حيث امرت قالوا وما صدقت اخبره الترمذى وعمر بن الخطاب
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استعنت النار الى ربها فقلت رب كل جعني بعضا فان لها بنفسين نفس في اشتراك ونفس
في الصيغ فهو اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمهرير اخبره الشيخان والترنذى وعمر بن الخطاب وقال
خلقت هذه النجوم لثلاث جعلها الله زينة للسموات وجو الاشياطين وعلائق يتهدى بها فتن تاويل فيها غير ذلك فقد خطأ
حقه واصنع نفسيبه وتكليف بالاعينيه وما لا علم له به وما عجز عن علمه الانبياء والملائكة والله يجعل الله في نعيم حيواته
ولا رزقه ولا موتته انما يفترون على الله الكذب ويتعللون بالنجوم اخبره البخارى استشهاده الى قوله ما لا علم له به
اخرج باقية رزين وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امتي مثل المطر لا يدرى آخره خير ام اوله اخبره الترمذى وصححه
وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اشياء امتي الى جنانا ساكوتون بعدى يودوا حديهم لو انى باهله وماله
اخبره مسلم وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس بين امتي فانه من حتى ياتيهم امر الله وهم ظاهرون اخبره
الشيخان قال البخارى وهم اهل العلم قال علي بن المديني هم اصحاب الحديث جعلنا الله سبحانه من جماعتهم وحشرنا في يومهم
وعصابتهم آمين مقدمه در بيان حال علم تاريخ واسنجه متصل باوست ودرين مقدمه فصل است فصل اول
در حال تاريخ بدانكه فن تاريخ از ان فنون است كه تداول ميكنند افزا اعم واجبال ونبسته ميشوند بسوى آن كه كاسب
در حال بلندي ميچيند بسوى معرفت آن موقوفه و اغفال و تناقض ميكنند در آن ملك و اقبال و متساوي اندر
وي علما و اگرچ اين فن در ظاهر جهين اخبار از ايام و دول و سوابق قرون اول است كه بدان انتمار اقبال
و ضرب مثال ميكنند و شان خلقت و تقلب حوال را مودى پيسازند كه چگونه در آن لظاف و جمال در اول تسامح

گرفته: قسم بعد از آن ارمی سادی ارمی کال ندای زوال کرده اما در باطن نظر و تحقیق مبادی کائنات را تعلیل
واقیق و کیهیات و اسباب قایع را علم عین و حکمت را اصل عریق است و لهذا فحول موثرین اسلام باستیاب و رجوع خبا
ایام بر داشته اند و در صفحات و فواتر آنرا بطور و ودیعت ساخته لیکن متطفلین و سائیس باطله در آن مبتدیان نموده
و زخارف روایات مضحکه را در آن غلط کرده و آنرا که بعد از ایشان آمدند اکثری اقصای آثار متطفلین کردند و در غلط
اسباب قایع و رعایت حقائق احوال نموده ترثات احادیث آوردند سپس تحقیق و نفس الامر را قلیل است تنقیح
را طرف کلیل و منوط و هم در غالب اخبار شنیدیم غیبی و تقلید در آدمیان خیل بر حق و دلیل و تطفل بر فنون غریب
طولی و سرسجیل در میان انام و خیم و بل با سلطان حق را احدی مقاومت نمیتواند کرد و شیطان باطل بسجبات
نظر و دقت و وف میگرد و کار ناقلین این طراوت نقل است و کار بصیرت نقد مواهب زخارف و نقل و صفحات صحیح بر
علم با جلاء و عقل و جویی از مردم پیش ازین در اخبار را کثرت بدین کرده اند و نوایح احم و دول را که در عالم کون و
مشا بود و ضبط نموده اند و آنرا که ازین میان بجزیرت سهرت و امانت مقبره رفته اند و استغفار و و او این حق تعالی
متاخر کرده کمتر اند متجاوز از عدد و اناط و حرکات حواصل نمیشوند مثل بر استحق و طبری و ابن کلبی و محمد بن عمر و اقدی
و سیف بن عمر سدی و مسعودی و غیر هم من الشاسیه المنبرین علی الجاهلیه و اگر چه غرض مطعن که در کتب مسعودی و و اقدی
است معروف و اشیات و مشهور رسیان غفله نقات بوده است اما کافه این علم اخبار را ایشان را فتنه لقبول نموده
را اقتضا سمن ایشان در تصنیف را تباح آثار را بنیاده کرده لیکن تا قدر مبهر تر ترثت را اعتبار نقل است ان منطاس لغیر خود
است طبایع عمران را در احوالیکه جمیع اخبار و نقل روایات و آثار است نمی بخند و منقود را از زلف می چسبند و اکثری که
ایتان عاتقه المناجج و المساک و متنازل غایات بعد و در آخذ و متارک اند و بعضی استیجاب بل و ام و ام عمر قبل
ملت کرده اند چنانکه مسعودی و من نخاسخا همچنین نموده و بعضی عدول را طلاق بقیاس نموده متوار و عصر خود را مقید کرده
و اخبار افق و قطر خود را مستوعب نموده و بر احادیث دولت و مسخر خود اقتضای فرموده چنانکه ابو حیان مورخ افس
تاریخ دولت اموی نگاشته و ابن الرقیق مورخ افریقیه احوال دولت قیروان تحریر ساخته و بعد از آنکه هر که آمد مصلح
ایتان را و بر موال ایتان نسخ کرد و بمبال ایشان احداث نمود و از تحویل احوال نام داهل و از استبدال عوا
ام و احوال منغل و ماند و جلب اخبار از دول و نزع حکایات و قانع عسوا اول کرد و در مورد مجر و از نواد و مصلح منصفیه
اغداد و معانی مستنکره الطارف و التلا و این حوادث نامعلوم الاول است و الفواع غیر معتبره الاجناس هم معلوم
و تعرض بند کردایت و سبب افغ رایت و مظهریت و علت و قوت نرو غایت نمود و لهذا ناظر در آن و مناظر از آن
میانماند بافتقاد احوال مبادی دول و ذرات او و مقتضی میشود از اسباب تراخم و تغافل و بعد جمعی آمد و از
اختصار و اکتفا با سمار ملوک مقطوعه از اسباب اخبار کرد چنانکه ابن رشیق در میزان العمل جمیع سیوه اختیار کرده و بر
منال این قسم مورخین نامعتبر و ثبوت و انتقال ایشان خیر معدود است زیرا که از باب خواند و اخلال عوا نموده
و جمعی دیگر قیام بعبط و قایع اسلام و فتنه فتنه را امت و ملت خیر الانام کرده و توالیف ایشان نیز همین رنگ بود و از

و جز آن در حسن تواریخ معتبره و مفصله طویله و اکل منیع مولفه و برین فنون جمیل کتاب العبر و دیوان المبتدا و التخریج یا یا
العرب الیهم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر تالیف عبدالرحمن ابن خلدون مخرنی است در روی از
اولیت اجداد و اول و تعاصرهم اول و اسباب تصرف و حول و در قرون خالیه و کل چیز ی نگاشته و هر چه در
عمران میشود و از دولت ملت مدینه و ملت و غزت و ولت و کثرت و قلت و علم و صناعت و کسب و اصناعت احوال
مقلبه بشناعه و بدو و حضر و واقع و منتظر همه را استیعاب کرده و بر این علم علل آن ایتلاف نموده لهذا این کتاب متضمن علوم
غریبه و حکم مجربه افتاده و نظیرش در اسلام معلوم نیست و تاریخ خطه المشرقی و تاریخ ملک سویه ابو الفدا
اسمعیل صاحب حماة موسوم بکتاب المختصر فی اخبار البشر نیز در مختصات فن خیلی سنجیده و معتبر است بجا بجا در تاریخ
غریبه اندر همه جم الفوائد شریف الغایه است که بار و توقف بر احوال اخلاق اعم فاضله و سیه انبیاء علیهم السلام و سیاست
ملوک در دول می بخشد و برای قاصد اقتدای ایشان در احوال دنیا و دین و تمام فائده میکند و لهذا محتاج
تاخته متعدد و معارف متنوعه حسن نظر نیست است و صاحب خود را بحق میرساند و از مزلات و مغالط بازمیاید
زیر که در اخبار اگر اعتماد بر مجرد نقل رود و اصول غلات و قواعد سیاست و طبیعت عمران را محکم کرده نشود و قیاس
غایب بر شاخص حاضر بر فاسد بعمل نیاید غالباً این از عثور و ولت قاصد حاصل نشود و لهذا مورخین و مفسرین و آئینه
نقل مغالط بسیار در حکایات و وقایع رو داده و از حق گرا گشته در بسیار و هم و غلط افتاده اند خصوصاً در
احصاء اعداد اموال و عساکر و جموع دول و بیان احوال و مایه این امصار چنانچه بنده از آن در تاریخ ابن خلدون
مذکور است و از آن جمله و هم و غلط مفسرین است در بیان مدینه ارم در تفسیر سوره الفجر حالانکه خبر این مدینه نام
در بقعه از بقاء ارض سماع نشده و قول باندر اس و اگر چه شبهه است لیکن ایشان سیگویند که وی هنوز موجود است
و تحقیق کلام درین مقام در تفسیر سطح البیان فی مقاصد القرآن کرده ایم و بنجایه غلط غفی در تاریخ ذی حول از تبدیل
احوال اعم و اجداد قبیل اعصار و مردم و ایام است و این داشت دید افتخار است زیرا که این تبدیل بعضاً
متفاوت و واقعه میشود و قطن آن جزا و اهل خلقت را میسر نمی گردد چه احوال عالم و اعم و عوائد و خلقت اهل ایشان
دائم بر یک تیره و فیهام مستقر نمی ماند و اختلاف از من و ایام و انتقال از مالی بحالی و دیگر چنانکه در اشخاص اوقات و امصار
بر چنان بر آفاق و اقطار و از من و دول هم واقع میشود و سنده الیه القی قد خلقت فی عباد و پیش ازین در عالم اعم و فرس
اولی در سر پانیان و منبط و تبا بعد و بنوا اسرائیل و قبط بودند و در دول و محاکمات سیاست و صنائع و لغات و اصطلاحات
و سایر مشارکات بابنا جنس و احوال اعتماد عالم بر احوال خاصه بودند چنانکه آثار ایشان شهادت میدهند بعد و فرس
ثانیه و روم و عرب آند و آن احوال که مختص بایشان بود و متبدل گردید و عوائد بسوی حجاز و مشابه یا ساعد و
آبائش متقلب گشت بعد اسلام دولت مضر آورد و آن احوال را با جمیعها انقلاب داد و بسوی آنچه اکثرش متخالف
است انجامید و خلف آنرا از سلف گرفتند بعد و دولت عرب و ایام ایشان مندرس شد و اسلاف که تشدید غریبه
کرده بودند و رگد شتند و کار و بار غزت و مملکت بدست عجم افتاد و مثل ترک در مشرق و بربر در مغرب و خرنج شمال بگذشت

ایسان هم آب بگفتند و احوال متقلب گردید و سواد منی شدند و موجب شایع و تبدیل احوال است که عوام به زبیل
جامع عربی سلطان و دولت چنانکه در امتثال سائر تعصبات میگویند اناس می بین الملکات اهل ملک سلطان را هم مت
چند بود و دولت و امر مستولی میشوند و فروراست که فرخ گشته بعد از این قبل خود و بسیاری را از آن اخذ کنند و بر سر
سواد میل خود را هم بل بکنند و از اینجا در سواد و دولت بعضی مخالفت عوامان چیل اول واقع میشود و چون بعد
است این دولت دیگر آمد و عوامان هر دو فرور گشت و در بعضی شیخی مخالفت افتاد و مخالفت او برای دولت ادلی بیشتر
شد و این پنج نوع مخالفت همواره میشود تا آنکه غلبی بهمانست میگرد و پس و ادم که ام و اجمیل در ملک و سلطان شایع
میکرد است مخالفت در سواد و احوال همیشه واقع است و قیاس محاکات انسان الطبیعت معروف است و از غلط
نامون نیست و در احوال عام افاق و اجمیل و اعدا راس مویخ است که بنا بر اکثر مقاصد و بروی است و اجمیل
بدان چنین میگردد و مردم از امر و بتایید کرده اند چنانکه مسودی و در مروج الذهب احوال هم و آفاق عهد خود را
شرح نموده و نوکر خل سواد و وصف بلدان و تبال و بحار و مالک و دول و فرقی شود عرب غم شرق و غرب را
بابت سنده سه صد و سی که عشر او است ضبط نموده و اینها جمع مویخس گردید و در تحقیق اکثر اخبار قبول بر روی
و بعد از بکری آمد و شل او و در سالک مالک خانه کار کردند و در احوال و بگزیرا که در ام و اجمیل عهد او انتقال
کثیر و تغیر عظیم واقع نشده و در آخریاته هشتم که احوال مغرب منقلب گشت و فی الجمله تبدیل پذیرفت و طاعونی آمد که کثبات
بسیاری از ام و اهل چیل را در نوشت و محاسن عمران را محو و نابود ساخت و دولت تجا پیر گردید و احوال عام
متلاشی و شغل شد و عمران ازین ناقص بیشتر نقص گشت و امصار و مصالح و یران و سهل و معام که بکند و دیار و منازل
خالی و دول قبال صیغ و سکان تبدیل گردید و گویا امسال کون در عالم بالقباس و منول نما کرد و با جاقس مبادت
نمود و در مشرق هم مثل مغرب اتفاق افتاد لیکن بر مقدار عمران او و این تقدیرات را این فله و دن ربه جسط و قسط
خود آورده و وی همدین سنوات بید و چون بگی احوال تبدیل گشت گویا خلق این اصله تبدیل شد و عالم با سر و کمر
پذیرفت و گویا خلق بید و مشار مستان و عالمی محدث بر روی کار آمد احوال حواء این عهد مارا که صد سیزدهم از بحر
است اگر احوال سواد اول بکاه دوم و سوم از حیرت قیاس کنند و از تقریخ مدونه معتبره و این فرق بین دریافت
نمایند و ریائی که این عهد چیزی دیگر است - آن عهد و چیزی دیگر بودند خصوصاً برچی ملک سلطان اسلام و بر افتاد ام
و اجمیل اسلام رنگ عالم را و گردگون کرده و در قوه استراط صغری و امارات کبرائی قیامت ایضا این بقضای عالم و توان
حق و تبدیل مرال و تغیر و مناج مل و خل و مصالح و دل نموده و یفعل امدایث را و یکم باید فصل دوم
در بیان قسط عمران از این و ذکر اقالیم سبده بطریق اشارت بدانکه اجتماع انسانی امری ضروری است و حکما از آن
تعبیر میکنند بعدی الشیخ بودن انسان همین است معانی عمران و مراد او تعالی ازین عمران اعتماد عالم و استخلاف نبی آدم است
چنانکه قرآن کریم بدان ناطق بوده و برای وضع عدوان بعضی از بعضی لابد است از انواع هم جنس ایشان که او را غلبه
و سلطان وید قاهره برایشان باشد تا دست نهدی یکی بدگری نرسد و همین است معنی ملک و این خامه طبعی است

است که چاره نیست از آن بلکه در بعضی حیوانات فی الزمان هم یافت می شود چنانکه در غل و جراد و غیر انسان را بمقتضای فطرت
و هدایت است و انسان را بمقتضای فکر و سیاست اعطای کلی شی خلق نموده و حکما اثبات نبوت بدلیل عقلی کرده اند
و آنرا خاصه طبعیه انسان گفته و یکس این قضیه را که غیر برائی است چه اهل کتاب متبعین انبیاء علیهم السلام نسبت به جوس که
کتاب ندارند و اکثر اهل عالم اند بسیار قلیل هستند و از اینجا غلط ایشان در وجوب نبوت و عقلی بودن آن ظاهر شده
بلکه بدرک و شرح شریف است چنانکه مذبح سلف است و حکما ناظرین در احوال عالم بیان کرده اند که شکل ارض گری
است و این ارض محفوف بعنبر آب گویا دانه انگور است که بروی آب برآمده و چون حق تعالی خواست که در آن
نکون حیوانات و عماران او بنوع بشری کند بعضی جوانب او از آب نمایان و منخر گردید و این و هم که زیر زمین آب
است صحیح نیست بلکه تحت طبعیه قلب وسط کره ارض است که مرکز اوست و همه جوانب طلب و می کنند بنا بر تقلی که
در جهت و این آب که محیط او است فوق ارض است و آنرا تحت ارض باصناف بسوی جهت دیگر میگویند و
آنقدر زمین که آب از وی منخر گشته نیمه از سطح کره اوست در شکل دایره که عنصر آبی از جمیع جهات احاطه او کرده
و این عنصر آبی را بحر محیط و لبایه و او قیاسا نوس نامند و بحرا سود و اخضر هم خوانند و درین ارض که برای عماران
منکشف بوده است قفار خلا بیشتر از عماران است و نسبت به جهت شمال جهت جنوب کثرت خالی است و معمور آن
بهمان قطعه است که امیل است بسوی جانب شمالی بر شکل سطح گری و منتهی میشود از جهت جنوب تا خط استوا
و از جهت شمال تا خط گرته و ورار او جبال فاصل میان او و میان ما عنصری است و میان این هر دو دست
یا جوج و ما جمیع بوده است و این جبال اهل اند بسوی مشرق و از مشرق و مغرب منتهی میشوند بسوی عنقراب
بدو قطعه از دایره محیط و این ارض منکشف مقدار نصف کره است یا اقل معروض از آن مقدار ربع منکشف است و
ربع دیگر منقسم است باقالیم سبعه و خط استوا تقسیم زمین بدو نصف از مغرب تا مشرق کرده و آن طول ارض و خط کلا
کره اوست چنانکه منطقه فلک البروج و دایره معدل النهار کبر خط فلک است و منطقه البروج راسته صد و سی و دو درجه
است و یک ربع از مسافت ارض بستم پنج فرسخ است و فرسخ دوازده هزار ذراع در سه میل و میل چهار هزار ذراع
است و ذراع بستم و چهار اصبع و اصبع شش دانگ جو صاف کرده شده که بعضی او را بعضی از پشت و شکم ملصق باشد و
میان دایره معدل النهار که تقسیم فلک بدو نصف و قسمت خط استوا از ارض میکند و میان هر دو واحد
قطعی بود و درجه است لکن عمارت از جهت شمالیه از خط استوا شصت و چهار درجه بوده باقی ظرایب عمارت
است بنا بر شدت برد وجود چنانکه جهت جنوبیه یکی غلاد است بنا بر شدت سردی آنکه ازین محور و حدود او و از آنچه
در روی از انصار و مدن و جبال و بحار و انهار و قفار و رمال است اخبار کرده اند مثل بطلمیوس در کتاب
جغرافیا و صاحب کتاب زحار تقسیم این محور به هفت قسم نموده نامش اقالیم سبعه نهاده اند و حدود و همیه میان
مشرق و مغرب تساوی در عرض مختلف در طول بر آورده و گفته که اقلیم اول اطول از بایده است و همچنین ثانی
الی آخر اقلیم هفتم قصر اقلیم سابع است بمقتضای وضع دایره ناشی از آنجا که از کره ارض و هر واحد از اقالیم

مردی استان مستقیم در حوض است از عرب تا مشرق علی التوالی و لغا سبیل آن همه منقسم و مایست و ربع شمالی از من در
 عرآن بهیتر از ربع جنوبی اوست و این محدوده که حکما تقسیم می بر جهت قسم کرده اند از شمال مسوی جنوب هر قسم را
 از آن استیسم نامند و بهر واحد ازین اقالیم از عرب تا مشرق میرود و خط الطول و اقلیم اول از عرب تا مشرق باشد
 استوا از جهت جنوب گذر کرده و در راه و جز قفار و دریا است و اگر بعضی عمارت صحیح شود و همچو لامعات باشد و متصل
 این استیسم است از جهت شمالی اقلیم دوم از سوم از چهارم از پنجم از ششم و هفتم و این آخر عرآن است از نظر
 شمال و در راه استیسم سابع جز قفار و خلافت تا آنکه منتهی بحر محیط گردیده و همین است حال در راه اقلیم اول از جهت
 جنوب از منتهی لیل و نهار در این اقالیم متعارف باشد بسبب میل شمس از دائرة معدل النهار و ارتفاع قطب شمالی
 آفاق او و از اینجا قوس نهار و لیل متفاوت میشود و طول لیل و نهار در آخر استیسم اول منتهی میگردد و پس از آن
 و همچنین در آخر اقلیم ثانی متصل شمال طول نهار و نهار می گیرد و پس از آن و نهار است و چهارم
 زمانی است که دور و کامل فلک است و در اقلیم ثالث متصل شمال نهار و طول نهار یکبار و سه ساعت میشود و
 آخر استیسم رابع یکبار و دو ساعت و در آخر خامس یکبار و دو ساعت و در آخر ششم یکبار و دو ساعت و در آخر
 سابع یکبار و دو ساعت و اینها عرآن منقطع گشته و تفاوت این اقالیم در طول لیل و نهار بمقدار نصف ساعت است
 هر استیسم است که مترانه میشود از اول و در ناحیه جنوب تا آخر او و در ناحیه شمال و توزیع او برابر از این بعد است و
 عرض بلدان و زمین اقالیم عبارت است از بعد از این جهت راس بلد و دائرة معدل النهار که سمت راس خط استوا است
 و مثل می مخصوص میشود و قطب جنوبی از افق آن بلد و مرتفع میشود و قطب شمالی از افق آن مذکور و این سه بعد متساوی
 است که آنرا عرض البلد خوانند و تقاسیم اقالیم سبعة و طول و عرض آن در کتاب نثره المتاسق تألیف زبیر بن جریج
 ادیبی جمودی مذکور است و این کتاب را در مختلف مایه سادسه برای ملک منقلیه از امریخ از کتب معتبره حکما
 این فن تألیف نموده و محض کلامش را این مخلصون ذکر کرده این موضع مساسی بایر او آن دارد و فصل سلوم
 در بیان معدل اقالیم چون هموار از بر ارض شکست و سطا است چه در جنوب و چه در شمال از هر طرف است
 و این هر دو جانب در هر دو برد متعاضد اند پس واجب آمد که کیفیت هر دو در وسط مستخرج شود و از اینجا اقلیم رابع
 معدل عرآن آمده و بهر چه از استیسم ثالث و خامس مدوی واقع شده آن نیز اقرب بسوی اعتدال است و بهر
 هر چه متصل باین هر دو است و استیسم دوم و ششم بعد از اعتدال اند و استیسم اول و پنجم بعد تر از آن و بلند
 علوم و صنایع و مبان و ملابس و اقوات و فواکه بلکه حیوانات و همه آنچه بشکون میدست و درین هر سه استیسم متوسطه
 با اعتدال است و مکان او از جهت معدل نبی آدم اند و در جسم و لون و خلق و اوایان تا آنکه نبیوات هم اکثر در مکان
 این اقالیم یافته شده و وقوف بر حرمت انبیا و اقالیم جنوبیه و شمالیه حاصل گشت چنانچه در متن با نبیا علیه السلام
 همین کل نوع در خلق و خلق می باشد قال تعالی که خیر امته اخبرجت للناس و اهل مغرب و شام و حجاز و یمن و عرآن
 و هند و سهند و چین و کذا کذا اندلس و آنکه قریب اند با و از فرنگ و جلالت و روم و یونان و چین و هر که نزدیک ایشان

است در زمین فایم معتدل بوده اند و لهذا عراق و شام اعتدلین چه است زیرا که از جمیع جهات وسط واقع شده
و اهل فایم بعید از اعتدال مثل اول و ثانی و سادس و سابع ابعدا از اعتدال اند و در جمیع احوال و خلق ایشان
بخلق حیوانات بحره میماند چنانکه سودان که اهل تسلیم اول اند و صقالیه بنحین اند و نیز نبوت و دین را نمی شناسند
مگر کسیکه از ایشان قریب بحوانب اعتدال است و آن ناور و قلیل است مثل حبشه مجاریحین و من نصرانی المذرب مثل
اهل لای و کوه و تکر و رجاورین و من مغرب متدین باسلام گویند اسلام ایشان در مایه سابع بوده و همچنین
از ارم مقابلیه و افرنجیه و ترک از شمال متدین بنصرانیت گردیده و در سادس و اهل این اقالیم منخره در جنوب
شمال دین مری مجهول است و ظم میان ایشان مفقود و جمیع احوال ایشان از احوال انسان بعید و باحوال
بهائیم قریب است و خلق لا تعلمون و نتوان گفت که این من حضرت موت و احتاف و بلاد حجاز و یمامه و جزیره عرب اقلیم
اول و ثانی واقع است زیرا که جزیره عرب را از هر سه جهت بجا را حاطه کرده اند و در طوبت او را در طوبت هوا
و می تاثیر است و این هوا این من احوال را که مقتضای حرمت ناقص کرده و در آن بعضی اعتدال و طوبت
بحر حاصل شده و بعضی نسایین که علم طبایع کائنات ندارند سودان را دلی جام بن فوج گفته اند با آنکه در نسبت
سواد بسوی حام غفلت عظیم از طبیعت حرو برو و اثر وی در سواد و تکون حیوانات است گویند فوج دعای
برای اولاد خام کرده بود و حال آنکه این و عادر تورا سوجو است و ذکر می از سواد در آن نه و این لون شان
اهل اقلیم اول و ثانی است بسبب مزج هوای شان بجمادات متضا عطف بجنوب و سواد جلوه ایشان بسبب است
شمس است بزرگس ایشان و در هر سال دو بار برابر افراط و نظیر این دو است تسلیم است از طرف شمال اقلیم
و سادس که سکان انجبار یا من شال گشته بسبب مزج هوای شان ببرد و مفروط و عدم ارتفاع شمس بر سمت و
ایشان و حرو در اینجا ضعیف و برد شدیدی است در عامه فصول و این بیاض لون منتهی میشو و بر عورت و مقتضای
مزاج برد و مفروط که زرق عیون و بر شش جلوه و صهوبت شعور باشد تابع او میگردد و تسلیم خامس رابع و ثانی
که میان اینها متوسط اند از مزاج متوسط معتدل حفظ و افرادند و تسلیم رابع ایلخ اینها است و اعتدال
و بنایت نهایت متوسط رسیده و لهذا اهل این تسلیم در خلق و خلق بمقتضای مزاج اهوویه بغایت معتدل
بوده اند و تسلیم ثالث و خامس از دو جانب تابع او است اگر چه بنایت متوسط رسیده زیرا که یک میل قطبی بطرف
جنوب دارد و دیگر اندک میل بسوی شمال دارد و منتهی با سحران نشده اند و هر چهار اقلیم باقی منحرف بود
و همچنین خلق و خلق ایشان است اول و ثانی و حرو و سواد و سابع و سادس در بر دو بیاض و ساکنان جنوب
از اقلیم اول و ثانی حبشه و زنج و سودان نام دارند و این اسما مترادفه نام متغیره بسواد است اگر چه اسم حبشه
مختص کسی است که تجاه یک مکره و دین میماند و زنج کسیکه تجاه بحر هند است و این نام بجهت است ایشان بود
که آدمی اسود نیست نه حام و نه غیر او بلکه سودان اهل جنوب مسکنه اقلیم رابع معتدل اند و مسکنه اقلیم سابع
منحرف بهیامن و الوان اعقاب ایشان بر تریج ایام بر بیاض و بالعکس میگردند تا آنکه ساکن رابع در جانب جنوب

ابدالان حقابیتان سایه یگز و دین ایل است برانکه لوان بق فرج هواست و اهل شمال ابا اعتبارا لوان خد و نامی خیرت ترک
 و مقابل طغفر و لان و انخریج و باجج و اسما شفره و احوال تعدد سمات باسما و تنوع است و اهل قایلیم که متوسط را که در
 طبیعت است ارمایش مساکن منافع علوم و ریاسات ملک غیر با و نبوت ملک و ول خراس و علوم و بلدان انصاف و مباحث و قرینت و مساکن
 فائده و سایر احوال مستند و مایه ان بود و اهل ایل قایلیم مثل حرب مردم و قاصد بنی اسماعیل یونان اهل هند و هندوستان و
 و سایر اختلاف سمات و دشمنان هم را دیده گمان کروند که این همه درجه است مناسب است پس همه اهل جنوب را بخودان قول تمام
 گفته اند اکثر اجماع اهل شمال را اولد یا قش قرداد و اند و اکثر هم معتقد اهل وسط را که تحصیل علوم و صنایع و ملل اند و اهل شمال
 و اهل علم اگر چه مساوی حق باشد و متساویان لیکن قیاس طرفینست بلکه اخبار از واقع است نه انکه تنسیه اهل جنوب به اهل
 و جوشان اوجه متساویان پسوی عام سو بود است و سوئی باین غلط اعتقاد اخنی است که تمیز را میان اهل واقع بافتن است
 فهمیده اند اما که تمیز جلیل با است گاهی نسبت میشود مثل عرب گاهی بنی اسرائیل فرس گاهی بحببت و رحمت میشود مثل فرنج و حبشه و متقا
 و اهل ایل گاهی بنو اند و شعار و نسب مثل عرب گاهی بنی غیر اهل از احوال خواص و تمیزات اهل ایل جمعیت و اهل جبهت معینه از جبهت
 یا شمال یا ایل ایلان از اولاد و فلان اهل بنابر حصول غلت یا ایلان یا سمت از غایر به است که غلت از طایع و اهل ایل جبهت شمال
 و ایلان و دین همه چیز را در عقاب تبدیل میگردد و تفرار و واجب نیست سنتی اهل بنی عباد و بنی نجران سنته توحید و مواراد
 اخلاق بشر ارامت و لهذا احوال عمران در خصص جمیع و اخلاق اهل وی مختلف واقع شده و بعضی فی تذکره الصالح الصغری
 کان یسبح تاج الدین العراری بقول اهل الحکما و اهل التجارب و کروان بنی قام بجزا و سنیه و نجد فی طلمیه زیاده و اهل ایل ایلان
 و جدنی بقله زیاده و ایل قام ملکب و جدنی نفس شجاعت و ایل قام بدستق سنته و جانی طباعه غلظه و وظاظه و ایل قام بمصر سنته
 و جدنی اخلاق رفته و حسا و بی مباحج که هر یک دی و ایل کسب قال لاف خلق الله لا استیاء قال القتل باللاحق بالشام حالت الفتنة
 و انما مک قال انفسنا باللاحق بمصر فقال لذل و انما مک قال الشقا باللاحق بالبادیه فقال العتبه و انما مک قال محمد بن
 لاف خلق الله احق علیهم عشرة فافلاقی الایمان بحیار النجدة و الفتنة اکبر الشقاق و الغنا و الفقر و الذل استقامت قال الایمان
 باللاحق بالیمن فقال بحیار و انما مک قال النجدة بالاحسنه انما فتقات الفتنة و انما مک قال الکفر باللاحق بالعراق فقال
 الشقاق و انما مک قال الشقا باللاحق بمصر فقال لذل و انما مک قال الفقر باللاحق بالبادیه فقال استقامت و انما مک قال
 الایمان جعل المکره عشرة جزاء فتسعه منها فی قریش من احدی سائر الناس جعل المکره عشرة جزاء فتسعه منها فی العربیه احدی سائر
 الناس جعل الخیره عشرة جزاء فتسعه منها فی الاکراد و واحدی سائر الناس جعل المکره عشرة جزاء فتسعه منها فی القبط و واحد
 فی سائر الناس و جعل النجاة عشرة جزاء فتسعه منها فی الروم و واحدی سائر الناس جعل الصناعت حشره جزاء فتسعه
 منها فی الصیغ و واحدی سائر الناس جعل الشهوة عشرة جزاء فتسعه منها فی النساء و واحدی سائر الناس جعل العمل عشرة
 جزاء فتسعه منها فی الانبیاء و واحدی سائر الناس جعل المکره عشرة جزاء فتسعه منها فی الیهود و واحدی سائر الناس
 یحکی ان کجای سالن القریه عن طایع اهل الارض فقال اهل کجای اهل کجای سائر الناس لی فتنة و اعجزهم عن اهلها حفاة و سایر
 عاده و اهل الیمن اهل طمع و لروم باجماعه و اهل عمان عرب مستقبط و اهل البحرین قبط مستقبط و اهل الیمن اهل حفاة

و اختلاف آراء و اهل فارس اهل باس شدند و عرقشید و اهل العراق بحث الناس عن صغيره و منيعهم کبيره و اهل بصره
 اشيخ فرسان قتل ملاقات اهل الشام اطعمهم فخلق و عصارهم فخلق و اهل مصر عبيد لمن غلب کيس الناس مغنا و اهل
 کبار و اهل بصره قال الهند بجزا در و جبهها يا قوت و شجره عود و ورقها عطر و کرمان ما و اشرل و ثمرها و قلم و صلبها بطل
 و فرسان ما و جاجه و عد و جاجه و عمان حرما شد و عید و عید و البحرین کناسه بین البحرین و البصرة ما و اشرل و ثمرها
 بلخ ما و ی کل نا جهر و طریق کل طبر و الکو فة ارفععت عن البحرین سفلت عن بر د شام و واسط حننه بین کما و کتة و اشرل
 عروس بین نسا جلوب و مصر و ما و اکر و خرماسه و اکر و طول الاعمار و تسو و الابا و قال بعضهم يقال فی خصائص
 البلاد و فی البحرین و فرج نیا بور و یا قوت سر اندیک لو لود عمان و زبر جده مصر و عقیق الیمین و جرج ظفار و کباری بلخ و
 سر جان و فریق و فی ذات السبوع افاغی سجتان حیات سبهان و قشایین مصر و عقارب شهر و زو حوارات الاله و از و
 بر اغیشا رسیده و فارار و ن و نکل سیافین و ذباب تل با مان و اشرل و بلاد و فی الاله و بر و الیمین و جرج و شمس و
 و ریط الشام و قصب مصر و دیاج الروم و قراسوس و حریر العیون و کسیت فارس و طلی البحرین و سطلاطون بغداد
 و عثمان الایله و الی و طعم و و کک رسیده و منادیل الدیخان و جوارب قزوین و قتی الماکیب عتاق البهاتیه
 و حجاب لجز و برانین طخا رستان و حمیر مصر و بغال بر زعه و قتی الامراض طواغین الشام و طحال البحرین و
 و مایل بجزیره و حمی خبیر و جنون حصص عرق الیمین و بار مصر و بر سام العراق و النار الفارسیه و قروح بلخ و
 قال السجسطی فی کتاب لامصار الصناعاته بالبصرة و الفصاحته بالکو فة و التیشیت ببغداد و الطرمه بسمرقند و الی
 بالری و الجفایا بور و احسن بهرات و المرو و بلخ و العجائب بمصر و قال غیره قرالیس سمرقند لاهل المشرق کفر
 مصر لاهل المغرب قال القاضی الفاضل اهل مصر علی کثره عد و هم فایب سن و فور المال الی بلدهم ساکنین ببلدان فی
 البحر و جاجه و یسید یسید یسید فی البر و من العجائب شجرة العباس فی وندار سن سعید مصر و فی شجرة متوسطه و اوراقها قصیه
 منبسطه فاذا قال الانسان یا شجرة العباس طل الناس تجتمع اوراقها و تحترق لوقتها و ذکره السیوطی فی حسن المحاضر
 گویم این باب خیلی وسعت دارد و هر اقلیم از اقالیم سبعة مخصوص است بخصوصیات بلکه هر بلد از بلاد و می طرک دارد
 و در بلد دیگر از همان اقلیم یا نه نمیشود و همچنین اهل هر اقلیم اخلاق جدا گانه دارند و در حالات و عادات مختلفند
 اند و همچنین اهل هر عمل را افعال علمیه است و تاثیر جدا گانه دارد و پیاره را درین بشق اخیر رساله مخففه است موسوم
 با کتانه و اگر چه ظاهرش مضحکات بوده است اما در حقیقت تجربات زمانه و اهل زمانه است و خصوصاً اقلیم هند را
 فرایمی بسیار است بر دیگر اقالیم که ضبط آن دشوار است و آیه هوای خوش و فواکه و کش و فصول اربعه در
 نهایت لطافت و صفادار و مخصوص است ببلد است ناخمه و فواکه نفیسه مثل انج و دیبا و شروخ و فو و فواکه و اشرل
 و علم و کمال در انواع هنر و صنایع و تفنگ و مرفح و جز آن و اهل این اقلیم در خلق حسن و خلق حسن فائق
 اهل دیگر اقالیم اند اینقدر است که اهل بلاد او عید متغلبان اند از قدیم زمان تا آنکه درین تاریخ مقهور فرنج بوده اند
 و اگر رضا و دیگری بیاید و ایشان را ازین ولایت بیرون کند تابع فرمان او شوند و خود حوصله ملک گیر می و اشرل

جهان ستانی و در این ایثان نیست و المانع عظیمات و اقسام جوهر حدیثیات که در اینجا است جای دیگر معلوم نیست
و تا حد سلطنت این اقلیم از عهد منور و تا دخول اسلام در ملک متقلب تحول مانده و در یک جا و یک شت هر قرار نگرفته
سیر از د بلگرامی را در آثار میند و رستان کتابی است سخی به سجده المرحان در وی فضاائل میند که در کتاب است
آمده و خصوصیات این ولایت و ذکر اهل علم و از عهد دولت اسلامی کرده و در خود ویران و سزاوار شنیدن است
و در صبح میند بزمین قد برسد است که بهبوط آدم از بهشت اول بسبز زمینی بود و و از انجا اولاد او شش منشهر گردید
بر طوبی و غیره و گفت بندی و در قرآن آمده که نیست از بهشت فزون بوستان میند آدم زمانه و نعمت جنت چه
گذشت و مشک نیست که نور نبوت بسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد در اصلاب بار و احرام امهات متقا
پذیرفته تا آنکه از عبدالعزیز عبدالملک که ظاهر گردید این نیز یکی از فضاائل مجید میند است و نعمت باقیل
کائنات آدم افاض المند نبیطا و فیه نور رسول الله مشمول و من بهینا استین این سیدنا میند من بهیون الله سلو
گویا میند اصل است و عرب فرع و انحدر شد تعالی که این میند هم میندی نزد عزلی نهاد است لیکن بخار حسرتی که هر دم
بقدر دل میخند و نشتر افسوسه که هر لحظه نوک غم در ته خاطر میند کند زوال دولت اهل اسلام این مملکت تغلب میند
درین غمی است و کیف که بزوداش زوال نصارت و ذواب خیم جمال میند گردیده و بهجای غل خارشسته غم
تقنه و شمول بلیه جمیع دیار و امصار او را شرفا و مزایا و منوبا و شملا فر گرفته نجد که ملاحظه نظایر احوال قرائن افغان
مبذون بهر آب زاندا و است و در جوار عود علی البدن منقطع گردیده تا منظر حق تعالی صیبت از روز زوال این دیار در جهان
این بلا و بانای روزگار جاهلیت و عهد فقر و محنت است بیا در بزم رندان تا به زمینی عالمی و دیگر به بهشتی و دیگر
ابلیس و یگانه آدمی و دیگر در فصل چهارم در میان اصناف بدر کین غیب زبیشه و این ادراک و چگونه است
یکه بظورت دیگر یا منت نموده از قسم اول است و آنرا اطلاعات است که در مجلس ذکر کرده اند و اسباب و حسی
مفهوم باغبان علیهم السلام است و وی را صورتها است و زوایای سالحه یککه آنرا جزا را است و کبانت نیز یککه
از خواص نفس انسانی است و از مختصات او است و الهام شیطانی و از نعم القطع کبانت از زمین نبوت
بی دلیل است و آنرا که نظر در اجسام شفا که کنند مثل درایا و طاس میاه و قلوب و اکباد و عظام حیوانات
و طرق بحصا و نوری پس به ایثان از تعبیل کهان ماند لیکن در رتبه از کاهسان منعیف بوده اند زیرا که کاهان
در رفع حجاب حس محتاج معانات کثیره نیست و ایشان معانات آن با تخفیف مدارک حسیه در انواع و احوال میکنند
و همین است حکم اهل زجر و عرافت و تفصیل حقایق احوال ایشان و فتری گران میخواند و بخند مدارک غیبیه
آنچه صادر میشود از بعضی ناس نزد مفارقت یقظه و القیاس بنوم از اخبار امور متشوش البه و از مقتولین نزد مفارقت
رؤس تسلیم و کتاب لغایه ذکر کرده اگر نمی را دروغن کتبه هر کرده آدمی را در آن چهل روز بدارند و تین و چون
بخوردن او بدیند تا آنکه همه گوشت و پوست او برود و و جز عروق و ششون را در هیچ باقی نماند بعد او را در
روغن برآزند و بموا او را خشک سازد و درین وقت از هر چه او را بر سر انداز عواقب امور خالصه و علایم چه را

جواب بگوید ایتی و این یکی از منکران افعال و دیگر آن است که عجایب عالم انسانی را از ان فهم میکنند و سخنر کیه از راقی است که بدان اطلاع بر مغیبات و تصرف در عوالم حاصل میشود و کثرت این ریاضت در اقلیم منور جنوب و شمال و شمال و جنوب و در هند بیشتر است و ریاضت متصفوفه دینی است و ازین مقام مذمومه عاری و مقصود اصلی ایشان باین یا منبت جمع است و اقبال علی الله تعالی بالکلیه بفرع حصول اذواق اهل عرفان و توحید است نه اجاز از مغیبات و بلین جمع و کثرت تعدیه بیکر زیاده کرده اند و چون این حالت عاری از ذکر باشد ریاضت شیطان باشد و هر چه از قبیل ذکر است از این صواب میشود بالعرض است نه مقصود بالذات و ایشان غریب افر است و کشف نامزد و تصرف را کرامت خوانند و با این امر چندان منکر نیست اما ابو اسحق اسفرائینی و ابو محمد بن ابی زید مالکی الحاکم را شش کرده اند بنابر التباس معجزه و حکمین تفرقه کرده اند میان هر دو و بخدی و دیگر گانی است و الحاکم کرامت اولیاء از رتب سلفانیت نیت آری در احکام شرعی حجت نمیتواند شد در حدیث صحیح آمده که فرمود آنحضرت صلعم ان فیکم لخمین و ان منهم عمر و صحابہ را هم مثل این واقع شده و تابعین و تابعین و دیگر ما لحین است را هم اتفاق افتاده مگر آنکه اهل تصوف میگویند که وقوع آن در وزن نبوت قلیل میباشد و مرید را در حضرت صلعم حالتی باقی نمی ماند که المصلح یغنی عن المصلح و بعضی گمان کرده اند که دلالات نجومیه نیز نوعی از مدارک غیبیه است حالانکه در روی از غیب چیزی نیست بلکه فنون حدسیه و تخمینات نجومیه بر تأثیر نجومیه و حصول فراج از ان برای هوایا فرید حدس است و ناظر بسبب آن بر تفصیل شخصیات عالم آگاه میشود و چنان بطریق گفتم و لیکن معجزه از نامعتبر شرع است و اعتقاد آن کفر و بدعت است حال خطوط رملیه و فرق میان محرم است که مستند احکام نجاست او مصلع طبیعی فلکیه است و مستند رمل و مصلع حکمیه و هوایا اتفاقیه و گمان کنند که بیشتر از نبوت قدیمه است و گاهی منسوب بدانیا و گاهی بادیسی نمایند و از حدیث منع این عمل ثابت میشود و تحقیق آن که ادراک غیب بوضاعت نمیشود و راهی بسوی تعریف آن جز خواص بشرا حدی را حاصل نیت و بعضی برای استخراج غیر قیاسی و دیگر را بطور امل ترشیده اند و آنرا حساب لغیم خوانند و از وی غالب از مغلوب شناخته میشود و قانون این غیب در آخر کتاب سیاست منسوب باسطو مسطور است و جمعی گمان میکنند که مطابقت جواب ای سوال در توافق خطاب و دلیل بر مطابقت واقع است حالانکه این صحیح نیست زیرا که غیب با مصلع البتة مدرک میگردد و کائنات مستقبله تا وقتی که اسباب وقوع آن معلوم نشود و خبر صادقی اثبات آن نکند داخل غیب است معرفت و یکن نیست و ازین قبل است اشراف صغری و کبری قیامت و فتح مشر و مستقبله تا قیام ساعت و ما بعد از آن از شر و نشر که جز باخبار شایع نتوان دریافت و آنچه ثابت شده و نصحت رسیده الحاکم را نمیتوان کرد فصل پنجم در آنکه اخیال بدو حضرت طبیعی است و بدو اقدم و سابق است بر حضور باو ویه اصل عمران است و امصار و مدن مدو او هستند اهل بدو و اقرب اند بسوی خیر و شجاعت نسبت باهل حضور و معانات اهل حضور برای احکام مفسد باس بر ندرت نعمت است و سکونت بدو برای اهل عصیبت می باشد و عصیبت نمی باشد مگر از الحاحی منسوب باو آنچه روحی است و منسوب صریح در متوشحین قفر یافته میشود و از عربی هر که در معنی ایشان است و اختلاط انساب بقربت یا حلف یا ولایت یا

از قومی و در آمدن بقومی دیگر می باشد. و چون ثمرات نسب از مغرت و قعود و حمل دیات و سایر احوال یافت شود
گویی نسبت یافته شد زیرا که برای بودن از ایشان یا از او نشان هیچ معنی جز جریان احکام و احوال ایشان بر روی نیست
گویی با ایشان یک گوشت و پوست شده و ملتحم گردید و معنی میشود و نسب اول بنا بر طول زمان و ذواب اهل علم
بدان و همیشه انساب ساقط میشوند از شعبه بشعبی دیگر و ملتحم میگردد بقومی دیگر و جایست و اسلام و عرب عجم
عاجال مدین عهد و عهد و ماقبل بسیار بوده و هست فاعترس سران شد فی خلیفته و اصل مبد است که همگان این نام
اند و آدم از خاک و نعم ماقبل و اعتبار شرف آفرینان از حسب است و هر تحقیق نسب نام و حوا کافی است و درین
همیشه در انساب مخصوص از اهل عصیبت می باشد مثل عشیره و احدا اهل بیت و احدا باخوان یک پذیرایی عجم
یا ابناء یا قعد در نسب که مخصوص ایشان و ماسوای ایشان از عصیبات در نسب عام هستند و لغت از عجمان اهل
ایالت نظام واقع میشود و لا غیر بلکه در نسب خاص آمده است بنا بر قریب لمح و غیر نسب را ریاست بر اهل عصیبت نمی باشد
و خاندان و شرافت هم بالا مساله و تحقیقه برای اهل عصیبت است و عیر ایشان را اگر باشد بجمار و ششب باشد
و بیت و شرف مولی و اهل اصطلاح بنا بر ولاد ایشان است نه بنا بر انساب و نهایت حسب در عقب واحد تا چنان
پدر است غالباً و گاهی تا پنج و شش پدری رسد آنحضرت مسلم در باب مدح و ثنا همین چهار پشت را اعتبار فرمود
آنجا که گفته است اکرم بن اکرم بن اکرم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم گویا اشارت فرمود
با کرمی بنایت مجدد رسیده و در تورات است انا الله ربک طائف خیر و مطالب بدو لب الا بالینین سله الشو
و علی الروایع اتمی بمعناه و این دال است بر آنکه اربع از اعقاب غایت انساب و حساب است و اعم چشمه اقدارند
بر تغلب از ماسوای خود زیرا که بدوات سلب دارد و در شجاعت و غایت عصیبت همین ملک است و از حوائق ملک
است حصول ترف و انفاص قبیل در نعیم مذلت و انقیاد کا سرسورت و شدت عصیبت است چون انقیاد و مذلت
یافته شود دلیل باشد بر فقدان ملک همچنین تناقض در خلل حمید و از علامات ملک است و هر است که حشی باشد ملک
وی وسیع تر بود زیرا که قدرت شان بر تغلب استبداد و استعبار طواغیبت است مثل عرب و زنانه و اگر او و ترکمان
فرنگیان ملک اگر از بعضی مشوب میروند و لا بد است که عود در شعب دیگر از ان مشوب بکنند مادام که ایشان را عصیبت باشد
است و مغلوب همیشه موله است باقتدار غالب بر شعار و زری و خلده و سایر احوال و عواید و و هر است که مغلوب شده
ملک گیر اقدار فنا و زوال زود با و می رسد و عرب را جز بر این طایفه تغلب است بهم نمیدهد و بر او طمان که عرب بران غالب
گردیدند و برانی بسویان شتابی میکند و حصول ملک با ایشان جز بعبیغه و غنیه از نبوت یا ولایت یا اثر عظیم از
دین میسر نمی شود زیرا که اینها ابدام اند از همیاست ملک قبائل و عصاب بودای مغلوب اهل مصر میشوند و ملک
و دولت عامه جز بقبیل و عصیبت بهم نمیدهد و هر گاه که دولت مستقر و محمد گشت از عصیبت مستغنی شدند و گاه
باشد که بعضی اهل انساب ملکی را دولتی حادث میشود که بسبب آن استغنا از عصیبت حاصل میگردد و دول نامیده که
استیلا عظیم و ملک وسیع داشته اند املاش بن است نبوت یا دعوت حق چه دعوت دینیه در اصل دولت افزایش

میکند بر قوت غصبیت که از عدد و عدو و ماسل می باشد تا آنکه این دعوت و نییه هم جز بعصبیت تمام نمیشود و هر دولت
 حصه دار و از حاکمات او طمان که بران زیاد و نمیکرد و دو عظم و اتساع نطق و طول آمد دولت بر مقدار قوت و کثرت قاضیان
 با و است و در او طمان کثیره القبال و العصبیات استحکام دولت کمتر می باشد و از طبیعت ملک است ترف و انفرادی و عت
 و سکون چون این طبیعت در دولت استحکام گیرد و دولت رو به کرم نهد و چنانکه اشخاص را اعمار طبیعی است چنانچه دولت
 هم طبیعی بوده و است اطباء و مجید گمان کرد و اندک عمر طبیعی اشخاص یکصد و هشت سال رسین قمریه کبری است و این عمر
 در هر چیل بحسب قیامات مختلف میشود و گاهی ازین مقدار زیاد و گاهی کمتر میگردد و پس اعمار بعضی اهل قریانات یکصد
 سال کامل میشود و عمر بعضی پنج یا هشتاد یا هشتاد و بحسب تقاضا و دلته قریانات و اعمار این ملت که عبارت از اسلام است
 این شصت تا هشتاد است چنانکه در حدیث آمده و زیاد و نمیشود بر عمر طبیعی مگر در صورت نادره و در اوضاع غریبه از خاک چنان
 در شان الفج علیه السلام واقع شود و در قوم عاد و ثمود اتفاق افتاده و اعمار دولت نیز اگر چه بحسب قیامات مختلف است لکن در این
 احوال تجاوز از عمر سته چیل نمیکند و چیل عبارت از عمر یک شخص و عمر وسط است پس این چیل سال شد که تنها نمود و نشسته تا قات
 است قال تعالی حتی اذا بلغ اشد و بلغ از عمر سینه و لهذا عمر شخص واحد را عمر چیل گفتیم پس در مدت سته چیل دولت سینه
 و پیر میشود و از اینجا است که سته چیل اربع منقرض میگردد و عمر این اجدال ثلثه یکصد و هشت سال است و تجاوز نمیکند
 ازین مدت مگر آنکه عارض شود و اگر ادم عارض دیگر مثل فقدان مطالب که هر م حاصل شده اما طالب و حاضر نیست اگر
 طالب پیدا یابد ملاحظه نماید و اگر اهل علم و سیاست و فن ساعده و لایستقد موعول پس این عمر برای دولت بمثابة عمر شخص است که
 تا س قوت و تزلزاید است بعد از سبن جمع میگردد و لهذا مشهور در زبان مردم آنست که عمر دولت سینه یکصد سال
 است گویم حکومت نصاری را در سینه از ابتداء قوت عمل قریب شصت سال گذشته و نصارت آن بحد غایت رسیده و باقی آن
 عمر سینه چیل سال رسین هجرت است و بعد ده سال آغاز صد سینه دوم باشد و اول صد را در تخیر عالم و احوال اهل می
 عظیم است تا بر سر صد آینه چه واقع شود و الله اعلم **فصل ششم** در آنکه ترف قوت دولت را افزون میکند و
 بحصول ملک ترف تناسل قله و عسویت می افزاید و از آن کثرت عصبیات موعولی و صنایع میشود و عدد و قوت بیشتر میگردد
 و همیشه دولت انتقال میکند در اطوار مختلفه و حالات متجدده و این پنج طور است اول خلف بر بغیه و غلبه افخ و ممالع و همیشه
 بر ملک اختراع آن از دست دولت سالفه دوم استبداد بر قوم خود و انفرادی و ملک گنجایش آن از تقاول بنا بر ملک
 و شراکت حوم فرغ و دعوت برای تحصیل ثمرات ملک از تحصیل مال تخلیه آثار و بعد صیبت چهارم قنوع و مسامحه تعلیه
 مانعیه و اقتضای طرق شان با حسن مناجیح پنجم اسراف و تبذیر و درین طور در دولت طبیعت هم حاصل مرض مزمن
 مستولی میگردد و نوبت بانقراض میرسد و آثار دولت بمقدار قوت اصل آدمی باشد و مثل اعراض و لایم و عطا یا
 دول و جوایز و صلوات این خلد و ن گفته دخل یعنی این بطول و مدینه و دلی حاضره ملک هستند و هو السلطان محمد شاه
 اکثر ما کان یحدث عن دوله ما عجب انبند و یاتی من احواله بما یستغربه السامعون انتهی و استظهار صاحب ملت بر قوم
 و اهل عصبیت خود بموالی و اهل اصطفا است و اهل اصطفا در دول متفاوت اند در التمام بصاحب دولت متفاوت

و مراد از خود و کجای حیر سلطان و متبذلو بروی متعصبان و زور و جراتی میشود و در اکثر احوال لایق است
 متعصبان - ضعف است لیکن متغلبین بر سلطان مشارکت در لقب خاص بملاک نمیدارند و ملک متعصب طبیعی است برای انسان
 و زراف حد غالباً منزه و منفصل ملک است و سیاست یکی از قوانین خلافت و امامت است این قانون اگر از عقل و اکابر
 بفرار دولت است سیاست عقیده است و اگر از جانب است بشارع سیاست و ندیده است و نفع آن در دنیا و آخرت هر دو است
 چه متعمد و از خلق نه چینی نیاست که عبث و باطل است و غایت اذیت و فتنه بلکه مقصد بر آن بین مفیدی سعادت اخرو
 است قال تعالی انما خلقناکم عبثاً و شراع الهیه حال جمیع احوال عباد است از عبادت معامله و اصلاح ملک
 است و حکم این منصب شروط مختلف است زیرا که حقیقت این منصب است صاحب شریعت است و در حفظ دین سیاست دنیا
 و نام این منصب خلافت و امامت است و هر که بدان قیام میکند او را خلیفه می نامند و باطلاق یا خلیفه رسول الله و در
 بحقیقه الله اختلاف است بعضی جاز و کشته اند و جز از انقباض از خلافت عامه آید و همین میکنند لقول تعالی فی الایام
 فی الارض خلیفه و قوله جعلکم خلافت الارض جهو از ان منع کنند و گویند معنی آیت نه این است و ابو بکر صدیق را چون
 گفتند منع فرمود و گفت من خلیفه رسولم نه خلیفه خدا و منصب امام شرعاً واجب است باجماع صحابه و تابعین و قول
 بوجوب و عقلاً فاسد است و معتزله و بعضی خوارج بعد از وجوب و شرعاً و عقلاً گفته اند گویند واجب مضافاً احکام
 شرح است چون است بران توأطی کند و نفاذ احکام الهی نماید حاجت امامت و ندب ایشان مجموع است باجماع سلف
 و چون این منصب اجب است باجماع از فرد کفایه باشد و جامع بود بسوی اقتدار اهل عمر و صل و نسب و برایشان
 متعین گردد و طاعت امام بر جمیع خلق واجب باشد لقول تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اول الامر منکم و در
 این منصب چهار چیز است علم و عدالت و کفایت و سلاطت و حواس اعراض و شرط پنجم نسب قرشی است باجماع صحابه
 یوم سقیفه و با حدیث وارده درین باب مثل لایزال غلامی قریش تا بقی بنهم اتان و دیگر چون امر قریش منعیف
 شد و عصیت ایشان متلاشی گردید و ترف و نغم دولت ایشان را بر باد داد و از حمل خلافت عاجز آمدند و اجاب
 برایشان غالب گردید و محل عقیده است ایشان اقتدار و ازینجا بر بسیاری از محققان استنباط اقتدار و بنفست
 قرشیت رفتند و تعویل بر نوا هر که و ندمش قوله صلعم و اطیعوا اولی علیکم عبد حبشی با آنکه حجت بران قائم
 نمیشود زیرا که امثال این احادیث خارج مخیر تمثیل و فرس است برای مبالغه و رایج است سمع و طاعت و از قاضی
 فنی این است شرط است قاضی ابو بکر با قلابی و راجع مذهب جمهور است و ندب سبب شیعه در حکم امامت معروف است
 که بتفصیل نفس جلی سبب برای دیگری گویند و غلات ایشان اوله شیعه را این سخن بر کرده اند و کفی الله المؤمنین
 القتال و در شیخ و ویات و هر امر که بر آن جمهور را قهر و عمل کنند لابد است از عصیت چه انما مطالبه خبر با و است
 هم بنید بر پس عصیت امری ضروری است برای ملت و در حدیث صحیح آمده ما نعت الله فی منته من قومه
 و آنکه در احادیث دیگر ذم عصیت و ندب بسوی اطراح و ترک او آمده چنانکه فرمود ان الله ذنب عنکم عنیه
 الحیا لیه و فخرنا بالآباء انتم بنو آدم و آدم من تراب قال تعالی ان اگر کم عند الله اتقا کم پس مراد بدان عصیت

بر باطل است چنانکه در جاهلیت بود و چون در امر حق بود و بر کافران قیامت امر خدا پس کسان مطلوب است تا اگر این هم باطل
 شود و جهل شرع باطل گردد و نیز بر آن که قوام آن خیر بصیبت تمام نمیشود و زمانه خلافت حقیقیه تا خلع حسن علی از خلافت بود
 و چون معاویه مالک امر شد خلافت بملک منتقل گردید این خلعت گفته و لما وقعت الفتنة بن علی معاویه و بنی متنفذه
 العصبیة کان طریقهم فیها الحق الاجتهاد و در یک نوازی بخار هم لغرض نمیشود اولایا بر باطل و الاستشعار خفد کما قتیروهم
 متوسم و نیز علی علیه و انما اختلفت اجتهاد هم فی الحق و سقته کما و نظر صاحب اجتهاد فی الحق فاقبلوا علیه انکان لم یصیب
 علیا فلم یکن معاویه قائما فیها بقصد الباطل انما قصد الحق و اخطا و لکل کانونی مقاصد هم علی حق انتهى و در عبا سیه
 تا عصیبت عربیاتی ماند آسم خلافت مجازی هم باقی بود چون رسم خلافت رفت در پی او عصیبت عرب هم برفت و جلیل ایشان
 فانی و احوال ایشان متلاشی گردید و ملک تحت باقی ماند و معنی بیعت آنست که مباح سعادۀ امیر کند و تسلیم نظر در کار
 و کار و بار مسلمانان و منازعت نکنند و او را و بر چیزیه از تکالیف او در منقطه مکروه و تمهین مرا و بیعت لیلة العقبه بیعت
 شجره و بیعت خلفاء است منتهیة الایمان یعنی استخلاف با خلفاء بر عهدۀ لایزال امام مالک چون حق بسقوط میسر اگر داد
 محنت بسیار برداشت و بیعت ابن عیث تحت ملوک کسرویه است از تقبیل ارض یا دیدار جل یا ذیل و اطلاق بیعت
 بران از تقبیل مجاز است و درین بیعت مستثنی شدند از مناصحه ای می که در حقیقت بیعت مسنون همان است و اصل و
 عهد از ابو بکر صدیق است که بمحض صحابه عمر را فطیفه خود کرد و عمر خلافت را در مشورتی گذشت و رای همگنان بر عثمان
 شد و بر حجت این عهد اتفاق کردند و اجماع حجت است بعده عهد لایت به پدر یا پسر آمد و بادی آن معاویه شد و درین
 بلایت وی عدول کرد از فاضل بمفضول بنا بر حرس بر اتفاق و اجتماع اسبابی امید که خبر سلطان قوم خود رضا بغیر نداشت
 و هم عصبانیه قریش اهل الملئله اجمع و اصل و ولایت عهد نظر بر صلح عباد است و اگر مقصود بدان حفظ تراث بر ابناء است
 پس برای امری شرعی و مقصدی دینی نیست و آنکه شیعه عهد و ولایت را از آنحضرت مسلم برای علی بن ابی طالب ثبات میکنند
 غیر صحیح است احدی از ائمه نقل روایت آن نکرده و اما حروب اقصیه در اسلام میان صحابه و تابعین پس نایتم در آن
 همگنان مدفوع است و غایت آن خلافت اجتهادی در سبایل بنی ظنیه است و نه احکمه و خروج حسین برزید و خروج
 بنی بر عبد الملک زنده غلط در امر دینی بود و ضرر بایشان نمیکند و در حکم شرعی هیچ یک غلط نکرده ابن خلدون گفته
 و قد غلط القاضی ابو بکر بن العزلی المالکی فی هذا فقال فی کتابه الذی سماه بالعواجم والقواسم باسعاد ان الحسن قبل
 بشرع جده و هو غلط محمله علیه الغلطه عن اشتراط الامام العادل حسن العدل من الحسین فی زمانه فی الامت و عدل است
 فی قتال اهل الاراء الی قوله و اما یزید فبعین خطاه و سقته انتهى و اما غلط و دینیۀ خلافت و لقب امیر المؤمنین هم بول آن از رسالت
 خلافت و حدوث آن از عهد خلفاء و مراتب ملک و سلطان و القاب آن و وزارت و حجاب و وکالت و دیوال اعظم
 و جبایات و دیوان رسائل و کتابت و مشروطت و قیادت اساطیل تفاوت مراتب سیف و قلم در ذول و ثارت
 ملک سلطان مثل نشر ابویه و رایات و قرع بطول و فسخ البواق و قرون و جزآن و اتخاذ سریر و منبر و تخت و کرسی
 و مسکه و خاتم و طراز و فاطیط و سیاح و فازات و مقصوره و ملوۀ و عمارت خطبه و نذر اسباب هم در ترتیب حروب تقسیم

و تسمیه بر اسم کیمین و میسر و ساقه و جزآن و ضرب بصفات و بنابر و دم و مسامله لبها و حفر خادق و اسباب قنات
 و کثرت جویات و ضرب کوس و مغز تجارت سلطان برای رعایا و عسناد آن برای جویایه و بپودن ثروت سلطان
 و جواشی و در وسط دولت و نقصان جویایه بفقص عظام سلطان و ایزان ظلم بخواب عمران و مجمع محارب رذل و عظم
 غیر هم دولت و انقسام یک دولت بدو دولت یا زیاده و عدم تقاع هر از دولت بعد نزول و کیفیت طروق
 صل در رذل و تجدد و وراثت دولت و استیلا و دولت سجد و دولت مستقر و بمطاولت نه بمنابر و و غور
 عمران در آخر دولت و وقوع کثرت موتان و مجاعات در آن و ضرورت سیاست برای عمران بشهر و انتظام امر او
 و ابتداء دول و امم و کلام مرطام و سر و من احوال اعمار و بلدان و سائر عمران و دعوت ملک مسوی سرول امضا
 و عظمت مدح از تقاع میا کل ملک کثیر و عدم استقلال دولت واحد و مدارها کل عظیمه و امور و اجب لمراعات در
 اوضاع مدن و احوال مساجد و بیوت تنظیم عالم و قلت مدح اعمار و در افریقه و مغرب قلت بیانی و مصالح و درایت
 اسلامی نسبت بقدرت ما قبل و از دول و سرعت حرب بیانی فخر عرب مبادی نواب و اعمار و تقاضا صل
 و مدح کثرت رفته و نفاق اسواق باعتبار کثرت و قلت عمران و اعمار مدن و مسویر اهل بادیه از سکونت
 بسیار آمو و احیاناً احوال اقطاع در رزم و فقر متل اعمار و مائل عقار و مصالح در ضرر و حال مواید و دستخاست آن
 و حاجات تمویل اهل اعمار بجاه و مدافعه و ملوک حضارت در اعمار و قبل و ول و رسوخ او با اتصال دولت و بپودن
 حضارت نایت عمران و نهایت ثمرت ایزان او و عسناد وی و خراب کراسی ملک بخواب و ملت و انتفاض او و انتفاض
 بعض اعمار بعض صنایع دول بعض و وجود و عصبیت در اعمار و تغلب بعض بر بعض و بپودن لغاب اهل اعمار
 کمال است یا جیل غالبیت آن حقیقت ررق و کسب معاش و وجود صنایع و احوال عارضه او و اوصاف و مذاهب
 وی و نبودن خدمتار معاش طبیعی و همچنین استغفار اموال از دفاق و کموز و افاده و جاه برای ملل و حصول سعادت
 و کسب مال احوال برای اهل خضوع و تملق و بودن این خلق از اسباب سعادت و عدم ثروت اهل قنات و غنای
 تدریس و امامت در امور دین و خطابت و اذان در غالب احوال و بودن فلاحیت معاش شش تنغیر و اهل غایت از مدح
 و مذاهب اصناف تجارت و اصناف محترفن تجارت و مجتبین از آن نزول خلق تجار از خلق اسراف و ملوک و نقل
 سلخ تجارت و احکام و مغزت رخص اعمار محترفن و احیاناً صنایع معلوم و کمال آن کمال کثرت عمران حصری و رسوخ
 صنایع اعمار رسوخ و طول آن در حضارت و کثرت صنایع بکثرت طالبان و تملق و قلت ایتان انتقام صنعت
 بمقاربت اعمار بخواب و ابداعیت عرب از صنایع و قلت و جودان ملکه صنعت بعد حصول ملکه در یک صنعت و اول
 صنایع بصفت فلاحیت و بناد و حیاکت و میاط و صنعت تولید و طلب احتیاج وی در حوض و اعمار و در بپودن و
 و خط و کتابت و وراقت و غنا پس قنات میل این همه با بر این عقیده بعض اوله نقلیه در تاریخ ابن خلدون مذکور است
 کتاب وضع ذکر این موقوفه است چه عمل می کتب تاریخ است و معصوم و مادی و حیاط اطراف و مذاهب احوال
 است فصل هفتم در آنکه علم و تعلیم و طبیعت است در آن بشری و این تعلیم علم مجله صنایع است و کثرت علوم

بکثرت عمران عظیم حضرت باشد و علوم و اقدار و علم این عهد و دوران بسیار است تا آنکه ملاک است علی در کشف الظنون
عمرانی است که گفت الفنون تقریباً بیستم و نام برده و موضوع و غایت و غرض و در باب نام کتب مؤلفه در آن نام مؤلفین
با و فیات شان ذکر کرده و جمله زبان و تاریخ این خلدون نیز مذکور است و از علوم و دینی علوم تفسیر قرآن کلام مجید و علم
حدیث شریف و علم فقه و فرائض و اصول اینها است و از شمول این علوم است جدول و خلاصیات و کلام و تصوف و علم تعبیر
و رؤیا و اما علوم و تعلیمات سایر علوم از اقسام است و است مثل علم عدد و هندسه و است و منطق و طبیعیات و علم طب و فرائض
و الهیات و بحر و طغیانات و اسرار و حروف و طب و جانی و علم کیمیا و جزآن و این خلدون یک کشف حقائق این علوم پرده خسته
و فصول مستقله در بیان آن و در ابطال فلسفه و فساد تحلیل و در ابطال صناعت نجوم و صنعت و ادراک فسادات
او انکار شریک علم کیمیا و استحاله وجود او و نشو و فساد از انتقال می منعقد ساخته و گفته که کثرت تالیف در علوم حائز از
تحصیل است و کثرت اختصارات مؤلفه در علوم تحمل تعلیم بعد و وجه موافق تعلیم علوم و طریق افاده آن بیان کرده و گفته
که در علوم الهیه نظار و صنعت و گنجایش تقریب مسائل نیست و در طرق تعلیم و در آن بنده صاحبان اسلامیه مختلف است
و شدت تحلیل و متعلوین مضرت میرساند بآنها در علت در طلب علم و تقاضا میشود در تعلیم کمال می افزاید و جمله تشریح ال علوم
بشیراز سیاست بنده است و اکثر جمله علوم در اسلام غیر از علوم عربی اچهار رکن است لغت و نحو و بیان و ادب و
معرفش ضروری است بر ال شریعت چه تاخذ جمله احکام شرعیه همین کتاب است و این هر دو بلغت عرب اند
و فقه و روایات و از مضایقه و تابعین هم عربی و غیره در مشکلات قرآن و حدیث در لغت ایشان منحصر است پس اگر بدست
از معرفت علوم متعلقه باین زبان برای مزید علم شریعت و تفاوت در تالیف تفاوت مراتب می در توفیه بمقتضی کلام
باشد فافاد و اجم و مقدم از اینها قلم بخوابسته بدست و در هر یک از این ارکان اربعه کتب مستقله تالیف یافته و
لغت بلکه صنایع است و لغت عربی این عهد لغت مستقل مخایر لغت مغرب و حمید است و همچنین لغت ال حضرت و امضا لغت
قائم بنفسها است بمعنا لغت غیر ایشان است و بلکه این بان غیر صناعت عربیت است و مستغنیات از آن تعلیم
و ذوق که مصطلح ال بیان است غایب است غیر علم را حاصل نمیشود و ال مصداق علی الاطلاق در تحصیل این ملکه کسبانه که
تعلیم مستفاد نمیشود و قاصد بوده اند و هر که بعد از زبان عربی است و در حصول او سهو و اصب و سهو و تر است و کلام
منقسم است بدو قسم یکی نظم و دیگر نثر و حصولی با داده در این هر دو معاینه برای اقل کس می تاخذ و صناعت شعر و نثر و نظم و
حصول این ملکه بکثرت حفظ و جودت او بخیر است و در این نظم و نثر صنعت حفظ است در معانی نیست و ال در
از انتقال شعر ترغیب جویند و شعر گوئی در عربی در از فنی بسیار بود و درین عهد اقل قلیل است بلکه حمید و دران عزیز
الوجود و اما است و الله تعالی در تعلیم بنده یکی میر غلام علی آزاد بلگرامی بوده که درین صناعت یا بصفا داشت و از
کسی بصیرت شیرینی برسد و اگر چه نثر از قبائل بعد و نالی یا حرکات و احوال میر سید و الله اعلم یا ابا جعفر
حدیث و قدم عالم و لوایح معنی انبیا و ملکه کلام و ذکر احوال و بیان و دریا و درت و مانی و باقی احوال و در
هر قایم سادس بر ملک فتوح اسلام و طایفه از حیوانات نام و اقسام ال علم و بهار و تبدیل حرق اسلامیه اول شبیه که در

[illegible]

[illegible]

و ما روزه را هر روز چهار روز است و در آن روزی که از میوه علیه السلام است لیکن صبح اول اسب یوحنا صبح دی از اول
 یوسف است بعد موسی مانی اسب اول است روز در تیره اقامت کرده و بزرگوار است و بهت سال ایشان مامد و وفات است
 و کفر خاس بر یکصد و سه سالگی مدفون شد شمویل ولادت وی در تیره شیلو که بر باب القدس است اتفاق افتاد و
 یسوع یازده سال میر کابری اسرئیل کرد و میایا یوتس و او ملوک بسیار در ایشان گه شدند و او آخر حکام این گشت
 است از وفات موسی تا وی چهار صد و هشت سال بوده و عمر او پنجاه و دو سال بود و او علیه السلام وی از
 اولاد یعقوب است ستمی است در جزین مقام و هشت تیره سال بود که بقدر آمد و در شام فتوحات کثیره کرد و فلسطین و عمان و
 ماب حلب و صین و بلاد ارمین غیر ملک با تخت تفرق و او در ولادتش از سه پادشاه در سن چهار هزار و هشت صد و سی سال است
 و در وفات موسی بعد از انقضای پنج سال انتقال فرمود و در تقویم التواریخ گفته اند که مریاس است ملک فارس سال لاوتس بود
 و طبری گفته اند که او در سن موسی بود و در سن چهار و بعد از او که قباد بود و او و بقناد سال ننگی کرد و سلیمان بن داود
 سیبها اسلام و ولادتش از سه پادشاه در سن چهار هزار و هشت صد و نود و یک سال است و خلافت او در سن شصت و چهار هزار و چهار
 صد و سی بود و یازده سالگی و پنجاه از حکمت ملک می اوزانی شد و یکی را حق تعالی مثل آن مداده چنانکه منصوص قرآن یکم
 است ابنت را عمارت بیت المقدس بعد از هجده صد و نه از وفات موسی و چهار هزار و چهار صد و سی هفت سال
 بیست و دو سال و در سال یازدهم از ملک و در سن شصت سال از بناد و افراغ گردیده از تقاعش بی دراع و ملوک شصت
 فراس در رس است دراع بود و خارج از سوی مشرق در طول عمر من پنجصد فرس ساخت و سال است و پنجم از ملک و ایشان
 ملقب شد که من است عمر شصت و پنجاه و دو سال شد و مدت ملک و چهل سال است و در او از سن شصت و سی و هشت سال از
 وفات موسی بعد چهار هزار و چهار صد و هشتاد و دو سال از سه پادشاه آمد و در سن شصت و سی و هشت سال از وفات موسی
 که بود و خلاف هر دو کتاب است و در آن هر دو این است که وفات او علیه السلام در سن شصت و سی و هشت سال و خلاف سلیمان که در سن
 و چوبی این اختلاف است که در حدیث یسحاق بعضی رسید که او تعالی آمد و در سن شصت و سی و هشت سال که وفات او بود
 حساب آن او وفات او و هشتاد و دو سال شد و میتوان گفت که این خلاف در وفات او و هشتاد و دو سال سلیمان
 زیرا که سلیمان بعد از چهل سال خلافت کرد پس اگر خلاف تنها در وفات او و کنندند در وفات او و چهل سال خلافت
 وی و ده سال شود و بعد سلیمان ملک در سن سی و هشت و نزدیک پانزده سال و سادصد و در مدت دو صد و شصت و یک
 سال تقریباً و آخر ایشان خریا است وی مردی صالح بود و در سن سالگی ملک شد و هشتاد و نه سال مکران کرد و گویند عمر
 او پس از بزرگ سارده سال تمام شده بود و او تعالی این پانزده سال در عمر او میفرود و در سیم و هشتاد و نه سال از وفات او بعد
 در آن هر سن شصت و سی و هشت سال از وفات موسی بر طبقه کیانیان ظهور این طبقه که اول او که قباد است و در سن
 چهار هزار و شصت و سی و هشت سال است از سه پادشاه آمد و علیه السلام و ایشان ملوک فرس اند و هم از نظم ملوک الارض فی قدیم
 الارمان و دو هتم و ترمهیم لایما تلمیم فی ملک بیهیم و این چهار طبقه است طبقه اولی را فیلسدافیه خوانند زیرا که لقب هر دو همد
 و در ایشان فستاد بود و معنی این لفظ اول سیره العدل است و شمار این طبقه به نه نفر میرسد و هم از پنج و طبری و

و بهر سبب بوالعنان که میقال لاله پاک و صفا چنانکه افات ظلمت عرب فیل الفتح و ایسج و عراق و هند و قبا در دست می بود
 و شرم و طوطی و اویدن منوچهر و فرسیاب زد و کمرش سف و این طبقه قایم است و از سر و ملک حرو و بیاتن چیزها
 انقدر که غل غل آنرا باور نمیدارد و طبقه ثانی را کیانید لقب است مدبرین طبقه اند که قبا و کیما و س و کجس و و لهر است کی
 بشتی است زر داشت و بهر صاحب کتاب المجرس اسفندیار و ازوشیهیم وی مالک قایم سبعة شد و دارا و پسر او
 دارا ثانی و جنگه سکنه با و حرو داشت ازوشیهیم را در عربی کور کشش است و قیل کیش و بعضی گفته کورش مرد دیگر است که ذکرش
 در کتاب شعیب علیه السلام آمده یعنی هرچند تفسیر هرچند عربی من الینه است و طبقه ثالثه را ششانی خوانند و و شک سا با و جود و برین
 جوز زد و فرسی هر فر و اردان و خسرو و بلاش و از و اثنی نازین طبقه هستند سا با و راجعل چند سال گذشته بود که مسیح متولد شد
 و طبقه رابعه را که سره گویند درین طبقه اند ازوشیهیم بابک جیس کا سره از اولاد و هستند و میان قیام او و هجرت نبوی
 سه چهارم است و دو سال بود و سا با و مانی زندیق که دعوی نبوت کرد و هر فر و بهرام اول و بهرام ثانی و بهرام ثالث و هر زرتشت
 و سا با و بن هر فر و ازوشیهیم سوم و سا با و دوم و بهرام چهارم و او را کرمان شاه نام خوانند و بزرگ و اول و یزد و زرتشتی و هر فر و سوم و
 غیر و ز و در ایام و قطع عظیم واقع شده و بیست سال کشیده و بلاش و قبا و و انوشیروان پیشش هر فر و بهرام سوم و هر فر و و زرتشتی
 ازوشیهیم و شهر یازده و ان خوشنش و ازوشیهیم و ختر نیز که سکن هر فر و درین خستمان فرخ زاد و خسر و ز و درین شهر یازده و ملک
 او نسبت به ملک با و و چو خواب نمال بود و و در عهد عثمان بنی اش و قتل رسید و آخر ملک فارس بود و و ملک ایثان اسلام
 زوال یافت تا ابد و با و و این تیرب ملک ازوشیهیم نایزد و جز طایف کتابتار با لام ابن سکوی که کتاب ابو عیسی است و احوال
 و قانع دول ایشان شد و ملک غده و غده در تاریخ مختصر باخبار البشر مذکور است بخت نصرت املک از سبوط آدم در سنه
 چهار هزار و هشت صد و چهل یک است بعد از نبی و پنجاه و دو سال از وفات موسی علیه السلام ابو الفدا اسمعیل گفته تخمین و
 موخین اختلاف کرده اند و مدت مابین وفات موسی و ابتداء ملک بخت نصر ابو عیسی و غیره اهل تحقیق از موخین گفته اند که درین
 این هر دو هجده هفتاد و هشت سال است و دو صد و چهل و هشت و و از ابو محشر و کوشیار و غیره با از کبار موخین از زیجات خود
 هفتصد و هشت سال ضبط کرده اند و برین تقدیر از عثمان ابو عیسی و صد و چهل و نه سال کم میشود و برین کمی مقدار مدت مابین طوفان
 و هجرت نیز قطعاً ناقص میشود و لهذا در تاریخ مامونی و غیره میان طوفان و هجرت سه هزار و هفتصد و سی و پنج سال گفته و
 بمقتضا سفر قضات بنی اسرائیل مذکور و ایثان مدت مابین وفات موسی و ملک بخت نصر هجده صد و پنجاه و دو سال است و از
 بخت نصر تا هجرت اختلاف نیست بمطابق آنرا در محصلی ثابت کرده این فاصل از ساقط کردن بحد کسرت مذکور و مذکور و پسر
 و لهذا در مختصر ابتداء ملک بخت نصر را بعد از هجده هفتاد و نه سال از وفات موسی گفته و وی سپه سالار لهر اسف بود و عراق و اهل
 و روم و در تاریخ بیت المقدس گفته و می امیری از امرا لهر اسف فارسی است که کجس و سلطنت خود بوی سپهر و ابتداء
 ملک بعد چهار هزار و هشت صد و چهل و هفت سال از سبوط آدم است انتهى ابو الفدا گفته موخین اختلاف کرده اند و از آنکه
 پادشاه مستقل غلبه بود و یا نائب فرس امج نزد اکثریت که نائب لهر اسف بود و فتح بلاد و بنیابت او کرده و بر عرب غرغرا نمود
 و درین معین بن عدنان جدا طایفه آنحضرت مسلم بود و این لهر اسف در زاد و کجس و مذکور است کجس بیت المقدس

در دست تخت نصر بعد چهار روز از بهشت هفت سال از بهبوط آدم است و در تقویم التواریخ یکسال زیاده گفته و در سنه چهار
هزار و هشتصد و هشتاد و پنج است و بنا بر این حساب هر سی و هشت سال یک گشت است و در هر گشت است و این حساب است و این حساب است و این حساب است
تخت نصر بعد از لایست بست سال و هشت تقریباً در این سال بعد از نود و پنجم روز از وفات نوحی علیه السلام و چهارصد و پنجاه سال
بر عمارت او گذشت و بعد از آن بنا بر این حساب هر سی و هشت سال یک گشت است و در هر گشت است و این حساب است و این حساب است
نیز در این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است
تاریخ القدس بهر حال تغییر نیست المقدس در دست می بعد چهار سال و هشتصد و هشت سال از بهبوط آدم بوده و بعد از این سال
زرا در دست ظاهر تر گذشت است و بنا بر این حساب هر سی و هشت سال یک گشت است و در هر گشت است و این حساب است و این حساب است
وی ملک هر دو روال و دست ایشان شد و هر چه که از رجوع کرد و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است
سال از بهبوط آدم و مطابق تاریخ القدس در سال بعد از این است و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است
در این مدت تا این چهار سال و هشتصد و هشت سال است و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است
در این مدت تا این چهار سال و هشتصد و هشت سال است و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است
و این مدت تا این چهار سال و هشتصد و هشت سال است و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است
که بعد از این چهار سال و هشتصد و هشت سال است و این حساب است و این حساب است و این حساب است و این حساب است
تا آنکه ملان و مادیان و قسطنطین و حتی جوب ملیس و حتی آجاری رسید و کینه بر قبر عمر عباسی بنا کرد و یک کل قدس خراب گردید و مانی
ماند و این حال تا آنکه عمر بن خطاب بنی السعدینه قدم آورد و فریاد فک کرد و آنجا مسجدی ساخت و این مسجد از آن لید بن عبد الملک است
موجود بود و وی این مسجد را هم کرده بر اساس قدیم مسجدی ساخته و منوره درون او است ابو الفدا گوید علامه مذکور آن
بر کل بیت المقدس عمر و مسلمانان بقی عامر حتی خرمه بخت نصر و بنو التخریب اول تم عمر و کورس می عمارت استانیه و بقی عامر
حتی خرمه بطوس التخریب استانی نام تراص العماره قیلا قیلا و بقی عامر حتی خرمه طان نام قسطنطین بنو التخریب استانی تم عمر
عمر بن الخطاب بنو عماره از الواعه تم خرمه کل عمر و الولید بن الملک بنی عماره از الواعه تم عمر و الولید بنی عماره از الواعه تم
طیو بله و لسان در تقویم التواریخ گفته طه و دی از بهبوط آدم علیه السلام بعد از هشتصد و هشتاد و هشت سال
سال است طه و مانی نقاش در رسم چهار و هشت صد و بیست و یک از بهبوط آدم است و در تاریخ بود و دعوی بیوت کرد و
کثیر تابع او شد و این از مانی بود و در رسم چهار و هشت صد و بیست و یک از بهبوط آدم است و در تاریخ بود و دعوی بیوت کرد و
شش هزار و بیست سال از بهبوط آدم است طه و مانی نقاش در رسم چهار و هشت صد و بیست و یک از بهبوط آدم است و در تاریخ بود و دعوی بیوت کرد و
است کوم و دی در ایام قبایط ظاهر است و دعوی بیوت کرد و مردم را بقصدای در احوال و استراک در بنا حکم کرد و قفا
و این بنی مدیق درآمد اسکندر بن فیلس میرش یکی از ملوک یونان است و دی بعد از هشتصد و هشتاد و هشت سال
سال از بهبوط آدم علیه السلام پیدا شد و بعد از این سال از طالون حکم برادر و تملینا و در سلطانا لیس صاحب اسکندر بود
اسکندر رعیع ملک یونان و مردم بعضی تفرق و دیت و با و ارا فارسیه قتال کرد و بر ملک فرس مسولی گشت و ملک

بنام خود میر باجج و حاجج سده ساخت و میگوید که مسند اسکندر فرقی از قرآن خریف ندارد
 نه این اسکندر شانی و وی یکم یکم است در سن ۱۸۰۰ هجری علیه السلام بود قیل اندا فرعون قیل غیو و هر که یانی سده اسکندر و وی را
 گمان کرده وی غلط نموده و نام اصلی او صعب بن ریش است این عباس گفته وی از حمیر بود و تحقیق مرام در کلام در تفسیر سید
 جرحه اتفاقا بنموده ایم و باجمعه طلبان بنماید وی بر فاضل سنه پنجاه و دو و صد هشتاد و دو و یوزده از هر طریقی و وفات در سنه شصت و دو
 یوشس این مثنوی وی از سبط بنیامین است جبر عیسی وی پیچ پی مشهور بود رگشته نبوت او در حد و سنه ثمانیاد و شصت
 از وفات موسی بنویسی ایل معوی قباله موسی بود و کان بن شانده اخبار اسکندر بنی کتاب لغز زکر یا و کجی علیه السلام زکریا از
 اولاد سلیمان است و کان بنیاد کرده اند تعالی فی کتاب کار و گری میگوید و کفالت مریم ام عیسی بنمود و عیسی پس بدست بعدی
 پنجاه و پنج صده شصت و چهار سال از سبط آدم متولد شد و کان بود از عیسی شش ماه پس تاریخ تولد مسیح نیز همین سال است عیسی
 بدست هر دو سبط کجی اسرائیل ندر بوج شد زکریا را ششمیم که زنده وی گشته در زنی کلان رو پوش شد و درخت را بر نرید
 زکریا و دیاره شد یکصد سال عمر یافت عیسی بن عییم ولادت او بعد از صد سال از اسکندر است قتل عیسی قبل
 از رفع او سه سال شد و نصاری عیسی او حنا نامند و قنعه ولادت عیسی مخصوص قنانه است و وی روح و کلمه فر عیسی بدست و بی
 مرسل است اینجیل است مریم عیسی اول بعثت و بعد و از ده سال تمام او در و در قریه ناصره تولد کرد و بهاسمیت انصاری
 چون عیسی در بیجا متولد شد او را وی آمدن گرفت و جمیع حواریون و از دو کس بود و بعضی گفته اند که ولادت مسیح روز
 پنجشنبه است و سوم ماه مطابق سال چهار هزار هفتصد و ناز تاریخ جولیان و چهار سال دوازده و ندر و قبل از تاریخ عیسی
 موافق است مسموم از سال شصت و هشت اسکندر مطابق مفسد چهل و ناز تاریخ رومی و موافق با نوزدهم فیسان سال سه هزار و
 مفسد پنجاه و شش بود وی بعد چهار هزار سال از سبط آدم است الاصح هو الاول و زوجه سوم اپریل سنه سی و سه عیسوی در زعم
 انصاری مصلوب شد و ترو اول سلام دفع وی علیه السلام در سنه پنجاه و شش صده هجری از سبط آدم است مصلوب و تاریخ انکه
 هر یک از ولادت و وفات او بعد ازین هجری و سال گفته و این تاثیر در کامل نوشته که اهل علم اختلاف کرده اند در موت او قبل دفع
 او بعضی گفته اند مرفوع شد و فرد و بعضی گفته اند بلکه برای سه ساعت فانی یافت و بعضی نبوت ساعت گفته باز او تعالی و وی را
 زنده ساخت قائل این قول تاویل کرده است آیه کریمه فی تنوکیل الله و انتهی گویم جمیع رفع نبوت رومی در آخر زمان
 آسمان زمین از زلزل کند و ترمج نماید و برزاید و میر و چنانکه احادیث صحیح و وارد در اثر هجری ساعت بدان شاهد است و مدت بیان دفع
 او موله بنی مسلم هجده چهل و پنج سال است تقریبا و نذر دفع سی و سال بود و بعد نزول چهل سالگی کند پس جمیع عرا و پانچ سال
 بقصد و سه سال میشود و این رفع بعد از سی و سه سال از غایب اسکندر بر و از اوست و نصاری که خود را است مسیح
 اسلام گویند بر هفتاد و دو فرقه متفرق شده اند و خدا آنهاست فرقه کبار از کانی و سبط و یه و یعقوب فرقه اولی قائل تکلیف است
 و سه صده و سی و نه نفر از بطارقه مجهر قسطنطنیه بران اتفاق کرده اند و گویند وی مصلوب مدفون شده بعد سه روز با آسمان رفیع
 بر زمین بر شصت و برای بدن بار دیگر بر قضا میان اموات و حیات مسعود بوده است و فرقه ثانیه قائل بخدا کلام مترجم است
 بلکه گویند کلمه بر جسد مسیح چو اشراف شمس در گوه و در خشیده مگر قائل وقوع قتل اند و رومی علیه السلام از جهت ناسبت و ناله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بالاسكندرية ثم غلبت ثم جازها تويحيى بن قنوج القبطي ثم لم يكن بعد تاريخ القبط الا تاريخ اخيرة ثم تاريخ يزيه حرره فبذره توارى
 الامر المتبوعه ووليس تاريخ تويحيى اخيرا قد يقطع ذكرا فانما تاريخ تويحيى قد يقال له انما يكون النسل وبعدهم يقول بدوا لغير
 فان اهل الكتاب من اليهود والنصارى واليهود في كفيته وسابقة التاريخ طافا كثيرا قال اليهود من العرس من العالم اسما
 اوف عام على سنة تريت الفلك شهور السنة ورجوا ان يروا موت صاحب شهر لغتهم قال ان المصطفى من الدنيا اهل بوقت
 طويلا والاف سنة كمنه بوقت الاربع وعين طويلا وروايت واول تاريخ الاسكندرية ثلاثه آلاف واثنا سته وثمان مائتين
 سنة واذ احس ابن اول يوم كومت الذي هو عظيم الملائك الاول مبعثه كل من ملك بعده قال الملك شعتر
 فيهم عر صقطع عنهم كان بالعموم الى الاسكندرية ثلاثه آلاف وثلاث مائتين واربع وخمسين سنة فاذ لم يتحقق التعديل مع كمال
 وجمال فتم الثلاثه آلاف بالمعصية مناهي من طوق كومت فاذ مضى قبل الف سنة والعاك صبا واذت بغير شوك واطبا
 غرست في الارض بغير متارجه والكون والساد وغير موجود فيها والارض بغير عامرة فلما حرك الفلك حدثت لاسان
 اول في بعد شهر اول ولد الحكون فاولد وتاسل لاس مكره واولد من تحت اجزاء العالم فلكون والسا فغزت الدنيا
 واهتم العالم وقال اليهود الذي من آدم الى الاسكندرية ثلاثه آلاف واربع مائتين وثمان مائتين وثمان مائتين
 الميريهما جميعا ثلثه آلاف مائه وثلاث مائتين سنة ويزعمون ان اليهود نقصوا فيقع خروج عيسى بن مريم عليه السلام في الالف الف
 ووسط المسبقة الالف التي هي مقدار العالم عندهم حتى تحالف ذلك الوقت الذي سبقت البشارة من الانبياء الذين
 كانوا بعد موسى بن عمران عليه السلام بولاد و المسيح عيسى واذ جمع الى التوراة التي هي اليهود من المدة التي هي من مريم وتو
 الطوفان كانت الفاضله واثنا وخمسين سنة وعهد النصارى في اكليلهم الفان واثنا سته وثمان مائتين سنة وبعدهم
 اليهود اول قوتهم بعد من النجاشي ورمع النصارى ان توراة السبعين التي هي ما يدعيهم لم يقع صبا تحرف ولا تبديل في
 اليهود فيها خلاف ذلك لقول السامريه ان قوتهم هي الحق واعداء باطل ليس في اعتقادهم ما يربل الشك بل يقوى
 ايجابه له ونزول الاختلاف بينه من النصارى ايضا في الاكليل ذلك ان عند النصارى اربع نسخ مجموعته في مصحف واحد
 اجد بالانجيل حتى والثاني لما روي في الثالث لما روي في الرابع ليرتبطه في كل من هؤلاء الاربعه انجيله من حيث عوته
 في بلاد وهي مختلفه اختلافا كثيرا حتى في صفات المسيح عليه السلام واما دعوته وقت الصلب عنهم في سبب ايضا وهذا
 الاختلاف لا يحتمل متل مع هذا فبعد كل من اصحاب ريقون واصحاب برج يعسا انجيل يخالف بعضه فله الاناجيل من ارجا
 في الانجيل السلي انجيل السبعين فيسبلي فلا نسج النصارى وغيرهم ينكرونه واذ كان الامر من الاختلاف من اهل الكتاب
 كما قد ريت ولم يكن للقياس والراي مدخل في تمييز حق ذلك من باطلا المتفق الوقوف على حقيقة ذلك من قسائم
 ولم يعول على تنقيح اقوالهم فيه واما غير اهل الكتاب فاهم ايضا مختلفون في ذلك قال اسوشس من مطلق آدم و
 بنو ايله اجمعه اول الطوفان الفاضله واثنا سته وست وعشرون سنه وثلاثه وستون يوما فاربع مائتين
 وقال ماشاء واهم من شان اخري فيهم المنعوه المامون في كتاب القرانات اول قرن وقع بين نحل والمشتهري
 وفي يد والحر كيعني ابتداء النسل من آدم كان على مضي ثمان مائتين وتسعين وثمان مائتين واربعة وعشرين يوما مضت

من انساب البرج فخرج القرآن في برج الثور من السنة الاصبغة على سبع مروج قشيت في العصور القديمة وكان اتصال القمر من برج الميزان من سنة
البرج الثور الى برج العقرب ثلثة المائتين بعد في ثمان مائة سنة واربعمائة سنة واربعمائة سنة واربعمائة سنة واربعمائة سنة واربعمائة سنة
في شهر ربيع الحاس من سنة الاولى من القرن الثاني من قرون بدء الثلثة المائتين كان من قوت القرآن الاول الكائن في بدر
وبين الشهور الذي كان فيه الطوفان الثاني اربع مائة وثلاث وعشرون سنة وستة اشهر واثناعشر يوما قال في كل سبعة الاف سنة
وسنتين وعشرة اشهر ستة ايام برج القرآن في موضع من برج الثور الذي كان في بدر المتحرك وبدا القول انك الله الذي استخبر
الناس كثير من المثلثات وبقار الى نيا سبعة الاف سنة فلا تقترى تنبأ الى صلح نجدة وادي من بيت العكبتو فاطرحه وقيل كان بين
اودم بين الطوفان ثلثة الاف سبعة وخمسون الاف سنة وقيل كانت بينهما مدة الفين واثنتين وست مائة سنة وقيل الفان
وثلثون سنة واما تاريخ الطوفان فانه يملو تاريخ الخلق وفيه من الاختلاف ما لا يطمح فيه حقيقة من اجل الاختلاف فيما بين
مؤيديه وفيما بين مؤيدي تاريخ الاسكندر فان يمين الطوفان في تاريخ الاسكندر الفين واربعمائة وستين سنة وعند الفان
بينها الف سنة وتسعمائة وثمان الاف سنة والفرس سائر الجوس الكلدانيون بل بابل الهندية اهل الصين اوصاف
الامم المشترقة يذكرون الطوفان اقرب بعض الفرس لكنهم قالوا لم يكن الطوفان بمبوى الشام والمغرب لم يعم العراق كله ولا خربت الا
بعض الناس لم يجاوز عقبة حلوان ولا بلغ الى ممالك المشرق قالوا وقع في زمان طهرت من اهل المغرب ما انذر حكما ويوم
بالطوفان اتخذوا المبانى العظيمة كالهرم بمصر بنحو ما فعلوا فيما عند صيدونه ولا بلغ طهرت ما انذر اهل الطوفان قبل كونه
بماية واحد من سنة امر باضتيا روضه حكمة يحيى الموار والقرية فوجد ذلك طهرمان فامر بحلابة العلوم ووفها فيها
في اسلم الموضع ويشهد بلندا ما وجد بعد الثمان مائة من بني الهجرة في حي من مدينة اسبها من الدلال التي انشقت عن حوت مملو
اعداد الاعداء كثيرة قد ملئت من الحيا الشجر التي تلبس بها الشمس سمي الثور مكتوبة بكتابة لم يد راحد ماسي واما النجوم فلانهم صموا
بده السنين من القرآن الاول من قمرات العلويين حل واشترى التي اثبت علماء بابل الكلدانيين سلبا اذا كان الطوفان
طهره من مباحثهم فان السفينة استقرت على البحر وهو غير بعيد عن تلك النجوم قالوا وكان هذا القرآن قبل الطوفان ثمان
وعشرين سنة وثمان مائة ايام واثنتا عشرة ايام واربعمائة ايام واربعمائة ايام واربعمائة ايام واربعمائة ايام واربعمائة ايام
وسمات واربعمائة من بين ثمان مائة ايام واربعمائة ايام واربعمائة ايام واربعمائة ايام واربعمائة ايام واربعمائة ايام
في رجب وقال كان الطوفان عند اجتماع الكواكب في اخر برج الجحوت واول برج الحمل وكان من قوت الطوفان بين تاريخ
الاسكندر قد راء في سنة وسبع مائة وستين سنة مكيوت وسبعة اشهر وستة وعشرين يوما وبعينه وثمان ايام واربعمائة ايام
من السنة الاولى من بني الهجرة النبوية الف الف يوم وثلثمائة الف يوم وتسعة وخمسون الف يوم وتسعمائة يوم وثلثمائة وثلثون
يوما يكون من السنين الف الف سنة المصرة ثلثمائة الاف سنة وسبع مائة سنة وخمسون سنة وثلثمائة سنة وثلثمائة وثلثون
اربعون يوما ومنهم من يرى ان الطوفان كان يوم الجمعة وعند ابى معشر انه كان يوم الخميس لا تقدر عنده الحجة المذكورة
وخرجت له الحدة التي تسمى دار الكواكب في برعم ثمان مائة الف ويقول الف سنة شمسية واولها متقدم على وقت الطوفان
بمائة الف ثمانين الف سنة شمسية حكم بان الطوفان كان في مائة الف ثمانين الف سنة ويكون فيما بعد كذلك مثل هذا

[illegible]

سنة بشهرين احد جانبي سنة الارباء والثاني بسبب سبع اليوم وكانوا يدعون تلك السنة ويسمونها المباركة وما كانوا يخطئون
 واول فارس في الاسلام واول خوارزم والغفر فتركوا الكسوة عن الربيع وما يتبعه صلا واما العبرانيون وجميع بني اسرائيل الصالحون
 والبراريون فانهم اخذوا السنة من مجير الشمس شهر راس من مجير القمر فكانوا اعيادهم وصياهم على حساب قمرى وتكون مع ذلك قلة
 لاوقات من السنة فكيف يمكن كل سنة عشرين سنة قمرية مستترة شهر وواحد فقيم الضاري في صومهم وبعض اعيادهم لان ايامهم على
 اليوم وخالفهم في الشهادة الى مذبح الزوم واسرنا فيخرج كانت العرب في جهاتنا منظر الى فصل ما بين سنتهم وسنة القمر هو عشرة
 ايام واحد وعشرون ساعة وخمس ساعة فيلحقون ذلك بها شهر كما هم منها ما يستوفون ايام شهر فكلهم كانوا يعملون على ان عشر
 ايام وعشرون ساعة وكان يقول ذلك النساء من بني كنانة المذوقون بالعلم واحد من الناس وهو البحر الغرير وهو البومات جناد
 بن جوف بن ابيته بن قحطيل واول من فعل ذلك منهم زيد بن ثعلبة بن عبد قيس واول من فعله البوماته واخذ العرب بالكيس من اليهود قبل
 دين الاسلام بخمسة ايام سنة وكانوا يكتبون في كل ربع وعشرين سنة سنة شهر حتى تبقى اشهر السنة ثابتة مع الازمنة
 على حالة واحدة لا تتغير من وقتها ولا تقدم الى ان حج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وانزل الله تعالى عليه لما انفس زيادة في الكفر
 بالذين كفروا يحلونه عاما ويكرهونه عاما ليناطوا اعداءهم الله فعملوا حرم الله بينهم سوء الخلق والله لا يهدي القوم الكافرين
 فخطبهم وقال ان الزمان قد استدار كمينه يوم خلق الله السموات والارض فقبل الناس ذلك وشبهوا العرب عما كانت عليه
 وضارت اسماها غير ذلك على معانيها واما اهل الهند فانهم يستعملون روية الابل في شهرهم ويكتبون كل تسعماية سنة وتغير
 بعدا بشهر قمرى يجعلون ابتداء تاريخهم اتفاق اجتماع في اول حقيقة من برج ماوا اكثر طلبهم لهذا الاجتماع ان تفيق في واحد فقط
 الاعتدالين ويسمون السنة اكلية بنبات فنده ارا بخليقة في السنة واما اليوم فانه عبارة عن عود الشمس من اول الكلى
 وانه قد فرغت وقد اختلف فيه فجدد العرب من غروب الشمس في غروبها من الغد ومن اجل ان شهر العرب يبتدئ على القمر
 او انما مقيد بربوية الهلال والهبال يرى ان غروب الشمس صارت اليلة عندهم قبل النهار عند الفرس الروم اليوم بليته من
 الشمس باربعة من افق المشرق الى وقت طلوعها من الغد فضاء النهار عندهم قبل الليل اجتوا على قولهم بان النور موجود في الظلمة
 عدم وانحركته فغلب على السكون لانها وجود لا عدم وحياة لا موت والسماء افضل من الارض والعالى الشايع والاراء اجار
 لا يقبل غفوة كالكرد والخرنوب ان العالم اقدم من النور والنور طار عليها فالا قدم بينها وبينها وعلو السكون على الحركة بانها
 الراحة والراحة اليلة قال الشاعر بقدره سكون راحت بود بغير مرتب او وديان رفق استادن تشفق ففطن جردن وقالوا
 انما هي الحاجة والضرورة والتعب فتجبه الحركة والسكون فاذا دام في الاستقصاءات مدة لم يولد فسادا فاذا اومت الحركة في الاستقصاءات
 وشككت فسدت وذلك لان الازل والواجب والواجب وشبهها عند اصحاب الفهم ان اليوم بليته من سواقات الشمس فلك النهار
 الى سواقاتها اياه في الغد وذلك من وقت الظلم الى وقت العصر منها على ذلك حسابنا يا هم وبعضهم ابتداء اليوم من انقضاء الليل
 صاحبين بشهر ارا ان الساء ونها هو اليوم على الاطلاق انما شرط اليلة في التركيب على ان يتصبل فاليوم بالفراده و
 النهار بحسن واحد هو من طلوع جرم الشمس في غروب جرمها والليل خلاف ذلك فكيف يحسنه بعض اول النهار بطلوع الفجر واخره
 بغروب الشمس يقول تعالى وكلوا واشربوا حتى تتبين لكم الخطط الابيض من الخطط الاسود من الفجر ثم اتوا الصيام الى الليل قال

[illegible]

هفت هزار سال یعنی تا آنکه گذشت و هفت هزار برای بقا عالم تا روز قیامت و باقی ماند و چون بگویم ما یعلم جنود یک الی هوا
 و روز قیامت میل و در آن وقت خدا الطاف حاصل نیست مخلوق او بی شمار است اگر هفت روز و آنقدر شش را بر او بر هفت هزار سال
 نمیند چند آن است بعد از آنکه در آن روز هفت و شصت و یک سال است که این مجموع هفت هزار سال است یعنی بود و روزی که میفرمود که
 خود شال او است و نیز چون آدم و نوح ساعت از نماز ما این عصر و مغرب ازین هفت روز و نوح شاد گوید و آنرا الف سابع از
 الف سابع خلق ظهور گرفت و آنحضرت مسلم آخر انبیای اولاد است و بعد از وی چنین میشود اگر در آخر الف از الف سابع سده
 دنیا صیحت شد باشد سبب نیست که آخر اول نیست دارد و لیکن همین تاریخ حال چون زیاد بود بر یک هزار سال گذشت و
 یعنی داتری از سبب فنا عالم و انتهای دنیا پیدا نیست این روایات بر تقدیر صحت و در غیر تاویل و توجیه است که بسیاری از این
 اسحق بطریق محمد از مکره بار سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که میگوید میگفتند که مدت دنیا هفت هزار سال است و
 ما بعد از ششیم در هر هزار سال از ايام دنیا که یکبار میگذرد و این دنیا هفت روز و هفت شب است و هفت شب است و هفت روز است
 این آیه و توالی آنست انما الاله با مبدء و آخره صابن جبر و این النذر و این بل ماتم و مشبه فی التفسیر المظهری و غیره و التکاف
 و قال حسین حمید از خبرنا شباهة عمری و قاضی ابن نجیح عن حماد بن عمار که میگوید در هفت روز و هفت شب است و در اعتقاد عدم عذاب گردید
 چندین از حکما از نفس اماره و در آنکه در این هفت هزار سال عمر دنیا است چنانکه سابق آیه بر آن دلالت دارد
 قل تخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهدا ام تقولون علی الله الا تعبدون و اگر دلالت آیه را ببرد و شوق و اجماع گردانند
 و می دارد و کوفی باشد و در تفسیر در کتاب الحی السعد آورده که حدیث کرد مراد بن عبد الغفر از پدر خود که گفت متنبی هم مسلم
 را میگفت متنبی هم عمر زمانه را میگفت که بود که زکیم بسیار از جهاد میکرد و در عبادت پس گفتند او را چرا ساعتی نفس فرغ و زلایم
 نمیدی گفت مقدر رسیده است شمار مقدر در ذریاست گفتند بنجام هزار سال گفت ای عاقری آید یکی از شما از آنکه عمل کند
 هفت روز برای این روز که برابر بنجام هزار سال است گویم این قول صحیح نیست در آنکه عمر دنیا هفت هزار سال است بلکه
 فایزوی است که مدت عمر آدمی نسبت به مدت طوبیاء روز آخرت کم است پس علی قلیلی امی این کثیران مرد عاقل است بعضی
 آنتر نشان گفتند که دوره عالم بگردش هفت سیاره است عطارد و زهره و شمس و مریخ و زحل و مشتری و قمر و دوره هر
 سیاره ازین سیارات هزار سال کامل است و مجموع ادوار هفت هزار سال و چون این ادوار ختم شود عالم از نظام فرو افتد
 دنیا تمام گردد و در آنوقت سیاره تمام شده و در هر روز و در تقاضای آن در عالم ظاهر گردیده و اکنون و در هر
 پسین و در آن سیارات است شرح گردیده و آغاز او را سالهای بسیار گذشته و قلیلی از آن باقی مانده است که در گذشته است
 از آنرا این دوره قلت اعمار و کثرت نوازل و محن شرور و فتن و توالی آفات و قوا و ترطبات است چون این باقی هم بگذرد آنرا
 و زوال نمایان گردد و عالم در هم و بر هم شود پس بعد از آن نیز گوید مدت عمر دنیا بین هفت هزار سال است حافظ شیرازی
 سه این چه شومی است که در دو فقری میم و همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم الی آخر الغزل و ابن العریانی عاقلی در کتاب
 در آنکه بعضی مستاجرات خود آورده که از خلقت آدم تا این هفت هزار سال تمام نشده و مثل آن شیخ احمد سبزی میگوید
 تانی در شرح مستانه مذکور گفته و این قول تا خود داشت که بعثت نبوی در او هدایت او آخر الف سادس شده و در اول

سابع پس اگر روایت هفت هزار سال بود از عمر دنیا از حین هبوط آدم تا قنای عالم بصفت رسد اصح همین باشد که مولی نبی صلعم
در وسط الف سادس است مرز زیادت بر الفوف منبج می چید و از کجا است و چون تجاریج اعم علی اختلاف هم بر یک منسق و بر یک
حساب نیست غالبی خلاف یکدیگر است اگر این با اختلاف سنوات در مدت مابین هبوط آدم و مولی نبی آید از اینجا ناشی شد
باشد مستبعد نیست با الزوایات اقوال وارده و درین باب یادت چند سال بر هفت هزار سال مستغایر میشود و چون چنانکه
باید ظاهر نیست مدعی گفته که بقای است بعد از هبوط آدم از شرط آنحضرت صلعم از باقی سال تجاوز نکند و بعضی علماء وقت او
که فتوی ظهور محمدی و خروج دجال نزول عیسی و دیگر اشراف کبری در مائة عاشور داده بودند آنرا رد کرده از پیش خود اشبات
نموده که مدت این است بر الف مائة و شصت و یک سال این زیادت سیصد سال نرسد زیرا که وارده شده که مدت دنیا از وقت آدم تا قیام
ساعت هفت هزار سال است و آنحضرت صلعم در آخر هزار ششم بعثت شده و وارده شده که خروج دجال بر سر صد سال شود و هبوط
خروج آمده و او را یکصد و چهل سال در زمین ماند و مردم بعد از طلوع شمس از مغرب یکصد و بیست سال مکث کنند میان هر دو نفی
فاصله چهل سال است پس این و صد سال شده که تاگزیرت از آن و مکن نیست که این مدت یکصد و پنجاه سال کشد و برین تقدیر مدت
دنیا از وقت رحلت نبوی تا آخر یکصد و چهار صد سال با یقین می یافد سال علی الاحتمال باشد تا منتهی گویم حاصل این قول
آنست که مدت دنیا هفت هزار سال است و بعثت آنحضرت صلعم مثلاً در اول مائة سادس از الف سادس شد پس علی لزوم
آنحضرت تا قیام ساعت یکصد و چهار صد سال باشد و بخلاف آن قریب سیصد و صد سال تا امر روزگزار شده و باقی از این صد و صد
سال است و در این همه اشراف کبری بظهور رسد و مقدمه این اشراف ظهور محمدی است پس توان گفت که درین
ده سال که از مائة ثالث عشر باقی است نمود کنند یا بر سر صد چهار صد و پنجاه سال می شود و در ساله بر میان اخبار و آثار و اخبار
مدت هم آورده و بعضی گفته که اول هزار و پنجاهم محسوب است از وقت وفات علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بنا بر آنکه زمانه خلافت
را شده و بخلاف آن نبوت است و این نیز مشیه تاخیر مدت است اگر چه مدتی قلیل باشد و اگر زمانه خلافت امام حسن بن علی را ساری
که شش ماه بود تقریباً مثلاً بدان نم کنند و روزی چند دیگر افزون میشود زیرا که بحکم اختلاف بعد از ثلثون سینه
این امام حسن نیز دخل زمانه نبوت است و لیکن در نظر تحقیق این حساب را در صحت تعداد سنوات هیچ دخل نیست چه سخن در
عمر دنیا از هبوط آدم تا قنای عالم و از مدت دنیا میان هبوط آدم و مولی نبی آدم صلعم است نه در تقصیر طول زمان نبوت و خلافت
پس اگر روایت هفت هزار سال بطریقه محدثین محقق بصحت رسد تاویل ناخن فیه باین طریق باشد که از هبوط آدم تا مولی
نبوی صلعم چهار صد و پنجاه سال بوده و ولادت وی صلعم بر سر مائة سادس از الف سادس اتفاق افتاده و اختلاف مور
و مخیر من اصحاب بیجا است و ارباب تفهیم درین تواریخ بنا بر تقادم عموم امام سابقه و بعد از مائة ماضیه و انقطاع وصول اخبار و
باخرین با تفاوت سبب ششصد و نود و یک سال و بطریق غلط و مسجع زیادت و نقصان حساب است و لیکن بن تقدیر لازم می آید که
سال اول صد چهار صد و پنجاه اشراف کبری قیامت تجاوز نکند چه برای وقوع این اشراف بحسب لالت اخبار که بعضی از آن صحیح
است و بعضی و صد سال باقی است که از تاریخ امروز بعد و سال آغاز شود و نزد بعضی خروج دجال بر سر مائة و ظهور محمدی هفت
پیش از وی باشد و برین تقدیر ظهور او را از امروز زنده سال باقی است و هر چند وجود اشراف صغری تاها و در نزد وقت

ماهر و قریب را ندانند وقوع اسرار کبری هست و کل مابودت قریب کین حق بخت نیرین مقام نیست که علم مدت دنیا و عمر او که چندند
و چه مقدار داران گذشته و چه مقدار از ان باقی هست این اسرار کبری که انتظاران میرود و در کرامت واقع شود و میرسد
و وقوع یا در نفس و سید عالم و خالق جمیع کائنات بدست عظمت است و او فهم خلق و او نام بشر از دریافت آن قاصد و عاجز را بجا
لوقتها الامور این همه اخبار قاتا که دلالت میکند بر تعین است مینا اکثری از ان ضعیف و مجروح است بیشتر احوال بل علم
انوار میاید تا بعین من بعد هم بخت در انخن فیه نفس کتابت نیر و سنت مطهره است لا غیر و آنچه از کتاب لید ثابت شده همین قدر
است که ساعت قائم شدنی هست مانگاهان قائم شود و وقت قیام و خروجی بجهان تعالی واحد را از مخلوق معلوم نیست و بی
و غیر بی در عدم مغفرت بر ابرار اند و جمیع سار سنت مطهره نماید کرده و چون تا انجا به مرادین مقام تا وقتی که احاطه احوال دنیا
بشکوه نبوت معلوم نباشد و زنی نیست ارکعت او و یا و الهام مصفا به گوید که آن خود از حکم شرع و دین نباشد و در ان
احتیاج و آثار مذکور را با هر است که ما خود از اهل کتاب دنیا که تکدیگ ایشان نباید کرد و قصد یقین هم نتوان نمود چنانکه
حدیث لا تکنز بوجهم و لا تعد قومهم پس لحول و ساحت خیه حال عالم بعالم الغیب الشما و یا توفیق ملک است و لکن اعبد الرحمن
مسندی و در شرح کبریا معنی بضعف و وضع ان جنار و آثار مراحت کرده ایراد عبارتش بلفظ هر چند قال از کلام معانی
مناسب است قال بحمد الدنيا کما کذب من فخره المذموم کانه منقطع من قلم المصنف به و اسبغة ایام من ايام الاخرة تمامه
خود بالذم و ذکریه و عز وجل و ان یو بعد ربک کالف ستمه مما تعدون و ما ورد و ابن جریر الطبری فی مقایسه تاریخ
عن ابن عباس یوم یوم الدنیا جمعة من جمیع الاخرة کل یوم ستمه فغیر ثابت و بتقدیر جمعة فالأخبار الشابة فی الصحیحین کما قال
ابن حجر قتیبه کون مدة هذه الامة نحو المربع و الخمس من الیوم لانه فی حدیث ابن عمر انما حکم فیمن مضی فیکلم کما یمر صلوة
العصر و غروب الشمس قال و انتم نزل الی قول ابن عباس ان ذی الالف زیاده و کثیرة فالحق ان کل الیوم حقیقة الامة سبحانه و تعالی
اتقی و قال العارف ابن العربی قال سیدنا رسول الله ﷺ ان ملکت استی فاما یوم و ان فسدت فاما النصف یوم و الیوم و یوم
فان یام الرب کل یوم الف ستمه مما تعدون بخلاف ایام الله فانما اکثر فلکاس ایام الرب صلح الامة بنظر الیه مسلم و قضا
باصحابها کوجدهنا البسمة یغنم الف منی لا یفصل الا بعد الفتناء حول لا بد من حصول هذا المعانی التي تضمنتها الامة فانهم لا یفصل
معه فلا بد من کمال الف ستمه انما به الامة بهی فی اول و درة المیزان و او در تاسعة الاف ستمه روحانیه حقیقة قراری
فی سنه الف و دس من حدیث العلاء بن رزیک سن اثنتی باسناد فیه مضاع قال الذهبی جوفی الضعفاء و قال ابن المذنبی العلما
ربک یضیع احییت ایتی و فی المیزان انه یولد و یضع و قال البخاری انه منکر و احد رب و سابق له من انما و قال ابن
عبان یروی عن تیحانش موضوعه و قال اسنادی اسناده نیر ثابت الی دنیا سبعة الاف سنه ای عرا من خود ک بعد انما
السیارة کلک احد الف ستمه قال البخاری الالف کمال العدد کمال الثالثة رسته و السنة اخذ تمام و درة استتم تمام ثمنی عشرة
دورة القمر اونی رواية وانا مالوا و فی آخرها الفا فاذا تمت السبعة قد کتبت تسوم العالم و طی الدنيا و قد اکثر الناس
اخر من فی کک فاخذ المعنف بما صرح به من خبر المعول بالبلغ العارف البسطامی قادی فی کتابه مفتاح الجفرا اتفاق و جود ال
علیه فقال اتفق اهل الملل الاربع المسلمون و المفسرون و العصائیه و الیهود علی ان عمر الدنيا سبعة الاف سنه و قال علی

اكرم الله وجهه السابق الى خراب الدنيا العن سنة وفي التوراة كذلك فيها الدنيا جمعة من جمع الاخرة وهي سبعة الاف سنة
 وان الله تعالى يبعث في كل الف نبياً بمخبرات باهرة وبراهين قاطعة ليرسخ اعظام دينه القويم وحراطة المستقيم فكان في الاف
 الاولى آدم عليه السلام وفي الثانية ادريس في الثالثة نوح وفي الرابعة ابراهيم وفي الخامسة موسى وفي السادسة عيسى في
 محمد صلى الله عليه وآله واسمايه وحلم الذي ختمت به النبوة وتمت به الالف الاولى الاول للرحل الثانية للمشي والثالثة للبرج
 الرابعة للشمس الخامسة للزهره والسادسة لعطارد والسابعة للقمح المستوفى على الف آدم حرف الالف وعلى الف ادريس حرف
 الباء وعلى الف نوح حرف الجيم وعلى الف ابراهيم حرف الدال على الف موسى حرف الميم وعلى الف عيسى حرف اللام وعلى الف محمد حرف
 حروف الزايعي وذو هب بعضنا الى ان عمر الدنيا بعد البرج مكلج الف قال لبعض ثلاثمائة وستون الف سنة بعد درجات الفلك
 وذكر ابنه زحاما بطولها جعلوا آخرة اجتماع الكواكب في آخر نقطة من بحوث فتعقوا كما كانت حين تحركت من اول نقطة الحمل مما بقي اليها من
 العالم عندهم في هذا الحساب كثر فاضحى فاذا كثرنا بطول الف الفين من البحر شتيا وتوجه على كل قول من الاثلاث ان هذا الحكم كان
 بل انما النوع الاكبر الكواكب فيخروا فامرت بعد الالف ان يحدث قطع كالانسان الذي يمكن بقاؤه لكل طبيعة من الطبائع الاربع
 التي فيها مدته من الدورات الالف مرتبة برسمها انقطع عمرها يبلغ قسمة ما بقي منها كذا يجوز تشبيهه على عمر العالم والكواكب مختلفة الاصول
 مختلفة القوى مختلفة الاجرام فالدليل على ان الذي يسيب كل كوكب كل برج الف لا اقل ولا اكثر فتعين تقويم مدته الى السجدة
 وتعالى كما جاء في القرآن قال المخطاى وبما احييت لاسكنه فيه فقد ذكر جمع منهم ابن الاثير في مثال الطالسان الفاطمة موصوفة
 وهو سند اول من حدثت احديثه وذكر بعض المخطاى انه موصوف وهو ما ذكره ابو الفرج في العلل مصنف بعض رواة بالوضع وقال
 الذي سجد قد جارت النفس في تناهيه الدورات اهلها ونفس الجبال ذلك اقتره قطعي لا حميد عنه ولا يعلم متى ذلك الله سبحانه وتعالى
 فمن علم انه يجلس بحساب ما بين من علم الحروف ويكشف ويخوف ذلك فهو منال فضل طلب والبينة في الدلائل كذا البرهان الديني
 الفلكي من كل الجيئة باسناد وادوية الصنف في تسمية الفلك الطبراني ووافقه الطبراني ابو نعيم قال ابن الاثير اراهما ذابا غير
 ولعلها حفظا اسم الفلكي كابر من خطا ذلك الفلكي كابر من تابع الفلكي قال ابن الاثير ما بين كل هذا الفلكي في شئ من الروايات
 قال المخطاى وذكر العسكري وابن خلدون وابن جابر اسم عبد الله وما ذكر ابن جابر في الصلابة قال يقال له معجزة غير
 لا اعتمد على اسناد خبره وقال في الروس الالف هذا الحديث وان كان ضعيفا فقدر روى موقوف على ابن عباس من طريق صحاح
 وبعضه اثار انتهى وقال ابن جرير هذا الحديث انما هو من ابن طلحة مسنده ضعيف جدا واخر جابر ابن السكيت في الصحاح وقال
 اسناده مجهول قال ابن الاثير الفاطمة موصوفة ما ورد ابن الجوزي في الموصوفات انتهى كلام المنادي ودرسيه فلفته واحق
 ان ذلك لا يعلم حقيقة الا انه انتهى وعلى قارى ودرسيه روى كفته رجعا الى معنى ما ورد في بعض الروايات ان عمر الدنيا سبعة
 الاف سنة وان ميئسا سلم في الالف السابع ولذا يقال نبي اخر الزمان وقد تعدى عن الالف ثلثمائة وعشرين سنة في تلك الايام
 فلما بال يقع شرائط الساعة قبل تحقق القيامة فيحتاج الى اطالة المدة تكملها لعدة والعدة والتحقيق ما ذكره شيخنا في
 الجلال السيوطي في رسالة الكشف انه لا يتجاوز الخمس مائة يصح ما ثبت في الحديث فانه قد يذكر الحد ويخطئ كسره من الدورات
 في رواية ان عمره مسلم ستون سنة مع ان الصحيح ثلاث وستون لاني رواية واما رواية خمس ستون فمحمولة على اعتبارها

وراوة دستة الوفاة فهناك ذكيتين في الحمل على اسقاط الكسرة الكسرة لا يكون اكثر من النصف فانه يلزم حسنة ان يحسن
 الدنيا ثمانية آلاف مائة الكسرة لا يجوز قد افترج نعيم بن حماد عن ابي قبيل قال سمعت الناس على المدي ستة اربع مائتين يعني
 الالف السابغ ويكون بقية اسطر الساعه ثلثه قبل ان تسمى وكذا ما اخره يعين ايضا عن جعفر قال يقوم المدي ستة مائتين
 وقال ابو الحسن محمد بن الحسين بن ابيهم بن عام السجزي قد توفرت الاخبار واستقامت بحثرة روايتها عن سيد الاخبار وسيد
 الاحبار محمد بن المدي الحارثي انه من اهل بيته وادبته ملك مسيحي اسمه علاء المارني عدله وانه يخرج مع عيسى ساعده على نقل
 الدجال سابع ثلثه فلسطين ما يدوم به الامه وصي في خلفه في طول من قصته وادبه هذا كله باعتبار الاجمال في زمان ساعه ثلثه
 عليه من الاحوال والافق قال تعالى يسألونك عن الساعة ايا رسا لا يعلم من شيء الا ان ياتيها في غيري قل لا يعلم الا الله اعلم
 ان الاية على ما لوقتها الاموي في اخري لا يذكرك بل الساعه تكون بربا وفي اخري ان الساعه علم الساعه هي من صفات النبوة لا من صفات
 الكرامة وفي حديث وفي حديث جبريل عليه السلام لا سأل النبي ظلم اخري عن الساعة قال ما السؤل عنها با علم من السؤل قال ظلم
 من ياتها ايدي انتهى **فصل چهارم در بيان اخلاص ام در مدت ثمانی ماهی تا ايام دنیا قدامت حضرت محمد ص و دنیا و بعد از آن**
 ستمه تازه گفته اند تا آنکه ذکر کرت اختلاف جمیع سببان اقوال محال است بکما دختا و ایضا گفته اند مدت پانصد گیدان سه که تصدق
 و نیت هر دو هزار سال شمسی از آن تا اول ستمه ثلاث و ثلاثین ستمه نیز در مدت هزار و هشت ستمه شصت و هشت
 هزار و هشتصد و چهل سال گذشته و برین شوق مدت طلوع ۳۶ باشد و ماضی از آن تا ستمه مذکور ۸۸۶۳۹۴۰۰
 و شد غیب السموات و الارض الیه رجع الامر کلا و لا ستمه پسند گفته اند که ايام دنیا صد سال بر جااست و یکروز از هر روز یک باشد
 چهارم است پنجک تریا در واپره کلجک بمقدار مقدار شش شمس و در واپره چهل یک است هزار سال شمسی و در واپره هزار
 سال یک است و این در واپره کلجک نامند و در هر یک چهارده منوعی ابو البشر موجود آیند مدت بقا اولاد هر آدم هشتاد و یک کسری
 باشد و این کلجک که میگردد و پنجاه سال تمامه منقضی شده از روز اول سال پنجاه و یکم نوبت شمس آدم با تمام رسید و از آدم
 بست هفت یک از جگ است ششم شمس و هشت یک هشتاد و هشت هزار سال تا سید کلجک با تمام رسید و از سید کلجک تا سید
 لا تعلمون و حکما یارس گفته اند اول کسی که در دوزخ عظم ماتی مانده سه آباد بود و تا صد زو سال و نیت و مرغانه ان نهاد بود
 زان بعد ریاست الادبان یک سپار سال ماند و سرودی شانیان یک هزار سال فرغانه یی یا سانیان نو و سلام سال
 و درانی کشا جیان شش هزار سی و دو وصال بوده است و چهار کس بعد از زرتشت با میارین بهی که و افند و ایشان بعد
 هزار اسلام و صد سلام را شمار و صد شمار را سپار نامند و هزار هزار را فرد و هزار فرد را فرد و هزار فرد را فرد و هزار فرد را فرد
 و هزار جاد و او دست هزار و او را زاد خوانند و حکما بابل مثل میزند بگویند که عمر عالم ستمه و هشتاد هزار سال است
 تا روز طوفان چهار زان منقضی شده بود و حکما مصر روانه که در بدو و آخر شمس منطقه البروج با معدل آنها بر رویای قائمه
 بود و هر سال یک دقیقه ماک شود چون بر جبر بگر منطبق شوند عالم یکم عدم رود و ازین حساب قوع طوفان در ستمه چهار
 و یازده هزار و دو و صد و چهل پنج عالم باشد و حکما بر بگویند که پیش از طوفان چهار بار معدل بر منطقه منطبق شده است پیش
 از پیش از قبول ایشان مقدم باشد از سید مصریان چهار کر در و هشتاد و شش یک سال آنرا بنا بر مصر و ستمه ستمه کل پنجاه

و نهشت هزار و شصت و هفتاد و پنج عالم است و یونانیان گویند که طوفان فوج در سینه و هزار و چهار صد و هشتاد و پنج عالم واقع شود و حکما در دم و شام و درنگ از کرب هر و علم از سبوط آدم علیه السلام گیرند و از این تا آغاز سده هجری شش هزار و یکصد و یک سال بقول ابوریحان منقشه شده اند و بهیچ و مدت دنیا از سبوط آدم تا قاضی عالم هفت هزار سال گویند و اصحاب سید بنده در دوا هر گویند که کواکب و جات و جوزهرات خود در اول مجمع محل نزد پروردگار الف الف سته و عشرين الف الف سته شصت و پنج می شود و این جمیع مدت سینه عالم هشت هزار و این کواکب بر سر حمل فرخ هم می شود مکنونات ثلثه یعنی سعدان و نبات و حیوان که عالم کون و فضا و حاوی اوست و از این تعبیه کیمیات دنیوی می رود و فساد گردد و فساد این مکنونات عالم سفل تا در سبوط بلبل ماند تا آنکه این کواکب و جات و جوزهرات در برج فلک متفرق شوند و چون متفرق گردند باریت کون بعد فضا و شود و احوال عالم سفل عو با مزل کند این عو بعد بر ملائکات باشد و برای هر واحد از این کواکب و جات و جوزهرات چنداد و اوست و درین سده و هر دور و ولایت میکند بر چیزی از مکنونات چنانکه در کتاب ایشان مذکور است و این فوج اختر ع از قول برابره است و اصحاب بذر دین از قدم ما سینه گفته اند که در هر سده که شصت هزار سال شمس تمام عالم پاک می گردد و درین قهر مدت مالک ماند و باز بعینه عو می کند و در سبوط بلبل و یگر می آید و بگذارد تا انا نهایت می رود و گویند که از ایام عالم تا طوفان فوج یک یک هشت هزار سال شمس می گذرد و از طوفان تا سینه هجرت محمد است هزار و هشتاد و شصت سال چهار ماه و چند روز گذشت و باقی از سینه عالم تا فضا و از فضا عالم دیگر یک یک هفتاد و چند هزار سال است و او شمس تاریخ هجرت است و اصحاب از چیزی گویند مدت عالم که در آن کواکب و جات و جوزهرات بر سر حمل مجتمع می شود جز نبی از هزار جز است از مدت سینه و این قول نیز مختصر از قول برابره است و ابو عیسی و ابن ابی نعیم گفته که بعضی من اعتقاد دارند که عمر دنیا و از ده هزار سال بشمار برود است هر برج را هزار سال است و ابتدا را در دنیا و در اول الف بود و هرگاه آخر هر الف از این الف متعاقب می شود زمانه سختی آید و بلا بسیار پیش می آید و از هر برج در ده و دویست است و از هر یک از عشرت و هر واحد از این کواکب و جات و جوزهرات است و این بویخت گمان کرده که از روز شمس تا تمام سینه پنج از یک نوبت میزان است هزار و شصت صد و شصت هفتاد سال گذشته است و این در الف برج جدی و تدبیرش بود و از ان تا روز اول از هجرت بنیاد هفت سال شمس است و در سبوط آدم و از سبوط آدم تا قیام یزد در ده سال است و سبوط آدم و هفت روز ماضی شده پس این همه تا قیام یزد در ده سال هزار و صد و شصت و شش سال شد و ابو عیسی گفته قومی از فرس عم نمود که عمر دنیا هفتاد و شصت هزار سال شده بود و قومی گفته عمر دنیا نه هزار سال است و طوفان بزمیه این است بر سر یک و هشتاد هزار سال شده بود و قومی گفته عمر دنیا نه هزار سال است و هفت هزار برای کواکب و جات و جوزهرات بسیار هر کواکب را هزار سال و یک هزار سال او یک هزار و شصت و در تدبیر الف الف ثلثه علویه اعمار طویل شد و در الف کواکب سفلیه اعمار قاصر گردید و قومی گفته عمر دنیا نوزده هزار سال است بعد از دویست و شصت و شش هزار سال هر کواکب از کواکب هفت هزار سال قومی گفته عمر یک سده و یک هزار سال است بزمیاد یک الف برای راس یک الف برای دوزخ قومی گفته عمر شصت و هشتاد و شصت هزار سال است و در هزار سال در تدبیر برج حمل می آید و در هزار سال در تدبیر برج ثور و در هزار سال در تدبیر برج جوزهرات و اعمار درین سبوط بلبل از ان احوال است و تدبیر راس تا ان است و در مدت هشت و چهار هزار سال و اعمار در ان نسبت به برج اول کمتر بود و تدبیر راس تا ان است

[illegible]

علیه السلام ان یحضر الشان یوفی بفرقه الامه نصف یوم یعنی نصف الیوم الذی مقدار الف سنه فاولی القولین الذین احبوا
 علی بن ابی طالب الاخر عن کعب بن لاریس اذا کان کذا کذا قال قد جاء عنده علیه السلام ان البابا بن من کلک فی حیاته نصف یوم
 وذلک سنه سائیه عام اذا کان فی کلک نصف یوم من الایام التی قد راولوا منها الف عام کان حلوئان الماسنی من الدنیا الخ
 قوله مسلم سنه الف سنه وثمانه سنه او نحو ذلک قد جاء عنده مسلم خبره یل علی محه قول من قال ان الدنیا کما سته الف
 سنه لو کان یحیی الم یحیی القول الی غیره هو حدیث شالی هریره یرفعه یحیی بن ابی ذر عا الیوم منها سبیل الدنیا فقیس من فی الخبر
 ان الدنیا کما سته الف سنه وذلک نه حیث کان الیوم الذی هو من ایام الاخره مقدار الف سنه من سنی الدنیا وکان
 الیوم الواحد من کل سلسل الدنیا کان معلوما ان جمیعما سته ایام من ایام الاخره وذلک سته الف سنه سته سنی واکو الف عام
 تمامه وراوفا ذی مسلم بالفه چند رسال گذشت است و در حدیث ابن ابی حشر الشان الی آخره فی زیادت بر نصف نیت و نه در
 قول می بشت الی آخره چیز که بدین اقیع قطع بر صحت تاویل طبری کند و وجوهت بلکه در تأویس غیر این نیز گفته اند یعنی میان
 آنحضرت مسلم میان ساعت که انبی و شریعت نیست باوجود تقریر تحمیل ساعت که قال تعالی یا تضرع الشا و قال فی امر الله فلا تستعجلو
 وکن من الخیرین که نیست آنحضرت مسلم در الف آخره بعد منی منو ندوی است فظن کنیم بسوی حروف مقطعه و اول سوره از چهار حرف
 باین جمیع الف سطر فص حق کر می یابیم باز چون بحساب یکصد شتا کنیم نصد ستره سال میشود و تعالی او اهل سوره را خبر باین حرف
 تسیمه کرد پس هیچ نیست که از بعض مقتضیات و فوائد او اشاره باین عزیز باشد زیرا که حدیث الف سطر که در آن رسول الله
 صبحت شده سابق مذکور کرد و بدینک حساب محتمل است که ابتداء آن از مبعث می مسلم باشد یا از وفات یا از هجرت هر چه در کتاب
 است فقد جاء اشرافا و لا یتایم الا بینه و آنحضرت مسلم روایت که ان احسنت امتی فبقا الی یوم من ایام الاخره وذلک الف سنه
 و ان احسنت فضعف یوم و درین حدیث تقیم حدیث تقدم و بیان است زیرا که الف سطر سال گذشت و امت باقی است و شاکه
 بلخی بمجم گفته مدت مدت اسلام است صد و سه سال است که قبل و ظاهر شد و بعد از آنکه و بعد از آنکه ظاهر شود بعد از یکصد و پنجاه
 سال از مسیح هجرت اختلاف کثیر و حراس گفته منجیم کسری نوشیروان را خبر دادند که در عرب نبوت ظاهر شود و ایشان گفت
 ملک گردند و دلیل ایشان زهره در شرف است و مدت ملک ایشان یک هزار و شصت سال باشد و وال بر طالع قران برج
 میزان است و زهره که دلیل عرب باشد صاحبان است در شرف و نوشیروان از زهره خود بزرگوارتر یعنی سوال کرد
 وی گفت که ملک فارس بیرون می آید و انتقال بسوی عرب کند و ولادت قائم با عرب بسنه چهل و پنج از وقت قران باشد و زهره
 مالک مشرق و مغرب گردند زیرا که مشتری دلیل فارس است و می تند زهره که دلیل عرب است قبول کرده و قران از شش
 هوایه بسوی شش و سه و ربع عقرب که ازین شدت مان است انتقال نموده و ازین دلیل عرب است و این اوله مقتضی بقاء است
 اسلام بقدره و زهره است که یک هزار و شصت سال شمس باشد و فیصل می گفته و اما مدت اسلام در زمان نبی امیر اقل مدت قران که بیست و نه در شصت
 سال است و چون قران بجای می آید و بسوی عرب که در آن زمان است و چون شمس ازین دلیل که در آن زمان است که در آن زمان است که در آن زمان است
 در علم او باید و موجب غلبه فلان پیچیده شود و گفته اتفاق کرده اند بر آنکه غلبه عالم باستیلار و مار باشد تا آنکه کمونات با سربا لاک گرد و درین
 وقتی باشد که غالب ساریست چهار در چهار برج باشد که حدیث است قطع کند بعد از شصت سال آفتاب از قران مدت

قدما را در بعضی نسخ باطن جسم حاوی امکان گویند و بعضی آنرا اجزای بعضی عرض خوانند و در بعضی مواضع امکان مکان عباد
 است از بقعه عینیه می رود و مفروضه و منتهی باسی و سخن بر بیان صوت زمین محدود و مقادیر اقالیم در مقصدی گذر شدند و صورت
 زمین بشاگردی نسبی زمان طلوع و غروب بزم خیر و بیگام اعتدالین و تشار جبر کاشف از اکثر احوال و وضعیت پیرچهای سفا
 جاریه در جوار آنها پیش از دروایت مکاناتش دروس سایرین ازین قبل باز شده اقدام نشان کردی است بر طبقه حکما و گویند
 آنچه از کتب اهل هند و اسلام تسلط آن استقا و میشود و نشان همین است که چون بیگام تسوید صوت که از تسلط آن ناگزیر است
 تحریر کتب است را هنگامی که پیش ازین برنی فهم سامعان بیانش بصوت سطحی ضرورتا و موهومی یضیع الدین و موهومی
 در سوره انکبیل نوشته اندال الشرایع یغصون من شلل قوله تعالی والارض خروشا و دعا با و سطحت انها سطح مستوی و احکامه یثبتون
 کوفتها بالاولی الصبیح فیتعدهم اختلاف و یضیع بان القدر الخسوس منها فی کل بقعه سطح مستویان الدائرة کما غطت قل السحاب
 اجزایها فاستوانها باعتبار محسوسه اجزایها و کوفتها باعتبار محسوسه جملتها انتهى و بیگام تقسیم عمارت حکما بحدیث آن از
 قطب زمین حکما بیوتان در منطقه آن آغاز نمادند چون در زمان پاستان حوال زمین صوت آبادی آن بسبب فتن مکان ملکی
 در یکی دیگر بخوبی هویدا نشده و گرد و غبار بعضی نخلالین هند و پارس تخمید و لایات هند و پارس شد و در وقت اسکندرومی
 جالیئوس کتبی در علم جغرافیه یعنی بیست و نعل نوشته بود و از آن بعد بطلمیوس مصری کتابی بسط نوشت مگر از سه صد سال که
 بسبب کثرت آید و شت جبرازات عمران بنیایا ظاهر شده اند که بسط موهوم شد و در سوره تکمیل فرموده منها اختلاف الطباع
 الارضیه من الاقالیم و البلاد و معملها و جمالها و بدو و حضرات و الکلیفیات الزاجیه و عادات القوم و الهنود یقع فی مدار کرم طول البلاد
 و العرب و عکس منها اختلاف الاستعدادات بحسب القوى الشخصیه و الصفیه العائیه علی السواء القابله لبا بقضیه العنایه الارطیه
 و منها اختلاف الاوضاع السماویه بحسب الک و اراء القرائات الکلیه و النجومیه و طوارع الموالید المسائل و جریب الهمسوان من کما
 الشمس المشتري فی سابعه نکشف الحقیقه الاسلام مخرج من منه الیه فیکون قیاس الدبراری علی الطالع و العاشور و العقل
 و اتصال سبهم الغیبی السور و الیه و الی الارزاقی البوابه انتهى و الله اعلم فصل پنجم در بیان مقدار تأخیر ایت مرحومه احمد و ابوبکر
 با سنا و حید از سعید بن ابی وقاص روایت کرده اند که گفت فرمود رسول خدا صلعم من امیدوارم که عاجز نیاید ایت من نه و در و درگاه
 خود از آنکه تأخیر بود ایشان را نیم روز گفته شد چه مقدار است نیم روز فرمود یا بعد سال و فقط حدیث این است الی لا رجوان
 استی عندی ان یؤخرتم نصف یوم ای فی الدنیا من یام الاخره قیل سعیدکم نصف فلک لیوم قال حسنه عام منادی و شرح
 جامع صغیر گفته قیل المعنی الی لا رجوان کیون الاستی عند الله کانه میبهم من مالی هذا الی انتباه حسنه سینه بحیث لا یجوان
 قل من فلک قیام الساعه انتهى یعنی امت مرا نزد رجب و این قدر و کانت و کحت و قرب منزلت است که یا بعد سال ایشان
 نگذار و در و بلاک کنند و بقا ایشان کمتر ازین مدت خود بود اگر بیشتر باشد تواند بود شیخ عبدالحق در اشعه الله ج گفته است
 که در کمتر از این بعد سال قیامت قائم میشود و این امت را بلاک نکند تا چه خواهد شد البته گویم این خبر بطریق واقع شده
 قوت اسلام در مسلمانان تا یا بعد سال بعد از قرون مشهور لها با نخی باقی ماند و تا زایه خلیفه است و هشتم مستطابا باشد
 سال از هجرت گذشته بود و منعت و منعت عظم مدت اسلامی و ارکان شرعی از وقت وی شروع گردیده و از آن پس

بسته و بعد بهتیه سال خلافت پی ای عباس اردست با کثرتان اسلام غنیمتی عظیمه میگردد که هنوز در ترقی است و مسلمانان غریب
 و ضعیف شدند و تا به روز غریب دنیا توان تر میگردد و گمان مرا شد قدرا مقدر و امین و قوه عظیمه در عهد مستقیم باشد که آنقدر
 خلفاء عباسیه است در سنتش منتهی بخواه و مستحق از هجرت در بغداد واقع شد و خالی از اتعا و اعتبار نیست بلکه مثل آن حادثه
 در قرون ماضیه ام خالیه بر روی زمین نشان نمیدهند حکایت تفصیل و احوال در این جریده و بمواضع متعدده خواهد آمد و نیز
 انوداد و حکام را بی ثعلبه وایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم لعن الله من اضعف یوم و سنده صحیح و تمام
 عند الطبرانی یعنی خسمه نام عام و این حدیث مؤید حدیث اول است و از وی بقاد است مروجه تا پانصد سال هجری بجز
 تمام ثابت میشود و در وایت دیگر آمده ان صلحت متی ظلمایوم و ان فسدت ظلمای نصف یوم یعنی اگر صالح است و است
 من پس و را یک روز است یعنی هزار سال اگر فاسد شد پس نیم روز است یعنی پانصد سال از ایام اندک که یکروز زیاد و برابر نیز
 سال این حدیث ناهم است و در صالح است تا یک لنت سال این نیز مطابق واقع شد و تا گذشتن یک لنت از هجرت صالح است
 باقی ماند و هرگاه که لنت ثانی شروع شد فساد و است فساد که هنوز روز و رافزون است و نیز با وایات دیگر است که دلالت بر
 مرتبه خبر است این است یا دو لنت و لهذا با این همه فساد هنوز بجز و تعالی در اقطار زمین تا را اسلام باقی است اگر چه مسلمانان
 گشته اند و اشراط کبری قیامت قوه نیافته و نیز از این حدیث ثابت شد که بعثت نبوی و در نصف الف سادس است بزرگوار
 درت و درنا و در سبط آدم تا فساد عالم هفت هزار سال میگوید و هر یک که امر و روز زیاد و برابر است از هجرت گزسته و تا آنکه کبری ساعت بزرگوار
 و بکنده و نیز در وی اشارت است بقوت سلطان تربیت تا انتهاء الف از هجرت و لهذا مجد و الف ثانی در مکتوب نیست و درت
 یکم بجز خبر نهان نوشته که شروع آخرت این است از بابت لنتی است در ارتحال آن سرور مسلم نه هر که معنی الف اخلاصی عظیم
 و تغییر امور و تاقیری قوی است در تبیل اشیاء و معیولی در رساله انکشاف فی محاوره فیه الاستالاف لعمه الذی و لنت
 علیه الامار ان مدته فیه الامه تربید علی الف سنه و لا تبلغ الزیاده علیها خمسایه سنه و ذلک لانه و در و طبع الف سنه
 من لدن آدم علیه السلام الی قیام الساعه سبته الف سنه و ان النبی مسلم بعثت آخر الالف السادس و در و لند الجال بحیر
 علی افس ثانی سنه و نیز علی السلام فیه مکتفی الامم اربعین سنه و ان الناس یکثرون بعد طلوع الشمس من مغربها
 مانده و عترتین سه و ان بین المنغتنین اربعین سنه فیه مانده و انما سنه لا یکون الا بکون لده الف و خمسمایه سنه اسلام
 المقصود منه بعد سیوطی آثار و الی و الی برین دعا بنده و آ و در و در ساعه گفته اچیز از امر مفهم میشود آنست که بعد از زمین
 سال توقف کند و عیسی بعد و جال چهل سال ماند کار و اه احکام فی السنه که عن ابن مسعود عیسی نزل فیقول الدجال فیتبعون
 اربعین سنه لا یموت احد و لا یمرض احد و یقول الرجل لخلیفه و له ابدا فیهوا فارغوا و تمرا لاشیه من الزرعین لا تأکل منه
 و الحیات و العقارب لا قودی احد و السبع علی ارجل لدور و یاخذ الرجل الذی من القمح فیزد و بلا حشر فیحیی سبعایه سنه
 و این در چهل سال بعد و جال ظاهر است و بعد عیسی امرا با سنده از آنجهل قحطانی است و وی است یکسال و الی ماند و بر
 بقیه لنتان تا طلوع شمس از مغرب نزدیک است سال فرض باید کرد و اگر زیاد و توان گرفت پس این یکصد و است سال
 که در جال چهل و در مکت کند و این مکت اگر سالها نماند و لا اقل دو سال باشد چه ایام در زمان او دراز شوند و بعد و

شمس از مغرب مردم یکصد و شصت سال گشت نمایند و در روایتی آمده که شتر را بعد از چهارصد و شصت سال اندوز نماید که
سومنان بعد از طلوع شمس از مغرب چهل سال تمتع گردد و پست بر موت و ایشان ششانی کند پس این سه صد و شصت سال شد
و بعد از آن تا امروز قریب هشتاد سال گزشت پس این چهار صد سال شد و تا تمام این نماند چهار صد و سی سال رسد گشت
قول سیوطی که این یاد است چنانکه بعضی از قولهای قبل میفرمودن الا ان تا تسیم الساعة بقته و قول الا تا هم
الا بقته اخذ کرده اند که قیام ساعت در سنه هفت بعد چهار صد سال از الف تا هم شود چه عدد و حرف بقته یک هزار و چهار
صد هفت میشود و العلم عند الله تعالی پس خروج مهدی بر سر این صد احتمال قوی دارد بلکه قبل مانده زیرا که خروج جلال
در عهد خلافت می شود و وی بر سر صد بیرون آید و محتمل که تا نوزده تا صد و م و فوت نشود از وی این مانده قطعا و چون
وی تا نوزده لا بد است که بر انگیزد و خدای تعالی بر سر این مانده کسی را نوزده کند برای امت امر دین و و چنانکه در حدیث مشهور
آمده است ان الله یبعث لهذه الامه علی راس کل مائه سنه من یحییها و یمیتها و اوبو ادو و الی کم و البقیه فی المعرفه عن
ابن هریزه با سنا و صحیح سیوطی در منظومه خود گفته است و الشرط فی ذلك ان تمضي المائه و نه و علی حیاته من الفقهه ایشار
بالعلم الی مقامه و منیر السنه فی کلامه و ان یکون فی حدیث قدر وی من اجل بیت المصطفی و هو قوی و مرجع احتمال
ثانی است روایت نعیم بن حماد از محمد بن خفیه که گفت یقوم المهدی سنه ثمانین و اخرج عرج جعفر الصادق مثله و ایضا
عن ابی قیس قال اجتمع الناس علی المهدی سنه ثمانین و وجه جمع میان روایات آنست که مراد بدان کمال ظهور اوست و این
قسط طیفیه در سنه دو صد و دو و اجتماع جمیع مردم بروی در سنه دو صد و چهار باشد و این بعد فتح رومیه و قاطع شود
و این مبنای خروج و جلال بر سر مذنب است زیرا که اعتبار اول خروج او بشرق و ادعای او برای خلافت است یا بجهت آنکه چنانچه
چنین بلکه است از اول مانده در عرف معدود و از دس مانده میشود و برین تقدیر خروج مهدی در سنه هفت یا نه یا سی یا چهل
سال قبل مانده باشد و مانع نیست از خروج او بر سر صد و نه از آخر آخریت و از راس مانده اثنی کلام الاشاعره گویم اصح و
گشت مهدی هفت یا هشت یا نه سال است و روایت چهل سال خفیه آری عیسی علیه السلام چهل سال مانده پنجمین و جلال چهل
روز بماند و روزی از ایام او برابر یک سال و روزی یک ماه و روزی برابر یک سبوع شود باقی ایام بر طریق معتاد
باشد و مکتب مومنین چهل سال بعد طلوع شمس از مغرب داخل یکصد و شصت سال مذکور است پس حسابا اشاعه منظور است
و وی در سنه یک هزار و هشتاد و دو تا آنوقت بحساب که چهار صد و سی سال بر الف زیاده ثابت کرده و درین تاریخ که یک هزار
و دو صد و نو و دهمی است بحساب سطوح پانصد و نو و دو سال میشود و از اینجا در تمامت افزون شد بر پانصد سال بعد از الف
که سیوطی قرار داده بود و همچنین لفظ بقته اقتضا میکند که باقی برای قیام ساعت از تاریخ امروز یکصد و هفتاد سال باشد
بأنکه هنوز مهدی هم ظاهر نشده تا بدید شرایط عظام چه رسد و از خروج و جلال تا ثانی عالم بحسب تشخیص سیوطی دو صد سال
در کار است و این نهان خاک و تپه را در اشاعه گفته این همه ظنون است که بطریق اخبار آحاد وارد شده و بعضی
صحیح است و بعضی سستی و بعضی ضعیف و بعضی مشاهد دارد و بعضی ندارد و غایت چیزیکه باخبار صحیحه مرکیه کثیره مشهور که بحقیقت
معنوی رسیده و روایات عظام است که اول آنها خروج مهدی است و وی در جهان بیاید و از اولاد فاطمه باشد و دنیا را

بعد از او و او هر چند چنانکه بخور و شکر پرستیده بود و مقابل روم بکند و در طایفه کبری و مسقط طغیانیه را فتح نماید و خروج و جهل زمین
 او و دو عیسی علیه السلام فرمود آمد و در پس از و نماز بگذارد و هر چه سواي این است همه غفلت و ناسمج که است و اصل علم حقیقت
 امکان تفسیر قف تویم حدیث مذکور و احتمال دارد یکی آنکه مراد دو صد سال باز حیرت است و دوم آنکه بعد از آن از
 هجرت است و بعد از اول است آنکه جمیع یا اکثر ایات از زلزله و ریح و جفاف و باریدن خون سنگ فتن قبل از اعتزال و فرط
 و پنج و مصلح طبر و صیحه از آسمان و غرق و نادر و طاعون و جز آن بعد از این واقع شده و از خرفلافه مامون تا آنکه در
 خلافت متوکل خلیل کثرت توانی پیدا کرد و هنوز در ترقی است و ولایت دارد بر آن حدیث بهترین شما بعد و صد سال
 هر خفیف الحاد باشد و بطریق ضعیف مروی است که پیدا نشود بعد و صد سال مملودی که باشد خدا را در روی حاجت و
 برین تقدیر نظیر آیات قریب ساعت مقید نخواهد بود بیا بعد الاثین اگر مراد احتمال تالی است یعنی بعد و صد سال از آن
 پس لازم نمی آید تاخر صدی تا اینوقت سابر جواز اختتام ایات ببعض ایات کبری همچو دابة الارض و مطلق شمس از مغرب
 هر یک کعبه و خروج نار از عدن و سخنان و بر هر تقدیر نظیر صدی بر سر صد آینه احتمال فوی ظاهر دارد و اگر تاخر شد پس
 حق تعالی اعلم است باحوال عباد و بلاد **فصل ششم** در بیان خلافت بنی امیه و عباسیه و دیگر ملوک و مملایک که در مدت
 اسلامی در عرب و غیر آن فرمان روائی با استقلال یا کمترین یا بالغی با استحقاق یا انقلاب کرده اند و زمان حکومت ایشان تا آخر آن
 از هجرت کشیده و بقای آنست مرحومه تا یک الف مطابق خبر مخبر صادق بوجود ایشان صورت گرفته پس باید دانست که
 چو بی سال از طلب حیر البشیر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم که مدت خلافت را شده همان بود که مدت میان ملک عضون می گردید
 و زمان حکومت از من بدست بنی امیه بعد حضرت عثمان بن عفان بنی امیه آمد و شش ماه شد و تا آخر سنه یکصد و سی و دو و از هجرت
 منقرض شد بعد ملک بقیعنه اقتدار بنی العباس آمد و ایشان پانصد و بیست و چهار سال قمری در دنیا و طواری که در دنیا و اینوقت
 بیست و سه سال از اسلام انقضا و رونق تمام داشت اگر چه بسیار از ایشان مذهب خلافت بر رسوم اکاسره و امم عجمیه بودند و ملک را بخیر
 گرفته اند پس اعراف خلیفه از امر بنی امیه معاویه بن ابی سفیان است رضی الله عنه و از ایشان مروان جعفی است مدت ملک
 ایشان نود و چند سال است که تقریباً هزار ماه با مدت هجرت خلافت با معاویه و روز اجتماع حکمیه شده و بعضی گفته در دست مقتدر
 قتل علی بن ابی طالب و در فتح امام حسن از امر ریاست قطع شد و وی زیاد را که از اولاد عبیدیه بود و سر قتل بخود مستحق کرد و بر برادر
 والی ساخت و خراسان و سجستان را بسوی او مضاف نمود و هند و بحرین و عمان را برای وی جمع ساخت و محال معاویه
 در خطبه و زجر جمعه عثمان را دعا و علی را مسمی کرد و نام او بنی بزدن بلکه او تراب میگفتند گویند ابل شام میل شد و او
 بعد از حسن بن خالد بن الولید معاویه را و از برادر نامید و در سنه چهل و هشت تسطع طغیانیه را فتح کرد و در بر حسین بن عباس
 زبیر و ابوالیوب انصاری هم بودند و در سنه پنجاه و شش معاویه از روم هجرت و ولایت عهد برای یزید گرفت و ابل شام
 و عراق درین هجرت آمدند و از اهل مدینه حسین بن عمرو بن ابی عبد الله بن ابی بکر انکار نمودند بقدره در راه و پسند
 شصت از هجرت معاویه و وفات کرد مدت خلافت او نوزده سال و بیست و هفت روز است اسلام آورد و معاویه
 همراه برادر و فرزند که بود کاتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عامل عمر بر شام تا چهار سال و تا دوازده سال بعد از عثمان بر آن مقرر شد

چهار سال با علی بن حنبله کرد بر شام متغلب گردید و امیر و ملک شام شد ملجم حازم و دانا عالم سیاست ملک بود و حاکم او تبار
غضنه بن جواد غالب بن مسیح بود و بعد از یزید بن معاویه یکای پدر شست و وقتی ثانی شافعی انبیه است چهارم بیج
الاول سنه اربع و شصین سی و هشت سال نبوده و سه سال و شش ماه حکمرانی کرد و شائع و فضائح عهد او با و بود و قدرت
بسیار است گوش در بان را گفت و شنود آن هزار مرسله میگردید لکنه الله تعالی لعمرو الله است و ایان معاویه بن یزید
معاویه است نه ماه یا چهل روز حکومت کرد و بگذشت است و یکساله بود بعد از وفات او مردم در مکه بیعت بجای عبدالل بن ابی بکر
کردند و شد آنچه چهارم مروان بن الحکم است اهل شام در وقت او دو فرقه شدند یمنیه با مروان و فسیه با الحکم
بن قیس که بیعت از طرف ابن الزبیر میگرفت و جنت معاویات و امویان بطول شهر حجابند مردم در زمان سنه شصت و پنج مروان
بنز و عمر و شصت و سه سال بود و در دمشق مدفون گردیده نه ماه و نه روز و نه روز حکمرانی کرد و وی طریقه رسول خدا صلعم و
ابوبکر و عمر است عثمان او را باز گردانیده بود و این کجی از امور انتقاد میرود بیعت تاج عبداللک بن مروان است شام
و مصر زیر حکم او بود و چون خلافت آمد مصحف در کنار او نشست آنرا بلند کرد و گفت خدا را خراج بک مختار بن ابی عبیده ثقفی در زمان
او خراج کرد و مطالبه خون اهل بیت نمود و حجاج بن یوسف در زمان او کعبه را بهم ساخت از سر نو بر صورت زمین بنی صلعم
بنیاد کرد و در ایام ولایت حجاج شصت خارجی ظاهر شدند و در آخر از سپهر ریافتاد و هلاک گردید و وفات عبداللک در ریمه
شوال سنه ست و ثمانین اتفاق افتاد و شصت ساله بود مدت خلافتش از روز قتل ابن الزبیر سیزده سال و چهار ماه و هشت
روز و کم است حسن بصری در حق وی گفته ما ذا اقول فی رجل یحج سینه سن سینه گویند وی اول کسی است از ملوک عرب
که نام او را برینیم و در نقشش گردید ششم ولید بن عبداللک است در زمان او خبر میراند لیس با و را از انصر مفتوح شده
و حنین قاسم ثقفی بلاد هند را فتح کرده عمر بن عبدالل بن الزبیر و ابی ذر و برادریند سنوره و بکلم او بیعت از و اج مطهرات و مسجد
را بهم کرده از سر نو بنیاد نهاد و در طول و عمر من دو صد و نوزده بنا نمود و اثمان بیعت از بیت المال و او جامع و مشرق بنا
کرده و ولید است نه سال و هفت ماه حکمرانی کرده در جادوی الاخری سنه ست و تسعین بود و در دمشق خراج باب خیر
مدفون گردید عمرش خصل و دو سال و شش ماه بود و هفتم سلیمان بن عبداللک است جرجان و طبرستان در عهد او مفتوح
شد و بر دست یزید بن ابی سفيان وفات او در صفر سنه تسع و تسعین بوده مدت حکومتش و سال هشت و هشت و چهار و چهل و پنج سال و ثمانین و شصت
در بطبر و بسبار خوار بود تا آنکه یک من طعام روزانه میخورد و آشفته زنان بود و روزی چنان ان بخورد که تخمه افتاد و در
هشتم عمر بن عبدالل بن الزبیر است مادرش دختر قاسم بن عمر بن خطاب بود و بحسب صیت سلیمان بجای او وظیفه شد تا زمان او یعنی تا
اول سنه تسع و تسعین بنم سب اهل جاری بود وی بخود جلوس شد و ابی عمال خود حکم با بطلان سب نوشت و در خطبه بجای
آن قوله تعالی ان الله یامر بالعدل و الا حسان الا یهدی ان الله یهدی من یشاء و علی موقوف و قنارت این کریمه صلعم
خطباء محاکم گردیدند و از الله خیر و وفاتش در سنه یکصد و یک و بیست و یکم رجب و رجمه بود و بر سر عثمان مدفون
گردید و موت وی نزد اکثر اهل نقل برتر بوده و ولادت او در حضرت دو سال و پنجاه خلافت کرد و در عمر چهل سال
و چندان بگذشت تخری سیرت خلفاء را شنیدیم میگردیم یزید بن عبداللک صاحب لوطی بود چهار سال و چند ماه

[illegible]

گفت ثلث و ثمانین سنه و کسروی الوشم شهر نواد ششم و جدت الحیدر شاه آقایی با کلمه اول ایشان ابو العباس سفاح مذکور
 است که در سنه یکصد و شصتی و شش بعد از کربلا چهار سال و بیست ماه و بیست و هفت روز و یک شب جهان فانی را پدر و کرم و دور
 انبیا و ائمه پیغمبر پس و سه سالگی مدفون شد ابو نعیم در روز لیل بسند خود و حدیث طویل مرفوعه از امام الفضل آنکه در جوابی ابوالعباس
 حتی یکون بنهم السفاح حتی یکون بنهم المهدی حتی یکون بنهم بن مریم علیه السلام و عن ام سلمه مرفوعه انکالافه
 فی دروغی و عنوا لی حتی یسلوا لی المسیح اخرجه الطبرانی فی الکبیر و الدنمکی من جمله خبر ام سلمه و بعد از وی برادرش ابو جعفر
 منصور بن محمد بحسب هیبت او خلیفه شد و ابو مسلم خراسانی بر دست او کشته شد این ابو مسلم در مدت دولت خود شش سال
 نفر بطور صبر کشته ابو جعفر در سنه یکصد و چهل و پنج بغداد را از سر نو بنیاد نهاد و در چهار سال تبعیض خود موقوف کرد و تو سیم سجده
 نمود خروج را و ندیده که توحی از اهل خراسان بر نهیب ابو مسلم خراسانی قائل تراخ است در وقت وی بوده وی همه بکشت
 بعد از محمد بن عبد العبد بن حسن بن حسین بن علی لقب بهمدی و نفس کینه ظاهر شد و مدینه و ماحول او تحت تصرف وی آمد و در آخر
 کشته شد و وفات منصور ششم در پنجاه سنه یکصد و پنجاه و شست در بر سر بیعت و اتفاق افتاد از بغداد بقصد حج برآمده بود هم در احرام
 ببرد مشکوف الراس مدفون شد عمر او شصت و سه سال بود بیست و دو سال کوه ماه و چندین حکمرانی کرد و در ارباب بخل ابو
 الد و اتق گویند بغداد وی پیشترش مهدی بن منصور بجای پدر جلوس کرد و آل زیاده را از قریش بر آورد و نسب و در عبید
 روحی رسانید و حج گزارد و اسوال بسیار بر مردم پاشید و مسجی بنوی را تو سیم کرد و بر مردم غزاف و زو ظلم و حکم بن داشت
 متفق خراسانی مدعی الوهیت بطریق حلزول در وقت او بود و نا اکل سبب بن زهر بیکم عباسی کار بر او تنگ کرد و وی در شهر
 شش ساله اتباع خود را در شراب هر داده خود در خم نیزانی شست اجزای اعنای ناپاکش تحلیل رفت و بکس بود و بیکم بن
 نیلگون نخست طبری گفته و عهد مهدی کشته صبا حیوانی که ابو غباری باشد در میان چنان تاملیک شد که میندرد بر تو افتاد و با
 نماند و روزمانا شب شد آن حالت تا قریب نهم و کشید چون سال یکصد و شصت و نه آمد مهدی بیست و دو سال محرم وفات کرد و در آن
 او در سال چند ماه بیست و چهار و چهل و سه سال بود بعد از وی پیشترش مادی بن مهدی جلوس کرد و این خلیفه چهارم است
 بن علی بن حسن بن علی بن عثمان او ظلم کرده بر مدینه متغلب و عامل مدینه که از طرف مادی بود نهیمت خورد و مردم با وی جهمت
 کردند برکت خج او سنت رسول صلام لیکن در آخر بر دست عباسیه مقتول شد و کار او پیشرفت و در کوچ که مومنی بظان
 است و اتق گردید نمیری گفته و متفوض مسکالین بعبان بن شت و نهیمت فی السوء خفرت و در آن معراج هم غرض شیشه بلیس
 از حرم محقرات و نام مادی موسی بود در سنه یکصد و هفتاد و شش جمعه نیمه ربیع الاول بعد از حکومت یکسال و سه ماه و بیست
 و شش سال وفات نمود بعد از وی نازون رشید بن مهدی که خلیفه پنجم است بعد بیست و دو سال سند خلافت آراست خیزان
 او ام ولدیت وی در سنه ثلث و سبعین مائه احرام حج از بغداد بر بیست و دو وقت می میان افریه و میانیه نرفته بر فات و کشت
 و خون بسیار شد وفات امام الکاسم در زمان اوست بلا دروم را منسج کرد و بلده تبریز بنا کرده و زبیده زن نازون است که
 در سنه منسج سعید بن مائه بنیاد آن نهاد و در سنه اربع و اربعین مائین بر نزل خراب شد باز در زمان متوکل بعات در آمد
 چون سنه ثلث و سبعین مائه آن موم جمادی الآخره در طوس من رحمت حق پیوست چون وفات نمود یکم شش کرد باز در فاقه

[illegible]

و قصد وی و در حیرت و استغفار گذشت و در زمان آنستاد و مرض باو تحمیل و باجماع از او روایات آن نظر در مودل و کرده
که من و غم که چاه سال که از امر و خواست و نیت و نیکویی زیاد برده و روز تربیت ائمه در اکر ام و احسان طویین سباع
بود و اسوال عظیم مرال حرم صرف کرد تا آنکه در زمان او سالی در آنجا باقی نماند و لیکن در امتحان مردم بخلق قرآن بر
مذهب بروی خود بود و آنجا رویت الهی در آخرت میکرد و در زمان و ائمه در طرف شرق آتشی پیدا شد و او از جهل و
بعض مردم آنرا با الوهیت پرستیدند و خالین سان از راه و انسان بدو آنجا گذشت جمعی کثیر از مردم او بان آتش سوختند
و بعد وفات او بجای ری برادرش متوکل علیه السلام خلافت آید و وی خلیفه دهم است و وقت جلوس است و
شش ساله بود در عهد وی مردمی در سامره ظاهر شدند و دعوی نبوت کردند و مردم که وی دو القریس است و را محمود بن حجاج
است متوکل را در بخت و یاران او را پس نمود و چون سال و دو صد و سی و شش شد قرام حسین با منازل با حول و بحکم وی منهد
کرده شد و نیز بعضی شدند و با علی بن ابی طالب اهل بیت و علیه السلام با آنکه در عهد خلفا میرت نمیکند و مردم از
قرآن بخلق قرآن منع نمود و وفات امام احمد بن حنبل در عهد او بود و بعد از او صد و هجده و چهل و هفت جماعتی بکلام شت
پسر و معتز متوکل را در خلوت گاه افسح و وزیر و مجلس شرب خمر قتل رسانیدند و این واقعه شب چهارشنبه چهارم
بود و او مدت خلافت او چهارده سال و ده ماه و شش روز است و عمر او چهل سال بود در ایام او آب جلد زدند و تا
ستصد و نوزده می بهمانه و وفات بزرگداشت و بعد روزی چند رنگش سرخ شده و در شکار و دامغان چهل و پنجاه
کس بفرزند ملاک شدند و دو دامک بسطام خراب شد و جرجان و طبرستان و عیاشان و صفهان قم و کاشان حمله در
یکروز حرکت زلزله و بران شدند و وزیر کوه با از شگافه آب ظاهر گشت این جلال گفته در زمان تسلط متوکل
بعض مواضع خوارستان شخصی فات یافت چون جنداره او را برگره نمود مرغی آمد و بران نشست و زبان خودی
آید و تعالی این بیت را و هر که بر جنازه او حاضر گشتند بیامرز و و بعد از وی محمود بن جعفر متوکل غلبه نصرا و آنکه
یازدهم است سر بر سلطنت را در وقت بخشد و روز سینه بچشم بصری اول گشته و صد و چهل و شصت سال است و در
بیامرافتاد و در گذشت مدت خلافت او شش ماه و دو روز است و در وی عظیم اللجیر راجع العقل کثیر الانصاف بود و مردم
امر برایت قبر حسین بن علی کرد و طویان را که در زمانه پدرش مخالف بودند و اسان را و بعد از او عباس محمد بن جعفر
طایفه و عقب مستعین آمد و کرد و بدوی خلیفه و او دهم است از کان دولت بر قولیه او اتفاق کرد و او اقامت بعضی که در
نابریل پذیرفتند نمود و دهم بصری الاخر نیز است است سالگی او را بر تخت نشستند بعد از او دولت اتفاق بر طایفه
و در وی بعد از سال نهاده و در روز خود را مودل نمود و بهیت خلافت بمحض بانه بن متوکل کرد و عرش قرآن و وقت
چهار سال بود و دختر خلیفه سیزدهم است چون سال دو صد و چاه و پنج آمد و در سلطنت مودل شد نام او میرت و قبل از
و یکی با عیبه الله و مودلش سر بر ای است و بصری الاخر گشته و صد و بدوی و مودل شد مادرش را که او مودل بود
و بصری الاخر گشته که با شل او را مقید در مرز اب کرده با لایش که کردند چند دان قید آنجهان شد و در سامره با منهد
گشت خلافت او از روز بهیت تا فاعل سلطنت چهار سال و هفت ماه و هفت روز بود و عمر او است چهار سال و شش

شماره شصت و نهم در روز بیست و نهم ساله بود و در تاریخ نورالدین یکم مذکور است که در سنه اربع و ثمانه در ایام قتل
از طرف خراسان خبر رسید که در قندهار و در برجی از برج آن که خراب شده بود قریب هزار سوار دمی در زنجیر بهم بر بسته بودند
از جمله در گوش است و نه سواران سوار قندهار بود و بر میان پیشین بسته و نام انگس بن ابی انوشته و مجله آن نوشته با اسم
بن حسان بن خلیل بن موسی و حسان بن اریز بود و مورخ بود و بنام سینه مسیین بگری و آن سواران از زمان سلطنت امیر تیمور
مانده بودند و نزدیک بود که دست بعضی از آنها برود و استخوانهای شان شکاشد و استخوانهای باجمه قصاصه و غیره که از دولت
در سنه دوازده و شش و در امیر مغول کرده بیعت بعد از آن که معتز بن محمد بن لطف بی راضی باینست لیکن سر آخر ویرا گرفته
محبوب نمودند و کارش پیش تروت است و دولت علویه قاضیه از وقت مقتدر است اول ایشان ابو محمد عبید الله است بط
ملکینا و از افریقیه بود و القراض و دولت معتز در سنه سبع و شصت و شصت است که در دیه ملا و در سنه بیست و شصت است جمعی گفته
است ایشان در تحول غیر صحیح است و بعضی گفته بیوه می بود و لیکن محمد الرحمن خلیفه و اکثر تحقیق بر چنین تصحیح است و
نشدند تا نام کرده اند گفته که کفر و کفری ایشان چیزی و دیگر است و معیت است از آنکه در علم و دین این قوم اعظم فن در اسلام
ایشان را قرامطه و اهل طایفه هم خوانند و در سبب شیعه از زنده امانت امیر مسلم بن خلیل بن جعفر صادق مختصر انکار انداز بقایای ایشان
امروزه قوام ابوهریر است که در زیارتی که بعضی از طایفه عرب کثرت و او صبیح سروج و دیو پال و غیره نوشتند و کثیر ایشان در سوره
اقامت دارد و کاتب حروف با صاحب الزمان ایشان نجم الدین نام در بدو سوره و با او دادی و دیو پال ملاقات کرده
نا زبان عربی است نامش در در اینجا کتب است و در تمام بلخ دارند و نظیر در کتب است غیر یکشنبه و جاده مناظره می سپرد
و اهل همگان تجارت پیشه بوده اند و با جمله چون سنه صد و هشتاد و اند شکیان مقتدر را مغول کرده و با چون مقتدر
بیعت نمودند و او را قاهر را بدلقب کردند بعد چندی باز خلافت بعد رعو و کرد و قاهر گریمه رو پیش شد و مقتدر او را
امان داد و معتز در اشد بنده در سنه صد و بیست و شصت نوش خادوم بر وی غضب کرد و بر رسول فرج کشی کرده مقتدر را بخت
دست خلافت او بخت و چهار سال میازده ماه و شانزده روز است و عمر وی سی و هشت سال بود و او را خلافت را اهل گذار
بود حکم زمان و قادیان را نیز مقتدر را بجای او نشاندند لقب و قاهر را بدست و در شمار علیه بنو زویم دی
موت خلافت را اقل کرد و ابو علی بن معتز را ویر گرفت و بعد چندی مغول ساخت استدار دولت بنی یوید از محمد و است
چون سنه صد و بیست و دو آمد قادیان و لیکن یوید بر پیش از مقتدر شد و چندی سال قاهر را بدست مغول گشت سارا
دولت او را گرفته میل در چشم کشیدند و می نایبیت شد و در حبس افتاد و بر او دست نهاد و بجز خود ندارد و چون
خلافت وی یک سال و شش ماه و بیست روز است بعد وی ابوالعباس محمد بن مقتدر را از حبس سوار و بر سر خلافت نشاند
و راضی باین لقب کردند و یوید علیه بستم است این معتز را ویر خود گرفت و قتل ابن شنگانی مدعی الوهیت در وقت می شده
چون سنه صد و بیست و سه است آنکه حنا بد بعد از شورش کرد و کار ایشان عظمت گرفت و مکیس خانهای خوا و از
نمید و ضرب حبس و اکثر غنایم را داختند و در پنج و شصت اعتراض نمودند و مردان با آخران رضی دادند و امام نماز را
می گذاردند و اگر که جبر بسل کنایه می کردند تا آنکه سلطان محمد بیاتان کرد و در وقت مجاز الدوله بر اصفهان و

[illegible]

[illegible]

بود ایش از اطماع در بلاد کرد و تا خوارزم شاه با آنها مشغول شده از قصد عراق باز ماند و چون می ببرد بجای وی ابو نصر
 خلفه شد و ظاهر بالله لقب یافت و از اهل اعدلی و از آل ملکوس کرد و مجوس می ار کرد و بر مردم ظاهر شد و نام و نشانان گنبد
 از وی میان کوم ظاهر نمیشد الا نادریکین است خلافت او در از نشد و جز نه ماه زنده ماند و در میان سالش صد است
 وفات نمود و بر خلافت پدری عادل بود و بعد فاش شد که ابوالکثیر بن ابوجعفر منصوب بجای او جانشین گردید و ملقب بمستغنی
 شد و مثل پدر عادل احسان شیوه کرد و او را برادر خود بود و موسوم بخفاجی در غایت شجاعت و ناخدا تار بنیاد و راز
 بود بعد و وقتیه ایشان کشته شد و در وقت او میان خوارزم شاه و ترخس کثیره اتفاق افتاد و ظفر در اکثر نصیب شد و
 سلطان جلالت الدین که او را خداوند عالم لقب بود و در سنه ششصد و سیست و هشت بر دست تار مقتول گشت تا بنیاد
 طایع معروف باین الاثیر از جزیری تا سی سال است و در وی از سبوط آدم تا ایندم احوال قانع عالم نوشته با سکه و عهد خلافت
 عباسیه از زمانیکه دنیا طواف الملوک شدیچ کس در هیچ با سلطنت کردند ظاهر به در خراسان و ایشان پنج تن بود و عادت
 دولت اینها از سنه بود و انتهای سنه تسلسل ایشان بنویسند دوم و پانزده از سبب بهرام گوینجه قن در عراق گشت
 نمودند از سنه ۳۲۱ تا سنه سوم غزنویه چارتن از او ازین در گرد و در غزنه حکمرانی کردند از سنه ۳۲۶ تا سنه ۳۴۱ چهارم بنی بیت ستم
 در میان اموی حکومت را فرزند از او و از سنه ۳۴۱ تا سنه ۳۴۲ سلاجقه از آل افراسیاب چهارده تن در بلاد و انهر
 حکمرانی کردند از سنه ۳۴۲ تا سنه ۳۴۳ هجری چون سکه ششصد و چهل آمد دهم حمادی الاخری صبح جمعه مستغنی وفات نمود و دست
 خلافت او هفده سال است چند ماه کم مدرسه مستغنی بغداد و جنوب دست ارباب دولت بعد از تقاضا لشکر اتفاق بر خلافت
 پیش عبدالله ملقب بمستغنی ماند کردند و او غلیفه سی و هفتم است و آخر خلفای عباسیه و کثرت او ابو محمدی و بنی منیع
 الامرای بود و امر او دشمن مستبد با مردم و او را گفته لشکر را بر طرف کنانیدند و جمع مال و مدارات تار آموختند و شناسند
 بعد یکسال از خلافتش تار قصد بلاد دوم کردند و آنرا از دست سلاجقه بر آوردند و ملوک اطراف و نواحی حروب نموده اکثر حاکمان
 را متصرف شدند و در سنه ششصد و چهل و شش با او ملک تر قصد بغداد کرد و بیستم محرم بران متغلب دید و مستغنی بمالک
 را بکشت زیرا که وزیرش نمونید الدین بن العلقی را فتنی بود و اهل کرخ نیز را فتن بودند میان شیعه و سنی در بغداد وقتیه بر پا
 شد ابو بکر بن خلیفه حکم داد که کرخ را تاراج کنند لشکران زنمان را بکشد کردند و ارتکاب فواحش نمودند این حرکت بروز
 گران آمد و بزرگداشت و طمع در ملک بغداد داد و لشکر بغداد یک ملک سوار بود و مستغنی قطع آنها ضبط نمود و بتر فرستاد
 عسکر کمتر از سیست هزار نفر و اهل این علقی برادر خود را تار فرستاد و بر دو مرحله از بغداد اقبال شد و واقع شد و لشکر خلیفه
 بهزم گردید و بعضی به بغداد درآمدند و بعضی بسوی شام رفتند و ملاکوز جانب شرقی و با جو مقدم لشکر او از جانب غربی در
 بغداد درآمدند و این علقی نزد ملاکوز برآمده برای جان خود حقیقه گرفت و مستغنی را گفت که ملاکوز شما را بر خلافت باقی خوا
 چنانکه سلطان روم کرده است و میخواهد که دختر خود را به پسر شما ابو بکر بزنند و او را آذینه خروج بسوی ملاکوز ساخت چون
 با جمعی از اهل اصحاب خود برآمد و خیمه فروکش گردید و وزیر فقهاء و ائمه جمیع سادات و مدرسان بغداد را فراهم نمود
 مجله ایشان ابن السجوزی محدث هم بود و هرگاه طواف اصف فرام شدند ملاکوز گمانان از بر تیغ بیدار کشید و از طرف دیگر

[illegible]

الشام و مصر و موصل و مقرر کرد خانه برای دقیق و سلیق و مقرب و زیاده زیاد کرد و در مسجد نبوی و داخل حراج کرد و در انبار حراج مسجد
 شام و اهل بخران را بسوی کوفه و نهاد مقام ابراهیم را بجای که امروز در آنجا است و بیشتر منافع بکجه بود و اول کسی که جمعی
 عثمان است و وی اول کسی است که اکثر اقطاع نمود و در جبهه اذان میفرود و موقوفین را از نزیق داد و در خطبه مرتجع علیه السلام
 و صاحب شرطه گرفت و بیست کرد و اوزار و درگیر و قلیق مسجد نمود و مقدم کرد خطبه عید را بر نماز عید و داخل حراج کرد و کوفه قلیق بعضی مردم
 نمود و در مسجدی مقصود ساخته و اول اختلاف که در امت واقع شد بنزد او بود و وی اول کسی است که هجرت کرد و در راه خدا با
 اهل و عیال خود ازین امت جمع نمود مردم را بر حرف واحد در حرقات و اول منکر که در بدین ظاهر شد پراشیدن که بخران در حق
 جلاهاقت است پس عثمان بن موی را از بنی لیث بر کسر جلاهاقت مقرر کرد و آنرا شکست کنانید و اول کسی که در حیات خویش
 و لیجود مقرر ساخت معاویه است و وی اول کسی است که تصحیان را برای خدمت گرفت و اول کسی که سرایار را بسوی مادر برداشت
 آورد و ندانین از زیر است و اول کسی که نام او بر سر کرد و در عبداللک بن مروان است و اول کسی که منع کرد از عذاب نام خود و ولید بن
 عبداللک است و اول کسی که حدیث القاب برای او شد بنی العباس اند و ابن فضل الله گفته بعضی زعم کرده اند که بنی امیه را
 هم القاب بود مثل القاب بنی العباس چنانکه بعضی مورخین ذکر کرده اند که لقب معاویه الناصر لیلین الشریع و لقب یزید
 مستنصر و لقب معاویه پسر الراجح الی الحق و لقب مروان المومنین و لقب عبداللک الموفق لامر الله و لقب لیدر پسر الموفق
 باشد و لقب عمر بن عبدالغفر المصوم باشد و لقب یزید بن عبداللک القادر یعنی الله و لقب یزید ناقص الشاکر لانعم الله و اول
 تفرق کلمه در دولت سلاج شد و اول خلیفه که بنحیین با مقرب ساخت و عمل با حکام بنجوم نمود و منصوب است و وی اول کسی است
 موالی خود را اعمال ساخت و ایشان را بر عرب مقدم نمود و اول کسی که امر کرد بتصفین کتب مدبره در حقایق جمعی است و اول
 کسی که مردم با سید و اعمده پیش پیش آوردند و آدمی است و اول کسی که لعب البهوانچه در میدان کرد و در شریعت است و اول خلفا
 مدعو و مکتوب بلقب این است و اول کسی که تراک را در دیوان داخل کرد و مستقیم است و اول کسی که تنغیزی اهل زمره امروز
 متوکل است و اول کسی که شاکر کرد و در تراک و قتل وی متوکل است و باین حکم تصدیق حدیث نبوی سلم ظاهر شد طبرانی بسند جید
 ابن مسعود آورده که فرمود رسول خدا سلم تراک و الزک ماتر که کوفان اول من سیلب متی حکم و ما قولهم الله بنو قتل و اول کسی که
 احداث الباس لکام و اسحه و تصغیر قلانس کرد و مستعین است و اول خلفا که احداث رکوب بخلیف زب نمود و شریعت و اول خلیفه
 که مقرب و محجور علیه و موکول باشد معتقد است و اول کسی که والی خلافت شد از بعد از بنی امیه و آخر خلیفه که منفرد شد بتدبیر
 جیوش و اموال اخنی است و وی آخر خلیفه است که شعر و مدون گردید و خطبه خواند و نماز کرد و با مردم دایما و مجالسه
 باندا و بود و لقمه و جو از و عطا یا و خدم و جربایات و خزائن و مطالب و مشارب و حجاب امور و جاری بر ترتیب خلافت
 او لیدر وی آخر خلیفه است که سفر کرد و در زمی خلافت را در اول نکر و القاب از رفتن است که متولی شد بعد مستقیم و اول خلیفه
 که متولی شد در ریات مادر خود عثمان بن عفان رضی الله عنه است بعد از وی و در شید و این متوکل و مستقیم و مستعین و مستحرو
 مقصد و مطیع صولی گفته نمی شناسم زنی را که زائیده باشد و خلیفه را بگرد و ولادت مادر ولید و سلیمان پسران عبداللک
 شامین مادر برید ناقص و از ابراهیم است و ولید و خیزران مادر زادی و در شید و سبوطی گفته و نیز ادام العباس و محتره و ادم داوود

از آنکه سید و هزار درم خریدن خواست وی نواز معبد درون کعبه شریف را بستاند و او را بستاند و او را بستاند و او را بستاند
 پس از آنکه دو که نزد خلفاء عباسیه بود در حال است و در کماله خالق آفرین لیکن خبری در تاریخ خود گفته این برده که نزد
 خلفاء ابن عباس است یونس بن یکیر از این سیم در قفسه غره خود کوچک کرده که آنحضرت مسلم اهل ایل را چادری با نامی که کعبه
 ایشان نوشته بود و بطور زمان بختیاید ابو العباس صفاح آن چادر را به صد ریار خرید و در سیوطی گفته چادری که معادیه خرید
 بود نزد وال دولت بنی امیه مقفود شد و صاحب بن جلیل در نزد زعفر و بن زبیر روایت کرده که ثوب آنحضرت مملوک که در آن
 برای و فخری در آن می اندوزد و احقر می بود و چهار درج در طول و دو درج و یک شبر در عرض و آن نزد خلفاء است گفته شده و
 آنرا در جامه های دیگر پیچیده اند و روز غیبه ای و عید فطر پوشیده میشود و در سناوش ابن ابی عمیر است و بهو نجف
 سیوطی گفته خلفاء این برده را بطریق نواریت می گرفتند و بر دوشتم های خود در کونک جتوس و در کوب می انداختند
 مقتدر در درگاه میکشید شد بر دوش او بود و خون آلوده گشت و گمان دارم که در فتنه ناما اگر گردید فاما لند و اما الیه حیون
 انی قف بعضی نورشین بیان آغاز دولت اسلام ذکر کرده اند که در سال اول یزید و در مطابق یازدهم جمادی آنحضرت
 انتقال فرمود و در سال دوازدهم شش بنی اعدا و انا را به و لشکر را فتح کرد و در سنه شانزدهم ستم مقتول و مدین مفتوح شد
 و در هجدهم طحان و ما سیران و شام بر مصل مفتوح و کوفه نباشد و در بیستم سوق الا به استخ شد و در بیستم میان هر زمان
 و خراسان معاویه و شمسو فتح و هر زمان متعید شد و در بیست و یکم خیر و زمان مقتول و اسپهان مفتوح گردید و در بیست
 دوم فتح همدان و در سی و یکم کرمان فتح و از بیاضان صلح با والی بابا ابوابه و اگی احف بن قیس بخارسان
 و در سی و یکم گزازی بکرمان و از آنجا به سیاه پور بناد استخوانه و واد و در بیست و دوم هر بیست شهرک از عربان بنی اشج
 هر بیست و پادشاه سجستان و تسخیر قندهار و فتح کرمان در بیست و سه و بعد و تسخیر کرمان از راه جیبال در بیست و غیر و بن عمر
 گردید و در بیست و سه قلعان افتاد و در بیست و چهارم اهل از بیجان انجی و ملاک شدند و در سی و یکم ملاک یزید گرد و آخرین
 سلاطین یاری و بعد فاسد نام چهارم در بیست و سه ایانی واقع شد و در سی و ششم غره و نه و آن که اول فتنه و اوقبه
 در اسلام است در دوازدهمین حرب صحابه با کشته شده و گویم بایت کثرت فتح در ملت اسلام از بعد خلافت عمر فاروق
 است زیرا که در سنه چهارده و شش و محس و بلبلک لعه و البته در بیست و بعضی بطور صلح و بعضی بطریق عفو مغلوب
 و در سنه پانزده آوردن و طبریه مفتوح گشت و در قیصر موی قادیسیه بود و او در سنه شانزده و امو از و نایب
 و سعد نماز محمد در ایران کسری خواند و آن اول هجری است که در عراق گردیده و در و در و قیصر موی لایز جردن کسری گشت
 خود و نکریت مفتوح گردید و بیت المقدس در بیست آمد و در حایه خطبه خواند و قنسرین را عفو بگرفت و طلب الطاکیه
 و صلیح و سر و ج و قریسیار در بیست آمد و در سنه هجده و چند با بود و طحان و وری و سیاط شمشیطا و حران و بصیرین
 پاره از جزیره و موصل و نواحی آن در بیست آمد و در سنه نوزده و قیصریه و در بیست و سه مصر مفتوح گردید و در بیست و سه
 در بیست آمد و قیصر عظیم دوم بر دوازدهم در بیست و یکم اسکندریه و نه و از راه فتح کرد و از آن باز عا جم را حایه نمود و در
 و غیره در بیست آمد و در سنه بیست و دوم از بیجان و دیور و ما سیدان و همدان و اطرابلس و مغرب وری و مسکو و قوکر

[illegible]

درین باب گفت سه و بعد فان است الیوم أصبحت بمعززة حتی کان تم تذلل ثم لتصل وتسقط اذا قیم سنار و حوط
سنار الاکام الزورین علی و دول احوالنا بزع فی الدین ما ربا و الی النار یسوی عدرا غیر قبل و از عجایب سال خلافت
متوکل است که بادی در عراق و رید سخت گرم و درین کوفه و بصره و بغداد و میکسر بسوخت و مسافران را بکشت و تا بنجاه و
بایستاد و بیهوش رسیده و زنج و مویشی آنجا را بر باد ساخت و بموصل و سنجار متصل شد و مردم را از معاش و در اسب
و ششی در طرقات بازداشت و خلق عظیم را هلاک کرد و پیش از آن یکسال زلزله آمد در دمشق سخت مهولناک که از دی خانه
بیتقاد و خلق بسیار زیر آن ببرد و تا آنکه کشته شدند و آنرا بر انداخت و بجزیره رسید و آنرا پاک بسوخت و بموصل آمد و
نیز از کسر ایباد و قناد و بقره در سینه سبع و شش آتش در عسقلان ظاهر شد و بموت و میا در را بسوخت و تا سده شش
و نائب مصر کشیش قاضی قصاة مصر ابو بکر بن ابی الکثیر جمعی را بترک شد و بر غری سوار گرانیده در شهر گردانید فصل ششم
در بیان حوادث زمانه عباسیه و جز آن سیوطی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده فی سنة اربعین سبع اهل خلاط صیحه عظیمه من جر
السموات منها خلق کثیر و وقع برود العراق کبیر من الدجاج و خسف ثلث عشرة قریة بالمغرب فی سنة احدى و اربعین و احدث
النجوم فی السموات و تآثرت الکواکب کالجودا اکثر اللیل و کان امر من عجماء لم یعبد فی سنة اثین و اربعین فی زلزلت الارض
و غطیت بقر السرد و اعمالها و الری و خراسان و نیا بورد و طبرستان و اصبهان و قطعت الجبال و تشققت الارض بقدر غل
الرجل فی الشق و حجت قریة السویدا بنا حیتة مصر من السموات و وزن حجر من الحجارة فکان عشرة ارجال و سار جبل یمن
علیه فبارخ الی حد حتی اتی مزایع آخرین و وقع بحلب طایر امین و دون الرحمة فی رمضان مضاج یا معشر الناس انقوا الله الله
فصل اربعین و تا غم طار و جوار من الغد ففعل کذا کتب لبرید بک اشهد علیه خمسائة انسان سمعه و فی سنة
و اربعین غمت الزلازل الدنیا فاخرت المدن و القلاع و القناط و سقط من النفا کثیره جبل فی البحر و سمع من السموات اصوات
ناکله و زلزلت مصر و سمع اهل المنیس من نایته مصر صیحه ناکله فانت خلق من ملها و غارت عیون کما فارسل المتوکل ثمانه
الف دینار لاجرار الارض غرقات الیها قال الشاعری و من العجاایب ان غرق الاکاسرة فی اللک و بهوشه و یقتل بأ
فلم یحش بعده الاستة اشهر و اغرق الخلفاء فی اختلافه و هو المنقر قتل بابا و فلم یسج بعده ستة اشهر و فی سنة شین
من یام المنقر وقع غلا و مغرط فی الحجاز و العراق و بلغ کرا حنطه فی بغداد ثمانه و خمیس و یارا و فی ایامه قتل هبوز الزنجی
کان ادعی انه ارسل الی الخلق فزوا الرسالة و انه مطلع علی الخبیات و ذکر الصولی انه قتل من المسلمین اربع الف و خمیس
الف آدمی و فی ایامه ظهرت دعوة المهدي عید المدین عید فی ایام من اقام علی ذلک الی سنة ثمان و سبعین و غار شل
مصر فلم یبق منه شی و غلت الاسعار و ظهرت القرامطة بالکوفة و هم نوع من الملاحده و من نایات فی ایامه البخاری و سلم الدواد
و الرید و من الخلفاء الظاهری و فی اول سنة استخلف فیها المعتضد منع الوارثین من سب کتب الفلاسفة و ما شاکلها و منع
القصاص من یخین من القعود فی الطریق و فیها و در کتاب من الیبل ان القدر کشف فی شوال و ان الدنیا أصبحت عظمه
الی العصر فیهت بریح سودا و فدا مت الی ثلث اللیل و انقبها زلزله عظیمه اذهبت عامه الدنیه فکان عدده من اخرج
من تحت المروم ثمانه الف و خمیس الفا و فی سنة احدى و ثمانین فتمت کموریة فی بلاد الروم و فیها غارت میاه الری

البهيوت ودامت ثلث ساعات وخرج الناس إلى المد بالمداد وفي سنة ست واربعين نقص البحر ثلثين ذراعا وظهر في
 جبال بزازروا شيئا لم تعهد وكان بالري ولوا صيها لازل عظيمة ونسفت بكاية وخسفين قريز قري الري وافتل الامر
 إلى خلوان فخنسف بالكثرة وتذلت الارض عظام الموتى وقطرت منها المياه وقطع بالري سيل وعلقت قريته من السماء ولا رضى
 بمن فيها نصف النهار ثم خسف بها ما خرجت الارض خروقا عظيمة وخرج منها مياه فنتنت ودخان عظيم كذا النخل إلى البحر
 وفي سنة سبع واربعين عادت الزلازل بقره خلوان انجبال فاعلفت خلقا عظيما وجاء جراد يطبق الدنيا فأتى على جميع الخلا
 والشجار وفي سنة اثنين وخمسين يوم عاشوراء الزم معز الدولة الناس ببقاء الاسواق ومنع الطباخين من الطبخ وغيره
 القباب في الاسواق وعلقوا عليها المنسوح واخرجوا النساء عشرت الشعو يطعن في الشوارع ويقرأ الحاتم على الحسين وبنوا
 اذل يوم نوح عليه بيجادوا واستمرت هذه البدة سبعة حتى سنة تسع وخمسين نقصت بالعراق كوكب عظيم اضاءت منه الدنيا حتى
 صار كانه شعاع الشمس منيع جدا نقصت منه قوت كالرعد الشديرات في ايام المظيع المنفي الشاعر فابن جبال صاحب الصبح
 وفي سنة ثمان وسبعين من ايام الطالع اشتد القلا بيجاد جدا وظهر الموت بها وخرج الناس بالبصق وسموم تساقط منه وجاء
 ريح عظيمة فيهم الصلح حرقت البجة حتى ذكر كنهات ارتبها وغرقت كثير من السفن اجمعت ذور قاصدا وفيه واب فطرحت و
 في ارض جرجي فتنشور بعد ايام ومات في ايام من الاعلام ابن السني الحافظ وابن عدي والقتال الكبير وغيرهم وفي سنة
 من ايام القادر ظهر بختان سعدن فذهب ككناذ الصغول من الزراب الذهب للاحرق وفي سنة اربعة عشرة نقصت بجملة نقصانا
 لم يعهد واكثر من لاجل جزاير ظهرت ولم يكن قبل ذلك قطومات الدراقطني الحافظ استهدوا والحطالي والبحري صاحب
 الصبح وفي ايام القائم مات الظاهر العبيدي صاحب مصر وقيم بندا المستقر لعهده وهو ابن سبعين فاقام في السجلا فاستبين
 سنة وازلجه استهز قال البرقي ولا اعلم احدا في الاسلام لا خليفة ولا سلطانا اقام هذه المدة وفي ايامه كان الغلا بمصر والذ
 ما عهد مشله منذ كان يوسف فاقام سبع سنين حتى اكل الناس بعضهم بعضا وحتى قيل فيه سبع رغيث تجسسين في بنار وفي سنة
 ثمان مائة كوكب كانه دارة القمر ليلة ثمة بيشجاع عظيم قال الناس في ذلك اقام عشر ليال ثم تنافس منوره وغاب في سنة
 كانت بالري الزلزلة الهائلة التي خرجت حتى قطع الناس من الابار وملك من اهلها خمسة وعشرون الفا وابلو البحر
 عن سبيل حله منية وليم فزل الناس إلى ارضه فالتفتون السمك فخرج المار عليهم فاكلهم وقيها احرق جامع دمشق وزالت حيا
 ونشوة منطوق وذهبت سقوطه الحديثة وكان الوباري انضم إلى الغاية واشتد القلا بمصر حتى اكلت امرأة رعيها بالف غيلا
 وكثر الوباري إلى الغاية وكان العراق العظيم بيجاد ووزادت وجلة ثلاثين ذراعا ولم يقع مثل ذلك قط وملك الاموال
 والافسح الدواب وركبت الناس في السفن فقيمت الجمعة في الظلار سحرة وجاد المار ثمين واقام اخليفة يتفرع إلى المد
 وصارت بغداد ملقة واحدة وانهدم ثمان الف دارا واكثر ومات في ايامه الشيخ المصطفى الحسيني شيخ الفلاسفة والابونيم
 صاحب كناية وابن بطال شارح البخاري وابن حزم الظاهري والكن عبد البر وفي ايام المقدس في سنة تسع وسبعين قام
 بعدوا ابو نصر الاشعري فوعظ بالنظامية وجرى له فتنة كبيرة مع الخانبة لانه تكلم على فرغيب الاشعري وخط عليهم وكثر
 اتباعه والمتعصبون له فهاجبت فتنة فقلت جماعة وعزل فخر الدولة من وزارة المقدس لكونه شديد من الخانبة قال

الذي وآل سالحون هم ملوك هذه الروم وقد امتدت ايامهم وبقوا مسمي بقبيلة الى ريس ميريس وفي سنة ثمان وسبعين
 مات شيخ سودا ساجد وامتد العهد والفرق وسقط رطل وتزلزل كالطرد وفتحت عدة صدوق فكل الناس فيها الفخار
 وبنيت ثلثا سادات بعد العصر وقد شاهده الكاتبة الامام ابو بكر الطرطوشي واوردها في ما اورد استوفيت العرش على شيخ
 حريز سقاية وهي عادل فمعه اسلمون بعد الاثني عشر حكما عليها آل لا علف بل الى ان استولى العبيدي على المعرث مات في بابك
 البرقي شيخ الجمعية وفي ايام المستظهر بن سبعة تسعين وثمانين اجتمعت الكواكب بسبعة سوي نزل في برج الموت فحكم الحكم
 بطوفان بقاء رطل وقال صبح فالتقى الى سمحات مرزبان والى الساقا فاجتمعهم سيل فاعرقهم ونشرت دعوة الساطية باصهار
 واحدت الفريخ حيث المقدس بعد صارت بخرنوب فقلوا اكثر من سبعين اعاصمهم غاص من العلماء والعباد والراعيين والاشيا
 ولا يورث في ذلك سنة مرصادا بالدموع السواهم ودام من ساعسة للراعيين وشرطوا الموضع ليعيشه اذ الحرب
 ناريا بالصورم واما بهاسي الاسلام ان وراكم ووقائع يمتنع البردي بالاسم الى آخر ما قال في هذا العهد بخرنوب وحيث
 دارسوف وقيسارية وفي ايامه كان معدا وحددي مصر طامات في خلق من الصبيان لا يجهلون وقته واما عظيم في سنة
 تسع وتسعين ظهر من سواهم هادي السوء وقته خلق فاحد وقتل وطمع طار المسلمين بالفرح وهبت بمصر من سوا
 سلمية احدث بالانعاس حتى لا يضر الرطل فيه ورل على الناس من ابقوا بالملك اتم تخلي فلياد عا دالي بالصفحة وكان
 في ذلك من العصر في بعد المعرث فاسيل عزم عرق سنخا وسوينا وملك خلق كثير حتى بال اسيل احدثا بالبلدية فحدث عدة
 فراح ونشقي تحت الزمان الذي حره اسيل وظهر بعد سبعين وطمع خلق في سيرة جله اسيل متعلق السيرة من يتوجه وعاش
 وكنوزات في مانه السعدالي وانضيت التبريري والكلية الهوس والجزال والاشاشي وقام عهد المستر بعد رل رل
 مرارا كثيرة ودامت كل يوم خمس مائة اوسقا والناس يستغيثون وقام عشرين بينا في سنة اربع وثمانين بعد
 من امة ارفع صحاب اسير طرطوس المومل ارا حرق من البلد وجمع ودر الكثرة وفي سنة تسع وثمانين اربعة مائة من ايام
 رقت اهل الابلية القلتين من شهر صفوان فلم ير ما سمع اهل هذا ما صمير تمام العدة فلما اسودت قوا الهلال حاروا واما السواد كانت
 الساجلية صاحبة وتسل هذا المبعث في التواريخ وفي سنة ثلاث وثمانين كالبحرة رل رلة عظيمة حترت فراح في سلبها
 فابكت ملائق تم حسب بحرة وصار مكان البلد ادا سودت مارت رل رلة عظيمة واما بعد اذ حترت مارت وقطع بها
 سل حلاوان حار اليمس كل دم وصارت الارض مرسوشة بالدم ونفي ناز في ثياب الناس قال بن الجوري في ايامه ففتح
 عادت بعدا والعراق الى بلاد الحلفاء ولم يبق لها مارج قتل في ذلك من دولة المقدور الى وقته كان الحكم للعتبيين من الملوك
 وليس للعتبيين معهم الا هم احكاما فانه في ايامه الماردي والخرنوب وبن طليعة وبن العري والقاسي عياص وقر اجبار
 المستي قال له في مارات الحرة الكثرة تعرض في السماء من و كانت تربي صورنا على المحيطان ومات في ايامه اليحي
 من اسعد العردي وبن عبد القادر يحيى وسعدا في ايامه سبعة المصنف في ايامه سبعة المصنف في ايامه سبعة المصنف في ايامه
 باليحيى مرقه قور وشر الى اسوان فوقع مردا السواد كالمايخ بدم الدور وقتل جماعة وكثير من الحاشي وراوت حلة
 وراوة عظيمة تحب حرق لعدا وراوت الحرات القيا وابلكت قري ومارع وتسل الحاق الى باله وبن العاشا

الارسل هذه الصفة ورجل قد بكت مزارعة بالعطش وفي سنة اربع وتسعين هجرت بغداد ورجل شديدة نصف الليل
اعده مثل النار في اطراف النار واستقامت الناس استغاثه شديدة ونجى الامر عليه ذلك لي استخروا في ايامه احفظ
ابن العساكر من حفة الشافعي من حوادث في ايام الناصر ولد بالعتش ولد طول جديته شهر واربع اصابع وله زوج احدة
وفي سنة ثنتين وخمسين هجرت الكواكب الستة في الميزان حكيم الخجول بن ابي العباس في جميع البلاد وبلوفا ان الرجب ففتح الناس
حضر غارات في التجوم وانتظر والليله التي وعد فيها ربح كرجح عاد فلم يات فيها شي ولا هب فيها نسيم بحيث اذعدت الشمس
فلم تحرك فيها ربح قطعتها وماتت فيه قول ابي الغمام محمد بن العلم قل لابي الغمام قل من غداي وانا رجب
وما جرت زفرع كاحكوا ولا ياكلوك فرب لم كادوا ولا اكلت ذكاد ولا بدت اذن في قمرها الشهب لم يقصه عليها من ايام
يقصه عليها هو العجب قد بان كذب الخبير في في اي مقال قالوا فما كذبوا في سنة ثمان وخمسين هجرت ان اول يوم في السنة
كان اول ايام الاسبوع واول سنة اشمسية واول سنة الفرس وشمس القرن اقول البروج وكان ذلك من الاتفاقات
العجيبة وفيها كانت الفتوحات الكثيرة منها فتح بيت المقدس من الفرج من الغزبان في حجابان ذكر في تفسير المصنف الروم
بيت المقدس يعني في يذ الروم الى سنة ثمان وخمسين هجرت ثم يغلبون ويفتح ويصير الاسلام الى آخره اذ اخذ من جنات
الاية فكان كذلك قال ابو شامة وحدث ابن الجمان قبل ذلك هر وبيت برج سوداء بمكة عت الدنيا وموقع على الناس من ارجح
موقع من اركان ايمان قطعته وفي سنة تسعين هجرت انقض كوكب عظيم سمع لانقضاء صوت ما كح بهزت الدود والماكن فاستقام
الناس اعلموا بالبدعا وقلوا ذلك من امارات القيامة وتوقت النيل بمصر حيث كسر ولم يكل ثلثة عشر فرطعا وكان الظلام لمطر
بحيث اكوا بحيف الاوسيين فشا اكل بني آدم واشتهر وروى عن ذلك بحجب العجايب تعدد ال حط القصور واكل الموق في كل
كل من كثر اكل من البحر بحيث كان لا شيء الا يقع قومه او بصرو الا على بيت من هوني السياق وملك اهل القرى قاطبة بحيث
ال المسافر يما قرية فلا يرى فيها نار فخرج البيوت مضيئة واهلها موق وقد على الذهب في ذلك حكايات يقصها ارباب
سماها قال وصارت الطرق مزرعة بالموق وصارت لهم طير والسباع وانبتت الارض والاولاد بالدرهم اليسير و
استمر ذلك الى سنة ثمان وتسعين هجرت في سنة سبع وتسعين هجرت زلزلة كبرى بمصر والشام والجزيرة فاخرت الماكن
كثيرة وقلاعا وحضنت قرية من اعمال مصر وفي سنة تسع وتسعين هجرت سلع الحرم حاجت النجوم وقطارت نظاير البحر
ودام ذلك الى الفجر وانزع الخلق ونجا الى الله تعالى ولم يعبد ذلك الا عند ظهور رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي سنة ثمان وتسعين هجرت
كان ابتداء امر التبار وسميت في ايام الناصر من الاعلام اسلافه وابن الانباري والديني والبرهان صاحب ابدية
وقاضي خان وابن الجوزي وابن الاثير صاحب جامع الاصول والفخر الرازي والشافعية عبد الغني المقدسي وابن قدامة
الحنبلية وفي سنة ثنتين وخمسين هجرت من ايام المستعصم ظهرت نار في ارض عدن وكان يطير شررا في الليل الى البحر وصعد
منها دخان عظيم في النهار وفي سنة اربع وخمسين هجرت التاريا المدينة النبوية وبنو داود عظيم ثم زلزلة عظيمة فكانت
ساعة بعد ساعة الى ان ظهرت نار عظيمة تحت الحجرة قرب من قريظة قال ابو شامة وقال الذهبي امره النار متواترة
فما خبره المصطفى صلى الله عليه وسلم وباتي ذكره في الباب الثاني من هذه الكتابات الدلتا لثي ثم كركن المستعصم الى وزيره الح

الروضتي فأنك لم تدر ما قيل من عبيد الخليفة كيت اردو بالحق التسمية في جميع دولهم في الجليل الى العراق واقدم بغداد وكنس
 الدولة العباسية ليقوم خليفة من آل علي وساراداد ما خبرتهم كتمه من عبيقة ويطالع باخباره الخليفة التتار الى ان وصل
 قان لموفق محمد الطيف في خبر التتار بموعد حديث ياكل الاحاديث وتبريطوي بالاجابة ما يريخ مني التواريخ وتارة نفس كل
 تارة وتارة تطبق الايمن وتعلقوا باليمن المحول واحمر من بعد الاستمعية لمدينة الهند باليمن في جوارهم ومنهم من
 اربعة اشهرهم بالنسبة الى الترك ومنهم من وادسوا السعد وثقات الامجاد صغار الاطراف سمرقاند الوان سمرقاند
 في الجبل الذي فصل اليهم اخبار الامم ولا فصل اليهم من الامم ونسأهم يقاطعون كبرياهم وقال غير ذلك التتار اطراف
 الصين من سكان بلادهم بالسر والقدرو كان بلاك المستقيم على يدهم في ان بن بن ابليس قبيصة شوش
 في بغداد وهي من سائل السج عن بغداد ما خبره فماتوه فمات الايجابت سار والواليا من الى الزوراء لا تقدر
 فبذلك كسح الدار دياره الى اخرها قال ومن ثبت في يامه سحافا سخاوي وابن سحافا لنجوي والتركمان والهند
 ابن حبيبة وسوط ابن الجوزي دكات في عدة انقطاع اخلاقه من الامم المندري والستاذي وابن البار سويخ المرس
 وفي سنة ١٢٤٠ لمزلت سمرقاند في سنة ١٢٤٠ وكثيرا كبريت في ابي هرو في عدة مواضع وفي سنة ١٢٤٠ يوم من يومه
 سوارض وفي سنة ١٢٤٠ دخل في الاسلام قازان ابن ارغون بن الباغين بلاك ملك التتار وخرج الناس ملك فشا الاسلام
 في جيشه وفي سنة ١٢٤٠ زاد النبل زيادة كثيرة لم يسمع بشيئا وعرق منها بلاد كثيرة وناس كثير ونفي سنة ١٢٤٠ زاد النبل
 ايضا ككث على الارض لعدة استهز لعدة وكان فيه اكثر من نعد وفي سنة ١٢٤٠ عرفت سقوط السجده كرام بكته والار
 وظهر ما يلي بابت من مشيئة وفي سنة ١٢٤٠ كان الطاعون العام الذي لم يسمع بمثله وفي سنة ١٢٤٠ كان بطريرك
 زوجت لثلاثة ارباب ولا يقدر ان عليها لثلاثين ان يبارقها فلما بلغت خمس عشرة سنة عارت ثوبا ثانيا ثم جعل يخرج
 من ثوب الفرج شيئا قليلا قليلا الى ان برز منه ذكره وادب وامتيا ككث في ثوبه قال ابن كثير وغيره وفي سنة ١٢٤٠
 كان خروج الطاغية قركان الذي اخرج البلاد وباد العباد واهتم به في الارض بالفساد الى ان ملك الى لعدة
 في سنة ١٢٤٠ وسبعين مائة وكان مسلم من بلاد الغلاتين ونشأ مسير في قطع الطريق ثم انتم الى خدمته صاحب
 السلطان ثم قرر مكانه بعد موته ومار الى تير الى ان وصل الى ما وصل قال بعضهم خرج في سنة ١٢٤٠ من
 بجل تملد في سنة ١٢٤٠ ودر كتاب من جلبت في خمس ان ابا قائم يعلو ان تنفعا حبث في يملو فلم يقطع الا ادم الصلوة
 حتى فرغ من سلم القلب جبر العايت وجب خنزير وبربر الى ثابته هناك فحبث الناس من هذا الامر وكتب اليك محمدر
 سنة ١٢٤٠ في شعبان ما حدث المورثون عقلت لاذان الصارة ولسليم على النبي سلم وذا اول ما احدث وكان الامر
 الحبيب الدين الطنبي وفي سنة ١٢٤٠ كسر النبل في اول يوم من مسرى وبعثت الرابطة اثنتين وعشرين ذراعا في
 طبرستان فخرج في الله يسعد الى السماء ويشا بر البار في تعالي ويكله واطبقه مع من العوام فقدر مجلس استيب علم
 فعلق بالكي الحاكم بقدره شهادة اثنتين بالباغرا العقل فشهد جماعة من اهل الطب في العقل فقيد في البيمارستان
 وفي سنة ١٢٤٠ ولدت ملبس على موكسة مولودا ابراهيم وعقبت اربعة ايام في سلسلة ظهر ودر واحد من اثنين لما غير

مخرج واحد اختي والذنب المغروق بائس نكاح من مبيع متعشع اشهد في سنة ثمان مئة وقع زلزلة عظيمة ما زلزل كان تلك سنة مئة
عاشرة وفي سنة ثمان مئة خرج جبل بمنزلة فاختار له كافي الشيع من سنة قطعة كلب قلم باكلها وفي سنة ثمان مئة استمرت زيادة النسل الى
آخرنا تورع غرق بئرك سبع مئة وفي سنة ثمان مئة ولدت فاطمة بنت القاضي جمال الدين الملقبة ولد اخني لذكره وخرج من يد ابي
في كفة وفي راس ثمان مئة كثر في التورمات بعد ساعه وفيها زلزلة القاهرة زلزلة لطيفة وفيها كسر النيل في ناس من شرب
وفي سنة ثمان مئة زلزلة الارض يوم الاحد بعد العصر سابع عشر اخرم زلزلة صعبة اجت منها الارض من بحال الابنية مورا
وامت لحظفة لطيفة ثم سكنت فاحمد الله على سكونها وقطب بسببها شراف من مدرسة الصالحية على قاضي القضاة استخفي
بشراف الدين بن علي فاما له وانا اليه راجعون في هذه السنة في بيع الاول قدم الى مصر من الهند رجل يسمى خاكي زعم
ان عمره ثمان مئة وخمسون سنة فاجتمع به فاذا هو رجل قوي لمحة كلها سواد لا يخرج العقل ان عمره سبعون سنة فضلا عن
من في كفة لم يات بحجة على ما يدعيه الذي اقطع به كذاب وما سمعته من ان قال انج وعمره ثمان مئة عشرة سنة ثم جع الى
الهند من بغداد الى بغداد وليا خذوا وادعوا قدم الى مصر من السلطان من قبل ان ياتي مدرسته ولم يذكر شيئا يستوضح
به على قوله وفي هذه السنة قدمت كتب من المدينة الشريفة تفهم ان في ليلة ثالث عشر رمضان نزلت ساعة من السماء على
المدينة فاحرقتها واحترقت سقوف مسجد الشريف ما فيه من خزان وكتب لم يبق سوى اجدلان وكان امرهم ولا انتهى من
المخلفا للسيوطي وقال عثرت في اسحواث على تاريخ الذهبى وابن كثير وعلى المسالك ذيله وانباء الغرلابن محمد وقال قال
ابن ابي حاتم في تفسيره عن عبد الله بن عمرو بن الحارث قال ما كان منذ كانت الدنيا راس ثمان مئة سنة الا كان عند راس المائة
قلت كان عند راس المائة الاولى من هذه الامة فتنة الحجاج ما ادرك ما الحجاج في الامة الثانية فتنة الامويين مروى به اخي
درست محاسن بغداد وها واهلها ثم قتله ثم اتى الناس بخلق القرآن وهي اعظم الفتن في هذه الامة واولها بالنسبة الى الدعاة
البدعة ولم يدرع خليفة قبل الى شي من البدع وفي الامة الثالثة خروج القرطبي وناييك ثم فتنة المعتز لا خلع ويولي ابن المعتز
واعبد المعتز ثمان مئة وخرج القاضي وغلط من العلماء ولم يقل قاض قبله في ملة الاسلام ثم فتنة تفرق الكلمة وتغلب المغلبيين
على البلاء واستمر ذلك الى الآن ومن جملة ذلك ابتداء الدولة العبيدية وناييك ثم فساد اوكفروا قتلا للعلماء والصلحاء
وفي الامة الرابعة كانت فتنة الحاكم بامر ليس لابلار الله وناييك ما فعل في الامة الخامسة اخذ الفرج الشام وبيت المقدس
وفي الامة السادسة كان الغلاء الذي لم يسمع بمثله منذ زمن يوسف وكان ابتداء التنازع في الامة السابعة كانت فتنة
التنازع العظمى التي لم يسمع مثلها اسات ودار اهل الاسلام بخارا وفي الامة الثامنة كانت فتنة تمرنگ التي استمرت بالنسبة
اليها فتنة التنازع على عظمتها واسأل الله تعالى ان يعيدنا الى رحمة قبل وقوع فتنة الامة التاسعة بجاء محمد صلى الله
عليه واله وصحبه وسلم انتهى فقف درنايخ كزیده آورده خبرين مال مرقومين شخصه خبره را يارو کرد و نوری ازان برآمد
چنانچه آن خانه روشن شد تا سه شبانه روز ازان خبره نوری یافت و فوج فوج مردم بدیدل آن می شناختند و خبرين
سال مرقومين ننی دختری آورده خبرين بر شکل مخران نيمه بالا ازانف و و پیکر شده چهار دست داشت و در سینه
متحرک بود و کيسر کاپيش کيامه ميش از سر ديگر برآمد و آن کچه قریب پنج شش ماه در حیات بود ديگر و اول عهد سلطان ابو سعید

در ایران گو ساله دیدم که چهار ششم داشت و دو پادشاه در عهد مودعی بود که تمام اندامش موی چون موی خر
و کینه و تا کلاما کلاش مبهوم نیست و بگداوی اوقات میگردد و مانند تا موت تند و در بعضی بلاد از آن ظاهر شد که روی و دستها
پرنوی نو مانند خرس و دندان زیرین شد است و بخشش را کسی نمی فهمید مردم میگفتند که خرس با ما دوستی جمع شد لا ابرم
تند غریب بود و در جامع احکامات گفته در زمان سلطان قیصر این نوع کسی را دیدم و او را دوشتری شد چهره زیست
و سلطان او را در مستغیر عیسی مرستاد و در عهد اوجیه و سلطان بولایت خولجان قوشش دوشتری را در وقت بلوغ
زاد کرد و بعد از چند روز آن مردی و حسین از دیرون آمده مردمند و در بغداد شخصی محمد نام را دوشتری را که در
زفاف اربوت و دخل تو به از و آن رجولیت پیدا شده زن خواست با او را فرزند آن شدند و ظاهر مردی گفتند
مردی را دوشتری بود چهار ساله روزی آن دختر بر خود خمر کتی عقیق کرد که لرزه عظیم بروی افتاد و موضع قبل از
از آنجا قضیه پیستین برآمد و بنا به آنکه مردی ظاهر شد و علامه قطب الدین در شرح کلیات قانون آورده که دختر
بهمه این جنس که از علما خوارزم بود هر زندگی که نموده سر تن چون سر آبی و بدنش چون بون بار یکد و ماه در حیات
بود پیش مادر آمده تیر میخورد و در بر که آب که در آن حوالی بود و خود را انداخته تنها میکرد و باز بدستور زرد مادر
شیر میخورد و از آنکه تنهای فقها منقول است یا قعی گفته در سنه ثمان و حسین در اربعه آن در بغداد دوشتری موجود
که در سرور گردن داشت در یک تن با قاضی میر حسین بنیوی در شرح ابیات برقصوی گفته طفل در نزد متولد شد
در عهد سحمان یکسلف و قرآن میخواند و از احوال غنیه خبر میداد سری زرگ داشت چون دو ساله وفات یافت
از ابو علی منقول است که در حوالی جرجان آن پاره که بوزن یکصد نخاه من بود از مواد راقا ابالی بخوالی آورد
عظمی تنیدند و چون در آن مرد والی چیزها بردید سلطان محمود قدوری از آن طلب داشت بر چند خواستند که چیزی را
جدا کنند میسر نشد آخر بهند بر آهنگ این ماهر قطعه اران جدا ساخته نزد سلطان روان کردند و می هر چند جدا کرد
یعنی آن تزیین کند صورت غبت چه از برای آن مثل جواهر من تمام انصاف نخته بود و در رعایت حلاوت ابو نصر
الی منقول هرگز گفته در طبرستان چیزی بهمان وضع از آسمان بر آفتاد که سنگ است و در مذاهر کسی را معلوم نشد
که چه بود و این جوهری گفته در سنه شش و مانند در جینی که سلطان محمود بزم تنه بوان آمده در حوالی بغداد
مگر کی عظیم باریک نازان جمله در وزن زیاد و از صدر ظل بود و در سنه ست و در بعضی سقانه و عجب ظاهر این حکم تپی
ستاره نورانی ظاهر شد و مدتی بر توان تمامی شهر را روشن کرد و چون روز منور گردید و عهد بولایام کافه
انام به بلای قحط و غلامتلا گشتند و در زمان مطیع در یکی انبلیا شهر فیکو ستاره چنان بدرخشید که همچو آفتاب تا
روی زمین را روشن ساخت بعد از آن صوفی چون رعد شدند و سموع خلایق شدند و در مصر لرزه شد از غایت
شدت آن ماهیان در قعر دریا نمودار و پیدا گشتند و در عهد سلطان اولیسن در سنه احدی و بعضی سبعه آن
مفرط در ترز ساع شد قریب سیصد هزار کس فوت شدند و در سنه اربع و ستین هجری در لهر و طاعون افتاد و تا چهار
روز کشید روز اول هفتاد هزار کس فوت شدند و روز دوم هفتاد و یک هزار و روز سوم هفتاد و نه هزار و روز چهارم

لیکن ذکر کرده این بخوری گویم دین زمانه باریک است و ادانی بر آسمان نمودار شد طوفان یک ساعت چهاره هزار میل از زمین تا ماه
 بیان میکنند در شهر شامی سمود در روس زلزله ای متواتر که ازان تمام شهر ملاک گشته و بر چند خانه هیچ باقی نماند
 و در شامه بمقام مرج نونم خست افتاد و پنج میل کشید بعد ازین سال در خربزه حبشیان ۱۲ ماهه ی زلزله عظیم که در
 منشق گردید و ازان آب کشید و برون آمد که تمام شهر جدا غرق گشت و معدن سیم که در آنجا بود منقلب گردید و بعد ازین
 سال در شهر مرشد آباد بنگاله زلزله آمد و وقت نیم روز و یک ساعت ماند و در شهر شیرازی وقت زوال آفتاب باد گردید
 بلند شد و ازان دقان بیرون آمد و روی او از می بود و مثل دو ویران عجله میخنده درخت از صدمه آن اینج بیفتاد
 و بخت و سکه شجره در هم بر گشت و یکصد و ششاد و ده خانه سنگین شکست و آب با بیکر خاکشک گردید و سنگ های گران بزرگ
 بر فاصله چهل گز افتاد و چهاردهم شوال ۱۱۸۵ در شهر لهری و کچی چنان زلزله آمد که قریب پنجاه کس از میرکانات نمید
 از زلزله بمردند و در شهر ضلع شاه پور و در جمعه ماه پنج در همین سال آنقدر پرندة خور و مثل یک گرد آمدند که در
 بشک گردید و یکپاس ستاده غائب شدند و در مقامات بسیار واقع مندا تا بخت روز در همین شعله از زلزله متواتر که
 در دیر شهر ۲۴ ماه اگست در شعله از زلزله خفیف آمد و حرکت او از جنوب بسوی شمال محسوس شد و در مقام گورچان
 ۱۴ ستمبر نصف ساعت پیش از طلوع مهر از طرف افق جنوبی شعله کلان تر از ماه برآمده از مشرق بمغرب شتافت و در
 دراز از شمارگان همراه و پشت ۱۶ اگست شعله بمقام همین پید و وقع صوبه بولیوید و آوازی هولناک بشنود شد و
 جبال این بلده خست گردید و یک قطعه زمین چهار هزار گز در طول و دو هزار گز در عرض با اکنه و بسایین بر یک کعبه زمین
 فرو رفت مخائب شد و غرض که ازین قسم افات ارضی و سماوی بسیار زیاده است تا کجا ذکر توان کرد و این بلیات همیشه در هر سال
 و عصر از ممالک ارضی سموده بر میسکون بوده و موجود است و سوانح این زمانه نیز بسیار است ضبط آن همه طول
 بسیار میخواهد تا بقدر که نوشته شد برای عبرت گرفتن و بر قرب قیامت ایمان آوردن و کثرت او را دلیل نزد قرب قیامت
 دانستن کافی و دانی است و هر که اشراف کبری قیامت را نصب العین میدارد و بر احوال احوالش اطلاع حاصل نموده
 نیک میشناسد که اینهمه وقایع و سوانح مانع از جنب اشراف آتیه خیل سبک کم وزن است حق تعالی ما را و جمیع
 مسلمانان را از آفات آخر زمان بجزو و امان خود وارد و ازین هیچی سراسر امان ایمان و صحت عقیده و عمل سرفراز
 خدا و رسول بدار بقا بر دین **فصل پنجم** در بیان کشور هند و سلاطین و خود و اسلام طوطا انفا اللوک هند و ذکر
 بعضی اجزای چون بحر سطور غربی نهاده هندی اشراف است حریفی چند از حال هند بخادمی سپارد و قلیلی از اجزای آن
 بدیت تا نهایت برسیگزارد که خالی از قواعد نیست بدانکه ملک هند ولایتی وسیع و عرصه بس فراخ است مبتدی از سمت
 شمالی است و انتهای تا چین درجه جنوبی که مقدارش یکصد و شصت و سه کوه باشد و طول او از مشرق تا
 غرب است و شش درجه که مقدارش یکصد و شصت و شش کوه باشد شرقی و سی و شمالی بت جنوبی
 غربی بحر مشهور و در هر جانب امصار و بلاد و مدن و قصبات و قری و در باطات و خلایع و حصون مشتمل بر ساجد و ساجد و خوات
 و صوامع و بسایین و زراعات و سوانح و شواوایع و قناطر و سفائن و کشتیهای همان سراسر و جویبار و آبگیر و بحار و نهاده

[illegible]

و بناگودر تیرا از عهد جهانگیر آمد و چون رواج بسیار یافت هر آنکه با منافع آن که بشید و باطلان مالک مناسبت و شایسته و مقبول
صادر گردید تا آنکه بعضی را بط بر دانا ای که مردم معتاد بود و دند سود داد و کسب اجتناب نمودند و آمدن او از جزایر فرنگ است
اطباء حذاق و علماء اصول حکم و فتوی بجواز دو گوشه میدهند و علما فقه بعضی منع و بعضی جائز دارند و حیوانات منهد و سیاه
و طبع و نیز بسیار از خندان یکدیگر را بشد که راه او پس از پیچیده راه وضع محل کنند و در سی سال جوان شود و مانند انسان
یکصد است سال عمر طبیعی دارد و دیگر که گداز است که شمعین خیل باشد و زردی است به چند حیوان است و دیگر که گویا است
که تیز تر از سب بود مردم احدا با و از درار را بکشند و دیگر که گویا است و سوار است و سوار است و تیز تر از حصوات منهد
است و از عجایب شکار این ولایت درخت بزرگ است که درخت بگلانی در عرض طول عمر او میرسد تا آنکه بر ساحل ریاست
نزد استقل بهر پنج درختی است که آنرا است هزار ساله میگوند آنقدر ظل ظلیل دارد که زیر او هفت هزار کس میتوانند
است و حلقه او چهار صد درخت نشان میدهد و فروغ او که بر زمین پیوسته اندر نزدیک است و از شرخ خواهد بود و در
نوعی سعد نیات در اینجا هم میرسد از آنجمله کل و شیم و سر و زرد و عقین و اما پس است در عهدش جهان پادشاه از بعد
او کو بر باره اما پس برآمده بود که نور نامش که در شمس این هفتاد و پنج لک و پیمه ششصد و یک و در لاهور
موجود بود نصاری از دین پنگ گرفته بمکه انگلستان فرستادند و یک بند است فصل دار و زمستان و تابستان
و برش کال فصل آخر سرد آمد فصول اینجا است بهر شمس از نهایت حوزا و نهایتش از بدایت زمستان باشد که مردم اینجا
و جو چشم کلان و سیاه و قد میان و موی سر سیاه باشد حسن را منی این لکه سر زمین میان و آب است که از اقلیم دوم و سوم
حصه از دین است و اینجا اتباع بید بود که وجود او با قاره الهی از زبان بر جای میگویند حکیم بیاس از چهار خبر و گردانید هر یک
را نام علیها در یک بید و خبر میزن و شام بید و تهریز بید و بعضی آنرا شش کتاب ساخته را که است و در شمس اندر و یک
را تا ستر نامیدند زیاده و بر و هزار سال میگذرد که در بید اندر شش برین بده که زیدند و این در بید نامیدند و فرنگ
تنها و در قنوج و حوالی او اقل ظلیل متعصب بید نامند و اکنون است و در طریقه فقرایان این شمار است و در شمس کلان
بلکان است پرستی هر چه باشد و هر که باشد تا چند که از چوب که از شمس استی و بگذ از خدای که بید است شمس
محقق است که این قوم هیچ مخلوق را بی عبادت نگذاشته جمله کائنات معبود و تمام جمادات مسجود است و از خلق تعالی
شانه که عبادت و توحید او گاه است نموده اند و کافران از بت بیجان چه شمع دارند و باری ان بت پرستید که جان دارد
از نار است و شش بر و کشیدن و صندل بر زمین بالیدن یک از زمین است و ایشان است و نعم با قبل که کافران کلین
صندل بحسین می مانند کفری در دهری نیست چنین معلوم است و از نوادین ملک عمود سنگین قلعه ابد است که پیش از
د و هزار سال عمر دارد و بروی کتاب نیست زبان پالی عهد را عهد آشوک و زمان این را خبر و نیم صد سال پیش از سنین
عالمی بود و عمودی دیگر است در دین و در وجه قمر متنازع جاع اگر است که در کور و در بقا و کات و پیمه تعمیر یافته
و حصن علی است که در صرف مبلغ یک کرویلیار شده و جامع مسجد شایعانی است که در ده لک و پیمه عمارت گردید
و بنا بر مسجد سلطان شمس لپین الشمس است که در ده لک و پیمه عمارت گردید و در ده لک و پیمه عمارت گردید

سپس عبد الرحمن بن محمد شمس بن ابی الکلب بن مروان در کشته جری متوجه بن شد و کامل را مفتوح ساخت و در دست
 نو دولت محمد بن قاسم نقی از طرف حجاج بن یوسف گسیل کرد و بعض بلاد بر دست او فتح شد و در دست یکصد و هفت جری
 زبان هسان بن عبد الکلب در کشته جری حاکم فارسان شد و در غرستان ملک نمرد و کامل بدست او و پس از آن در زمان بنی امیه و
 خلفا عباسیه همواره آمد و شد مجاهدان اسلام در میان آن دو جمعی از اولاد قسطنطنیه انصاری بن جاکوست باج یار برادر داشتند تا آنکه در
 زمان سامانیان الکبتین غلام آن خاندان جدا شده و غریب کمال را متصرف شد و در استقلال برز و پس از آن غلامان آنها
 که یکی از اویشان تاج الدین ملد و زو بعد بخوار از میان مسلم باندیس لشکر جنگی خان استیلا یافت و از آنجا بامین و یوزگرد
 و فرزندانش بر برادرانشند چنانکه سیاه و خنجر و در تصرف نادر شاه باندیده و در الکلب حمزه شاه ابدالی شد اکنون بقصد
 انصاریت با محمد چون شیت الهی اقتضای آن کرد که سلسله فرمان والی هندوستان از فرقه هندو دین پرستان که از دین
 دین نرسنگاه حکمران بوده اند منقطع گردد و پیشام بدیم بونی اسلام رسد اول سلاطین غفور و غریب مسالکین عالم
 پیوند و نقش تسلط بنور که با اعراس جبر سید و رازی حکومت بودند بآب شمشیر آید و کارش از صفحہ ایام پاک شستند و با
 اسلام در پندار سلطان ناصر الدین سبکتگین بوجه سلطان مکر از غریب برهند تاخت آورد و در آتش اکثر بلاد و سیح
 گردانید و اول کسیکه بنیاد بساجد و بسند بنیاد و رواج اسلام داد او است چون از غزوات ترک بنیاد مسلمانان را سوار و ترک
 گویند و در زمان راجه جی بال آمده و جاریه کرد و فتح یافت و غنایم بسیار ملکیشمار بدست آورد و مالغانات بتصرف
 سلطان درآمد و سکه خطبه بنام او شد و قنداح و معد و فانتیش پسرش سلطان محمود درازده نوبت بهند آمد و در
 طرف حلیقه بغداد و محاطت بین المله و بین لدر کرد و در تفصیل فتوحاتش در کتب مسموطة مرقوم است و در وقت او را ابرو
 وال خود بود بر سر قنوج بود سلطان کالجور قنوج و غنیمت بلاد گرفت و راجه مبار و او را بر تخت مرتبه دوازدهم آید
 بهند وستان در کشته جری بود بعد از وی امیر الجوخین پیر سلطان محمود و در مرتبه بر بن یورش آمد و بهرام شاه
 برادرش بعض افتاد و بنیاد جدید بهند را متحرک و با باقیانیت و در کشته جری بگشت پسرش جشمه شاه بهند
 لاجور گرفت و تا آخر عمر حکمران بنیاد بعد سلطنت بهند را سلطان شهباب الدین غوری از دست جشمه ملک بن خسرو
 بهستان از سلطان ناصر الدین تا وی هفت تن مدت دوسده و هفتاد سال فرمان والی غریب و بلاد بهند کرد و در
 غوری هشت بار برهند حمله آورد و در مرتبه ششم در کشته رای تپه و رار شکست داد و سلسله جاکستان از هندو منقطع گردید
 و بر اسم اسلام دین بلاد شیوع یافت و قلعه سرتی و دانسی و اهر بر تصرف سلطان درآمد و وی قطب الدین ایبک غلام
 و برگزیده خود را گدشته خود براه سواک بنفین برگشت ایبک بعد از وی قلعه دلی و میرشیر و کول و قلعه گوالیار و بلاد
 و ملک گجرات گرفت و دلی و دار الخلافه سلاطین اسلامیه شد و در مرتبه نهم باز سلطان در کشته از غریب بهند آمد و ولایت
 فتح را مفتوح کرد و دست حد و خجریل و دیگر غنائم گرفته برگردید و پانزده سال فرمان روائی بهند کرد و گویند خزان بسیار
 از طلا و نقره و جواهر از وی ناظر از آنجا یا قصد من الماس بهند درآمد بعد خوات او ایبک در لاجور در کشته
 دوم انتقال از دجون انگشت خضر او شکست بود و او را ایبک میگفتند و کتختش سحر اندر زیر آن کوهک بیان مختاجان

[illegible]

تسلط یافت از سلطان محمود تا سکنه درواز و تن حکمرانی کردند پس شلال ملک شالان بی گردید آمدن بابر شاه در
 کابل و در سنه ۹۱۳ هجری بود و در سنه ۹۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۹۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 زلزله دیگر آمد و در سنه ۹۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۹۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 ریخت و از منصب بی آید و از آن صلاح و آلات ساختند و در سنه ۱۱۱۱ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۱ هجری قمری و متوجع شد و در
 و قوم سکه نشو نمایانند ایستاد و یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 عظیم پیدایش و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 کابل و قندهار و پشاور و غیره تا دلی انزع نمود و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 داد و انگریز عظیم آباد مستولی شدند و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 شد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 بگش فرخ آباد و انگریزان سپرد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 پادشاه انگلستان بمردند و بهما و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 جلوس کردند آن الارض بشیورهایس ایشان عبادت کتاب سیر المتاخرین تالیف نواب غلام حسین خان طباطبائی
 شیخی حاوی جمیع ماجرای مملکت هندوستان است و قانع مسوچیات را تا سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 ملکی در فضائل و صفات هندو ساله نوشته اند و منوم بشیامه العزیز فیما و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و تا یکماه بایستاد و در سنه ۱۱۱۳ هجری قمری و متوجع شد و در
 که اول سبط آدم از بهشت در سران ریپ از سرزمین هند بوده و نور نبوت خاتم الانبیاء علیهم السلام در جبین او بود
 و تنبیه هند سبط کبر و پس حسی مسلم باین اعتبار پسندنی نژاد و عربی نهاده باشد لیکن در حقیقت این کلام از جنس
 لطائف شعریه و نکات نظمیه است نه از قبیل تحقیق و تصحیح زیرا که حق تعالی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب خود و بیعت و
 کرده و عرب را بر جمیع عالم فضل داده و زبان عربی را بر همه لغات غریب نهاده آری اینقدر است که هند بهتر از بسیار
 اقالم عالم است بعد ملک شام که اعدل اقالم و منشأ اکثر انبیاء و رسل و مهاجران بر ابراهیم بوده و این خوبی نیز چون
 باو اسلام درین ملک میقدان گفت و در نه با کفر حقیقی هیچ حسن و خوبی معتبر نیست باجمعه زبان قدیم هندوستان
 پر اکرت نام دارد و کتب مذکور به همین حد درین زبان است و سنگرت که گفت پیدا و پران باشد مخصوص مکتب است روزمره
 ایشان نبود و معجزات هر قطر از اقطار و سی لغتی جدا گانه دارد که یکی با دیگری اشتنا نیست و ملوک اسلام را که درین ملک
 کوس سلطنت نواختند غالباً زبان عربی بود و پسر سلاطین خراسانیه مسلط بشدند و زبان پارسی داشتند بعد
 اولاد و چنگیز خان یعنی تیموریه متصرف گردیدند و بوجه اختلاط عساکر با اهل سواق و قری لغت اردوی ریخته حاشا

شاد و عجب چون مرکب از اسه مختلفه و لغات متباینه بهم رسید احوال که حکومت این اقلیم بدست برطانیه آمد وقت درستان
 هم در آن بیخود اول کسیکه از ایشان راه هند پیدا کرد و اسکووی گانا نام داشت بمحمد کندر و عودی مادوست
 چهار در ششکاه عیسوی از چتر گیسنگی کوٹ آمد و در مدت ده ماه سفر او بکرانه هند منتهی شد از آنان باز دروازۀ آ
 و شال اینقوم باین سرزمین مفتوح گردید و کار و بار تجارت را رونق داد و اندک آنکه دین زمان با سوال تمام کلیدان
 و تواران ثبت افغانستان بر بجا و حبس و عرب مصر و ایشیا و افریقاییه بواسطه چهارلات جوانی و انشی و عجالات
 و خانی و مرکب بعیر و بغال و حمیر و شیران و گرد و دن و در آن بر وجه تمام آمد و شد و در وچشیش ازین حرفه اهل این قلم
 خلاصت و زرعیت و کشا و زری بود و سوداگری را چنانکه باید نمی شناسانند مردم فارس و روم و یونان برده ویشاک
 ایشیا تجارت آورده بدست ایشان بشیر و خندند و زرخوان می بودند اکنون حکام برطانیه ایشیا مناعیه بسی نادر
 و غریب بکثرت آورده میفریبند تا آنکه مسامع و بدایع دیگر ملک و چشم مشتریان بک گردیده و سودا شال و کافور و قند
 کشمیر و خلل و ناکه و قرقاس کالی و کجواب و کچان بنارس و شروع احمد آباد و سیله برمان پور و حیر و قالیان
 و آمید و فلیان و دلی و کلا شایر و سیور و مطریات و چتر و قند شایجان و نو ظروف و گلی و مرو به و سنگ سیاه و
 مسعود و چنوب و نبات کالی و شیلی و شیلی و مسکلی و دار و بعد اکر پادشاه یکشال کشمیر را تا بفت هزار روپیۀ قیمت بود و
 یک تهمان بلبل تا که بیاتر و اشرفی می از بد و قس علی بنده و در بعضی جایب سلسله هر دو از نزدیک بیست لک نفر فرایم
 میشوند غرض که از ایکه تاشاه عالم شصت و پنج نفر مسلمانان بر سر دلی ملو و آرا گردیدند و از بدایت بیعت تا شال
 او ششصد سال هجری کال گردید و بمحمد ایشان بیست و نه تن بموت خود مردند و بیست و شش تن مرگ منج چشید
 و بیست تن و در بعضی جان دادند و شش تن از اتری سپید اند که بجا رفتند و از زبان در شاه تاشاه عالم در مدت
 پنجاه و شش سال چهارده تن حکمران کردند و با سقاوسی سال زمان حکومت محمد شاه در ششصد سال سیزده
 تن از سلاطین جگر گزشتند و ولایت هند طوائف الملوک شد و نظام الملک حیدر آبا و کن تسلط شد
 نواب وزیر بر صوبه او ده متصرف گردید و مرهه بر اطراف دلی قایلین شدند و قوم سکه لاهور را باحوالی او
 در گرفت و جاث و روه سیله و پیذاره در اطراف دست بتاراج کشادند تا آنکه لار و دزل شاه عالم را از قید مرهه
 و جاث نجات داده لک روپیۀ با هوامقرر کرد و باستیصال آنها بر دخته در ششصد فارغ البال گردید و در وسایع
 اطراف را مثل پویال و اند و روئوک و نیر و جوتی و معابد از آتش همی فتنه باز داشته بجایای شان نشاند
 و دولت و سلطنت اسلام مستقر گردید و قرعۀ حکمرانی بنام برطانیه اقتاد قاعیه و اولی الالبارسه آنکه اوج
 ششیر صاحب ماقیت بر رخاک مسکریاست آنکه بر فرق تلح از زر کرد و در رخد رفت و خاک بر سر کرد و آنکه گویا
 ساعت مسکن نیرتس از شتالوت کرد باس جوبنس و پیچ کس بر جهان قدم ترزند که قدم جانب عدم ترزند تا آنکه
 دل از جهان گسل رسته از مهراس و آل گسل با جادوان غیبت عالم فانی و تو درین خاکدان کجایانی و روی
 در ملک جادوانی کن ترک این گنج دیر فانی کن و پای در دام پیچ و پیچ مننه و پیچ پیچند دل پیچ مننه و از ایند

جری نام و زکر که شد چری است از گشت انگشت از که بحال تا بحور شرقا و غربا می نواشت الا این ملک در نقطه تصرف طایفه
 است و ایشان هند را سه حصه کرده اند اخلاطه بنگال و مغرگو و رند در کلکته باشد و اخلاطه در راس اخلاطه ممبئی و بعد فتح
 پنجاب اخلاطه چهارم مقرر گردید و اصل این لایحه سی و یک و دو و پیرمال است و چهار قریح در ششم و دهم و یک نیمی و پنجاه هزار
 و سیصد و بیست هزار گنیش بود بعد از مجموع عسکر یک ملک شصت هزار نفر اند و نیمه آن هند و سلمان و نیمه گوره انگلستان
 محل المدیحه شد بعد از یک سال که در این تسلیم مشروط محل است لهذا اکثر مردم اینجا بیست فطرت و ضعیف العقول و کم طاقت
 و بیست و مغلوب لشکر کسان یا بار بوده اند و قحط محمد الدین خیر و آبادی بخند بلا دهند در قاموس و دبلده را ذکر کرده
 یکی در یکی و گفته نام دارا خلفه هند است و بزرگترین شهرهای اوست و دیگر قریح و گفته کسنور بدله بالهند فتح محمود و بیست و یک
 و دوی بدلی آمده بود و شایع جعفری دلی را از اقلیم دوم ملک هند گفته و صاحب مفرح القلوب را از اقلیم سوم شمرده و دلی
 موطن مشایخ و اساتذۀ سن است چنانکه بلده قریح موطن آبا و اجداد من حقائق حالات دلی در سیر المتأخرین دیدنی است
 و ماجریات قریح از سن شنیدنی ابو الفیاض در مختصر گفته حکمت الفتنج بلاد اوججان در منقطه الجوه و کل من ملکها سیاهی و
 و لایل بنده الحکمته اصنام پیوار ثون عبادتها و زیر عمون ان لها مایه الن سسته انشی بلاد او را کوهستانی گفتن شای
 از انجاست که این بلده دارا سلطنت را بجای هند بود و هند جبال دارد و در زمین بلده میان رود گنگ و رود جمن
 واقع است که از د آب خوانند و حسن ملک هند در جمواری و شادابی شنباسن هیچ بلده در هند مقدم تر ازین شهر
 نخواهد بود و عمر او اربعه و بلکه کوک نشان میدهند و عمر او از عهد قایل اوله و از عهد جام بن نوح ثانیان بیان میکنند
 و گویند که از مؤلفات است و طول و عرض عمارت و کثرت عمران او تا آنجا میرسانند که عقل در قبول او متوقف میشود
 و زمینش در اقلیم سوم واقع شد طول و یکصد و پانزده درجه پانزده دقیقه و عرض بیست و شش درجه و پنجاه و نه
 دقیقه است بیت المقدس و شام و فلسطین غیره نیز از همین تسلیم سوم اند و درین اقلیم سی و یک کوه و بیست و دو دهر
 بوده و گویند مردم اسمر و طول نهار چهارده نیم ساعت و این اقلیم بعد اقلیم چهارم اعدل قائم است و در آب باد و
 اعتدال طلائع و ذکا و جودت خواطر و دیگر اخلاق حمیده و صفات گزیده مخصوص این بلده و این همه جزایمی و اوقات
 هنوز آب و هوای خوش و بستانگی تمام دارد و وضع فقیری ما ناسا هیچ کس نیست و برانه ایم ما بسیار خوش
 جویم و پیش ازین جمیع علماء و فضلاء و حکما و اطباء و شعراء و اولیا و اصفیا بود و امر و زخاویه علی عرو شهابت گویا چنان
 روی آبادی نداشت و بومی از انسان نشمیده و بلده لیس برانسی و الا الیخافه و الا العیس و تاحیات
 والد مرحوم مسکن در موطن بود و حال سالها گذشت که باوش بخاطر اضربه و دل مرده میگردد و کان لم یکن
 اکنون الی الصفاء و انیس و لم یسر مکتب سامره علی بن کنا اهلها غایب و اناء صرف الیالی و اخطوب از اجراء در
 حاد و روزگار نسبت آنچه و نژاد و ذات امثال آن تعبیه کنند و آنرا بحالی و ماضی ضاع و نازل بند گردانند
 لیکن بسیار آگاه دل میداند که درین معامله خود را از دوری راه از پامی اندازند و نژاد را تا آدم صغی پور بر پور
 رسانیدن نمی توانند ناچار این کار بدان بازگرد که از آبای میانی او یکی بغیر و نژاد و ثروت ظاهر را بستاند

حقیقت پیره دستی یافته و بنام یاقوب جرد یا سکس یا اولایا منسوب است بر تافته یس سعادت کزین بیدار دل
 چو ایدین فسانه بخواب و در بران تکیه نه و در حقیقت پیر قوی دست باز گیر و پسر نوح را از این دستاسی بزرگ چو
 و ابراهیم حیل را از بخت یسعی اصل کدام زیان میکنی از آنجا که بستر نوح آسمانی در سیمیان صورت پرست افتاد و
 با گردی نهی سنجیده که نسب ابر حسیب گزینند ناگزیر حرفی از ان باب و پر قوی از آفتاب باز میگردد پدیدارم که نفس قوی
 مراست ازین طبعین سموات علی مقروء منزل بود و تا قدم ویرین تیره خاکدان گذشت اول نزل از اصلاط با و ارحام
 اوقات بمکه منظر که از طرف قلع ارس است از دو و مان باشم که اگر قبال قرین بود و اتفاق افتاد پس بر نیاید که
 حاتم القیسین صلی الله علیه و آله و سلم انجا بجزرت بمیدید طبعه کرد و او بیست و هشتی دیگر افتاد و در گذشت که علی بن ابی طالب که مخدوم نبی
 فرود و آنچه بر حسین بن علی و علی بن حسین اخلاف او قرنا بعد قرن و قفا و قفا در عیال امیه و خلفاء عباسیه گذشت
 شهره دور و نزدیک است تا آنکه نقل مکان بنا حیه دار السلام بنزد و دست بهم و او قنده تار یان یا و گار زمان
 است در ان جین بعین مدینه بخارا و اموی بزرگان شد این مبله و در اقلیم چهارم از کائنات ان داند بخاری حساب
 صیغ از خاک انجا است سید جلال الدین بخاری سیاحت گزید و بهیچ علم و عمل محمودة جهان را بسای عربت و شوق
 ملتان بسر فروشت آسمانی عزت گزید و در مقام اوج شریعت مات حبشید اخلاف ایشان بخاریک سلاطین اول درو
 و از انجا بقتوح رسیده آمدند و بسادات بخاری شهرت گرفتند هنوز این خاندان پنهان عنوان در شناس چنان
 و چو بانیان مست سرمد سال شده باشد که این خاک ما و ان آبای ماست بنگر که خواسته این و درین انتقال شتی
 چیست کجا بودیم و کجا رسیدیم و در بخت پدران و شکم مادران بکدام یک الکه افتادیم و یو یا بخاری و یو یا با حقیق
 و با عذیب یو یا یو یا با انخلیصه شماره ابار گرامی نژاد و استان در از دست پیر الفاس را بنا بایست وقت بفرشد
 چنان در سردار و کرامت و جی احوال و مال شان و لغتی از این نگی اطوار خود اگر فرصت دست بهم و بد در رساله جواد
 سرانجام و بد و بایه عبرت دیده و دان گردانندگان بر خنی از آباء و اجداد و در لباس ولایت و اندکی در علوم و سیمیه
 طائفه در زری امارت و جمعی در معامه گزاری و طبقه در تجرد و توکل تنهایی بسر برد و بند پدر بزرگوار که خاطر
 سبز باد از قلع امارت آبائی تجرد و تقرب آمد و بر همان فطوح آگاهی بود و الفاس گرامی در او نیزش خویش بخاری و
 و زندگی بی بدل را در جاده نفس اصلاح نوع بشر بکشیدن ایشان از خار و جنس شرک و کفر و بدعت بگذرین خود
 و رسالت و اتباع سنت مصروف گردانید و خلقی مینار را آراست و پیر است روح مراد شسته چو ری و بلده با ناس
 بادن عنقری از سیمیه علوی بزرگوار بنگاه بهتری خرامش شد و در دو سال شلی و از بان بخشیدند و در سال تحم
 سایه پدر از سرش بر بود و در پانزده سالگی در یکه سواد کسود و در سجده سالگی خزان علوم رسیده را بگنجین
 شد در بست سالگی حقائق ایمانی و دقائق اسلامی پر تو ظهور انداخت خاطر از علوم کتبیه و رسوم رمانی دل
 و خواش بر میدگشت و انوار علوم کتاب سسته ظلمات فنون روز مره و فضلار گیتی محمود فنا کرد و در باطن فیه
 آگاهی و مید و از حقیقت با وج تحقیق برگرفت و دستی سالگی دل از اولین پیوند گیسو بکی مشغوف تدوین

ابراهیم رحمت پرورش سلف است و آنکه ایشان موافق منطوق سنن مجید فرمودند در دوا و این اسلام و دوا ترخیشین
 اگر اوست و قود و از آن فرما جو که دره که این بریدیم فرقی از آن اصول چیست سابقه از آن جهان را سپید خاص کتاب
 و سنت داد و از علوم بیگانه که در پیوسته باشد و فری بخشید و از مروج اول اولاد صالح و از مروج ثانی احوال حلال اینها
 کرد و بایزیم و فخر عاقل و بایست مثال توجیه فرمود و مصالح جمعی از عباد بدست تدبیر او نهاد و بتدبیر کثیر از منصف
 مستند و اهل قرآن و اصحاب حدیث کاشانه دل او را نور و کلامه و مسرتی بی اندوه بخشید و انتفاع بعلم سلفیه و توفیق شایسته
 نبویه و ابواب احکام دین و ربلا و عجم و عرب خدو صا لکه هندی درین آفریدان بخشید و باین مزار و خیابای زیروا یا سفر
 فرمود و خاطر ای آزاد و ولی لا ابالی از رو و قبول صدقا و اعتقاد غایت کرد و نه شادی داد سامانی نه غم آورد
 نقصان و پیش همت مابریه آمد بود و بهمانی و هر چند در سب و در شجر و رسالت اما از نور سیه کاری شرمند و ختی ناپاک
 و اگر چه در حجب نه از آفتاب علم و دولت است لیکن از غایت تصور در تادیب حقوق و اجبه گنگار در رگاه الهی سه رقم سپید
 و سیاه من برین شکسته نگاه من و چه من و چه در گناه من خلم نام غفور تو به اکنون نیز پال و دخیل این مزار را لا اقبال
 است سر انجام مرگ را در یکی از دو حرم محترم جو بان و نربان دل در دست این دعا گو یان اللهم از قضا شهادت و فی
 و جل موتانی بده رسولک تا هم این مدعا کی بر شو من اجابت نشیند و این گفته از روی دل بپر کدام وقت رنگ جو
 دهد در شهر به پال که بلده نوزاد از اقلیم دوم ملک هندست طولش یکصد و یازده و دو و عرض سست و سه و ربع
 میر و تمامه و که در ابتدای این اقلیم قدیمه قریب بوسط اوست غایت طول نهاده و ریخا سیزده نیم ساعت و ربع باشد
 و گونه و روش میان سواد و سمرقند گویند بالی تختین و راجه پیروج و ال و امین معاصر آنحضرت مسلم بود و پیروج پاش
 میخواندند چیم از کثرت استمال افتاد بود پال شد و پال در هندی ابگیرا گویند انگیرا و ریخا در طول چهار نیم میل و در
 عرض یکینیم میل باشند این لکه سرحد گویند و انده صوبه مالوه واقع شده قلعه سنگین دارد و محبشماره ۱۹۹۹ اسم سبزه
 و چهار صد و سیه آباد و هفتصد و چهار مستریه ویران داشت امروز اکثری از آن توجیه رؤسایش آباد گردیده
 شهر خاص جای ماند و بوشه و شصت هزار تن است و حاصل کجیا که او بمقدار شش لک روپیة از انجمله و از و لک در
 اقطاع اخوان و ارکان و قدما رسکنه این لکه از مسلمانان و هندو شرقی او ساگر و جنوبی بوشنگ آباد و غریب
 اندر و شمالی علاقه گویا است و محل لیکل جهنم با عسکر کنتنخت محال سینو بدایت دولت افغانان میزاری
 خیل درین خطه محروسه از سده هجری عهد پادشاه بن و در رنگ بپورده و تا امروز که الله اعلم چیست غیر
 دولت یکصد و هفتاد و یکسال میشود و تن حکمرانی کرده اند اول ایشان و دوست محمد خان از مرد تیره
 و برین دیار افتاد و تختاب بر فرمانان اطراف متصرفین خطه گردید و در سده بعد حکومت سی و سه سال مرگ
 و پسرش یار محمد خان از دربار اصف جاه و والی حیدر آباد و کن خطاب نوابی با راهی و مراتب بستاند و بحر
 پیچیده سالگی رئیس شده بعد حکمرانی پانزده سال سی و سه ساله در سده هجری مرد و بیرون قلعه اسلام نگر
 است بعده فیض محمد خان در یازده سالگی بجای پدر رسند ریاست آراست و دست و پنجهال کوس حکمرانی نمود

سی و یکم شش سال. پیش از آنکه پیش در پادشاهی تبریز بود. و چون قلعہ کبک واقع شد چون فرزند داشت بجای او
 پسرش میرزا شمس الدین محمد خان بنیست و سی و دو سال ریاست داشت و در سال ۱۰۰۰ در کربلا آنجا که شمس الدین
 او را انتظام برقرار داده بود و قزوین محمد خان یکی از بنابران او و مختار ریاست گردید و غوث محمد خان
 حیاتش در آن برای نام نواب ماند تا آنکه بعد از سی و دو سال از جلوس در کربلا هجری در گذشت و میرزا محمد خان
 سال ۱۰۰۱ قمری در کربلا آنجا که شمس الدین محمد خان پسرش با حکام قزوین در کربلا معاہدہ نموده و منتظر
 ریاست حاصل کرد و سی و دو سال و نه ماه و سی و دو روز حکمرانی نموده و رحلت نمود و این وقعہ در ۱۰۰۲ قمری و داد و اختیار
 برست بانوی او گوشتی که در خدمت محمد خان آمد چندین بار کان و افغان ریاست نسبت امور دولت گردید و هرگاه
 و حرم خود را بجای کجای جملہ محمد خان بن ناصر محمد خان بن ناصر محمد خان او گوشتی انگلیسہ او را بر ریاست برداشتند
 گوشتی که را بطاعی انتظام امور ریاست بی محل کردند و ابواب هفت سال حکمرانی سپو پال کرده و در ۱۰۰۳ قمری انتقال
 کرد و قمری ریاست بیام و دختر ایشان نواب شاهی جهان بیگم افتاد و اختیار ریاست برست بانوی شان شاهی بیگم
 ماند و بعد از ۱۰۰۴ قمری مادر برضای و حرمیہ مستعمل گردید و خطاب فیثی و متعادل برگزیده بیگم و بیگم و بیگم
 و بیگم شمس الدین مادر را در کورست حاصل کرد و بیگم کسی است که در روسانی پسند سفر حج کرد و در ۱۰۰۵ قمری
 ادای این فریضہ یافت آمدن محمد سلطان درین بلاد برانہ او بوده و در ۱۰۰۶ قمری وفات یافت و در باغ فرحت افزا مدفون
 گردید و بجای ایشان نواب شاهی جهان بیگم مسند ریاست را از بی بی بنت بختیارد و لاوتش در ۱۰۰۷ قمری
 بقلعہ اسلام نگه داشته و پانزدهم محرم ۱۰۰۸ قمری بعد وفات پدر بر بصره پارسا کلی از کورست خلافت ریاست یافت و بیگم
 ۱۰۰۹ قمری ریاست بدست مادر گذشت و در ۱۰۱۰ قمری هجری خمره شبان صدر نشین کا سنا در ریاست گردید و در ۱۰۱۱
 همین با محمد سلطان و خرمین خرمین گزید و بعد بجای او بیگم و عمره پس از بیست ماه از عرب به بیو پال آمد و اول آن
 جملہ مدارس و تاجیه بیستم دارالانشاء و ثنائیات و ریاست در باغ خطاب نواب الاجاہ اسیر ملک
 پایہ سیاه صعود کرد و نکاح ثانی بانوی بالبان نمود و این عقد مسودہ در ۱۰۱۲ قمری اطلاع گوشتی بعد از او رسید
 متوفی صورت گرفت و قبول هفتاد و چهار روز و سی سال متعین گردید چون ۱۰۱۳ قمری آمد بهاء و صفان بدر مار لارڈ
 مار ب بروک مقام قبلی خطاب رجبہ اول یعنی و تمغای استنار و نشان ساهی و مسند خود گذارند و ششاد
 مهری ملک انگلستان و دستخطی وزیر عظمیٰ ایشان حاصل شد و بعد فراغ ازین در بار سیر سورت و احمد آباد و کجیہ
 بر عجلہ و عالی صورت بست و لاوت نواب سلطان جهان بیگم و دختر ایشان در ۱۰۱۴ قمری بود و و لا
 عہدہ در ۱۰۱۵ قمری حق تعالی ابن یارہ سر برین اسلام را عمر در از بخت و حکمرانان او را سعادت اتباع شریعت
 روز و روز کد مبسی منکرات بود و که در سہدایین رئیسہ سعیدہ و کجیہ عدم خرمیند و لسیا طاعات است که از قوت
 بعمل حرامیند امروز سعیدہ بیگم و در ۱۰۱۶ قمری در ۱۰۱۷ قمری و مامی و حال این خطہ از کج الاقبال تا بیخ بیو پال
 باید حسب و مترع سرحد و ولایت و حکومت و سلطنت زنان جائز نمائند و ہوا حق و لیکن درین زمان

از چهار پشت همچنان اتفاق افتاده که حکمرانی بقبضه تصرف زمان باشد و چنانکه در جاهلیت و اسلام هم نظائر آن
نشان داده اند قسمة بقیس بلکه بن مسعود قرآن مجید است و در مصر زمان قبضه در کوه بخت زبانه کوس سلطنت
نواخته سیوطی در حسن الحاشیه گفته فلم تر لم مصر مغنعة بتدیر ملک معجز خواص را بر همان سبزه و در ذکر زمانه اسلام گفته
و اتفقوا بعد قتل المعظم علی تولیة شیخة الدرهم فلیل جاریة الملك الصالح فملکوها و خطبوا لها علی المنابر و نقش اسمها
علی الدینار و الدرهم و کانت تعلم علی المناشیخ و کتبت الیة الخلیل و لم تل مصر فی الاسلام امرأة قبلها اتمی و در زمان
آنحضرت مسلم زنی در فارس زوالیه ملک شده بود و فرمودن یغلق قوم و لو اهرم امرأة اخرجه البخاری و رضیه دختر شمس
التمش بر سریر سلطنت دلی جلوه آرا گردیده و خود اورد و در ولایت هند عمل زنی انگلیسیه است و عدم فلاح و صلاح چرا
هند گویا از همین جا است و در زبان جهانیکه یا دشتا نور جهان بگیم فراغده بود دشاویچ یکدیگر و امثال این اسواحل درین
خراب آباد و کهن بسیار گذشته و بگذرد و تنگ لایام ندو و لایم الناس قحف بعد تسلط برطانیه بر غالب بلاد هند
اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه این مملکت و دار الاسلام است یا دار الحرب و در قول جمعی کثیر گفته و منهم بحفنة که این
ولایت و دار الاسلام است زیرا که پیش از ایشان این ملک مغول احکام اسلام و مملوک حکام مسلمین بوده و دار الاسلام
گردیده و دار الاسلام و دار الحرب نیکو و مگر بسته چیز یکی با جرایم احکام اهل شرک بر وجه اشتباه که در وی حکم اهل
اسلام اصلا جاری نشود و باینطور که اهل حرب برداری ازد و اسلام حیره شوند یا اهل کد ام مصر زند و متغلب
گشته اجزای احکام نفر نمایند یا اهل ذمه نقص عهد بنود و تغلبت دیار مسلمانان کنند و دوم با اتصال او بدار حرب
باینطور که میان هر دو کد ام بلده از بلاد اسلام متخلل نشود و ظاهرش آنست که بحر فاصل نیست و بحر شور ملحق بدار
حرب است شامی گفته و از اینجا ظاهر شد که جبل تیم المد که در شام است و آنرا کوه در زمانند و بعض بلاد تابع او همه
دار الاسلام است بلکه اگرچه این بلاد احکام در زیاده اند که هستند و ایشان افاضیان بدین آنها هستند یعنی از ایشان اهل اسلام هستند
لیکن ایشان زیر حکم ولایة امور مایستند و بلاد اسلام محیط بلاد ایشان است از هر جانب و ولی امر هر گاه تغلبت احکام
اسلام میخوابد تا فدی میکنند سوم آنکه کد ام مسلم یا ذمی آن با مان اول در وی باقی نماند یعنی اما یکک ثابت بود قبل مسیلا
کفار برای مسلم باسلام و ذمی بقدر زمه در بندیه گفته و قالوا بشرط واحد لا غیر و هو انهم احکم الکفر و هو القیاس گویم
جریان احکام اهل شرک یعنی حکام برطانیه در هند ظاهر است لیکن در شامی گفته و ظاهر آنست که احکام المسلمین
و احکام اهل الشرک لا تکن و در حرب و احکام مسلمین خود و چنان جاری نیست مگر آنکه جمعه و عید و نماز و زنج و مانند
آنرا در احکام اسلام دارند و اما اتصال بدار حرب بر وجهی که کد ام بلده اسلام بینها متخلل نباشد پس این اتصال
البسته تحقیق نیست و اما اول هم برای مسلم باسلام و برای ذمی بقدر زمه باقی نماند و میرد درت دار الحرب الا
با جرایم احکام اهل اسلام و در آنها میشود مثل جمعه و عید اگر چه در وی کافر اصلی باقی باشد و متصل بدار الاسلام نبود
بعده اختلاف کرده اند و آنکه نتیجه اختلاف مذکور چیست نزد بعضی جواز محامله را با اهل حرب است و نزد بعضی وجوب
جبرت از اینجا بسوی دار الاسلام و اول مجموع است و ثانی راجع اگر چه غیر نیست بجهت بعد استی که منسوخ شده و محقق

مقام درین مسئله تا فرسالمه عاده الشیون بحراب بعضی اهل استغنا کرده ایم فلیرتج الیه و اشارت بمسلک دارا کوه
 دارالاسلام در فصل مجله هرمانه نیز بیاید فانتظره وقف ارضی مجید که اقرا و نیای انوار و ارضیا خوانند مردش انوشیروان
 هستند و نه به سعاری دارند علماء بیت این بر جاعه گویند اما طایفه کوفه مالی ارض بطور شناخت حکما به پیشین نیست
 شل که میزند که ارضی را محیط است و ارض چنانچه این طرف بر آید و مسکن عالمی گشته با تمام سبعه درختان شده همچنان
 ارض طرف مقابلش نیز نمایان گشته جای مانده و بود عالمی گردیده است و بوضعی واضح شده که کف پای اشخاص
 هر دو طرف اگر زمین نباشد بحدی که بر یکدیگر بچسبند و سر تا بطرف آسمان باشند یعنی بی اندک میل هر دو طرف از
 مقابل همدگر واقع است و معشش در حقه خواهد بود و وسعت اقالیم سبعه هفت حصه و سر و سر و کمر و سر هر دو
 جویهای متنوعه و ادویه مختلفه از آن طرف می آید میگویند که معادن طلا و نقره بسیار دارد و چهارصد سا
 ست که تان این زمین یافته شده وقف چون حال کشور هندی معلوم شد پس باید دانست که تان احوال ابتدای
 خلق بحسب تحقیقات علماء و حکما بهر بسط تمام دارد تا آنکه اجمالش بهم حال از اطلب کلام صورت زنده شود شیخ ابو الفضل
 محرابر نامه در دفتر سوم آن کتاب که مسمی باین ابریت خلاصه علوم و رسوم هندیان کمال متقن نوشته است که
 اطلاع تفصیلی بر آن خواهد کسایت که در رجوع نماید بنجد آن در یکایک لوح که عالم بنمود بان قائل اند نوشته است
 میگویند اول تعیین که حضرت وجود مطلق گرفت و جلوه خاص هر مودوسی بر بهاست و همام عقل اول از آن خوا
 از چهار کس از مجلس و بهر سیده سنث و سنگدن و سنگنان و سنگنار بهر کدام قریب است رفت که بهمت در پیدای
 خلقت بر بندد از افرادانی توجبه نجات قدسی بدین کار نبردند و افتند سگالست و گیرفت و از چهرین زمین خود دیگر
 را بر آورد و هادیونام یافت از جلال فلزوان که در و دیدن تاستی که آفریدن در و نیافت و کس دیگر را بر آورد
 هانا از عقل عشره تعبیر کرده باشند بعد از آن را بر یکدیگر دردی و زنی بر آوردن و دست رو کا هانا آدم و حوا
 را باین نام خواسته اند و ازین سر آغاز فرادان شد و بعضی گویند که اول تعیین صورت زنی بود و از هاما چهار
 گویند ظاهر قدرت و مشیت را ازین تعبیر خواسته اند و او واسطه ایجاد عالم گشت و برین آفتاب را سید
 ایجاد عالم داشته اند و حکما بهند به پنج عنصر قائل اند بر چهار عنصر معروف اکاس نام عنصری بیغیر ایند و او را محیط
 همه جا و همه کس دانند گویا آدم عالم او را مقرر کرده اند و با آسمان قائل خنید شمار بر و او را نهیند و منطقه را در
 بخش کرده بر بخش رانامی مطابق ماههای عربی گذاشته بر بخش اراس گویند و کواکب را اجسام صغلی
 سیزده ازین اعظم دارند و هر هفت سیاره رانامی نهاده روز نامی هفت را بان منسوب کرده اند و بر اعظم را
 نور بخت ستی از حضرت نور انور دانند و پیوند نفس قدسی با هر یک بیان کنند و گردی اختران را بشری
 نفس را بخارند و گویند که بعد از شش تن دجان عنصری و سترون ماهوای نفسانی و ترتیب روح مجرد بدان متعاهما
 عالی جای یافته اند و زمین را کروی التکلی دارند و گویند تمام که زمین هفت جزیره منظم دارد و هر یک رانامی
 رگزارده اند و در بار محیط او دانند و یکی از آن جزیر سبعه این جزیره است که هند چین و عرب و فرنگ ترکستان

بر روی او است اما این قول نقل پرستان اینهاست و دانش گرایان اینها را اکثر مقالات یونانی آسا هستند و چنانچه
که قایلیم سبب را بی دانشان متاخر از بی فکر و دنیا بر روی برهمنان بی عقل چنین تعبیر کرده باشند و عالم را سبب
گروه بالائی را سرک لوک نام نهند و محل پاداش نیکو کاران و داندنیانی را سبوتوگ مسکن بنی آدم و دیگر حیوانات گویند
پایینی را پاتاک محل جزا و سزائی بر کاران پندارند و بالائی را در جات بهشتگاه گویند و پایینی را کذکات سبب شتارند
و هر یکی را نامی نهاده اند و پیدائی عالم را کبریا و مرات قایل مانده و در هر صورت سلسله زادن را بعد از یکدیگر دو یک
زن نماندند و بعد پیدایش آدمی زادن چون اندک کثرتی در دنیا پدید آمد بر چهار صنف گردانیده هر منفی را نامی
مقرر کرد و سران آن جماعه را که صاحب علم و فضل و زهد و عبادت بودند بر این نام نهاد و صاحبان جرات و شجاعت و
عقل و طمانت را راچترنی و صاحبان تجارت و تراخت و صناعات شریفه را بریس و خدمنه اینها و اهل حرفه و زید را
شود در قرار داده هر فرقه را باین اسم سسی گردانید عقل برهمنان تحصیل علم و عبادت و افاده و استفاده علوم و ریاضات
و حق پرستی و در جهانی دیگران براه حق و کارکردن چهره خراجستان و سروری و رعیت پروری و ملک داری و
سمایات برهمنان و خدمت ایشان و شغل بریس کشاورزی و تجارت نمودن و صناعات شریفه اختیار نمودن
پیشینه شود در صناعات خسیسه و خدمت این هر سه صنف نمودن و **اوتار** که در فرق هنوز مشهورت دارند اینها
هر اوتار را بخدائی پرستند عقیده جمیع هندوئی الحال همین است اما در حقیقت اشتباهی است که متاخرین را در فهم مردم
کلام قدما می قوم روداده و مراد قائل نفهیدند حاصلش آنکه در هر دو کار و از او و از چهار گانه که بآن قائل اند فاعل
ست جگ شریتا و دو اورو کل جگ است ده باره تن بصورت مختلفه برای کاری خاص بقدرت خالق پیدائی گرفته اند
از عظیم تقدیم رسانیده اند و هر یکی بنامی مناسب صورت موسوم گشته در عهد قاست خود درین و اونا پانچ اند و فرزان
و دیگر مخلوقات فرمان پذیر و آنها را پرستار بوده اند و قول محققین این جماعه درین خصوص آنست که این دو چون
بنابر امریکه سودا آن بافریده باز گرد و در غنچه پیکری را با فاضله وجود خود بزرگزیند و توجیهی تمام مبدول حال او داشته
منظور غریب مورد پیروی خود گردانند و عبادی بدین تقابش نشینند و اکثر دانش اندوزان بنده بدین گروه
و آنرا پورن اوتار گویند و آنکه در برخی از موجودات پر قوی از فروغ قدرت خود اندازد و شکرت نیروی بخشش
انش اوتار نامند و هیچ موجودی را خالی از فروغ اونا ندانند انش اوتار بشمار در نیاید و پورن اوتار در پیش چهار جگ
ده بار جلوه فرماید و تجلی او بصاحب نظران نماید و درین دوره تمام روزنه تن پدید آمده اول چهره اوتار بصورت پانچ
در بیان دکن در ست جگ بهماه بهار گن بشهر بهار راوی و وی گفته که پس از سهفت روز جهان را آب فرو گیرد و در فغان
با برخی شایستگیان و گرامی نامهای ایزدی و گزین دارد و با نشیند سفده کلک بست و پشت هزار سال آب طوفانی
بود و سپس در نقاب نهاد همانا طوفان فوج علیه السلام را باین گپا نیمخته تعبیر کرده باشند و دوم گورم اوتار در
بماه کالک و او را بنور نیرین زنده پندارند و سوم باراد اوتار در شهر جهاروت نزدیک نیمکار و او مدلت ظهور
او هزار سال بود و چهارم نرسنگه اوتار بصورت اسد درست جگ بهماه میساکه در شهر برن پور نزد اگره پید

کرد و صد سال باقی ماند پنجم باطن و تار و صورت آدم کویته بالا در جنگ تربت با ماه بهادون بر ساحل فریدون
 و نیز در سال کامروان کرد ششم بر سر ام اتارا و حی پیکر در جنگ تربت با ماه بهادون در موضع رنگتا نزد اگره نمود
 شد چنین پندارند که هنوز زندگان دارد و در کوه و چمن را از زمین کوکن نشان دهند بقسم رام و تار یا زود و نه
 سال و در جنگ پیش بود و نایست تا این با برینا و قهر و داد و در جنگ تربت با ماه بهادون بود و در ششم کشن
 او تار در شهر ظهور کرد و صد و پنج سال زندگان نمود و شش هزار و صد و شش زن داشت و در هر یک و چهار
 و یک و شش پسر و پسر که ام چنان میداشت که بچگی شب با او بوده و هم بوده او تار در کل جگت و میا که در شهر گویا
 پیدا می گرفت و صد سال زندگان کرد و در ششم کللی او تار و وی در آخر کل جگت و میا که در شهر سنبل فراید و صد
 سال بنزد و بر بنی چهارده افزوده او تار را بست و چهار برگذارند و در احوال هر یک که نامها پر دراخته اند و در شش
 و ستانها برگذار و ده و گوناگون پیکر از رسم و جز آن بر ساخته محراب پر تنش گردانند لیکن همین بود و چون
 او تار نگارند تلخیص کلام و اعتقاد و سنو و آنکه وسیله ایجاد خلقت بر هاست و کتاب الهی میدنام از زبان او میخیزد
 شده و بی آنکه در تفسیر آن کوستید و شش کتاب را مستند و شش علم گردانیدند تفصیل این کتب عرض
 یافت زیرا که قلیل الفصح است و اشارت بعلم ایشان در مابقی رفته قف و تار اخبار و سنو و قاضی و شش
 این او تار و معبود یا مقتدا بودن آنها با نعم و دولت و حکومت و را بگی آما بحث کدام پیغمبر برین قوم یا نزول کدام
 کتابی است ایت آنها بران بنده با لغت دیگر معلوم نیست کدام نفس میرج و حدیث صحیح درین باب آورند
 شیخ فیض الدین دهلوی میگوید نوشته اند که مفاد آیت قرآنی و ان من الاغلا فیها نذیر آنت که در هر استی ترسانند
 گذشته است که از کتاب قبایح و خلاف حقوق ترسانند و هم از آن ترسانند و از انبیا باستد یا از علمایان و از
 یا از اولیا و عرفا و اگر احوال هم مختلفه مثل روم و حبش و ترکستان و خطا و حق تفکیک کرده شود و هرگز نشان
 هیچی نمیدهند که در آنها گذشته باشد بلکه مفهوم نبی را هم نمی شناسند بشیر اعتقاد عظمت بزرگی عباد و زود و
 و تار کان و دنیا و خلوت شیعان و در طبایع آنها مستی است و معامله حضرت حق با بر فرقه مختلف باشد باختلاف اعتقاد
 آنها و باختلاف علوم مخزونه آنها در دیار غرب زمین تا شام و مصر یک گشت ایت الهی ظهور فرمود و انبیا و در سل را
 مبعوث نمود و سبزهات بردست آنها آفرید و کتابها نازل نمود زیرا که اهل آن بلاد آمدن علم غیب اگر چه از بعضی
 تر باشد بسبب بعضی مکان یا بعد زمالی همین طریق میدانستند که قاصدی بیاید و پیغام زبانی برساند یا خطی بجهت خود
 بیار و آری نشان راستی آن قاصد از و طلب میدانستند چنانکه در امراء و ملوک و سلاطین حالا هم مروج است که
 فرمان یا شقه برست معتمد خود می فرستند و برای تصدیق او بعضی چیزهای مخفی و از باطن و فیض همراه او میدادند
 پس اهل آن بلاد را که دیار عرب است طریق هدایت همین مقرر شد و سنو و را چون این طریق معتمد علیه بنید و بلکه
 ظهور حضرت حق را در بعضی چیزها و حکم بر زبان حق یا صد و را فعلا یک معتمد و بجزیه الوهیت است از خوارق عادات
 و حکمرانی در مخلوقات نیابت حق میدانستند لهذا با ایشان همین وضع معامله واقع شد و بعد با نوبت میسازند و

ناعت در از قیام هدایت ایشان چنین اسلوب ماند چنانچه از کتاب جوگ داشت و را ثمن و بها گوت معلوم میشود
 تا آنکه بیاس نام شخصی پیدا شد و با عنوای شیطان قیام نمیداد و بر باد داد و شرک و بت پرستی را رنج کرد بعد از آن
 همه بنود و شرک شدند و صورت پرستی پیش نهادند از آری اختلاف شرایع باختلاف اقوام کاینکه و کهنتری و نه با حرج از
 قیام در آنها بود و این سخن در شرایع قدیم هم اصلی دارد چه بر سبط از اسباط بنی اسرائیل مخصوص با حکامی چند بود
 بلکه در شریعت ما نیز بنی هاشم بعصیت حسن و حرمت زکوة و حرمت تنفیل مضمون اند و تمام قریش باستحقاق خلافت
 ممتاز و بر سر تکریم عرب جزیه نیست لایقبل منهم الا الاسلام و الوسیف باجملة و تا رهنمود مظاهر حق گذشته باشند خواه
 از افراد بشد باشند یا از شیرو مای و غیره مثل عصائی موسی و ناده حضرت صالح علیهما السلام لیکن عوام این فرقه
 بسبب تصور فهم در میان ظاهر و مظهر فرق نگرفته همه را معبود ساختند و در فضیلت افتادند و همین است حال فرقونا
 بسیار از مسلمین مثل تعزیه سازان و مجاوران قبور و جلایان و مداریان و اند علم و هر چند آنحضرت صلعم مبعوث
 شدند برای هدایت و ارشاد جمیع اقطار و بلدان و جزائر و جبال لیکن بعثت اولی بسوی جن و انس عرب بود و
 بواسطه عربیگیان یعنی فارس و روم و بواسطه آنها بسند و هند و لم جزای الی جزیر و الجبال اسید پس در زمان
 کردن قرآن و لا ابریان و لغت و اسلوب کلام عرب آنجا از آنها از معارفه اش اختیار فرمودن ضرور اوقاتا و عرب
 بخوبی و قایق این کلام و معانی و احکام او را با کسانی عراق و عجم و خراسان رسانند و آنها بسند و هند و ترکستان
 رسانند و بکذا و اگر رعایت هر قوم کرد و در قرآن را بلغت هر قوم نازل میفرمود اختلاف عظیم در دین میشد و با
 تحریف و زیادت و نقصان مفتوح میگشت و اول کسیکه قرآن بر و نازل شد یعنی جناب مطهر آنحضرت صلعم هرگز معانی
 و لغات اقوام دیگر ملک مخارج حروف آنچه کلام هر فرقه نمیدانستند پس تبلیغ آن کلام مجهول اللفظ و المعنی چه قسم
 متصور میگشت اگر شخصی عربی نژاد را کتاب پداوت تعلیم کنند و بگویند که فلان کس ابرسان هرگز از و ممکن نخواهد
 شد و اگر ساهما شتی کند هرگز مخارج حروف و لجه لغت این کتاب نخواهد دریافت و اگر کسی گوید چنانچه تعلیم
 اعمی نسبت آنحضرت صلعم واقع شد و خارق عادت بود و همین قسم تعلیم مخارج و لجه و الفاظ لغت با آنحضرت صلعم
 بطریق خرق عادت میتوانند شد گوئیم آنحضرت و اتفاق ملاقات با اقوام دیگر در مدت العرشند و این معنی در علم
 الهی متحقق بود پس بطریق خرق عادت تعلیم هر لغت ضائع و رایگان می افتاد و غرض که حکمت الهی همین وضع را
 اختیار فرمود که بوقوع آمد آیدیم بر آنکه اثبات نبوت آنحضرت صلعم بر غایبین زمانا و مکانا غیر واقفین بر اعجاز قرآن
 چه قسم صورت بند و جوابش آنکه امام رازی و دیگر علمای کلام نوشته اند که اثبات نبوت آنحضرت صلعم در وقت
 که کمال بعد از آنجناب رود و او اعجاز نظم قرآن نیست بلکه محال و در طریق است برای اثبات نبوت اولی آنکه بطریق
 تواتر که در هر قرن کرد و با تامل معجزات آنحضرت صلعم اند مثل اعجاز قرآن و شوق متسلسل و تسلیم حجر و مد و اعانت
 اشجار و اجار و زیادت در طعام و شراب و مسخ آبدن آنها و شتر در گد و سوسمار که مجموع آنها در کتب حدیث
 بعد و سکه هزار رسوای اعجاز قرآن رسیده و هر قوم ثابت کرده شود و افتاده متواترات علم بدیهی را از قبیل

منفق علیهاست پس نزد آنها بطریق بیعت و وجود آنحضرت و بیعت آنجناب بکار احکام شرعی متواتر و نیز ثابت خواهد شد
و اگر انصاف کنند در امور با ضمیمه طریق ثبوت مسلمین است و وجود و نوشتن و ان فایسی و حاکم طائی عربی و سکند رومی
و خلافت بنی العباس آمدن سلطان محمود غزنوی در پسند نزد هند و ان بچه طور ثابت شده سواتی این طور طور دیگر نیست
و قیوم آنکه گویند حالا احتیاج اثبات نبوت نمانده زیرا که آنحضرت ضلیم میداشند و لکوک مردم بصیبت ایشان متوجه
بنده و مشغول بعبادت الهی گشتند و مجتنب معاصی و ملازم تقوی و طهارت و اخلاق نیک و آداب ستجسه
گردیدند و این امور پیش گرفتند و مستغولی بطاعت و عبادت و اجتناب از معاصی و ظلم حسن اخلاق و ادای حقوق خلق
و خالق نزد هر قوم تحسین پسندیده است و آنرا هدایت میدانند پس حوال آنحضرت مسلم دعوی هدایت خلق اند فرمود
و آن هدایت واقع شد پس حاجت اثبات نبوت نماند که گفته نبوت همین است و لیس و راه العیان بیان این هر دو طریق
نزد ساکنان جزائر و جبال پیگویی و نیال تحقیق است و اگر بالفرض کسی از اینها ازین هر دو طریق محروم ماند و باشدیم
او حکم اهل فترت خواهد بود و علی اختلاف اندیش باینکه در کتب اصول مثل مسلم و عضدی مشروح و مبسوط هستند
کلام و عموم رسالت آنحضرت مسلم منصوص قرآن کریم است لکنون للعالمین بغیر او بچنین ثبوت و ذکر رسول الله
خاتم النبیین و این عموم و شتم باقی است تا قاتل این عالم فانی و حجت قائم است بر تمام جهان و کیتی و بعد شیوع اسلام قطری
از ربع سکون معلوم نیست که آنجا دعوت اسلام نرسیده باشد و مسلمانان نباشند فصل دهم در بیان اقام
اهل علم و بناء تعدیل فرق اسلامی بدلائل آنکه بعضی تقسیم اهل علم بحسب فالیم سبعه کرده اند و اهل تسلیم را حطایشان
از اختلاف طبایع و انفس و حالات الوان و اسرار و بعضی تقسیم آنها بحسب قطار اربعه کرده و اختلاف طبایع
و تباین شرایع اهل شرق و غرب و جنوب و شمال بیان نموده و بعضی تقسیم بحسب هم نموده و گفته که چهارم چهارم و عرب
و عجم و روم و هند و میان هر یک است نزد حجت کرده اند و این طور که عرب هند متقاربند بر زمین است و روم و عجم متقابل
ایستان بسوی تقریر خواص اشیاء و حکم با حکام با بیات و عقایق و استعمال امور و روحانیه است و روم و عجم متقابل
اند بر یکت است اکثر میل ایشان بسوی تقریر طبایع اشیاء و حکم با حکام کیفیات و کمیات و استعمال امور جسمانی
است و بعضی تقسیم کرده اند بحسب آراء و مذاهبت مقصود و اینجا همین است و ایشان با اعتبار قسمت میجویم تقسیم اند
اهل دیانات و ملل و اهل جهاد و محل پس برابریات مطلقا مثل مجوس بود و نصاری و مسلمانان بسته به اهل
اسهوا و ارنخل فلا سف و دهریه و صابیه و عبده که کوکب و اوتان و برابیه هستند و هر یکی ازین با متفرق است بر فرق
کبیره و مقالات اهل اموار و عددی معلوم منصب نمیشود و مذاهبت اهل بیات منحصر است بحکم عیاشی که دار است
درین باب پس مجوس بهفتاد فرقه اند و یهود و مسلمانان و روم و فرقه و نصاری هفتاد و دو فرقه و مسلمانان هفتاد و
فرقه و فرقه ناصیه ابتدا ازین فرق یک فرقه است زیرا که حق از و قضیه متقابل در واحد باشد و جائز نیست که دو قضیه
بر شرایع متقابل باشند مگر آنکه صدق و کذب قسمت پذیر و پس حق در یکی از ان هر دو خواهد بود و نه در دیگر
و حکم بر میان همین مضادین در اصول معقولات با که هر دو محقق صادق اند محال است و چون حق در هر مسئله عقلی

یکی باشد پس اجب آنکه حق در جمیع مسائل بافرق واحد بود چنانکه مبیح معلوم شده و در نزول از آن اخبار فرموده اند
قال تعالى ومن خلقناهم من طين طينة واحدة و بهر یعد لون و در حدیث آمده مشتق است علی ثلث و بهین بلکه کلهای النار
الامه واحدة قالوا من حی قال یا انا علیهم اصحابی اخرجه الترمذی عن ابن عمر بن العاص عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم
لا تزال طائفة من امتی علی الحق لا ینقضهم من خالفهم حتی یاتی امر الله و هم علی ذلک خیر من مسلم و ابو داود و الترمذی سفر قوا و اخر
ترمذی بنده اللفظ قال علی بن ابی نعیم هم اصحاب محدث و عن المغیره قال قال رسول الله صلعم لا یزال الناس من امتی ظاهری
حتى یاتیم امر الله و هم ظاهر و عن المغیره الشیخان و قال البخاری هم اهل العلم یعنی با محدث و عن قرة قال قال رسول الله
صلعم لا تزال طائفة من امتی منصورین لا ینقضهم من خذلهم حتی تقوم الساعة اخرجه الترمذی و عن عمران بن حصیب قال
قال رسول الله صلعم لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهری علی من ناوا هم حتی یقال آخرهم السبع الدجال
اخرجه ابو داود و المسناد و المعاداة و اصحاب مقالات را در تعداد فرق اسلامی طریقت است لیکن شبر قائلون مستند
الی المضحی نه بر قاعد و خبره از وجود و اهل تصنیف هم درین باب متفق بر سنهاج واحد بوده اند و شبر معلوم است
که هر متنازع از غیر خود بمقاله در مسئله محدود و در اصحاب مقالات نیست شبر از مقالات از حصر و حد پیرون رود و در
مسئله در احکام منفرد شود و در شمار اصحاب مقالات در آید پس لابد است از ضابطه در مسائل قواعد اصول تا اختلاف
در آن معتبر باشد و صاحب آن اختلاف صاحب مقاله شمرده شود اما احدی از ارباب مقالات اعتنا بقدر این ضابطه
نکرده بلکه مستتر عمل بوده اند و ایراد مذاهب است که فیما بین و قانون مستقر و اصلی مستند را در نزد شبر است
که درین باب جهد کرده آنرا در چهار قاعده حضور نموده و این کبار اصول است اول صفات و توحید و این مشتمل است بر
مسائل صفات از لیه بطور اثبات نزد یک جماعت و بطور نفی نزد جماعت دیگر و بیان صفات ذات صفات فعل و آنچه
واجب است برای واجب لوج و آنچه جائز است بروی و آنچه مستحیل است و درین باب میان اشعری و کرامیه و مجسّم
مغز خلاف است دوم قدر و عدل است و این مشتمل است بر مسائل قضا و قدر و جبر و کسرها و اراده خیر و شر و مقدور
و معلوم اثباتا عند جماعه و نفیا عند جماعه و درین باب خلاف است میان قدریه و بخاریه و جبریه و اشعری که گفته
سوم و عدد و وعید و اسما و احکام است و این مشتمل است بر مسائل ایمان توبه و وعید و ارعاز و تکفیر و تفصیل اثباتا علی
وجه عند جماعه و نفیا عند جماعه و دروی خلاف است میان مرجیه و وعیدیه و معتزله و اشعری و کرامیه چهارم سمع
و عقل و رسالت و امامت است و این مشتمل است بر مسائل تحقیر و تقیح و صلاح و اصلح و لطف و عصمت و ربوبه و شرائط
امامت بطور نفی نزد یک جماعت و اجماع نزد جماعت دیگر و کیفیت انتقال از یکی بر مذبح بقال نبی و کیفیت اثباتش
بر مذبح بقال باجماع و خلاف در آن میان شیعہ و خوارج و معتزله و کرامیه و اشعریه است پس چون یکی از ائمّه است
بمقاله ازین قواعد منفرد شود و مقاله او مذہب جماعت او فرقه علیحد و در دو اگر یکی بمسئله منفرد شود و مقاله
را مذہب جماعت او را فرقه نتوان شمرده بلکه آنرا مندرج زیر مقاله باید کرده باقی مقالات او را بفرع رد باید نمود
و درین صورت مقالات غیر متناهی نمیشود و چون این مسائل که قواعد خلاف اند منبیین شدند کبار اقسام فرق درین

خارج فرمود و برین آدم مسلم ساخت پس میکند از وی جهلت خواستم چه دهنتم داد غفرتم انظر ال ای یوم یبعثون فرمود که
من المشرقین ای یوم الوقت المعلوم حکمت درین مرصع باشد بعد از آنکه اگر ملائک میکردن بحال آدم و خلق از من در
استراحت پیش رو در عالم هیچ شرابی نمی ماند و یا بقایا عالم بر نظام خیریت از تنزه لاج و مبشریت گفت اینست حجت من و عوا
خود در بر شما شایع انجیل گفته چون این اسلیمش کرد و این ایراد داد و در حق تعالی بر ملائک علیهم السلام وحی فرمود که
اورا بگویند که تو در تسلیم اول خود که من له تو وال همه خاتم صادق و مخلص نیستی زیرا که اگر دال العالین بودن من استگو
می بودی هرگز بر من حکم بلام و کیف میکردی فان الله الذی لا اله الا الله انما اعطى الاموال و المخلوقون در تورا و انجیل
بجینج غلو کورت که در اینجا ذکر کرده شد شبهه بر ستان گوید زمان در نظر بود و میگفتم که بی شبهه معلوم است که هر شب یک بختی
آدم را واقع شده از اضلال شیطان جیم و دساوس و یوتوج آمده است و مضار آن شبهات بعین است و چون این شبهات
در جهت عدد مخصوص شده جمله بدیع و ضلالات کبار عائد بعد نبوت باشند و تجاوز شبهات فرق نریغ و کفر ازین شبهات بعضی
خارج نیست اگر چه عبارات مختلف طرقت متباین بود زیرا که این شبهات مبدیه نسبت بالانواع ضلالات مثل تخم است و جمله
راجع میشود بسوی انکار امر بعد از عرفان بخت و بسوی جنوح بهی در مقابل نصحر هر آنکه بانوح و هود و صلیح و ابراهیم و
نوح و شعیب موسی و عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ای یوم الدین مجادل کرده و هکلمان در اظهار شبهات
خود بر منوال بعین بشیر کرده اند و حاصلش راجع است بسوی دفع تکلیف از نفس خود و مجاد صاحب شرائع و تکالیف باجم
زیر که در میان قول ایشان ابشر بید و ستا و میان قول او اسجد من خلقت لیسنا هیچ فرق نیست و از اینجا قول تعالی و ما ننسخ
الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی الا ان قالوا ابعت الله بشیر رسولنا مفصل خلاف و مخلاف قرار گیرد و ظاهر شد که انسا
ایمان بعین معنی است و چنانکه در اول گفته بود و ما منع ان لا تسجدوا امر متکالی ناخبرند همچنان ذریت متاخر و احوال متقدم
متقدم گفت انما خیر من هذا الذی هو بعین و کذا که اگر احوال متقدیم این است از تعاقب کنیم مطابق اقوال متاخرین یابیم
که کذا قال الذین من قبلهم مثل قولهم استقلوا بیما کانوا یؤمنوا بما کذبوا بر من قبل تعین اول چون عقل را حکم
کرد بر کسیکه بروی عقل حکم نمیتواند کرد و او را لازم شد که حکم خالق در خلق یا حکم خلق در خالق جاری نماید و اول غلو
و ثان تقصیر پس از شبهه اولی مذاسب حلولیه و تناسخیه و شبهه و غلا و روحی که در حق شخصی از شخص افسد غلو کرد
که او را بصفت جلال و صف نمودند بر خاست و از شبهه ثانیة مذاسب قدریه و جبریه و مجسمه بر انجست چنانچه ایشان در وصف
او تعالی بحدی تقصیر کردند که او را بصفت مخلوقین ستودند و از اینجا است که معتزله مشبیه الالافال اند و مشبیه
حلولیه الصفات و هر یک از ایشان یک چشم است از هر چشم که باشد زیرا که هر که میگویی که حسن قبیح از وی بجهان همان
که از حسن قبیح است و وی خالق را بخدق تشبیه میدهند و هر که میگویی باری موصوف است با آنچه بدان وصف خلق
تواند و یا خلق موصوف است با آنچه بدان باری تعالی را توان ستود و وی از حق معتزل و کناره کش است و اصل
قدر بر طلب علت در هر شیئی است و این را از معمول بعین اول بوده است زیرا که اول طلب علت در خلق خود کرد و دست
حکمت تکلیف دریافت کرد و باز فائده در تکلیف بسجود آدم حجت و این منشأ مذاسب خواج است زیرا که در میان

توالت ایستاد که قسم بر آنکه کلام او رجال میان قول بری لا اله الا الله تسبیح تسبیح من صلوات غرق فیست با محو
حکم طریقی قصد الامور نسیم معتزل بر نم تو و سلو و تو سب کزدن تا کنونی صفات تحطیل رسیدند و سب تعقیب کردند
و نه حق را بصفتا اجسام موصوف و انمودند و در و افش در نبوت و امامت خلکو کرده بجا اول فرمود آمدند و نه و نه و نه
مود و نه حق تحکیم بر بال مردانند و تو می بینی که این همه شبهات نامتنی از شبهات بعین اول است و ملک فی الاول
مصدرا و نه فی الآخر مظهر و الیه اشارت در فی قولی فقال و لا متب و افشوات الشیطان انکم عبد بعین و معرفت
صلیم بر فرق صاله را انیر است باستی مناله انهم ساله تشبیه فرمود و گفته قدری مجوس این امت اند و شبهه بود
او را فتنه نفسانی او فرمود و بطریق حمل بیاتین علی ناسی باقی علی بنی اسرئیل مذ و النعل بالنعل احدیت اخرجه
التزمی علی بن عمرو بن العاص و در روایتی آمده است که سبل الامم بکلم حذر القدة بالقدة و النعل بالنعل حتی لو
جوز لب ل غنمه و حدیث را طرق و الفاظ است فصل یا فر و هم و بیان اول شبهه که در ملت اسلامی
واقع شد و کید استعجاب مسند و مظهر او را مقرر شد که شبهات آخر زمان خصوصاً اینان بعینها بجا
است که در اول زمان واقع شد و همچنین بیان فرموده که در زمان بر نبی و در هر صاحب ملت و شریعت شبهات
امت و در آخر زمان ناشی از شبهات حصا اول زمان او از کفار و منافقین باشد و اکثر از ان از منافقین است
و اگر چه در امام سالع بنا بر تعدادی زبان بر ما مخفی مانده و ادین است پس هرگز مخفی نیست که شبهات ناشی از شبهات
منافقین نبی رسول خدا صلیم هستند چه این منافقان را ما حکم می و را و امر و نوای ندادند و خوش و چیزی
کردند که فکر او ان مسیح و مسیحی نیست بلکه از خوش و در ان و سوال از ان منع کرده شده و اند و مجاد که کردند باطل
در آنچه در ان جدال با نر نیست حدیث خود انمویع و نبی را یا و کن که گفت اعدا یا محمد فاک لم تعدل تخشع فرمود
ان لم اعدل فمن بعدل با و گفت نه و ستمه با رسید با وجه القد و این هیچ خروج است بر رسول خدا صلیم و چون معتزل
بر امام حق خارجی میگردد و معتزل بر رسول بالا اول خارجی باشد و این قول تحسین عقل و تقیج او و حکم بجوی در مقابل
نفس استکبار بر امر بقیاس عقل نیست و آنحضرت صلیم فرمود و سبج من نشئ فی هذا الرجل قوم یرقون من الدین کا
یرق السهم من الرمية احدیث و همچنین جال گردنی از منافقین را در و از احد نظر کن چون گفتند لم ناسن الامر
و قوم لو کان لاسن الامر قتلنا ما هنا و قوم لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا که این تفسیر است بنده سب قدر و قول
طائفه از ستر کین لوتنا و الله ما عبدنا من شی و قول گروهی الظلم من لوتنا و الله ما عبدنا تفسیر بنده سب جبر است
و طائفه دیگر را بنکر که مجاد که کرد و در ذات خدا بتفکر و جلال و قسوف در انحال او تا آنکه حق تعالی ایشان را منع و
تخویف فرمود ویرسل العواحق فیصیب سبایت و هم بجا و دلون فی الله و هو شدیدا لجمال و این حال در زمانه
آنحضرت صلیم بود و بان همه شوکت و قوت و معیت بدن که وی صلیم داشت و منافقان محادست میکرد و بد و با نهار
اسلام و ابطان کفری پرداختند و خاف ایشان در هر وقت با غرض بر حرکات و سکنات وی صلیم نمایان میشد
گویا این اعتراضات بذورت و این شبهات که از وی ظاهر میگردد و در و است و اما اختلافاتی که در حال مرض و

بعد وقت وی صلح میان صحابه رضی الله عنهم ظاهر شد پس آن اختلافات اجتماعیه اندک تا قلیل و غرض ایشان مردی یافت
 مراسم شرع و اداست مناجح دین بود و اول تنایع که در مرض می صلح واقع شده روایتش محمد بن اسمعیل بخاری بسند خود از
 ابن عباس چنین کرده که قتال لما اشد بالبني صلح من هذا الذي مات فيه قال استوفى بدواة وقرطاس الكتاب ثم كتب كتابا بالانصاف بعد
 فقال عمران رسول الله صلح قد غلبه الوجه حسبنا كتاب الله وكثر اللفظ فقال لبني صلح قوموا عني لا يفتني عندي التناسخ
 قال ابن عباس الرزية لكل الرزية ما حال حينها وبين كتاب رسول الله وخطاف دليكه هم در مرض وی صلح شده آنست که
 فرمود و جهزوا جيشا من اهل المدينة تخلف عنكم ايسر قومي گفته که و حجب بر اقبال امارت و اسامه از مدینه تبریز کرد
 بود و قومی گفته مرض می صلح شد و اگر فتنه است و لاهای مادرین حالت مفارقت او را نمی گنجید صبر کنیم تا انجام کار چه شود
 و این خبر و تنایع را از انجبت دریجا آورده شد که مخالفین آخر از خلافت موثره در دین شمرده اند و هو که دل گز
 تمام غرض از آن اقامت مراسم شرع در حال تزلزل قلوب تشکین نامة فتنه موثره وقت تعقل مور باشد خلافت
 سوم که در هنگام موت وی صلح بوده آنست که عمر بن خطاب گفته من قال ان محمدا قديما فقلت بسيفي غدا و غارتني
 السباعي كما فرغ عيسى بن مريم و ابو بكر رضي الله عنه فرمود من كان يعبد محمدا فان محمدا قديما و من كان يعبد الله فانه حي
 لا يموت و این آیه فرود خواند و محمدا را رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و قوم يرجو
 بقول ابو بكر کرد و عمر گفت گویا من این آیت نشنیده بودم تا آنکه ابو بكر ترا بخواند خلافت چهارم در موضع دفن وی صلح
 ست اهل مکه از مهاجرین دوی صلح بسوی مکه خواستند زیرا که مسقط رأس من نفس و موطئ اهل و
 موقع رحل و صلح است و اهل مدینه از انصار دفن می صلح هم در مدینه خواستند زیرا که دار هجرت و مدار نصرت اوست
 و جماعتی اراده نقل جسد شریف به بیت المقدس کردند زیرا که موضع دفن انبیاست و معراج اول بسوی آسمان هم
 از آنجا شده من بعد اتفاق بر دفن شریف در مدینه نمودند و ماری علیه صلح الانبیاء دفنون حیث میوتون خلافت
 پنجم در امامت است و این خلافت اعظم خلافت واقع میان است زیرا که در اسلام بر هیچ قاعده و بنیه انجمن
 شیخ گشته نشده که بر مسئله امامت شده است در هر زمان و حق تعالی از بر صدر اول سهل گردانیده انصاف گفتند
 و بنا امیر و منکم امیر و اتفاق بر رئیس خود سعد بن عبادة انصاری کردند ابو بكر و عمر رضی الله عنهما فی الحال استدرش
 کردند و در سقیفه بنی ساعده آمدند عمر گفت در راه سخنی بدل اندیشیدیم چون در بخارا رسیدیم ابو بكر گفت من یامر
 و محمد و ناسخا گفت و همان سخن ذکر کرد که در نفس من بود و در میان من است همه آنچه مرا در دل بود و گویا اخبار
 از غیب بکنایس پیش از آنکه انصار مشغول بکلام شوند دست خود دراز کرده بیعت ابو بكر نمودم و مرد
 هم بیعت کردند و نامة تشکین یافت مگر آنکه بیعت ابو بكر ناگهان یکایک واقع شد و حق تعالی از شر آن وقایع فرمود
 اکنون هر که بماند آن عود کند او را باید کشت و هر شخص که بیعت نماید مردی را بغیر شوره مسلمانان پس
 هر دو در حوز قتل اند و سکوت انصار بنا بر روایت ابو بكر شد که البته من قریشم این بیعت در سقیفه گردید بعد
 چون ابو بكر عود و مسجد کرد مردم هجوم آورده برضا و رغبت بیعت نمودن گرفتند جز جماعتی از بنی هاشم و ابوسفیان

نهی امیر و قتل بی بی مالک را وقت اشتغال تجمیع و دفن و ملازمت قبر شریف داشت بغیر نمازعت و مدافعت
 فتوح ششم در امرویک و توارث از بنی مسلم و دعوی خلیفه گاهی بطور دراشت و گاهی بطریق تنگاست
 تا آنکه بر دیت مشهوره حنی انبسی مسلم بن حسان الانبیا لافورث مادر گنا صدقه مدافعت عوی کرد و شد قتلات هفتم
 در قتال انبسی که قوه سن قوی گفته با ایشان قتال چو قبال با کفر و فیکیم و قوی دیگر گفته بقتال کنیم تا آنکه ابو بکر گفت
 او مندی غفلا با اسلوا رسول مسلم فقتلیم علیه و تنبا بجان خود برای قتال ایشان بر خاست و صحابه با هم
 سزافنت او کردند و در ایام عمر بنی له عنده اجتماع و یهودی یسوی ر و سبایا و اموال و اطلاق محبوبین ایشان
 خلاف هفتم ترخیص ابو بکر است بر عمر رضی الله عنهما بخلاف نزد وفات خود بعضی گفتند مردی فظ فلیظ را بر آوا
 کرده داین خلاف بقول ابو بکر و سانی بی یوم القیامة قتلت ولیت علیهم خیر ایا هم مرتفع گردید و در زمان ایشان
 اختلافات کثیره در سال میراث جد و خانواده و کلا در مثل اصابع و دیات اسنان و حد و بعضی جرائم که در آن
 انبی وارد نشده واقع شد و اهم امور ایشان اشتغال بقتال روم و غزو و هجوم بود و او قتال فتوحات بر مسلمانان
 کرد و سبایا و عنایم بسیار حاصل شد و جنگشان بر برای عرب بودند و دعوت اسلام انتشار گرفت و کلامه او ظاهر گردید
 بود انت العرب لانت العجم و ایند اختلاف هم در استوری و اختلاف آرا در ردی است تا آنکه جنگان بر بیعت
 استمان اتفاق کردند و ملک نظام گرفت و دعوت و در زمان او مستقر گردید و فتوحهای بسیار شد و بیت القال لال مال
 گشت و خنای بر حانست با حسن خلق و معاملات با بسطید کرد و جز آنکه اقارب عثمان از بنی امیه جو ر کردند و از جنگها
 مهاجرت نمودند و اختلافات بسیار واقع شد و بر عثمان رضی الله عنه مواخضات کردند از آنجمله آنکه حکم بن امیه را
 بمیدینه باز آورد و با آنکه رسول خدا صلعم او را از مدینه نفی کرده بود و او را طردید رسول خدا می ناسیدند و بیک
 بر چند شفاعت خود کرد اما ابو بکر و عمر او را بمیدینه آمدن ندانند بلکه عمر میل کرد و از زمین هم او را اخراج کرد و از جنگ
 انکار نمود و رضی الله عنه را بنا بر دشتی خراج او بر بنده نفی کرده و دختر خود را بر زنی ثروان بن الحکم او و بنس غنائم
 او بقیه را که دو گشتینار بود و بوی ارزانی دشت و از آنجمله آنکه عبدالمدین سعد بن ابی سرح را جاداد با آنکه رسول
 خدا صلعم خون او بدر کرده بود و عبدالمدین عامر را اسیر بصره ساخت و جزان از احداث و امراء جنود و می تعاقب
 بن ابی سفیان بود و عامل شام و سعد بن ابی وقاص خال کوفه و بیه و ولید بن عقبه و عبدالمدین عامر را عامل
 بصره گردانید و عبدالمدین سعد بن کوز را بر مصر گماشت و همه ایشان خذل و رخص او کردند تا آنکه آمد بروی رضی الله
 عنه آنچه مقدر بود و در خانه خود مظلوم کشته شد و ازین ظلم که بروی رفته فتنه بار خاست که هنوز تسکین نیافته
 خلاف دهم و در زمان امیر المومنین علی کرم الله وجهه بیت بعد از آنکه بروی اتفاق کردند و عقد بیعت او نمودند
 و اول این اختلاف خرب طلیحه و زبیر است بسوی که بعد از عمل عائشه رضی الله عنها بسوی بصره و نصب قتال
 علی و این را حرب جمل گویند و حق آنست که طلیحه و زبیر رجوع و توبه کردند و وقت تذکره امر و زبیر را این جریمه و وقت
 انفراف بخش دوی در ناراست بقوله صلعم بخترا قاتل ابن صفیه با لمار و طلیحه را مروان بن الحکم که وقت اعزاز

بیزنداخت و روی بمرد و غایت محمول بود بر آنچه کرد باز نائب گردید و رجوع آورد و خلافت میان علی و معاویه حرب
 صغین و مخالفت خوارج و حمل می بر تنگیم و معاشرت عمرو بن العاص با موسی اشعری و بقاء خلافت تا وقت وفات شهبو
 ست و همچنین خلافت میان دی و میان مارقین نهروان عقدا و قول و نصب قتال با وی رضی الله عنه فعلا و عملا و معاویه
 است و زین همزه با علی بود و علی با حق و در زمان وی خارجیان ظاهر شدند مثل شعث بن قیس و سحر بن عدک و تنبلی
 زید بن حنین طائی و غیرهم و همچنین خلافت در حق وی ظهور کردند مثل عبداللہ بن سبا و جماعتی همراه او بودند و ابتدا بر او
 و خلافت از همین رو فریقین بوده و قول آنحضرت صلعم صادق آمده به یک نیک نشان محبت و محبت و بعد از وی رضی الله
 عنه خلافت برد و متمم تقسیم گردید یکی اختلاف در امامت دوم اختلاف در حصول و اختلاف در امامت دو گونه شدند
 یکی قول با آنکه ثبوت امامت با اتفاق و اختیار است و دیگر آنکه ثبوتش بنفس و تعیین است پس هر که قائل بقول اول است و
 گفته امامت کسی را است که است یا جماعه معتبر است بروی اتفاق کرده است مطلقا یا بشروط آنکه قریشی باشد بر حسب
 یک قوم و یا شعی باشد بر حسب قوم و دیگر و غیر ذلک بر این شرائط و اهل بقول قائل اند با امامت معاویه و اولاد او و خلافت
 مروان و اولاد او و خوارج در هر زمان بر یکی از ایشان اجتماع کردند باین شرط که خلیفه بر اعتقاد ایشان ماند و در خلافت
 برین حد دل رود و ورنه از او را محذول کنند و قطع نمایند و گاهی قتل هم کردند و هر که قائل بقول ثانی است وی اختلاف
 کرده است بعد علی کرم الله وجهه بعضی گفته وی نفس کرده است بر سپهر خود و محمد بن حنفیه و ایشان را لکین خوانند و
 بعد از بن حنفیه بعضی قائل بعد هم سوت او شده گفتند وی رجوع کند و زین را بدل پر کند و بعضی گفتند وی بمرد
 امامت بعد از وی با این ششم سپهر منتقل شد باز ایشان مفرق شدند یکی گفت امامت در عقب و باقی است مصیته
 بعد و بینه دیگری گفت بلکه منتقل بغیر وی شده و در آن نیز اختلاف کردند بعضی گفتند امام بنان بن سمعان
 نهدی است و بعضی گفتند بلکه علی بن عبداللہ بن عباس است و بعضی عبداللہ بن حرب کنند و یا امام فہیدند و بعضی
 عبداللہ بن معاویه بن عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب امام قرار دادند و قول همه ایشان آنست که دین طاعت
 یکدم است و جملة احکام شرع را متداول بر شخص معین میکنند و هر که قائل بنفس بر محمد بن حنفیه نشد وی قائل بنفس بر حسن
 حبیب گردید و گفت امامت در اخوین است نه در حسن حسین باز اختلاف کردند و آنکه امامت در اولاد حسن است با
 حسین هر که بحسن قائل است وی امامت را بعد از وی برای سپهر حسن مثنی باز عبداللہ بن حسن یا محمد بن عبداللہ بعد
 بر در شل بر اینم میگویند و این هر دو برادر و را با هم منصوص و خروج کردند و کشته شدند و بعضی از ایشان قائل
 بر حجت امام محمد اند و هر که اجرائی وصیت در اولاد حسین کرده بعد حسین قائل امامت پسرش علی اصغر و لقب بنی النقیه
 گشته و گفته وی منصوص علیہ است و بعد زین العابدین اختلاف کردند زیدیه با امامت پسرش زید بن علی گفتند
 و مذہب ایشان آنست که هر فاطمی خارج که عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد امام حبل لاتبع است و رجوع امامت را
 در اولاد حسن جائز دارند و بعضی توقف کرده قائل رجعت شدند و بعضی سوف کرده قائل شدند با امامت هر که
 حالش چنین باشد در هر زمان و امامیه تا آنکه اند با امامت محمد بن علی باقر و بر وی بعد با امامت جعفر

محمد بطور وصیت از برای او بعد از اختلاف کردند که بمنجلیج اولاد محمد و اسمعیل و عبد الله و موسی و علی منصوص علیهم
 کیست بعینه گفتند مجتهد و ایشان را زیاده خوانند و بعضی گفتند اسمعیل است و انکار موت او در حیات پدرش کردند
 و ایشان را سبأ که گویند و بعضی از ایشان متوقف شد قائل بر حجت او گردیدند و بعضی سوق امامت در اولاد وی نفساً
 بعد از بعضی لی یومنا نهادند و ایشان را اسماعیلیه نامند قوم بیهوده کجرات و دو کفر از ایشان است و بعضی گفتند عبد
 الفلح است و قائل بر حجت وی بعد از موت شدند زیرا که مرد و عقب گذاشت و بعضی گفتند موسی است نفس بر وی
 زیرا که والدش فرموده سابقاً ما لکم الامم موسی صاحب التوراة سپس مختلف شدند پس بعضی اقتضای امامت بر وی
 کردند و قائل بر حجت گردیدند و بعضی توقف در موت او نمودند و ایشان را مملوکه گویند و بعضی یقین بموت او
 نمودند و امامت را بسوی پسرش علی بن موسی رضازادند و ایشان را قطعیه نام است باز اختلاف کردند و هر دو بعد
 از وی پسر شامع را امامت را از علی رضا به پسرش محمد باز به پسرش علی باز به پسرش حسن باز به پسرش محمد عالم
 فخر تانی سمرقند هدلی سوق نمودند و گفتند وی زنده است و فرزد و رجوع کند و زمین را بجدل و او دگر کند چنانکه
 بحور مستم پر شده است و غیر ایشان امامت را به حسن عسکری را ندانند بعد قائل شدند با امامت برادرش جعفر و
 بعضی توقف کردند و بعضی جاد و مشک پیوند در حال محمد شهرستانی گفته و با هم خطا طویل فی سوق الامامته و التوقف
 و القول بالرجعة بعد الموت و القول بانفیة ثم بالرجعة بعد النبیة انتهى این است جمله اختلافات در امامت و اما
 اختلافات در اصول پس حادث شد در آخر ایام صحابه بدعت سبع جبهی و غیلان دمشقی و یونس اسواری و اینها قائل
 شدند بقدر و انکار کردند اضافت خیر و شر را بسوی قدر و اصل بن عطار غزال که شاگرد حسن بصری بود بر منوال
 ایشان تسبیح کرد و ستا کرد و عمر بن عبید در مسائل قدر بران زیادت نمود و میان عمر و از اعیان یزید ناقص بود
 در ایام بنی امیه بعد موالات منذور کرد و قائل با امامت او گشت منصور روزی او را مبع کرد و گفت نترس
 احب للناس فلقطوا غیر عمرو و وعیدیه از خوارج و مرجیه از جبریه و قدریه هستند و ابتداء بدعت ایشان در
 زمان حسن بصری بود و واصل از ایشان معتزل گردید و کنار که کش شد و از استاد خود حسن رتقول بترت
 بین المنزلهین غترال نمود و نام وی و احبابی از ان روز معتزل مقرر شدند زید بن علی شاگرد واصل است از وی
 اخذ اصول کرده و لهذا همه زیدیه در اصول معتزل هستند و هرگز زید بن علی را گذاشته ببارانگه دی در اصل
 خلاف بنده است و در تبریزی و فلولی خلافت دارد موسوم برافضه شدند و ایشان اهل کوفه بودند و جماعته
 بالایشان بود و بعد از شیوخ معتزل مطالبه کتب فلاسفه کردند در ایام مامون زیرا که از یونانی مترجم بچینی شد
 بود و درین وقت سناج ایشان بمناسبت کلام مختلط و مخلوط گردید و معتزل آنرا فنی مفرد و ساخته علم الکلام
 نامیدند بجهت آنکه اظهر مسائل که در آن کلام کردند و بروی قتال نمودند همین مسئله کلام است گویا تشبیه
 نوع با سم وی نمودند بجهت مقابله فلاسفه که ایشان فنی را از فنون علم خود منطبق نامیدند و اندو منطبق
 و کلام مترادف اند و ابوالهندیل خلاف شیخ اکبر ایشان موافق فلاسفه شد و آنکه باری تعالی عالم بعلم است و علم

ابر ذات اوست و همچنین با در قدرت است و قدرت وی ذات وی است و با غیثها و کلام و اراده و افعال غیثها
 و قول بقدر احوال و از رزاق احداث و ابداع نمود و میان او و هشتم این احکام در حکام تشبیه مناظره یافت
 و ابو یعقوب هشتم را وحی که هر دو صاحب بونیل بودند درین همه موافق او شدند بعد در ایام مختلف بر این
 بن سیر نظام پیدا شد و در تقریر مذاهب فلاسفه بدرجه اعلی رسید و منفرد شد از سلف بسبب در رضی حق
 و از اصحاب خود بسائل چند و از اصحاب دست محمد بن شیبث ابو شمر موسی بن عمران و فضل حدادی و احمد بن حنبل
 و در جمیع مذاهب بدیع و اسرار با وی راه موافقت پیود و همچنین اسکا فیه اصحاب ابو جعفر اسکا فی و جعفر یحیی
 جعفر بن جعفر بن بشر و جعفر بن حرب موافق او شدند بعد بهر پیشین معتز ظاهر شد و وی قائل بود بتول مضاف
 و ران و میل داشت بسوی فلاسفه اهل طبیعیات و میگفت خدا قادر است بر تقدیر غفل چون این کار کند نظام با
 الی غیر ذلک مخالف بود و این اصحاب و ابو موسی مرزاد را به معتز شاگرد اوست و بابطال انجاز قرآن از جهت خصا
 و بلاغت از وی منفرد گردیده و در ایام او اکثر تشدیدات بر سلف بنابر قول بقدم قرآن رفته و ابو زفر و محمد بن سنان
 اصحاب نیز در تأیید او شدند و ابو جعفر اسکا فی و عیسی بن یحیی اصحاب جعفر بن حرب شیخ هم بحث گروی او درآمدند
 بنحیه مبانی و در قول بقدر هشتم بن عمر و الطولی و اصم از اصحاب ویند و فتح میکردند و زمامت علی کرم الله وجهه
 بآنکه انقضا و امانت جز با جماع است نمیشود و فوطی و اسم اتفاق کردند بر آنکه عالم بودن با رتعالی با شیا قبل کردن
 ابو مستحیل است و بعد و مثنی نیست و ابو الحسن خیاط و احمد بن علی شطوی اول در صحبت عیسی صوفی بودند بعد
 ملازم ابو محال شدند و کجی شاگرد ابو الحسن خیاط شد و مذاهب بعینه مذاهب است و معمر بن عبنا و سلمی و ثامر بن
 اشتر بن میری و عمرو بن بکر جاحظ دیگران بودند و در رای اعتقاد متقارب بهم دیگر و منفرد از اصحاب خود و در
 مسائل چند و متاخرین ایشان ابو علی جیانی و پسر شش ابو هشام و قاضی عبد المجبار و ابو الحسین بصری طرق
 اصحاب خود و تحقیق نموده در مسئله با منفرد گردیدند و ابتدای رونق علم کلام از زمان خلفا عباسیه بارون جمعی
 و معتقد و اثنی و متوکل شده و آنها را ابو صاحب بن عباد و جماعتی از دیالمه گردیده و جماعتی متونسط از معتز
 نمایان گشته مثل طرار بن عمرو و حفص فردوس بن نجار از متاخرین در مسئله با خلاف شیوخ خود رفتند و
 در ایام نصر بن سیار و حمید بن صفوان مانع شدند و مسئله جبر ابطال بدعت خود و ترند کرد و عالم بن احوزان بن حرا
 ملک بنی امیه بمقام مروا و راجعت و در میان معتزله و سلف در هر زمان اختلافات بسیار در مسائل صفات
 واقع شد و سلف با ایشان مناظره میکردند لیکن نه بر قانون کلامی بلکه بر قول اقناعی و ایشان از صفاتیه
 نامند بعضی صفات باری تعالی را معانی قائمه بذاته اثبات کردند و بعضی صفات او را ابعداً خلق مانا گفتند و
 همه ایشان تعلق بظواهر کتاب و سننه دارند و با معتزله مناظره کنند در قدیم کلام بر قول ظاهر و عبد الله
 بن سعید کلابی و ابو العباس قلابی و حارث حماسی اشتهار در اتفاق و اثنی در کلام انداز میان ایشان
 و در میان ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری و استاد او ابو علی جیانی در بعضی مسائل مناظره شد و اشعری

در امور چند اورا الزام داد و جوابی از ان بجا نیاورد شد اشعری از وی اعتراض نمود و بسوی طائفة مسلم
 برگشت و نفرت مذہب او شان بر قاعده کلامیه کرد و پس از اینجا مذہب بی مذہب منفرد گردید و طریقه او را
 جماعتی از محققین مثل قاضی ابوبکر باستانی و مسافرا ابو اسحق مسفرانی و استاد ابوبکر بن خوزر که مقر در
 دیسان ایستان چندان اختلاف نیت و مردی متفسر نیز در آنجا بحال برآمد و او را ابو عبد اللہ بن الکرام میگفتند
 قلیل العلم بود از هر مذہب قماش گرفته و در کتابی نوزست و آنرا در بلاد اغانام غریبه و منور و سواد بلاد خراسان و سج
 داد و ناسوس و انتظام گرفت و مذہبی گردید سلطان محمود بن سلگیل نفرت وی کرد و از طرف اهل مذہب او
 را با بر سر اصحاب حدیث و متبع ریخت و مذہب او اقرب مذہب بسوی مذہب خرمیست و ایشان مجید اندیشه
 در مل و کل مقالاب اهل علم را از لدن آدم علیه السلام تا ایام خود ذکر کرده بر وجهی که از انکشافش پنج مذہب
 بیرون می رود و در هر مذہب فرقه ای شامل جملة اصناف است مذہب او اعتقاد بیان نموده و وزیر هر صنف
 خصوصیات و منفردات اصحابش و منخ ساخته و قسام بقسام و فرقه اسلامی را سوق کرده و از اقسام
 فرق خارج از ملت خفیه اقتصار بر اشتهاد اعرف از روی اصل و قاعده نموده و مقدم را مقدم و موخر
 موخر آورده چون ذکر آن همه علی تفصیل تابعی مستقل میخواهد و از غرض این کتاب دورست اکتفا با اشارت و
 بیان کردیم و در سخن فیه اینقدر کافیست که افتراق است برین عدد و منجمد بقرن اسلام و آثار قیامت است
فصل دوازدهم در بیان افتراق امت و تشعب بسبب اهل سنت و جماعت عمن معاویة قال
قام فیما رسول الله مسلم فقال الان من کان من کل قبلکم من اهل کتاب فترقوا علی اثنتین و سبعین ملت و ان الله مستغفر
لکم و سبعین فترقوا فی النار و واحدة فی البجته و بی الجماعة اخرب ابو داود و عمن ابی هريرة
ان رسول الله قال تفرقت الیهود علی احدى و سبعین فرقة و اثنتین و سبعین من النسا مثل فک و مستغفر فی
طیة ملت و سبعین فرقة اخرب الترمذی و فی روایة لابی داود و تفرقت الفساری علی احدى و سبعین و اثنتین
و سبعین فرقة و ذکر الحدیث و قال حسن صحیح و عن ابن عمر بن العاص قال قال رسول الله لیاتر من علی امتی
ما فی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کل من ینهم من فی امه طایفة لیکون فی امتی من یمنع ذلک ان ینها
اسرائیل تفرقت علی اثنتین و سبعین ملت و مستغفر فی امتی علی ملت و سبعین ملت کلها فی النار و واحدة قالوا من فی
یا رسول الله قال من کل ما علی ما علیه و اصحابی اخرب الترمذی و قال غریب و اخرج ابن ماجة مثل فک من خوف بن کلک
و اسلی تهی ما قد بان الاثر فی البجته الثالث فی حرف الفاء گویم و برین حدیث اشکال است بدو وجه یکی آنکه
در وی حکم کرده بهلاک اکثر و ناری بودن شان و برین منافی و حاجتیست که در مردم بودن این است و
اکثر الامم بودن او در جهنم و او را شده و آنرا بحکله حدیث انس است امتی امر حوثة مغفور لهما تا بایلیها
و دیگر احادیث و الی برست رحمت که کتب سنت بدان مشحون اند و بعضی جواب این اشکال چنین گفته که مراد
بامت برین حدیث است دعوت است نه امت اجابت و پیروی امت دعوت که رسول خدا مسلم ایشان را بسو

ایمان بخدا و اقرار بحدیث او خوانده و مقرر باین فرق است و امت اجابت عبارت از فرق ناجیه است که ایمان
 بما جا بر الهی صلعم دارد و اسما هیچ اشکال نیست انتهی و این جواب خوب است اگر بوجه چند مستبعد بنی بود اول
 آنکه فقط است هر کجا که در کلام آنحضرت صلعم آمده و مراد بدان امت اجابت است غالباً مثل حدیث امی ائمه مرحومه و
 حدیث امی بنده ائمه مرحومه لیس علیها عذاب فی الاخرة و حدیث اذا وضع السیف فی امی و حدیث لیکون من امی
 من یستجیلون الخ و غیر ذلک غما لا یحیی پس است در کلام وی صلعم هر جا که مطلق آمده محمول نمیشود مگر بر متعارف
 از ان و معهود بلفظها اگر چه خلاف آن هم نادر آمده باشد لایموی محمول نمیشود دوم آنکه سبب مستغرق دلالت میکند
 بر مستقبل سوم آنکه لفظ لیکون علی امی اخبار است از ما سیکون و ما یسجد و اگر آنرا اخبار باخراق شکر کن در
 مستقبل گوئیم هیچ فائده نیست زیرا که آنها بهر حال مالک اند مجموع شوند یا منفرق گردند چهارم آنکه ایشانرا متعارف
 طائفه بنمود و نصیاری کرده و مقرر ازین هر دو فرق علی طائفه اجابت است قال تعالی و ما تفرق الذین یأتوا
 الکتاب لاسن بعد ما جا تهم البینه و قال تعالی و ما اختلف فی الدین الا الذین اولوه من بعد ما جا هم البینه و قال تعالی
 و ما اختلف الذین اولوا الکتاب لاسن بعد ما جا هم العلم و قال تعالی و لا تکتولوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جا
 هم اگر تفرقی از ان و اقلیش آورده که چون بیرون آمد رسول خدا صلعم برای غزوّه چنین و گذشت بر دوشی از ان
 شتر کین که بران اسلحه خودی او یخنده و آنرا ذات النواط میگفتند ای رسول خدا بگردان و مقرر کن بر
 ذات النواط چنانکه ایشانرا است فرمود بجان الله گفت الذی نفسی بیه و لکن سن من قبلکم و این خطاب قطعاً
 برای بعضی امت اجابت است پس جواب این اشکال باین وجه باشد اول آنکه جائز است که این فرق محمول علیها
 بالهلاک قبل الحد و باشد و مجموع او از فرق ناجیه اکثر شود پس اکثریت هلاک تمام نیست و اشکال غیر وارد و فتوا
 گفت که این خلاف ظاهر است چه ظاهر اکثریت عدد و فرق هلاک است زیرا که ذکر عدد در حدیث برای بیان اکثریت
 نیست بلکه بخرن بیان الشیخ طرف ضلال و حدت او و وحدت طریق حق است و نظیر است قول و لا تتبعوا السبل
 فتفرق بکم عن سبیل الله تفسیر گفته اند جمع کرد در اینجا نهی عن الاتباع را برای بیان شعب طرق ضلال و کثرت وسعت
 او و سبیل هدی و حق را مفرد آورده بنا بر وحدت و عدم تعدد او و دوم آنکه حکم هلاک برین فرق و بدون اینها
 عام باعتبار ظاهر اعمال و تقریباً است گو یا فرمود چنانکه مالک اند باعتبار افعال خود و محکوم علیه اند بهلاک
 و بودن در نار و این منافی مرحوم بودن آنها باعتبار دیگر نیست جائز است که حق تعالی رحمی بجال ایشان
 فرماید و طایحان را بشفاعت صالحان از نار برباند و فرق ناجیه هم اگر چه محتاج رحمت الهی است لیکن باعتبار افعال
 اعمالش حکم نجات نمیتوان کرد بنا بر اتیان بما مورات و انتها از منهیات سوم آنکه این حکم مشروط است بعقد عقاب
 ایشان در دنیا چنانکه مدلول حدیث امی بنده ائمه مرحومه لیس لها عذاب فی الاخرة است عذابها فی الدنیا العقیب
 الزلزل و القتل و البلیات اخرجه الطبرانی فی الکبیر و البیهقی فی شعب الایمان عن ابی موسی پس حدیث امی
 مقید باشد باین حدیث فی قوله بالکفر ما و انیکه معاقب شده است در دنیا و لیکن چون در دنیا معاقب شود تا آنکه

نیست چهارم آنکه اشکال در حدیث افتراق را زگردانیدن قضیه حاکم مملکت و اعظم ناشی شده یعنی افتراق در امت
 و مملکت با کلامی که در آنست حکم می مسلم باین جمله و کلام تا قیام ساعت و ازینجا اکثریت با اکثریت اقلیت
 تا همین تحقیق شده و اشکال آسم گردیده و حق آنست که این قضیه جنبه است یعنی ثبوت افتراق امت و مملکت با کلام
 ثابت است و یعنی از اجماع و زمانی از زمان و ولایت دارند بر آن چند وجهه یکی مستحق که ذال بر استقبال است
 چه مضامین از محل سیر آورده و دیگر باین علی ایستی اخبار با استقبال است سوم قوله ما نا علییه و اصحابی زیرا که اصحاب
 او از مسامعی است ایند بلا خلاف و بر ایشان حکم کرده با کلام است فاحده مستند و ناجی اند و هر که بر او ایشان است
 و حق هم ناجی است پس اگر قضیه مذکوره را در اندازیم حکم گوئیم لازم آید که این فرقه در اخباری ضابطی مسلم هم باشد
 و هم چرا حال آنکه حدیث تصریح بخلاف می نموده و چون حکم با افتراق و مملکت در حینی از اجماع و زمانی از زمان مقرر شده
 اکثریت با اکثریت اقلیت تا جایی لازم نیاید و نه ابواب بحدیث و الذی قبله اخبار غلبه اگر گویند جائز است که زن
 افتراق اطول از زن اتفاق باشد پس اهل وی اکثر خواهند شد. گوئیم احادیث سحت و اکثریت و اقلیت
 است و در جنت دلالت میکند بر آنکه تا کثیر اقل نباشد تا بر قلت حین ایشان که منفرع است بر آن قلت ایشان نسبت
 از منته مقادیر خلاف او و کلام رسول خدا صلعم را تا قضا از پیش و پس نمی آید پس لابد شد از جمع میان آنچه
 موسوم تناقض است جمع باین وجه و با قبل او تمام شده و مصیر بسوی او نجهین گشته و بغیریت که این حین
 زمان آخر و هر باشد که در احادیث بنساخت و فشو باطل و خفا حق در آن زمان خبر داده اند و فرموده که تا بعضی بر
 دین در آن هنگام مثل تابعین برانگار باشد و صبح کند در آن زمین و مؤمن و شام کند کافران زمان غروبت دین
 پس این همه احادیث وارده در آن که کتب سنت بدان مشحون است و تفصیلش در ابواب آیین و رسوم قرآن
 و امت بر آنکه آخر در زمان اکثریت با اکثریت تفرق و تدابر باشد و کیتلی که افتراق بعد از قرون مشهور و با باین
 شود و در هر قرن بعد این قرون فرق با کلام باشند چنانکه از فصل گذشته ظاهر است و اکثر ایشان در آخر
 زمان باشند و با جواب مستقل عن الاشکال و شبه دیگر اشکال درین حدیث و تعیین فرقه ناجیه است و فرما
 در آن کلام کرده اند و هر فرقه زعم کرده که فرقه ناجیه است و بعضی بر آن اقامت بران نموده که او حسن از
 بیت عنکبوت است و بعضی اشتغال تجد و فرقی مخالفه فرقه خود نموده و اقوال فرق دیگر را که مخالفت کنند
 خود داشت نقل نموده حکم کرده اند که آنها مالک اند زیرا که برین اقوال اعتماد داشته اند و فرقه ناجیه است
 زیرا که از آن اقوال خالص است و اگر تفقیه بکار آورند ظاهر شود که مقالات این فرقه اشنع از مقالات منسوب
 مخالفه است و لیکن چشم از دریافت عیب نفس خود کلیل می باشد کما قبل و کل یدعی و صلا للیل
 و لیل الا فقهیم بنا کاف و احسن برای ناظر حدیث آنست که الکنا بتفسیر نبوی بزانی این فرقه کند زیرا که معلم شراعی
 مادی الی کل غیر کفایت مؤنت او درین باب نهاده و فرقه ناجیه را معین نموده و گفته اند ما سکن علی ما انا علی
 و اصحاب و هر که ادنی جنت در دین و او قوی بحدیث و طریقه را که بران رسول خدا صلعم و اصحاب بودند نیک

و هم چنان زاده او را در پیج فی احدیت کلام بعض الرواة و حسب من کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حدیث بهنوا دان
 لم یکن مقدو حافیه سلطان اصل حدیث الذی نکلوا بعینه من ما تعقوا علی صحته و تعد تجنیه البخاری و مسلم مع تهنیه
 عدم اجتماع شرائطها میانه می کلامه گویم این تقریر را شکل جوابی از سید محمد بن اسماعیل بن بزی صاحب سبل السلاک
 است که در نسخه تحریر کرده و لیکن مخفی نیست که دعوی ابن خزم است که زیادتی مذکور موضوع است و دلیل که
 بر این ذکر کرده دال بر مدعیانست بانیست بر تقدیر تسلیم نیست که وجه مخالفت روایات ثقات سازد با شایسته
 ثبوت الموضع شیخ رفیع الدین بومی رح در جواب سوال احدیث افتراق تقریری کرده اند که در اینجا با لفظ سو
 نوشته میشود و این نیست که اشعریست مسلم مرصوده کلمه فی النار الا واحد مراد از بودن جمیع فرقه با در نادر اگر
 غلو و نارس نیست لهذا مخالفان لافتن الاحادیث السیقه القطعیه زیرا که هیچ فرقه از فرق اسلامی نیست که همیشه در نادر ماند
 و اگر مراد غلو و نیست بلکه چند مدت در نادر ماند پس مسلم است لیکن برین تقدیر لازم می آید که از فرقه ناجیه کسی در نادر
 نباشد چنانکه احادیث صحیح و دلالت دارند بر آنکه فساد بر بنیاد مدت دخول با خود بدست جواب این شبهه
 قدیم است و محتاج است جواب از آن نوشته اند که در شرح عقاید اهل جلال و جلالی آن مذکور اند و منتخب جوین
 مذکور است جواب است اول که ابرج و اقوی است جواب محقق و دال است باختیار شوق ثانی حاصلست آنکه مراد خود
 لیکن دخول من حیث الاعتقاد و فرقه ناحیه را اصل دخول نار از جهت اعتقاد نخواهد شد اگر چه از جهت تفصیلات
 عمل در نادر خواهند و برین جواب ایراد کرده اند که اصنام من حیث الاعتقاد در لفظ حدیث کما یا کلم فی النار بدون
 تفریق است و این جنس با ضمائر جاز نیست و این ایراد مدفوع است بآنکه در اینجا چهار تفسیر برین تفسیس موجود است اول
 آنکه مستغرق استی علیه ثلث و سبعین ملة فمرصوده اند و افتراق در عمل درین عدد و نسخه نیست خواه تنها گرفته شود خواه
 مع الاعتقاد و این پیوسته چه ریش تراشان و حریر یوشان و تارکان نماز و تارکان روزه و تارکان حج
 و ترک کبیره و مثل زنا و ولایت و شرب خمر و قمار و سارقان و در شهران و غیر هم مراد منات الحضاة فرق جدا گانند
 پس نیست مراد افتراق است من حیث الاعتقاد پس موجب دخول نار همان اعتقاد فاسد خواهد بود و دوم
 اشتغال او واحد دلالت میکند بر آنکه مشایخات این فرقه امریست مشترک و سائر احاد این فرقه و مشترک در سائر
 احاد این فرقه نمیشوند مگر اعتقاد لاجتلاف احاد کل فرقه فی الاعمال معلوم آنکه تعریف فرقه ناجیه باین عبارت
 که الدین هم علی ما انا علیه و اصحابی دلالت میکند بر آنکه چیزی را و همچنین مشترک است بحیث این فرقه و رسول و
 صحاب و مسلم و بنو مشرک غیر از صفات نیست بالبداهه چه با هم آنکه در صدر این حدیث در روایات صحیح
 این عبارت آمده که افتراق الیه و علی احدی و سبعین فرقه و افتراق الفساری علی اثنتین و سبعین فرقه و ظاهر است
 که مراد در اینجا افتراق بحسب عقاید است پس درین است نیز مراد همان افتراق بود و منشأ دخول نار افتراق مذکور
 است پس منشأ دخول نار درین است بمرحان عقاید باشد که در آنها افتراق واقع شده جواب هم که مختار است
 حجه الاسلام غزالی است و محققین جدیدین آنرا پسند نموده اند آنست که مراد از فرقه ناجیه کسانی هستند که آنها را در حو

نارطریق نیست لاسر حیت الاعتقاد و لاسر حیت العین یعنی بی سبق عذاب در بهشت در آیند خواه از مصیبت آنها
 عفو الهی واقع شود و یا بر اصول قیامت و شداد قبر در حق آنها گفتا کرده اند یا شفاعت پیغمبر در حق آنها از ذل و نیرنگ
 تاثیر قوی نماید و این فرقه بخود نزدیک خواص دل بست که در عقیده و عمل راه بدعت ندیدند اگر چه مصداق بعضی
 تقصیرات فرعی گشته باشند و تفسیر این قسم بالذین هم علی ما نا علیه اصحابی برین تقدیر بسیار چسان منت زبرد که
 در عهد رسول خدا صلعم و صحابه کرام هم در عقیده و هم در عمل بدعتی نبود و منت اگر چه از بعضی افراد در طاعت قصور
 از کتاب فحور بوقوع آمده و غزالی روح فدین جواب تقدیر را نداده اند و گفته که مراد بفرقه ناجیه کسانی هستند که
 بی حساب بی شفاعت در بهشت خواهند رفت لیکن در مصدورات دایره نجات بسیار رنگ میشود و الذین هم علی ما نا علیه
 و اصحابی نیز ازین معنی متاخری دار و نیزه اگر جمیع صحابه را بجز حساب شفاعت داخل بهشت نمیدان خلاف دلائل
 قطعیست لهذا تا آخرین محققین این جواب را که در اصل از غزالی منت اصلاح نموده مقرر یک سالی نذکور شد قرار داده
 غلامبر علی الشاء الله تعالی جواب سوم آنکه کلماتی بالشار کل واحد من افراد کل فرقه فی النار است و مقصود
 عبارت ایجاب کلی شدن استثنای یک در الا واحد و واقع منت مفید رفع این ایجاب کلی آمد و رفع ایجاب کلی بصدق
 جزئی نیز فنادق میتوان شد چنانچه ظاهر است پس نسخه الا واحد آتش که هر فرد ازین فرقه داخل نار نخواهد شد
 که بعضی سبب تقصیر عالمان داخل در نار شوند در مصدورات اشکال تراشیده و وجه امتیاز در میان فرقه ناجیه و
 فرقه غیر ناجیه همین قدر باشد که فرقه غیر ناجیه کلمه داخل نار دارند و این فرقه ناجیه کلمه در دوزخ نخواهد رفت لیکن
 امتیاز ازین قسمته از فرقه دیگر اعمال غنثو اند شد لا شتر آنها فی ایچ پس نیست آن منسوب بگر صحت عقائد پسین
 در انتها می این جواب جرح بجواب اول ضرر خواهد افتاد و بهترین اجوبه جواب دیگرست که در کتب خویشی سطوح
 نیست و موافق است با قدیم عربست و در احادیث شایسته استعجالش نیز موجود خلاصه اش آنکه کلماتی بالشار عبارت
 بطلان است میگویند فلان چیز فی النار است یعنی باطل است چنانچه در حدیث صحیح وارد شده البزار فی النار یعنی
 زبان و دوازی باطل است و قال الله تعالی ان الذین یا کفون اموال لیتامی ظلمانا یا کفون فی بطونهم نارای کل
 باطل و حراما بطونهم ان ال ایتمیم پس نار حقیقه و لا یمکن جملة علی الحجاز باعتبار الاول لان الا کل فی البطن بنادی علیه
 ان الحجاز لیس بمرد پس معنی کلام چنین باشد که کل الفرق علی الباطل و لو سبب عقیده او عقیدتین او عمل او عملین
 بفرقه الناجیه لا بطلان فی عقیده تها و لانی عملها اما ان تخص الفرقة الناجیه بمن لا بدعة فی اعتقاده و عمله اصلا کما هو
 تنقیح الجواب الثاني او یخص البطلان بالاعتقادات فقط فیخرج ال الجواب الاول و لهذا در صدر کلام اشاره نمودیم
 که جواب اول همان است ارجح و اتوی انتهی کلام برح بلفظ قصص چون مقرر شد که فرقه ناجیه عبارت از گروه
 است که مصداق ما نا علیه و اصحابی است و مصداقش کسی است که در عقیده و عمل و بدعتی نیست بلکه عمل عقیده
 او موافق سنت است پس فرقه ناجیه مختص شد از روی استقرار در فرقه اول سنت و جماعت و گروه اول سنت عبارت
 از محدثین و ظاهر و مقلده مجتهدین اربعه زیرا که اصول عقاید و فرقه ندر بهشت ایشان غالباً موافق سنت است و اصول

جماعت و سعادت احکام الهی را در افعال تکلیفی از وجوب و حظر و مذنب و مکروه و این فقه مستلزم است
از کتاب عزیز و سنت مطهره که شایع بر سعادت آن منضم کرده و سلف احکام دین را ازین نادیده استخوان میکا و نیکو و محتلف
نمودند میان خود درین استخراج و این اختلاف ضروری الوقوع است زیرا که مالم له لعل و من اند و این اصول و سلف است
عرب است و در اقتضای الفاظ آن برای معانی کثیر و اختلاف معروف است همچنین سلف بنزد رسول محتلفه نظر
ست و احکام آن در اکثر احوال متعارض و از اینجا احتیاج شد سوسی ترجیح و آن نیز مختلف است پس اهل از غیره
مختلف میباشد و از اینجا اختلاف واقع شد میان سلف و ائمه بعد ایشان و جمله صحابه کرام اهل تقیانه بودند بلکه
متوی مقتضی بود و بجا طین قرآن و عارفین ناسخ و منسوخ و مستأخر و حکم و ماساثر لاسا و اولی آن از رسول خدا صلوات الله
صالحه عالی مقدار کرده بودند و ایشان را قیامی نایمیدند یعنی قاریان کتاب حیه عرب است اسیر بود پس هر که از
ایشان قرآن را خواند و بدان محسوس گشته و پراپای نام میخواندند بنابر غایت او در آن روز و در صدر او
کار و بار و این همه طریقه مامد سیس چهل معانی اسلام بسیار شدند و امیت از عرب مبدع محاربت کثرت سنت و در
و استبداد شکست فقه کامل گشت و این عمارت بجای خود و صنعت و علم گردید بجای قرار نام ایشان فقهار و علماسد
و فقه منقسم گردید بدو طریقه یک طریقه اهل رای و قیاس و هم اهل لعراق و دیگر طریقه اهل حدیث و هم اهل الحجاز
و علم حدیث در اهل عراق قلیل بود و ایشان را کثرت کردند از قیاس مابین شدند و از این ایشان را اهل رای خوانند
و مقدم جماعت ایشان که استقرار مذہب در وی و امیاتی شده و الوصفه روح سنت و امام اهل حجاز را ملک بن انس
ست و بعد از شافعی باز گردوی از علما کما قیاس کرد و علی باقی قیاس باطل مامد و هم انظار به وجله مدارک را منضم
کردند در نفوس اجماع و قیاس حلی و علت منضمه میرا بسوی نفس را گردانیدند و گفتند که نفس مرعیت نفس چه حکم است
در جمیع محال می و امام مذہب ایشان داود بن علی و سرتی همایلیان هر دو اند و این هر سه مذہب ببت جهو است
که در میان امت شهرت داشت و اربع مذہب میان آنها مذہب اهل تجارت ستر مذہب اهل طوایف ستر مذہب
اهل رای و اختلاف ایشان در اصول اقل قلیل بلکه اختلاف است در مروج هم در مسائل سعد و میث نیست
و همان اهل بیت ابتدای مذہب بیده کرده بفقده خاص منفرد شدند و بنا بر مذہب ایشان بر تناول بعضی صحای بقصد
و عصمت ائمه و رفع خلاف از اقوال او ستانست و این همداصول و ایهیست و همچنین شاذ شدند خوارج بمثل این بودند
و جهو احتفال به مذہب ایشان نکردند بل جانب کار و قبح را وسعت دادند و لهداند مذہب ایشان غیر معروف و کتب
ایشان غیر ضروری است و اثری از آن جز در موطا ایشان نیست و قتی که دولت سبعمه در مغرب مشرق و میث قائم
بود در آن بلاد کتب ایشان وجود داشت و همچنین حال خوارج است و هر یکی را ازین دو گروه کتب تالیفات و
آثار غرضه در فقه است بعده مذہب اهل ظاهر در دس ائمه مندرس شد تا آنکه بعد در کتب مجله باقی نیست و محم
بن حرم و اندلس بان علو رتبه در علم و جلالت شان در معلوم و عزیت در حفظ حدیث در مذہب اهل ظاهر
در آمد و مابین هر گردید و بعضی سایل خلاف امام خود او داد و کرد و بسیاری را از ائمه سلیمان مستخرجی شد تا آنکه

عامه بروی انکار کردند و کتابه را با غفالت ترک تلقی نمودند و باقی نماند مگر مذنب ابی حدیث از حجاز و مذنب اهل طبری از
 عراق و امام عراقیان بوجیفه نفعان بن ثابت ست ولادت او در سنه هجری بود و وفات در سنه اتفاق افتاد و
 مقام او در رفقه لایق است اهل جلد و اخلاص و مالک شافعی بدان شهادت داده اند و امام حجازیان مالک بن انس
 اسبی ست امام از اهل حیره و ولادت او در سنه بود و یا نو و وفات در سنه و وی مختص ست بربادت مدرک
 آخر برای احکام بسوی مالک مخبر و نزد غیر او و اهل عمل اهل مدینه ست زیرا که وی دید که ایشان در هر چه را غلبه اند
 فضل ترک در آن متابع من قبلم بوده اند بضرورت مدینه اقتدار او شان و بکده الی الجبل المباشری لفضل البیض
 الاخذین مالک عنه و این معنی نزد او یکی از اصول و از شرحیه گشته و بسیاری از اهل علم گان کردند که این امر یکی از مسائل
 اجماع ست پس انکار آن نمود و گفتند که دلیل اجماع مختص اهل مدینه از من سوا هم نیست بلکه شامل جمله است و اجماع
 که عبارت از اتفاق ست بر امر دینی از روی اجتهاد مالک اهل عمل اهل مدینه با منعی معتبر نباشد بلکه اعتبار او بحدیث
 اتباع جلیل باشد و خیل گیر کرده تا آنکه منتهی شود بشارع صلح و ضرورت اقتدار سلف و رعین اهل مرثا ملست چنان
 در ابواب جماع از آن بحث کرده اند اما بقدرست که اتفاق اهل جماع از نظر اجتهاد و در اولست و اتفاق ایشان در فعل
 یا ترک مستند بسوی شاهده من قبلم ست و بعد مالک بن انس محمد بن ادیس مطلبی شافعی ست وی رحلت کرد بسوی
 عراق بعد مالک صاحب امام ابو حنیفه ملاقات نموده اخذ نمود و طریقه اهل حجاز را با طریقه اهل عراق با میخت و مختص
 بحدیث خلاف کرد مالک و بسیاری از مذنب و بعد این هر دو احمد بن حنبل آمد و وی از محدثین عالین بود اصحاب
 با وجود و نور بصابت علم حدیث بر اصحاب ابو حنیفه قرات کردند و مختص بحدیث بگیر شدند بعد در جمیع اصهار تقلید
 بایستاد و مقلدان مقلدین هر چهار شدند و باب خلاف را مسدود ساختند و باظهار عجز و اعزاز خود از بلوغ رتبه
 مردم بسوی تقلید کردند و از تقلید دیگران بسبب تشبیهات و خوف اسناد بسوی غیر اهل و عدم وثوق
 برای دین او و بنا بر تلاعب منع کردند و لم یبق الا نقل مذاهبهم و عمل کل مقلد بحدیث من قلده منهم بعد تصحیح الاصول
 و اتصال بهند با روایت لا حصول لیوم لافقه غیره و از شک نیست که درین تقلید غیر منصوص ضبط نیست و جمیع اشتبا
 ست و لهذا در غیر منصوص بسیاری از اهل علم ترا جائز داشته اند و قول بوجوب اهل ابطال باطلات ست و قول
 بوجوب تقلید شخصی و التزام مذاهب معین بدتر از آنست بمع و نقل مباهرت وی نمیکند و کیف که حدیث این تقلید
 بعد از قول شهادت اهل با سحرست و بحال که کتب سنت و دوا دین اسلام به و گشته و صحیح از ضعیف جدا گردیده
 و نسخ از نسخ باز شناخته شد و خلاف اکثر آراء و تقریبات فقهیه بجز من برسانید و معام و دوا مع و صحاح و سنن
 حدیثیه ظاهر گشته بود بر تقلید هیچ معنی ندارد و تلاعب و دین هر چه منظورست و در رفقه باشد یا حدیث امام و در
 عامه ناس اهل اسلام بر تقلید این ائمه اربعه کرام صادر اند و مقلدان احمد بن حنبل قلیل اند بنا بر بعد مذنب و
 از اجتهاد و اصالت او در معاصرت روایت و اکثر ایشان در شام و عراق بودند و لو احوای وی بوده اند و هم اکثر
 الناس حفظا لسننه و روایت احمد بن حنبل و مقلدان ابو حنیفه اهل عراق و مسلمه و منب و صیغ ماوراء النهر و جمله بلاد عرب

هستند زیرا که مذہب قاضی بود مجزای و دارالسلام و ملائذ او اصحاب خلفای بنی العباس بودند و تالیفات و مسائل
 ایشان با شافعیہ بسیار شده شامی و حاشیہ در مختار گفته است چهار مذہب و در عامہ بلاد اسلام است بلکه در بسیاری
 از اقالیم و بلاد جز مذہب و شناخته نمیشود مثل بلاد روم و هند و سند و ماوراء النہر و سمرقند گویند چهار مذہب را نفر
 مذہب و را نقل کرده اند و لا بهر کی را اصحاب خواهند بود و علم جزا و بعضی هشت حد نفر گفته اند و نام و نسب شان
 ضبط نموده و اگر چه مذہب و ملت عماسیہ مذہب جد شان بود لیکن اکثر فقہان و مشایخ اسلام دولت مذکور و خفیه
 بودند چنانکہ متذکر کتب تاریخ طایب است و مدت ملک ایشان تقریباً پانصد سال است و همچنین ملوک سلجوقیہ و بعد ایشان
 خوارزمیہ و قنات ملک ایشان غالباً بمذہب خفیه بودند و ملوک زمانہ ماسلاطین آل عثمان پس از تاریخ ہفتصد تا
 امروز قضا و ساز مساصب جز بخفیه میبندیدند و گفته در کلام سراج احوال تخصیص در جمیع اماکن نیست تا آنکہ وارد شود
 بران اختصاص قضا مصر بمذہب شافعی تار من ظاہر میسر بنو قاری اہل بیتی مخصوص مذہب حنفی در مغرب قلیل است قاضی
 ابن العریل و ابو الولید باجی در حرلیت خود با آنرا بدین مغرب آوردند و مقتدان شافعی در مصر بیشتر از بلاد دیگر اند
 و مذہب و در عراق و خراسان و ماوراء النہر ہم فتنہ گریستہ و خفہ را در فتوی و تدلیس معاسمہ کردند در جمیع اصحاب
 و مجالس مساطرات میال ایشان عظیم گشت و کثرت خلافت با انواع استدالات ایشان مستحون گردید بعد ازین
 بدین مشرق و اقتضای سندرس شد و چون شافعی در مصر بر ہی عبدالحکم فرمول فرمود جماعتی از وی اخذ کرد
 و بزبان ظہور دولت را فتنہ فتنہ اہل سنت از مصر منقرض شد و فتنہ تبعیہ متداول گردید تا آنکہ دولت عبیدی بن بکر
 صلاح الدین یوسف بن ایوب متلاشی شد و فتنہ شافعی و اصحاب و از اہل عراق و شام باز آمد و باز از شش گرم
 گردید و منجملہ ایشان نووی و عزالدین بن عبد السلام و ابن الرقہ بمصر و تقی الدین و تقی العید و تقی الدین بسکی
 سراج الدین طیفی اکر الشافعیہ بمصر اکر العلماء از اہل مصر معاصرین خلدون مشہر شدند و مذہب مالک محقق
 اہل مغرب اندلس اگر چه در عبر ایشان نیز یافتہ میشود و اما این بلاد و تقلید غیر مالک کمتر میکنند زیرا کہ غالب جلالت
 ایشان بسوی حجاز بود و ختبی سفر مدینہ منورہ و این بلد طیبہ دران ابام دارالعلم بود و از آنجا ابراق آمد
 عراق در راه اہل ان نبود و لهذا اقتضای برا خداز علماء مدینہ نمود و امام ایشان دران روز مالک شیوخ
 و تلامیذ او بودند پس اہل مغرب اندلس رجوع بوی آورده تقلید او گردیدند و نیز مرایشان بدایت غلبہ داشت
 و معانات حضارت کہ اہل عراق راست نمیکردند و از آنجا اسیل بودند بسوی اہل حجاز بمنا سبت بدایت و لهذا
 مذہب مالکی ہمیشہ نزد ایشان غرض طری بود و متقی و تہذیب حضارت آنرا فرو نگرفتہ چنانکہ در مذہب یگر صورت
 بسته است با جملہ جمیع اہل مغرب مقلد مالک اند و تلمیذ او بمصر و عراق متفرق شدند چنانچہ در عراق قاضی اسمعیل
 و طبقہ او مثل ابن خوزر مند او ابن اللہان و قاضی ابو بکر الاہری و قاضی ابو اسکین بن القصار و قاضی عبدالوہاب
 و غیر ہم بودند و در مصر ابن قاسم و اشہب ابن عبدالحکم و حرث بن سکیون طبقہ ایشان بودند و عبد اللک بن حبيب
 از اندلس حلت کرده از ابن القاسم این مذہب افرا گرفت و باندلس رسانید و کتاب انجہ گاشت و بعد

کتاب بسیار مدون شد و بکار آمد بسیار الکی در افتقید ناخر گردید تا انقرض دولت فخریه و قیصران و امحال عجم کتب بن در بپ
کتاب تهذیب است و جمعی از شیوخ بشرح آن پرداخته و سابق ایشان درین حلیه ابن عبد السلام است **فصل سیم**
در بیان دولت اسلامیة انچه متصل است بدان شیخ تقی الدین ابن حمید بن علی معروف بمقریزی در کتاب الموعظ والاعتقاد
فی بیان الخطط والاثار نوشته که چون و تعالی محمد صلعم را بسوی کافه ناس از عرب عجمی که کرده فرستاد همه اهل شرک
و عابد غیر الله بودند مگر بقایا از اهل کتاب انچه باقریش رفت تا آنکه از مکة مدینه هجرت فرمود و صحابه با وجود شک
عیش و قلت قوت گردا و جمع می بودند و بعضی حرم در اسواق میگرد و بعضی قیام نخل می نمود و ادنی فراغ که حاصل
میشد بخدمت آنحضرت صلعم حاضر می شدند و چون آنحضرت صلعم از کلام سنده پرسیده میشد یا از پیچیری میفرمود و
یا کاری میکرد هر که از صحابه حاضر وقت می بود و آریا و میگرفت و هر که غائب می بود از وی فوت میشد نمی بینی که
عمر بن خطاب عمل محل بن مالک که مردی از اعراب بود در دیت چنین محنتی مانده و فتوی میدادند در زمین بنی صلعم از
صحابه ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف ابن مسعود و ابی بن کعب معاذ بن جبل و عمار بن یاسر و حذیفه
بن الیمان و زید بن ثابت و ابو در واره و ابوسوی اشعری و سلمان فارسی و چون آنحضرت صلعم بر حجت حق پیوست
و ابو بکر خلیفه شد و صحابه متفرق گردیدند بعضی برای قتال سیله برآمدند و بعضی برای قتال اهل شام و بعضی
برای قتال اهل عراق و چند نفر همراه ابو بکر در مدینه ماندند چون کلام قضیه پیش می آمد ابو بکر در آن حکم بحکام خدا
و سنت رسول او میکرد و اگر درین هر دو نمی یافت از حاضرین صحابه می پرسید اگر نزدشان می یافت بدان رجوع میکرد
الا اجتماع و حکم می نمود و چون ابو بکر آنجهانی شدند و ولایت امر است بعمر بن خطاب سید و مصر باقی شد صحابه بیشتر
متفرق شدند و با قطار مغنیه رفتند و خلافت در مدینه بهم و در دیگر بلاد نزول میکرد و نزول دفع قضایا حکم میکردند
با نچه نزد حاضرین صحابه از آثار رسول خدا صلعم می بود و حاضر شدند را انچه حاضر نشدند مصری را و حاضر نشدند مصری را انچه
حکمی از آنحضرت صلعم نزد صحابی دیگر موجود می بود و حاضر شدند را و حاضر نشدند مصری را و حاضر نشدند مصری را انچه
حاضر نشدند شامی را و حاضر نشدند شامی را انچه حاضر نشدند بصری را و حاضر نشدند بصری را انچه حاضر نشدند کوفی را و حاضر نشدند کوفی
را انچه حاضر نشدند مدنی را و این همه موجود است در آثار و را انچه معلوم است از مغنیه بعض صحابه از مجلس نبوی صلعم بعض
اوقات و حضو و غیره و در آن بزم و مغنیه حاضر اسر حضرت غائب پس هر یکی داری ما حضو فائت غائب بود و غرض که صحابه
همین هیچ گذشتند و بعد ایشان تابعین آمدند و بعد ایشان عدو و هر طبقه از تابعین در بلاد بود و هر یکی تفقه کرد
به صحابی که در بلده او بود و تجا و زنی کرد از فتاوی او مگر قلیل و بسیار و انچه او را از صحابی دیگر حاضر بلده دیگر رسید
مثل آنکه اتباع اهل مدینه در فتوی اکثر این عمر است و اتباع اهل کوفه باین مسعود و اتباع اهل مکة باین عباس اتباع
اهل مصر بمر و بن العاص و بن تابعین فقها را مصراعند مثل ابو حنیفه و سفیان ابن ابی لیلی در کوفه و ابن جریج بک
و مالک ابن انس بک و بن عبد بن عثمان بنی و سوار در بصره و او را زاعی بشام و لیث بن سعد بصره و ایشان بر همین طریق
رفتند و هر واحد از تابعین بلده او افتاد کرد و بر روایت یا درایت اجتماع و انچه منصوص است با آنکه در آن باب

حکمی نزد خود موجود و گویم در حدیث صحیحین و غیره خیر السامی فی روایه حیراسی قرن ای اهل مشرقی البی الصفا
 و تهم من البعثه مائه و ششون سته او و در نهاد و فو قها البقیل علی اختلاف ال وفاة و اخر العجاة موال ال الطغیل ان غیر
 من فاته مسلم کان مائه و ششون سته او و تسعین و تسعین قرآن الیزین بلونیم ای القرن الیزین بعدیم و هم السابون و تهم من سبیلین قمانه
 سته او تهم من سته مائه غم الیزین بلونیم و هم السابون و تهم من سبیلین قمانه حسیل ال حد و دستیر ماسین صدقه القرن
 مختلف باختلاف اعمار کل زمان و بایدل علی ان اول هذه الامة افضل من بعدنا و الی هذا و سبب منظم العلماء و ان من
 صحبه مسلم و راده و لومرة من عمره انسل من کل شیء بقی بعده و ان فضیلة الصحبة لا یعد لها عمل هذا و سبب الجموع و ذریب و غیر
 بن عبد البر الی انه قد یکون منین بقی بعد الصحابة افضل من کل فی جملة الصحابة کما مره و ان قوله علیه السلام خیر الناس
 قرنی لیس علی عمومه بدلیل بل یصح القرن من الفاضل و بفضل و قاصح قرنه مسلم جماعة من المناقین المنسیرین للابان
 و اهل الکسائر الیزین اقام علیهم علی بعضهم لحد و و قد روی ابو امامة الباهلی انه مسلم قال طوبی لمن آتی و آس بی و
 طوبی سبع مرات لمن یزنی و آس بی فی مسند ابی داود الطیالسی عن عمر بن الخطاب قال مسلم انسل اسحاق ایما قوم فی اصلا
 الرجال یومنون بی و لم یرونی مهم منسل لخلق ایما ناهنده الا حادیت تقتضی مع قوا ترطبها و حسنبا التسوية یزنی و لای غیر
 الامة و آخر فی فضل العمل الابل بدرو و الحیدمیه و کن تدبر نه البایان له الصواب تهی زو قال گفته المتسا و رانه ق
 هذا اللفظ لانه کرطوبی و اساد حدیث الطیالسی عن عمر بن الخطاب قال مسلم انسل اسحاق ایما قوم فی اصلا
 علی الجموع او باعتبار ساد الذي رواه احمد الدارمی و الطبرانی عن ابی عبیده ان حارح یار رسول الله احد حیر مننا اسلمنا
 سعات جابنا سعات قال قوم بکونون من بعدکم یومنون بی و لم یرونی و اساد و حسن و سبیلین قمانه و احمق ما علیه کجود
 فضیلة الصحبة لا یعد لها عمل لسانه رسول الله لومرة و ذلک لایکون لمن بعد الصحابة و لوی یلغو ما یلغو و الی
 سبب فضیلة الصحابة علی غیرهم کثیره من ظاهرة لا ینفیل بذكرها تهی بعد و غیر بری گفته و حال اهل اسلام از اهل مصر و غیر
 و احکام شریعت بر وجهه نگو یگانه شت تا آنکه ترسل بسوی افاق و تماخل ناس قلاق و دیگر و انتداب قوم برای جمع شد
 نبوی و تقید و بسیارند و اول کسی که تدوین علم کرد محمد بن شهاب بن هریت و اول کسیکه تصنیف و تبویب نمود
 سعید بن عروه و بریح بن صبیح و در بصره و عمر بن راشد در عین ابن جریج بمکه بعده و سفیان ثوری بکوفه و حماد بن سلمه
 جبره و ولید بن سلمه و رستم و جریر بن عبد الحمید و بطله و زنی و عبد الله بن مبارک بمر و حراسان و شیمین بن بشیر بواسط
 و شرف و ساد ابو بکر بن ابی سبیه و کوفه و شکیته ابواب وجود تصنیف و حسن تالیف و درین بهنگام حادیت رسول الله سلم
 از بلاد عیدیه بر رسید نزد کسب بیزین و بنود و بر هر که او را الی احوادیت رسید حجت قائم گردید و احادیث مبلیه صحت
 یکی از تا ویلات متاوله از احادیت مجموع شد و صحیح و رستم بار ساحتیه آمد و اجتهاد و مودی بسوی خلاف کلام رسول
 خدا صلعم و ترک حل و مزین گشت و از کسیکه خلاف سنن بالغه کرد و مذر ساقط سد بنا بر رسیدن احادیت نبویه با
 و میام حجت را و درین طریق بود و صحابه و بسیار ای از تابعین حلت میکردند و در طلب حدیث و احادیث کثیره
 چنانچه ناظر در کتب حدیث و عارف سیر صحابه و تابعین و ان مستغناست هر گاه مارون رستید قائم بخلاف شد

ابو یوسف معتقد به این امر است که یکی از نجابت بوجیفه است بعد سینه مسیحیج مایه متولی قضایا ساخت و مقدر شده است
 در بلاد عراق و خراسان و شام و مصر مگر هر که قاضی ابو یوسف بودی اشارت و اعتنا نمود و بچندین بارگاه در اندلس حکم
 مرتضی بن هشام بن عبد الرحمن بن سلوید بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن حکم بعد پدر قائم شد و بوقت منتهی گردید در
 ثانی مایه مختص بچندین بچگی بن بچگی بن بچگی اندکی گشت و وی حج گذارده و موطن را از مالک شنیده الا چند بار از
 این و هبت ابن قاسم و غیره علم کثیر گرفته باندلس عود نموده بود و ریاست و حرمت یافت که مثل آن دیگری نیافته و عمو
 متولی بسوی او شده و سلطان و عامه بر دروازه او منتهی میشدند و در سائر اعمال اندلس هیچکس قاضی نمیشد
 با اشارت و اعتبار او پس بنگران برای مالک شدند و بعد از آنکه برای او داعی بودند و مذنب مالک را قبل بچگی در
 اندلس یاد بن عبد الرحمن که او را بسطوره خوانند را آورده و بعد وی بچگی اول کسی است که این مذنب و رده و در
 افریقیه سکن آثار غالب بودند تا آنکه ابو محمد عبد الله بن فرج فارسی باندیب بوجیفه قدم آورد و اسد بن خرات حنفی
 قاضی افریقیه شد و چون سمون بن سعید بن متولی قضا را آنجا گردید مذنب مالک انشرف نمود و قضا را در اصحاب سمون
 متداول گردید تا آنکه بنو ششم که هم مالک بود و متوارث قضای آنجا شدند مثل توارث ضیاع و متعین و دین و حیس
 اهل افریقیه را بر مسک باندیب مالک ترک ماعدای از مذنب برداشت تا آنکه جمیع اهل افریقیه و اهل اندلس و جمیع بلاد
 مالک گردید تا آنکه روزی بار بر غیبت رسل طین جنس بر طلب نیاز بر که قضا و افتاد جمیع آن جنس سائر قری مقرر نمیشد
 مگر برای هر که مونسوم بفقیر باندیب مالک باشد و عامه در احکام و فتاوی مضطر شدند و این مذنب آنجا فاشی شد
 و بمیکه آن افتار را فرار گرفت چنانکه مذنب بوجیفه در بلاد مشرق فاشی شده بود و چه ابو حامد مسفری در ایام خلیفه
 قادر باشد احمد ابو العباس چون بمشکوک دولت شد با خود استخلاف ابو العباس محمد بن محمد باری شافعی از ابو محمد کفا
 حنفی قاضی بغداد مقرر کرد و این امر منظره شد بغیر ضای الکفالی و ابو حامد بسطاطان محمد بن سلگیلجی اهل خراسان فو
 که خلیفه قضا را از سفیه بشافیه منتقل فرموده است و این خبر در خراسان منتشر شد و اهل بغداد و وگروه گردید
 بعد ابو العباس بن محمد قاضی نیشابور رئیس خفیه بخراسان قدم آورد و حنفیه نزد او آمدند و میان ایشان
 و اصحاب ابو حامد فتنه برخاست و تا سلطان مرقع شد خلیفه قادر باشد اشراف و قضا را فرهم نموده گفت که اسطر
 ایهاکم وضع و شفقت و امانت بر امیر المومنین بر اصول محل خضانت نموده است و چون جاس ظاهر شد و ضا و حکم
 باری و واضح گردید - او را مغرول ساخته اعا و امر بر دستور قایم کردند و آمد و حنفیه را بعینیت و کرامت و
 حرمت و اعزاز سابق بنواخت و فرمان داد که با ابو حامد ملاقات و سلام و کلام و قضا حق اسلام نکنند و ابو حامد
 الکفالی را خلعت بخشید و ابو حامد از دار انحلافت منقطع شد و مسخوط علیه و مغرور غنم گشت و این خبر ببلاد شام
 و مصر رسید و ذلک فی سینه ثلاث و تسعین و ثمانه و اول کسی که علم مالک بمصر آورد و عبد الرحیم بن خالد نقیرت
 در اسکندریه سینه ثلاث و تسعین و ثمانه و وفات کرده بعد فشر وی از عبد الرحمن بن قاسم شده و دست بهار مذنب
 مالکی اکثر از مذنب حنفی گردیده بسبب فریبی مالک و مصر و مذنب بوجیفه را خود کسی بمصر نمیشاخت تا آنکه

وسبلهم من سبعين فرقة ونظر في التصاريح على إحدى وسبعين في اثنين وستين فرقة ونظر في اثني عشر على ثلاث وسبعين
فرقة قال السبكي حسن صحيح واخره صاحب الحاشية في صحيحه فاخره في المستدرک من شرح الفضل بن موسى عن محمد
بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هريرة وقال في الحديث كبر في الاصول وقدر في الحديث بنی وقاص عبد الله بن عمر
عوف بن كاسم بن سول الله صلى الله عليه وسلم في حديثه عن ابی سلمة واتفقا جميعا على الاحتجاج بالفضل بن موسى
وموثقه وباجمله فرق مسلم بن حجاج كرهوا ان يذكروا في الحديث وجماعت وابل حديث جعفر بن شاذان في حديثه واما في حديثه
بمنه الايشان انه قد روي في حديثه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في حديثه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
السنن ورفقا به في الاعتقادات وازيد في فرق اربع عشرة بالسنن خلاف لعبد وازيد وبعض خلاف
قريب جدا في النظر في كتب وشان ظاهر في كتب وكتاب ال وثلث شبرستان في كمال بيان عقائد جملة فرق اسلامية و
ان ازل العلم من غير فرق في خطهم بيان فرق اسلامية كره و فروج وشعوب ايشان بروج تفصيل وبسط اورد
ايراد آية خارج اربع سنن فصل چهارم در بيان عقائد اهل اسلام از ابتداء ملت اسلامية تا
انتشار مذاهب شعوبه - قال المقرئ في الخطوط السلام الله تعالى لا بعث من الاخرين محمد صلى الله عليه وسلم رسول الله
وصف لهم بهم سجدوا بما وصف به نفسه الكريمة في كتابه العزيز الذي نزل به على قلبه صلى الله عليه وسلم الروح الامير بما اوحى اليه من
الله تعالى فامسأله صلى الله عليه وسلم ان يخرجهم من بيوتهم وبيوتهم عن معنى شي من ذلك كما كانوا يسيرون صلى الله عليه وسلم عن امر الصلوة والزكاة
والصيام والحج وغير ذلك فاستجاب له امرهم في كل ما سألوه صلى الله عليه وسلم عن احوال القياسات والنجاة والشار والوسيلة الشان منهم عن شي
من الصفات الالهية النقول نقلت الاحاديث الواردة عنه صلى الله عليه وسلم في الاحكام الاحمال والاحكام وفي التزويج والتمريض احوال
القيامة والملاحم والفتن ونحو ذلك مما تضمنته كتب الحديث معاجها وسانها وارجوا معاجها من المعنى النظر في دواوين الحديث
النبوي ووقف على الآثار السلفية علم انه لم يرد قط من طريق صحيح ولا سقيم عن احد الصحابة رضی الله عنهم على اختلاف طبقاتهم
وكثرة عظيم الله سال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن معنى شي مما وصف الرب سبحانه به نفسه الكريمة في القرآن الكريم وعلى اسانهم
محمد صلى الله عليه وسلم كلهم فهم المعنى ذلك استوا على الكلام في الصفات نعم ولا فرق احد منهم من كونها صفة ذات او فعل وانما في
له تعالى صفات الالهية من العلم والقدرة والحياة والارادة والسمع والبصر والكلام والجلال والاکرام والوجود والابدية
والغنى والعظمة وساقوا الكلام سوفا واحدا وكذا استوا رضی الله عنهم ما ظاهروا في الله سبحانه على نفسه الكريمة من الوجه والكنه
ونحو ذلك مع لفي فائدتا مخلوقين فاستوا رضی الله عنهم بلا تشبيه ومن سوا من غير تعظيم ولم يتعبر من مع ذلك احد منهم
ال تاويل شي من هذا وراوا باجمعهم اجراء الصفات كادروت ولم يكن عند احد منهم باليستدل به على وحدانية الله تعالى
وعلى اثبات نبوة محمد صلى الله عليه وسلم في كتاب الله ولا عرف احد منهم شي من الطرق الكلامية ولا سائل الفلسفة ففهمي عصر
الصحابة رضی الله عنهم على هذا الى ان حدث في زمنهم القول بالقدرة وان الامر ان الله تعالى ان الله تعالى لم يفتد
على خلقه شيئا مما هم عليه وكان اول من قال بالقدرة في الاسلام محمد بن خالد الجعفي وكان يجالس الحسن بن
الحسين البصري فحكم بالقدرة بالقدرة وبذلك اهل البصرة مسلما راوا عروين عيينة بن يحيى واخذوا مع هذا الراي عن رجل

من الاساورة يقال له ائولوس يسوي ويعرف الاسواري الا اعلمت العقدة به عدده التحاج وسلسله ما مر عند الملك سربيل
سنة تاسيس ولما طلع عند المدي حزين الحظا صي الصدها مقالة معها في القدر تدرس القدرية واقتردي معدني من
هذه جماعة واحد الساف جميعهم اسدي ودم القدرية وحدهم جميعهم كاهن معروف في كتب السحر ديت وكان عظاما يسار قاصيا
سري القدر كان في مو ومعدن يسي الى الحسن السري يقولون ان سولا يسطكون بالدماء ويقولون ما تخرط في
على قدر القدر فقال كدرت مداراته مطن حيه مداوتك وحس ايضا في جرس السحابة نذير الجوارح وصرحوا بالكلية
بالدس الحروج على الامام وقتالها طرتم عند المدي عاصم رجوعوا الى الحق وقابلهم على في طالت قتلهم جماعة كذا
معروف في كتب الاسار ودخل في دعوة الجوارح تعلق كثير ومن جماعة من مكة الاسلام باهمهم يسهون الى ديسهم وعقدوا
غير واحد من وفاة احدى كاهن معروف عند المدي وتحدث الصافي ربح الصاحبه بدب التثبيح لعل في طالت العلوه
فلما لعه وكلك مكره وخرق النار جماعة من علامه واستدس لانا زيت المرامر امسكوا تحت نارهم ودعوت صرا
وقام في رسته عند القدر وسب سالا الحرف ما من السوا الشاني واحدث القول بوصيته رسول الله صلعم على
بالامامة من بعده فهو وصي رسول الله صلعم وعليه سب امه من بعده بالنصر احدث القول برعته على بعده
الى الدنيا ورحته رسول الله صلعم ايضا وزعم ان طالم اصل اسمي وان صه الحرة والاهب وانه موالدي يحيى في اسباب
وان الريد صوته والرق صوطه وانه لالمان يرل في الارض فميلة اعدا لكانت حورا ومن ليس سالا
انصاف العلالة من المرافعة واس سبابهم والدي انار فته امير المؤمنين عثمان بن عطل صي الله عليه حتى قتل وكان له
عدة اتباع في حاشية الامصار واسباب كثير في سخطهم الا قطار فكرت في كتب السيرة وصاروا عند الجوارح ومارا
امرهم لقوى وعدادهم كثر ثم حدث بعد عصر الصاحبه مديهم جميعهم صنعوا سلا والمشرق فعطت العقدة به فانه ليه
ان يكون الله تعالى شفقة داود وعي اهل الاسلام تنكوا كاترت في الملك الاسلامة انار فتيحة تولد منها ملا كبير كال
تليل لانه من سبي الهجرة فكثر اتباعه على اقواله التي تول الى التعطيل فاكرا ل الاسلام بدته وتناولوا على الكار
وتصيليل اليها وحده واس الجهمته وعدادهم الى الله ودواس طلس لهم وكثروا في الرد عليهم ما هو معروف عند المدي
وفي اتنا كحدث مديهم لا غفرال بئذ من الحسن بن الحسن البصري رحمه الله تعالى بعد الاتين من سبي الهجرة وصعدوا
فيه مسائل في العدل والتوحيد وماسات افعال العباد وال الله تعالى لالحاق الشروحه واما الله يدري في
الآخرة والمكر واعداد الحرس على المدن واسلو ما الى القرآن فالحق محدث الى غير ذلك من مسائلهم متعمد خلافت
في دعهم واكثر من التقصيف الى نصرة مديهم بالطرق الكذبية صهي ائمة الاسلام عن مديهم ودموا علم الكلام و
بحر واس منكر ولم يرل امر المعترزة لقوى واتباعهم كثر ودمهم يتشرف في الارض ثم حدث مديهم التجسيم لاله
الا حلال مظهر محمد كرام من حراق من حرا به الوعد الله المسحبات رعيم الطائفة الكراسه بعد الاثني عشر سبي الهجرة
وحدثت الصفاة متى اتهم فيها الى التحميم والتثبيح ورج وقدام السام واما مزرعة في صفر سنة سب وسمير
وماتين من المديس وكان سالك من اصحاب رادة على غير الفاس على التعبد والتقصيف يسوي من كان سبهم

ببلا والمشرق وهم لا يحصون لكن منهم وكان ما مالوا للفتى الشافعية واخفعية وكانت بين الكرامية بالمشرق وبين المعتزلة
 مناظرات ومناكرات وقت كثير متعدي وقاربها ابتداء واما الشيعة فينشئ في الناس حتى حدثت في القرامطة المناظرة
 الى محمد بن الاشعث المعتزلي بقرطوس على قبر قائمته وقصر طرية وقارب خطوه وكان ابتداء امره فظان في سنة اربع
 وستين مائة حين كان خطوه بسواد الكوفة فاشتهر به سببه بالعراق وقام من القرامطة ببلا والشام صاحب مجال والمدر
 والمطوق وقام بالبحرين منهم ابو سعيد الجبالي من اهل جنابة وعظمت دولته بنين بعدة حتى اوتقوا بعساكر بغداد
 واما فوا خلفا بن العباس فرفضوا الاموال التي تحمل اليهم في كل سنة على اهل بغداد وخراسان والشام ومصر واليمن
 وغربا بغداد والشام ومصر والحجاز وانتشرت دعائهم باقتدار الارض فدخل جماعات من الناس في دعوتهم ومالوا الي
 قولهم الذي سموه علم الباطن هو تاويل شرائع الاسلام وصرفها عن ظواهرها الى امور زعموا من عند الفسيفساق وتاويل آيات
 القرآن ودعواهم فيها تاويل بعيد اتخاها القول ببدعها ابتداء ما هو اهم فضلوا واحصلوا عا لا كثيرا هذا وقد كان لاسم
 عبد الله بن مرون الرشيد سابع خلفا بن العباس ببغداد ولما شغف بالعلوم القديمة بعث الى بلا والروم من عزم
 لكتب الفلاسفة وانه بهاني اعوام بضع عشرة سنة وثلاثين من سني الهجرة فانتشرت مذاهب الفلاسفة في الناس و
 اشتهرت كتبهم بجماعة الاسرار واقبلت المعتزلة والقرامطة والجهوية وغيرهم عليها واكثروا من النظر فيها والتفصيح لها فانجذب
 على الاسلام واهله من علوم الفلاسفة ما لا يؤمن من البلاء والمحنة في الدين وعظم بالفلسفة ضلال اهل البدع وزاد
 كفرهم الى كثرهم فلما قامت دولة بني بويه ببغداد سنة اربع وثلاثين وثمانمائة واستمر الى سنة سبع وثلاثين مائة
 واظهروا مذهب الشيعة فيهم الشيعة وكتبوا على ابواب المساجد في سنة احدى وخمسين وثمانمائة لعن الله معاوية
 ولعن من اغضب قاطمة ومن منع الحسن بن علي بن عذرة ومن نفى ابا ذر الغفاري ومن اخرج العباس بن الشورى فلما
 كان الليل حكى بعض الناس فاشارة الوزير الملهي ان يكتب في كل محراب دولة لعن الله الظالمين لاهل البيت ولا يذكر
 احد في اللعن غير معاوية ففعل ذلك كثر ببغداد والفتن بين الشيعة والسنية وجه الشيعة في الاذان السج على خير
 العمل في الكرخ وفتنا مذهب الاعتزال بالعراق وخراسان وما وراء النهر وذهب ليه جماعة من مشاهير الفقهاء و
 قوى مع ذلك مراخلفا الفاطميين بافرقية وبلا ومغرب وجهوا بمذهب لاسمعية وشعوا دعائهم بارض مصر فاستجاب
 لهم خلق كثير من اهلها ثم ملكوا سنة ثمان وخمسين وثمانمائة وبعثوا بعساكرهم الى الشام فانتشرت مذاهب الرافضة في ثمان
 بلا والمغرب ومصر والشام وديار بكر والكوفة والبصرة وبغداد وجميع العراق وبلا وخراسان وما وراء النهر ومع
 بلا والحجاز واليمن والبحرين وكانت بينهم وبين اهل السنة من الفتن والحروب والمقاتل ما لا يمكن حصره لكثرة وشهرت
 مذاهب الفرق من القدرية والهجوية والمعتزلة والكرامية والخوارج والرافضة والباطنية حتى ملأت الارض
 واما منهم الاسن فظهرت الفلسفة وسلك من طرقها ما وقع عليه اختياره فلم يبق مصر من الامصار ولا قطر من الاقطار
 الا وفيه لواء كثيرة فمن ذكرنا وكان ابو الحسن علي بن اسمعيل الاشعري قد اخذ عن ابي علي محمد بن عبد الوهاب
 النجفاني ولازمه عدة اعوام ثم بدا له فكره فذهب للاعتزال وسلك طريق ابي محمد عبد الله بن محمد بن سعيد بن

فانه ينسب على توافيقه في الصفات والتأثير قال: بالناسل لتأثيره وترك التناول بالشيخين التقيين اعطيتهم قبل في مسائل الصلوات
 والاسماع واثبت ان العقل لا يدرك المعارف قبل التسرع وان العلوم وان جعلت بالعقل فلا تجب ولا يجب البحث عنها
 الا بمعين وان هذا تعالى لا يجب عليه شيء وان النبوت من ايجازات العقيدة الواجبات السمعية الى غير ذلك من مسائله
 التي هي موضع اصول الدين وحقيقة مذهب لا تستعري حجة الله عليه السلام في مسائله التي هي موضع اصول الدين وحقيقة مذهب لا تستعري
 الاشارة الى دين الثابت الذي هو مذهب بل التحريم من انظار على هذا وتحت لم يسميه قال الله سبحانه وتعالى ولا يعلم الا الله
 والوكبر محمد بن السبيل لافعال الاكلى وابو بكر محمد بن الحسن بن فخر ركن الشيخ ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن هرون الاسفراهي والشيخ
 ابو اسحق ابراهيم بن علي بن يوسف الشيرازي والشيخ ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن عبد الكريم بن احمد الشيرازي
 ولما لم يزل يمدح محمد بن الحسين الرازي ويحرم من بطول ذكره في نفسه وانه سببه ناطقوا عليه وعاذوا فيه استدلوا في
 معنفات لا يحكموا تحفة فاستمر سبيل في بحسب لا تستعري في العروق من نحو سنة ثمانين في ثمانمائة ونقل منه الى الشام فلما
 ملك السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن ايوب يابصر كان هو قاصد من راد الدين عبد الملك بن جيسى بن
 درباس لما رآه في هذا الموضع نشأ عليه منذ كان في حرسه السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن ايوب بن جيسى بن
 وحفظ صلاح الدين في مصباحه عقيدة الفهار فكتب لمدن ابو المعالي مسعود بن محمد بن مسعود النيسابوري وصاحبها
 صغار اولاده فلذلك عقد واختصاره وشدوا اللسان على مذهب لا تستعري وحملوا في ايام دولتهم كافة الناس على
 التزامه فتمادى الحال على ذلك جميع ايام الملوك من بني ايوب ثم في ايام سوابهم الملوك من الاثراك والتغلق مع ذلك
 توبوا الى جدهم محمد بن تومرت احد حلفاء المغرب في العراق واخذوا من ابي حامد الغزالي مذهب لا تستعري فلما
 عادوا الى بلاد المغرب قام في المصادمة ليقهروا به فوضع لهم عقيدة ليقها عنه فاعتنوا بها ثم ماتت هذه العقيدة بعد موت محمد بن
 بن علي القيسي فالتقى مير المونيز في غلب على ملك المغرب بنوا اولاده من بعده مدة سبعين سنة وسما بالموحدين فلذلك
 صارت دولة الموحدين ببلاد المغرب تسبى وما من خلف عبيدة ابن تومرت اذ هو عند الامام المعلوم المهدي المعتمد
 كلكم راوا بسبب ذلك من ما خلافت لا يحصيها الله فالتقى بها سحابة وتعالى كما هو معروف في كتب التاريخ فكان في ايام
 السبب استهزاء به سبب لا تستعري واقتساروا في مصادر الاسلام بحسب نفس خيرة ومن الذاب جهل حتى لم يبق اليوم سبب
 بحال الا ان يكون مذهب بحسب اتباع الامام ابي عبد الله احمد بن محمد بن حنبل رضي الله عنه فانهم كانوا على ما كان عليه
 السلف لا يرون تاويل ما ورد من الصفات الى ان كان بعد السبع مائة من سني الهجرة اشتبهوا بمشوق واعمالها التي
 ابو العباس احمد بن محمد بن عبد الحكيم بن عبد السلام بن تيمية انما في مقصد لا انتصار لمذهب سلفه بل بالغ في الرد على مذهب
 الاشاعرة ومصدق بالكثير عليهم وعلى الافضلة وعلى الصوفية فاقترب الناس في غير فريقان فريق يقضي به ويعمل على
 اقواله ويعمل براه ويرى انه شيخ الاسلام واجل دعاة الملة الاسلامية وفريق يمدحه ويغفل عنه ويرزى عليه باثباته الصفات
 ويقعد عليه مسائل منها ما فيه سلف منها ما زعموا انه خرق فيه الاجماع ولم يكن له فيه سلف وكانت له ولهم خطوط كثيرة
 ومسابر حسابهم على الله الذي لا يخفى عليه شيء في الارض ولا في السماء ولا في رعاياها عدته انبلع بالشام قليل من

و صاحب ایشان بستم و از وقت در در قرین طائفه شروع میکنم بعد و سابق طریقه ابو محمد عبدالعزیز بن محمد بن سعید القطار
 کرد و دنیا و بر تو اعدا و نهاده و بخواه و پنج کتاب تصنیف کرد و منها کتاب اللوح کتاب المویز و کتاب فیض البرهان کتاب
 التبيين على اصول الدين و کتاب شرح و تفصیل فی الرد على اهل الاکث و تفصیل کتاب لابانه و کتاب تفسیر القرآن
 گویند این تفسیر در هفتاد مجلد است و تفهیم و از زمین و وقت بود که بلال بن ابی رده آنرا سر قفج و دست قف نموده
 تا آنکه در یکسال هفده درم او را حاصل شد و در مزاج و عابه و مزاج بسیار داشت مسعود بن سبیه در کتاب التعلیم
 گفته کان جنفی الذنب قتل الکلام لانه کان ریسبالی علی الجبائی و موالدی رباه و علمه الکلام خطیب گفته در باب
 جماعت در حلقه ابو اسحق مروزی فقیه در جامع مسعودی نوشت و ابو بکر صیرفی گفته معتزل سرای خود برداشت بود
 تا آنکه حق تعالی بشعرى را ظاهر گردانید و فخر بهم فی اقاع الساسم و حلقه عقیده او چنانکه مقرر می ذکر کرده این است
 ان الله تعالى عالم بعلم قادر بقدره عی بحیاة مرید بارادة مستکمل بکلام مسیح بسبع بصیر بجهردان صفاته ازلیة قائمه
 تعالی لا یتقال هی هو ولا هی غیره و لا اله الا هو و لا غیره و علمه واحد متعلق بجمیع المعلومات و قدرته واحدة متعلق
 بجمیع البصع وجوده و ارادته واحدة متعلق بجمیع ما یقبل بالاختصاص کلامه واحد هو امر و هی و خبر و استخبار و
 وعد و وعید و نهمه الوجهه راجعة الی اعتبارات فی کلامه لا الی نفس الکلام فی الافاظ المنزلة علی لسان
 الملائكة الی الالبیاء و الالات علی الکلام الازلی فالله لول و هو القرآن المقرور قدیم ازلی و الدلالة هی العباد
 هم القراءة مخلوقة محدثة قال و فرق بین القراءة و المقرور و التلاوة و التلو کافرق بین الذکر و الذکور قال و
 الکلام معنی تأمل بالنفس العبارة و الله علی ما فی النفس انما تسمى العبارة کلاما بما اذا قال و اراد الله تعالی فی حق
 الکائنات خیرا و شررا و نفعها و ضررها و مال فی کلامه الی جوارح تکلیف الا لایطاق القول ان الاستطاعة مع الفعل و
 مکلف بالفعل قبله و هو غیر مستطیع قبله علی ندبه قال جمیع افعال العباد مخلوقة مبدعة من الله تعالی مکتوبة
 للعبد الکسب عبارة عن الفعل القائم بمحل فدره العبد قال و انما فی هو الله تعالی حقیقة لا یتسار که فی المخلوق
 ما خص مصفیه هو القدرة و الاختراع و هو التفسیر اسم الباری قال و کل موجود و یصح ان یری و الله تعالی موجود
 فیصح ان یری و قد صح یصح بان المومنین یرونه فی الدار الاخری فی الکتاب السنة و لا یجزان یری فی مکان
 و لا صورة مقابلة و التمسال ضلع فان ذلک کله محال و ایهة الرویة له فیها ربان احد هان علم مخصوص متعلق
 بالوجود و دون العدم و الثاني انه ادراک و مراد العلم و ثبت السمع و البصر فبتین ازلیتین جا و را کان و را العلم
 و اثبت الیعدین و الوجه صفات خبریة و رو السمع بها یجب الاعتراف به و خالف المعتزلة فی الموعود و الوعد و
 السمع و العقل من کل وجه و قال لا یمان هو التصدیق بالقلب القول باللسان و العمل بالارکان فرموع الایمان
 فمن صدق بالقلب ی اقرب وجدانته الله تعالی و اعترف بالرسل تصدیقا لهم فیما جا و به فهو مومن و صاحب
 الکبیرة اذا خرج من الدنیا من غیر توبة حکمة الی الله اما ان یغفر له برحمته و لیشفع له رسول الله صلی الله علیه و آله و اما ان
 یعذب بعد له ثم یدخله الجنة برحمته و لا یحکله فی النار مومن قال و لا اقول ان یتوجب علی الله سبحانه قبول توبهکم

العقل لانه هو المطلوب لا يجب عليه شي اصله لا قد ورد السمع بقبول قوته التامين اجابة دعوة المفطرين وهو
 المالك خلقه ليعمل ما يشاء ويحكم ما يريد فلو ادخل خلقا في ما يحجبهم الظلم لم يكن جورا ولو اوجسهم البجته لم يكن جيفا ولا
 يتصور منه ظلم ولا ينسب اليه جور لانه المالك المطلق والواجبات كلها سمعية فلا يرد حسب العقل شيئا اليه ولا يقضي
 تحسينا ولا تقبيحا فمعرفة الله تعالى في شكر النعم واثابة الطائع وعقاب العاصي كل ذلك بحسب السمع دون العقل لا يجب
 على الناس لا صلاح ولا اصلاح ولا طيب ولا ثواب الصالح والظلم ولا انعم كلها العقل من ان لا تفاسد ولا يرجع اليه
 تعالى نفع ولا ضرر فلا ينفع بشكر شاكر ولا يضر بكفر كافر بل يتعالى ويتقدس عن ذلك بعث الرسل جائرا واجبا ولا
 مستحيل فاذا بعث الله تعالى الرسول واداه بالمعجزة الخارقة للعادة وتحدث ودعا الناس حسب لاصفا واليه و
 الاستماع منه والاستئصال لاوامره والانتباه عن قواهم وكرامات الاولياء حق والايمان باجابه في القرآن والسنة
 من الاخبار عن الامور الغائبة عن اشكال اللوح والقلم والعرش والكرسي والجنة والنار حق وصدق وكذا ذلك لا خيار
 عن الامور التي يستقبح في الآخرة مثل سوال القبر والثواب العقاب فيه والحشر والمعاد والميزان والصلوات الفستام
 فريقت في الجنة وفريق في السعير كل ذلك حق وصدق بحسب الايمان والاعتراف به والامامة تثبت بالاتفاق في الدنيا
 دون البصر والنعين على واحد صحيح الائمة متبركون في العقل ترتبهم في الامامة قال لا اتول في عايتة وطلحة و
 الزبير رضي الله عنهم الا انهم رجعو عن اسخطا وقل ان طلحة والزبير من العشرة المبشرين بالجنة واقل في معاوية
 عرو من العاصر انهما بغيا على الامام الحق علي بن ابي طالب رضي الله عنهم فقاتلهم مقاتلة ابل البني واقل ان ابل النور
 الشجرة هم المارقون عن الدين وان عليا رضي الله عنه كان على الحق في جميع احواله واثنى معه حيث دار مقريرى گفته
 اين سمت جمله اصول عقيدة او كه جايمير ابل امضار اسلاميه الان بران هستند و هر كه جبر بخلاف اين عقيدة كرده
 بخودش ريخته شد و اشاعره را صفاتيه هم مانند زير كه اثبات صفات قديمه الهى ميكنند بجزه مفترق شدند و الفاظ
 و از ده در كتاب سنت همچو استوار و نزول و صبح و يد و قدم و صورت و جنبه مخفى بر دو فرقه فرقه تاويل اين همه بر
 وجهي محتملة اللفظ ميكنند و فرقه تعرض تاويل نكرده و نه بسوى تشبيه رفته و ايشان را اشعريه اسير خوانند و سلا
 را درين امر حج قول بهر سببه كيچه اعتقاد مفهوم مثل افوازل لغت و دم سكوت ازان مطلقا سوم سكوت ازان بعد
 فنى را دة ظاهر چهارم محل آن بر مجاز تخم محل آن بر اشتراك هر فريق را دله و حجاج ست كه كتب اصول دين منضم است
 و لايزالون مختلفين الا من رحم ربك لذلك خلقهم و الله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون **فقف** اعلم ان الله
 سبحانه و عظيم خلقه بمعرفة بقوله تعالى و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون قال ابن عباس وغيره يعرفون مخلوق
 تعالى الخلق و تعرف اليهم بالسنة الشرائع المنزلة فعرفوا من عرف سجادة منهم على ما عرفهم فيما تعرف به اليهم و قد كان الناس
 قبل نزال الشرائع بجنه الرسل عليهم السلام عليهم الله تعالى انما هو بطريق التزكية عن سمات السحوث و عن التزكية
 و عن الافتقار و يصفونه بالاعتقاد المطلق و هذا التزكية هو المشهور عقلا و لا يتعداه عقل صلا فلما انزل الله شريعتا
 على رسوله محمد و اكمل دينه كان سبيل العارف بالله ان يحس في معرفته بالانبياء من معرفتين احدهما المعرفة التي

الى اوله والآخرى الالهية وان برز علم ذلك الى الله تعالى وليؤمن به
 ويكمل اجابته الشريعة على الوجه الذي اراد الله تعالى من غير تاويل بفكره ولا حكم فيه برايه وذلك ان الشرائع
 انما اثر لها الله تعالى لعدم استقلال البشيرة بادرارك حقائق الاستبصار على ما هي عليه علم الله وان لها ذلك
 وقد تعبدت بما عند الله من اطلاقها لكثرت فيها على ما برز من الاوضاع الشرعية وسجها الاطلاع على حكمه في ذلك
 كان من فضلته تعالى فلا يعين العارف به والمتمنى الى تكريمه فان تخرجه لربه تعالى بفكره يجب ان يكون سلطانا لا انزل
 سبحانه على لسان رسول مسلم من الكتاب السنة والا فهو تعالى منزوع عن تنزيهه بقول البشيرة بانكارها فانها مقيدة بالاطلاق
 فتنبه بها ككسفة كسبها ويوجب محاسنها وانما الاذواخت عن الهوى فانها صيغة كشف الله لها العطاء والحق
 ويهديها الى الحق فتفهم الله تعالى عن التنزيهات الحرفية بالا فكار العارضة وقد اجتمع المسلمون قاطبة على جواز رتبة
 الاحاديث الواردة في الصفات ونقلها وتبيينها من غير خلاف بينهم في ذلك ثم اجمع اهل الحق منهم على ان هذه الالفاظ
 مسروقة عن احتمال يشابهه الخلق لقول الله تعالى ليس كشئ شي وجوب السميع البصير لقول الله تعالى قل هو الله احد
 الله احد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وهذه السورة يقال لها سورة الاخلاص قد عظم رسول الله صلى الله عليه وسلم شأنها عند
 امته في تلاوتها حتى جعلها تعدل ثلث القرآن من اجل انها شاهدة بتنزيه الله تعالى وعدم اشبه المثل له سبحانه وتعالى
 سورة الاخلاص استقامت على اخلاص التوحيد لله من ان يشوبه بسل في تشبيهه بالخلق واما الكاف التي في قوله ليس كشئ
 شئ فانها زائدة وقد تقرر ان الكاف المثل في كلام العرب تبيان التشبيه فجمعها الله تعالى ثم نفى بها عنه ذلك واثبت
 اجماع المسلمين على جواز رواية هذه الاحاديث ونقلها مع اجماعهم على انها مسروقة عن التشبيه لم يبق في تعظيم الله تعالى
 بذكرها الا انفي تعطيل لكونه سدا للمسلمين معوا ربهم سبحانه اسماء نفوا فيها صفاته العليا فقال قوم من الكفار بوجوب طبيعة
 قال آخرون منهم هو ملة الى غير ذلك من الحادس في اسمائه سبحانه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الاحاديث اشتملت على
 ذكر صفات الله العلية ونقلها عنه الصحابة البررة ثم نقلها عنهم ائمة المسلمين حتى انتهت لينا وكل منهم يرويها بصفتها شريفة
 تاويل شئ منها مع علمنا انهم كانوا يتقصدون ان الله سبحانه وتعالى ليس كشئ شي وجوب السميع البصير فجمعها من ذلك
 الله تعالى اراد بها نفق به رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الاحاديث وتناولها عنه الصحابة رضي الله عنهم وبلغوا بالامانة
 يخلص بها في حلق الكافرين ان يكون في كرامتنا في قلب كل صالح معطل مبتدع يقتفوا اثر المبتدعة من اهل الطوائف
 عباد الله فلا يكسب صفات الله تعالى لنفسه الكريمة بها في كتابه وصفه رسول الله صلى الله عليه وسلم ايضا باصح عنه وثبت فعله على
 ان المؤمن اذا اعتقد ان الله ليس كشئ شي وجوب السميع البصير وان الله احد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد كان ذكره
 لهذه الاحاديث تمكين الاتبات وشجاني حاو القسطة وقد قال الشافعي رحم الله الاجبات امكن نقلها الى حلقها ولم يبلغنا
 احد من الصحابة والتابعين ما نصه انهم اولوا هذه الاحاديث والذي يخش من تأويلها اجلال الله تعالى عن ان يفضى
 له الامثال وانه اذا نزل القرآن بصفه من صفات الله تعالى كقوله سبحانه يد الله فوق ايديهم فان نفس تلاوة
 هذا فيهم منها السامع المعنى المراد به وكذا قوله تعالى بل يراه مبسوطة ان عند حكايته تعالى عن اليهود ونسبتهم اليه

انجل فقال استدل بداره مسوطان يخفق كيفيات اركان النفس تلاوة هذا بعينه للشيخ المقصود وايضا فان تاويل منه لا
 يحتاج ان يضرب لئذ تعالى فيها المثل نحو قولهم في قوله تعالى الرحمن على العرش استوى الاستواء الاستيلاء لقوله
 استوى الامير على البلد فزعمهم تشبيه الباري تعالى بشرايل الالفاظ فزعموا جلال قدره ان يشبهه بالاجسام حقيقة
 ولا جارا وعلما ومع ذلك ان المطلق يشتمل على كلمات متداولة بين الخالق وخلق وحق وجواب ان يقولوا مستهزئة لان الله تعالى
 لا يشركك ولذلك لم يتناول السلف شيئا من احاديث الصفات مع علمنا قطعنا انها عندهم مصروفة عما يسبق اليه
 فخلو انجبال من مشابهاها الصفات المخلوقين وتامل تجد ان الله تعالى لا ذكر المخلوقات المتولدة من الذكر والانشي
 في قوله سبحانه خلقكم من انفسكم ازواجا وازواجهم من الانعام ازواجا يذروكم فيه علم سبحانه ما يخطر بظن خلق فقال عز
 من قال ليس كمثل شي وهو السميع البصير انتهى كلام المقرري في الخطط حاصل كلامه انك طريق سلف امت وائمة ايشان
 از صحابه تابعين تابعين ائمة مجتهدين اجراء صفات باري تعالى بظن اهرش موافق ورود كتاب عزيز ووضو
 حديث شريف بلا تاويل ولعطيل في كيفيت تشبيه وتمثيل است باعتقاد تنزيه او تعالى از صفات مخلوقين وشماتت
 ايشان ونفي صفات الهيية علو وازان مذهب مختزلت وايشان نسبت فرقة هستند مقرري گفته وقلما يوجد
 معتزلي الا وهو رافضى الا قبيل منهم الفرد بظامة ومختزل راشنويه وكيسانية وناكيتيه واحمدية ودهميه وتبريه وواسطيه
 واورويه هم ناسخه وبرواحد از فرق نسبت گانه نسبت بمقبوع خود نامى عليه دست وتشبيه صفات باري بصفا
 مخلوق مذهب تشبيه است وايشان ظن ميكند در اشبات صفات بر ضد مختزل و هفت فرقه هستند از انجمله اعتقاد معتزلي
 اتباع مغيرة بن سعيد على است كه ان كل مكان لا يتجاوز عنه مكان ودر بعض اقوال وعقائد مبحثان روافض فخر هستند
 وممكنان مجمله مدعى اختلاف الاقوال في ما بينهم ميگويند ان على العرش والعرش محاسن وجميه نفى ميكند صفات
 وروديت او سبحانه را در آخرت وقال ما يخلق قرآن مقرري گفته و هم فرقة عظيمة وعدا هم في المعطلة المجبرة
 گويم كسب شيخ الاسلام ابن تيمية وحافظ ابن قيم رحمهما الله مشحون است برد اعتقادات ايشان خصوصا قصيدة نوويه
 كه خيل مغرور پر مغرور واقع شده وقفاصيل عقائد اين فرق بدليل احوال شان در خط مرقوم است و مذهب بل سنت
 و جماعت كه فرقة ناجيه ومصداق حديث لا يزال طائفة من امتي على الحق طاهرين الى ان ياتي امر الله است اثبات
 بلا تمثيل و احقاق بلا تعطيل ونفي تشبيه وتخييم لا تحييف و تاويل است وهو الحق الذي يستحق ان يشار اليه و
 لا يقول الاعليه والله التوفيق فقط شاه ربيع الدين دلموي رحم و جواب بعض اسئلة نوشته اند كه علماي
 اهل سنت جماعت رحمهم الله و اصول ثلثة دين اختلاف في ندارند و در بعض متفرعات تشبيه باختلاف لفظ كه فيما بين
 اينها واقع است و بيان اختلاف است فرقة شده اند مشعر به و ما ترديد و حساب و اصل اين است كه علماي اهل سنت
 حق تعالى و در خبر عطا فرموده سكه درهم بسا كه بسبب ان بنو عمر بن الخطاب و بنو عبد الله بن مسعود و قوم انصار
 وقت حسد كه بسبب ان كلام هر قائل را بر محل نيك حمل مينمايند و حتى المقدور تكفير و تفصيل نفي كنند مثلا ما تزيه
 قائل شده اند بصفت ثامن كه انرا كوين گويند و آن صفت را قديم مي انگارند و اشعر به صفت كوين را اعتبار

دارند و می‌فهمند که تعلقات قدرت و اراده این صفت حادث می‌شود و چنانچه تعلقات سازمناجات حادث اند از
هم حادث است پس کلام ما بر اینست که قابل بقدم آن صفت اند و حمل میکنند بر قدم مبدء آن که قدرت و اراده
و تفصیل و تکفیر نمی‌نمایند و همچنین نسبت حال خلاف دیگر که فیما بین این هر سه گروه واقع است مثلاً اشاعره و ماتریدیه
میگویند که کلام غیر مخلوق است و بر او آزاران کلام نفسی میدارند و الفاظ زیر که حادث است الفاظ که کیفیات است
غیر قاره اند یعنی است و انکار بر اینست و انکار بر اینست و انکار بر اینست و انکار بر اینست و انکار بر اینست
القرار آنها در وجود و تعلق است و اینجا الفاظ را وجودی دیگر است بمقتضای سماعین آن وجود بطریق تجرد و اشغال
و از آن در دنیا و ملکات است شیخ سعدی را بهمان وجود توان گفت که از مدت پیش صدوی سال موجود است
یعنی همین الفاظ است مراد از این الفاظ و لا در تحمیل شیخ سعدی لباس وجود پوشیده باز در تحمیل سماعان
دیگر و خبر الی یومنا پس چون کلام لفظی الی را و الی الی مانند کلام نفسی قدیم گوئیم هیچ انکار بر این لازم نمی‌آید
بلکه عموم نفس کلام الله غیر مخلوق را از ظاهر صرف کردن بر کلام نفسی محمول است یعنی از فهم است اشعریه و ماتریدیه
دانستند که سخن چنانکه راه پیچیده دارد و الی الی از تکفیر و تفصیل نباید نمود و اشعریه میگویند که حسن قبح و افعال یعنی
ایمانی است عقاید افعال نیست و الاشیع و شرع جائز نمیشد الا باذن افعال مختلفه و الاشیع و شرع جائز نمیشد الا باذن افعال
را قبل از وجود و شرع حکمی نیست از وجود حرمت چنانچه معتزله میگویند اما و نفس حسن چیزی نیست که مقتضی و حرمت
مثل نماز که مثل بر مناجات معبود است و حرمتی که مقتضی حرمت مثل نماز که موجب اجتناب از آن است و از
شایع حکیم است حکم او جزائی نیست آنچه قابل و موجب است از او و جابجاء و آنچه قابل حرمت است از او احرام ساختار
حسن و قبح بعضی افعال بمقول ناقصه اما درک نمیشود باین جهت اشعریه انکار حسن و قبح ذاتی افعال نموده اند
تا عوام بعقول ناقصه خود درین میدان بر خطر جولان نکنند و از جاده ایمان بیرون نروند و الیه اشاره رسید تا علی
بن ابیطالب که الله چه حیث قال لو کان الدین بالرائی لکان باطل الحنف اولی السبع من ظاهره پس اشعریه قائل
تکفیر و تفصیل نیستند و همچنین جمهور متکلمین صفات حق تعالی را از افعال و ذات می‌شمارند و میگویند که اثبات قدماستقل
یعنی ذات متعدد که قسرت و اثبات قدم یکذات و تبعیت آن ذات قدم صفات اصلا کفر نیست و علماء باور دارند
از اثبات قدما متعدد و لو بصفات متعدد و اجزاء کرده صفات بالاعین و لا غیر دانسته اند زیرا که اگر عین گوئیم
نفسی آنها لازم می‌آید و مذنب معتزله و فلاسفه میشود و اگر نماند گوئیم یعنی غیر پس طعن تشنیع مخالفان با اثبات قدما
متعدد متوجه میشود باین جهت نفی عنینیت و غیرت کردند و جمهور متکلمین فهمیدند که مراد ایشان نفی غیرت
است چنانکه نامیگوئیم نه انکار آن صفات و لهذا نفی غیرت حقیقه چیزی از چیزی مستطیع ظاهر است و همچنین علماء ماتریدیه
میگویند که السیّد قدیشتقی و الشقی قدیسعد و اشعریه میگویند که السیّد بن سعد بن لطف الله و الشقی بن شقی
بطریق اسم و هر دو بطریق غرض غرض دیگر را فهمید و از تکفیر و تفصیل زبان را باند ساختار اند زیرا که کافیه انجام را
تکفر کرده و قهر کرده و دیگر و سبط را نیز اعتبار نمود و تبدیل تفاوت و سعادت قائل شده و همچنین نسبت حال اختلاف

در ایمان واقع است که ایمان بهر مقصد پیش فقط و الا تمیز کاشف عن التصدیق و موالتصديق والاقرار و العمل
بمعنی آن العمل من کلمات جمیع حقیقین از شافعیه و مالکیه و حنابلہ قائل باخیر شده اند و حنفیه قائل باول و لهذا این فرق
جزم نمیکند بایمان خود و میگویند که ناموس است الله تعالی و حنفیه میگویند ناموس حقانیر که در کمال ایمان عمل
ست شبهه است که هست یا نیست و در نفس ایمان که تصدیق است هیچ شبهه نیست و علی هذا القیاس آنچه شافعیه میگویند
که در فرق با اختلافی نیست در اصول دین و حال با تردید و حال اشعریه که فیما بین خود با اختلاف دارند همچنین نیست
جای فخر نباشد و مع هذا فیما بین شافعیه نیز در بعض اصول اختلاف است و منته القول بالبدر و الرحمة حتی انکسر بعض
و قول بحدیث بسیاری از کلام الله که جمیع شافعیه بدان قائل اند و در کتاب عقائد این با بویه را انکار فرقیو
بسیار است و بشدت نفی آن نموده و مثل قول بحجیت قیاس که هبه الله شافعیه بان قائل است و دیگران انکار
آن مینمایند و همین جهت او را ثلث عشری لقب داده اند و باهم بسبب این اختلافات تکفیر و تضلیل نمیکند چه این
با بویه را بکمال تعظیم پیش می آیند و ملقب بصردق نموده اند و ما هو با بکم فهو جوا ابنا انتهی کلامه گویم مقرر فرمی در خط
گفته اعلم ان السبب في خروج اكثر الطوائف عن ديانة الاسلام ان الفرس كانت من سعة اللذات علوا ليد على جميع الامم و جلالة
الخط في انفسها بحيث انهم كانوا يسمون انفسهم الاحرار والاسياد وكانوا يرون سايه الناس عبدا لهم فلما استخفوا
بزوال الدولة عنهم على ايدي العرب كانت العرب عند الفرس قل الامم خطرا فظاهروهم بالامور و تصانف لديم المصيبة
كسيرة الاسلام بالحارة في اوقات شتى وفي كل ذلك يظهر منه تعالي الحق و كان من قاهم شغافا و انشليس المقنع و
بابك فيهم و قبل هولاء رام ذلك غارا لمقتضى اشاء ابو مسلم السمرقند فظاهروا ان كيد به على الحيلة المنهج فظاهروهم منهل لا
و استمالوا اهل التشيع باظهار محبة اهل بيت رسول الله صلعم و استنشق ظلم علي بن ابي طالب رضي الله عنه ثم سلکوا بهم سب
سختی حتی اخرجوهم عن طريق الهدی تقوم اوله و سلکوا الی القول بان رجلا من فطری المهدی عنده حقيقة الدين اذ لا يجوز
ان يؤخذ الدين عن كفار و ان سبوا اصحاب رسول الله صلعم الی الکفر و قوم فخرجوا الی القول باعد النبوة تقوم سمعهم به
و قوم سلکوا بهم الی القول بالحنول و سقوط الشرايع و انخروا نلاعوبهم فاجابوا عليهم من غير حيلة و ليلة واحدة
قالوا اهل هي سبعة عشر صلوة في كل صلوة خمس عشرة ركعة و هو قول عبد الله بن عمر بن اسحاق الكندي قبل ان يصير
خارجيا صغريا و قد اظهر عبد الله بن سبأ الحميري اليه دوى الاسلام ليكيه اهل الحان بنوا اسل ناراة الناس على عثمان بن
عقاف احرق على رضي الله عنه منهم طوائف اعلنوا بالهتية من نهره الاصول حدثت الاسماعيلية و الفرامطة و بحق
الذي لا ريب في شأن دين الله تعالي فظاهره لا باطن فيه جوهر لا سحرته و هو كله لازم كل احد لا ساحة فيه و لم يكتف رسول
الله صلعم شيئا من الشرعية و لا كلته و لا اطلع اخلاص الناس به من نزوة او لم علم على شئ من الشريعة كمنه عن الاحمر
والاسود و رعاة الغنم و الابل و لا كان عنده صلعم سر و لا زور و لا باطن غير ما دعا الناس كلهم اليه و لو كنتم شيئا
لا بلغ كما امر من قال هذا فهو كافر باجماع الامة و اصل كل بدعة في الدين البعد عن كلام السلف و الانحراف عن
اعتقاد الصدر الاول حتى بلغ القدر في القدر فجعل العبد خالقا لا فعلا و بالغ الحميري في مقابلته فسلب منه الفعل

والاقتیاب و بالغ المعطل فی التشریع مسلک عن الله تعالى صفات الجلال و نفوت الکمال و بالغ التنبیه فی مقالة
 مجد کواحد من المستر بالغ المرحی فی مسلک الحقائق بالغ المعتزل فی التعلل فی العدای بالغ الباسی فی دفع علی غی
 المستر عن الامانة و بلغت الغلاة حتی جعلوه الهاد بالغ السنه فی تقدیم الی بکر رضی الله عنه و بالغ الرافضی فی
 تاجیه حتی کفره و مسا ان اهل و اسحق و حکم الوهم غالب فتعاضدت الظنون و کثرت الاوایم و بلغ کل فریق فی الشی
 و العباد و البغی و الفساد الی اقضائاته و بعد یناته و نباغضوا و تلامسوا و استحلوا الاموال و استباحوا الدمار
 و استغروا بالدول و استعانوا باللوک فلو کان احدیهم و بالغ فی امرنا فی الآخر فی القرب منه قال انظر لاسبغ
 عن السکن کثیر و لا ینشی فی المنازعة الی الطرف الآخر من طرفی التقابل کنهم بوا لا التدابر و التقاطع و لا یزولون یز
 الامم هم ربک **فصل** یا نروهم در بیان بعض خصایص امت مرحومه محمدی صلی الله علیه و آله و این خصایص اگر چه بسیار و
 می شاست لیکن اینجا از آن مسائلین مقام باشد چیدست یکی آنکه این امت را خیر اجم و ورثه انبیا علیهم السلام گردان
 و در نصب احکام از کتاب سنت و در تفسیر و صلات و جهاد و روزی او فرموده تا آنکه عیسی علیه السلام نرود و دل
 حکم منبریت او فرماید و از آنجمله آنکه قرن صحابه و تابعین انبلاع تابعین بن اخیز القرون گردانیده و از آنجمله آنکه در
 زمان و شمایل امت آخرت و در شتر و حساب فساد و دخول جنت قبل امم سابق و تصحیح از ابو هریره آمده
 که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نحن الاخرون السابقون یوم القیامة سید اجم و اولوا الکتاب من قبلنا و فی روایة المسلمین
 الاخرین من اهل الدیاء السابقون یوم القیامة المتقین لهم قبل الخلائق و از آنجمله آنکه ذکر این امت در کتاب انبیاء
 سابقین آمد و موسی علیه السلام آرزو کرد که این امت از آن وی مانند او صاف او را یاد کرد و جواب داد که این
 احمد باشد و فی الباب حدیث طویل عن ابی هریره عن ابی نعیم الاصفهانی عن ابن عباس عن ابی طغریک عن
 انس مرفوعا عند الی نعیم فی اخیلیه و در آن آمده که انما یصل البشران و در صد و رایتان باشد و مال غنیمت بجوید
 و رفقه حسنه بدون عمل یکس حسنه و بر عمل ده حسنه یابند و سینه بدون عمل نوزده نشود و بر عمل یکس سینه قرآن
 داده و آید و در حال را بکنند و از آنجمله آنکه سابق و طهارت اطراف کنند و در روز صائم و در لیل قائم باشند
 و آمرن معروف و نایمن از منکر اندر مایت میکنند شمس قررا برای اوقات نماز در که میکند در مساجد و مساجد
 و نماز میگذارد استاده و نشسته بر کوع و سجود و صفوف کتاب ایشان قائم کتب نبی ایشان قائم رسل دین
 ایشان ناسخ جمله ادیان است و همیل میکنند نزد عقیب قبیح میکنند نرو سابع و فرخ میکنند قربان را برای خدا قرار
 گفته هر که سوزات او نطهرت تواتر است او اقل است بسکی گفته مگر این است که با وجود او نطهرت معجزات رسول الله
 است او اکثر از سائر امم است و از آنجمله آنکه عاتم طلال است ایشان را و برای امم سابقه حلال نشود و تمام روی
 زمین مسجد ایشان است و هم خاک آن را و در عدم وجود ما و صحیح آنست که اصل منو محفوظ این امت نیست بلکه
 غره و تحجیل و تحجیل مجموع صلوات حسن باین کیفیت محفوظ است و در صورت و از آنجمله بسمله است باسن لفظ حر و
 ترتب کدائی شهدا لدین حبیبی نخوی در تفسیر خود گفته ای محقق است به نده الامنا تنهی و از آنجمله تابعین و مسلمان

و رکوع قبل سجده است و از آنجمله صفوف مسلوقة است مثل صفوف ملائکه و امم سابقه نماز مغرب میگردد و نذر و از آنجمله روز جمعه
است که امم سابقه را بدان راه نوازند و برای این است نگاه داشتند و در وی ساعت اجابت است و در تعیین آن
زیاده برسی قول در لوابع الانوار ذکر کرده و در مستخرج الباری چهل و دو قول آورده و از آنجمله نظر کردن در کتاب
است این است از اول لیل رمضان و غفران ماه رمضان خصوصیات کثیره دارد که همه داخل خصائص این
است است اگر چه در تخصیص صیام رمضان باین است اختلاف است و از آنجمله استرجاع است نزد مصیبت باین عبارت
خاصه و رفع حج و اعطال امم سابقه ازین است و رفع مواخذه بر خطا و عسایان و استکراه و حدیث نفس از آنجمله آنکه
این شریعت اکمل جمیع شرائع مقدمه است چنانکه بر مایه تورات و انجیل و زبور و صحف مخفی نیست و از آنجمله عدم اجتماع
ایشان است بر صلات و درین باب حدیث است با الفاظ و طرق و اسانید کثیره و این علامت قوت است پس نازل
نشود حدیث مروی درین باب از مرتبه حسن بعضی گفته اند مراد باین حدیث علماء است اند و از آنجمله آنکه اجماع
ایشان رجحانست نزد کسیکه قائل است بآن و اختلاف ایشان رجحانست اختلاف من متبهم عذاب بود و از کثرت
بطرق معلوم میشود که حدیث اختلاف امتی رحمة فی آنجمله اصلی دارد و از آنجمله آنکه شهادت دو شخص عدل از
ایشان برای شخصی مخیر موجب رجحانست و از آنجمله آنکه قائل اند در عمل اکثر ایشان در اجرو و قصر و عمر و معذرا
علم اولی و آخر اتم دارند و از آنجمله اگر ایشان را اسناد داده اند یعنی حکایت طریق من سند موصول بسوی من مطلقا
گفته و بهر خصیصه فاضله من خصائص بنده الامه و سنه بالفتح من السنن الموقده است نه زرقانی گفته لم یوتها احد
الامم قبلهم تهی و این المبارک گفته الاسناد من الدین لولا الاسناد فقال من شاء ما شاء و قال الثوری الاسناد
سلاح المؤمن و عبد الله بن طاهر گفته روایتی حدیث بلا اسناد من عمل الزیعی و قبل فی قول تعالی و انما من علم سنن
الحديث و بقیه گفته حماد بن زید را مذکره احادیث کردم گفت ما اجود ما لو کان لها اجتهاد یعنی اسنادا در مذهب
گفته و بنده الامه الشریفه تنصیر حدیث عن الثقة المعروف فی زمانه بالصدق و الامانة حتى تناسی اخبارهم ثم یخبرون
اشد البحث حتى یغیروا الاخذ بالاحفظ و الاضبط فالاحفظ و الاضبط و الاطول مجاست لمن فوقه من كان اقصر حجات ثم یکیون
الحديث من عشرين و چنانکه اکثر گفته بیده بود من الغلط و الزلل فیضبطوا حروفه و یجدوه عذرا فنداس فضل الله علی
بنده الامه انتهى ابو حاتم رازی گفته لم یکن فی امته من الاثم من خلق الله آدم اسناد یحفظون انما الرسل الا فی بنده
الامه انتهى زرقانی گفته و فیبه شرف اجماع حدیث و رد علی من کرده کتابین السلف انتهى گویم این منصف خاص
باین حدیث است اول فقد ازان بمراحل دور افتاده اند و از آنجمله آنکه ایشان را علم السابج اعراب اده اند و در حدیث
ابو هریره آمده تعلبوا من سناکم ما یقبلون به ارا حکم فان صلت الرمح حجة فی الابل منزلة فی المال منسأة فی الاثر
اخرجه احمد و الترمذی و احاکم صحیحاً زرقانی گفته و کل منها مما یتناض فیها المتناضون و ابو بکر محمد بن احمد بن
منصور حافظ بغدادی گفته این است مخصوص است بمسببه چنانکه امم سابقه را ندانند اسناد و انساب اعراب
انتهی و بهر مروی عن ابی علی انجیان البیضا و از آنجمله آنکه ایشان را تصنیف کتب از زانی داشته اند باین العربی الکی در

عارضه الامور فی شرح جامع الزندی گفته که ممکن قطعی نامه من الامم من انتهی الی حدیثه الائمة من المتصرف فی تصدیق
 والتحقیق ولا بارائی من انما من التفریح والتدقیق وتصنیف الکتاب تدوین العلوم وحفظ سنة منہم مسلم انتهی و
 در شرح محمول گفته و من خفا لئلا ان الواحد من متحصل فی العمر العفیر من العلوم والعلوم ما لم یحصل لان
 من الامم السابعة فی العمر الطویل لهذا تهبیا لجهتین من ندره الائمة من العلوم والاستبانات والمعارف ما تقتضی عنه
 اعمارهم انتهی واقوال اهل علم دین باب بسیار است از جمله آنکه همیشه گویان از ایشان غالب باشد بر حق تا آنکه امر
 خدا بیاید بعضی آیات عظام که متعاقبان ساعت باشد واقع شود فی مسلم عن جابر بن سمرة رفعه عن جابر بن عبد الله
 قال قال تعالی علیه صلی الله علیه وسلم انما اتوا من الله انما اتوا من الله انما اتوا من الله انما اتوا من الله انما اتوا من الله
 علی الحق حتی یاتی امر الله و هم علی ذلک بخاری صحیح گفته الطائفة اهل العلم والنور و در تہذیب گفته حمد العلماء
 او جبر و هم علی اهل العلم وقد و اعلم انہی مسلم لقوله ففرقتهم فی فو ساء فاما کما سمعہا وجعلہم عدولا
 فی حدیث یحکم ہذا العلم من کل حلف عدولہ ینفون عنه تحریف الخالین و انتحال المبطلین و تاویل المجاہلین و ہذا اخبار
 منہ مسلم بصیانة العلم وحفظہ وعدالة تاقیہ و انہ فی کل عصر عدولہ یحکمون و ینفون عنه و ہوں من اعلام
 شونہ و لا یقرعہ کول بعض الضعفاء لیردون شیاس العلم لان اسدیت انما ہوا اخبار بان العدول یحکمون لا
 ان جبر و لا یعرف منہ شینا و ہنزلوی گفته و کوزان یکون الطائفة جماعة مستعدة من انواع الائمة ما بین
 ستجاع و نصیر بالحدیث فقیہ و مشر و محدث و قائم بالامر بالمعروف والنہی عن المنکر و عابد و عابد و لا یلزم اجتماعہم
 ببلد واحد بل یجوز اجتماعہم فی قطر واحد و ففرقتہم فی الاقطار وان یکونوا فی بعض دون بعض و یجوز اختلاف
 الارض کلہا من بعضهم و لا فالا الی ان لا یبقی الا فرقة واحدة سبلد واحد فاذا الفرقنوا اجار امر الله تعالی بقیام
 الساعة انتہی گویم اگرچہ حمل طائفة بر جمیع ایں طوائف کہ فودی ذکر کرد و جائز است با عمل آن مطابق ظاهر لفظ مشر و بل
 و قائمین بالامر بالمعروف والنہی و ففرقتہم فی الاقطار و ففرقتہم فی الاقطار و ففرقتہم فی الاقطار و ففرقتہم فی الاقطار
 لم یزلوا فافہرین فی کل عصر الی الان من جین ظہرت البدع علی اختلاف صنوفہا من خواص و مغرکہ و ففرقتہم
 و ہنزلوی لم یقیم لاحد منہم دولة و لم یستمر لہم شؤکہ بل کما و قد و انما للحدیث لطفاً بالحدیث و انما للحدیث لطفاً بالحدیث
 المنصوصة ان الاشارة الیہم لانہم لزموا الانبیاء بالاحوال و انما سہم الاتباع عن الابتداء انتہی گویم فقطظاکم
 اما و از محل حدیث بر صوفیہ کما لا یخفی فالاولی ما ذکرناہ و از آنجمله آنکہ این امت در قبور یا ذنوب رأید و
 بیرون آید از قبور بل ذنوب این گناہ با ستغفار مومنین از ایشان دور شود و اگر استغفار کفایت نکند
 حساب قبر و عقاب و بسندگی کند و جمیع ذنوب و ال پذیرند حقیقتہ یا حکما زیرا کہ اول قطع دلائل دارند
 بر دخول گروہی از عصاة این امت در نار اگرچہ احساس لم ان کمتر باشد و از آنجمله آنکہ این امت بعد
 انہا اول از زمین بر آید بعدہ ام و دیگر بر خیزند و مناز باشند از جمیع ام با ترسجو و غرہ و تحیل و ناہیا
 اعمال بدست راست یا ہند و نوران بن بیشیش ایشان دود و سعی ایشان برای خود و برای دیگر

کتاب الفتن ایراد نموده اند مثل صاحب مشکوٰۃ که در کتاب الاعتصام والسنۃ آورده و مثل ابو داود که کتاب
الکلام آزاد داخل نموده سیوطی در رساله تنقیح بسبب الله علیه راس کل سائمه نوشته نظیر این حدیث است اینج
وارد شده این کلام سینه کیون عند امر ابن ابی حاتم در تفسیر خود گفته عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال لما کان
منذ کان الدینار راس لثمنه الاکان عند راس لثمنه امر اخرجه ابن عساکر فی تاریخه مطولا و در وی ذکر خروج
و حال نزول عیسی کرده و اینج ازین اثر ضمیمه ام آشت که لا بدست تر سر هر صد سال از محنت شدید پس تقارن
میکنند خدا تعالی آنرا بجهت عظمت و آن کسی است که میفرستد خدا این تعالی او را برای تجدید دین و احیاء شرع مبین براه
رحمت بر عباده و جبر و قهر حاصل ازین محنت و فساد و احوال بود و این حدیث را در کتاب الکلام شیرین این سخن
است که چون فتنه واقع میشود او تعالی جبر آن مجبذ دین میفرماید چنانکه در حدیث آمده ان الله عند کل بدعه کثیر
الاسلام و لیاسن اولیائهم یدب عن عباده و لهذا چون در آخر منین محنت فتن عظیمه باشد که خروج و حال سخت
مقابل او نزول عیسی علیه السلام باشد که اعظم از هر آینه در سنین مقدمه است چه منجه بر قدح فتنه و ضرورت
این سخت صالح مقابل آن محنت باشد و لا بدست که این محنت عام باشد بعموم مطلق در ارض یا نوعی از عموم و
بمجموع لا بدست در هر مسجوت بر سر آنکه نفع او عام باشد مطلقا در ارض یا در وی نوعی از عموم بود و انتهی آن پس در
نامه اولی حجاج بن یوسف بود و ظلم و فساد او خیل عام گردیده ناگزیر حق تعالی تجدید دین بعمر بن عبد العزیز
فرمود و لهذا سیمون بن مهران گفته ان الله کان یتجهد الناس بنبی بعد نبی فان الله تعالی الناس بعمر بن عبد العزیز
اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و زهری گفته لما کان راس لثمنه تحت لثمنه علی نهذه الامه بعمر بن عبد العزیز اخرجها احکامه فی
السنه رک عمر بن یوسف عن الزهری قال اکافظ و هذا لیسر بان الحدیث کان مشهورانی ذلک لخصوه
بقویه لسنه مع انه قوی لثمنه رجاله انتهی و ابو بکر بن اربسند خود از احمد بن حنبل آورده که وی این حدیث زود
کرد و فرمود و گفت کان عمر بن عبد العزیز علیه راس لثمنه و ارجوان یكون الشافعی علی راس لثمنه الاخری و
اخرج الیه بنی لسنه عنده نحوه و اخرج ابو اسمعیل الهموی لسنه عنه ليقول یروی فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله
ان الله من علی اهل دینه علی راس کل مایه سنه برجل من اهل مایه سنه امم اردنیم انتهی و عمر بن عبد العزیز و شافعی
هر دو قرشی اند و اول اموی و ثانی مطلبی و صفیان بن عیینة گفته بلخنی انه یخرج من العمارس ليقوی الله به الدین
و ان یحیی بن آدم عنده منهم و نرد مائة دوم فتنه نامون بود وی قول بخلق قرآن اطوار کرده و دیگر بدیع عقائد
را نمایان ساخته و علماء عصر خود را در افکار ارض امتحان عام نموده هر که احباب این اعتقاد فا سد نکرده او را منزه
و قید و حبس قتل نموده و این یکی از اعظم فتن دین است بود و هیچ خلیفه پیش از وی بسوی کدام بدعت
دعوت خلق نکرده حق تعالی برای کسر این فتنه و جبر این محنت شافعی رضی الله عنه را برگاشت و زمین را با علم او طبق
ساخت و وی اول کسی است که قوی و اذقیل قائل بخلق قرآن و تکفیر او نیز احمد بن حنبل است و ثبات او درین
فتنه کاری کرد که معروف است تا آنکه اگر وی نمی بود و مذہب اهل سنت معقود میشد و اشترال نام عالم را فراموش میگرفت

خداوندی در تفسیر شرح جامع صغیر و حق دینی گفته نام الله الصلبر علی الخنة الذی قال فیہ ابام احمد من غسل وجهه یسئله
 من ثواب البدر و کشف الغر عن عقیده الائمة استی و تزو مائه ثالث فانه قرامطه بود و در بلاد کثیره تا آنکه میگوید
 معظمه درآمد حاجیان را در مسجد حرام بقصر فریغ کشته و چاه زمرزم انداختند و حجر اسود را بدیوس نزد خود
 کردند و شکستند و بر کشته بیلا و خنجر بر داشتند و در زیاد و بر بیت سال نزدشان ماندند و از ایشان بستی نداشتند
 و بنابر خبر دیگر کرده بیک باز آورده بجای او نهادند و محمد بن ابی ناسه این شرح و ابوالحسن اشعری و امثال ایشان
 هستند و نزد مائه چهارم حاکم بامر الله بود و وی هر چه فساد و فحشاء را که در ظاهر است بلکه در شریعت و بیشتر از آنجا
 بود مردم را حکم کرد که هرگاه نام او در خطبه ذکر کنند سجده نمایند و پیش از وی احدی امر سجده نکرده و فراموش
 کرده و افاضیل و مفاخیل حاکم مذکور است و معلوم است و نیز نزد راسلین مائه در کسبه صنع و ابراهیم بن کن
 بیان کعبه و جد ابر قمر مطهر و مرقد منور نبوی مسلم و قبه کبیر که بر صخره بیت المقدس بود و دفعتی ساقط شد و این
 از عجایب غرائب اتفاقات شمرده و بمحمد بن ابی ناسه قاضی ابوبکر باطلانی مالکی شیخ ابوالاحمد سمرقانی اندو
 نزد مائه پنجم سقیلا فریغ بود و بر بسیاری از بلاد شامیه تا آنکه در بیت المقدس درآمد و زیاده بر مقدار هزار
 کس را قتل کردند و مردم آنجا از شام بسوی عراق گریختند و استعانه فرنگیان کردند و بیت المقدس بدست
 ایشان نمود و دیگر وزمان تا آنکه حق تعالی او را بر دست سلطان صلاح الدین بن ایوب خلاص کرد و از وی
 این مائه ابو حامد غزالی و امثال ایشان از کار باطل علم هستند و نزد مائه ششم خروج تار و عموم فساد ایشان
 بود تا آنکه اهل علم حکم بکفر ایشان کردند و اختلاف نمودند و آنکه بلاد معموره ایشان که بران استیلا یافته اند
 از بلاد اسلام است یا نه بعضی گفتند این بلاد که امروز در دست ایشان است بی شک بلاد اسلام است
 بنا بر عدم انفصال آنها با دار الحرب ایشان در آن بلاد احکام بکفر را ظاهر است و آنکه هر یک که بران اهل
 مسلمان از طرف ایشان است در وی اقامت جمعه و اعیاد و اخذ خراج و تقلید قضایه و تزویج نیامی جائز
 است زیرا که مسلمانی بران مستولی است و طاعت کفره یا بطور موادعه یا محاربه است و بلادی که ولایات
 آنها کفار اند در وی نیز اقامت جمعه و عیدین جائز اما قاضی تبراضی مسلمین باشد و مقر است که ببقای علم
 باقی است و این بلاد قبل از استیلا تار و بار اسلام بود و بعد استیلا را ایشان اعلان اذان و جمع و جماعات
 و حکم بقتضای تسبیح و فتوی بموجب آن شایع و ذائع است بلا تکیه بر حکم بپوزدن آن بلاد و حرب بی وجه است و
 اعلان تسبیح خمر و اخذ فرائض مکوس بر رسم تار و بچو اعلان بنی قریطه در مدینه به تهنوت و طلب حکم از طاعت در وقت
 رسول خدا صلعم است و معجزه اندیشه دار الاسلام بود و بلا ریب و هر که از ایشان گوید که من مسلم هستم و شهادت
 بکلمه توحید دهد حکم باسلام وی میتوان کرد و در حدیث این مائه و شصتین ما بعد اختلاف است که کدام یک مسلم است
 و نزد مائه هفتم غلا و فساد خطیم در دیار مصر و شام بود و تا آنکه خرو و بغال و سنگ انا خورش کردند و تیار بر بلاد
 شامیه و افعات نمودند و محمد بن ابی ناسه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن حمیه حرانی و ج

ابو محمد بن القیوم بخاری است و محمد بن ابی هریر و بنی گوار کاری کرد که مثل آن از سلف خلف معینیت کتب و دفاتر
 اسلام و تواریخ و سایر احوال نشان بخون است و ترجمه ایشان را تحاف النبلاء نوشته ایم فلیرحیم الله ترمذی و مائیه ششم فتنه
 تزلزل بود و فتنه فتنه او در کتاب عجائب المقدونی احوال تیمور تالیف عرب مشافصل مکتوب و محمد بن ابی ثناء حافظان حجر عسقلانی
 است نظیر وی در زمانه قابل مابعدی معلوم نیست ترجمه او در تحاف النبلاء مذکور است و کتاب و بلوغ المرام آیتی از آیات
 الهی است سیوطی گفته و این نامه یعنی نامه نهم پس در آن سال واقع شد و هر یک از آن در خود شماره است آخر آن استیلا فرج است
 بر چند بلاد از خرمیة اندلس بخرنات و غیره و دیگر خروج خارجی بلاد مذکور است و وی بر نظر تزلزل عباد و بلاد را بر باد داد و بسبب
 بر خیال قاست کرد تا آنکه او را حق تعالی در ستم سبع و تسعین سالک ساخت صحرای خود را که در آن کندی عالمی و هند ملک پنج
 طایفه و سوم عموم جبل است که تمام عالم را فرا گرفته و علماء در جمیع اقطار از اهل هر فن منقرض گردیده و مثل آن در مقدم از اول
 ملت الی الان معهود نیست زیرا که در عصر واحد از علماء و ائمه در فنون بحدی مجتمع میشوند که احصاء ایشان بوجه کثرت
 نمیتوان شد تا آنکه در هر طبقه اقل عدو و تناقض از طبقه اولی شد و اول طبقات طبقه صحابه بود و ایشان یک یک
 چهارده هزار نفس بودند و همه مجتهدین و ائمه دین علماء مسلمین و مسلمانی و موافقین بعد از طبقه تابعین است و ایشان هم مقادیر
 عده صحابه بودند و هم مجتهدین بعد از آن در هر دو ستم و تناقض گرایید و معدود عصر واحد از علماء و ائمه الوف رجال بودند
 منهم من موصوفه الاجتهاد و نحو بانه و اکثر شجیث ان المصنفین فی الاصول كانوا اقل من المجتهدین فی عصرهم و یقتضون
 عن عدو التواتر فنهیم من شیخ و کت قال فی تحصیل الوقوع و منهم من جوز الی تشبه و قال لا يجوز ان یکون فی العصر الواحد الی
 مجتهد واحد و لا يجوز خلوا العصر من مجتهد فاستبعد قول ابن صیرورة الامری هذا الحد و لقد کان علی راس المائیه السامیه
 ائمه بهذا الوصف ثم ازاد و التناقص الی راس المائیه السامیه فکان علیها فی اقطار الارض اکثر من ائمه الامام الی الان مجتهد
 منهم قلیل و ممن کان علی راس المائیه السامیه و ولده و الحرق و ولده و ابن الملقن البرهان الانساب و البرهان بن جماعة و
 الحسن بن جماعة و الزرکشی و الرازی و ابن العاد و الکمال الدیمیری و المجد الشیرازی و الجمال بن ظهیرة و الزیجی و الحسب
 و الزیج الفارسی و المجد البرامی و الهروی و ابن عرفة و ابن مرزوق و ابن خلدون و ابن الدماصینی و الفخاری و
 البرهان الشافعی و الحافظ ابو الحسن البیہقی و خلافت فاجاء راس هذه المائیه و فی قطر من اقطار الارض شیهة واحد من
 هؤلاء یقاربه و لا یداینه و هم اجماع طبق الارض یحیت اذا سمع الله من یدکر لاجتهاد و الذی سوفرض من فروض الشریعة
 استعظمه و عدو ذلك من المنکرات الشنیعة و لا یفرقون بین المجتهد المطلق المستقل بین المجتهد المطلق المستتب
 بل لا یسمو اذ کتب و هم فضلا عن ان یفهموه و یقلوبهم بذات ان من یدعی المشیئة منهم فضلا عن و نه فیا لیت اولک
 الذین لم یخیروا فلة المجتهدین فی عصره و لقصه من عدد التواتر یقومون من قیورهم فینظرون الی هذا الزمان زمان ان
 سمع فیہ احد من اهل صریحنا قالوا غریب و علماء منقولاً قالوا عجیب و العجب کل العجب فی روت حدیث هذا المجتهد الذکر
 الف فی هذا المؤلف باستنکره المنکر لکونه ناطق قطاسمه و اخذ شیخ بكل شنیعة و لقد کان هذا الحدیث فیما تقدم من
 الزمان یعرفه الخاص و العام و یند اول علی السوء و العام ثم ان هؤلاء المنکرین یروی لهم انقصا من الاحادیث

میفرمود آن شاهنشاهی که تنگال توهم بالون بین بعدی بود و چون بی و نیم یونی و بعد از آن بیانی البرق المعلق آید هر چه گوید میفرمود
 این که در برق است تا آنکه مساحت را بدیدم و غمان بین روایت میسر و شد و ابوهریر را بست برادر هم در جازه داد و
 گفت و آن را که تحفظ علیها حدیث نبی اسلام و از اینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون الهی پیدا است که عثمان در خلافت خود
 مساحت خواهد فرستد و غیرین غنائی خلافت خود تاریخ حیرت مقرر خواهد کرد و صاحب احادیث سوطه معلوم الوقوع روایت کرد
 با آنکه ذکر کرده اند که اصل تاریخ در زین شوی بود و دست و غیرین خطاب حضرت در وضع آن استبداد نموده اشتهی بقدره ذکر مجید و کثیر
 التالیف بودن خود و شهرت آن توالیف در بلاد عجم و عرب رسیدن خود و نیز بنا به جهاد مطلق بر سر حدیث کرده و در حجاز
 الا برار گفته علامه ناصری فرموده تنگ نیست در آنکه فتنه مائه تا مسیح همین فتنه سلیم خان و حروب و با برادران و کشتن ایشان
 با اولاد است یا از حرک با صاحبان و کسر قتل و اخذ بلاد و باز اجتماع و بکسر مصر و قتل سلطان و اکابر امرای آنجا و کرد
 با ابای مصر آنجا کرد و و در مائه عاشر فتن کثیر و متوالیه غیر منقطع ال الان بود تا آنکه اهل اسلام با یکدیگر در قتل بعضی بعضی را
 سعادتمند گفاری کردند و در حدیث حجه الوداع آمده که لا ترجع احدی کفار و فیما بینکم رقاب بعضی اشتهی در مائه هادی عشر در
 استیقام پسند فتنه اکبر یا دشتا و فلی بود و ذکر شش خبر ابد آمد و در شرف فتن و ترویج رسوم کفر و فساد و فسوق و فحش و غیره
 فتنه قرامطه باطنیه بود و مجد این مائه شیخ احمد بن محمد بن فاروقی است و حدیث وجود در ابود حنیفه شهبو فرود آورد و
 تصوف را از بزرگات صوفیه پاک کرد و جهانگیر یا دشتا را سجد و تحیت نکرد و در قلعه گویا را محبوس گردید و در مائه ثانی عشر
 فتنه یقین اولاد اکبر از مسلمانین علی و طوائف الملوک هند و زوال سلطنت حصول ضعف اتفاق افتاد و مجد این مائه و
 مجتهدان بن محمد در دشتا و ولی الله محدث دهلوی و درین سید محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمینی و محمد بن عبدالوهاب
 سلیمان بن علی النجدی و شیخ محمد حیات الدینی و امثال ایشان اند و در اوایل مائه ثالث عشر غلبه فرج بر اکثرین دین و اطراف
 مملکت هند وستان و خانه بریادی اسلام و مسلمانان شد و علماء دین مقبوض شدند و جمل شیوخ نام گرفت تا آنکه در صد
 کس نگذراند پس یکم محمد بن عثمان یافت لعل ایشان را یار و یارید و نوبت تا اینجا رسید که اگر امروز یکی دعوی
 اجتهاد کند یا ادعای تجدیدین نماید از هر سو محب و مد طعن و تشنیع مری شود و مدعیان مشیخت فضیلت تکفیر و تحمیل و
 و تبلیغ دوی برخیزند و او را در حضور بدو زندگ بس برون دشوار افتد و محفوت هر یکانه و بیگانه شود و مطرود و مردود
 هر دو نشیند گردد و لغو باشد من جمیع اگر سبب الله و مجد این مائه محمد بن علی شوقالی درین شاه عبدالعزیز دهلوی و غیر
 ایشان درین مائه و هم شیخ اسماعیل بن عبد الغنی بن علی الله دهلوی که به تبعیت سید محمد بر دهلوی نو حیدر را از شرک سنت
 را از بدعت ممتاز ساخت هم زبان و بیان هم صیغ و سنن برکت نجد بنده تالیف با وجود اخطا طالی الان موجود است
 و بر سر مائه چهاردهم که ده سال کامل از مابقی است اگر طاهر محمدی علیه السلام و نزول عیسی صوت گرفت پس ایشان
 هر دو مجتهد باشند و رنم که از مرده علماء هند و جزان ندوین سنت را اکثر ابواب شیخ شریف کرده و تالیف و در حیات
 وی با قطار احسن رسیده و از رد و قبول معاصرین در ترویج سنن صحیح و تصنیف کتب رسائل در تفسیر حدیث پاک
 علامه است وی مجد دین باشد و قفص متبحر دواوین اسلام و کتب تاریخ و اقوال علماء محققین مشعرت با آنکه هر مجید

و اما که از قول این بزرگواران مذکور تمام برده شد همه ایشان بر تبه اجتهاد رسیده بودند و هر چند
 بر موی ایشان حق قول است و با استدیان و قول غنم اجتهاد و گریه در بعض مسائل با استدیان و غنم
 انقضای من سترش است و گفت تحقیق ما اصول فقه را قبول داریم و ارباب اهل علم است و کار و بار اجتهاد چند آنکه در این
 چنین بنا بر عدم جمع و تدوین تمام سنن حکام و منواری دقت امر در با نقد آسان است زیرا که مولفات علوم و بنیه
 از تغییر حدیث و فقه جامع صحت و سبب فروغ آمده و حقیقت او در قافله فرو گذشت نشده و مساوا اجتهاد و هر چه از
 او و فرغ از هم گردید و پس کما آن که وجه باشد منصوص از ارباب و آری هم مردم این خزان خلی قاصر فتاد و در حق
 و قیاس و کتب است که این همه گرفته اند که یکی از مصادیق اینست که تمام است خود در دراک تمامه
 قال و حدیث و نظر در کتب بنیه معروف ساخته است و تدوین سنن در ارباب ترمذیه پوزخنده او را بنظر تعجب می نگزند
 و کار تعجب در اجتهاد و تحقیقات او میکنند و لیسین با اول فاروقه کثرت قیاس الاسلام و خدا که نام شان برده ایم
 تجدید در و شان مخفی نیست بلکه اصحاب صحاح سته و عتبات محدثین کبار همه در سند خود مخدع و درین صاحبان سنن است
 بر غیر مرموده اند و ذکر حیرات آن در کتب طبقات محفوظ است و تراجم جمعی از ایشان در کتاب حقه و اشخاص النبلاء
 منصوصه و اریه پس از اهل علم را در تعیین و تشخیص بعض ایشان اختلاف باشد بنده ولی الله محدث در تفهیمات مستوفی
 است بر محمد بن ابی بکر و سلم و در مفسرانی و ابو داود و امثال ایشان شیخ عبد الرؤف منادی در تفسیر سراج جامع صغیر
 گفته اند که در این جهت آمده و الاشتهار ای تعیین نهاسی را پس کل مائنه سننه من الهجرة او غیره را شرفی رحلا او اکثر
 محمد و اهل بیتها ای همین است من السند عن مدلولها قال ابن کثیر و قد اوعی کل قوم فی انهم ان المولد و الظاهر
 حملا علی العلام من کل طائفة و کذا البیضا فی المعرفة عن ابی هريرة ما سألته عن ابی و نیز سید علی کتاب خود جامع معتبره بنظر
 میس حدیث مستخرج ساخته و گفته اند که مدعی است ای ارباب علی را پس ای اول و بی کل مائنه سننه من المولد النبوی او
 السنة او الهجرة من ای جمیع او واحد او مسند و یحید و ههنا الاشتهار ای الجماعه المحمديه و المولد الاشتهار بقرینه اشتهار
 الدین الیه من قول او مردیها ای ما اندر سنن احکام شهرت و اقام ای فثبت خبر فی کل عصر ای زسن من یکو بظن و الله
 ای تعادله و الله الطریقه الاسلامیه و بیان فی الاحیاط لمختفها بنسبید ارکانها ای با علل اعلیها و احکام احکامها و غیره
 مسارعا و تأمید سننها ای تقویتها و تمهیدها للناس ای توضیحها العلم انتهى کلام صح کلام المنادی علی الشارح غیر من مخرج جامع
 بر حدیث سکر ریز مانند آن گفته و زیاده کرده قال الحلقی معنی التجدید و حیاء ما اندر سنن من الحلقی کتاب استه و الا
 بمقتضاها و علم ان النبی انا هو بخله النک بقرائن حوازه الانتقال بعد انتهى و ابن اثیر جزیری در شرح جامع الاصول
 گفته اختلاف ویه و کل فرقه حموله علی امامهم الاولی اکمل علی العموم و لا یخص بالانقباض فان انتفاعهم باولی الامر المحدث
 و القراء و الوعاظ و الزبایا کثیره و المراد من نقصت الامه و هو حی عالم شبه هو انتهى کویم فاخذ قیه حیات معلوم نیست
 که چیست سبب و سیاق حدیث بران دلالت ندارد و در زبده شرح شفا گفته اند حدیث اشاره الی جماعه من الاما که
 علی اس کل مائنه ففی را اول عمر بن عبد العزیز و من الفقهاء و المحدثین و غیرهم ما لا یحصی و فی الثانیة الامور التي تنفع

و احسن بن زیاد و اشهب الماکلی و علی بن محمد بن محمد بن معروف الکفری و علی النعمانی و ابو جعفر الطوسی بحنفی
 و ابو جعفر الانامی و ابو الحسن الاشعری و النعمانی و علی الزاریعی و القادر بالله و ابو حامد الاسفهرانی و ابو بکر محمد بن الخزاز بنی الحنفی
 و المفضل بن احوال الرضا الامامی علی بن اسحاق صاحب مستطیر بالله و الفخرانی و القاضی محمد بن ابی الدین الحنفی و غیرهم انتهى گویم شمرده ابو جعفر ادرای
 و مرتضی امامی که از مجتهدان شیعه اند و در زمره مجتهدان بنی خطاه فاحش است زیرا که تجدید دین عبارت از احیاء سنت است
 بدعت است علماء شیعه هر چند بر تبه اجتهاد و اقصی غایت فضیلت در علوم پرسند مصداق تجدید دین هرگز نمیتوانند باشند بلکه
 مخربین اند اما اتفاق اهل اسلام علی قاری و در مرآة زیر حدیث باب گفته امی بن الحسن البدری و بکثرة العلم و لیسوا به و
 یفهم البدری و یکسر لهذا انتهى و ظاهر است که این صفت از زمره علماء شیعه سلو است قطعاً فاین نهادن این کلمه حمل حدیث بر
 مطلق حصول علم و نشر آن در اهل زمان از هر که باشد هر کجا باشد قریب تحریف است با آنکه در حدیث ابراهیم بن عبد الرحمن بن
 اندر که گفت فرمود رسول خدا صلعم بحمل العلم من کل خلف عدو لیه فقول عنه تحریف الغایر و احتمال البطلان تاویل الحاکم
 از خبر البدری فی کتاب لدخل مرسله و عجب است از ترجمه طاهر در جمیع ابی که نقل عبارت زبده کرد و تعرض باین مسأله نمود
 و ندانست که شیعه و جمله فرق اهل بدعت جزا هستند جماعت سجد غایب من مطیعین جابلین اند و علوم ایشان تحریف احتمال
 و تاویل است نه تجدید دین و احیاء مراسم مندرسه شریعت بیدار ماندن از انحراف عن خلافة الخلفاء گفته و خبر دادند از آنکه بر
 راس برائت مجازی پیدا خواهد شد و چنان واقع شود بر سر برائت مجزیه که از سر نو احیاء دین نمود و پدید آمدن برائت اولی
 بن عبد العزیز جو بلوک را بر انداخت و رسوم صالحه بنیاد نهاد و برائت ثانیه ثانی تا سبیل اصول و تفهیم فقه کرد و بر
 مانه بالله ابو الحسن اشعری احکام قواعد اهل سنت نمود و بامتنان عال مناظره یا کرد و برائت رابعه حاکم و بهقی و غیر ایشان احکام
 علم حدیث نمودند و ابو حامد و غیر ایشان تفهیمات فقهیه آوردند و در مانه خامسه غزالی را بر ای جدید پیدا کرد و فقه و
 تصوف و کلام را بر هم آمیخت از میان حقائق این عنوان نزاع برخاست و در مانه سادسه امام رازی اشاعت علم کلام کرد و
 و امام نووی احکام علم فقه و چنان تا حال بر سر برائت مجزی پیدا شده است انتهى و در موضع دیگر ازین کتاب گفته سنت
 جاریست بر آنکه چون اکثر خلق بشدتی در مانند بر السموات و الارض الباهی یا تقییم میسر شدند تا اصلاح عالم بآن تدبیر
 و رفع شدت صورت گیر و باعث رسل و نصیب دین بر سر برائت و چیزهای بسیار متفرع بر همین اصل است حقیقت خدا
 تدبیر غیبی ای اصلاح عالم و انجامز موعودی بیند و این اشتغال را یکی از نعم عظیمه بشمارند و حکمت محض است اگر لطف
 جهان آفرین خاص کند بنده و صحت علم را نهی مخفاه و در حاشیه مشکوٰه مسمی نجوم مشکوٰه تالیف مولانا محمد
 صدیق رحمه الله تعالی گفته ان الله یحب الیه الاثمة اذا مات السن من حدیث البدری علی راس کل مانه سنه امی عند
 انقضاء الائمة من وقت بعثه علیه السلام او موته و حکمه من یجد و لها و منها با حیاة السن و امانة الهدیة رحمة لهم و حجة علیهم
 ای اذا قل العلم و غلب الفساق و فقیه الشریع فقصده للجماعة فی احیاء الدین و لعیطیه العلم بالکتاب السنه و لیه فقه الدین
 و الجمادة فیسیع فی اصلاح الخلق بقدر طاقته رحمة لمن تبعه و حجة علی من اعرض عنه انتهى گویم مخصوص خود دین باین
 است که مراد بر این مانه در حدیث مدت یک مانه است و اول آن مشروط نیست و قید راس اتفاق است و بجزید عام

از دوا و دهنده و داخل محله سائل و مرآت اما در اول کسر و در ثانی کمتر و معرفت تجدید بقرائن احوال اهل علم و
ارباب دولت حکم است و منجم صنف خلق بعلم و حکم دی و معنی دایم بجدید در مظهر واحد و قطار متعدد و مکرر معانی و
هر چند او صانع تجدید مختلف است باختلاف طبائع و از منتهای اسرار با جواهر ملت اسلامی و مسلمانی امانت و معانی و قدرات
ادمت و تنید حیات محدث تا معنی مانده که نزد بعضی معتبر است و اما در تعالی نمودن قیود اسما می کنند زیرا که اگر کسی
حققتی مراد گیرد حیات او بعد از معنی مانده مستبعد باشد چه آثار این است غالباً مابین تنین و سبعین است پس از این چنین است
که مراد بر این کل مانده طولی و عرضی است که درین عرض است از وجود و جود و نگرین است خواه در اول مانده باشد یا در وسط
یا در آخر و درین تقدیر درین زمان که سال شود و بعد از او زده صد هجری است و مانده ثالث عشر در گذشتن است اگر بعضی
تقدیر است و غرماند را باین و جاست بوارند گنایست و او در آنکه تدوین سنت در ابوابی از غفایند و احکام
اصول مقدمه و تعصیر جزان چنانکه درین مولفات که در تنقید و تفتیح صورت گرفته پیش ازین از احدی از علماء پسند
نیست و الله یفعل بر حمتش و ان شاء الله و الفضل العظیم و لکن المعاصرة اصل المناظره **فصل هفتم** در بیان
وجود نفس درین است و حکم آن ابو موسی اشعری گفته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله است من امت مرحوم است نیست
بر روی عدل و خیرت عدا السرد و میافتن بر دلایل قتل است و خبر جدا بود و او بعضی حوادث روزگار و تقلب و احوال
درین است بچنانی غرائب اعم ساقه باشد و وقوع آن موجب کفاره و موجب دفع درمات گردد و جدال و قتال که
میان ایشان بود و قوی آید اگر در دست کفار و اصحاب شیخ است خود موجب جبر خیریل و شهادت جمیل است و اگر از
دست اهل اسلام است پس اگر راست نباه و تاویل نوده است هر دو جانب سلامت نداده و اگر در یک کتاب ظلم صریح و جود
بواح است مظلوم با جور ظالم باز و رست و تو بان گفته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله اندام یعنی طوائف کفر و فسق است
که جمیع آیند و بخوانند محصل ایشان بر بعضی را برای مقاتله و کسر شوکت چنانکه جمیع میشود سماعت طعام خوردگان میخوانند
بعضی بر بعضی را بسوی کاسه طعام که از آن بنجورند و بی مانع و بی ملاحظه گردی آیند پس گفت یکی ای رسول
خدا این تلای ابان بر ما بجهت کینی مادران روز باشد فرمود بلکه شما دران روز بسیار هستید و لیکر مثل گفت
بوده ای که بر روی سیل می آید یا مثل حسن خاتاک و برگ رختان آید که غمزد و بکف بالای سیل می رود یعنی شما
در آنوقت قونی رنجانی نباشد و البته میگردد خدای تعالی از سینه های دشمنان شما بهیبت و بزرگی و ترس شما
و می اندازد و در لهای شما ضعف و سستی گفت تا بی سبب ضعف چیست فرمود و سستی دنیا و ناخوش و دشمن مرگ
و خبر جدا بود و البسیقه فی دلائل النبوة یعنی چون دنیا را دوست دارید و مرگ ناخوش بود کار زار توانید کرد
و با دشمنان جلالت توانید نمود پس درین حدیث هم اخبار از وقوع جدال و قتال درین است و هم بیان
ضعف اسلام دران هنگام و این حدیث با واقع بعد از مناسبتی دارد زیرا که دران معرکه خلقی بسیار قریب از
لک است دست بیا کوهلاک شد و غالباً آنها مسلمانان بودند اما از جنگ قاعد کرد و بفرستند و فرستادند و دنیا و ناخوش
و دشمن مرگ ایشان را از الله مرگ سرخ چنانید و بر باد می آید این چنان و برانی اسلام شد و دست از امرین قبل ازین بعد

حدیثی گفت فرمود آنحضرت مسلم غرض کرد و می شود فتنه را بر رهاش بود یا مگر ریس هر دل که مخلوق باشد بجهت فتنه یعنی
 راسخ شد فتنه در وی خلاصه میشود و در آن دل کشته سیاه و هر دل که منکر شد فتنه را خلاصه میشود و در آن دل کشته سفید یا
 انگی میشود باعتبار آن کشته بر دو نوع یکی سفید مثل سنگ سفید که متاثر نمیگردد و دیگری یعنی درین دل فتنه تاثیر نمیکند فرمود
 زبان اینکندین قسم دل اربع فتنه مادامیکه آسمان زمین است و دل دیگر سیاه است که تاثیر کرد فتنه در وی خاکستر بگشت
 همچو کوزه و از گولن کبریا افتاد هر چه در دست از آب چنبدین دل خالی گشته است از نور ایمان معرفت سیاه
 نمیشناسد معروف را و انکار میکند منکر را اگر آنچه نوشتانیده شده است از نهوای نفس اخراج مسلم یعنی این دل است که
 او را انیاز در نیات بد مشرّع و ممنوع نمانده و موت قلب است از همین حالت است حیوة القلب طم فاقتنه
 و موت القلب جمل فاجتنبه و گفت ابوهریره نسبت بود آنحضرت صلوات الله علیه بجهت های نیک فتنه دار که مانند
 پاره های شکر باریک اند صبح میکند مردم در آن مسلمان شام میکند کافر و شام میکند موسی است و صبح میکند و کافر
 میفر و شد دین ایمان خود را بمائیل قلیل از دنیا اخراج مسلم یعنی بجهت بلا و امتحان اول زمانه و ارباب
 دین که می در آید بر ایشان ای فتناء حوائج و مضطر میگردد بموافقت ایشان در اموریکه از دین اسلام است
 تواند که معنی چنین باشد که صبح میکند یا ایمان بجهت تحریم خون و مال برادر مسلمان شام میکند یا کفر بسبب تحلیل آن برین
 تقدیر بر او بقتل کارزار و قتلهاست لیکن معنی اول مناسب است بقول وی که هیچ دین عوض دنیا است و بهر حال
 در حدیث دلالت است بر وجود فتنه و وقوع مردم در آن و گفت انس بن مالک بر آمد آنحضرت صلوات الله علیه بر حصنی از
 حصون مدینه و فرمود آیای پیوسته شما آنچه من می بینم گفتند فرمود من می بینم فتنه دار که می افتد در شکافهای خانه شما
 مانند افتادن باران از خرجه البخاری و مسلم و گفت ابوهریره که فرمود آنحضرت مسلم نزدیک یکدیگر میشوند اجزای زمان
 و گرفته میشود و علم پیدا میگرد و فتنه ناو انداخته میشود و بختل و بسیار میشود هیچ گفتند هیچ حسنه
 فرمود قتل متفق علیه و تفسیر هیچ نقل بجهت آنست که هیچ موجب قتل و مفضی بقتل است ورنه هیچ بخشنه فتنه و فساد و فساد
 در یکدیگر است حرار بقارب مان قریب مان ساعت است یا تقارب اهل زمان یعنی بعضی در شرف فتنه یا خود تقارب
 از من در شرف و تقارب اول یا بخیر یا کو تا می عمر را در آخر زمان یا قسرت ایام و لیالی یا سرعت القضاء ملک و دولت که
 سبب فقره و پریشانی خلق است و مسلم از ابی هریره از آنحضرت مسلم روایت کرده که سوگند بخدا که نمی رود دنیا تا آنکه
 میگردد مردم بر گور و می غلظد بر آن و میگوید کاش من می بودم بجای صاحبین گور و نیست بوی دین مگر بلا
 و در حدیث متفق علیه روایت حدیث آمده که مردم می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و حسن می پرسیدم از بدی بآن
 ترس که در یاد مرا و بر سر من آفت آن پس گفتم ای رسول خدا اصلم بودیم مادر جا بایت پس آورد مادر از خدا انتقام
 این نیکی یعنی اسلام آیا هست بعد این خیر شر فرمود آری گفتم هست بعد این شر خیر فرمود آری و لیکن درین
 که بعد از شر بیاید و حسن است گفتم چیست و حسن فرمود و در بغیر و دشمنی حسرت گیرند جز حسرت من پیشاناک
 از ایشان کار و بار دین را و نمی شناسی یعنی منکر و معروف هر دو از گفتم هست بعد این خیر شر فرمود آری و گفتم

و روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا چه حال باشد ترا و گفت که باقی داشته شوی در
 مردم ای خیر که مانند سبزه باشد مختلط شده و فاسد گشته است غمخوار و امانات ایشان مختلف شده اند میان خود و او
 در افتادند در یکدیگر کشتند این چنین در آورد آنحضرت نزدیکین حرف انگشتان خود در یکدیگر برای تمثیل در افتاد
 نزاع و خلاف با هم گفت این عمرو چه میفرمائی مرا فرمود لازم گیر عمل بخیز که میباشناسی که درین است و دیگر در آنچه نیست
 و لازم گیر خاصه نفس خود را و در دار خود را از عوام مردم اخراج الترنذی و صحبه درینجا خفته است در ترک مرعوف
 نمی مکن و این نزد غلبه اشرار و اثار فتنه و مناد و عدم معاونت اخیار و است و لهذا این عمرو که راوی این حدیث است
 در وقت فتنه باید که در زیر ساعوی و این ابل سفیان بود و بانهائی بساخت تا که اهل بیت نبوی را بطه نموت محکم داشت
 روزی امام حسین علیه السلام را دیده گذشت و صحبت شریف وی مبارزت نکرد کسی گفتش چسب از نزد حسین رفتی
 گفت شرمندۀ ایشانم که از ایشانم و با ایشان نمیتوانم بود مقدار بن اسود از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود سید
 کس است که کیسو کرده شد از فتنه تا کسی است که مبتلا شد و صبر کرد و پیریز نمود اخراج ابو داود و دوم ابو داود از عباس
 رضی الله عنه روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلیل است عرب از شری که نزدیک سید است رستگار شد که
 باز داشت دست خود را و گفت ابوسعید خدری فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک است که باشد بهترین آل مسلمان گو سفند
 که پیروی میکند با نهاده های کوه و جای قتاد بن ران را میگزیند بدین خود از فتنه تا اخراج البخاری و مالک و
 ابو داود و النسائی و گفت ابواسمیه شعبانی که گفت ای ابانقلبه چه میگوئی تو درین آیت یا ایها الذین امنوا علیکم
 گفت سوگند بخدا پرسیدم ازین آیت خبر را سوال کردم ازین آیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم گفت اتقوا کفیر معجرف
 و باز مانند از منکر تا آنکه چون بینید شما بجل با اطاعت کرده شده و هوئی را پیروی نموده شده و دنیا را که اختیار
 کرده شده است و اعجاب هر صاحبی بر رانی خود پس برست لازم گرفتن نفس خود و بگذارد و در دار خود
 عوام را پس بدینیکه و رای شما ایاهاست که صبر دران بچو قبض بر افکرت عال را دران زمانه مثل اجر چاه و
 است که عمل میکنند مانند عمل های شما اخراج ابو داود و الترنذی و گفت ثوبان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جزین نیست
 که می ترسم بر امت خود ائمه مضلین را و چون نهاده شود سیف و امت مریخ داشته نشود تا روز قیامت رواه
 ابو داود و ابن ماجه و گفت عقب بن غزو ان که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه و رای شما ایام صبر است متمسک دران
 روز مثل آنچه شما برانید مرا و بهت اجر چاه کس شارب رواه الطبرانی و روایت کرد ابو موسی که گفت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه و بروی قیامت فتنه است بچو پاره های شب تا یک صبح میکند دران موسم چشام میکند
 کافر و شام میکند کافر و صبح میکند موسم نشینند دران بهترین است از استاد و رونده و ران بهترین است از خود
 بشکنید گانهای خود را و پاره کنید و تار خود را و نریند تیغهای خود را بسنگ پس اگر در آید بریک از شما پس باید
 که باشد بچو پیروز و پس از دم اخراج ابو داود و الترنذی و مرا و بخیز ای آدم نایل است که کشت او را برادر او قایل و
 از آنچه گفت حق تعالی درباره ایشان این آیه است لن یسطعوا علیک لفتننا ما نابا بسطیدی لافکک فی اخطا

است ایستادگی در این راه است. باقی فضیلت کونین و صاحبان کمال که در کمال انصاف و عدل
 مرد و آخر زمان تا شد به نجات می ناید. در آن کفر که شناخته شد از این جهان و در آن کفر که شناخته شد از این جهان و در آن کفر که شناخته شد از این جهان
 و در آن کفر که شناخته شد از این جهان و در آن کفر که شناخته شد از این جهان و در آن کفر که شناخته شد از این جهان
 یا با ذریعہ حال باشد. ترا چون باشی در حال یعنی مردم بی خیر که مانند سبوسه جویند و در او در آنحضرت انجستان
 خود را در یکدیگر یعنی برای تصویب و مرگفت ابوذر پس چه میفرمائی مرا ای رسول خدا فرمود مبرک است بارگفت این کلمه
 را و مردمی خلق کنید مردم را با اخلاق ایشان و خلافت کنید اینها را در اعمالی ایشان و راه احکام و البقیه فی الزمان
 و گفت ابوذر و راه که فرمود آنحضرت مسلم نزد یک میشتی و فتنه را چون گرم شود و تعرض نکنید و او را چون عاری
 شو و بر نیاید اهل فتنه را چون پیش آید و روایت است از خالد بن عوف که فرمود او را آنحضرت مسلم ای خال قدر
 است که باشد بعد از این حدیث و فتنه و فرقت و اختلاف پس چون باشد اینها بس اگر تو ای که باشی بنده خدا گشته
 نه کشند و پس کمن راه احمد و ابن ابی شیبہ و نعیم بن حماد و الطبرانی و البغوی و البهاروی و ابن قانع و ابو نعیم
 الحاکم و در روایت است از ابی امامه که گفت آنحضرت مسلم نزد یک است که باشد در آخر زمان شرطه بدارد و کند غضب
 خدا و نام کنند در خط خدا پس و در دار خود را از نیکی باشی از بظان ایشان گفت ابوهریره که فرمود رسول خدا
 مسلم بدرستی که شما در راه نهستید که هر که نرک کند از شما خشمی چیزیکه امر کرده شده است بدان هلاک شود و پسر
 بپایند زمانه که هر عمل کند از اینها بعشر انجمه ماورست بدان نجات یابد و راه الترمذی و ترویت از عبد الله
 بن مسعود که میگفت وی رضی الله عنه در هر عیشیه روزی خبشه مرا صیغیخ در آن که قریب است که بیاید بر مردم زمانه
 که میرانیده متود در وی نماز و بلند کرده شود و بنیاد و بسیار شود و در آن سوگند و لعنت کردن و فاسق شود
 رست و و زمانه و فروخته شود آخرت بد نیاید پس این را پس نجات طلب کن نجات گفتند و چگونه نجات
 شود گفت باش فرستی از فرشتی ای خانه خود و باز و از زبان و دست خود را و راه ابن ابی الدینایه یعنی در هیچ حال
 بجای نه خود و هیچ بوری ای خانه افشاده باید ماند و از زبان هیچ نیاید گفت و بدست با ایشان ترکیب نباید شد
 این است طریق نجات و مشک نیست که این زمانه ما صدق اتم این روایت است و الله الموفق و گفت زهر بن
 عدی شکایت کردیم نزد انس جماع را گفت مبر کنید بد رستی که نمی آید بر شما هیچ زمان گزرنایمکه بعد اوست بد
 است از آن تا آنکه ملاقات کنید رب خود را شنیده ام این نماز نبی شما مسلم را و راه البخاری و الترمذی
 این است بعضی روایات که دلالت میکند بر وجود فتنه ای هر قسم درین است و ظاهر میشود و از آن حکم فتنه هم
 که در فتنه یکسوی بهتر است از ابتلا و لهذا در حدیث معقل بن یسار رضی الله عنه از آنحضرت مسلم آمده
 که عبادت در زمان هیچ همچو سیرت است بسوی من رواه مسلم و الترمذی و ابن ماجه مراد به هر چه و هیچ آنکه
 و فرمود که ای تبسیر الوصول یعنی ثواب بقصد و یکسوی از فتنه و درین وقت برابر ثواب سیرت است از او
 اگر بدارا ملزم گوید آنکس از آنکه فتنه و اختلاف که حکم دارد که در تحت برآمد مستغفل عبادت که حکم و

اسلام دارد و در اندوه و در اندوه تواریت داخل شد و حکم مهاجر پیدا کرد و محمد و الف تانی بر این حدیث
افاده کرده اند معلوم شد است که سپاهیان در وقت استیلاء و فساد اگر اندک جرئت نمی نمایند اعتبار بسیار پیدا
میکند و در وقت استیلاء فتنه اگر نیز تردوی نمایند بی اعتبارند و در وقت کار کردن و قبول اقتادان همین
وقت فتنه است احتجاب که یک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از این ان بوجود آمده بود بر وجه علیا رسید
شما خود محمد یا نید و داخل خیر الام وقت خود را با هم و لعبت دست ندید و بجز و مویزد و رنگ طفلان گول نگرید
انتهی و مویزد این است حدیث ابن عباس رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که یک کینه است من
فساد است من پس از است اجبر شد شهید از خیر البیعتی حدیث ابوهریره رضی الله عنه که یک کینه است من پس از
فساد است من برادر است اجبر شد زاده الطبرانی فی الاوسط و ترمذی از ابوهریره روایت کرده که گفت فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه باشد امیر شما بدان شما و نوکران شما بخندان و باشد کار و بار شما مضمون
برای زنان شما پس شکم زمین بهتر است برای شما از پشت دی یعنی در هیچ وقت مردان بهتر از رستنی است و در حدیث
ضعیف بر روایت سهل بن ابی حمزه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده که فرمود چون میرم من ابو بکر و عثمان پس اگر
توان که میری پس میرم راه ابو نعیم فی الحلیة یعنی موت درین وقت بهتر از حیات است و لهذا چون از بزرگ پرسیدند
که مومن با موت بهتر است یا حیات گفت در زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حیات بهتر بود و در وقت مائتات که در وی از فتنه
جات است دل برین مثل فانی چه بی درخت برن که آتایند فصل سیم در انواع فتن و آن
چند قسم است یکی فتنه مرد و نفس است که دل سخت گردد پس صلاوت طاعت و لذت مناجاة نیاید چه انسان
سه شصت یکی دل که مبداء جملة احوال است همچو غضب جبروت و جهاد و محبت خوف قبض و بسط دوم عقل که مبداء
علمی است که منتفی میشود بسوی آن حواس همچو احکام بدیهیه از تجربه و حدس و نحو احکام نظریه از برهان و خطا
و نحو استقام طبع که مبداء اقتضای نفس است مزجریا که چاره نیست از ان یا از جنس آن در ظاهر و غیبه همچو داعیه محسوسه
در شهوت طعام و شراب نوم و جماع و نحو مایه چون بر دل حصال بهمیه غلبه کند قبض و بسط او همچو قبض و بسط
به نام باشد که حاصل میشود از طبیعت و هم دایر لایقی باشد و چون وسوسه ای شیطانی را در نوم و لقطه
قبول کند سعی شود بشیطان الانس و هرگاه که غالب شود بروی حصال ملکیه از ان قلب انسان ناسد پس خوف
و محبت وی داخچه ناماست بدان مائل باشد بسوی اعتقاد حقه که حاصل کرده است آنها را و چون این صفات و
قوت گیرد و نیروی عظیم گردد و روحی باشد که بسط بلا قبض و الفقه بلا قلق بود و احوال و انفس باشد و خواص
ملکیه همچو شیشه وی بود و نه همچو امور مکتسبه پس همچنین هرگاه که حصال بهمیه بر عقل غالب شود در کثرت و احادیث
نفس بود و میل کند بسوی بعضی دواعی طبیعی پس نفس و حدیث جماع کند اگر دوی شقی است و اندیشه
انواع طعام نماید اگر دوی جوئی است و نحو ذلک چون دوی شیطان پذیرد میل کند بسوی ناک نطافات
فاصله و شک و معتقادات حقه و مینات معده که نفوس سلیمه از ان نفرت کنند و هرگاه که حصال ملکیه بر دوی

[illegible]

گویم منتقصه شدن نبوت بوفات آنحضرت صلعم و منتقصی شدن خلافتی که نیست سیف در آن بقتل عثمان رضی الله عنه و مطلق
خلافت نبوت هادیت علی علیه السلام و خلق امام حسن رضی الله عنه و ملک عضد من مشایخ ائمه صحابه است بعد قتل صحابه
از دست بنی امیه و مخالف ایشان تا آنکه استقر شد امر معاویه و جبریت و عتو خلافت بنی عباس است زیرا که ایشان خلافت
را بر سر دم کسری و فیهر میزدند و گوشت حدیث حدیقه در فصل سابق در بیان عرض فتن بر دلها و بوق نکتہ
سفید سیاه الخ گویم منبعت میشود هواجر نفسانیه و شیطانیه در دلها و اعمال فاسد و اکتشاف آن میکنند و نمی باشد
در نبوت و عتو خشیته بسوی حق پس انکار می کنند این هواجر اعمال را اگر کسی که مجبول کرده شده است در دل
وی بهیئت مضاده مرقن را و اسوار را غام میشد و شال میگرد و دیگر دگر بیان او را و فرمود آنحضرت صلعم ان الایمان
نزلت فی جذر قلوب تناس ثم علوا من القرآن ثم علوا من السنه و حدیث صلعم عن منبعا فقال بینام الرجل المنوبه فیقبض
الایمان من قلبه فیقل انما یسئل الجبل کجور و حرجه ففقط فترا و معتبرا گویم چون حق تعالی ظهور ملت اسلام خواست احتیقا
و قومی را و ترن کین کرد ایشانرا برای القیاد و از غان جمع بهیئت برخواست حکم خدا و این احکام مفسله در کتاب و
است تفصیل آن از غان اجمال است پسر بر روی نیز و دانات از سینه های مردم بر غفلت و بول اندک اندک پس بدید
میشود آدمی که عقل و اطراف است و حال آنکه نیست در دل وی بقدر دانه خردل چیزی از امانت نه نسبت دین خدا و نه
نسبت معاملات مردم و گفت حدیقه رضی الله عنه گفتتم ای رسول خدا آیا باشد بعد این خیر شر چنانکه بود پیش از این
فرمود آری گفتتم پس چیست عصمت فرمود سیف گفتتم آیا هست بعد سیف فتنه فرمود آری باشد امارت بر اقرار و باشد
در نه بر رخ گفتتم آنچه باشد فرمود پس بشاوند دعا ضلال پس اگر باشد خدا را در زمین غلیفه که بزرند پشت تو و دیگر دما
نویس طاعت کن او را ورنه بمیر و حال آنکه تو گیرنده هیچ درختی گویم آن فتنه که روی سیف عصمت باشد از تن
عزت است در ایام ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اماره بر اقرار مشاخراتی است که واقع شد در ایام عثمان رضی الله عنه
و بدین برودن صلحی است که واقع شد میان امام حسن علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه و دعا ضلال
بزرگ است در شام و مختار در عراق و نحو ذلک تا آنکه استقر شد امر بر عین الملک گفتتم فتنه احلاس و چون ذکر کرد از امر
رسول خدا صلعم گفته شد و حیثیت فتنه احلاس فرمود آن بزرگوار است و حرب گویم اشیه و الله اعلم انکنت که
این فتنه قال اهل شام باشد با بعد الذین بر بعد حرب گر بخن او از مدینه به ششم فتنه سرکار فرمود و خن این فتنه از
زیر پر و پای مردی باشد از اهل بیت من نعم میکند که وی از من است و نیست از من جزین نیست که اولبای
من متقیان اند پس صلح کنند مردم بر مردی که هیچ درک است بر ضلع گویم اشیه انکنت الله اعلم که این فتنه غلبه
مختار و افراط او باشد در قتل منب و دوی او عاسیکر و نار اهل بیت را پس قول آنحضرت صلعم نعم میکند که وی
از من است معنی او این است که از ضرب اهل بیت و ناصیرین ایشان است پس صلح کردند بر مردان و اولاد او و فرود
او بوسلم خراسانی است بر بنی عباس نعم میکرد که وی ساعی است در خلافت اهل بیت پس صلح کردند بر مسافع بهم فتنه و یا
است که گذار و پیچیده را ازین است مگر آنکه نظر زند او را طهر زدن پس چون بگویند که منتقصه شدن تعدادی کرد گویم

است از آن و الله اعلم که این فتنه لغت چنگیز باشد بر مسلمانان و غارت نمودن ایشان بلاد اسلام را و بیان
 کرده است آنحضرت صلعم اشراط ساعت را و آن را جمیع است بسوی انواع این فتن مذکور و شیوع کثرت آن
 زیرا که تیف از طرف است و می آید نقصان مگر از جای که می آید بلاک شرح آن در از است در رساله حشمیه گفته که
 از اینجانب طایفه قیامت بسیار مروی هستند و آن دو قسم اند علامت صغری و علامت کبری علامت صغری
 از زمان آنجناب تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علامت کبری از ظهور ایشان تا فتنه صغری و ابتدای قیامت از
 فتنه صغری است و بی گمان این بر دو علامت خواهد آمد و حضرت در لسان شریعت مقبول بر دو معنی است حشر مردم
 بسوی شام و این قبل از قیامت واقع شدن است و فتنه که میگردند مردم بر روی زمین محتوشو شوند بعضی را
 بتقریبات و بعضی را بتفاتی که ایشان را برانند دوم حشر که آن لغت بعد موت است و الله اعلم قد عجز الله
 گفته فتن عظیمه که خبر داده است بآن نبی صلعم چهارست اول فتنه ملک عنوض که مشاهدات صحابه است بعد قتل عثمان
 رضی الله عنه تا آنکه مستقر شد خلافت معاویه و این بر نه است بر و فتن که بر شاخته میشود امر او و احکار کرده میشود
 پیشه معروف و منکر هر دو دارد زیرا که معاویه بر رضی الله عنه بر سیرت ملوک بود و نه بر سیرت خلفاء که پیش از وی بودند
 و قوم فتنه احلاس فتنه و غایه بسوی ابواب جهنم و این صادق است با اختلاف مردم و خروج ایشان بطلب خلافت
 بعد موت معاویه تا آنکه مستقر شد خلافت بر عبدالملک سوم فتنه شریزه و حیرت و عتو و این صادق است بخرج نبی
 العباس بنی امیه تا آنکه مستقر شد خلافت عباسیه ایشان تهدید کردند از بر بوم اکا بیره و اخذ کردند بخرج و عتو
 چهارم فتنه غلبه مبر مردم که چون گویند بگذشت و دراز گردد تا آنکه بر گردند مردم بسوی خراگه و این صادق است
 بخرج ابترک چنگیزیه و ابطال ایشان خلافت بنی عباس و تبریز آنحضرت مسلم می گرد و آسیای اسلام می و
 یاسی و شش سال پس اگر بلاک شوند پس راه ایشان اوه کسانی است که بلاک شدند و اگر قائم ماند برای ایشان
 و این ایشان پس هفتاد سال است پس معنی گردیدن آسیای اسلام قیام امر اسلام است با قیامت حدود و جهاد
 است بآن صادق است از ابتدای وقت جهاد و اوایل هجرت تا مقتل سیدنا عثمان رضی الله عنه و مرگ شک
 در سی و پنج سال و اخوات وی زیرا که حق تعالی با آنحضرت مجازا و می کرده و قول وی مسلم پس اگر بلاک شوند یا
 صعوبت امر و صیرورت اوست بر حالتی که اگر ناطق در آن نظر کند شک کند در بلاک است و ابطال امور
 ایشان و قول آنحضرت هفتاد سال معنی آن تهویل مرگ است و آنکه باشد از زیر ریلن باطن آنکه نباشند و
 از این اسفامت امر و الله اعلم و فرمود آنحضرت مسلم قائله کنند یا شامخوی کو یک چشم یعنی ترک برانند و شامخا
 سه بار احدیث معنی وی آنست که عرب و شان مجاهده کنند و غالب آیند و این سبب حقد و منفعتان گردد
 تا آنکه انجام کار عرب ببلاد و شان نزدیک شوند و باز برین هم اقتضای نمایند تا آنکه در آیند بلاد و عرب
 مراد بقول آنحضرت مسلم حتی تخفوه هم بجزیره العرب لیکن در سیاحت اول پس نجات یابند عرب بگرختن از قضا
 او شان باین طریق که بگریزند از دوبری شان و این صادق است بقتال چنگیزیه چه بلاک شدند آن عباسیه که در

بغداد بود و نه بجای یافتند آن جناب سید که بگریختن بسوی مصر و اما در سیاحت دوم پس بجای یافتند و باین
 شوی و جنین این صادق است بطریق تیمو و یار شام را و بلاک ساختن او و نه عباسیه را و اما در سیاحت سوم پس سلسله
 و این صادق است بغلیه عثمانیه بر جمیع علم الله اعلم **فصل اول** کسی که غالب است از عثمانیه عثمان خان نام پادشاه
 بود که در سنه هفتصد و شصت و شش هجری فوت کرد و بعد از آنکه بیست و هفت سال حکمرانی کرده بود عمرش شصت و نه سال
 شد و بعد از وی بجای وی پسرش ارخان نام پسر پند حکومت نشست و سی و پنج سال سلطنت کرده و بعد از او
 سال و سنه هفتصد و شصت و یک گشت بعد وفات او پسرش سلطان مراد بر تخت حکومت نشست و چهل و
 پنج سال پادشاهی کرده و بعد از شصت و سه سال در معرکه قتال با قزاقان نصرانی در سنه هفتصد و نود و یک گشته شد و
 بجای می پسرش سلطان بایزید بر تخت سلطنت جلوس کرد جنگ با امیر تیمور گورکان مشهور است درین معرکه پسر
 لشکر تیمور شد و بمرض خناق و ضیق النفس در سنه هشتصد و پنج هجری در گذشت امیر تیمور پیچید که ملک و مملکت را
 کرده بوی باز پس و لیکن و بمرد و بعد وفات می پسرانش تا یازده سال خان جنگی با کردند آخر پسرش محمد نام بگلو
 رسید چهارزات جنگی و نو جوان و سپاه بجری در آل عثمان ایجاد کرده همین محمد خان است در سنه هشتصد و بیست
 و چهار بمرض اسهال در گذشت و اول کسیکه از آل عثمان برای شریف مکه و دیگر فقره اسبجانه مقرر کرد این پادشاه
 بود بعد از پسرش سلطان مراد ثانی بجای پدر رسد سلطنت آراست و ولادت او در سنه هشتصد و شش هجری
 و وفات در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بعد از انتقال می پسرش ابوالمعالی سلطان محمد خان ثانی پادشاه شد و ولادت
 در سنه چهارصد و بیست و نه عیسوی است مدت سلطنت او سی و یک سال است در سنه هشتصد و شصت و شش هجری
 انتقال نمود و بعد وفاتش پسرش سلطان بایزید ثانی برادر کوچک خود جمشید نام جنگها کرده و فتحیاب شد و سلطنت
 رسید و بعد از شصت و هفت سال بعد از سلطنت می و دو سال در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری بمرض نفوس فوت شد پس
 پسر وی سلطان سلیم خان بر تخت شاهی جلوس کرد و ولادت وی در سنه هشتصد و هشتاد و دو بوده و در سنه
 اهل سنت داشت شاه اسمعیل صفوی بر سر خروج کرده بود و جنگها کرده شکست خورد و ایران بقبضه اقتدار سلیم
 آمد و وی نه سال هشت ماه سلطنت کرده و بعد از آنکه باطل طبعی خود در سنه نهصد و بیست و شش هجری
 در گذشت و پسرش سلطان سلیمان خان بجای وی پادشاه شد و در وقت وی دولت عثمانیه ترقی بسیار گرفت و سیر
 محاربه بذات خود کرد مدت حکومت وی چهل و بیست و یک سال است در سنه نهصد و هشتاد و چهار با پنج هجری بمرض
 وجع مفاصل در گذشت و شرفی گفته کان سلطان مسیح المملک مصر بنی عثمان شد و صلت سرایه الی اقصی المشرق
 و المغرب کانت ایامه عز الزمان و مازال قائما بنهر الدین و تأیید الشریعه و بجایش پسر وی سلطان سلیم خان ثانی
 رسد آراست و ولادت وی در سنه نهصد و بیست و نه هجری است و در سال جلوس و برادر بزرگش ای نهصد و هشتاد
 و چهار با پنج است و سال وفات سنه نهصد و هشتاد و دو یا سه هجری بمرض مخی و بعد از پنجاه سال بعد حکومت هشت
 و یکماه و چهارده روز بماده رمضان در گذشت و کان جمی سنه اجماع و عهدی فتح البلاد و منبها خبره قبرستان کان

[illegible]

سه سال دشت ماه در سنه کهنه و یکصد و شش هجری بمرد مشرقاوی گفته می بنده است که لم یطالع النبیل بمهر و لم یحجر
 کما دت فارقت الاسرار و اشتد الרכ علی الناس من الغلو و خصوصاً الفقرا حتی کما لم یمنه ثم کثر الموت من انظار
 حتی صار الناس الشیخون البجائز یسقط سنهم اکثر فیقولون و هم سائرون فکانت التخالط طریقین من طرق مصر من احوال
 مطروحين فیها لا یعرف لهم اهل الاسکر و منق الله بعض الاغنیاء لحمل الاموات الذین فی الطرقات و الحارات و
 یرسلونهم مع خدمهم الی الغسل السلطانی فجمعوهم حتی البصیر و اما تبین فی آخر النهار فیغسلونهم و یکفونهم و یضعون کل
 ثلثه اواربعه فی نفس واحد و یرسلونهم الی المقبره اتمی بجدہ بجای می سلطان مصطفی خان ثانی پسر سلطان محمد
 رابع بر تخت حکومت نشست و دشت سال یکماه حکمرانی کرده و در سنه کهنه و یکصد و پانزده هجری بانصاری صلح نمود
 و از لشکران خود که برین صلح ناراض بودند ترسیده که اسطنت به برادر خود احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع
 و اگز دشت و خود گوشه گرفت وی بانصاری جنگیده غالب شد و او را در استنبول مسجدی عظیمت در وقت وی و کما
 ثانی بر تخت ایران نشست و نادر شاه سپه سالاری بود بر تبریز آمده سپاه روم را شکست داد و در سنه ثلاث و عشر
 و مانند الف بمهر فتنه عظیمه در زمین او واقع شد و امر او بر شمار بقطن رسیدند و اموال بغارت رفت و ذراری اسیر
 شدند و احمد خان است و دشت سال حکمرانی کرده بود که در سنه کهنه و یکصد و سی و سه هجری سپاه او را مغرول
 کرده سلطان محمود را بجای نشاندند او بعد تجارتات بسیار چاره جز صلح نمودن با نادر شاه و دادن ملک ایران
 آنچه در زمان سلطان محمد خان چهارم بود و ندید و لادت او در سنه کهنه و یکصد و شست هجری بود او را مسجدی است
 محمود و فالتش در سنه کهنه و یکصد و شست و دشت هجری اتفاق افتاد هنگامه محمد بن عبدالوهاب نجدی و امیر
 سعود در عرب حرمین شریفین در سنه هفده صد و چهار و شش عیسو در وقت وی بوده بمکه عان اتباع او را و کما
 گویند نسبت بعد الوهاب با آنکه صحیح و نسبت می محمد به مستنوب محمد و با بیه و خاندان ایشان بیت علم خاندان
 مذمب ایشان اتباع کتاب سنت صحیح بود لا غیر جمله هندوستان و جز آن اقزات بسیار بر مذمب ایشان بسته
 و بی معرفه لاصل لها و احوال ایشان کتاب کتاب النبله و در رساله خطه جدا گانه نوشته ایم آنجا باید جست بعد
 وفات سلطان محمود بجای می سلطان عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول برادر رنگ سلطنت
 ننکمن شد و این واقعه در سنه یازده صد و شصت و هفت اتفاق افتاد و لغوت وی در سنه یازده صد و دواز
 هجری بوده بعد سلطنت سه سال و اتمام بنا جامع عثمانی که محمود اول نهاده بود و در سنه یازده صد و هفده هجری
 بحوار رحمت الهی بیاسود و او را عمارات عظیمه دیگر نیز هست و سلطنت سلطان مصطفی خان ثالث رسید به محل عظیم
 فی اسلام بول توئی سنه الف مائه و احدى و سبعین و یار و س جنگهار و داده تا آنکه پنجم ذیقعه سنه کهنه و
 یکصد و شستاد و هفت هجری باجل طبعی بمرد و بجایش برادر وی سلطان عبدالحمید خان پسر سلطان احمد ثانی
 سر بر آید سلطنت گشت و لادت وی در سنه یازده صد و سه و هفت هجری بوده بعد حکومت شانزده
 سال بعد شصت و چهار سال در سنه دوازده صد و سه هجری آنجا نشان شد او را در استنبول مدرسه مسجد

[illegible]

رفته و مفاسد عظیمه در جمیع بلاد اسلامی زود داده و همچنین در دیگر اقطار را رخن از غرب شرق صفت تمام در اجزاء قوت
 اسلام خنیزیده و اگر چه درباره از زمین است قبول حکومت اسلام نشان میدهند لیکن این فرمان درانی نه برضو ابط اسلام
 با اجرای حد و مشرع ایمان است بلکه بر طبق قوانین ملوک کاسره و جبار و همچنین وجه اوضاع صوت و سیرت مرد و
 انجبا با آنکه برای نام سلمان اند مخالف مشاعر ملت و متضاد ادب ملت است پس حقیقت آخریت این است از بدایت
 الف تائی از خیرت شروع گردیده و بعد از ولان را بعد عجب و انابت الی الله گردیده چشم در راه و گوش بر آواز
 آمدند قیامت کبری و ساعت عظمی بوده اند و دل ناچیز زده اسلام را به هزاران حسرت و بنسوس فرسوده و کیف که حق
 تعالی پیش ازین سیکه از دو و صد و نو سال بر زبان رسول خود حکایت فرموده که اقرب الناس حسابم و بهمی غفله
 بعد ضنون و قال تعالی اقربن الساعة و انشق القمر و فرمود و ما یریک لعل الساعة تكون قریبا و فرمود و هل یظنون الا
 الساعة ان تا بهیم غفله فقد جارا اثر اطهار ادا حدیث نبویه درین باب خود پیش از حضرت ابوسعید خدری گفته است
 بیان با آنحضرت روزی بعد عصر پس گدازشت هیچ چیز که بودی است تا روز قیامت مگر ذکر کرد و آزا در آن مقام خود
 با آنکه چون آفتاب بر عکس نخل اطراف حیطان افتاد فرمود و آگاه باشید که باقی مانده است از دنیا نسبت با آنچه
 گذشته است از عمر وی گزافند که باقی ازین روز شمس آگاه باشد که این است آخرین مهلت و ادم است و
 اکرم آنها بر خدا عزوجل انحرجه البخی و روی نحوه الترنزی و ابن ماجه و الداری من حدیث بهترین حکیم شیخ احمد
 سهرندی به شکلی صغیرانی در مکتوب و است و هم از مجلد ثانی نوشته اند که مدت بقا در دنیا بسیار قلیل است و ادا
 قلیل هم اکثر تبانی شده و اقل مانده است و همچنین جمیع از اهل معرفت باخبار و تواریخ قدیم و حدیث گفته اند و کلام
 خدا و رسول از نقل احوال نشان صحنی است و اگر فرض کنند که اندک از بسیار گذشته است تا هم حکم بقرب قیامت
 رست و درست است زیرا که مضاف ازین نقطه تا ستمی کمتر است از سافت از مبد تا انتها و عرب گوید ما بعد ما یوفات
 و ما اقرب الموت و حق تعالی بنده ما یدانیم یرونه بعد از و زاده قریبا و در واقع آنچه مانده است اقل قلیل است و آنچه گذشته
 بسیار و کثیر است و معلوم هر فرد بشر است که نطق دنیا برای بقا نیست و دارا قیامت نبوده بلکه منزلی از منازل آخرت
 تا از اینجا زادی برای انجامند دارند و بر اعرض بر خدای عزوجل و فقای ما یدانیم کنند باین معنی اشارت است در قوله
 سبحانه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بزرگی گفته است دنیا را بازی دادیم نان اینجا خودیم و کار آنجا کردیم
 دست بکار و دل بیار این معنی دارد از اینجا گفته اند الدنیا منزهة الآخرة و این اقل قلیل نیز که گویان بدان باله ارام کرده
 و آفتاب بر لب عالم گردید و پس بر هر مسلمان فرض است که قریب قیامت و اتصال ساعت قیام را نصب العین خود گرداند
 با شاعت اثر اطراف ساعت و اذاعت آثار قیامت و روایت احادیث و اخبار و اروده درین باب گوشه و پنجه
 غفلت از گوشه خفاگان برآورد و بخاص عام مرتبه بعد از خرمی تبلیغ این پیغام کند باشد که اندکی از بسیار و کمی
 از هزار بهوشیار گردد و بعضی قلوب لیسنت گرانند و از بعضی ذنوب نهی شوند و خوف و خشیت آیند و از غفلت
 تقاطع بیدار شده و ملت را قبل و ملت غفیل شمارند و حساب از ما گان و ما کیون بردارند چه امر ساعت است

شما انحراف الجاری و مسلم سوم پاک شدن محمود عالم بنیاد قیامت کبری است و مقصود در اینجا بیان اتمتر ساحت
 کبری است بطریق شرط صغری زیرا که قیامت صغری و وسطی را هر یکی می شناسد. قال تعالی یا ایها الناس انظروا
 بحکم انزل الله الباعث فی عظیم یوم ترونها تداخل کل مرضعة عما ربت و تفتح کل دفن حمل جهاد و تری الناس سکار
 و با هم سکاری کس غدا نشدند یادیم بر آنکه درین باب چند فصل است **فصل اول** شرط جمع شرط است
 ششم و شرط علامت و نشان چیزی را می گویند و شرط ساعت عبارت از آن است که پیش از ظهور مهدی
 علیه السلام واقع شوند و قیامت دو وقت قیامت را ساعت از آن گویند که آمدن می مهیست و مهترین ساعت که
 است موجود است و مختل است اول و است دوم ۱. شرط ساعت موجود یا خود آنحضرت است صلعم چنانکه در حدیث
 السیاحی آمده که فرمود آنحضرت صلعم بر نعلین شده ام من قیامت همچو این دو انگشت که سبانه و وسطی باشند
 افریخه البخاری و مسلم قاده جنی الله که یکبار از رویان این حدیث است گفته مراد حضرت آنست که همان مقدار که وسطی است
 از سبانه است یعنی پیش از قیامت نیز همان مقدار است که من اندکی پیشتر از آمدن و قیامت از پس سبانه می آید گویند
 این است حدیث ستور و بن شداد نزدی که فرمود آنحضرت صلعم مسح شده ام من در نفس ساعت یعنی در میان
 کار قیامت احوال علامات آن چه نفس تحریک بندای چیز را گویند چنانکه طایع و ظهور فجر را نفس صبح گویند فرمود
 پیشتر که در من ساعت را چنانکه پیشتر کرد و وسطی سبانه را و اشارت کرد بدو انگشت مذکور و از اینجا مستفاد میشود
 که این بیان آنحضرت است زیرا آن قاده پس در حکم رفع باشد و بعضی گویند مراد اتصال دعوت آنحضرت است بقیامت
 که درین وسطی و دیگر در میان آن مختل نیست چنانکه در میان این دو انگشت اصبعی دیگر نیست و درین ناظر است آنچه که بنا
 شارح بخاری گفته که چون آنحضرت این حرف گفت هر دو انگشت برابر شد باز بحالت اصلی طبیعی که تقدم و تاخر آن
 عود کرد و این سخن جنی الله عند گفت فرمود آنحضرت صلعم که حال این دنیا در نزد یک رسیده انقضا و هلاک و حرف آن
 قیامت همچو جامه ایست که باز کرده شد اول تا آخر آن و باقی مانده محلق بیک رشته که در آخر است نزدیک است
 که گشته شود این رشته را و او الله فی شعبه الامان یعنی دنیا تمامی فانی گردد و این نیز ناظر است در آخرت این الفنا
 الیوف عمر دنیا قال علی علیه السلام **ما الدنیا فناء** پس الدنیا نبوت **ما الدنیا کبیت** البقیة العنکبوت یا مولوی
 رفیع الدین طوسی در رساله مشهوره نوشته اند که اول علامت قیامت وجود برکت آمدن حضرت خاتم النبیین و وفات
 آنجانب است صلی الله علیه و آله و صحابه و مسلم زیرا که بوجود آنجانب بکلیت کمال که اشرف کالات است یعنی نبوت و رسالت
 از عالم منقطع شده و بوفات ایشان عالم وحی و خبر اسمانی موقوف گشت و برای ایشان حکم جهاد که خالی کردن بود
 زمین از مفسدان است نازل گشت و این همه شعبه های قیامت کبری است البته در آستانه در ذکر امارات بعیده
 گفته که از آنجه است موت نبی مسلم و آن از بزرگترین بصیبت است در دین و از اینجا است که آنحضرت صلعم فرمود
 چون مصاب شود یکبار از شما بصیبت پس باید که یاد کند بصیبت خود را این که آن عظمیاء سبانه است رواه ابو حنید
 عن عثمان بن ابی رباح و گفت عاتکه رضی الله عنها که فرمود آنحضرت صلعم هر که مصاب شد و از شما بصیبت پس باید که عرا

که حیثیت خود را بر من مستحق نمود که میباید دست او را پس بدرستی که حساب نشود و هیچیک از امت من بعد از
 من مانند مصیبت من واه الطیلبانی فی الاوسط در روایت من از امام علیه رضی الله عنهما که وی دو کمر کرد و وفات آنحضرت
 را گوشت پذیریدست من آن که رسید ما را بعد از آن پنج مصیبت دیگر که میگفتند چون دو کمر کردیم مصیبت خود را بر من
 آنحضرت مسلم را واه البیضا و گشت عوف بن مالک دفع کرد آنرا که فرمود آنحضرت مسلم شمار کن شش چیز را پیش از رسالت
 من من و منیت القدر من حدیث و روایت کرد طبرانی در معجمه من حدیثی شد عندها که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 شش چیز حلیت است که نتواند دست و پایشان را تا تن من می رسد اما حدیثی که در حدیث من حدیثی شد و حدیثی که در حدیث
 که فرمود آنحضرت چهارده چیز است که هر یک از آنها را که بر من می گذاردید و دیدن آن ای عذیبه شش خصلت است اول آن
 هر که من است گشتم مانند و اما ایضا چون حدیثی که من و من است که خصلت است چنانکه گفتند از امیری باشد و از شما
 امیری و در هیچ دست که نیستانیم دست های خود را را سا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که در یکم دهای خود را را
 این بخور که گفته بود مردی را اهل مدینه منی رسید او را مصیبت می آمد و را برادرش می می نمود و میگفت آن
 سده خدا ترس خدا را فریاد کرد در رسول خدا دست بی روی می گفت آن را که من اصبر بکل مصیبه و تجلده و اطمینان
 غیر تجلده و اصبر بکمال کرامت فاهما و نوبت به ایام کشف فی عده و او اسبب مصیبت منشی بهام و صاحب مصیبت با منی
 و قال آنحضرت لا فرق الا برهیا و معریتا یعنی محمد و قلت لاهل المنایا صلی الله علیه و آله من میست فی یوم من
 فی عده بخاری روایت کرده که چون من رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کردم و گفتم چگونه خوش شدی از این
 که خاک انداختید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر آمده که چون طبع من رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کردم
 و گفتم ای ما احسن من کردید رسول خدا را گفت آری فرمود چگونه خوش گشتی از این که خاک انداختید بر آنحضرت
 آنحضرت فرمود من گفتم آری و لیکن منیت رد برای امر خدا را شست طاهر یعنی الله عنهما و ندب کرد بر آنحضرت و گفتم یا نبی
 و رسول الله و ابی الرثمه اکنون می سیاید و آمدل جبرئیل مقطع شود بار خدا یا طمحن کن جان من یا جان او و سرگردان
 بنظر بسوی او می او و خودم گردان مرا از جردی و شهادت می روز قیامت و در روایتی است که خاک قبر مرا که
 گرفت و بود کرد و این بیات بخواند ما د اعلی من تم تریه احمد ان لا یشم مدی الرمال عو الیاه مصبت علی من
 و انهار مصبت علی الایام صرن لیا لیا و بود که کرده است ابو العباس قضا در ترج قصیده مرده که قول محقق شد در یکجا
 عمر رضی الله عنه موت آنحضرت صلی الله علیه و آله بقول ابی بکر صدیق رضی الله عنه گریست و گفت یدرو ما درم فدای تو ادا می
 رسول خدا الله را که کرد جبرع در وراق تو که را ال خطیبی خواندی تا آنکه بهادی دست خود در آن پس مرا کن شد
 پس من تو سراوار ترست بباله کردن بر تو چون مشارقت کردی ای شازایه در واد من فدای تو ادا می رسول خدا
 بر آید رسید غنیمت تو نزد خدا بحدی که گرداید طاعت تر طاعت خود پس گفت من بطیع الرسول فقد اطاع الله
 پدر و مادر من فدایت بادای رسول خدا بر آید هر یکی تو نزد خدا تا آنجا که بر آید ترا آخرین انبیاء و دو کمر کرد
 در اول ایستاد و گفت لقا احدا من السین میتا هم و منک من لوج بابی امت وادی یا رسول الله رسید غنیمت

نزد خدا آنگاه که در درختان دوست دارند که اطاعت تو میکردند و حال آنکه آنها در طبقه پای دروغ مغرور اند میگویند
 یا ایها الناس الله واطعوا الرسول باجماع انتقال آنحضرت ازین دار فنا بدار بقا اول علامت قیامت و اعظم مصائب
 در حق امت و تحقیق فرشته کرد خدا آنحضرت را ابو بکر صدیق و عایشه صدیقۀ و علمه آنحضرت صفیه ابوسفیان بن ابی الحکم
 بن عبد المطلب حسان بن ثابت رضی الله عنهم و غیر ایشان ابوسفیان گفته است از کشتن منی لایزال و دلیل
 المصیبه فی طول و اسعدنی البکار و ذاک فیما اصاب المسلمون بقلیل و لقد عظم مصیبتنا و جلّت حشره قبل
 قبض الرسول و وصحت أرضنا مما جواما و کما و بنا و جوامنا قبل و فقدنا الموحی و التفریق فینا بایروح به و بعد و جری
 و ذاک احسن ما سالت علیه نفوس الناس که از تسلی منی کان یحبو الشک عما یوحی الیه و ما یقول و وینشد
 فلا یخشی ضللا لا علیه و الرسول لیس دلیل و الا ظلم ان خیرت ذاک عذر و وان لم یخیر ذاک السبیل و فقیر بیک
 سید کل قبیله و فی سید الناس الرسول گفت حسان کنت له واد لنا نسیمه یعنی علیک الناظره من شارب
 بعد که قیمت به فعلیک کنت اعا و به و تفصیل مرانی و دیگر وقایع ولادت و وفات و مرض و غسل و تکفین و نماز و
 غیره بر آنحضرت صلعم را محل دیگرست و در بنیویات مذکور و قدری صالح از ان در رساله ما ثبت بالنسبه فی ایام السنه
 مسطوره این ابیات هم از اشعار است و الله الموفق **فصل دوم** و از جمله امارات عبیده است قتل امیر المؤمنین عثمان
 بن عفان رضی الله عنه و آنحضرت صلعم در چند حدیث از ان خبر داده ثوبان گفته فرمود رسول خدا صلعم منی ترسم برانت خود
 نگه مرا و ملوک گمراه کننده را و چون نهاد و شود شمشیر در امت من بر ذاشته بشود و تا در قیامت اخرجه الترمذی و
 ابو داود و این اشارت است بقتله قتل عثمان که اول فتنه اسلام است و همیشه ماند و در ملوک اسلام و بنیویاتی است
 و بماند تا قیامت و عوف بن مالک شجعی گفته فرمود رسول خدا صلعم شمار کن شش چیز را پیش از قیامت که می نوت من
 دیگر شش بیت المقدس موم کثرت موت و و با چهارم کثرت مال تا آنکه بگوید راضا شرفی و پسند و وی تا خوش باشد
 پنجم فتنه که باقی نماند هیچ خانه از عرب مگر که در آید در آن ششم صلح میان شما و بنی امیه و ایشان قدر کنند و با صفای
 نشان برای جنگ شما بیایند زیر پریشان و و از ده هزار کس باشند اخرجه البخاری گویم و وفات آنحضرت صلعم معلوم
 و فتح بیت المقدس بجهد عربین خطاب شده و و با در ملک شام افتاده تا آنکه در دست روزنه افتاد و هزار کس گفته و بان
 اجل شدند و کثرت مال برانده عثمان و عمر بن عبد العزیز بوده و هم در عهد یهودی منتظر شود و مراد بفتنه عرب فتنه عثمان
 عثمان منی اند عذرت صلح و حربا و هم قریب است شود عبدالله بن ابی بنی عثمان گفته که کشت آنحضرت صلعم و فتح مکه و مراد
 قریب بطریق بسیار فرمود که گفته نشود هیچ قریبی بعد از این روز بطریق بسیار مگر فریاد که کشت عثمان بن عفان را پس کشید و را پس اگر کشید
 گفته شود چه کشته شدن آن و واده البراد الطیلقی و مرویست از ابو هریره رضی الله عنه که وی گفت در حالیکه عثمان صلعم بود
 رسول خدا را بگفت منی است که باشد فتنه اختلاف گفتیم هیچ مفرمانی ماری رسول خدا فرمود بر شات از دم امیر اصحاب او و نشان
 بسوی عثمان داده آنگاه که وحی و بیعت و گفت عایشه که بخوانند آنحضرت عثمان را و سرگوشی کردند با وی گوید عثمان صلعم
 پس و زبیکه شد یوم الله اگر گفتیم اما قال گفتیم گفت عثمان نه در سببیکه آنحضرت صلعم عهد کرد دست بسوی من باری

ابو امام سهل بن حنیف امامت نماز کرد پس وی را نیز منع کردند و گاهی ابن عدی و گاهی کنان بن ابشر با مردم نیاز جنگند
 و این ثانی ناده روز ماند و توبه و طمحه که نماز میکرد با ایشان که اکثر امامت نماز علی علیه السلام می نمود و نماز عید هم وی می نمود
 عنه با ایشان نگذاشت بعدد محاصره کردند عثمان را روضی الله عنه ده روز یا چهل روز و جمع میان این هر دو قول باین طریق
 است که تا سه روز برای نماز بیرون می آمد و ده روز بیرون در حصار نشدند و دوازده روز بیرون آمدن برای نماز
 گشتند پس انصار باین هر دو رواه او آمده گفتند ای امیر المؤمنین اگر خواهی انصار خدا باشند و بار عثمان فرسود
 هیچ حاجت نیست بدستیکه آنحضرت صلعم بامس بجنگد دست و من بران حصارم پیستر علی علیه السلام با جماعتی از من
 تا ششم باراده نصرت در رسید عثمان گفت هر که مرا عهدی نبردند و باشند از قتال باز ماند پس علی مرتضی دستار خود درین
 خانه بیدار داشت گفت ذلک لیعلم انی لم اخذ باخیر ان لشد لا یهد کیدا یخانیتم هم چنین چون عبد الله بن سلام نزد وی آمد
 پرسید چه آمدی گفت براسه نصرت تو فرمود بیرون رود مردم را از من دور کن بیرون خانه بودن تو بهترین مزایا
 از درون بودن عبد الله بن سلام از ترس بیرون آمد و گفت ایها الناس ائمن من رج زنا بلیت فلان بود و رسول
 صلعم نام عبد الله بن هار و درین چند آیت کتاب الله نازل شده شهید شایه بنی امیه علی شمش قاسم بن شکیر بن و قسطنطینی
 با الله شمشید یعنی و یکم من چند علم الکتاب رستی که خدا یتعال را بتغی است در میان کرده شده از شما و فرشتگان همسایه
 شما بوده اند درین شهر شما که در وی بنی شما فرو آمده پس ترسید از خدا در حق این مردم که بکشید و را پس سوگند بخدا
 که اگر یکشید شما و را برانید همسایه های خود را که فرشتگان اند و هر آینه بیرون آید تیغ خدا که در نیام است از شما پس مغرور
 بنشود و تار و زقیامت گفتند این پیروی را بکشید و عثمان را نیز بکشید احرار التردی و با بجز نوبت بآن رسید که
 آب شیبیر بن ابی موسی رضی الله عنه منع کردند علی علیه السلام بود یا بنی امیه حسن حسین عبد الله بن جعفر علیه السلام را
 با جوانان بنی هاشم با سه مشک آب بنی ستاندند بلوایان حائل شدند و ایشان بر آنها حمله آوردند تا آنکه امام حسن و حسین علیهما
 السلام زخمی شدند و خون بر روی مبارک ایشان روان شد اما آب را تا عثمان رسانیدند بعد چون انجخال
 دیدند و روزه را گذاشته از پس پشت خانه نقب زدند و درون خانه غلامان بسیار از آن عثمان بودند و خود
 که بلوایان را منع کنند عثمان فرمود هر که سیف خود بمیان کشد آزاد است و ایشان را از مداخله منع کرد و من بعد کشتن
 در خانه درآمدند یکم محمد بن ابی بکر بود پس عثمان رضی الله عنه او را بعضی مناقب اسلام حوز بیاد داد و گفت گو
 میدهم ترا بخدا که آیا نمیدانی چنان و چنین از حال من محمد و بنی هاشم می گفت آری میدانی که پسر گفت اگر میدانی
 ابو بکر این جایی ترا از من هر آینه بدی نمود او را پس بیرون رفت محمد و را تا جماعتی دیگر و شهید کرد و او را زخمی
 الله عنه و این واقعه در اوسط ایام تشریق بود و در حالیکه مصحف پیش وی نهاده بود در سنه سه و پنجاه از هجرت
 در عمر شصت و یکم و زیاده از این نیز گفته اند و در شب ز قتل خود آنحضرت صلعم را بخوابید که میفرماید ای عثمان
 افطار کن نزد ما پس صبح روزه و برخواست و کشته شدند و وی صائم بود و آن منبع در سندان خود از طریق لغات
 بن بشتیر از ناله بنت القرافه زن عثمان رضی الله عنه روایت کرده که گفت چون مخصوص شد عثمان روزه داشتند

اینها بعد علم خود بصبحت نرسیده که عثمان رضی الله عنه از سوراخی نظر کرد و علی علیه السلام را گفت ای ابوالحسن
ایکدی بنیم که بر پشت سوار کرده گفت صبر کن ای اباعبدالله پس سوگند بخدا تا عاقبت نمانم از رسول خدا صلعم میکه
بودیم با یکدیگر احد پس بختش آمد کوه و ما بروی هستیم پس گفت آنحضرت ثابت باش ای افتخار دینی که نیست بز تو
گمبزی یا صدیق یا شهید و منو گند بخدا که تو کشته شوی و من هم کشته شوم با تو یعنی بعد تو و کشته شود طلحه و زبیر و
صحنه شوق وی طلب شهادت کرد جماعتی را از صحابه که از ایشان ماند علی و طلحه و زبیر بر یکدیگر و سی خریجه را از آن
حضرت صلعم چند بار پس گوی ای دادند ایشان را و خروج کنندگان بروی و گفتند که اینها راست گفته اند ولیکن تو
تغیر کردی عثمان گفت وای بر شما چگونه تغییر کند کسیکه جالی ای این باشد پس ذکر کرد که اینها در حق غیر وی نیز چنین
خواهند گفت همچنان شد که وی گفته بود زیرا که گفتند آنها در حق علی علیه السلام و تقی که خارج شدند و بر سر خوارج و دستگیر
کرد وی علیه السلام صحابه را در خصوصیات خود و گویای دادند از برای وی پس گفتند آری ایشان راست میگویند
ولیکن تو تغییر کردی و راستار گفته حصره فی داره و اجتماعه بجمعه منہم فکان نینہام عن القتال الی ان استوفوا علیهم
مرح در املی دار فذلوا علیه فقتلوه فحظ ذلک علی اهل البیت من الصحابه و غیرهم و الفتح باب القنعة فکان ان یلبسوا القنعة
انتی در جذب القلوب لی دیار الجویج ذکر کردی رضی الله عنه نوشته که این شبیه نقل میکنند که چون خواستند که
عثمان بن عفان را در حجره آنحضرت صلی الله علیه و سلم دفن کنند و او از عالمش نیز در زمان حیات خود در محض حضرت
گرفته بود مصریان ازین سخن با آوردند و نگذاشتند که او را در ایجاد دفن کنند بلکه ازینا نگذاشتند بروی و در کعبه
نیز مانع آمدند ام حبیب بنت ابی سفیان که از اجنات المؤمنین بود بر در مسجد آمده ایستاد و گفت والله لیکذا یدفنها
که این مرد را دفن کنم و الا یردن آیم و کشف ستر رسول الله صلعم بکم بعد از ان از منع دفن و باز آمدند در جنبانگاه
از روی که او را قتل کرده بودند و جبر بن مطعم و حکیم بن حزام و عبداللہ بن الزبیر و بعضی دیگر از اصحاب آمدند و او را از
اتحاد که اختیار بود بر در آستانه بقیع بردند و از دفن او در اینجا نیز جماعت از ایشان مانع آمدند تا در حشرش که کعبه بستان
بود در شرق البقیع و تعلق بابان بن عثمان اشت بردند و جبر بن مطعم و جماعه دیگر با وی نماز گزار و دند و درین موضع
قبری حفر کردند و او را در وی نهادند و او را بر بالای آن افکندند و دفن او را یان پوشیدند و برگشتند و بنا
حش کو کعبه رضی الله عنه را خارج البقیع که مردم از دفن مونی در وی که است میداشتند آورده اند که روزی عثمان رضی
الله عنه در اینجا استاده بود و میگفت باشد که مردی صالح ملاک گردد و در اینجا دفن شود بداجت مانوس مردم
شود و او اول کسیکه در آن زمین مدفون گشت عثمان بود و رضی الله عنه بعد از وی مردان در و فقیه از جانب معاویه
عالم مدینه شد آن موضع را داخل بقیع گردانید و سنگی را که رسول الله صلعم بر سر قبر عثمان بن مظعون گذاشته بود
تا مردم روحانی آن مقبره سازند و فرموده بود لا جعلک للمقنین اما ما برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و امر کرد تا
مردم را گرد مقبره وی دفن کنند استیسه در وقت این قبر در بقیع واقع است و بالای آن گنبدی ساخته اند اما در
وقعه محمد بن عبدالوہاب چنانچه بقیع را با خاک برابر کرد و صحت تعیین موضع قبر هیچیک از اهل البقیع باقی نماند و قبر

و تخمین است اگر چه اسناد و سوتی خارج از ارض یقین نیست لیکن السدایشاد و یکم یابریه فصل سوم و از آنجا است که
 حمل علی و طلحه رضی الله عنهما گفته اند فرمود آنحضرت صلوات الله علیه بر او آید و دست میداری علی را آگاه باش سرانجامت که خروج
 از مدینه و مقامه کنی با وی و تو را وظایفی آخر جدائی که در روایت است در عایشه که گفت و در رسول خدا صلوات الله علیه بر او باد که
 از تمامای زمان قتیکه آوار کنند و از اسکان حوائط واده احمد و احکام فرمود آنحضرت صلوات الله علیه بر او خود را کدام یک از شماست
 صاحب شتر سارموی فرمود یا خروج کند تا آنکه آواز کند و اسکان جواب گشته متولد از جانب راست و چپ او شتر سکان
 و نجابت یابد بعد از آنکه نزدیک و یعنی بهلاک آخر جدائی که شعیبه و البراء بن مسعود و جالد ثقات من این عباسی احکام من حدیث
 قیس بن یزید حارم کالی الدین میری در حیوة السحوان گفته که گفت این جیه غیبت است از این لعن که چگونه انکار کردی
 حدیث را در کتابت الحواصم و القوام و ذکر کرد که یافته میشود آنرا اصلی حالا که این حدیث است هر از طرق صحیح است و گفت
 ابی زلف که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه بر او فریب است که باشد میان تو و مایه امری گفت علی سمن یاس کار با شتم و در آن
 رسول خدا صلوات الله علیه فرمود و لکن اگر چنین باشد باز گردان او را بسو مایل بود و اده احمد و الطهرانی در ایت که در نیمین حماد
 درین بسند صحیح از عاصم که فرمود رسول خدا صلوات الله علیه بر او خود را کدام یک از شما آوار کنند حیثین حسین بن حنفیه مایه بطور
 توجیه مود بین ناشی تو ای یزید و در دست است از ام سلمه رضی الله عنهما که ذکر کرد آنحضرت صلوات الله علیه بر او بعضی اموات اکنون
 را پیش حنفیه عایشه پس فرمود آنحضرت بین ای حمیرا بنیاشی نو بهتر اتفاقات کرد بسوی علی و گفت اگر دالی متوی
 چه بر از امر وی پس نمی کن با وی رواه احکام و صحیح و البینه و گفت حدیثه رضی الله عنهما اگر حدیث کنمتما را که بعضی
 احداث المومنین را کنند شما را در سکر و بر نند شما را بسیف راست گویند و میگردانند سحان الله که ام کس قتیله
 کندان را گفت حدیثه امتهما حماد در سکر میبرد و دل گو خزان رواه احکام و صحیح و البینه و گفت حماد و ابی زلف
 و در پیش از مسیر مایشه رضی الله عنهما اما سبب قعه حمل پس حفظ ابن حجر بروج در نسخ الباری مترج صحیح بجا
 گفته که جمیع کرده است عمر بن شیبه در کتاب اخبار البصره قسه جمیل را مطول و مفصل و ما این جا تمیق می میکنم و ام
 بسند صحیح یا حسن آورده بر آن قصه بنمایم البته و حاصل این مقصود وجه اختصار و اینجا این است که چون قتل عثمان
 رضی الله عنهما را و زمره و اند علی بن ابی طالب علیه السلام با سفیان ثقیفی در و ن مسجد آمد دید که جماعتی بر طایفه فرام
 آمده است ابو حمزه بن حدیثه بیرون آمد گفت ای علی آیا منی می علی هیچ نگفت و بجا نه خود را که شریسته پس می آوازند
 بخود و بستر گفت گشته متولد پس تم می غلبه کرده متولد بر ملک و این گفته بیرون آمد مردم او را و از آنرا مدینه پیش
 اند و گفتند که بختا دست خود و محبت کنیم نافر فرمود تا آنکه مستوره کند مردم بعضی از ایشان گفتند که اگر مردمان
 بعد قتل عثمان با مصار خود برگردند و بعد بختی قائم نشود و از اختلاف و فساد دست امن گردد و پس اشتر دست و
 گرفت و بیعت کردند و رفت وی کرم الله وجهه بسوی بیت المال و کشاد آنرا مردمان چون این خستندند
 را بگذاشتند و او را و غیر او را با وی برابر نگرفتند بعد و کس را بسوی طلحه و زبیر فرست آن هر دو نیز بیعت
 کردند و باز آن بیعت و خدا لان عثمان مادم شده طالب قتل قتل عثمان شدند حضرت امیر آریج جواب نداد و زیر آگاه

معلوم نبود و انتظار می‌آمد که او یا عثمان بسوی خود می‌فرمود و طلحه و زبیر از آن عذر خواستند از این اهل شهر گرفته و سوار
 و در این هر دو با عایشه رضی الله عنهما متفق بودند و طلحه بن عثمان شد و زبیر بن ابیه که عامل عثمان بود بر سوار و در
 متول غنیم الشان بود نزد عثمان برای حج قدم آورد و در آن هر دو را عایشه کرد که چهارصد نفر را و هفتاد مرد را از قتر
 سوار می‌داد و برای عایشه ششتری خرید کرد و به شتاب و دینار که آنرا عسکر می‌گفتند و بود علی علیه السلام که میگفت
 هیچ میدانید که بکنایم کس مبتلا شد با طایفه مردم در مردم عایشه و با عقل و ادبی مردم طلحه و زبیر و با شتاب
 یعنی بن ابیه پس متوجه شدند نزد بسوی بصره و فرود آمدند بر بعضی آبهای بنی حابر و او از کردند اینجا مکان پس گفت
 عایشه کدام آب است این گفتند خواب لغت بود و سکون و او بعد از آن به پسترو حده بر وزن کو که جی قاسوس گفته
 هو منعی است از بصره و دیگری گفت نه نیست نزد یک بصره گفت عایشه گمان نمیکنم خود را را مگر جمع کنند و زبیر گفت شتر
 را و تا مسلمانان چرا بینند و حق تعالی با صلاح ذات البین کند گفت گمان نمیکنم خود را را مگر برگردانده شنیدم رسول خدا ص
 میگفت کجیف با حدی که از آنجا کلا حجاب واه احمد و ابو بکر و ابی و الزهراء و احکام و ابیسیه و ابی نعیم عن بنی پس قدم آورد و نزد
 بصره و تعب که در نزد مردم و پرستیدند ایشان را از سبب مسیریان گفتند که ما بیرون آمدیم خشمناک برای عثمان و
 اندوه گمان از آنچه کرده اند از خذلانی و این ابیسیه را که عامل علی علیه السلام بود بر بصره گرفتار کردند و از این
 جانب حضرت امیر علیه السلام با جمعی از این خبر از مدینه سواره بانه صد سوار پیش آمد و بزینار منزل کرد و در شنید که
 اهل بصره با طایفه و زبیر فراموش شده اند این محنی بر اصحابی کرم الله وجهه گران آمد و فرمود و سوگند کسی که نیست
 جز او بر آید ما غالب شویم بر اهل بصره و بخشیم طلحه و زبیر را و فرستاد و نام حسن عمار را بسوی اهل کوفه طلبید و پس
 این هر دو در سحری آمده بر منبر نشاندند نام حسن بالای منبر رفت و عمار در اسفل ای بایستاد و سخن کرد و گفت که
 امیر المؤمنین را از شما فرستاده است بطلب و زبیر که ناظر مایع عایشه بسوی بصره رفته و ما میگویم که دوی زبیر
 شناسست در دنیا و آخرت و لیکن خدا تعالی ما را مبتلا کرده تا بدانند که اطاعت او میکنند یا اطاعت عایشه و گفتند
 که امیر المؤمنین بگوید که من یاد میدهم خدا را و بجزوی که خدا را حق دانسته که بر آید و بداند که پس اگر مظلوم باشیم
 من کند و اگر ظالم باشیم از من عفو کند و الله که طلحه و زبیر اول کسانی اند که ما من بخت کردند پس پیشکش من
 نگردیم بال و نه تبدیل کردیم حکم را پس چون آن مرد بسوی کرم الله وجهه و از ده هزار مرد و چون رسیدند
 بر خاست قیس بن سعد بن عباد و ابن الکوی و گفتند خیر و در این صیبت است که در تزار رسول خدا
 صلعم یاری است که تو خود دیده گفت اما و الله چون من اول کسانی که قصد یمن کرد رسول خدا را صلعم ناشتم اول
 کسی که در و بیعت بروی علیه الصلوة و السلام و الله که نیست عهدی از آنحضرت بسوی من و لیکن نزد آنحضرت
 ناگاه و نه گشته شد بلکه مکت کرد و در من خود و چند روز و شب موقوف می‌آمد و او را خبر بنام میگرد پس میفرمود
 امر کنید با بکر را که نماز بگذارد با مردم و گذشت مرا آنحضرت و می میدید مرتبه مرا و نبودم غایب اگر عهد میکرد
 چیزی بمن فایده میدادم بدان تا آنکه زنی از زنان و صلعم معارضه کرد با من و درین باب گفت که ابا بکر مردی نرم

[illegible]

گفت حق تعالی کشتن ایشان را کفاره ذنوب ایشان کرد و مردی است از علی علیه السلام که فرمود هر که اراده و بپوش
 کرد از ما و از ایشان نجات یافت و وجه خوب است آنچه این عساکر روایت کرده که مردی نزد ابوذر غفاری آمد و گفت
 من ششصد سوار معاویه را کشتم زیرا که وی با علی علیه السلام کفر و بدعتی بود و من معاویه را بکشتن و من
 خنم کرم پس چون قول تو میان هر دو وصیت فصلی تخم از آنجا است و وجه نهروان تخف بن سلیم گفته اندیم نزد ابوالیوسف
 گفتیم ای ابایو قتال کردی بسبب خود یا رسول خدا صلوات الله علیه و قال میکنی مسلمانان گفت آنحضرت صلوات
 الله علیه و آله و سلم ما را بقتال سه فرقه ناکشیدن قاسطین و قاصین و تحقیق مقاتله کردم ناکشیدن قاصین و او اکنون است الله تعالی
 با ما قاصین بگویم و او این خبر نزد روایتی صادق است از وی رضی الله عنه که عهد کرده است بسوی ما رسول خدا صلوات
 الله علیه و آله و سلم ناکشیدن ما پس قاتله کرم یعنی اهل جمل او عهد کردند ما را که قتال کنیم با وی قاسطین و پس این
 روی ما بسوی ایشان یعنی معاویه و اصحاب و عهد کردند با ما که جنگ با وی ما قاصین و پس این دیدم او شتر از این خبر و روایت
 علی رضی الله عنه که وی وصیت کرد و میگوید که بدرستی که آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم خبر داد مرا باینکه شهادت از اختلاف بعد
 دعی اگر مرد را بقتال ناکشیدن قاسطین و قاصین و قاسطین و خبر داد مرا باینکه مالک گردد معاویه و پس از این
 پسین گردد ملک بسوی منی مراد از آنست که او را این امر گردند و من بسوی بنی امیه باز بسوی بنی عباس نمودار شدم
 که کشته شود اینجا امام حسین علیه السلام و در وصیت از ابی سعید مرغوا که بیرون آید از نسل این مرد و قومی که تلامذات کنند
 کتاب اینجا و در کتب از کتبی شان بیرون روند از این چنانکه بیرون میروند و نیز از زمین بکشند اهل اسلام را و بگذارند
 اهل و ثمان را اگر در ایام آنها از بکشتن عدا و دشمنی و مردیست از ابی ذر رضی الله عنه مانند آن و زیاده کرده که آنها
 بدترین خلق و خلیفه اند و مردیست از علی مانند آن و زیاده کرده پس بکشید آنها را که در کشتن شان اجرت مرکبی را
 که بکشند نزدیک خدا و در قیامت و از آنست که ویست بخوان و زیاده کرده و خوشحالی با کسی را که بکشد آنها را و بکشد
 آنها را و از اینجاست بسوی کتاب است و اینست از آن در چیزی هر که مقاتله کند او شتر از ابی باشد بخدا و از ایشان سیاهی
 شان تراشیدن موی سر باشد و از علی نیز بخوان و مردیست و زیاده کرده اگر نداند شکر می که میرسد آنها را چه حکم شده
 برای آنها بر زبان پیغمبرشان بر آنست که او کل کند از علی و نشان می آید که در آنها مردی است و او را عهده است که شهادت
 در وی در ارج بر سر عهده وی چیزی مثل سر پستان است و بر وی چند موی سفید و روایت است از ابی سعید رضی الله
 عنه بیرون رود و فرقه مارقه نزدیک فرقت از مسلمانان پس بکشند آنها را و لی تر بر و طالع بن و این دلیل است
 بر آنکه اصحاب معاویه از اسلام خارج نشدند بلکه فاسق هم نشدند زیرا که آنها متعهد بودند و در اجتناب خود خطا کردند
 و امیر المومنین علی را اصحابی مایولی بودند و خود نیز که وی رضی الله عنه ایشانرا کشت و در روایت ابن عمر صحرا
 آمده که بکشند آنها را علی بن ابی طالب گفت کاتب حروف عفا الله عنه این چنین گفته اند اگر قاتله و اهل عسکرم
 اهل تحقیق از محدثین غیر هم گفته اند که جنگ معاویه با حضرت امیر علیه السلام خالی از حمیت و عنایت نبود و وی
 رضی الله عنه با علی خالی است بلا شبهه اگر چه خارج از اسلام نباشد و الله اعلم و حق جانب علی بود کرم الله وجهه

و با جملة عبادیت در پایه عاچیان بسیار آید و لا محاله و مختصر و سبب قعود ایشان با مختصار نیست که
 چون آنها حکم مقرر کردند گفتند که علی و معاویه هر دو کافر شدند و خود را بنده بنی امیه میخواندند و گفتند که هر دو را
 قتل نمود و اینها در هزار و چند کس بود و بنابر عباس بن علی علیه السلام در ایشان کسی را فرستاد و گفت که اگر دیدی بسوی خلیفه
 خود چنانچه بکینه بر می درستی یا در قضا گفتندی بر سریم که وقتند فتنیم گفت مگر دانید مصلحت است مخالفت فتنه فاعل آن
 یعنی جمیع بطاعت کردند و بعضی دیگر گفتند که باید تا خود دست بستم اگر قضیه دشمنی را آنها قبول خواهند کرد قتال خواهد کرد
 یا آنچه قتال کردیم باطل شام در صفتی اگر نفس را بکشند و آنرا قبول خواهند کرد و با وی پس از آنکه ندانند آنکه فرقه ایشان
 مردمان را کشتن اصحابی گفتند که ما از علی رضی الله عنه نه برین امر جدا شده ایم چون این خبر بمعلی رسید وی سنانی
 بسوی شام میگردد و فرمود تا با بسوی عثمان خود میرود و بدیدار بسوگنی که در خندق شام در دیار شام بود و اندر بسوگنی گفتند
 بلکه جمیع یکدیگر بسوی آنها فرمود کشتار بشن کنید و آنها پس سوگند بخدا که کشته نشوند از شما و کسی نجات نیابد از
 و چنین شد فرمود و بگوید مردی را که صفتی می شنید چنان است دو بار جسته و بنای فتنه یونان سوم بر صفتی که رسول خدا
 مسلم فرمود و دو بار فتنه مردی گفت خیر خدا را که ایشان را ملاک ساخت و ما را راجسته و او حضرت امیر فرمود
 این چنین است سوگند کسی که جان بر دست و دست بر سر بسوگنی از ایشان کسانی هستند که در مصلحت حال اند حاصل
 اند آنها را از زمان هنوز و سرانده آخری آنها از دوان خوار باشند و روایت کرد و بعد از آن عمر از آن حضرت ملاک که هر دو
 آیند مردم را مشرق بخوانند قرآن را بخوانند و نمیکند تراقی ایشان را هرگاه که بهنقطع شود قرن پیدا شود و قرن دیگر تا آنکه
 آخرین آنها را بناید بسنج و حال مردی است از بن عمر که کسی که کشت و او را حرد و زید پس می بشهید است و مردی
 از حبس که هرگاه قتل کرد و علی علیه السلام حرد و زید را گفتند که بستانید اینها ای امیر المؤمنین یا کفار ایند ایشان فرمود
 از کفر گریختند گفته شد مباحین اند فرمود و مباحین اند که نمیکند حد را مگر قتل و اینها خدا را بسیار ذکر میکنند
 گفته شد پس اینها کیستند فرمود و قوی اند که رسید بایشان فتنه پس کور و در گشتند و را شاید گفته و از بقایای
 ایشان اند قرامطه و انانان و اند باطنیه و اسمعیه و فتنه ایشان مشهور است بملاک کردند عباد و او تیار کردند ملا و در
 استارت فتنه ایشان بیاید از تهی و در اسباب گفته و وی سنان احمد پسندید عین علی قیل یا رسول الله من یؤمر بعدک
 قال ان تؤمر و ابا بکر محمد و امینا زاهدانی الدنیا راغبانی الآخرة و ان تؤمر و عمر محمد و قویا امینا لا ینفخ فی ابنته
 لومة لائم و ان تؤمر و اعلیاء و اولادکم فاحمین تجدوه و اذیا مهد یا خدکم الطریق المستقیم و کان قتل علی فی لیلة النسخ
 عشرین شهر رمضان سنة اربعین من الهجرة و مدة خلافة خمس سنین الائمة است بر لاند بویل بعد قتل عثمان فی آنکه
 سنة تسع و ثلاثین و کانت فوجته اجماع فی سنة ست و ثلاثین و وقعت صفین فی سنة سبع و ثلاثین و وقعت النهروان
 مع الخوارج فی سنة ثمان و ثلاثین ثم اقام ستین بحرم علی قال لبغاة فلم یتهیا ذلک لی ان مات انتمی و تم و ما
 در مجلد دوم در ذکر معاویه گفته و در قبل المبعثه بنس سنین قیل سبع و قیل ثلاث و ست و اول اول اشهر و علی الوادی
 اسلام بعد از حدیثیه و کتم اسلامه منی اظهر و ما بالفتح و کان طویلا اربعین صحیفه الفی سلم و کتب و و لا و عمر الشام بعد از حدیثیه

ابن سفيان و اقرب عثمان ثم ستم فتم صالح عليا ثم عاصبه و استقلال بالثامن ثم اثنان اليها بصر ثم ستمى باخلافه بعد الجحيم
 ثم استقلال لما صالح الحسن واجتمع عليه الناس حتى فلك الحام عام الجماعة وكان عمر اذا نظر الى معاوية قال هذا كسرى العر
 بات معاوية في حرب سنة ستين على الصحيح انتهى فخصا بعدة وراشاعة گفته که حق در جمع حق و اقرار بيان صحابه باعلى کرم الله
 وجهه بود و که همیشه مصيبت و غير وى خطي لقوله مسلم على مع القرآن القرآن مع و قول وى صلح على باحق است هر جا
 که باشد و قول وى اى على مقابله کنى بر تاولي قرآن چنانکه مقابله کردى بر تيزيل وى و فرمود زير را قتال کنى تو باعلى تو
 عالم باشى او را فرمود و خير نشد عماريان و او را مگر آنکه اختيار کرد و راست تر از ازان هر دو و فرمود بکشته او را فخر گفته
 و عمار هم راه على بود و در مصيف بکشته شد از دست اصحاب معاوية گفت خليفه قيرب است که باشد کشت و خون ميان مسلمانان
 نرسيد و شد پس همه را يك با هم گفت پسيدان کرده را که دعوت ميکنند بسوى امر على و باشند با وى نبر که
 اين گروه بر حق است و غير ذلک من الاحاديث و در خصوص ميگوئيم که طلحه و زبير و عايشه رضى الله عنهم مجتهد بود و در قطع
 و يقين از يک را ايشان طبع نکرد و در خلافت هر دو جاهل بودند از فضل على عليه السلام و علم و قنوت و سابقه وى بلکه
 جاهل با ايشان برين حرب طلحه بن عثمان بود و اجتهاد ايشان نمودى با آن خنده که قتل قتل وى بر امام واجب است
 و انظر من غير المؤمنين على كرم الله وجهه استقامتى بود که و عثمان بسوى محاکمه کنند و بر قاتلان اقامت ميند فابيد
 تا انتقام از آنها گرفته آيد و طلحه و زبير از اهل بدر اند و آنحضرت صلعم فرعون خطاب داد قصه حاطب بن ابى بلتعنه گفته که چه
 ميدانى تو شاد بد الله تعالى طلع شد بر اهل بدر و گفت بكنيد هر چه خوايد که تحقيق بخشيدم شمارا و گفت غلام حاطب
 را چون نگاه کرد ترا وى نزد آنحضرت و گفت که اى رسول خدا در آيد حاطب آتش و دوزخ فرمود و در مرغ گفتى و اهل
 نشود و در نار چه دوى حاضر شده است بدر و حد يمينه را و زير طلحه و زبير از عشرة مبشره با هم شدند و بشارت آن حضرت صلعم
 حق است بآنکه ايشان را جمع کردند از فرج و قلوب مژدند بزرگتر بزرگتر وقت ذکر کردن حضرت امير حديث را بوى ترک
 قتال کرده اند و د و لشکر برون رفت و طلحه و قتيبة گذشت بروى مروى از اصحاب على و پسيد از وى که گيتى و
 او گفت لوا صاحب على ام گفت در از کن دست خود را که بيعت کنم ترا از طرف على عليه السلام و چون على اين حرف
 بر شنيد گفت راست گفت رسول خدا که با ميکنند خدا مگر آنکه داخل شود طلحه جنت را آگاه باشيد که بيعت من در گرد
 اوست که اقدم و گفت اميد دارم که من و طلحه و زبير از آنها باشيم که در حق ايشان گفته اند و تر عثماني صد و رحم
 من على اخوانا على سر شقا بينه و اكرام کرد و سپر طلحه را و جمله مال طلحه بوى باز داد و آغا عايشه صد يقير رضى الله عنها
 پيشى با وى آنحضرت است مسلم در دنيا و آخرت چنانکه در حديث صحيح ثابت شده و وى نيز از ميان راه رجوع کرد
 ميخوابت و قتيبة او از سگان موضع خواب شنيد بود و حديث آنحضرت را ياد آورده مگر هم ايشان نگذاشتند
 و گفتند شايد بسبب حق تعالى و در و گرو و مسلمانان صلح بخت پس آمدن وى بقصد صلح بود و فساد و جزير غيت
 که کشتگان عثمان آتش حرب بغير وقتند و بجات خود در بين و يذند طرا که عايشه ام المؤمنين و حبيب رسول بن
 صلعم است پس اين همه با جور اندام على عليه السلام را و او اجترست بکن اجرا جهاد دوم ايراصابت و غير او را فقط

و همچنین کسانی که بعد از ایشان بودند از بنی عباس و غیره که در غایت شایسته بود و در بهترین ایشان متوکل
 بود که نامش بود تا آنکه قراما حسن علیه السلام را بهم کرد و موضع آنرا فرموده گردانید و جز آن از امور لغت آری شد
 از ایشان مرد زنده بود و افتاد میسر و بعمر بن عبدالعزیز در سیرت وی و لیکن مدت وی دراز نشد بعد یکسال
 او را کشته شد و اما آنچه در آن رافضیان توسع کرده اند از سبب شتم سلف صالح تا آنکه صحابه کرام حتی شیخین برانهم
 نگذاشتند پس آن خروج است از طریق عقل و نقل و ضلال سپین است و اتحاد در دین و تجمیل جمیع مسلمین حتی علی امیر
 المؤمنین بن ابی ایشان خیر است از جهت لباس اندک بگوای قرآن و شهادت الله علی الامم اندر روز حشر و میزان اهل
 برادر و اهل احد و بیعه الرضوان اختیار کرد و ایشانرا خدا تعالی برای محبت پیغمبر خود از میان جمله کوان بخود
 در او شان شایسته نفسانیت نه میل بسوی باطن عدوان و صحیح شد است از علی کرم الله وجهه و رضی عنه و علیه
 السلام که گفت ابو بکر بهترین است از موسی آل فرعون که وی بیان خود را پنهان میداشت و ابو بکر اظهار دین خود میداشت
 و مدافعت میکرد از آنحضرت و میگفت انقلکون جلالت یقول ربی الله و پیغمبر محمد بن حنفیة از حضرت وی علیه
 که گیت بهترین مردم فرمود ابو بکر گفت پس کدام گفت عمر گفت پس تو ای پدر گفت جزین نیست که پدر است
 از مسلمانان است و احادیث و آیه از علی کرم الله وجهه و دیگر ابرار اهل بیت در فضائل شیخین عثمان و علی علیه
 زیاده بود و صد حدیث خواهد بود که مردم را که قدر خود و حق ایشان بشناخت و اصحاب رسول خدا را بدو
 رسول دوست گرفت و همراه با کسان پاک گردید و العباد با شرف از آیاتی که در سورة شوری است اشارتی
 صحیح خلفا را شنیدن و اهل شوری و ذم من بعد من و اهل بی معنوم میشود و آن آیات بعد قوله تعالی است و ما عبد الله
 خیر و الحق پس کریمه الدین آمنوا و علی بنی منین کلون اشارت بحضرت ابو بکر صدیق است زیرا که ثبوت ایمان
 او شهادت نبوت و حدیث آمده اگر وزن کرد و شو و ایمان ابو بکر با ایمان اهل ارض هر ائمه غالباً پیدا ایمان
 ابو بکر و اما توکل او پس شایسته است قوله مسلم در آیه نیست را از است که سبقتاد برادر پیغمبر سبقت ابو بکر از ایشان
 است گفته شد گیت شد اما اسی رسول خدا فرمود تا آنکه رقیه بی گشتند و گیران و نه رقیه میکانند برای خود و نطفه
 میدهند و نه داغ میکانند و توکل میکنند بر رجب و ذکر می و الذین یختصون کبار الاثم و الفواحش الا لهم و اذا
 ما عصفوا انهم یغفرون اشارت بعمر بن خطاب است رضی الله عنه و اجتناب و از کثرت بر شهادت قوله مسلم
 ترغی بیچ را پس مگر آنکه زفت شیطان را بی غیر راه تو و مغفرت وی حین عصب بحدیث عیسی بن حصین است که
 چون می بر عمر را نگفت ای ابن خطاب عید می ما را بخرن و میکنی در باحدل عمر خطبه آمده و خود است که در
 بیفته حرن قیس گفت ای امیر المؤمنین خدا تعالی میفرماید خدا العفو و امر بالمعرف و عمر بن عن ابیها این است
 کس جاهل است پس احتجاج و نکند عمر ازین آیه ترو و شنیدن این آیه و بود بسیار استاده نه نزد کتاب خدا و کریمه
 و الذین اتوا الصلوة و امرهم شورعی بینهم و هم از قیام بنفوقون اشارت باصحاب شوری است و عثمان و علی
 از ایشان اند و کریمه الذین اذا اصابهم البغی هم یقتضون اشارت بعلی بن ابی طالب است و باقتضای او را از ان

ویکرمیه جزا تسبیح سینه مثلها اشارت به نحو و کرم دوست و ازین جا است که در تحمل تنبیه ای او اندک و قضاوت
 و مرتبه و حق و اخذ اموال ایشان نمیکند و گردن نه من عینی و اصل چاره علی الشراستارت بنزول حسن بن علی از تبه و
 و غلبه او برانی اسات مساویه و اول شایم و اصل حرمون او میان اهل اسلام نگاه داشتند و مدار ایشان است که
 اندک و اصل لایس اشارت کسی است که ظلم نمود و برایشان قتل نمود و بپنی کرد و بپنج قاتل عمر و قتل عثمان و قاتل علی
 و غایت روی شش سروریه و غیره و قوله تعالی من یقتل بعد ظلمه و اولیک ما علیهم من سبیل اشارت بحسین بن علی است
 و قیامه ای تریزید و قتال وی بر حق تا آنکه با یکی از این بیت خود و شریعت است و هادیت پشید و قوله تعالی فی الزمان السبیل علی الذین
 یظلمون الناس و یغفلون فی الارض بجزای حق اولیک اهل بیت علیهم اشارت به یزید و بنی امیه است که بعد از وی بودند
 و القتل علم و چنین در کرمیه نوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیک بعد از او یکصد نفر است و این بار علی الکفار عربین خطاب
 و در حاشیه بنیم عثمان بن عفان و تراجیم رکبا سجد علی بن ابی طالب است یغفلون فغفلوا عن الله و رضوا با عشره مبدعین و یحییون
 و سیمایم فی وجوههم من ان ترا السجود بقیه اصحاب از مهاجرین و انصار با کله اسخرج حکرم گفته کشتل فرج محمد اخرج شطار و اولیک
 فاذره و سرما سغافل عثمان فاستوی علی سوجه علی بن ابی طالب یحب لزرع المؤمنون لیغفلوا بهم الکفار مول محمد علی بن ابی طالب
 بعد از اسلام لایعبد الله سراج بعد الیوم و این اشارت از لطائف تریل است و از ابواب تفسیر اهل علم تعالی کرده اند و
 جمیع اصحاب عدول و غیر تعدیل خدا و رسول حافظان حجر در کتاب لایعبد الله و اولیک اهل ایستة علی بن ابی طالب
 مدراج لم یحالف فی ذلک لاستیاده و من المبتدع و قد ذکر المحیط فی الکفایة نسلا فیفسا فی ذلک فقال عدالة النبی
 تا چه معلوم بتعدیل التلبیم و انیاره من لهاریم و اعتباره لیم من ذلک قوله تعالی کنتم حیرامه انحریت للناس و
 و یکدیگرت حلسا کرامه و سطر و قوله قدر منی الله من المؤمنین فی باب یعوبک تحت السجود فاعلم ما فی قلوبهم و قوله و السابغون
 الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان منی الله و قوله تعالی یا ایها النبی صلی الله
 و من اتبعکم من المؤمنین قوله للعقار المهاجرین الذین احرجوا من جباریم و امیر الهم یحییون فغفلوا عن الله و رضوا با
 نیم صول الله و رسول اولیک هم الصادقون الی قوله لک و بیهیم فی آیات کثیرة لیطول ذکر کراهیات و احادیث کثیرة
 یکتر تعداد و چون ذلک یقتضی القطع بتعدیلهم و لا یحتاج احد منهم مع تعدیل الله لیم الی تعدیل احد من خلق علی انه
 لولم یرد من الله و رسول الله هم شے محاذی کرنا و حجت احوال التي کانوا علیها س الهجرة و ایضا و بضره الاسلام و
 بنزل الحج و الاموال و قتل الایام و الاولاد و المناصحة فی الدین و قوة الايمان و الیقین القطع علی تعدیلهم و الاعتقاد
 التزاتهم و انهم و فضل من جمیع الخالقین بعدهم و المعجلین الذین یحییون من بعدهم و انهم کافه العلماء و من
 یتقوا قوله ثم یردی بسنده الی ابی زرعة الرازی قال اذا یئیت الوجل ینقص احلس اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاعلم
 انه من غریق و ذلک ان رسول حق و ما جابه حق و انما لوی الینا ذلک کذا الصیابة و هم لایریدون ان یخرجوا شهودا
 لیبطلوا الکتاب السنة و اخرج بهم اولی و هم زما دقة استی و الاحادیث الواردة فی تفصیل الصیابة کثیرة من ان لایا
 علی المعقب و ما رواه الترمذی و ابن حبان فی صحیحهم من حدیث عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله

الله في اصحابي الاتحدهم غرضنا من اجري من اجهم فمحمي اجهم من بعضهم فبعضه بعضهم من اودهم فبقدر ذاتي ومن اذاني
 فقدر ذاتي الله ومن اذني الله في شك ان ياخذ وقال ابو محمد بن حزم الصحابة كلهم من اهل الجنة قطعا قال الله تعالى
 لا يستوي منكم من اتقى الله وقال ولولا انكم عظمتم درجته من الذين اتقوا من تواتر كلامه والله اعلم وقال ابن كثير
 لهم من اهل الجنة والجنة عظمها سبحانه فثبت ان اهل الجنة والله لا يدخل جنتهم الا لانهم لم يخطئوا بالآية السابقة فان
 قيل التقييد بالاتفاق والقتال يخرج من لم يصف ذلك كذا كذا التقييد بالاحسان في الآية السابقة وهي قوله والسابقون
 الا اولون يخرج من لم يصف بذلك هي من اخرج ما ورد في المقصود ولهذا قال المازري في شرح البرهان سنا لغيره
 الصحابة عدول كل من اوجس منهم اذ اراد ما اوجع به لغرض وانصرف عن كثرة التامني بالذين لازموه عزروهم ونصروهم
 واتبعوا بنو الردي انزل معه ذلك هم المفلحون الجواب عن ذلك ان التقييدات المذكورة خرجت مخرج الغالب الا قاله
 من نصف بالاتفاق والقتال بالفعل والقوة واما كلام المازري في ما وافق عليه من اعرضه جماعة من الفضلاء قال
 الجلاءي هو قول غريب يخرج كثير من المشهورين بالصحة والرواية عن الحكم بالحدود والقبول بالتعميم والذي صرح به
 الجمهور هو المعتمد عند مسلم وقد كان القسطنطيني الصحابة ولو كان اجتماعهم صلما قليلا مقرا عند المخلفين الراشدين وغيرهم
 وفي ذلك بين شاهد على انهم كانوا يعتقدون ان شأن الصحبة لا يعدل شيئا كاثرت في الصحبة من قول صلما والذي نفسه بيده
 لما وافق احدكم لما احدثوا ما اذكركم ما حدثهم ولا يصفه وتواتر عند مسلم خير الناس قري في ثم الذين يلونهم وعندهم خير ما اذكركم
 على الصدوق وجل عن طبر قال قال رسول الله صلما ان الله اختار اصحابي على التقييد بسوي التبيين والرسولين واهل الزار بسند
 رجاله موثقون قال سيفيان في قوله تعالى وسلام على عباده الذين اصطفى هم اصحاب محمد صلما والاحبار فيها كثيرة حسب
 فلفظهم على غير المقدور فليقتضيه انتهى فلفظ **فصل ششم** در انچه حضرت نزول امير المؤمنين حسن بن علي بر راي
 معاوية بن سفيان وايت کرده که امير تر حسن بن علي بعد جوع او بدبينه وگفتم اي ملاک وسان پس احتجاج کرد بر من
 بلکه گفت شنيدم رسول خدا صلما مي فرمود مني رو دايام و ليالي تا اگر مجتمع نشود و کار اين است بر مروي واسم السلام
 ضخيم البلحم که بخورد و سير نشود و آن معاوية است پس من گفتم که امر الهي واقع شدن است و در نهايه گفته سرم بخي
 و بزرگ و ضخيم بخي عظيم مراد مرد شدن است که بالک تمام ارض گردد است و روايت کرد و علمي از حسن بن علي که
 گفت شنيدم علي را مي فرمود شنيدم آنحضرت را مي گفت مني رو دايام و ليالي تا اگر ملاک شد و معاوية در ايشاء گفته و
 اين بر حقيقت است زيرا که آنحضرت معاوية را عا کرده که سير نکنند خدا شکم او را در روايت کرده اند مسلم و صحيح و فلفظ
 از ابن عباس که فرمود آنحضرت صلما که بخوان معاوية را گفتم مني بخورد و پس گفت در کثرت نوم سير نکرد اند خدا
 شکم او را پس نشد شکم او گاهی او رده السيوطي في انحصار من و بود سليمان بن عبد الملك زبني اميه که مي بخورد و
 سير ميشد و محتمل که مراد از اين حديث دي باشد خدا علم و مروي است از عمار بن ياسر که گفت چون مي بيند
 شام را که فراهم شد کار و بار او را بر امير المؤمنين پس لاحق شود بکبر و گفت عايت فرمود آنحضرت صلما معاوية را
 که خدا يتعالی و الی کند ترا بر امير اين است پس اين چه ميکنی تو امير جيبه گفت آيا دهنده است خدا برادر مرا فرمود

نسبت ظلم عمران بن حصین گفت که دشمن ترین مردم بسوی رسول خدا اسلام بنوا میزد و تقیید و بنوعینند و سر روی ست
 از ابی ذر رضی الله عنه فرماد که چون برسد بجایمید هر کس را بگیرد ای عباد خدا اقتل را در سر و ای بچان برسند
 پس از ابی العاص می گوید که رسول خدا و غل و رخ و دروایت است از موبه که وی بود و نزد معاویه پس آمد
 بروی مروان و گفت روانی حاجت مرا ای امیر المؤمنین بخدا سوگند که بخوت من بزرگ است من پدرم کس را
 و عمده کس را در دره کس چون مروان رفت معاویه باین عباس رضی الله عنه که با وی بر سر ریش بسته بود گفت
 ای ابن عباس نمیدانی تو که آنحضرت فرموده است که چون برسند پس از آن حکم کنی مردا بگیرد مال خدا را در دنیا
 خود و دولت ما و بندگان خدا را دخول و کتابت را داخل و چون برسد چهار صد و نود و نه مرد را با شمشیر پاک نهاد
 شتاب از نخستین تیران عباس گفت اللهم نعم و یاو کرد مروان حاجت خود را و سر برد و عبد الله ابوسه
 معاویه پس گفت که مروان باب چون برگشت عبد الله گفت معاویه ای ابن عباس نمیدانی که آنحضرت فرمود
 کرد اینکس را و فرمود که پدر چهار جبار برست گفت اللهم نعم و رواه البیهقی و مرویست از علی مرتضی کرم الله وجهه گفت
 هر که را آفتی است و آفت این است بنوا میزد از ابو هریره گفته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که بر دست خود گمان
 فریش است از حبه بخاری مروی است امیر اندر جمع البحار گفته ابو هریره و ایشان از انبام و نشان ایشان می شناخت لیکن
 بخوف معصنه ظاهر میکرد و مراد نیردین معاویه و دیگر نوسالان بنی امیه و حجاج بن یوسف و سیمان بن عبد
 و امثال ایشان اند و گفت عمران بن جابر رضی و بود یکی از و خدا شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگفت ویل است مریض
 راسته بار فرمود این کلمه را و گفت محمد بن کعب بن لی گفت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم را و کسی که از امید او را
 مگر صالحان را از ایشان از آنها قلیل اند و مرویست از عمر بن مره الجعفی که اذن خواست حکم بن العاص بر
 آنحضرت پس شناخت او از او را فرمود اذن دهید او را راست یا پس را لعنت خدا بر وی و بر آنکه بر او
 از صلی می گویند از آنها که اند در اشاعه گفته این استثناء اشاره است بسوی عربین عبد الغزیز و امثال
 وی از آنها که بزرگ باشند در دنیا و وضع در آخره صاحب مکر و حدیث اند معصم شوند در دنیا و نیست بر
 آنها حد در آخرت و دروایت است از زبیر بن ارقم که بود حاکم بن العاص می نشست نزد آنحضرت و نقل میکرد
 کلام او را بسوی قریش پس لعنت کرد او را و کسی که بیرون آید از پشت وی تا روز قیامت و گفت عبد الله
 بن الزبیر بر منبر سوگند برب بیت الحرام و بلد حرام که حاکم بن ابی العاص و ولد وی ملعون اند بر زبان محمد صلی
 و سلم از وی مرویست که در حالت طواف گفت سوگند بر بیان بنای که لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ولد او را
 و گفت ابی سحیح رضی که بود من میان حسن و حسین و دشنام میکرد و ندانم هر دو و حسن باز میداشت حسین
 پس گفت مروان ای بیت ملعون اند پس بخشم آمد حسن فرمود میگوئی اهل بیت سوگند بخدا که لعنت کرد است
 ترا خدا بر زبان نبی خود و تو در صلی می بودی و در لفظی لعنت کرد و پدر ترا بر زبان نبی خود و تو در صلی
 هستی و گفت ابو هریره سرمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم خواب که پس از آن حکم جست میکنند بر منبر من چو حسن بنو زبیر

والضارب با بنحو اندا و او را تحت کرد و باز سرش را نزدیک است که اینکس خلاف کند کتابی او دست نی اورا و بیرون آورد
از صلب فتن که بر سر دو آن با همان تروی چند و قوم گفتند که این قتل و اذل است از انکه از وی چنین آید و فرمود
آنکه و بعضی از شما آنروز شیعیه وی باشند بعد از آنحضرت مسلم و او را بسوی طائف برانند و احیای آنحضرت بجای
بماند و ابو بکر و عمر و یار و ر و نکردند اما عثمان در خلافت خود او را در کرد و این نیز یکی از امور است که بر عثمان اتفاق
کردند و باعث قتل عثمان شدند و غرض که دولت ایشان مقتضی مفاسد کثیره و مظالم لایق و لا تخصی شدند و از آنچه واقع
شد در زین خیزد **قتل حسن بن علی** است علیهما السلام و سببی آنست که یزید بن معاویه صد هزار درهم
بجهد کند و وجه حسن علیه السلام فرستاد و گفت که وی را زهر برده من ترا برقی خود بگیرم وی زهر داد حسن تا چهل
روز بیمار ماند و حسین علیه السلام برادر وی هر چند جدید کرد که وی از حال زهر دردهنده بیایا گماند لیکن حسن پاک کرد و
گفت خدایتعالی شدت از روی نفیست و می یام بگر خود را که پاره پاره شد و من حی شتاسم که از کجا باین ملاقات
شدم یعنی اشاره فرمود که این از طرف یزید است پس بخت من که بر دست تکلم کنی درین باب بحرانی باز گفت گوی
مییدم ترا که نریزی و مرا من خون قال لواء قادیان بحین شمع و اربعین قال الهی منی مات ستمه منیر و قیل احد
و منیر قال الهی ستمه اربع و اربعین قال ابن مده ستمه و اربعین قیل حسین و قیل عثمان و حسین و دفن
بالبقیع و یقال ان مات ستمه و اذ ان الاصابه و از کلام اوست علیه السلام مر حسین و او در دار خود را از سفاه کوفه که
بیرون آرند ترا و او شد نمی بینم که جمیع کند خدایتعالی در میان مانبوت و خلافت را و طلب کرده بودم از عایشه رضی الله
عنها که مد فون شوم با رسول خدا صلعم و وی قبول کرده است پس چون میرم بنحوه از وی و گمان نمیکنم قوم را
یعنی بنی امیه را مگر آنکه منع کنند ترا پس اگر منع کنند پس مراجعت مکن بایشان و دفن کن مرا نزد مادر من فاطمه
بقیع و مرد رحمة الله تعالی بعد چهل روز و اکثر برانند که وفات وی در ستمه حسین است بعد و فاش حسین علیه السلام
از عایشه پرسید گفت آرمی مروان و دیگر بنی امیه بالغ آمدند و وی در آن وقت امیر مدینه بود از طرف معاویه
حسین علیه السلام با همراهمان خود سلاح پوشید و گفتند بقاتل کنیم ابو هریره گفت منع نمیکند او را مگر ظالم باشد
که وی این رسول الله است مسلم بعد ابو هریره بحسین علیه السلام گفت مباحش اول کسیکه ترک کرد و وصیت برادر خود
را و وی وصیت کرده است ترا بعدم قتل پس تا اینجا گفت او را که باز گردانید از قتل و دفن کردند او را
علیه السلام در بقیع نزد مادر وی و فرستاد جده کسی را ترید بر طلب و عده که با وی کرده بود و نیزید انکار کرد
و نری خود گرفت **فصل هشتم** و از آنجمله قتل حسین بن علی علیهما السلام تا قتل ابن حجر در اصابه گفته و قد صنف
جماعه من الفقهاء فی مقتل الحسین رضایف فیها الثبوت و السید و الصحیح و السقیم فی هذه القصة التي سقطها غنی و قد صنف
عن ابراهیم الخنسی انه کان یقول لو كنت فیما فی القسین ثم دخلت الجنة لاستحیت ان النظر الی وجه رسول الله
صلعم انتهى گویم صح تو الیف دین باب ساله سر الشهابین تألیف شاه عبدالعزیز محدث دهلوی است معاذ
رضی الله عنه گفته آنحضرت فرمود مسلم بگیر ای معاذ و شمار کن پس هرگاه رسیدم پنج را یعنی باز خلافت گفت نیزید

یک مرتبه در آن روز که شد به سوی آن جناب بن علی در آمد تیرت او را و خبر داده شد که از قاتل افسوس گشت
 بن علی که در آن روز است گشته نشو و در میان جمعی که سخن گفتند او را اگر آنکه می یافت افسوس خدا به حال در میان سینه
 نشان دلبهای مثال سلطنت بر آنها شیراز آنها را و بگرداند آنها را قتل بها در آستانه گفته این خم که کسایت که بیعت
 کرده اند او را و بیاورد و پیش از سپردن او را بر دشمن منع نکردند او را و در بیعت بر آن اخراج آن محله خلیفه استخفاف که
 کشید خلیف را و خلف خلیف را بگیرای معا و گفت پس چون رسیدم ده را فرمود و لید نام فرعون است تا دم خلیف اسلام
 برگرد و خون می بر روی ازال بیت من مکتبیت در آستانه گفته قبول وی چون رسیدم در او را محفل است در کس این خلیف
 را بشنید و در بیعت بر او بولید این عبد اللک باشد زیرا که چهار خلیفه اند و هم معاویه و ششم یزید و هفتم پسرش معا
 و هشتم این الزیر یا مروان و نهم عبد اللک هم و لید پسر وی و اگر مراد ده کس بعد یزید باشد ششم یزید و هفتم پسرش معا
 و نهم عبد اللک باشد زیرا که وی بعد از یزید است و یزید و معاویه و عیسی بن عبد العزیز و یزید و هشتم پسرش معا
 و نهم عبد اللک چون این هر دو را با آن پنج دیگر نمی کنند می شوند دهم و لید بن یزید است و سواد بیعت قبول ثانی وی
 که برگرد و چون وی بر روی ازال بیت من زیرا که وی را این هم وی یزید بن الولید قتل کرد و در چنین بول می کرد
 خدا سیف را پس نیست اعاد برای او زیرا که او نشان اختلاف کرد و ندو بعین ایشان و بعین راکش تبه تا آنکه
 بنی العباس من ایشان غالب اندید و از آنجا است که زبیری گفته که اگر او را شد و لید بن یزید پس مراد بولید بیعت
 و الا پس مراد بولید و لید بن عبد اللک است و از چند طریق که بعضی آنرا در کتب تصحیح کرده اند است که چون بنی اسلام
 و در بر او بنی بکایان نظر نزد آنحضرت مسلم آمد و خبر کرد که حسین مقتول است و خاک آن پسر که آنجا کشته شود نمود
 پس او آنحضرت آن خاک را با پسر خود فرمود که این خاک برود قتل وی خون کرد و در چنین شد و بگوید که آنحضرت آنرا
 بگفت بدی که بگفت و سبب بی آنیست که چون امام حسن انتقال کرد و معاویه ازال شام بیعت برای بنی
 گرفت هیچ رفت و خواست که ازال جاز هم برای وی بیعت نمایند مباحرین و انصار را متناع کردند و گفتند که اگر ترا
 و زوی رضی بیعت پس آن است و در نه آنرا بر مسلمانان باز گردانی و چون معاویه رضی الله عنه بمرد و در شام بیعت
 یزید کرد و یزید بدعا عمل خود که در مدینه بود نوشت که از حسین بیعت گیر حسین علیه السلام از مدینه بمکه که بیعت بنابر حق
 بر حان خود پس کو فیان بوی نامه نوشتند که نزد ابیایا با تو بیعت کن تا بن عباس منع کرد و گفت غداران و
 قتل ایشان با پدر و خدایان ایشان یا پدر و خدایان و امر کرد که با اهل خود نرو و پیش سلام شنید این عباس کرد
 کرد و گفت و احسینا و این عمر نیز او را چنین گفت حسین یا کرد این عباس بر او چشم او بخت داد و گفت
 استود علی الله من قاتل و چنین این الزیر نیز منع کرد بلکه باقی نماند و بگوید که بگوید که آنکه نمکین شد از فرس وی و چون
 این خنبد بر برادر وی محمد بن حنفیه رسید القدر بگریست که طستی از آن پدید و بر کرد و عرض که حسین علیه السلام
 مسلم بن عقیل را پیش از خود بکود مسرتاد و وادود و هزاران یار و ازال کوفه با وی بیعت کرد و یزید بن زبیا و سلم
 ما آمدید بر قتل کرد و آخر گرفتارش کرد و بکشند بیعت کنندگان متفرق شدند و از بنی عباس علیه السلام بر او اند

[illegible]

مثل مسافت مسافرت و تنگ حرمات این خیر الیاد باشد درین قضیه بود و آنکه روایت است از ابوهریره رضی الله عنه
 که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله که باین حدیث است هر آنکه باشد در مدینه مدینه که گفته میشود و او را خالقه می گویم حال آنکه
 است یعنی ترش شده معنی و لکن خالقه وین است پس بیرون رود و بداند مدینه اگر چه بقدر یک برید باشد آخر چه عین حقیقت
 و نیز وی روایت کرده که ویل است عرب از شری که نزد یک شده بر سر شصت سال اگر دو امانت غنیمت صدقه تا وین
 است هادت بمعرفت چه کم بهوار واه احاکم و بود ابوهریره که میگفت بار خدا یا اندر یا بدر اسال شصت و نه ماله
 صبیان اشاره میکرد و بسوی قول می صلح ملاک است من بر رویتهای غلامان است یعنی که دوکان از قریش زیرا
 در همین سال نزد رسول شده و اقدی در کتاب حره از ابوهریره بن بشر آورده که حضرت در سفری از اسفار بیرون
 آمده بود چون بجزیره راه رسید بایستاد و انانیه و انالیه را جمعون خواند صحابه دانستند که مگر در عاقبت امور
 این سفر امری که موافق در عابو و معلوم آنحضرت گردید عمر بن الخطاب پرسید یا رسول الله چه دیدی که استرجاع
 نمودی منبر سوار که علق باین سفر شاد داشته باشد و در وقت گفتند پس فرمود کشته بشوند درین گستاخ
 آنها که خیانت من باشد بعد از مصاحبت من و در روایتی آمده که هرگاه بدین موضع میرسد بدست مبارک خود اشارت
 میکرد و میفرمود کشته بشوند درین حره خیانت من از ابن عباس نیز نقل این روایت آمده و آنکه بعد از حارثه
 کرده اند که در تورا آهسته است که در سنگستان شرقی مدینه مقتولان باشد که یونانی ایشان روز قیامت در روز
 مثل ماه شب چهاردهم باشد و در حدیث متفق علیه آمده که ملاک است من بر دست قبیل از قریش بود و گفتند پس چه
 فرمان یا رسول الله فرما و از آن فرمان فرمود غرث و گوشه گرفتن از تعلق و تفریدی است از ابوهریره که بهوار و آن
 دین قائم است بقتل تا آنکه باشد اول کسی که رخنه کند از امری از بنی امیه و از بنی العالیه آمده که بودیم ما بشام همزه
 ای در رضی الله عنه پس گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت اول رو بیکه میفرماید سنت مرا مردی از بنی امیه
 باشد در میان بی سببیا برادر محاربه گفت انکس منم گفت نه ابوذر غفاری گفت ردیف بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 حمار و گدشتهم از خانه های مدینه فرمود چه حال باشد ترا ای ابوذر و قتیله باشد در مدینه اگر سنگی سخت بر خیزی از
 خانه فرات نوان رسیده تا مسجد خود و در شفت اندازد ترا اگر سنگی گفتم خدا و رسول دانا تر اند فرمود و پارسا باش
 چه حال باشد ترا نیک واقع شد مرگ در مدینه تا آنکه پاشی گور بشن یک بنده رسا گفتم الله رسول انانیه فرمود
 صبر کن بچکافه خود و از بران دار باز فرمود چه حال باشد ترا و قتیله باشد در مدینه قتل و در گرد و خونا حجار الزیت
 را گفتم خدا و رسول انانیه فرمود ای آنی تو نزد کسی که از ان او هست گفت سلاح گیرم و محاربه کنم فرمود شریک
 اقوم شوی در قتل من پس بچکار کنم فرمود اگر ببینی که کسی ترا میکشد جایزه بروی خود بپسند و تسلیم وی شو
 تا گناه خودش و گناه تو بر گردا خراجد بود و او گفته اند این اشارت است بوقعه خرو که در زمان زید بن
 واقع شده و که شش زبان تحمل گفت و شنید آن ندارد و ابوذر رضی الله عنه این واقعه را اندر پا قتل زید
 و فاشش در سینه است و در حیرت شده و بوقعه این حادثه در سینه شصت و سه بوده و بروی صلح و حق

این ناحه گویا بی تعیین وقت کشف کردند و مراد مرکب مدینه عام الرادست کاقیل و درین حدیث حکم فتنه هم باین
 فرمود که مقتول نوون دران بهتر از آنست که قاتل کسی باستی و سبب این وقعه نیست که هرگاه و قی
 نخواست که ادا کار اهل حجاز همچو این عمرو اس عباس سعد الرحمن بن ابی بکر رحمت برای نرید یکدیگر و ایشان قبول نکردند
 معاویه مدینه را در هم مرد اس عمر ساید و مردی را نوشتید و بفرستاد آن مرد باین عمر گفت که کدام چیز را از رحمت
 دی مانع است این عمر گفت که این مال از برای من مرسانید دست اکنون من نزد م از انان باشد رحمت کسم در
 برگرد و همچنین عبد الرحمن بن ابی بکر جماعت سخت داد و نمود آن عبد الله بن الزبیر هم گفت معاویه گمان کرد که اینها بجای
 نریزید راضی نیستند و رحمت او نخواهند کرد چون وقت اقتضای رسید نریزید را گفت که من بلاد را برای تو بپای
 کردم و مردم را بر حیت تو آوردم و منی ترسم بر تو هیچیک را نگذاشتی و از این پس اگر امری از ایشان یعنی مسلم بن عقبه را بر
 اینها بگریزای که من بار بار او را آدم خواهم خیر خواهی وی دادم چون معاویه در گذشت و امام حسین شهادت یافت
 این الزبیر بطهارت کرد و دیگران هم طبع رحمت کردند و از این پس از ابو الحسن یعنی که یکی از ثقات روات است
 نقل میکند که اهل مدینه بعد از ظهور دلائل مسوق و فساد برید بر بنبر آمده خلع رحمت نمودند عبد الله بن عمرو بن جمس
 محرومی عامه خود را از سر بر آورده گسار جیه برید و مراد و انعام فرمود و در جائز و من میفرمود و لیکن می دشمن خود
 و انعم السکرت من و از از رحمت خود بر آوردیم همچنانکه دستار خود را از سر خود بر آوردیم و دیگر می برخاست و غلیظ
 خود را از پای خود بر آورد و بر همین پنج خلع رحمت نریزید نمودند تا آنکه مجلس انعام و معال بر شد بعد از انان عبد الله
 بن مطیع را بر قرست عبد الله بن حنظل را از انصار دالی ساخته هر کار بی امید بود همه را در و در و انان محاصره نمود
 و مردان و جماعه که با وی بودند وی استعانت و استغاثت نریزید آورده از وی طلب لشکری نمود و مردی مسلم
 عقبه را بر قتال اهل مدینه برانگیخت و می بر سر خود با وضع ضعیف حال در مقام جرات و تجل داده رحمت بر قتال اهل
 این بلده و مشرفه مرگاش منادی بگم نریزید ندا در داد هر که قدم در سیر حجاز نهد اسباب سحر و استیلا جنگ از سر
 حاصه دیوان برگیرد و بالائی آن صد دینار بطریق انعام در جماعت هم در ساعت بدست وی دهند و تا زده هزار
 کس را باین طریق براه قتل فساد داده ساخت و مسلم بن عقبه را و رحمت کرد که اگر ویرا قاده بود قو خ آید حمید
 من نریز سکون را خلیفه خود گیرد و گفت اینها را که من ترا بر سر استان میفرستم سه بار دعوت کنی اگر در مقام اجابت
 و قبول در آمدند بگذار و الا لایستان مقاتله کنج بعد از آنکه برایتان غالب آتی تا سه روز حرم مدینه را باحت
 کن هر چه در اینجا باشد از مال و سلاح و طعام نصیب لشکریان مسلم و بعد از سه روز دست و تظاول از ایشان
 بگریز و با بلی بن حسین رضی الله عنهما انصرم کس دی و اتفاق داخلین جماعه سیب بعد از وصول جبرین لشکر بابل
 مدینه بایستان نریزید نمود و استعانت و مدافعت اهل فساد و بر جاستند و با جماعه ای امید که محصور بودند گفتند که ما ما
 عهد کنید که بمکر و فساد نریزید و با جماعه ای و کشف اسرار ما نمکید و مظاہرت اعدا ما و اعداد ایشان ننمایند
 اگر بی الحال تمامه شمارا تحت تیغ سیاست و طلاق میکشیم آنها برای دفع وقت و اضطرار عهد بایستان بسته

اخلاص همراه ایشان بدفع مسلم بن عقیده برآمدند مروان بن الحکم پسر خود عبدالعزیز بن مسلم بن عقیده فرستاد
 تا از ناحیه حرم درآمد و سر روز دهم کارزار را موقوف دارد و بعد از سحر روزی مشاوره با اهل مدینه آورد و
 گفت: بهر چیست به سببیکه بگفته اند خیر از می رسد و مقاتله تدبیری نیست تا بدفع این فتنه و ضلالت گردد و شود مروان
 امارت فتنه خوب نیست طاعت کعبه و باز به بیعت نماید و صلحت نیست با بدیند را این سخن پسندیدند و قرار بر حجاز
 و انداختن عبداللہ بن عقیل سوار شد و در صفت قتال درآمده و ادعای حاجت نمود و انگی داد مسلم بن عقیده را بعلت منع
 و مرس بر سر بری نشانده در میان و وصف داشته بودند وی تحریر من ترغیب لشکران مدینه و عبداللہ بن عقیل
 نیز با هفت پسر خود مقاتله کرده بدرجه شهادت رسید مسلم بن عقیده سر او را نزد فرستاد و قهر و غلبه نافر و لشکر
 نیز بدیالان گشته وی بموجب حکمی که نزدیک کرده بود تا است روز اباحت حرم مدینه و بکشتن و قتل نفوس و فسق نسائ
 کرد قرطبی گفته و وقوع این اقعده در حره و انجم بود که بر ساقبت کیسل از مسجد سرور انبیاست و بکنار او مقتصدین
 از بقایای منی مهاجرین و انصار و علمای تابعین اختیار را بقتل رسانیدند و از عوام ناس را می سنا و اطفال ده هزار
 کس را کشتند و مقتصدین از جالان متان حمید بودند و هفت از اقدام قریش را در زیر تیغ سم در آوردند و
 زمار اسباح ساختند تا آنکه آورده اند که نه از زن بعد از این اقعده اولاد نازا میدند و اسباب را در مسجد پیغمبر صلعم
 جنولان دادند و در روضه که جایست میان قبر و منبر پیغمبر و در حدیث شریف از آن روضه از ریاض بهشت گفته
 اسبابان ببول زد و کشت کردند و مردم را بر بیعت نزدیک کرد و اگر نمودند بر عهد عبودیت که خواه بفر و شهادت آن کردند
 یا طاعت خواهند یا معصیت چون نزدیک عبداللہ بن زبیر رضی اللہ عنہ ذکر بیعت بنی حکم قرآن بر زبان آورد
 در حال گردش زدند عبداللہ بن زبیر میگفت و اللہ از بیعت نزدیک کردن نیادم و بروی خروج نکردم تا
 نرسیدم که سنگ آسمان بار و در شامعه گفته مجاریه مسلم بن عقیده در سینه شمشیر و کشته بود و این مسلم بن
 عقیده را سرف گزید از صحت اسراف و افراطی که در بطل و ضلالت با جمعی وی در قتل اهل این مملکت شریفه
 داد اسراف و ضلالت و او را به سبب که مخطوب و نهاده و زیر کینه او را وصیت کرده بود که بعد فراغ از امر اهل مدینه بمکه
 روی و با این زیر در او زنی لیکن بسبب مرضی که داشت در آثار راه بر بستر ملاک افتاد و بر حصین بن غیر کنیزی را
 خلیفه خود گرفت و بجا حرة ابن الزبیر در منی و حقیق و احترام وی و وصیت نموده رخت اقامت بهار البوار کشید حصین
 نیز با چون خبر موت نزدیک رسید بگریخت و از وی و وقوع این مهام صورت انصرام نیافت که اقال الطبرانی این خبر
 بسند متصل خود تا حمید بن المسیب آورده که وی گفت در ریالی حربه و بیچکی در مسجد پیغمبر غیر من نمی بود اهل شام
 که در حجاز آمدند میگفتند که این پسرک دیوانه در اینجا چه میکند و بیچ وقت نماز نمی در آمد که من آواز اذان و اقامت از حیره و شرف
 نمی شنیدم و هم بدان اذان و اقامت نماز میکردم و بیچکی در مسجد یاسن بود و ابو سعید خدری را دیدند که مروی
 ریش او همه بریده است پرسیدند که این چه صورت است گفت از آنکه طعم اهل شام است که در وقت حره بن سعیده
 در خانه من درآمدند و هر چه از متاع بیت باشد همه را پاک بردند و جامه دیگر رسید چون بیچ در خانه نیافتند آتش افروختند

فرموده ایشان قضا و گفتمند شیخ را بجنبانید هر کس از ایشان موی از ریشش بر کند و یا بر خال کرمی بکشد و یا
در سنانید و در زمین قیاس نشاند و قیاس نین قضیه نامرئیه قیاس از حد عقل امکان ندارد و آنچه حاجت
و این خالان تا ثابت اندیش شده و لایقی واضح دارد و بر خدایان مفسران دنیا و آخرت ایشان در آستانه گفته
در حدیثین بر این گفته قوت مسلم بر عقیده یک وقت و شصت چهار روز و محاصره کرد و قاتل شدید و روی بیت الله میمانی
و موقوفی پاره آتش در سر خیزه کرده و پاره ای از آن بیت الله سوخته شد درین آستانه می یزدید و پدید رسید میان و گفته
حرف و موت قوی فاصله است ماه یا کمتر باشد اهل کفر و مدینه بر نامیان حریات کردند تا آنکه آنها وکیل شدند و هیچکس
از آنها توانایی شد مگر آنکه کلاه پیکر گرفته سرگوشش میکردند و از دینو امید به نامیان گفتند که ما را هم همراه خود بشام
بریدند و همچنین که وند و لشکر نیز در داخل شام شدند و در حجاز بیعت با بنی المزیجر کردند و آنجا هم اهل فاق بیعت شدند
بنی ندرین معاویه بنو مدیجر معاویه بنی شام بود بایستاد و گفت یا ایها الناس تجدین معاویه بنی ندرین که درین
پایل آن امیر و حرم کرد و در خون مسلمانان تا آنکه غالب شد بر آن باز بردند و اندک آنجا نام وی چند روز بر
هم درین امر اهل آن خراج کرد و او را در رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و بر بیت و بر بیت و بر بیت و بر
بر وجهی از آنجا انجام وی چه شود و اکنون شما مرا متقلد این امر کردید هرگز نزد من نگشاید این امر و برین پیر شما
بسیار قوی و در دایم در چیزی از خونهای مسلمانان و اموال ایشان برنجست و لازم نماند خود و گشت تا آنکه بعد از چندی
برود و گفته اند بعد شش ماه و دوی آخر گشت که متولی شد از پسران ابی سفیان در آستانه گفته قتل حسین علیه السلام
و و گفته چه و دوی گفته چنین از آن شایع است که در زمین برید واقع شده و آن حور و شرح هزاره گفته نیست عجیب و
باید از قیاس منقذ داخل شایع بنویسند بجای خرسیده بود که صد و دین قیاس از دوی بسیار ضعیف بلکه نام و حرم
شبهل محمد وند قاتل کفر دوی شده و ناپاک بود و قاتل و برادر و دوی گفت کفر دوی مگر بیعت و قضا یا ای
در کفر که واقع شد از دوی و ثابت شد از نام و اگر چه ثابت نشد نزد غیر دوی همچو عزالی طرح و سنانم کرد و آن از عزالی
الا لکی و گفت بخت برید حسین را اگر بیعت جدوی یعنی بیعت برای برید کردید و بود پس حسین بر دوی باقی باشد
برید اگر کسان بسیار اقدام بر بیعت دوی کردند و اختلاف پدر او را برای می افتاد کردند و با وجود اختلاف این
یعنی هر چه باشد و شک چیست که پدرش معاویه بنی ندرین بود و بر نول امام حسن از برای دوی و اجتماع مردم بر دوی
و آن عقول بر عزالی مردود است زیرا که این بعد استقرار احکام و انعقاد اجتماع بر تحریم خروج بر امام حارز باشد
چون از آن امر منوط با مبتدا و جهاد حسین علیه السلام منقطع بود و باید و چون فرج شد برید بسیار بر جو و قیاس دوی که گوش
از شنیدن آن کر میشد و بیعت برید نزد یک حسین علیه السلام از کسانیک بیعت دوی نکردند و منقطع شدند
بود و آنکه بیعت کردند با کراهه کردند و قیاس امر برید بر این است که اگر کافر باشد با کافر فاسق منقطع و منقطع
حرمت خروج بر جای بری استقرار امور و انعقاد آن انحصار است آهی کلام این خبر حرج فاضل شانه گفته و نیز
جمله فاسق بود و شرط اختلاف ابتدا و علم با حکام و عدالت است و قول اهل علم که منفر میشد امام اعظم بنسب

آن بطریق و وام ست داشتند که ابتدا مانع بیعت ست و حاصل نشد برادر تغلب مگر بعد از آنکه گشت امام حسین
و بعد از او قتیله و قتل اکثر مستحقین خلافت با آنکه اهل مکه بیعت وی نکردند و با این الزم بر قتل وی اصرار کردند
هم در زمان وی و زمانه پس وی سعادیه انتهی کاتب خود گوید عفا الله تعالی عنه که نسبت نمودن این عیسی
مالکی صاحب القدر و عفا عنه و عتابی را بجانب امام حسین بن علی علیه السلام مرتضی است که دلایلی اهل ایمان کامل از آن
چون یزید بن خالد و دیگران و گوشتن مسلمانان از اجتماع صدایش مراحل می گردید و آنچه شیخ این چگونگی می و سید محمد بن
عبد الرسول شمشیر زوی مدنی یعنی صاحب شاعره و در ذی و جوانی گفته و نوشته اند درست است اما اینجا خود
پس یعنی نیست چه سنان گذشته که جناب امام علیه السلام بعد دریافت حال قتل عقیل در کوفه قصد مراجعت
کردند اما برادرانش مانع آن شدند و وقت مقتضای این فریاد هم فرمود که بگذر از مرا تا پیش برید بروم او خود نگذاشت
مظلومانه شهنید شد و غیر شهادت وی پیش از آن بچن سال آنحضرت صلعم داده بود و بر بی امیه قاطلان وی
افزون بعثت کرده و آنچه در قتل وی از بغیر اسمان در میان اقع شده بر هیچکس پوشیده نیست پس با وجود این
چیز تا که امارت حقیقت است علیه السلام با صرح و جوده و تابلیغ قنوس می و می یعنی چه سجان اند قاطلان او که بر
مجدد ملعون باشند بر حق بودند و مقتولان مظلوم که بر لسان محمد صلعم شهادت یافتند با عیسی این چه محبت
ست پس مسلمان این حرف باور ندارند و فقط چون معاویه بن یزید یزید و ملکان اتفاق بیعت با این زبیر کردند
و ملک حجاز و عین و مصر و عراق و مشرق و جمیع بلاد شام تا آنکه دمشق هم بروی مسلم شد و هیچکس نتوانست معاویه را
استان بود و بیعت وی مختلف نشد تا آنکه مردان هم قصد خلافت بسوی مکه معطله ای بیعت وی نمود و معاویه این
امده با وی عقد بیعت بستند و او را بر خود خلیفه گرفتند مروان باطلیخان خود بسوی دمشق برآمد و با صحنی که
که صالح این زبیر بود و مقابل کرد و صحنی کشته شد و مروان بر شام ملکه کرد و از آنجا متوجه مصر شد و عامل این زبیر را
که اسباب بود و حاضر کرد و در سینه نهشت پنج مجری در راه و پس از آن در مصر غالب گردید و چندین سال برود و مدت
مکونیت وی شش ماه است اما پس از و عبد الملک بجای خود قائم نمود و پس ملک شام و مصر و مغرب نزد وی آمد
و ملک عین و حجاز و عراق و مشرق در قبضه ابن الزبیر باقی ماند مگر آنکه در کوفه محمد بن ابی علیید غایب و مردم را بسوی
محمد بن الحنفیه خواند و گفت که وی مهدی موعود است و منال برین و دعوی قائم ماند بعد از این طوفان امیر مصر
مصعب بن الزبیر برادر عبد الله بن الزبیر بروی لشکر کشید و بعد از حاصره در شهر رمضان کشته شد و
وی را قتل رسانید و تمام ملک عراق و مشرق در قبضه تصرف ابن الزبیر آمد و وی رضی الله عنه تا سال هجرت او یک
خلافت برداشت بعد از عبد الملک بسوی مصعب آمد و مقابل کرده و در ماه جمادی الاول از سال مکه را و
بخت و مالک تمام عراق گردید و در نیوقت در تصرف ابن الزبیر جز حجاز و عین هیچ نماند عبد الملک حجاز بن یزید
نقعی را بر این زبیر فرستاد و وی در سینه هفتاد و دو مجری رسانید و حاضر او گردید تا آنکه ابن الزبیر در ماه جمادی الاول
سینه هفتاد و سه مجری کشته شد و جموع مدت خلافت ابن زبیر نه سال و چهل و یک روز و یک ماه بود

عبدالمکدین و روان اتفاقاً اجتماع کردند و بعد از وی بر لب سبزه دلیه و بینش بر سبزه یکوه می سپیدان دیده
و چون عبد الغفری روح بعد از مدتی که در بیجا و در میوه و گیاه می استام و این همه ادلا و عدا الملک کن مروان
گم کرد و می ایستاد در شش عدد الغفری بود و بعد و چون به نام در گذشت حاد را در او کشید و لب بن فرید بن بجای روی
نشست و آن عیش و نریدین و لبی با او گشته خود مستی حاکم شد و بعد وی مروان تا این که مسدود مروان چون آن
هم میبرد برادر استن با هم والی گشتند و مروان بر وی غلبه کرد و در امرايشان قتل شدند آنکه ملکات مت بوالعجا
آمد و اینان چنانکه باید آنها را گشته داشتند و الا مرن قتل من بعد و تفصیل احوال ایشان بقدر مناسبت مقام
بود باید ولی گذشتند و غلبه مع الفی **فصل** دهم و اما بجلد است و این شدن سید بعد حرد و اما گویند که
و گفت روزی پیش با یک اهل مدینه را از مدینه بیرون کنند پرسیدند که کیست که بیرون آرد ایشان را گفت امرای
و قریبانی ابی شیبه و در دایت کرد احمد بر حال معجم که بر دامن حکمت مسلمان بر او روی کرد و طریقه مدینه و فرموده ای
با و را از قهر که بگذارند و را اهل او همچو سخته تخریب بابت یعنی در بین مضارب و آبادی و مرویست از تاریخ بن صدیک
و می خواند کتاب که بگویند که مدینه را امریکه بر ساد و آنها را تا آنکه بگریزند آنرا و اما لکه وی حوار است و شاشه گسند
گرسنه و تطلایف خن ترساندن گریه با رایج حیرت آنکه بدزدند و با و مادر باز از عین ترسانند آنها را پانچ حیرت و خرم بجان
مستند و در مواسات هر آینه ترک کنند نه نامید و بر احسن انچه بانته تا آنکه در آیه مسلک یا اگر گلب و لب کنده مرویست
پسند و های مسجد و در واه ابی سبیه و زیاده کرد و خط منبر و انکی عیامن گفته این در زمانه اولی خند که وی ترک
کرد و استد بر بهترین انچه بود از دین و دنیا و ادین پس گشت خلافت در اس و اما و میایس همارت و التیاع حال اهل
و ابی اخبار در کرد و اند که اکثر کسان مدینه بر رفتند و میوه های او برای حیوان بماند و مدتی غالی افتاد و با نماند
مردبان آمدند و قومیهای بسیار در کرده اند که انچه آنحضرت مسلم از ستانیدن سحان بر سوار می مسجد خرم
فرموده بود آنها بچشم خود دیدند و گوئی گفته ظاهر محاکم است که این ترک مدینه متعدد باشد و هر که در
ابن ابی شیبه آمده که بیرون روند و اهل مدینه از مدینه پسترو و کنند بسوی وی و می باز بر دین روند از وی پسترو
خود نمایند بسوی وی و دیگر مرویست از عمر و خونا که بیرون بر آیند اهل مدینه از مدینه باز خود کنند بسوی
وی و آباد سازند و اما آنکه پر مشو و از زمانا آباد گردد و با بیرون و ریند از وی و خود کنند بسوی آن هرگز نگشت
و ظاهر اینست که انچه قاضی عیاض در کرد و آن ترک اول است و تبشیر و قهر و بود و بنا که در حدیث ابو هریر
است که بیرون آند آنها را امرای سوره و ترکی که در آخر زمان باشد باقی است انتهی لطیفنا صاحب شایعه گفته و مرید
اینست و ایت شریح که گذشت زیرا که آن ترک همان خرم و ان بابتی برای هجرت بسوی میت المقدس و برای
خروج و ترس از چیزی آمدی مکن است که گویند این درین صحنهانی نیز واقع شود و وی از امرای سوره و در
زمانه بعد بود و لیکن چون بعد از اوبت شد که راسان گشت که میتوان گفت این خروج سه بار شدنی است و در
ذکرین دو بار آمده بطریق ایساره و احتقار و با یکدیگر این ترک در زمانه نیز واقع شده و آن بوقت قیام تنفیذ است

ولا بدست از وقوع آن باز نگردد و آخر زمان چنانکه احادیث بدان مصحح است باید ذکر ترک ثانی بایستد اما در حدیث
 شیخ خفیه بن عبدالحق دلموی هم در جذب القلوب گفته بعضی اخبار را متذکر آنچه در بعضی اخبار سحر است آثار و روایته
 که زمانه بیاید که مدینه بعد از بلوغ وی به نهایت مرتبه رونق و جمال و نصارت و عمارت رومی بخیرانی ببرد و مردم ترک
 آن گسند و مسکن ماوی و خوش و دواب گردد و صدق آن چنین است که در حدیث است لیکن تحقیق و مختار چنانکه امام نووی
 اشارتی بدان کرده است که این حال در آخر زمان نزدیک است یا نه که بعضی علامات و امارات که در این اخبار
 در روایته درین قصه بظهور نیامده چنانچه در روایت ابن ابی شیبہ آمده که چهل سال این بلده عظیمه در میان باذن و نزل
 و خوش گردد و بعد از آن در شبستان از تزیینات مزینه سیانند و چون مدینه را باین حالت بینند بیکدیگر بطریق تعجب
 بگویند که مردم که میباشند ندانند پس بینند مگر تعالی عم افی را و وقوع این حالت در آخر زمان است و در خصوص این واقعه
 نیز اخبار و امارات با شارت و صریح آمده است استی چنانچه از روایت ابوهریره که گذشت معلوم میشود و قرطبی گفته
 سبب خروج اهل مدینه از مدینه که در بعضی احادیث واقع شده همین واقعه جزو است که در زمانه که این بلده مظهره
 در رونق و عمارت بر مرتبه حسن و کمال رسیده و بوجود بقایای اصحاب مهاجرین و انصار و علمای عالیه قدر از آن عبیر
 اجتناب ملامت و شحون بود و حوادث و فتن بر سبیل قوا و ترو توالی رومی بدان آورده و اهل مدینه از محافضت این آفت
 رخت ازین موضوع که محل رحمت و مهربان بر کات است نموده و بیرون آمدند و نیز بدین معاویه و مسلم بن عقبه را با لشکر
 عظیم از اهل شام بقتل اهل مدینه فرستاد تا ایشانرا بجزه مدینه در غایت شتاعت و قیامت بقتل رسانند و
 سه روز در تنگ حریمت حرم نبوی مسلم نموده و ادباحت اسما و داند ازین جهت این را و فتنه جزه نام آمد استی
 و هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه در آن زمان از مردم مطلقا خالی ماند و فراک و ثمرات او نصیب خوش
 و میانه آمد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرامگاه ساختند و صدق آنچه خبر صادق خبر داده بود بظهور
 آمد استی و قف و مسجد فتن که در زمانه بنی مروان واقع شد قتل ابن الزبیر رضی الله عنه و هم کعبه و تولیت حجاج
 بن یوسف ثقفی است که بر آن در خبری طولی از عرو و بن الزبیر روایت کرده که چون معاویه رخت اقامت بداد از
 کشید عبد الله بن الزبیر از اطاعت و انقیاد بیزید گرائی نمود و از عقد سبیت او ابا اورد و بسبب شتم وی
 زبان بر کشاد و چون صورت این خال بیزید رسید سوگند یاد کرد که او را جز غل در گردن نیارد و شخص را طلب
 وی نفرستاد و یاران عبد الله بن الزبیر با وی گفتند که اگر از فقره غل سازی و از برای برات سوگند
 در گردن بیندازی و بالای آن جامه بپوشی بر آئینه صلح تو با وی بطریقه اینجاست سلام است اقربا شد عبد الله
 بن زبیر گفت خداوند تعالی هرگز او را درین سوگند را سنگو نگیرد و من هرگز بدای غیر حق نرم نشوم
 تا سنگ سخت در زیر دندان نرم نگردد و بعد از آن عبد الله بن زبیر بنیاد و دعوت کرد و مردم را با طاعت و
 خواند بیزید مسلم بن عقبه را با لشکری از اهل شام بقتل اهل مدینه برانگیخت حکم کرد که بعد از فراغ از مردم مدینه
 متوجه که شود و کاران را بر باختر رسان اما مسلم در راه مکه ببرد چنانکه گذشت و بر حکم باین مرجان کرده بود تا بفر

امین الزبیری و یومانیان سر جان در افتادند و بر وی قیامت نمود و گفت لا اله الا الله سر گذریم حکم برای این است
 قتل فرزند پیغمبر را یا غزای بیت الله را و دست کشید و قتل را بران مسلم بن عقیده را رساند و در حدیث نقل کرد
 و جمع خبره روز چهارشنبه بخت پیغمبر است بیستم شهر ذیحجه بود و سینه ثقت و بنین و موت مسلم بن عقیده عرو
 سینه این و بنین در قتال مکه قتل بیت الله تحقیق روز شنبه نایب سید الاول و مردن زید اول
 بعد از عروه سه ماه و ده روز و در میان او زده که حجاج بن یوسف یکصد و بیست و چهار هزار کشت او را بطریق
 بکشت این سوگ آن کشنگی شد که در حجابات از دست وی بقتل رسیدند و جماعتی از اصحابه امانت کردند و
 گردن های ایشان هر روز از انجمنه اناس نام می حلیم و بر این عمر خفیه کسی را به گشت که وی سحر و سحر و سحر
 تمام ساخت و جز آن از قباخ و شکایت که حجاج سید از سینه ثقت و بنین و موت مسلم بن عقیده عرو
 عراق و حجاز داشت حبیب بن ابی ثابت روایت میکند که علی بن قتیبه علیه السلام مردی را گفت بنی نایب که در آن
 نفیق را گفت که گشت جوان نفیق فرمود گفته شود او را روز قیامت کفایت کن برای باز آید را از آن بای
 مردی است که مالک شود و بیست سال یا بیست و چند سال نگذارد و برای خدا هیچ مصیبت نگذارد و کتاب کند از آن
 اگر باقی نماند مگر مصیبتی واحد و باشد میان او و میان مصیبت و روزه منافی بشکند و آنرا بر مرکب شود آن
 را بکشد هر که میطیع است کسی را که غاصی است و زاده البسیقه فی الدلائل است و بیست سال یا بیست و چند سال
 بوده و وفات حجاج در سنه نود و چهار بود و قصه موت وی محمد بن عبداللہ اسطین صاحب مشکوٰۃ در اسباب الر
 مشکوٰۃ چنین آورده که حجاج سعید بن جبیر آمدی کوفی را که یکی از اهل امامت را معین است گفت برای جان خود طریقه
 قتل را که چنانست بکشم اختیار کن سعید گفت تو ای حجاج برای نفس خود و دیگرین چه سوگند بخدا که کشی مرا هیچ
 بکشم من ترا بمان هیچ در آخرت گفت میخوای که ترا هتو کم سعید گفت اگر عفو کنی این عفو از جانب خدا باشد و یا
 تو پس ترا بمان است و نه عذر حجاج گفت ببرد او را و بکشد سعید چون بیرون در باز شد بخندید حجاج را
 از فتنه وی خبر کرد و باز گردانید و سبب حجاج پرسید سعید گفت بکشتی و در فتنه تو بر خدا و حکم خدا تو پس
 گردن طبع و گسترده شد گفت بکشد او را سعید گفت و حجت و حجتی للذی فطر السموات والارض حیفاء ما اناس
 الله کین حجاج گفت این بسوی غیر قبله بسته کشید سعید گفت ایما تو لو انتم و جبر الله لقتل بر روی وی انگیز
 قتل کنید سعید فرمود سبها خلقا کم و فیها نعید کم و منها نخریکم تاراه اخری گفت نخر کنید وی را سعید گفت لا اله الا الله
 که من گواهی میدهم و حجت می آید که لا اله الا الله و حمد لا شریک له و ان محمد عبده و رسول لیکن این را از من می آید
 طایق شوی من روز قیامت بعد و سعید و عاگرد و گفت بار خدا یا سبطه گردان او را بر هیچیک که بکشد وی را
 بعد از من این بگفت و بر قطع ذبح کرده شد و حجاج بعد از وی باز زده شب بزیست که در شکم او افتاد و طبع
 بنو و وی در آن فشرده گوشت بدبو کرده طلبید و در برشته آویخته و رنگوی او فرو آورد و ناسختی کرد
 چون رشته از حلق بیرون آورد و با خون چسبیده بود و دانست که وی نایب نیست غرضش که باز زنده بود و خراب

میگردید سید بن جبیر را با اس که چون خواب کردن سخنهای بی مزه میگرفت و فاعلم و ایا اولی الامر است
فصل یازدهم و از آنکه دست قتل یدین علی بن حسین علیه السلام و سلب حرق او بنا بر قتل مدعی بنی بنی
 رضی الله عنه و زید مذکور که یکی است با ابی الحسین مخفی بیدیه منسوب با دست و لادش از مدعی بنی بنی مدعی در سنه اربع و پنجاه
 یاسنه تا این بوده و تصدیف بود و قتل و شجاعت و عفت حافظ ابو حاتم بن حبان بستی صاحب صحیح گفته وی صحاب
 از صحابه رسول خدا صلعم دیده بود و علم از پدر خود و امام زین العابدین و برادر اکبر امام محمد باقر علیه السلام آموخت و جم غفیر
 فقها و محدثین از وی روایت علم کرده اند و در سبب وجوهی بر هشام بن عبد الملك و آیات مختلفه آمده که در مروج الذهب
 مسعودی و عمدة الطالب و دیگر کتب اخبار تفصیل مذکور است و با جمله چون می خروج کرد از فاضیان کوفه چهل هزار با خود
 کردند قرار میباید و خروج شب دین بود است و یکم صفر سنه احدى و عشرين و مائه چون روز شد چهارصد مردم مانند پشته
 شان نصرت خرمیه بودند و از نفر پرسید که ای سبحان الله این قوم کجا شدند او گفت از تو پرسیدند که چگونه در حق ابی
 و عمر و گفتی که گواهی میدهم که پدرم زین العابدین قولی کردی بدیشان گفتی بر همه آنها گمانا ما مبین دلائل برین سبب
 را که روزید گفت صدق رسول الله صلعم الروافضی الحقیقی الدیاء و الاخرة که ای فضاخ الروافضی و چون زید علیه
 السیمة و الشاهد بر حجت کوفیان عزم خروج عزم کرده بود و عبد الله مفضل زیدینه بوسی نوشت که زینهار بقول اهل عراق فرقیست
 نشوی که عاقبت با تو همان گسند که با سلاف تو کردند و همچنین امام محمد باقر علیه السلام بجا بود که فرمود که رکن کلام
 اهل کوفه نتوان نمود زیرا که اهل غدیر و کراوند و شات و وفاد و جبلت آنها نیست علی بن ابی طالب علیه السلام و در مقام
 بشهادت رسید و حسن بن علی در اینجا مخرج گردید و پدرت حسین بن علی در همان مرزیم از دست همان مردم کشته
 اهل چشید و در همان بلده و اعمال آن را و اهل بیت را بر منابر شتم و لعن کردند و میکنند آقا چون زید را پیایند و عمر
 شده بود و فضاخ اقربا و اجداد و روی اثر کرد و عزم خروج را با خود و عزم ساخت و کوفیان در باجه و ج استقبال
 داشتند یوسف بن عمر که این خبر دریافت زید علیه السلام پیغام داد که ترا ازین شهر بدر باید رفت زید در توقف
 خود به بهانه چند ستمک شد اما یوسف نگذاشت تا زید از کوفه برآمد محمد بن عمر بن علی زید را از کوفیان تحذیر نمود
 و بعضی ابرام گفت اینها همان مردم اند که پدر تو علی بن ابی طالب فرزندانش حسن و حسین و افر گداشته اند تا کشته شدند
 و با تو نیز همین معاملاتی کردند و ترا بکشتن خواهند داد و زید بجاوش این آیات بخواند بکرت تحو فنی احتوف کانتی
 اصبت عن حسن احتوف بمحضر و فاجتبه ان المینة منهل و لا بد ان اسقی بذاک المنهل و ان المینة تو مثل شلت و شلی
 و از تو که الطیق المنزل و نالی حیال لا ابکک اعلمی و انی امر ساسوت ان لم قتل و بالاخر عبد الله بن ابی طالب و زید در راه
 با جمعی از موالیان سیفیان از شهر بیرون رفت و یوسف بن عمر حاکم کوفه اهل بیعت زید را در مسجد جامع اعظم
 بنده کرد و محدودی چند باز دیدیش همانند زید گفت سبحان الله و روز چندین هزار کس شیعی خودی داشتند از
 آن مردم که بکار فتنه گری گفت در مسجد را آورده و طریقی آمد و شد بر ایشان آمد و کرده اند فرود و لا حول و لا قوة الا بالله
 پیداست که از ان جمیع کثیر چه مقدار مردم در مسجد گنجینه با شدند یوسف بن عمر جمعی کثیر بجا قتل و مساکین

سرگشته علی التوالت احوال را بمشاوره رسیدگی کرد و نیز با همان قدر مردم که در پشت رویی بخار به آلود و شخیو
 که از آبای بزرگوار میراث داشت حتی بظهور رسانید که ملک و فلک و زمین کرد و در عین سترت قتال که قلوب فلول
 ابطال رزق مال بود باین بیات تمثیل می نمودند دل انجیاد و عزالوفات و دکلاراد و طعاما و سیلا و فاکان الای
 سرحد احد و میری الی الموت سیرا حیدله و القصد هر دو لشکر با هم در آویختند و زمانی ممتد کارزار گردید و در اثنای گم
 دار صافیت یثی خود را بر نیزه رسانیده بر آنجناب حمله کرد و خواست که شمشیری بزند بصرین حزمیه پیشین سستی نموده
 بیکسرتا و رارای در آورد و زید از آن مکان بیل بطرف دشت سیاهان کرد چون آنجا رسید لشکری آراسته
 تمام از مردم یوسفانه نخل میزد حمله را لیسان کرد و گردوی را مقتول و باقی را بمنزله ساخت و از آنجا عتال بجاب کنا
 ثابت آنجا نیز گرد و اموه را مسلح یافت سرسارک خود را برهنه کرده بر آنها حمله بر و جمعیت آنها را برانگنده ساخت
 یوسف همچنان در ظاهر است بهر لای تمی استاده بود و علی التوالت مردم را بر زید میفرستاد و زید آنها را از جا برداشته
 لحد و میردگاری اهل کوه نموده خود و داماشد که وقت اعانت است و اکثران بی و فایان آواز و در می شنیدند
 و از حاجی حمید مدد درین اشایوسف گفت تا سادی کرد که هر که سر زید بیاورد و دوازده هزار دینار بگیرد و
 هر که سر یکی از مردم زید بیاورد و او را بر چیلکین نمود مردم بنوید زید بر قتال حریص تر گردیدند و احوال مدد را
 کشته و اسیر کرده نزد یوسف می بردند آنجناب بصرین حزمیه گفت مردم کوفه با من همان محاسبه کردند که با جدم
 علی بن ابی طالب علیه السلام کرده بودند نفر گفت جملت داک یا ابن رسول الله من باری تا حان دارم شمشیر
 می زدم اکنون چه باید کرد تا پدر رسیده جاسع رسم و یاران خود را که در سجد مبد شده اند بفرست خوانیم شاید که معا
 بر آیند تا آنکه بعد جدا رسیدند آنها را حوا اندند طائفه از آنها خواست که بر آید مردم یوسف بر بام سجد و دیده
 بسج تفرات فراغ آمدند و بار بار هر طرف هجوم کرده بر در سجد حاربه بدست و صعوبت آنجا آمد و از روی سجد
 اصحاب بصرین حزمیه و معاویه بن اسحق بن برید بن حاربه و زیاد بن عبد الرحمن با شصت و هفت نفر و گرد و برادر
 با یکصد و شصت نفر گشته شدند و سرای ایتان اترن چند ساخته پیش یوسف بردند و سائر احوال بنی مد
 نیز خسته و مجروح گردیدند و آنجناب همچنان بای شات افشوده جنگ میکرد و آخر الامر محالان تیر باران کردند و نیزه
 در جبهه مبارکش سید را می آن را شدند اما ملوک یوسف بن عمرو و تیرا قعاد گذشت و شهید شدند اما در
 مشهور همانست که چون تیر به پشایی رسید از سب فساد و او را بهال حال زنده از معرکه برداشته بخانه نزدیکی
 از تبعید رسانیدند پس رشتن بجای نزد پدر آمد و گفت ای پدر شارت باد که وار و مشوقی بر رسول خدا صلعم و
 علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را مد گفت بلی ای پسر که من نعدده تمام آورند تیرا بر جبین من بر کنند
 کتیدن همان بود و رسیدن آن بی بهشت مرین همان جنازه محووف بر جنت لی اندازد اس را حنفی در بستن
 دهن کردند یوسف بن عمرو سراج برده جسد شتر نفست ما بر آورده سرسارک مردم بد مشوق نزد هشام فرستاد
 و جسدش را عریان در کناسه بردار کردند و در تاریخ ابن عساکر است که همان روز عنبکونی بر عورت زید

تا کسی معذرت اوراندیدار فدا ابوالحجاج فری در شنبه کمال از عبداللہ بن ابی بکر العسکری جوابت کند که او از بسیر
 بر تازم که او کبار علای حدیث است حکایت کرده که گفت پیغمبر اسلام در خواب دیدم گویی بچوبی که زید را بران مصلوب
 ساخته بودند کرده و سیویدار چوبی فعلی می آرند با فرزند من حفاظ ابوالقاسم بن عساکر در تاریخ خود از حدیث ابن ابی
 ریحی القاسم روایت میکند که روزی رسول خدا لم بزید بن حارثه نگاه کرد و بگریست و گفت مظلوم از اهل بیت من
 و مقتول در راه خدا از دست من بجام این جواند بود و اشاره بزید بن حارثه کرد پس گفت نزد یک شوازی ای زید بن حارثه
 زیاد کند خدا دوستی ترا نزد من بدرستی که تو به نام حبیب منی از اولاد من القصد چون سر زید را به شام رسانید نگفت
 بر دروازۀ دمشق بیا و زید پس چند روز بعد فرستادند و یکشب بیک و زید در قبر شریف بنوی منصوص و در از تار
 ابن ملک ان معلوم میشود که سرش را بفرستادند و انجام دفون شد برین تقدیر احتمال دارد که اول بیامینه آوردند بعد
 از آن بصره بردند و صاحب طبقات محمود شای گفته که سرش را به او از ویایی در ورم و دست مرصفتان بدش به او
 او بخند و نیست اختلاف در آنکه شهادت وی علیه السلام در راه صفر و نو و شنبه واقع شد لیکن در تعیین آن که چند
 روز از ماه شنبه گذشته و سال چندم از هجرت بود اختلاف کرده اند بعضی سوم ماه سنه عشرين و مائه گفته اند و بعضی
 دوم ماه و و اقدی و سعید بن عقیل و ابو بکر بن ابی شیبہ و جمعی کثیر سنه احدی و عشرين و مائه گفته اند بی تعیین تاریخ ماه
 است چرا که جناب رسول برین بکار و اکثر ابی انجا چهل و دو سال بود و این خبر در ادبیل و شش سال گفته پس
 یکی از بزرگوارترین پدر چند بیت گفته از جمله یک بیت نیست که لکل قبیل محشر بلیب و نه و لیس از بد بالمره تقریر
 و جسد شریف مدت چهار سال چنان برادر بود و تا هشتم بیس مقام شرافت و ولید بن یزید بن عبدالملک هم خلافت
 یافت و در زمان او یکی بن بزد در خراسان خرج کرد چون این خبر بولید رسید یوسف بن عمر نوشت که گو سال اهل
 برادر از فر و دارد و بان چوب باتش بسوزد و خاکسترش را بدریا اندازد و یوسف جسد را سوخته خاکسترش را بر
 ساحل فرات بپاشد و برادر داد و کان ذلک فی سنه ست و عشرين و مائه درین مقام مسعود در مروج الذهب از
 یزید بن عمار روایت میکند که میگفت بر آدمیم همراه عبداللہ بن علی عباسی جهت پیش قبور بنی امیه در ایام خلافت
 ابوالعباس سفل پس سعیدیم بقبر شام و بر آوردیم جسد او را و دست که چیزی از او ساظ نشده بود و کف و بینی او
 پس عمر عبداللہ بن علی تا او را شسته و نماز یاد زدند بعد از آن بسوختند و بر آوردیم سیلمان بن عبدالملک از زمین
 و نیافتیم از غیر از صلبه و مصلع و سرش و افزون سوختیم و چینی کردیم و عین این خبر از بنی امیه و قبور آنها در قفسین
 بود آنگاه بدست رفتیم و ولید بن عبدالملک بر آوردیم و نیافتیم از وی چیزی مصل قطره بای سرش پس حفر کردیم
 قبر زید بن معاویه را و نیافتیم از وی گر یک استخوان و نیافتیم در لوحه و شطه نیاه که گو باجا کستر کشیده اند در طول
 از آن پس متبع کردیم قبور بنی امیه را در جمیع بلدان و سوختیم آنچه یافتیم سوختیم بعد از این حکایت میگوید که این
 خبر را در مقام از برای آن ذکر کردیم که این امور و کجایان فعلی شام بود که با جسد شریف زید علیه التحیه و الثناء باجا
 آوردند و زید علیه التحیه و الثناء وقت انتقال بفرزند خود می گفت تو چه اراده داری که بعد از من بعمل آید

بی گشت بد اگر مای نخلان قتال کنم و اگر حیه بغیر از من خود یاری دیگر نیام زید فرمود آنچه از من بخواه بجای آید
 ای پسرک من تحقیق که تو بر حق و ایشان را باطلند و مقتولان جانب حق و بیشتر خواهند رفت و مقتولان جانب
 آنها در ستر منفر خواهند گشت البته شهدا دست یحیی بن زید علیه التحیه و الثنا بعد از شهادت پدر بزرگوارش چهار
 سال یا کسری کمتر یا ده و بوقوع آمد و یحیی در ریشه دست ابی هاشم عبد القدر بن محمد بن اصفهانی بود و یحیی بعد از شهادت پدر
 بمذاق نرول نمود چون دانست که مردم یوسف بن عمرو دینی اویند بری آمد و در ری بنیست ابو روار انجا بصره
 و شش ماه اینجا زد و زید جمعی اقامت کرد آنگاه مبلغ رفت مروی حریش نام کمار خود آورد و مدتی نهان داشت
 تا آنکه به نام رئیس مقام شتافت و دست ملاقات بوجود ولید بن یزید بن عبد الملک ملوث گردید در وقت
 یوسف بن عمر قلعی که والی عراق بود و بصره بسیار پیشی حاکم فرامان نوشت که یحیی بن زید و برادرش نزد حریش است
 او را گرفته تعزاق فرست او از حریش یحیی را طلبید حریش گفت باشد اعظم اگر تیغ بر سر من زنند و یحیی در بر
 یای من باشد قدم از روی من نذارم و او را بتو تا یم نفر فرمان بقتل حریش و او پسر حریش چون دید که پدرش
 کشته میشود گفت دست از روی من بدار من یحیی را نزد قوی آرام نفر یحیی را مجوس ساخت و در بنجر در پایش نهاد
 عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بن باب گوید سه ایسین بنی است یا بفعلونه و عیش یحیی
 موثق فی السلاسل و کلاب موت لادن شد سر راه نجف بصید لاکل لاکل - نصر حال گرفتاری یحیی یوسف بن عمر
 نوشت و وی بولید نگاه داشت و لبید نفر فرمان فرستاد که یحیی را از امارت فتنه مخدیر کن و از قید اطلاق نما
 یحیی بعد از رفتن بصره دست نصر او را انجا ماندن نداد و ناچار متوجه نیشاپور شد حاکم انجا بصره اطلاع کرد نصر
 بهرین در راه حاکم نیشاپور نوشت که من یحیی را گفته ام که در خراسان بنیست باید که او را در باب بر آمدن تا بکند
 نمائی و الا حرم کن عمرو یحیی بیخام داد که درین ناحیه بیرون روی یحیی گفت ما را آنقدر مهلت ده که اگر گفت راه
 بیاسایم و ستوران مانده شوند عمر و ازین سخن بر آنفت و با پنجه از کس سوار شده بر سر یحیی رفت یحیی با مردم خود
 جموع همدا کس مروی یکصد و بیست کس بودند در مقابل آمد و همگنان دست به تبر گشاده تیری بهرین در
 رسید و در اسب حیات پیاده گردانید مردن روی از معرکه یافتند و اصحاب یحیی بقا بقا بر میتیان شتافتند
 و جمعی کثیر را کشتند و مال و منال و جبار پایان نصیب دم یحیی شد یحیی بعد ازین شتخ بصلاح بهریمان بهرین
 آمد و عدد ملازمان او در بیوقت به یافند یا هفت صد کس سید نصر بن سیار این خبر یافته بالشکر بسیار تدارک
 مراند و صاحب ترطخ و مسلم بن اخوز زانی را با دو هزار کس در مقدمه روانه گردانید یحیی آگاهی یافته سبانه غیس
 رفت و از انجا برو و طالقان قاریات جو زخان شد و جماعتی از امانی انجا نیرا او پیوستند مسلم بن اخوز سرد
 و منال او و دست تادر حوال جو زخان باور رسید و از طریق تسویه صفوف نموده دست پاسبان و سپه
 برود و از جاست تا اینین جنگهای مردانه کردند چون وقت نماز ظهر شد یحیی و یارانش از سلم حضرت گرفته
 نماز ظهر را در اساعتند و بعد آن باز صفت کشیده بچنگ پرده افتند و از صبح تا وقت عصر از طریق جمعی کثیر

بقتل رسیدند آنگاه مسلم مردم خود را گفت تا یکبارگی تیر باران کردند و بقیه مردم هم یکی نیز گشته گشته تیری بعد از
 انتخاب نیز رسید و از آن پس خطبیده صاحبخانه الطالع یک پیرسته روز جنگ بود و از اصحاب یکی کسی زنده نماند
 و مسخوی گوید چندی بانی مانده بودند که بعد از قتال او فرار نمودند و هم مسخوی گفته که یکی روز یک شته مات یافت
 این بیت بسیار میخواندند: **هیس هیس**
 بود اول سنه ست و عشرين مائه من الحجة وقيل واخر سنه خمس عشرين ومائة وعشرين على التهجئة والتأديت
 پیرزده سال بود و با جمله سور بن محمد با مسلم بن احوز سرسختی را برید و بدختی دیگر مالک سلب و گردید آنگاه جسد
 مبارکش را در جوزجان برادر کردند و دو کسم گیر را از اعیان متابعا لشکر کی ابراهیم و دیگر با افضل در صف
 نمودند مسلم سرسختی را بر چوبی کرده و بر نزد نصیر بن سیار فرستاد و نصیر کوفه ترویض بن عمرو دیوسف پیش لید و دیکه
 این سر را بریده و در کنار او درش میطبت ابی یحیى بن قاسم نهادند و درش نگاهی بکن کرد و گفت: شرفه عینی طویله و لبه تری الی قیلا و حسا
 عذرة الطالع یک پیر چون عبداللہ بن علی بن عبداللہ بن عباس مردان حمار را کشت سر او را بریدند و فرستاد در کنار او
 یکی گذاشتند و گفت این در عوض آنست لقصه چند یکی با هر دو رفیقش تا فرج ابو مسلم بچنان برادر بود و چون ابو مسلم
 بر خراسان غاصبیکانها را فرود آورده و بر آنها نماز گذارده دفن کرد و چون دست یافت مسلم بن احوز را بقتل رسانید
 و سور بن محمد را و آن شقی را که سلب یکی گرفته بود هر دو را بدست آورده دست پاهای آنها را برید و هر دو را بر چوب
 کشید و امر کرد تا هفت روز در تمام خراسان برای یکی ماتم داشتند و در آن سال هر پیری که در خراسان متولد
 نام او یکی گذاشتند این بود شرح آنچه در زمان سلطنتی امیر بر عترت مصطفوی واقع شد باختصار و اینجا جزو این
 قبیل فتنه و بدعتها در زمان تسلط از آنجا که بسیار بوقوع آمده سر سیم بدعتها معن کبرای دین ملت است که تا هفت
 و چند سال در جماعات و اعیاد و معمل می آمد و عمر بن عبدالعزیز بر دفع این بدعت موفق گردید و نیز بدین عبدالملک
 بعد از عمر بن عبدالعزیز مالک ممالک شد این اندیشه را بخاطر راه نداد و بستانم بن عبدالملک که بعد از زیدید مذکور را روده
 اعاد و آن داشت پیش گرفت تا بدعتهای که از حکام بنی امیه حکایت میکنند استیجاب آن بتطول می انجامد بعضی از آنها
 که در نماز عیدین از آنجا است می گفتند و بادی این امر معاویه بود و دیگر آنکه نماز عیدین را بعد از خضبه میخواندند و سبب
 آن این بود که چون خطبه شتمن بر لعن و اظهار بود و مردم بعد از نماز متفرق میشوند و انتظار استماع خطبه نمی کشیدند
 لهذا تقدیم خطبه تاخیر نماز قرار دادند و دیگر آنکه معاویه و مردان خطبه را شش میخواندند و دیگر آنکه در خضبه جماعات نقد نقطه
 میکردند بعضی اوقات وقت ظهر تقصی میشد و نماز در وقت عصر خوانده میشد و روایتی آنکه احد الخطبتین است و احد
 را استاد میخواندند و دیگری را یام و لید و نیز پسران عبدالملک بوقوع آمده و روایت است که گاهی در خطبه
 نقطه واقع میشد که خواننده خطبه را سنا خطبه بالا منبر و مستحال در ایامی مدبر داخل و شرب می بردند و دیگر آنکه اگر کسی
 میشد و وضع جزیه از وی میکردند و میگفتند که فرار کن از بنی امیه مسلمان شده هست و بدستور سابق از و خیز میگرفتند و دیگر
 آنکه لیدین نیز بدین سرگاو از سستی بهوش می آمد نماز میخواند و وقت نماز مانده باشند یا نه و تقبیح بجهت قبله هم نمداشت و اگر

و در آنگاه که بزرگواران سوسیت در جواب میگفت اینها تو بودی و خدایت دیگر آنکه سبایای خوارج را که فرق اسلامی
 است بریت می گرفتند و با عقدا و ملک الیمین علی و استیلا میکرد و با احوال میدادند چنانچه ام سلمه و خیر قطری
 بن ابی جاره و یازده تن از روستای خوارج و طایفه آنها بود و در هم عباس بن ابی بن عبد الملک فتاد و ملک الیمین تصرف نمود
 و پنج پسر از هم رسید و مادر یزید بن عمر بن عبید و نیز از سبایای خوارج بود که عمر بن عبید و ملک الیمین در تصرف نمود
 این دو بنیاد است دیگر آنکه ابی بن رابر عمن قرمن خود میفرخواست و آنکه یزید و ابی بریت نگاه میداشت و عبد بنو میداد
 و دیگر آنکه بنو منی را که بریت نگاه میدادند در کالوی او مهر میکردند چنانچه در کالوی اسبان مهر میکنند یعنی بطوریکه بنو
 این سلوک را حجاج در هنگام فتح مکه با بعضی از کبار صحابه چون جابر بن عبد الله و سهل بن سعد و اس بن ثابت نیز در
 دیگر آنکه اعتقاد داشتند که هر که مقلد خلافت گشت از حساب عقاب ثواب عذاب نیست بشام بن عبد الملک و یزید
 خطبه خواندند الحمد للذی القدراس اننا رسد الحقام عطا بن یسار که از طایفه تابعین است گوید از یزید بن عبد
 گفتند برویت است از عمر بن الخطاب که گفت و دواتی سلسله من الحما فقه کافا فالعلی دلالتی و لید گفت بروی غنی
 و بنشین گفت بگفتم بشاید رادی که من از نقل میکنم گفته باشد و باین حیثیت خود را از غضب رانیدم و یزید بن عبد
 که بعد از عمر بن عبد العزیز خلیفه شد میخواست که میراث عمر مذکور زندگان کند چهل کس از آن روزگار که از انصار آن
 خاندان بنی نزار بود و نژاد او ای شبهه داشت نمود که برخلاف حساب عذاب نیست لهذا باز تعین اسلاف خود رفت
 و از عمر عیبت و فریب نیست که حجاج در کوفه روزی در آنجا خطبه را خواند و روزی حضرت رسالت پناه اسلام را ذکر
 کرده گفت بشا اهل هم جزین نیست که طواف میکنند رم بالیه را چراغوان میکنند قضا امیر المؤمنین عبد الملک ایای نمیدانند
 که خلیفه عمر و پیغمبری باشد از فرستاده او لعنة الله علی قاتل هذا القول و علی امره لعنة دائمة و دیگر وقعه که بلا و وقوعه
 خرد که در این همه معاصی است و سابق با خفشار ذکر یافته در زمانه همین تا با کان اقی شدیم و از غایت اشتها و احتیاج
 بته کار ندارد و کید بن یزید بن عبد الملک اوده کرده بود که بیکه مضطرب رفته برام که بیهوش شرب خمر پرور و در بهشتاوت خود را
 از آنچه بود و روشن تر باز دما پیش از وقوع آن عزرائیل علیه السلام حکم جبار شدند الانقام بقصصن بر جوش پر خشت
 و بیکر لاسفل و دانه ساخت در سند امام احمد حدیث آمده لیکن بنی نهره الامه رجل یقال له الولید یهودی است علی بن مالک
 من فرعون القوم انتهی سید حسن بن علی شد قم محمد بنی در تاریخ خود می نویسد بر هر الرامض بعد ذکر ولید و امیر او این حدیث
 مع الزیاده بروایت سعید بن السید گفته که مردم گمان میکردند که آن ولید بن عبد الملک است پس خبر ندادم شد که مرا
 ولید بن یزید است و حسین بن محمد الدیار کبری در کتاب الخیر فی احوال النفس نفیس از حدیث را باین سیاق آورده
 ذکر الذبیبی با سنده عن عمر رضی الله عنه قال لا لای سلمة و لید سموه الولید فقال رسول الله صلوات الله علیه و آله
 لیکن بنی نهره الامه رجل یقال له الولید یهودی است لیهذه الامه من فرعون القوم انتهی و سیف بنی افندی روی در کتاب
 خود گوید منقول است از ولید بن یزید شمس و کفریات بسیار را تا بحدیث است که روزی در مجلس از آمد و خبر خود را بدید
 نزد او و خود شسته است بر جسته و بکارت او را زائل کرده و ده گفت این من مجوس است این منیت بر خواند

من الغلب للناس ثلثه فإما بالذمة المحسوبة وروزي صحيفه را كشتند این بیت برآمد و خواب کل جبار عنید گفت مرا
همی ز سانی صحیفه امیند کرد و تیری که در دست داشت بدان قرآن را زدن و پاره کردن گرفت تا آنکه دریده شد بعد
این آیات بخوانند **ت** اودع کل جبار عنید فها انذاک جبار عنید اذ الاقمت ربک یوم حشر فقل یا رب فی الیوم
روزی اذان شد نزدش جاریه بود که با وی شراب میخورد و برآ و اذان برخاست و او را وطنی کرد و سوگند خورد که خبر
آن جاریه دیگری اینوقت با مردم نماز نگارد و پس آن جاریه چنان بدست برخاست و لباس آن ناپاک بر خود پوشید
و تبدیل صورت نموده با مردم نماز کرد و همچنین با امهات اولاد پدر خود وطنی میکرد انتهى و اکثر این شنائع مع شی زنا
در طبقات محمود شاهی مذکور است از انچه در آن نقل کرده که میگفت من بنیابت خالق ارض و سما عرصة جهان را
نظم و نسق میدهم و محمد رسول خداست و تابع ز رسول علی است در و منته الصفا گفته این دو بیت نسبت باحضرت صلعم
گفته بودند **ت** تلعب بالخلق ناشی به بلا حق اناه و لا کتاب - قتل شد معنی طحاحی - قتل شد معنی شترانی - در
چند روز که این آیات گفت کشته شد انتهى القصة منانه ای این ناپاکان بسیار و در از دست اینقدر که مذکور است
برای اعتبار و مقبلة ای دل کافی است و سبیل اهل اسلام همان است که در اشاعه گفته که طریق سلامت و ویرج سکوت
از ایشان اشتغال بعبود بنفس خیش و ذکر خدا زیرا که اشتغال با ایشان باریب عظیم است از ابواب شیطان لغد
حسن بن قائل سه بحر کائنات فی ذنبی لشغلا بنفسی عن فی نوبتی انیسر علی ربی حسابم تناسی به الیه علم ذک لا الیه
ولیس بصائر می ماقدموه اذا ما الله یغفر لکم **ت** از مسور بن محمد مرادی است که گفت منسود و عمر بن الخطاب
الله عنه بعد البرحم بن عوف آیا بنود در آنچه خوانده میشود قاتلانی اند آخر مره کا قاتل اول مره گفت این قتال کی
باشد منسود چون بنوا میله همراه باشند و منو مخروم و ز را بر رواد اخطیب گذشت ذکر لعن ایشان برسان نبی ایشان
صلعم **فصل** در ازدحام و از انچه است دولت بنی العباس میوطی در تاریخ اخفا فضلی مستفاد کرده در احادیث میشه بخلا
بنی عباس گفته عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم للعباس فکلم النبوة و المملكة اخرجه البزار و در سندش محمد عامری صحیف
ست و قد اخرجه ابوی نعیم فی دلائل النبوة و ابن عدی فی الکامل و ابن عساکر من طرق عن ابی ذکریه ترمذی از ابن عباس
آورده که فرمود انحضرت صلعم اللهم احفظه فی ولده و زاده در زین العبدی فی آخره و اجل بخلافة باقیته فی عقبه **س**
گفته فی الحدیث و الذی قبله اصلح ما ورنی فی الباب عن ثوبان قال قال رسول الله صلعم رایت بنی مروان یتجادون علی
منبری فنادی ذک رایت بنی العباس یتحاورون علی منبری فنادی ذک اخرجه الطبرانی و عن ابی هریره قال خرج
رسول الله صلعم فلقاه العباس فقال الا بشکر یا ابا الفضل قال بنی یا رسول الله قال ان الله ففتح لی هذا الامر و
بذریک یحتمه اخرجه ابوی نعیم فی الحلیة و اسناد صحیف و قد ورن من حدیث علی باسناد و منصف من هذا اخرجه ابن
عساکر ان رسول الله صلعم قال للعباس ان الله ففتح هذا الامر لی و یحتمه بولدک و ورن و ابیضا من حدیث ابن عباس
اخرجه اخطیب فی التاریخ و لفظه کم یفتح هذا الامر و کم یحتم و ورن و ابیضا من حدیث عمار بن یاسر اخرجه اخطیب عن جابر
بن عبد الله قال قال رسول الله صلعم کم یکن من ولد العباس ملک یکن امرأه منی یغفر لکم الدین اخرجه ابوی نعیم

در دو قانع سینه است و کلاهش با سبک آویخته که سرگرد و منوکل به بدم قهر جبین بدم ماحول او از دور رسد و امر کرد و بعل فرار شد
 و از آنجا منبر کرد و از دریا رفتن و کشکاری گنایند ایجاد باقی ماند آنجای برکت استانی صخره او بود و منوکل معروف نصب پس
 سلام شدند مردم ازین حرکت وی و نوشتند اهل بغداد ششم و دوششم وی به یغیوار را و مسجد را و بچه کرد و ندو را شعراء و اهل
 آنجا گفتند شدند و این باب این آیات است **س** تا آنکه آن کانت امیه قدرت به قتل بن جنت نیر بهما مظلومانه فاش شد و بنو
 بن شد و نذر العری قبره مهد و ماه اسبقوا علی ان لایکونوا شاکر کوفی فکله فقتلوه و رمیاه و این حکایت در اکثر کتب تاریخ مذکور
 است و بنده حسن بن شد فرم صاحب هر الریاسن اگر چه این حکایت را ذکر کرده اما اشاره با تحریف منوکل اهل بیت نمود
 و بعد از این بن بر سینه بیت را آورده و بر علی البسامی که از شاهان شعر است نسبت کرده و از کتب فارسی قرن تاریخ در بعضی
 مجید و شاهی و روضه الصفا و حبیب السیر تاریخ العفی و تاریخ صبیح صادق و ازین حکایت مذکور است و ازین قبیل حکایات
 بسیار از آن تفاوت شعار که شعر بن شد بعضی اوست با اهل بیت اظهار در کتب اخبار منقول است از انجمله قتل بن
 السکینگی است در تاریخ انجمله در سینه اربع و ابوجریج یاقین منوکل یعقوب بن السکینگی که امام عربیت بود قتل
 کرد و بن شد و وی را بر تعلیم و او خود گاشته بود روزی بسوی پسران خود محتر و خود نظر کرد و این السکینگی
 گفت این هر دو ترا در نزد بن شد با حق صیر می گفت قهر بنو لای علی الله عنه بهرست ازین هر دو برین حرف اثر کرد را امر
 کرد تا شکم او را مالیدند و گفته اند که بن شد بر کشیدند پس بعد دیت وی تر و پسرش بن شد و بنو و منوکل یاضی
 اتهم و این حکایت با ندر اختلافی در الفاظ در تاریخ ابن خلکان و تاریخ یاضی و تاریخ مصطفی رومی افندی مسطور است
 در اشعار بعد از این حکایت گفته اگر این حکایت صحیح شود پس این غایت مضرب شد و شاید که صحیح نیست انتهى گویم از
 آنچه گذشت از حواله تواریخ کثیره دریافت شد که این حکایت صحیح است و الله اعلم و نیز در اشعار گفته که اول سکینه رجوع کرد
 از معتزل الی رباعیه و نصرت کرد سنت را منوکل است و وی دید آنحضرت صلعم را و خوراک لای تو در و وحل آنحضرت
 خلقه کثیرت و آنحضرت ندا میکند با علی صوت که آگاه باشید که محمد بن ادیس شافعی در شما علمی نفیس گذشت بهر وی آن
 سکینه و هدایت یابید پس منوکل انتقال بخبر شافعی کرد و در و از و هزار از بیت المال برای نشر حدیث متعین نمود
 عباسیه همیشه در منافقین مازند تا آنکه مجروح خلافت در ایشان باقی ماند و غالب شد آل سلجوق بر معظم بلاد ایشان
 و از خرایش آن مجروح منصف بود که تار و را قتل کردند بعد بقیه ایشان بمجروحیدند اما زمان ایشان شجون بود
 بهای هر بن و علم از تقصیر حدیث و نحو و لغت و قراءه و فقه و کلام و تاریخ و غیره و تا آنکه زمان رشید موسوم بود
 بجر و بن هر از بنی سیوطی در حسن الحاضر گفته کان لا تقرصن الا خلافة بغداد و ما جری علی السلیمن ملک لیل و مقتدرات
 بنده علیهها العلماء من زمانه فی یوم الثمانین عشر ربیع الاخر سنة اربع و اربعین و ستمائة هجرت هجرت عاصفة شدیدة بمکه
 فافقت ستارة الکعبة المشرقة فاسکنت الیرح الا و الکعبة عریانة قد زال عنها شواک النوا و مکنت احدی و عشرین
 یوم البیس علیه اسوة قال احتفظ عا و الدین بن کثیر و کان هذا فالعلی زوال دولة بنی العباس و منذ ما یستقیع بعد
 ندر من کاتبه التار بعضهم الله تعال و منها قال بن کثیر فی سینه صلیح و اربعین فی المار بعضی و فی المار شینا کثیرا

و برستعصم سید ابی تمام داشت پس می بایا که کتابت کرد و در ملک بغداد اطلاع می نمود و او را بر صورت اخذ بغداد و
 منصف خلیفه آگاهانید که از طرف بلاد اسلام خازن کل داشت بالشکری جزیره که جزیره ای کوچک است آن نتواند دانست بیاید
 نوها قتل نام قتل عام میاج گردانید و بلاد اسلام با مشاة و رکبان و لان میگرد و اهل آنجا را مستاصل قتل می نمود و
 مستعصم بنو در غفلت بود که این عاقلی از وی سوار اخبار پنهان میداشت تا آنکه ملاکو بخدا و خاص توجه نمود و فرمان طلب
 خلیفه کرد آنوقت خلیفه از خواب بگوشش بپوش آمد و نام شد حیث لم یفقد الدم و چنانکه توانست مردم جمع کرده قتل
 برآمد و از اهل بغداد و عبید خدام خاص جمیع هزاره قتل فرام کردید و لیکن همه ایشان ناز پرورده و نعمت خورده بودند
 و سر و گرم کارزار نیازمونه آسوده در بین هماد و ساکنین شط بغداد در ظل تخمین ما صبح فوکه و شراب اجتماع اصحاب
 خاغل از مکادت حرب عاقل ز مدافعت طعن ضرب عساکر مثل بیشتر از دو کرد و مقابل بود و چستند چون قروه و تشکل مشیت
 با شکل مرده قطع میکرد و مسافات طویل در ساعات تقلید خون میکردند و در احوال متعلق میشدند بجبال صبر میکردند و
 و جوع و میگذشتند غصص و جوع و متالم نمیشدند بالم حر و بر و سهل و عرو و بر و طعام ایشان کف شعر بود و شرب ایشان
 ظرف بر تا آنکه نزد یک بود که یک از ایشان گویا خود بر و همچنان خام و وقت گرسنگی بخورد و بر همین قوت صبر میکردند تا ایا
 حدیده و اکثفا میکردند ایشان و فرس ایشان کشیش ارض مدت مدیده تا آنکه رو و پنجشنبه عاشر محرم ۶۵۴ هجری مصفا
 واقع شد و قتل از اقبال خبرنا ادر بارها را شد و دریافت اهل بغداد و بگریختند تا این گریختن سودی بایشان نکرد مسلمانان
 را در سه روز زیاده بر سه صد هزار و هفتاد هزار کشتند و زنان اطفال را اسیر کردند و در خزانه اسواران را غارت نمودند و
 نقد بدست ملاکو آمد و امر با حراق باقی کرد و کتب مدارس بغداد را در محرفات انداختند تا آنکه پلایان هم رسید
 مردم سوار و پیاده بران میگذشتند و رنگ آب بسبب سیاهی و خون مردم متغیر گردید و مستعصم با اولاد و جماعت
 خود نزد ملاکو اسیر شد ملاکو اینها را تا مستغنی جمیع اموال و خزائن و ذخائر و فائز و نیکو بعهده حکم گردانید و جمیع
 اقارب اتباع و متعلق خلیفه کرد و خلیفه را در جوابی کرده بمالش استخوانها پائی مردم فاساخت و این واقعه روز
 چهارشنبه چهاردهم صفر ۶۵۴ هجری واقع شد و خلافت بنی عباس که جمعی و هفت تن بود و فخری که بود سید طوطی و حسن
 المیضه گفته و اما اخذت القسار بغداد و قتل الخلیفه و جری ماجری اقامت الدیالام خلیفه ثلاث سنین و نصف سنه
 و ذلک من یوم الاربعاء رابع عشر صفر سنه ست و خمیس من یوم قتل الخلیفه المستعصم الی انشاء الله تسع و ستایه اتی
 بنجله کسانیکه از سیوف ملاکو خان نجات یافت حمد ملقب بمنصور ظاهر بن مستعصم بن مقتدی است که در مصر بر ملک ظاهر بن
 میسر بن نو آورو سلطان میسر برای ملاقات وی با قاضی تاج الدین و وزیر و علما و اعیان و مشهور و موزنین برآمد
 و اکرام وی کرد و نسب و دراد سو که بخلیم ثابت گردانیده اعانت بجیش نمود و کان اول بن بایک شیخ الاسلام
 عز الدین بن سلام ثم السلطان الملک الظاهر ثم القاضی تاج الدین ثم الامراء والدوله و رکب دست اخلاص بمصر و الامراء
 بن میسر و الناس حوله و شق القاهر و کان یوم ماشیه و دخل علی المنابر و ضرب اسم علی السکه و کتبت بیعت الی الایمان
 بعده من مشهور توجه بغداد گشت مبر فرات رسیده سوم و یقعه و مقامه نمود نائب ملاکو او را برگردانید و برادر قتل امیر

[illegible]

بر مکه آن را بر ایشان انداخت و از اهل مدینه و حجاز و حبشه و مصر و طبرستان و بلخ و سمرقند و بخارا و هند و چین و
 میل و غیره و از هر یک از این بلاد مقداری کثیر از آن بجمع نمود و همه را تقسین در چنانچه مقدار خرج می کرد
 بهای بسیار رسید و همچنین می کرد از فروختن انگور و خیار و سیب و سبزی و سایر بخت و وجود و نصاری را بر و خولی
 در اسلام گواه کرد و بزور و سلطان ساخت بعد از ایشان از حاکم کرد که می بای خود برگردند پس در یک هفته شش هزار
 کس می آمدند و کفایت می ایشان را و ایران ساخت باز از ایشان نمود و دعوی ربوبیت کرد و بجای بسجده خیز
 نمودت بسم احکام الرحمن الرحیم و بسیاری از جهالی تزد و می فراموشند از ایشان از ارباب استمال کرد و اینها او را بنام
 خدا میخواندند و یا واحد و یا احد یا حتی یا محبت می گفتند و بعضی از بابائین برای وی کتابی تصنیف نمودند و در آن
 نوشتند که روح آدم ابو البشر و اول انتقال بحسب طایفه السلام کرد و پست در روی دین کتاب بجامع قاهره خوانده شد
 و در حبال تمام منش گزید بعد از آن خبثت در وادی تیم و نامیه و تپاس مشهور آمد و مردم آنجا بداد و در پیش احوال
 استمال نمود و برای ایشان غم و زنا عذاب گزید و انید و مسو و اعتقاد رجوع خود دعوت کرد و خلقی کثیر گواه شد و در وادی
 تیم ناما و فریم و دیات بسیار اعتقاد رجوع حاکم دارند و دانند که وی عود کرده و زمین را بند و بست کند و آتشی ملخصا
 در حسن الحاضر و گفته رام ان ییدی الالهیه که او ناما و فرعون ناما و رعیه اذ او که انطیغی المنبر ان یقوی مواعلی اقدام
 صفو نا اعطایا لذلک و احراما لاسمه مکان بغیر ذلک فی سائر ممالک حتی فی بحرین الشیرین و کان اهل مصر علی انفسهم
 او اقاموا خروا سجدا حتی انه سجد بسجودیم من فی الاسواق من الرعاع و غیریم و کان جبارا عنیدا و شیطانا مریدا اکثر
 السلوک فی اقبوله و افعاله بریم کنایس مصر ثم عاد با و غرب قحطه ثم امداد و لم یجد فی طایفه الاسلام بنا کثیره فی بلد
 الاسلام قبله و لا بعده و قد نقل السبکی الایام علی ان الکلیسته ادا بدست و لو بغیر وجه لا یجوز اعادة تها و کان لیسلم
 بنفسه و من فی الاسواق علی حماره و کان لایرکب الا حمارا من جمده قد عیش فی معیشتهم امر عبد الله و معده یقال لیسلم
 ان یفعل به الفاحشه العظمی و در دعوات کثیره لا تنفبط قلت کان فی عمرنا امیر یقال لیسلم و در الطویل اعتقاد و قریبا
 من اعتقاد احکام بذا کان یروم ان یتولی المملکه فلو قدر انشد له بذاک فعلی بحو مافعله احکام و قد اطلعت علی ما فی منبر
 و طلب منی ان اكون معه من هذا الاعتقاد فی الباطل انی ان یؤول الی السطه فیقوم فی الخنن بالسیف منی یوافق و
 علی اعتقاد و فسفت بذاک و در عا و مولات النضره الی الله تعالی فی بذاک و ان لایولیه طایفه المسلمین و استغشت بالنی
 صلیم و اسأل فیما رایت حوال حتی قتله الله علما محمد علی ذلک ثم کان من امر احکام ان قدی شره و انشته تیمها
 بالفاحشه و یسمعها غلط الکلام فعملت علی قتله فکرب لیلته الی جبل المقطم منظر فی النجوم فاناه عبدان قتلته و عملا و ان
 اخته لیل فذقتهم در با و ذلک سنه احدی عشره و اربعه و اتمت ملخصا و را شاع گفته با جمله این ظالمان مدتی در
 مفر حکمرانی کردند تا انکه حق تعالی ایشان را از دست سلاطین اگر داد ایوبیه ملاک ساخت و بداد البوار فرستاد و ذلک
 ایشان نزو یک و صد سال ماند از سنه اربع و ستین و اربعه تا سنه ثمان و اربعین و استقامت آخر ایشان ملک
 معظم نور شاه بود اتساع او از اترک می نرا از جان کشتند و خود متولی گردیدند و ولایت ایشان نیز ازین سال تا

سنة ثمان و سبعين و سبعمائة كشيد بعد چراكه بر ايشان غالب ماند تا سنة اثنین و شصت و اتمی و فی حسره
الحاضر و ولی بعده الناصر و هو آخر العبدین و مات فی یوم عاشور سنة سبع و ستین و زالت دولتهم علی یری
السلطان صلاح الدین قال بن کثیر و بن الخریزانی العاصد فی اللغة القاطع و منه الحدیث لا یعصفه شجر یا ضا لعا ضا قطعت
دولة بنی عبید گویم در ایام ملک طاهر و فرخ بن طاهر و قوی چر کسی که بادشاه دوم بود از چر که در مصر سلطان و نگار
که اقصای ممالک هند وستان تحت نجات الدین اعظم شاه بن اسکندر شاه هند که کثیر وزیر خطیر دست خادم خود یافت
عنانی بحرین شش پنین بفرست و او را امر کرد که از طرف وی مدرسه در باطنی در که تعمیر سازد و و برای مصارف وی
اوقات مقرر نمود و این باشا و وزیر وی خان جهان بود یا قوت مذکور در که نزد مولا ناسید حسن بن عجلان شریف
با دلیلی مذکور رسید شریف ثلث صدقه موافق معیول خود گرفت باقی را بر فقها و فقرا حرمین شیرین قسمت نمود و اجازت
داد که از پیش سلطان از بنار مدرسه با طفره و خدمت کنان قوت از تعمیر ساخت و از طرف سلطان دوازده هزار شقال نر حاضر
برای صرف ان مقرر شد و در عهد ملک طاهر سیف الدین ابو سعید حقیق علای طاهری که دهم است از ملوک چر که در سو
چر که جوی قاصد سلطان غم شاه رخ مرزا با کسوت کعبه شریفه و صدقه الهی که در که رسید اندرون کعبه را این کسوت
پوشانیدند و در عید قربان صدقه را بر ابل جرم قفر لقی نمودند و در ششمه جوی کعبه از کسوت مرسله شاه رخ مرزا جرد
کرده کسوتی دیگر پوشانیدند و الله اعلم باجمه چون حکومت چر که بمقتضای انقضای شد چنانکه عادة الشهران جاریست
سلاطین عثمانیه بر ایشان غالب شدند که تا امروز سلطنت ایشان در مصر و روم و حرمین شیرین و جز آن ستم و باقی است صلح
بالم و حسن طاهر سیوطی در حسن الحاضر و ذکر حوادث گفته و فی سنة اثنین و سبعمائة کتب محضر بغداد فی نسب خلفاء مصر
الذین یرعون انهم فاطمونی و لیسوا کذا کت کتب فی جماعت من العلماء و القضاة و الفقهاء و الاشراف و الائمة و الحیدر
و الصالحین بنید و اجمیع ان الناجم بمصر و بنو منید بن نزار الملقب با حکم حکم الله علیه بالبور و الدمار و الزمی و الکمال
و الاستیصال بن مخدین سمیع بن عبد الرحمن بن سعید لا انعه الله فانه لما صار الی المغرب تسمی بعبد الله و لقب
بالمهدی و من تقدم من سلفه الی الارجاس الارجاس علیهم سعة الله لعنة الاعمین عیاء خوارج لا نسب لهم فی ولد علی بن
ابن طالب لا یخلقون منه سبب انه منزه عن الباطم و ان الذی ادعوه من الاتساب لیه باطل و زور و انهم لا یقبلون ان
احد من اهل بیوت الظالمین توقف عن اطلاق القول فی هؤلاء الخوارج انهم ادعیاء و قد کان هذا لکار لبا طلم شایفا
فی البحرین فی اول امرهم بالمغرب شتر انتشار ابعین من ان یدش علی حد که بهم او یدرست هم الی تصدیقهم و ان هذا لکار جمهم
هو سلفه کفار فساق فجار یحرون زنا و ذمة معظون و لا سلام جاعدون و لمذهب الشویة و المجوسیة معتقدون و قد
عطلوا الحد و داحلوا الفرع و اخلوا الخمر و سفلوا الدمار و سبوا الانبیاء و لغوا السلف و ادعوا الربوبیة الشیة
فصل چهارم و از انجمله است قلته قرا مطه و امانت مؤذن بنیرجی استیلال محارم و استیلا دایتان در ایام مقتدی
بالله عباسی بوده صاحب تاریخ قطبی گوید اینها طالع اند فاسد الاعتقاد که مؤوی است اعتقاد ایشان بکفر سباح دارند و
از اسلام منتسب اتم بمولات محمد بن الحنفیة و دعوی میکنند که امام برحق بعد بنی مسلم محمد بن خنیفه است و اقاویل بالاندر

بخاک و بر طایفه ای وصل را به دینی وی نسبت منقاد و قهر خود را که خرمیدار سالاکه خود که کفره خجوه بوده اند لیس
 در محبت که ارایشان ظاهر است الوطایه قمری مطی است و در جغاره ساکنه و ما سحر دار لیمجه نهاده و خواست که نقل حج
 سوری این مایه کند و خون بسیار مسلمانان بر کینت تا آنکه کار بسیار ستوار آمد و حج در ایام وی منقطع شد و ستونک ایشان
 ستاد گرفت تا آنکه در آخر سال سترسد و عقیده تجوی چون حجاج دور تر بود یکله آمدند ابو ظاهر مذکور را برایتان برآید
 بالکری حل و با حیل صلاح خود و عدول سحر حرام و دانه طافضین و مصلین و محرمین ساکنه غیر از جاسنه احوال هیچ بر تن
 مذکور نشسته بر تیغ بی دروغ گشت و هم در سحر احوال کینت و هم در کینه و تعارضی تا آنکه سی هزار انسان برین نقشه ملاک شد
 در دست الوطایه ترخی برین نهاده و در حالت شب و سپ خود را با اشاره وی مهیج کرد و پل و در و شاندخت و حاجان کرد
 بر آید و طواف بود و در تیغ سر آهنا جاری بود تا آنکه در یک کال شریف یک هزار و هفتصد تن را طائف و محرم شایسته گشت
 اسلحه بر باو پیچید و درین سحر که موجود بود طایف خود را قطع کرد و این شریف بر آن سه تری المپیج صحرای و دیار هم که کفایت
 آنکسب لاند و دل که نشو و و تیجه باردی و این بود تا آنکه شهبید شد و بیفتاد ماه و زمزم و دیگر بار در خرو نای که از دست
 مقتولین بر ستاد ابو ظاهر رود و از کعبه رسیده باط و در آن کند و گفت که ای پادشاه و پادشاهان و خلق و خلق و غنیمت
 و ما حیان را آواز داد ای خراسان بگوئید که در آن حمله کائنات اکنون با این کجاست و کردیم آنچه کردیم مردی انگام
 او گرفت و گفت میباید آیه تریغ نه این است که تو فهمیده بلکه معنی وی آفت که من در غلایه سیه یعنی هر که در وی و آید
 او را اما و بهید ابو ظاهر هر گردان خود را از طرف وی پیچید و التفات کرد و محیله تیغی و محفوف نامد و خواست که مبارک
 بر کند و میرا به از زیب بود یک قمری بالا بر آمد و قطع آن میکرد که سحر از طرف جبل ابو قیس هر گردان وی سحر و
 ای حال مرده و بیفتاد ابو ظاهر کهای وی دیگر پیوسته فرستاد و پنج اراطه اسفل سرنگون و تا پس سوم بر رسید بالا
 وی نیز آمد ابو ظاهر بر دم الف خود را از طرف گنبد شسته بطرفی دیگر رفت و گفت بگذارید او را تا آنکه بیاید صاحبی
 یعنی مهدی چه گاه داشت که خروج مهدی در میان اوست و منجمه تا آنکه مقتول شدند ما میر که این محارب جماعتی کثیر
 علما و علمای و صوفیه و حجاج از اهل خراسان و مغار و هند و زنان و ذراری ایشان اسیر و اموال ایشان غارت گرد
 و ابو ظاهر حرا به کعبه و زیور آنرا سمج گرفت و درین سال بیکی حج نکرد و در عرو ناستاد و گردی سیه که با نفس و
 ارجاع خود و سماحت کردند و بدوان امام و قوف آنجا که روح خود تمام نموند و خود را بموت سپردند و وی خواسته
 که تجوی را که در آن نقش قدم ابراهیم علیه السلام است بگیرد و ماسد که کعبه را در بعضی شهاب که خطه نهان سال
 مدینت وی سیار اما حراسه و از احوال وی بر کند و بر و این واقعه بعد عصر روز و شنبه چهارم ذیحجه ازین سال
 واقع شد و بر دقت خود و میگفت که فلوکان در البیت نشد ربهنا لعن علیا التمارین فوقا مصاب لانا حجت
 حایله و قحله لم یبق سترقا و لا غراء و انا ترکما این مرم و الصفاء جنازه را تیغی سوی رهبار با و چنین قند زمزم و نا کعبه
 را بر کند و یارده روز یا سترش و زرد که اقامت کرده بسوی هر گرفت و حراسه و در باخو و بر و خواست که
 تحویل حج بمسجد مزار که ناست و در آن حجه گذارسته بود بکند حراسه و در اسطوانه سابعه متقل صحن جامع از جانب غرب

چند نذیر آنها مقام کرد و در این شهر سخاوتمندی و قناعت گفته و بخود آن مرات که مسلمانان در آن با ترک بیگانه ندیدند و دولت
 بجای میست و بود و مقام مسلمانان ایشان مسلمانان مسخر و نا آنگاه منتهی شد این باب استینا بعدی و بسیار شد و در
 از اینها بنا بر آنچه در اینهاست از شدت و باس تا اگر اکثر لشکریان مستعصم چون ترک بود و ندیده غالب شدند از ترک
 بر ملک گشتند پس شش تن و دیگر اولاد و بر این یکی بعد دیگر می تا آنکه محله را بدست ملکات و دلم و ظاهر شدند ملکات
 از ترک ملک ملک شدند و بعد از آنکه در این ملک آل بکتگین بعد آل سلجوق و در این شهر ملکات ایشان تاراج
 و شام و روم و بعد بقایای ایشان در شام که آن آل بکتگین است اتباع ایشان آن خاندان ایست و ایشان هم
 از آن بسیار فرود آمدند تا آنکه از ترک در دیار عربیه و شامیه مجازیه غالب شدند و خروج کرد و بر آل سلجوق در مدینه خیم از جهت
 غزو و تیران ساختن بلاد و او کشت و خون کرد و عباد را بقتل رساند کبری و بدین تیار و بر سر ششصد خروج کردند
 و دیگر فلان برآمد و دنیا از آتش فتنه برافروخت و خصوصاً مشرق بمقامه آنکه هیچ شهر بی فتنه نگذاشتند و از آن در آن
 در آمد بعد و ایرانی بغداد و رومی و ادو کشته شدند و غلبه مستعصم بر دست ایشان و وی آخر فلان عباسیه است و در بغداد
 مسجد شیرازی در شهر او گفته در فارسی و متنی چند از آن گذشت و در عربی هم برودی را نموده این ابیات از آنجا است

حیث یعنی المذموم لا محجری	انما طغی الاله استقال علی سکر	انیم صبا بعد از بد خرابها	تمنیت لو کانت تمر علی قری
لان لک النفس عند اولی النهی	احب لهم من عین مقبض العبد	زجر بیاید پیش نهی میداد	ایک فاشکوی من من سیر
لو لم اصطبها لرحمت کنت غارقا	و دار غرقانی لا یعالج بالصبیر	استان من عمار جری بهم حصر هم	و دیگر ملک ما بصری غل فی البحر
و دیرت کون الموت حتی کانه	و کسب الاساری ترجع من السکر	فقد تحکیم القری و کعبته	و ما یح فی المیزاب شکک البحر
سطله جدر المستنصره تدب	علی الاعلی الراضین فی منی البحر	و ما یح بر یقینی مت قبلها	و لم ار عدوان السیفه علی البحر
و قننت بعبادان ارقب و دلت	لمثل و هم تالیس لیل فی البحر	و لا تالنی بحین قلبک انو	جرا حبه صدر لا تبهر فی البحر
و دیگر فی اسی المنابر خطبه	و مستعصم باشد هم یک فی ذکر	صفای حول الیای تعب بحر	و اصبر علی نوا و یوش فی القعر
ترجمت الغرمان حول رسوما	و أصبحت الغنار لازمه لک	بنیای هم کاس المینة مترع	و ما فیهم رندا من عظم الاجر
فما تحسن الله خلقت و عدله	بان لهم دار الکرامه و العسر	المن من برا کماله رتبه	لم انظر و ما کان باقیه الامر
کبرک مواعیت لیلته لغرمهم	کان لعداوی فی الدجی شری	کان صلیح الاسر یوم قیامت	علی المرحه تساق الی البحر
و مستصرخ الی المروه فافروا	من اصری و مصفون منی من	یسوقون سوق السخری کبدا	خزائن قوم لم یجدون بالبحر
جلین سیاسا فوات و جبهما	کو لب لم یزین من ملک عند	و عترة قتلوا را فی کل منزل	تصیح با و لا و البریک من البحر
تقوم و تبینو فی المجر و الکوی	و لن تحفی مشی لم یمنی العو	و تغت بعبادان بعد سراتها	کان تصیبا فی منی بهم البحر
محاریر کئی بالدموع کریمه	وان جلالت بر الامام من القطر	کان سیاطیر الغیر تقلت	نسال علی بعد و عین من القطر
لغزو دفعه الله من ناقته	تو یح من قطر البلاء الی القطر	الام تصابرین الزمان جرد	تکلفنا لا تطیق من الامر
رعی الله انسانا یحفظ بعدهم	فان اسی زید بعد جارس عمرو	اذا کان بالانسان عند خطو	یزول الغنی طوبی لملکة الفقر

<p>الا انما ايام ترحيل في العطا وساير ملك يقتضيه زواله عفي الله عما مضى من جريرته</p>	<p>وتم بحسن الابعاد كسوتها بقوى سوى ملكوت القائم العبد ومن عتله باجليل في السنين</p>	<p>ورادك يا مضر وخرجا فاك رحمت الهدي ان كنت اهل ان غير ذلك هي طولي تاج الدين سبيك لطيفاً گفته بنوده است از</p>	<p>وانت نظام ط لا تفريق لانه وان لم يخرج العصر انك في خضر</p>
<p>روز يكشنبه ياد کرد خدا تعالی دنیا را بهیچ فتنه زیر گزند از فتنه سازید که ایشان بران کردند مساجد را و مسوختن مصاحف و کتاب و کشتن مردم را و سیر کردند زنان را و درین روز شنبه پای ستورات را و برآوردند و لاوار از بطون آنها و کشتند انتهی گویم که چنین یعنی چنگیز خان از کفار تبار بود در سنه ۶۱۵ با قصد و چیل و نه مبتول شده و در سنه ۶۱۷ ششصد و دویست و سی و شش بر آورده و در سنه ۶۱۸ ششصد و سی و هفت بر ملک صیرج تبار رسید اگر گفته مسیح بر ایران آمد محمد خوارزم شاه را در سنه ششصد و سی و هفت و حاصل نموده تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و جز آن را بدست آورد و در ایران باطلها در سحر و جادو و خدشت بدست و دو سال سلطنت کرده و بعد بمقتدا و پنج سال روز یکشنبه پانزدهم رمضان سنه ششصد و سی و هشت و چهار روز گذشت گویند این قوم مقید به پنج و پنج ملت نبود و در حلال و حرام فرق نمیکرد و گوشت جمیع و وحش از سباع و طیور میخورد و با کوفان از اولاد اوست زیرا که پسر قولی خان بن چنگیز خان است وی در سنه ششصد و سی و هفت و پنجاه و چهار ایران رسید و در سنه ۶۱۸ هجری بغداد را آتش زد و در سنه ۶۱۹ هجری طوسی و در حوال کرده بمالشی استخوان در سنه ششصد و سی و هشت و نهم در سنه ۶۲۰ هجری فارس حاکم کرمان بهارالدین دلی موصول دیگر ملک اتحاد و بخند است او ششاد فتنه وی سیزده سال حکمرانی کرده در سنه ششصد و سی و هشت و نهم هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود نور دهم ریح الاخر در گذشت سه ستم در عهد او از گزند خونین شد که هر ساعت و اجل نزد شفاعت آید و دست ستم گیرد گویند از آن بود که چنگیز خان بر صحرانشینان مستولی و کوهانی مکان ملازل خطا برافراشت تا محلی که بهم نهضت نمود از سرحد و شت قباقر تا در بند کشید و آن و مساکن مردم قباقر و ایل آن لکه کوب ساک طوفان آتش را شد و در سر راه چایه ایران و توران قطع نظر از ولایات بی نهایت خطا و ترکستان طوفان او بهر سید و طوفان لوح آب از سر میگذاشت در طوفان چنگیز خان طلائع همچون خون گردون میرسید سه چگونه شرح تواند او آن قیامت کران فرخ ملک الموت خواستی زنده بار گویم تا لشکر چنگیزی در پارس رسید و اکتافی خان در سنه ۶۲۰ بر سر میخولستان جلوس نموده و در سنه ۶۲۱ منکوقان ملک طوفان برادر خود را نیارس فرستاد و در سنه ۶۲۲ خوارزم شاه بخند ملک طوفان رسید و در سنه ۶۲۳ نصیرالدین طوسی و موندالدین ریاضی و غفرالدین مراغی و خشم الدین اعلاطی و نجم الدین قزوینی کاتبی در مراغه جمع گردید و آنرا آغاز کردند و بعد از پنج شد و در سنه ۶۲۴ عزیمت شام پیش آمد و در سنه ۶۲۵ ملک طوفان و غیره را بر سر پنج پسر خود تقسیم نموده و وفات یافت و درین سال کوفی و ذنبی بمشکل اسطوخودوس ظاهر شده بود بعد و ابا قان بجایش نشست و بعد از او در سنه ۶۲۶ محمد خان و در سنه ۶۲۷ ارغون خان و در سنه ۶۲۸ کیکاؤ خان و در سنه ۶۲۹ باید و جان و در سنه ۶۳۰ غازان خان سلمان شده بر تخت نشست مجلس و با شیخ الاسلام احمد بن تمیمه معروضت و در آنجا النبلا فذکور و در سنه ۶۳۱ قرآن تحسین و قطعه و با افتاد و در سنه ۶۳۲ مصر فتح شد و در سنه ۶۳۳ رصد مراغه انجام یافت و</p>	<p>و در سنه ۶۱۵ ششصد و سی و هفت بر ملک صیرج تبار رسید اگر گفته مسیح بر ایران آمد محمد خوارزم شاه را در سنه ششصد و سی و هفت و حاصل نموده تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و جز آن را بدست آورد و در ایران باطلها در سحر و جادو و خدشت بدست و دو سال سلطنت کرده و بعد بمقتدا و پنج سال روز یکشنبه پانزدهم رمضان سنه ششصد و سی و هشت و چهار روز گذشت گویند این قوم مقید به پنج و پنج ملت نبود و در حلال و حرام فرق نمیکرد و گوشت جمیع و وحش از سباع و طیور میخورد و با کوفان از اولاد اوست زیرا که پسر قولی خان بن چنگیز خان است وی در سنه ششصد و سی و هفت و پنجاه و چهار ایران رسید و در سنه ۶۱۸ هجری بغداد را آتش زد و در سنه ۶۱۹ هجری طوسی و در حوال کرده بمالشی استخوان در سنه ششصد و سی و هشت و نهم در سنه ۶۲۰ هجری فارس حاکم کرمان بهارالدین دلی موصول دیگر ملک اتحاد و بخند است او ششاد فتنه وی سیزده سال حکمرانی کرده در سنه ششصد و سی و هشت و نهم هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود نور دهم ریح الاخر در گذشت سه ستم در عهد او از گزند خونین شد که هر ساعت و اجل نزد شفاعت آید و دست ستم گیرد گویند از آن بود که چنگیز خان بر صحرانشینان مستولی و کوهانی مکان ملازل خطا برافراشت تا محلی که بهم نهضت نمود از سرحد و شت قباقر تا در بند کشید و آن و مساکن مردم قباقر و ایل آن لکه کوب ساک طوفان آتش را شد و در سر راه چایه ایران و توران قطع نظر از ولایات بی نهایت خطا و ترکستان طوفان او بهر سید و طوفان لوح آب از سر میگذاشت در طوفان چنگیز خان طلائع همچون خون گردون میرسید سه چگونه شرح تواند او آن قیامت کران فرخ ملک الموت خواستی زنده بار گویم تا لشکر چنگیزی در پارس رسید و اکتافی خان در سنه ۶۲۰ بر سر میخولستان جلوس نموده و در سنه ۶۲۱ منکوقان ملک طوفان برادر خود را نیارس فرستاد و در سنه ۶۲۲ خوارزم شاه بخند ملک طوفان رسید و در سنه ۶۲۳ نصیرالدین طوسی و موندالدین ریاضی و غفرالدین مراغی و خشم الدین اعلاطی و نجم الدین قزوینی کاتبی در مراغه جمع گردید و آنرا آغاز کردند و بعد از پنج شد و در سنه ۶۲۴ عزیمت شام پیش آمد و در سنه ۶۲۵ ملک طوفان و غیره را بر سر پنج پسر خود تقسیم نموده و وفات یافت و درین سال کوفی و ذنبی بمشکل اسطوخودوس ظاهر شده بود بعد و ابا قان بجایش نشست و بعد از او در سنه ۶۲۶ محمد خان و در سنه ۶۲۷ ارغون خان و در سنه ۶۲۸ کیکاؤ خان و در سنه ۶۲۹ باید و جان و در سنه ۶۳۰ غازان خان سلمان شده بر تخت نشست مجلس و با شیخ الاسلام احمد بن تمیمه معروضت و در آنجا النبلا فذکور و در سنه ۶۳۱ قرآن تحسین و قطعه و با افتاد و در سنه ۶۳۲ مصر فتح شد و در سنه ۶۳۳ رصد مراغه انجام یافت و</p>	<p>و در سنه ۶۱۵ ششصد و سی و هفت بر ملک صیرج تبار رسید اگر گفته مسیح بر ایران آمد محمد خوارزم شاه را در سنه ششصد و سی و هفت و حاصل نموده تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و جز آن را بدست آورد و در ایران باطلها در سحر و جادو و خدشت بدست و دو سال سلطنت کرده و بعد بمقتدا و پنج سال روز یکشنبه پانزدهم رمضان سنه ششصد و سی و هشت و چهار روز گذشت گویند این قوم مقید به پنج و پنج ملت نبود و در حلال و حرام فرق نمیکرد و گوشت جمیع و وحش از سباع و طیور میخورد و با کوفان از اولاد اوست زیرا که پسر قولی خان بن چنگیز خان است وی در سنه ششصد و سی و هفت و پنجاه و چهار ایران رسید و در سنه ۶۱۸ هجری بغداد را آتش زد و در سنه ۶۱۹ هجری طوسی و در حوال کرده بمالشی استخوان در سنه ششصد و سی و هشت و نهم در سنه ۶۲۰ هجری فارس حاکم کرمان بهارالدین دلی موصول دیگر ملک اتحاد و بخند است او ششاد فتنه وی سیزده سال حکمرانی کرده در سنه ششصد و سی و هشت و نهم هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود نور دهم ریح الاخر در گذشت سه ستم در عهد او از گزند خونین شد که هر ساعت و اجل نزد شفاعت آید و دست ستم گیرد گویند از آن بود که چنگیز خان بر صحرانشینان مستولی و کوهانی مکان ملازل خطا برافراشت تا محلی که بهم نهضت نمود از سرحد و شت قباقر تا در بند کشید و آن و مساکن مردم قباقر و ایل آن لکه کوب ساک طوفان آتش را شد و در سر راه چایه ایران و توران قطع نظر از ولایات بی نهایت خطا و ترکستان طوفان او بهر سید و طوفان لوح آب از سر میگذاشت در طوفان چنگیز خان طلائع همچون خون گردون میرسید سه چگونه شرح تواند او آن قیامت کران فرخ ملک الموت خواستی زنده بار گویم تا لشکر چنگیزی در پارس رسید و اکتافی خان در سنه ۶۲۰ بر سر میخولستان جلوس نموده و در سنه ۶۲۱ منکوقان ملک طوفان برادر خود را نیارس فرستاد و در سنه ۶۲۲ خوارزم شاه بخند ملک طوفان رسید و در سنه ۶۲۳ نصیرالدین طوسی و موندالدین ریاضی و غفرالدین مراغی و خشم الدین اعلاطی و نجم الدین قزوینی کاتبی در مراغه جمع گردید و آنرا آغاز کردند و بعد از پنج شد و در سنه ۶۲۴ عزیمت شام پیش آمد و در سنه ۶۲۵ ملک طوفان و غیره را بر سر پنج پسر خود تقسیم نموده و وفات یافت و درین سال کوفی و ذنبی بمشکل اسطوخودوس ظاهر شده بود بعد و ابا قان بجایش نشست و بعد از او در سنه ۶۲۶ محمد خان و در سنه ۶۲۷ ارغون خان و در سنه ۶۲۸ کیکاؤ خان و در سنه ۶۲۹ باید و جان و در سنه ۶۳۰ غازان خان سلمان شده بر تخت نشست مجلس و با شیخ الاسلام احمد بن تمیمه معروضت و در آنجا النبلا فذکور و در سنه ۶۳۱ قرآن تحسین و قطعه و با افتاد و در سنه ۶۳۲ مصر فتح شد و در سنه ۶۳۳ رصد مراغه انجام یافت و</p>	<p>و در سنه ۶۱۵ ششصد و سی و هفت بر ملک صیرج تبار رسید اگر گفته مسیح بر ایران آمد محمد خوارزم شاه را در سنه ششصد و سی و هفت و حاصل نموده تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و جز آن را بدست آورد و در ایران باطلها در سحر و جادو و خدشت بدست و دو سال سلطنت کرده و بعد بمقتدا و پنج سال روز یکشنبه پانزدهم رمضان سنه ششصد و سی و هشت و چهار روز گذشت گویند این قوم مقید به پنج و پنج ملت نبود و در حلال و حرام فرق نمیکرد و گوشت جمیع و وحش از سباع و طیور میخورد و با کوفان از اولاد اوست زیرا که پسر قولی خان بن چنگیز خان است وی در سنه ششصد و سی و هفت و پنجاه و چهار ایران رسید و در سنه ۶۱۸ هجری بغداد را آتش زد و در سنه ۶۱۹ هجری طوسی و در حوال کرده بمالشی استخوان در سنه ششصد و سی و هشت و نهم در سنه ۶۲۰ هجری فارس حاکم کرمان بهارالدین دلی موصول دیگر ملک اتحاد و بخند است او ششاد فتنه وی سیزده سال حکمرانی کرده در سنه ششصد و سی و هشت و نهم هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود نور دهم ریح الاخر در گذشت سه ستم در عهد او از گزند خونین شد که هر ساعت و اجل نزد شفاعت آید و دست ستم گیرد گویند از آن بود که چنگیز خان بر صحرانشینان مستولی و کوهانی مکان ملازل خطا برافراشت تا محلی که بهم نهضت نمود از سرحد و شت قباقر تا در بند کشید و آن و مساکن مردم قباقر و ایل آن لکه کوب ساک طوفان آتش را شد و در سر راه چایه ایران و توران قطع نظر از ولایات بی نهایت خطا و ترکستان طوفان او بهر سید و طوفان لوح آب از سر میگذاشت در طوفان چنگیز خان طلائع همچون خون گردون میرسید سه چگونه شرح تواند او آن قیامت کران فرخ ملک الموت خواستی زنده بار گویم تا لشکر چنگیزی در پارس رسید و اکتافی خان در سنه ۶۲۰ بر سر میخولستان جلوس نموده و در سنه ۶۲۱ منکوقان ملک طوفان برادر خود را نیارس فرستاد و در سنه ۶۲۲ خوارزم شاه بخند ملک طوفان رسید و در سنه ۶۲۳ نصیرالدین طوسی و موندالدین ریاضی و غفرالدین مراغی و خشم الدین اعلاطی و نجم الدین قزوینی کاتبی در مراغه جمع گردید و آنرا آغاز کردند و بعد از پنج شد و در سنه ۶۲۴ عزیمت شام پیش آمد و در سنه ۶۲۵ ملک طوفان و غیره را بر سر پنج پسر خود تقسیم نموده و وفات یافت و درین سال کوفی و ذنبی بمشکل اسطوخودوس ظاهر شده بود بعد و ابا قان بجایش نشست و بعد از او در سنه ۶۲۶ محمد خان و در سنه ۶۲۷ ارغون خان و در سنه ۶۲۸ کیکاؤ خان و در سنه ۶۲۹ باید و جان و در سنه ۶۳۰ غازان خان سلمان شده بر تخت نشست مجلس و با شیخ الاسلام احمد بن تمیمه معروضت و در آنجا النبلا فذکور و در سنه ۶۳۱ قرآن تحسین و قطعه و با افتاد و در سنه ۶۳۲ مصر فتح شد و در سنه ۶۳۳ رصد مراغه انجام یافت و</p>

و توفیق تاریخ غایبی و وضع قانون جمیع عوالمک در سینه احدی خلق مطابق سلسله خراجی و سلسله حجری بجا آمد هرگاه سلطان
خازان خان ملقب بسلطان محمود از اولاد چنگیز خان پادشاه ایران بنام اسلام اختیار نمود هزاران هزار از اهل اتباع چنگیز
او نیز مسلمانان شدند و بیست سال و نه ماه حکومت کرد و روز یکشنبه یازدهم شوال سنه هفتصد و هشتاد و یک در گذشت
بجای وی برادرش ایکا بیگ ملقب بکافور خانبهادر در سلسله حجری پادشاه ایران گشت و بعد حکومت سنه ده سال در سلسله
انجمنانی شد و ابو نعیم خان چهار در سلسله سمری را گردید و غرملیکه چهارده نفر از ایشان در ایران نشین و دانی کردند و اول
ایشان چنگیز خان است و در سنه هفتصد و بیست و شش دولت ایشان منقرض گردید و زمین ایران بطوائف الملوک شد
و بر بابل جلال بران بر عراق طغایم و یان بر خراسان سردار و بر شیراز انجمنیان بر کرمان مظفریان و بر فارس بنجیان
ستولی شدند و در سلسله امیر تیمور پادشاه ایران چهره دولت شد تا آنکه در سلسله سلطان ابو سعید آخرین ایشان پادشاه
شد و الا بر من قبل و کن بعد کمال تسخیر در قصیده و خوار و یانای بدان کرد و گفته است که گفتند بنیادهای گوناگون بحیات و
بقیه که از انسان بماند و از حیوان و برای بندگی حضرتش در گمارده و سرگرفت طاعت و الهی و در پیوسته و انوارش
و نسل وجود و از ان سبب که بر روز و صواغی بطلان و از هر گلی کیفیت انوار و در پیوسته و انوارش
و دیگری گفته تا هزار سال اگر عدالت و امنیت باشد ملایقی مقل عام منقول و در پیوسته و انوارش
نیسا بود و دانه و ششانه روزگار شکرش گمان کردند و سواهی عورت و از پیوسته و انوارش
گشت و دندس گمان میر کرد تا شیر ابر و باران است که چرخ روی عیاری بود و از پیوسته و انوارش
شاهان بر خاک و همین در زمین سوسن گل و منورین و در شهر خوارزم بر قالی بست و چهار سر بر سر کاف و از پیوسته و انوارش
و قائلان از صد هزار نفر افزون بودند و عقل مدین دانه و مرست مانده غایت از صبرتی دست مانده و بعد
انقرض و دولت چنگیزی در زمین ایران باز طوائف الملوک گردید و از سنه نهصد و هشتاد آغاز دولت مغولیه شد
و در سنه یک هزار و یکصد و سی و هفت محمود غلیه غالب شد و در سنه یک هزار و یکصد و شصت یازده شاه بر تخت نشست و از پیوسته و انوارش
گفته بقایای ایشان همیشه خروج میکردند تا آنکه آنرویشان تیمور اخرج است که دیار شامیه را گرفته و شهاب کرده و در مشرق
را بخت نه و چنان سوخته که خاویه طلع و شهاب گردید و در روم و هند درآمد و مدت وی در از گشته تا آنکه بر و در پیش
در بلاد متفرق گشتند و از پیوسته و انوارش
تیمور گورکان ملقب بصاحبان بانسب چنگیز خان در قومتخان که بعد چهارم چنگیز و نهم تیمور است متفق میشد و
تومناقان پادشاه ترکستان بود و ولادت تیمور شب شنبه است و هجتم شعبان سنه هفتصد و بیست و شش حجری
مواخاتیم پیرل سنه یک هزار و سه صد و سی و شش عیسوی در بلده کش از بلاد ایران بوده لفظ مولد تیمور تاریخ است
و ترکستان و ترکستان مسخر کرده باصفهان ابتدا و قتل عام کرد و فارس را در تصرف آورد و در روم شتافت تاریخ
فتح روم ازین کریم بر آورده اند غلبت الروم فی اونی الارض باین طریق که ادنی نارض مناد و چون اعداء ملعون
آن بگیرد سنه هشتصد و سی و حجری میشود و در زمین سال و نهم را از دست پادشاه و سی انتزاع کرد و تمامی بلاد و شاه

میکنند مارکان وایشا سیاست بهدا شیخ عبدالکحی وراشته المصاعب گفته این قصد اشارت است سرآمدن ستار و
 هشتن بنده و قتال در دودن ایتان رعایا اسلام و اشتغال این است و اشتغال شعل و می در اندک مدت و مختصر
 ای عالم با و این قصه است که زمان تقریر به تحریر از تحشیق کونایست گفته اند که ارادت ای عمارت راجع سکون مثل
 این واقع باین کیفیت بود تعجب نماید چه اگر واقع می بود مقبول میشد و قدر حدیث نام نصره مد کورست و علما گفته اند مراد
 بعد از دست باین دلیل که دلمه بل در بعد از دست در نصره و در ترکان در بعد از آمدن در دوسره و لیکن در نصره برای است
 که نصره دست بعد از که در زمان آنحضرت صلوات الله علیه است و در ستمبری قدیم است و قری و منافع که بعد از دران معنویت
 مسووت نصره بود و در بعد از قریه است که نام قدیمش نصره مس و احوال است لونی ماسا نصره گوید مادی و مراد
 گروه اول کسانی هستند که از بعضی کردمانه قتال و در بر اعدا ساعدت یال و عیال مار کرده در میان و ملاذ غریبه
 مار این شهرکات یا سد و ماین همه محلی ریاضت و پاک شدند و گروه دوم مستضعف و غیال و انکار و علما بعد از اندک
 مطلب از انان میروند آمدند و کشته شدند و گروه سوم کسانی هستند که با ترکان متغال آمدند و حال خود را به خط
 در آن آردی خود و در احمق بکدام قانوا و لیکن در حق گروه دوم بعد از که در دست و در دست در بعد از نظر
 و تمامی در شواهد السوء در ذکر کرامات علی بن ابیطالب آورده که در نتیجه از خطبه بانی خود اشارت و واقعه بعد از کرده
 و گفته گویای میم کجی ارمی العباس را که در ارمیک شد محاکمه شتر قربانی را بقربان گاه میکتد استطاعت ان بعد از
 که امر از خود دفع کند و ای مرکب و ای مردی چه تو ارشده است در سال آن سست یک امر و مرد و در کار خود را گذاشته
 سب در دنیا کرده بعد بعد از خطبه گفته اگر جویم شما را حردیم ما ما و کست با و حلیه با و معاصی قتل ایتان اینی
 در استماع گفته عطیة علی رضی الله عنه آورده که ما شست ستمبری در میان و در و دلمه و ماسد دران ملک سی ماسن
 ان رو در دست درونی جنگی بر ماسد و مسو و میسر شود دران بران و درج کرده ستود مردان چنانکه درج کرده میشود
 که بعد از اسنادش شد به الصفحت میبوی در جامع کی گفته این حرب بعد از موت خطبه پاره مرد و در دست
 انج شش این متونی حدیث است و این مسو و گفته گویا من با تر کام در حال که آمدند شما را بر اسبهای گوسن مرید
 سب انبیا و اسطورت و حدیثی دیگر آمده لا حق تنوید اعل شام معات شیخ گویا که من نظر میکنم مسو ای آنها
 و قان رسته اند اسبها را و دو اسوار بری سپید بادی در قیافه آورده که حاکم صاحب مستدرک از محمد بن
 ارا نوکر صوفی روایه کرده که اول کسی که از اسوار بری درج کرد بنوه علی بن عباس میگوید
 و ادعتوا ما شند حدید و کمال عید مایه بخار و ان مرد و امیر آل عقی و علی الاعلان لیرمها استعاره اتنی کلام
 الا شاعره گویم درین وقعه هست که کس از قریه تیغ میزد تیغ ستم تنارستند و در ستمانی و در حلیه مستعظم که حصول
 سلطنت لشیه علویه بود حاصل شد و حشرش در ولیمیر او و جیحان ماند سلاطین اسلامیه ملک بهد میرا بر سل
 همین تا ناریان ملکه کمره نموده اند قف اول کسی که از او و لاد و تیمور بهاد استای ایران و قدری بعد و ستان بر
 مرر اشاهرج س امیر تیمورست و لاد و می در ذکر قدم از صبح الاحمر که بحری نموده بعد از و یکسال عمر یاست

از آنجا بخت سال و بیست و یک سال و بیست و یک سال بعد از پدر ببالا استقلال در ممالک توران و
ایران و دیار بخت و ترک مکران نمود و در شصت و یکم از بیست و یک سال بعد از وی ظهیر الدین محمد بابر شاه و ولایت سلطان عمر
شیخ مرزا بن سلطان ابوسعید مرزا بن سلطان محمد مرزا بن میرزا امیران شاه بن امیر تیمور اول بود و از ده سالگی در انداختن
بهد و فرمان پادشاه شد و یازده سال با سلطانین چغیای و اوزبک در مازندران و آذربایجان و از ده سالگی در انداختن
بدرستان کابل قباد و هر دو را تصرف و ولایت می ششم محمد ششم هجری از بطن قتلغ نگار خانم دختر یونس خان پادشاه
منگانشان است تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا نیگفتند بابر شاه در شصت و یکم هجری حکم کرد که مارا بعد از این پادشاه گویند
و با سلطان ابراهیم لودی پادشاه دلی جنگیده در شصت و یکم هجری غالب آمد و وی را بخت سلطنت هندوستان بعد
از یکصد و سی سال قمری از فتح جد اعلا می او امیر تیمور باز نصیب شد و درین مدت پادشاه افغانه در هند سلطنت کردند
الفقه بابر شاه بعد از این فتح داخل دلی شد و بر تخت سلطنت جلوس کرد و فرمان دای ممالک هندوستان گردید چنان
خرائن و وفایان و میرا میسر شد که عقل از شمارش عاجز است وفات وی شصت و یکم جمادی الثانی شصت و یکم هجری است
بعد از وی ظهیر الدین محمد بایون پادشاه بن بابر شاه مذکور بعزمت و چهار سالگی بجای پدر نشست و ولادتش در شصت و یکم
ست شصت و یکم هجری در بلده تنوچ که وطن کاتب حروف است عفا الله عنه بادی محاربه کرده شکستش داد و انقیام بپندار
منتصرف شد بایون بمرق عجم گریخت و بعد چند سال پیش طهماسب شاه صفوی پادشاه ایران شتابتی بایون بمرق
انعام تمام پیش آمده شاه مراد سپهر خور باد و از ده هزار سوار همراه ایشان ملک کرد پس بایون جمیع متروقیه
و کامل شده در شصت و یکم هجری آنرا اختراع نمود و از آنجا توجه به هندوستان فرمود و درین مدت پانزده سال پنج پادشاه
افغانان یعنی فرید خان عرف شیر شاه و پسرش جلال خان عرف سلیم شاه و سلطان محمد بابر زاده شیر شاه و سلطان
ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دلی جلوه کردند بایون بن مرتضی سزاعت هندوستان را بقبضه خود آورد و در دلی
نزدول کرد و سکندر شاه و خطیب نام وی شد تا آنکه در شصت و یکم هجری وفات فرمود بعد از وی پسرش ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر شاه
بن بایون پادشاه بعزمت و ده سال و هشت ماه و هشت روز بر تخت سلطنت جلوس کرد و ولادت وی در شصت و یکم
هجری است و در شصت و یکم هجری چهارده بعد حکومت پنجاه و دو سال و گذشت این پادشاه فردی ملی مزاج بدوی
نقشه نامی غریب از دست وی در دین روداده شیخ عبدالقادر دایونی رحمه الله تعالی که پیش از نام و خطیبی بود در آن
خود نوشته اند اکبر شاه بن بایون در ربیع الآخر سنه ثلاث و ستین و تسعمائة بر سر بر سلطنت نشست نقش سلطنت
تیموریه را و در هند نشاند و مملکت بنگاله و سکند و اکثر ممالک کن بعضی شمیر در حیطه تصرف آورد و کن تبلیس بعضی
اخوان الشیاطین از دین محمد برگشت و آئینی تازه اختراع نمود و دین الهی نام گذشت تا آنکه مقرر شد که عقلا در همه
ادیان موجود و در باب ریاضت و کشف کرامات در جمیع طوائف نام پیدا و حق همه با در پس انحصار آن در یک
دین مملکت که نو پیدا شده و هزار سال بر تو گزیده شده باشد چه لازم و فائدت یکی و منفی دیگری ترجیح بلامرج از کجا با یک
از ارباب ذوق نزد جمیع اهل عقل مذموم و ستمین و بر آنهم که بملوت و غلبه و محبت می رسیدند دلائل عقلیه و شواهد نقلیه

الملک شیخ عبدالغنی بمکه خلق را بخلق قرآن و قوعل در استعمال کوی و تشکیک ربوبیت و امامات امتحان کردند و قرار دادند
 که کلمه لا اله الا الله اکبر خلیفه الله علیه بگوید و رفته بای امت تاریخ این ماجرا یافته شد در سنه ثمانین ثمانین و تسعمایست
 بخل شیعیان را از والدین جدا کرده و بر رستنی داده و در محلی خالی داشته اند از انگلیک محل نامیده اند تا به همینکه بمقتضای این
 حدیث کل مولود یولد علی فطرة الاسلام انهم کلمه انهم دین تلقین میشوند و انجام رفت که اینها پنج آواز نشنوید بعد از سه
 چهار سال چون از آن محل برآوردند همه رنگ برآمدند و دستبسته آمد دیگر فواجش ملک محروسه که در پای تخت
 جمع شده از حد حصه و عافزون بودند از پیشه بیزرون آبادان ساختند و آنرا مشیدن ریش و لواحق تا قوس رضای
 و تماشای صورت ثانی ثلثه و سائر لیل و لعب ظیفه شد و کفر شایع شد تاریخ یافتند تا که بعد از دوازده سال کجا
 رسید که اکثر خافیل چون بجزا جانی حاکم شده و گیل را برآمد و خط خود نوشته دادند باین مضمون شک خدا نایان بستم
 بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی تقلیدی که از پدران دیده و شنیده بودم اینرا و تیرا نمودم و در دین
 الهی که بر شما پی در آوردم و مراتب چهار گانه اخلاص که ترک بآن و مال و ناموس دین باشد قبول کردیم این خطوط که تحت
 نام برکش نیست بجهت شرح جدید سپردند باعث اعتماد و تربیت ایشان شدند و السهمیت فی فطن منه و شوق الارض
 و تفریح اقبال و بر رزم اسلام خنجر بر کلبه نجس بودند باز مانده درون محل و زیر قصر نگاه داشته هر صباح نظر بر آن عباد
 میبشردند و متنبه و آن که حلولی اند خاطرات اشیا ساخته که شوک یکی از ده مظهر است که حق سبحانه عز شأنه در آن حلول کرده
 تعالی شانده عایقو لون علوا کبیر دیگر فرضیت غسل جناب طلق ساقط شد و همچنین دخترم و خال و قرابت فریبه را کجا
 گفتند که بیل کم میشود و طلا و ابریشم پوشی خود و عین فریبه گشت نماز روزه و حج خود پیش از آن ساقط شده بود و عین
 خواندن و دانش جمیع فقه و تفسیر حدیث و خواننده آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طب حساب شعر و تاریخ
 و احسان راجع و مفروض و حرف خاصه زبان عرب مثل ثناء و عین و فناد و طاء و غیر آن را از تلفظ ساقط ساختند و
 عبداللہ را بداند و احدی را ابدی و امثال آن اگر میگفتند خوش میداشتند برین قیاس در هر یکی از ارکان
 دین و در هر عقیده از عقائد اسلام چه اصول چه فروع بنوع و کلام و رویت و تکلیف و نمکون و حشر و نشر شبهات
 گوناگون تمسخر و استهزا آورده اگر کسی معارض جواب میداد همه منع بود و معلوم است که مستدل با مانع چه گویند
 پس نمیتواند انداخته و عقیده و توجیه نا فذ الامر قاهری بکاتب مقابل باشد و در مباحث مساوات شرط است
 آنکه کسی که بقرآن و خبر و تفسیر و این است جوابش نهی و مانعها بر سر این مباحثه بر باد رفت و حاشا که این جناب
 باشد بلکه مکابر و دین فروشان برای خوشامد شکوک متروک را از هر جا پیدا کرده بجهتی آورند و تفاسیل امثال این
 امور را روزگار داری باید سه علم زلف و رخت را شرح دادند و شیعیه باید دراز و ماستابی و الغرض شیعیان
 خارج سنیان مغلوب اختیار همه جا خلف و اختر را زمین بود و در هر روز یکی تازه و قدیمی جدید و شبیه نو بر روی کار
 می آمد و اثبات خود در لغی و دیگران دیدند و ازین نکته که زانی منعی میباشد ذوال بنابران مقبولان مردود و مردودان
 مقبول نزد بیکان دور و در آن نزدیک سبحان حق تصرف فی ملک کیف یشاء و بزبان خوانم کالانعام جز و زائد

چیزی نبود سونامی عظیم بر حاسب بلا شیعی در آنوقت قطعه گنبد متشکل بر ده بیت این از کجمله است یا مایل
 هر زبان کشور بر انداخته و فتنه در کوئی حوادث گیتی خواهد شدن و یا بر آید قرض خواهی تیغ در آریاب شرک و بارش
 از دمه گردن داد خواهد شدن و پیوستن کذب خواهد گریان بار استده فرق پوشش بدر اتقوی رد احواد ستان
 شورش بنزست گرد خاطر آرد جا بل و کز غلاق مهر بنیجید خواهد شدن و خنده می آید مازین بیت خوش کز طرنگه
 نقیض نهم و در دگر خواهد شدن و شاه ما اسبال و سومی نبوت میکند سال و دیگر خدا خواهد خدا خواهد شدن
 در مجالس نوروزی اکثر از علما و صلحا بلکه قاضی و مفتی را نیز در وادی قدح لوتی آور دند و عهقت حیزر عالم
 آورده ابل صلاح را بقدح لوتی آورده و یا دتوای نگاریه همچون نکست است که هر چه خوانده ایم و راموشی آورده
 و مجتهدان خصوصاً فیضیه میگفتند که این پیاله را بکوری فقها میخوریم و دیگر چون میدان بهم ملاقات نمابند یکجای الله اکبر
 دیگری جل جلاله گوید و این بمنزله سلام و جواب سلام باشد دیگر سر رده را بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب
 دفن کنند و خواب فتن خود را نیز بهین بیت قرار دادند چون تفصیل آن خزیات و خصوصیات و انتظام آن و قایل
 ترتیب سنوات در سبک تجرک تسید از قبیل محالات بود و نیز که در کتابها مذکور و در پناه بطرف ایزد تعالی که در هر سال
 حاوی و معین بنده است نموده دلیری بر نوشتن این فتنایا که از وادی حرم و احتیاط بنایت دورست کردم خدای عز
 گوا هست و کفی باشد شهبدا که مقصود این نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت مرحوم اسلام که عتقا و ار
 روی بقای غربت نهاده و وسایه مال خود از خاک نسیان جفیفی گیتی باز گرفته همی دیگر نموده نیست از لغت
 و عقد و حدود و تقصیر پناه و مسیوم استی ایست اندکی از بسیار که شیخ عبدالقادر بدایون رحمه الله تعالی رحمت او باشد
 در و قائل سنوات این پادشاه خبیث در تاریخ خود که موسوم بمنتخب التواریخ است ایراد کرده و بنده از جا بجا التماس نمود
 اینجا آوردم تا بداند که درین میان چنین فتنه نامی عظیم اردست بدوینان جلوه ظهور گرفته و اخبار مخبر صادق که نظیر
 و جالین کیندر برین ملت خبر داده بیایه مقدر رسیده و باشد التوفیق قف بعد وفات اکبر اکبر ابوالمظفر نورالدین
 جهانگیر پادشاه که ولادتش در کشته سحری بهر سی و هفت سالگی بود و بجای پدر در تخت سلطنت نشست و برینوی طایفه
 چهار دایم هندوستان را در حیطة تصرف آورد و از خندمار و اقصای هند تا در ایام عمان و از کامل تا سر بنگال و
 گجرات و دکن همه زیر گیس و می بود و در وقت می نیز سجد و برای می سیکوند محمد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرشده
 فی سمره و در سجد و مکر دست سال و در اردو و قلاع گویا رفقیه ماند و وفات می بر من ضیق در سنه یک هزار و چهل
 و هفت هجری است عمرش پنجاه و نه سال و یازده روز بود و در لامه در بلخ نور جهان سیکم لجه یای راوی مد فون
 شده بدایت آنکه درنگ موسوم بانر بل ایست اندکی کمپنی بصورت تجارت در هندوستان از عهد اوست و در سنه
 اساس کار تجارت را سنه کم تر نمود و بعد از دی ابوالمظفر سها ب لدین محمد شاه جهان صاحبقران ثانی پادشاه
 غازی خلف سوم جهانگیر که در بهر سی و هفت سال و دو ماه و هشت روز و دو شب بهر ششم جمادی الثانی سنه
 حکومت آراست و ولادتش در سنه یک هزار و چهل و هفت عالمگیر در سنه یک هزار و هشت و هشت سحری و در محبوس است

نورش سلطان گردید و فاته شاه جهان رفته است چنانچه سی و یک سال بر تخت نشست در احکام دین و سیاست بسیار
 بهتر بود رسم سجده در برابر او داشت و مسجد جامع مکه که در حسن تعمیر و باقی ماند بنابر آنکه در وقت در آنجا بعضی دیگر
 از تجار بزرگ بجز سیلی که قریب بالید شریف است رسیدند و در آنجا بختان چهار تن و شاهان و در آنجا هم عهده حکومت شاه
 شجاع خلف دوم شاه جهان در مقامات بود و بالید شریف تجارت انداختند و چون بغدادی پسرش ابوالمظفر محمد بن
 محمد و در آنجا ملک پادشاه بن شاه جهان بجز سیلی که سی سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت نشست لوایب میر محمد
 صوبه و در آنجا هم بعد چارلس بن کارخانه تجارت بنگال در سلطنت بعد از او زیاد کرد و در آنجا هم در آنجا هم حکم کوشت
 آن یکدیگر پس هر دو تجارت بنگال و در آنجا هم جدا جدا گردید و با احمد و ولادت عالمگیر از لطف ابوسعید ملک بختان حاصل شد
 ابوسعید ملک پادشاه بود و چون سی و یک سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت بود و قطب الدین شاه عالم پادشاه و خلف
 دوم عالمگیر و سوم محمد بن محمد و در آنجا هم ولادت و چون سی و یک سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت بود و در آنجا هم
 پنج سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت کرده و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 شاه بن شاه عالم پادشاه و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 است دو ماه و ده روز بر سر سلطنت کرد و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 عظیم الشان بن شاه عالم پادشاه و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 را ابو موسی بطریق تمام بود و چون سی و یک سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت کرد و در آنجا هم در آنجا هم
 نمود و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 بود و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 بعد از آنکه در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 را مسمی منافع تجارت دیده مستر حاکم و خواجہ سرسبز و سی را بر سر سفارت بجز و فرخ سید پادشاه و ابلی فرستاد
 است و حاکم چنانکه در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 و از آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 خریدن سی و یک سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت کرد و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 دولت در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 سلطنت کرده بجز سی و یک سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت کرد و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 بعد از او سی و یک سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت کرد و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 کلاش فیح الدوله محمد بن شاه جهان و ابلی فرستاد و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 بجز سی و یک سال و دو ماه و ده روز بر سر سلطنت کرد و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 و فرخ الدوله بعد ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم

رضیع الدوله لکبر آباد سلطان گرفتند تا در شاه با دوا و ابرو این در وقت وی آمد و هندوستان را تسخیر کرد و در شاه
 احمد شاه ابدالی هفت بار در هند آبادی را بنیاد کرد و با دوا و ابرو این در وقت وی آمد و هندوستان را تسخیر کرد و در شاه
 درخت بعد از محمد شاه بعد از هفت سال بعد از هفت سال در گشت هجری در گشت هجری بجای وی میرزا محمد
 محمد ابو نصر احمد شاه پیدا کرد از بطن غنای دهم این بود در گشت هجری بعد از هفت سال بنشیند با دوا و ابرو این در وقت
 هجری او را میل در چشم کشید و بمجلس نشست و در وقت سال چند با دوا و ابرو این در وقت سال در مجلس نشست
 کرد و در گشت هجری آن زمان شد احمد شاه ابدالی با رسوم و چارم در هندوستان بنیاد داد و غزالی بن محمد علی گیلانی بن
 بنیاد احمد شاه بن شاه عالم چهار در از مجلس آورد و در وقت هفت سالگی در تخت نشست و در آن احمد شاه ابدالی با نام
 در سانه او بود و در پیش او نشانی بود و درین از منته میان انصاری و لکبر آبادی الدوله صوبه دار بنیاد و او در کسبه
 شد و جنگی عظیم شد و آخر کار منته گردید و در گشت هجری عظیم آباد شد و گرفتار آمد و قتل رسید و میرزا محمد جعفر خان کجک در پیش
 رئیس شد آباد شد و در گشت هجری عظیم آباد در محل انصاری آمد و علی گیلانی بی بی صالح هفت با دوا و ابرو این در وقت
 سلطنت کرده بعد از هفت سال در گشت بعد از ابو نصر محمد علی الدین محمد علی گوهر شاه عالم پا در شاه و لکبر آبادی بن محمد
 تانی که از بطن بی بی محل عرف لال کنوریان در گشت متولد شد و در گشت هجری در محل عظیم آباد بنشیند و پیشه برنج
 ستای جلوس نمود و خود را پادشاه عالم لقب کرد و در شجاع الدوله صوبه دار آورد و در حلقه وزارت نشست و در بخون جات
 در سال در لکبر آباد و بسیر برده در گشت هجری بدین آمد و لکبر شاه ابدالی با رسم و در هندوستان در وقت وی بود و در وقت
 انگلیزان با شجاع الدوله در کسبه سر که قتال آراستند و فتح یافتند با دوا و ابرو این در وقت و در گشت هجری بنشیند و در گشت
 صوبه دار بنیاد بنام کمینی نوشته شده و در وقت دولت انصاری درین ولایت خرمی روز افزون گرفت و این صوبه دار
 هجری واقع شد صوبه اله آباد که داخل هفت چهار لک بود و در وقت و صوبه دار جهان آباد نیز بنشیند و در گشت
 هشت لک و بیست هفت خراج با دوا و ابرو این در وقت و در گشت هجری بنشیند و در گشت هجری بنشیند و در گشت
 و غازی بود با خرد و لک و بیست و شش لک و در گشت هجری بنشیند و در گشت هجری بنشیند و در گشت
 صلح نامه بدست محمد میران آمد و شجاع الدوله غنعت پادشاهی پوشید و در گشت هجری بنشیند و در گشت
 و او درین طرف شاه عالم پادشاه تغلق بن لکبر بنان گردید و برای مصارف پادشاه هفت و چهار لک و بیست و شش
 شد و در گشت هجری بنشیند و او را با دوا و ابرو این در وقت و در گشت هجری بنشیند و در گشت
 زمان برای حکومت هندوستان غنای قونین مقرر گردید و در وقت و در گشت هجری بنشیند و در گشت
 ابدان چستیم پادشاه از نوک خنجر برآورده دست ستم را ولایتی بر دراز کرد و در گشت هجری بنشیند و در گشت
 و بخون مرده طرف غوث گداز شتافت بعد از آنکه و در گشت هجری بنشیند و در گشت هجری بنشیند و در گشت
 از سر نو مسکه و خطبه بنام وی خواندند و بنام لکبر هجری در تمام ملک هندوستان با وجود و لکبر بنیاد جاری بود
 و در گشت هجری بنشیند و در گشت هجری بنشیند و در گشت هجری بنشیند و در گشت هجری بنشیند و در گشت

رسانیدند اول بر روی چشم او ریخته و بعد گوش و بینی بر روی غده بعد دست و پا میشد از نیم قهقهه ساخته بدین فرستادند
 اما در شمار برادر درگذشت شاه عالم لغیر قهقهه و نه سال نشاء و بعد روز در ۱۲۸۰ هجری بعد سلطنت چهل و نه سال این عالم
 بان عالم شتافت ملقب بفرزدوس منزل شد و بجای وی پسرش ابو نصر سعید الدین محمد اگر پادشاه ملقب بکبرانی بر تخت
 دہلی جلوس گردید و در ۱۲۸۰ هجری از بلخ مبارک محل بوده وقت جلوس چهل و هشت سال عمر داشت و
 در ۱۲۸۰ هجری فرنگیان بنارس را از نوایب زید و در ۱۲۸۰ هجری جنور را از نظام الملک گرفتند و باقیو سلطان والی بیسوی حاربات نمودند
 تا آنکه وی صلح کرد و آخر کار در کشانی کشته شد و ممالک کانت و سوت و غیره بقبضه ایشان درآمد و در ۱۲۸۰ هجری یونیل کهنه
 اعظم کدو و کور که پور از والی ملک و دبستاند و در همین سال فرخ آباد را داخل ملک معموله خود ساختند و چند علاته
 سیندر و سولگر تصرف کردند و بنام و سمیر ۱۲۸۰ هجری بر آگرو دلی تسلط حاصل شد و او در ۱۲۸۰ هجری بهارم گرفتند و از ۱۲۸۰ هجری
 کمپنی درین ممالک جاری گردید و با محمد خوجا اگر شاه درگذشت پسرش ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه پادشاه در
 دہلی بجای پدر نشست و از پیش از بلخ لالی باقی در ۱۲۸۰ هجری بوده جلوس وی بجای پدر در ۱۲۸۰ هجری است یک ملک
 روپنه ماهواری برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر بود و فقط چراغ دہلی تاریخ جلوس اوست کاتب حروف او را
 در دہلی مکرر دیدند و در ۱۲۸۰ هجری بچرم بغاوت و دستگیر کمپنی بود و بجزیره رنگون فرستاده شد و بعد چند سال چارنگا
 درگذشت از پدر گشتن و سلطنت تیموریه که از وقت محمد شاه پادشاه برای نام بود منقرض گردید اکنون هیچ نام و نشان
 هم نمائند از اراضی پور تها من پشاه مجموع مدت حکمرانی آن تیمور در هندوستان از عهد پادشاه سید محمد و چهل و یک
 سال قمریست و شانزده نفر از ایشان بر تخت سلطنت جلوس کردند و در ۱۲۸۰ هجری میان نصاری و دولت فیصل محابره شد و
 انجام کار بمصالحه گردید و بسیاری از ملک بفرنج سپردند بعد قوم پنداره با اتفاق میشو او را چند ناگه و و هو که کرسف
 برداشته و شکست خورده ملک شامل معموله فرنگ گردید و در ۱۲۸۰ هجری با نظر محمد خان الی هو پال و امیر خان والی نو
 و غیره مصالحه شده عهدنامهها تحریر یافت و در ۱۲۸۰ هجری محاربه بر ملک واقع شد و رنگون بدخل انگریزی آمد و ایالت ان محیا
 شده ملک شام سپردند و در ۱۲۸۰ هجری بعد جدال قتال قلعہ پورت پور بدست نصاری آمد و در ۱۲۸۰ هجری کار و دولت فرنگ و لوق گرفت
 و آمد و شد جهازات دغانی درین ملک جاری گردید و روپنه کمپنی درین ملک ۱۲۳۵ هجری رواج گرفت و در ۱۲۳۵ هجری محاربه ملک
 پنجاب پیش آمد و این ملک قوم سکه منقرض شده شامل معموله ایالت ان گشت و در ۱۲۳۹ هجری قلعہ لاهور و شہر ملتان
 چنان انگریزی آمد و در ۱۲۳۹ هجری ملک بدخل گومنت آمد و ماه می ۱۲۳۹ هجری ساخته خراجگیه دفعه دو داد و بعد فرونشستن آتش از قلعہ
 ۱۲۳۹ هجری با سبب چند ملکات نهادن اجاره نقل ایالت ان کمپنی بقا خاص ملک انگلند منتقل شد و در ۱۲۳۹ هجری لار و دینیه بعد و ایسرا گنوهند و
 اکنون این ملکات بنده بقبضه نصاری است و امارت ایالت ان چند ملکات چند چیز است یکی انظام و اک دوم درستی
 طرف شوارع بجای طویل بود و کمال سوم صفای کوی و زمین و بذر و وای بلای و چهارم انظام حکم و پوس یعنی فوج داری پنجم اجراء
 اگر از انون خواستیم اجراء کارخانهای دار الضرب کرد و در میان پند و جامه باقی و غیره او را بسیار دینار کار و بار
 بستم و ایجاد و اکب خانی که مسافت بعد در از منتهی قلیل طی می کنند ششم اجراء تار و ترقی در بر و بجز بصفت مقتضایه ششم روشنی

[illegible]

گذاشتن می کردند با کراش از خانه های ایران بنی مسلم با وجود وقوع بعضی شراروی در آنها و در یکسند و نگاه میدادند
 بعد اقامت این نامه سید را از خاکستر سوخته پاک کردند و از مقدم سبی تا موخرش برای نماز جدا کردند و امیر مدینه با قضا
 و عامه مسلمانان مدینه تا آنکه با زنان و کودکان نیز آنجا نماز کردند و تقرب بخدا نمودند و در سال قاضی مصر سادت در
 در سلطان عرض فرمودند قاضی ادرست نیند این برج افتد تا که قبول کرد و توجیه بر عمارت مسجد شریف گذاشت و دانست که این
 هم یکی از نعمت های خداست که او را این شرف عظیم که تعمیر مسجد بنوی علیه فضل الصلوة و التسلیم باشد گردانید پس
 سلطان کورسته صد کس از ارباب صنایع با بسیاری از حمیر و جمال و بنال و مساز منوشت آنها و یک کتینا
 بفرستاد تا آنکه قبه شریفه و مواذن و غیره را از سر نو بنیاد نهادند و بطرحی نفیس تعمیر شروع و اخفند بروی کتینا و در
 جان صورت عمارت موجود است نیز حکم کرد که رباطی و مدرسه و ماوند حول مسجد شریف احداث نمایند چنانچه مدرسه
 عظیم و رباطی مشرف بر مسجد شریف از طرف باب السلام و باب حتمه بنیاد کردند و سید مهدی مدنی گفته وقت ملاقات
 قاضی با سلی سلطان این دعوت تلخیص فرمود و نزد سلی کانت مسالمة الکرمان تخیری و عن محمد بن سجد اطیب بخیر و حتی
 التقی با قاضی و الله ما سمعت و ازنی با طیب قدرای مصری فصلی در جمله هم و از آنجمله است قضیه نقب حجره شریفه که
 فی الحقیقه داخل مجرات بنیاد سید کائنات علیه فضل الصلوات و التقیات است و از حمیر عجاب حادثات و غرائب
 امور و اوقات است و در سینه سید و حمیر حسمه و واقع شده در حجاب نقب گفته سلطان نورالدین شهید محمد
 زکی که جمال الدین زیر او بود و سرور انبار یک شب سه بار در خواب دید که اشارت بدو شخص که آنجا استاده اند میکنند
 و میفرمایند زود در باب مرا از مشران و دو شخص واران بفرست دریافت که امری غریب فطیع در مدینه مطهره حدوث
 یافته است که بدان باید رسید سلطان مذکور بعد از آن ساعت در آخر شب برود اصل خفیه با است نفر از خواص مجلس
 سیوار شده مصحوب موال کثیره متوجه مدینه با سکیست و در شانزده روز از شام مدینه قدم آورده در مقام آنحضرت
 آن دو ملعون آمد و مقدمه تصدق و انعام و اگر کم را خید و وسیله حضور خواص و عوام ساخت تا هر که از این بلد حاضر
 اند مالی عظیم حاصل او شد و درین میان هیچیک را ندید که بهیئت نامطلوب آن دو نفر که در خواب و شانزده دیده بود باشند
 فرمود بعد از ایشان کسی دیگر باشد از اهل شهر که حاضر نیامده باشند گفتند هیچکس نیامد که نیامده و لا و شخفر
 مغربی که بصفت عفت صلح آراسته و بخت صلح و انعام پر استه اند و بجهت مشغولی اوقات هرگز در نزد سلی
 حکم کرد تا این ترا حاضر آوردند جهان بینی که سر و دنیا مسلم نموده بود و یافت پرسید منزل شما کیست گفتند
 در رباطی که قریب حجره شریفه است و آن مکان الاکن در قبل غربی حجره است خراب فدا و رشت باک از وی در دیوار
 سببی گذاشته اند سلطان مذکور این ترا چنین جا گذاشته روی بمنزلی که نشان داده بودند آورد و دو قرآن دید
 در طاق نهاد و کتب دیگر در مواظط و رفاق و مالی در ناحیه بیت نهاد که صرف فقرای مدینه میکردند و حمیری در
 محل خوابگاه ایشان افتاده سلطان شهید حمیر را برواشت سر داید و دید که بصوب حجره بنوی صلیم حفر نموده
 و چاهی دیگر در کنج حیره آن کنده تا خاکها را در وی بیندازند و بر وایتی دیگر و انبان پوست داشته اند که بخاک

پیریکردند و در میان شنبه نواحی بقیع برده می نایستند بعد از تهنید پلادت بلیضه و تغذیات شدید و کشف حال بمو
 که ایشان و نشرانی اند که انصار ایشان را در لباس حجاج مخابره با اموال جزئیله بمدینه فرستادند تا حبله در وصول
 حجه شریف بنوه با جسد مبارک حضرت سید کائنات گستاخی نمایند در شبیکه این لقب اقرب قبر شریف میرسانند
 ابرو باران بسیار و عدد و برق و زلزله عظیم پیدا میشود و در صباح آن سلطان شهید میرسد با استقبال این کلام
 سلطان را عاتقی عظیم دست داد و گریه بسیار کرد و هم در تحت شباک حجره شریفه مرد و آن بی سعادت را کردن زو
 و در آخر وزیر بوحث و در فریم حرم حجه خندقی حفر کرد که آب ساینده بر صاف می کشد که در تاجال و حصول بموضع
 قبر شریف متعذر باشد قصه دیگر آن انجاد و تاریخ بغداد آورده که بعضی از زنادقه بعضی از امرای عبیدیه که حکام مصر
 بودند ولایت حرمین شریفین را در شرفها تحت تصرف ایشان برد و اموال این اشخاص را در اتفاق تاریخ بر حسن است اشارت
 کردند که اگر جسد مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عمره می باشد متعذر فعل کرده شود موجب منفعتی عظیم مرگشته این دیار حاصل
 کرد و کافه خلق از سائر افاق و اقطار بقصد زیارت قاصد این دیار شدند حکام مصر بنا بر این خیال مجال عمارتی عظیم
 حفریه عالی ساختند و یکجای از معتدیان را که او را ابو الفتوح میگفتند به لباسی قبیور شریفه بمدینه مطهره فرستادند اما ای
 این بلده مبارک چون پیش از آمدن می کیفیت حال معلوم کرده بودند هم در اول مجلس که او را دیدند یکی از خواهران ایشان
 که بمردان گفتوایا ایام من بعد عهدیم و طعنوا فی و یکم فقالوا لکنه الکفر بهم لایمان لهم علمهم شیهون الا انما لمول قوا لکنه
 ایامهم و هم را با خراج الرسول تا انکتم مومنین مصلحتی هر چه تمامتر بخوانند چنان و حرکتی در مردم پیدا آمد خواستند که او را
 را بعد از آن مجلس بگرفتند و لیکن چون نام مهمان این بلاد در دست تصرف و اختیار این اشرار بود و در سرعت و تعجیل
 تامل و تامل مصلحت وقت افتاد ابو الفتوح را نیز خونی و ضیق صدرش پیدا شد و گفت والله اگر سر من درین مهم رود
 حرم انانکه دست تعرض بموضع قبر شریف دراز کنم و عهدین شریفی عظیم فرستادند که اگر از مدینه از مدینه انفعال
 محالی میرفت و دست ترا پالان و مسپارین مثل گویی میگردد و ابو الفتوح مذکور را نیز از مدینه به این حال عبرتی و خوبی
 دست داد که ملاحظه حاکم که در ولی داشت قدم از ساحت سینه او بیرون نهاد و آخر کار او نیز بعد از همت خود
 سلامت بگذشت و از اغرب غرائب قصه حنف بعضی ملاحد است که محب طبری در ریاض نفرو آورده که قومی از
 زلفه مجلس پیش امیر مدینه آمدند و اموال جزئیله و دیای غزیره آوردند تا در می در حجره شریف بکشایند و ابو یکر صدیق
 و عمر فاروق را رضی الله عنهما بیرون برند امیر مدینه بعجلت سوره مدیه ب محبت میباید اجابت نمود و ایشان را باین
 داد و بوباب جسم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حلام بر آنها کشاوه و بی و هر یک در آنجا بکشند مانع نیاید
 بواب مذکور میگویی که چون نماز عشا گذاردند و در بار بگشتند چهل کس با مساحی و سکاقل و متبوع و آلات بهم
 حفر اندوه بر در باب اسلام بایستادند و در بر و ندمن بگرم امیر در برابر ایشان کشاوه داد و مگوش رفتند
 و گریه میکردم که ناچه قیامتی قائم خواهد شد بر سبحان الله هنوز محافظی منبر شریف غرسیده بودند که تمامه ایشان را
 با هر چه از اسباب آلات همراه داشتند نزد عودی که قرین بیادوت عثمانی است زمین فرو برد و آنرا چشم در راه حفظ

داشت که موسی بن ایهال و نازیر چه باشد و را طلبید و گفت حال قوم چیست من اینجا میمانم و کرده بودم همه با ما میگریختند
که چنین چنانم واقع شد و میگفت دیدم نه شده آخرین که چه میگوئی گفت منمیر خود بیاید و ببیند که هنوز از شرف و بخت
علاست که برایشان بود باقی است و تکیه بر نسبت این حکایت به ثنات میکنند که بعد از و دیانت بشود اند و بعضی
موردان مرید نیز ذکر کرده اند چنانچه در تاریخ سیهودی مذکور است و الله اعلم **فصل سیم** در بیان از جمله غرائب و
که درین بار عظمت و شرف و قوی پذیرفته و حضرت سید ابرار و مسلم بدان اخبار نموده و ظهور نازحجاز بود که دلالت او بر
شان این بقعه کرامت نشان الهی است و اما که حکمت در وجود آن نازخوین و انداز اشارت روزگار بود
بوقوع حوادث و وجود و قانع که در آن ایام ظهور آمد و حکمت در تخصیص این ببلد مشرفه آنکه چون این بقعه محل رحمت
بمقام شفاعت است ظهور او در اینجا در باب تخوین انداز و عبرت اعتبار او خل باشد و بعد از ظهور این حکمت حصول
این مقصود زلال رحمت فاضله این حضرت عالی مرتبت کار خود کرد و آتش غضب الهی را فروخت و از طریق گوید که از
ابتداء خلق جمادی الاولی سینه اربع و تحسین و حسانه در مدینه تا نایت ثالث جمادی الاخره زلال عظیم بوجود آمد که شد
بعد از آن که در جمیع بیوت و بعد از آن تزلزل و تحوّل در آمد در یک شب چارده بار یا هیزده بار عود نمود و در ثلث
شهر مذکور بعد از نماز عشاء آتش از جانب حجاز نایافته شد شهر یزرگ که او را الله باشد با بروج و تبارک و گویند
جماعت از آدمیان هستند که او را میگویند که هر کوی که میرسد چو خاکست سباده فنا میدهد و چون از زیر گداز میرسد و چون
بعد فریاد میکند و چون دریا جوشش میزند گویا که از میان او جو یابائی سرخ و کبود می بر آید و بقرب نیز منوره میرسد
و با وجود آن نسیمی بار دوزان سوزیدنی باشد سلطان که از زلال آن حضرت میگید که سنوآن نازکناف و اطراف آن بوی
و باری ما گرفته بود و در حرم نبوی و جمله بیوت مدینه را شکل نوز آفتاب گرفته و مردم شبها در درویشان آن کار
نیک کردند و آفتاب ماه و در آن ایام از کار افتاده بود و انحناس پذیرفته و بعضی در مکه مظهر نور این ناز دیده و
در تیما و بصری مشاهده نموده و تصدق آنکه خبر صادق خبر داده بود که آتش از جانب حجاز بر آید که بنور وی گردنها
شتهران در بصری نمایر مشهود گشته گویم بخاری و حاکم در مستدرک ابوالهیریه آورده که لا تقوم الساعة حتی تخرج
نار من ارجل النبی عیسی و عیسی و ابی سبیه و ابی شیبه و احمد و حاکم و صحیح از ابو ذر روایت کرده قال قال رسول
الله صلوات الله علیه منی تخرج نار من ارجل عیسی و عیسی و ابی سبیه و ابی شیبه و احمد و حاکم و صحیح از ابو ذر روایت کرده قال قال رسول
از عاصم بن عدی انصاری روایت کرده که گفت سالنا رسول الله صلوات الله علیه عن اول قدم المذنبه قال این است
وسیل فلان الذی فریضه من بنی سبیه و فقلت باین جهت قال من یجریل فذعوت بجلی فاحذرت الی رسول الله صلوات
فقلت یا رسول الله سالنا عن من یجریل فقلت لا بد و انما هو من اهل النار و رسول الله صلوات الله علیه فقال
این اهل النار و رسول الله صلوات الله علیه فقال اهل النار و رسول الله صلوات الله علیه فقال اهل النار و رسول الله صلوات الله علیه فقال
و احمد بن روایت را بن بشر السلسلی عن امیه قال را حقا و ایشی و رجال حجاز و اهل الصحیح غیر را بن و هو ثقه یزید بن عکرم
نار من ارجل النبی عیسی و عیسی و ابی سبیه و ابی شیبه و احمد و حاکم و صحیح از ابو ذر روایت کرده قال قال رسول الله صلوات الله علیه

که بعد از زمان حضرت مسلم بن عقیل و در سید شیخ در جذب القلوب بعد از این عبارت گفته محرم سطور گوید عفا الله عنه
 که چون در حقیقت بود این آتش انبیاات کلام الهی و معجزات حضرت رسالت پناهی مت اگر در اوقات مختلفه نسبت
 باشخاص متعده آثار و احوال آن مختلفه در چندین غریبه شد زیرا که این اختلاف احوال نیز از نیست از کمال قدرت
 خداوندی و اجلال اعجاز محمدی بعضی را این چنین گرم نموده باشد و دیگر را آنچنان سرد و اندک علی کاشی قدیر با التفاتی
 هر دو کلام در عدم تاثیر در آنچه متعلق است بحرمت حرم بشیخ قدیر علیه صلوات الله علیه بجزیه می گوید گفته بعضی را این
 گفته که در این نار را حاصد در بهی از رخ روز دیدم و شنیدم که از کبر و جبال بصری هم دیده شد و قاضی مسان
 گفته طلعت الی الامیرای امیر المومنین و کان عزالدین بن سفین و قاتل رعد احاطوا بنا العذاب ربح الی الله فاعشق کل
 حالیکه و رد علی الناس مظالمهم و ابطال الحکس ثم سبط الامیر الی البیض مسلم و بات فی المسجد لیلته السبت و مع جمیع اهل الدنیا
 حتی النساء و الصغار حتی الی الخیل با تو اتیرعون و میگویند و احاطوا بالحجره الشریفه کاشفین و سهم مفرین بنو نهم
 مستحیرین هم فصرق الله عنهم تکال لدار العظیمة ذات الشمال فسادت من حجر جهاد سارت بجزیه عظیم من نار و اخذت
 وادی جلیلین و کل الدنیه لیساه و نهاس و در هم کاهنا عندهم و استمرت مدة غیثه اشهر قال المطری و کانت تدبیر حجر و
 لا تحرق الشجر اشی و عبارت شیخ عبدالحق درین مقام این است که آورده اند که قاضی و امیر مدینه با جمیع امانی مسکان
 او جمع شده روی متفرع و ابتهال نهادند و از برای تأسیس اساس استعمار در در مطالم و اقرار حقوق کوشیده و
 اعتناق محالیک نموده داد و صدق و احسان دادند و در شب جمعه و شب جمعه جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصغار در حرم
 شریف میبوت کردند و گرد حجره شریف سرزای برهنه حق نصیر و ابتهال بجا آوردند حق سبحانه و تعالی بهر فرج برکت
 جمیع و صلوات الهی بر او و آتش بحاجت شمال گردانیده اهل این بنده عظیمه را امیر و ارکرم خود ساخت و سید و اولاد
 آتش که کاف اطراف او دیدار بجنت استعمال استیجاب گرفته بودیم بدان جانب وی آورد و دست بقای این
 آتش بقول مورخان سه ماه بود و مظلانی در کتاب خودی از او که ابتدای او از روز جمعه سادس شهر جمادی الاخره
 تا ثبات روز یکشنبه است هفتم رجب که مجموع آن مدتی پنجاه و دو روز باشد بود و درین دو سخن نیز مخالفی است
 ولیکن آورده اند که تا چند گاه چنان بود که گاهی این آتش بلند میشد و گاهی فرو می نشست پس تواند که مظلانی
 زمانه غلبه و مستیلائی او را تعیین نموده باشد و مورخان الطفا و انقطاع کلی او را بیان کرده اند یعنی که اصلاً اثری از او
 بر روی زمین باقی نبود و بالکلیه زایل شده و نیز مظلانی گفته اند بنده النار کم نزل مارة علی سبیلها حتی انفصلت باک
 و وادی الشطارة و هی شتی ما و الا ناه و تدبیر مالاکا من الشجر الاحضر و الحصى من قوة الحمر و ان طرفها الشرقي
 بین الجبال فحالت و منها توقفت و ان طرفها الغربي و هو الذی علی الحرم القمل تجبل لقال له و غیره علی قرب
 من شریقه جبل احد و صفت فی الشطارة التي فی طرفه وادی حمزه ثم استمرت حتی استقرت تجاه حرم الذی مسلم فطفت
 قال و اخبرني من اعمدانه فاین حجره فتماس حجاره و حرقان بعضه خارج من حرم فخلقت بما خرج منه فماد وصلت
 الی ما فعلت فی الحرم فلیست حدثت قال هذا اولی ما عاين کلام المطری آنها کانت تحرق الحجر و ان الشجر و ان حلال

رسول الله صلعم روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم علی علیه السلام را ای ابی الحسن تو و شیوه تو در جنت اند و بدرستی که تو
 گمان نمیکنی که آنها دوست میدارند ترا و خوار میدارند اسلام را پیتر رخص و لفظ میکنند آنرا بیرون می رود و از اسلام
 چنانکه بیرون می رود و تیر از ریمه مرآت از است القاب گفته میشود اینها را از فتنه پس اگر در بیانی اینها را کارزار کن
 که ایشان مشرک اند و از هر چه من طریق ابی الحجاج عن ابی جعفر الباقر عن فاطمه الصغری عن فاطمه الکبری عن النبی صلعم
 بعد از وفات منی گفته این حدیث را نزد ما طرق بسیار است نوشته ایم آنرا در سند فاطمه رضی الله عنها باستقصاء تمام پیتر
 از ام سلمه رضی الله عنها بخوان اخراج کرده و در آن خودی انقدر زیاد نموده گفتند ای رسول خدا صلعم چیست علامت آنها
 فرمود و ظاهر نیست و بعد از او نه جماعت او طعن میکنند در سلف اول و روایت کرد آنرا از طریق ابی ابو نعیم و حمید
 خطیبی اوی و ابن جریری و در سندش محمد بن حماد و ست و دوی ثقفی و در شیع مت شیعین از دوی روایت کرده اند
 و روایت کرد آنرا ابن ابی عاصم و در این شایع این ایشان من حاکم در کئی و خیر بن سلیمان طرابلسی در فضائل صحاب
 و لا لکافی در نوشته از علی کرم الله وجهه و مکر فرمود آنحضرت صلعم تو و شیوه تو در جنت اند و نزدیک است که بیاید قومی که
 مرآت از است لقب گفته میشود ایشان را از فتنه پس چون بنیستند ایشان را یکشبه که آنها مشرک اند و زیاد کرده اند این
 و این شایع در روایت خود که گفت علی گفت ای رسول خدا چیست علامت ایشان فرمود میخ کنند ترا با نخ نیست و تو
 و طعن میکنند بر اصحاب من و دشنام دهند و ایشان را در روایت ابن ایشان و حاکم نیست که احتمال میکنند خبیله
 بنحو اند قرآن را تجاوز میکنند از گلوئی آنها و در روایت خیمه و لا لکافی چنین است گفت علی نزدیک است که باشند
 بعد از ما قومی که احتمال کنند مردت را باشند بر با خر ج کنند و نشان این امر نیست که دشنام دهند و او مکر و
 عمر او در لفظی از لا لکافی نیست که آنها را لقب است نام نهاده میشوند را فتنه شناخته میشوند باین نام احتمال میکنند
 شیع را و نیستند از شیعه و نشان این است که دشنام دهند او مکر و عمر او روایت کرد احمد و ابی یعلی و طبرانی از ابن
 عباس منی الله عنها مرفوعه که باشد در آخر زمان قومی که نام نهاده شوند را فتنه رخص کنند اسلام را پس چون بشنید
 شما آنها را بکشید که آنها مشرک اند و لفظ طبرانی با سناد حسن از ابن عباس منی الله عنها نیست که بودم نزد آنحضرت صلعم
 و نزد آنحضرت علی بود پس گفت آنحضرت صلعم نزدیک است که باشد در امت من قومی که احتمال کنند خبیله بیت را
 آنها را القبت شده نامیده شوند را فتنه بکشید آنها را که آنها مشرک اند و نیز از طریق اهل بیت از علی رضی الله عنه مرفوعه
 بعد از وفات منی اخراج کرده که ظاهر شود در امت من در آخر زمان قومی که نامیده شود را فتنه رخص کنند اسلام را و روایت
 کرد حبیب و ابن ابی عاصم و اصحابی از دوی کرم الله وجهه که فرمود ملاک شود در اهل بیت و در فریق یکے محبت
 دوم با همت مغتری و در لفظی دوم و موجب مفرط که میخ کنند ترا با نخ نیست در سن دوم مبغض مفرط که حال شود او
 کینه من بریکه بیتان کنند من و رواه احمد فی مسنده بیضا لفظ و در روایتی چنین است و دست دارد و مرا قومی
 تا آنکه در آرد آنها را حب من در امتش و در سن دارد و مرا قومی تا آنکه در آرد او را دشمنی من در امتش و در سن دارد و مرا قومی
 روایتی نیست که بار خدا با لعنت کن بر مبغض

جزا می علی بن موسی این جنی باشد که فریاد کند چنانچه فریاد کند نه صدای دروغی بن مریم پس پیشی گشته باز
 و طاعت نمایند یا در امرای طلب نیا و قمر بنی کرم الله وجهه مقرر شد این امت بر بنیاد و ست مرتبه بدین نام است
 است که احتمال کند بر بنیاد و قمر بنی کرم الله وجهه مقرر شد و اگر از اشرار ساعت است آنکه گفت کند آنرا
 است اول این است در اشاعه حدیث و روایات گفته و از منتهای این گروه است که ایشان گشتند ملا را در اکثر
 بلاد دوست کردند و گویای ایشان را داشتند و از ایشان یاد می کردند تا آنکه استولی شدند بر بغداد و شیراز و غیره
 و دست ترانیکه بود و شیراز دارالعلم و استیلا و کنول سعد بن قنص گردید و ایشان حاکم کرده اند عبادت و دین را در
 و بستم و دشمن کردند اما سلف صالح و اندیشه پس گفتند شش چیکه را از اهل سنت جماعت چنانچه و چه مرد و اگر دشنام دادند و از ایشان
 و دشنام میزدند که طاعت یافته اند بهی معلوم و اهل مذہب معلوم و و دعوی ایشان آنست که ما شیعه علی کرم
 وجهه ایم و احتمال میکنند چنانکه بل میدانند حال آنکه نیستند از این حدیث چیزی حیرت داشتند و محبت و محبوب است و ادلی است
 و می کرم الله وجهه در دست در دنیا و عدم شوق عسای اسلام از موسی بن می جرجین بن علی علیه السلام که قاضی صالح
 بود عن ایمن بن جده مرویست که گفت خیز نیست که شیعه ماکسان اند که طاعت کردند خدا را و عمل نمودند مثل عمل ما و او
 شد دست بسیار احادیث در صحیح و در حوال آنها در جنت همراه وی علیه السلام چنانچه بعضی از آن گذشتند یعنی
 امان آنست که روایت کرد امام علی بن موسی الرضا عن ابی جعفر علیه السلام که فرمود او را رسول خدا مسلم بود و شیعه بود
 و او را دشمنان بر من بر حوض سید ابی طالب شاداب سفید وی و دشمنان شما بیایند بر من حوض نشیند و سیاه و او را در آب
 فی الکبیر پسند مسیف و روایت کرد حافظ جمال الدین سعدی از اس عباس بن علی علیه السلام که چون فرود آمد قول تعالی ان الله
 آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریه فرمود حضرت علی علیه السلام تو شیعه تو بیایند و زقیامت در حالیکه را حنی زلفی افرو
 و بیایند و دشمنان تو دشمنان سیاه روی گفت دشمنان من کدام اند فرمود کسی که تبرا کنند از تو و لعنت کنند ترا پس
 آن حضرت مسلم حال دشمنان وی رضی الله عنه بیان کرده و از بیجا معلوم شده که هر که بروی لاعن تبری نسبت
 وی از شیعه است از عدد او و همچنین می کرم الله وجهه نیز صفات و سلامات شیعه خود را بر وجهی بیان کرده که بر هیچ
 مدعی طلب نیست مانند چنانچه دینوری و ابن عساکر روایت کرده اند که نظر کرد علی بسوی قومی که بر دروازه وی بودند
 پس گفت ای تبراینها که کس از گفت شیعه تولد فرمود چیست مرا که نمی بینم در ایشان سیما شیعه گفت بسیار است
 فرمود خالی شکم از اگر شکم البت شکم ناخوان چشتم و اگر نه و بعضی سیده دست از وی کرم الله وجهه میقول او که
 جمع نمیشود و بعضی ابی بکر و عمر و زول مومن در روایت کرد صاحب مطالب الیاذنوف کجالی که سیر و ان آمد امیر
 المؤمنین علی و زوی بسوی مسجد و رو برو آمدند و او را جند بن بصیر و بر من خیشتم و برادر زاده او بنام بن عباد
 بن خیشتم و بودند اینها از اصحاب ابی اسر متجددین پس سید علی با ایشان بسوی نفری و شبانی کردند آنها در استال
 و سلام کردند بر وی و جواب سلام داد و فرمود کمیت این قوم گفتند بر زبان انداز شیعه قوامی امیر المؤمنین پس گفت
 در حق ایشان نمی و فرمود ای کسان چه است مرا که نمی بینم در شما سیما شیعه خود و علیه اجبای خود و قوم از حیا خاموش

چند ربیع که همراه بود و نگفتند چیست بسیار شکر شاهی امیر المومنین حضرت امیر سرگود که در بهرام کردی عابد مجتهد بود
 گفت می پرسم ترا بسوگند کسی که اکر ام کرد و شهادت بر او خاص کرد که خبر دهد مرا بصفت شیعه خود فرمود و شما همه را خبر
 خواهم داد و نهاد دست خود بر دوش تمام و فرمود شیعه ما عارفان خدا و عادلان با مراد اهل فضائل با خلق بعد از اب
 اند ما کول ایشان قوت است و ملبوس ایشان اقتصاد و مشی ایشان تواضع فاشع اند برای خدا بطاعت خود و خاشع
 اند و راجعات وی که شتند نیست کرده البصار خود را از آنچه حرام گردانید خدا تعالی بر ایشان نگاه دارد و اند اند
 گوشه های خود را بر علم برای دین خود فرو دادند جا نهایی ایشان در بلا همچو کسی که فرو دادند ایشان در رجا برای
 انداز خدا بقضا اگر نمی بود آن مدت تا که نوشته است خدا تعالی قرار نیکو دارد و اح ایشان در اجساد ایشان بر اثر
 چشم زدن در شوق لقاء خدا و ثواب خوف از ایلیم عقاب عظیم گشت خالق در نفوس ایشان و صغیر گشت آنچه خرافات
 است در چشمه های ایشان ایشان و جنت چنان اند که گویا و میثاق را پس بر ابرامک وی تکیه ده اند و با تسبیح
 چنان اند که گویا و ده اند و را و دور وی بعد از آنکه هر روزی چند پس عاقبت شد ایشان از راحت در راه خود است
 ایشان را دنیا و آنچه استند ایشان را و اطلب که در ایشان را دنیا پس با جزو زبون گردند ایشان را و آتش پس
 برابر دارند اند و قدمه های خود را ملاوت کنند و انداز جزا قرآن را بر تریل و عظم میکنند نفوس خود را با شال قرآن و
 شفا میجویند برای در خود و بد و از فرمان گاهی روان میشود اشکهای شان بر وجهانی شان تجوید میکنند جباریم
 و پناه میجویند بوی حکاک گرد و نهاده خود و نیست شش بی شان و آمد و زبانشان پس حکما علماء برده اتقوا اند ترا شید
 را خوف و بیم باری ایشان پس گان یکی ایشان را بپار و نیستند این چنین بلکه در آمیخت با ایشان غفلت رب شد سلطان
 رب ایشان تا آنکه برید و ایمانی شان و در پیش گشت عقده های ایشان و چون به پیش می آیند ازین حالت مبادرت
 میکنند بسوی خدا با اعمال نیکه را نمی شنوند برای وی تقلیل را و بسیار میگویند بر ای وی جزیل را پس ایشان
 که شتم میکنند نفوس خود را می ترساند از علمهای خود می بینی یکی را از ایشان قوت در دین و حزم در دین و ایمان در یقین
 حزم بر علم و فهم و فقر و علم در علم و کسب در قصد و قصد در غنا و تحمل در فقر و صبر در شدت و خشوع در عبادت و رحمت در خود
 و اعطاء در حق و رفیق در کسب طلب حلال و لذت در دمی و اعتصام در شهوت نمی فریبند و را آنچه ندانست آنرا نمی دانند
 شتاز آنچه کرده است از ابطی میکند نفس خود را در عمل و حال آنکه آن از حاصل عمل است و بر عمل با مدام میکند و شغل او
 در کسب و شتام میکند و شتم او شکر است شب بسر میکند در عذر از خواب غفلت صبح میکند در فرحت از آنچه رسیده و بوی
 از فضل مرسته برای رغبت در باقی و مذات در فانی نزدیک کرده است علم را به عمل و حزم را به علم و حزم است فشاط و دور
 است کسل و کانی او نزدیک است اصل و تقلیل است زلال او متوقع است اجل خود را خاشع است دل وی رب خود را فاشع
 است نفس می خورست دین خود را فرو خورده است غیظ و خشم خویش را در امان است از وی همسایه او آسان است
 کار او خردم است بر او روشن است صبر او بسیار است گوا و نیکند هیچ نمی بریا و ترک میکنند هیچ نمی برایشان نشیند و دوستداران
 و از مالند و با مالند پس فریاد کرد و جام و بهیوش افتاد و چون او را راجع نمایند بیا فتنه که دنیا را گذارشته و با خیرت

در عین حال دادند و نار که در مدینه امیر المؤمنین بنی کسانیکه با وی بیرون میج صاحب ترانه بعد از این روایت گفته شد
 وی بنی کسان آمد تا آنکه در آنست نه شود و از دین ستان گمراه ترستییدن باکم کردن برستن تعمیر برده به تنهاک و
 کسان وی و سب کردن تخمین و بعضی آنجا و کفن نمودن بر صبا به و بر صدر را دل شک کردن با کاف و ب غیر معول
 و دشنام دادن نام المؤمنین مالیه صد یقه که بر آست می از فاشه در ده و چند آیت از قرآن پاک فرو آمده
 و چه موت گفته است امام زین العابدین علی بن حسین بنیاد فنی الله به بجا منی که به گفتند صبا به را نزد وی آیا هستیبه
 شما از مهاجرین اولین تا که بیرون کرده استند از دیار و اموال خود و حالیکه میخواستند فضل در نشوان خدا را
 گفتند نه فرمود پس آیا هستیبه شما از ان کسان که جادادند از نوایمان را پیش از خود و دوست میدارند کسان
 را که چرت کردند بمبوی ستان گفتند نه فرمود اکنون گواهی دهم من پیش خدا روز قیامت که جز سستیبه نیستیبه شما
 از کسان که آمدند بعد از ایشان میگویند رسا غفر لنا ولاخواننا الدین سابقا بالایمان الایه پس چه کسانید شما
 نسأل الله العفو والعافیه فی الدارین و لغو ذبیر من یخذلان والمکر والاستدراج ومن یغفل الله فانه من غفیب
 انهی کلام الاشاعره گویم لفظ شیعہ در روایات مذکور و بمقا بلطفه رافضه واقع شده و از اینجا معلوم میگردد که شیعہ دیگر
 اند و رافضه دیگر و همین است صحیح زیرا که شیعہ در صدر را دل لقب برده است و جماعت بود چون طائفه رافضه
 این لفظ را برای رفع طعن از خود و احتمال کردند و رافضی را تشیع نامیدند اهل سنت لفظ شیعہ را ترک کرده خود را اهل
 سنت و جماعت خوانند و از تحفه استا مشیر استیناس میبستوان کرد و شیعیا این زمانه چهار طائفه اند که مخبر صادق
 علیه الصلوٰۃ والسلام از نام نشان آنها اخبار فرموده و این یکی از مجرات نبوت است چه حدوث لفظ رافضه و زنا
 زید بن علی بوده و سالها سال پیش از ان خبر فرموده که اسباقی قف در وجه تعلیق رافضه بر رافضه و در فتن گفته
 که طائفه پیش از خروج زید بن علی بن حسین علیهم السلام پیش امام جعفر صادق رفته از بیعت زید آنها را ننمودند و آنجا
 فرمود زید از بهترین قوم است با او بیعت کنید چون در کلام سحری اصحاب خود را در باب شروح تاکید فرمود و
 بن عمر حاکم کوفه این خبر دریافت بستیجی زید مشغول شد و در خلال این احوال جمعی از معارف و اعیان کوفه که بازید
 بیعت نموده بودند نزد آنجناب رفتند و در باب ترا از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سخن گفتند زید ازین سخن با نموده بران
 هر دو بزرگ شاکست و آن جماعت رافضی زید کردند یعنی ترک او گرفتند و جمعی قلیل بر بیعت او ثابت ماند از ان رافضی
 لفظ زید بن علی برین مردم و رافضی بران جماعت مطلقا یافت و این حکایت که مستحکم است بر سبب تلیق شیعہ غیر زید
 بر رافضی در مؤلفات جبهه محمد تمین و مورخین از اهل سنت و زیدیه و معتزله و سیریم باجمال و تفصیل مسطور است
 و قدر مشترک از ان سبب حد تو اتر رسیده استمد بن یحیی بن رقی بن الحسن بن العلوی لقب مبهدی الدین الله که امام
 زیدیه بود بولایت یمن و بغضائل و افرو و کالات شکا تره القواف داشت کتابی تالیف کرده خیم انجم کثیر الفوا
 مستحق بیان مذاهب اسلام اصولا و فروعها و امرا العوا را را مجامع لذارب علماء الامصار نام کرده و باز شرح
 نموده ان کتاب در چند مجلد کثیر شری و اسف و آنرا موسوم ساخته بنایات الافکار و نهایات الانقار و ان شرح خود

اشعاب شیعیه میگوید زید بن مسعود بنده بن علی بن ابی طالب است و او متفق اند بر تفصیل علی بر سایر
 صحابه پس اندر بنهم و اولویت او با امام است و مقتضای اینست که امام است و بعد از حسن و حسین علیهما السلام در زینت هر دو
 و میگویند استحقاق امامت بفضیل طالب است نه به وراثت و اعتقاد دارند بر وجوب حج بر امرار جائز است و قول امامان ما نیز ناسبت
 میشود بر افضله از جهت آنکه رفض کرد زید بن علی را و این حکایت را بهر پنج دیگر مفصل تر آورده در آخر وی میگوید
 پس آن طائفه گفتند که اگر از ابو بکر و عمر تیرا کنی ما رفیق تو ایم و الا رفض تو کردیم زید در جواب گفت اندک بر حدیث کرد
 مرا پدر من از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند بود و قومی که دعوی محبت ما خوانند که در میان ما الهی خوانند بگو که بآن
 شناخته شوند پس اگر ملاقات نمایند بشما آنها بخشید ایشانرا که تحقیق آنها مشرکند بر وید از من که شمار افضله ایست
 از انروز این اسم بر آنجا جمع جریان یافت و نیز وی بعد از این حکایت گفته روایت کرده است سید سجی بن حسین
 بن روح حسینی در کتاب عامه که چون علم و فضل و کمال زید شهرت یافت و شناختند او را بتقدیم بر اهل عصر اجتماع
 نمودند طوائف ناس با اختلاف آراء بر متابعت و سباحت و پس بنو زید بران حریص تر از معتزلی و نهو معتزلی
 بسوی آن سریع تر از مرجی و نه مرجی از خارجی و بود بیعت او مشتعل بر فرق است با اختلاف آراء و عقائد آنها و مختلف
 متوابعیت او مگر این طائفه قلیل التوفیق است و صاحب کتاب عجب الطالبا فی نسب آل طالب که او نیز از علمای
 است گوید چون زید مخرج کرد اصحاب و از وی پرسیدند که چه میگوید در حق ابو بکر و عمر گفت چیزی نمی گویم در حق آنها
 بجز غیر گفتند نیستی تو صاحب رفت امام یعنی محمد باقر و از وی متفرق شدند زید بعد بشا همد این حال گفت رفض کرد
 ما را امر فرمود پس آن طائفه نامیده شدند و افضله استی کلامه و حافظ ابو سعید سمعی که از جمله حفاظ حدیث است است
 کتاب اللسان شرح نسبت میری گوید این نسبت بسوی زید بن علی بن حسین است علیه السلام و جماعه زیدیه با و متفق
 اند اما سبها و اندامها نامیده شدند و رفض باین اسم در زمان او زیرا که او رضی الله عنه اعتقاد داشت با امامت ابی بکر
 و عمر رضی الله عنهما و چون غلات شیعیه این سخن از دشمنان رفض کردند قول او و ترک او کردند و نامیده شدند
 و افضله استی کلامه و حافظ ابو الحجاج مزی که او نیز از کبار علماء حدیث است در نهضت الکمال در ترجمه زید بن علی از
 بن داود و حرانی روایت میکند که گفت مشنیدم عیسی بن یونس را که گفت در جواب جاعتی که او را از افضله و زیدیه
 سوال کردند اما افضله پس دل تر رفض ایشان آن بود که آمدند نزد زید بن علی در هنگامیکه خروج کرد و گفتند یونعا
 تیرا کن از ابو بکر و عمر تا ما با تو باشیم زید گفت بلک دوست میداریم آن هر دو را و تبریک کنیم از کسی که تیرا کند از آن هر دو
 پس گفتند ما رفض تو نمیکنیم پس نامیده شدند و افضله و اما زیدیه پس گفتند دوست میداریم ما ابو بکر و عمر را و تبریک
 از کسی که تیرا کند از آن پس خروج کردند بازید و نامیده شدند زیدیه و نیز صاحب تهذیب الکمال از سدی آورده
 که از زید بن علی مدحیه است مکرره که گفت ارافضه حربی و حربی بلی من الدنیا و الاخرة مرقت الرافضه کادرت الخوارج
 عن علی و اما ما فی تاریخ خود در حدیث سنده حدیثی در عشرین و نامته گوید چون خروج کرد زید و طوائف بسبب
 نزد او آمدند و گفتند تیرا کن از ابو بکر و عمر تا ما با تو بیعت کنیم زید گفت بجز تبریک میکنم از کسی که تیرا کند از آن آنها را افاضله گفتند

در پیستورت یارمن تو سیکیم پس از آن وقت ناسد و تند را عیضه اتقی کلامه و تسبیح محمد العین میر و زبانی در کت
 ناموس الفقه گوید را فقه فرقه ایست از سید که بعیت کردند باز بدین علی سپهران گفتند ترا کن از شیخین زید ابا کرد و
 آن هر دو وزیر جدی بودند پس از فاطمه ترک و گرفتند و رفتن او کردند و بنیدت مدینان را فتنی ست اتقی کلامه
 و همچنین شیخ ابن جرکی در صواعق محرقة در وجه تعلیق ایشان ذکر کرده و صاحب کتاب فضائح الرد اتقی که از علمای
 او اهل پایه سادست این حکایت را آورده و آنرا آن گفته اند قیوس سید جم گوی در حق ابو بکر و عمر و عثمان گوی
 سید جم که پدرم زین العابدین تو لا کردی بدینان و گفتی بر هر اهل الله کان الامین خاد لین بدین سبب ار باکر دند
 گفت صدق رسول الله مسلم هم الروافضی و لم خزی فی الدنیا و الاخرة اتقی کلامه و همچنین حکیم محمد خوندی در کت
 روضه الصفا که است که تبارخ درین و بارست این حکایت را بتفصیل آورده و در آخر وی سید گوید زید ایشان
 خطاب کرد که با قوم رفتن و درین سخن اسم را فتنی بر سید الملاق یافت اتقی کلامه و همچنین است این حکایت
 در تاریخ ما طاب و در طبقات و در تاریخ صفا و دیگر تواریخ مستوفی الله که موجب طبقات با شیخین عثمان فنی الله عنه را بر
 نام برده و لیکن جی مسعود است با این گونه و کسی عثمان را درین حکایت ذکر کرده نیست لمس و آیات جمیع و در تلمیح
 سید غیر بریه بر انصاف ابا امامیه این روایات را با وجود شهرت و استقامت قبول ندارند و میگویند این لقب را بنی امی
 بر تلمیح گفته است و انچه و با شقاق خود مذمت پندارسته با دیگر روایات و در کار حرر که درین باب و دیده اند و این را
 بر معهود آورده و اهل سنت و جماعت که شیخین فاسریدین علی و دیگر اهل بیت کرام علیهم السلام بوده اند از آن
 جدا پاداده که در محل خود مذکور است و که در زمان خروج وی علیه السلام اکثر علمای تابعین میل با جنایات استند و انچه
 علیه السلام که سید عالم مجتهدش می افراحتند از آن جدا بود و امام عظیم ابو حنیفه کوفی که بر حوب نصرت او مقوی میاید و بمال است
 او و اصحاب و میکرو حرا بی پران فقر و غیر مضروب به بیت وی فرستاد و پیغام داد که این زور را در پیجیه و شکر صرف نمائ
 یکی از بزرگان اهل بیت در حق وی فرمود بر جم الله با حنیفه فانه کان یبعین اصحابه بدین علی علیه السلام و انچه
 در تحسیری در کتاف در تفسیر به دلایلی از عهدی الظالمین میگوید و کان ابو حنیفه فتنی سزاوار حوب نصرت و بدین علی
 و جل الاله و انچه و انچه مع علی اللیس المتعلب المستعج بالامام و انچه فتنی کلامه و ازین جهت است که صاحب علی و حل
 و بعضی دیگر از علمای ابو حنیفه را از زیدیه سترونده و با جمله وجود و در انفس درین امت مطالب خبر محرمات واقع شده و
 از نفع عظیم دین اسلام سبب چنانکه بر واقفان اخبار غیر مخفی است و صاحب سید علی علیه السلام و سارت و قول از اینها
 در سنت که در احادیث آمده و بعضی از آن گفته است امر و زکله از قدیم زمان مصداق آن غیر از اهل سنت و جماعت دیگر
 نیست این و انچه که امر و زحور را سید جمی نامند مذموب ایشان خلاف مذموب بل هست اهل بیت علیهم السلام است
 در علی و علی گفته الشیعه هم الذین متابوا علیا علیه السلام علی انهم خصوص قالوا با ما منه و خلافته لفسا و وصیه اما علیا
 او فضا و اعتد و ان الامانة لا تخرج من اولاده و ان خرجت فبظلمه کیون من غیره و او بتقیر من عنده و کجبه هم القول
 و جواب تعیین و تفسیر من تخرجت عن الائمة و جواب من الکبار و العیاض و القول التولی و الشری قول اولاده و اعتد

الانی حال لقیته و بحال بعض الزیدی فی ذلک لهم فی قعدة الامانة کلام و خلاف کثیر و عند کل تفویذ و توقف متکلم و عند
 ضبط استی و لحضوا و الله اعلم و بالله التوفیق **فصل یستم** و در آنجا است خروج و جالین کذا بین که هر یکی از آنها دعوی کند
 که وی رسول خداست ثوبان گفته فرمود و آنحضرت مسلم بن حنیف است که میترسم بر است خود و اما آن گروه که کذا را و
 و چون نهاده شود دین در امت من بر نفع نشود از آنها تا روز قیامت قائم نمیشود قیامت تا آنکه محقق شوند قبایل از امت
 من بیشتر کان و تا آنکه بپرسند قبایل از امت من چنان را و بدین شکی باشند در امت من می نگرند از آن یک یکی از آنها دعوی کند
 که وی می است و حال آنکه من خاتم پیغمبرانم نیست بنی بعد از من همیشه طائفه از امت من بر حق باشد و هر کس از ایشان را کسیکه
 مخالفت کند بایست آن تا آنکه سیاه را و از آنها برین حال باشند از خود مسلم و ابوداود و در الترمذی و صحیح ابن حبان و غیره
 و از خود برین بهیله لفظ گویم مصداق وضع سیف در امت نقل خلیفه سوم عثمان بن عفان است رضی الله عنه و آنحضرت
 قبایل بیشتر کان در طائفه از امت من است اعتقاد و عمل و است پرستی در گوهر پرستان موجود است و بودن طائفه از امت
 بر حق تا قیامت و در این حدیث یافته میشود و لهذا علی بن ابی طالب گفت هم این حدیث و در روایاتی از بخاری است بر این می شود ساعت
 تا آنکه مقابل کند و گروه عظیم که دعوی آن هر دو یکی باشد و تا آنکه بر این گفته شود و جالان قریب است بهی کسیر هم این را می گویند
 که آنها رسول خدا اند و مراحد و ابویعلی راست از حدیث عبد الله بن عمر که پیش از قیامت سی و جال کذا بنده و فی حدیث
 عبد الله بن عمر و فی حدیث ابن مسعود عند الطبرانی نحوه و در حدیث سمره بنت بریه می شود قیامت تا آنکه بر این است کذا بن
 ایشان حال عرج باشد از خود احمد الطبرانی و اصله عند الترمذی و صحیح در حدیث ابن الزبیر پیش قیامت می کذا بن
 و ایشان است اسود غنسه صاحب و صاحب بایده یعنی سید و در حدیث ابن عمر است سی کذا بن زیاد و گفته است نشان ایشان
 گفت بسیارند شمار استی که نیستند شمار آن و متخیر گردانند سنت شمار پس چون بهیله نشان ایشان را بر این میزد از آنها دور
 روایتی از عبد الله بن عمر و در طبرانی است بر این می شود ساعت تا آنکه بیرون آیند و معاذ کذا بن نحوه عند ابی یعلی من حدیث
 ابن مسعود و ابن حجر گفته سدید این هر دو حدیث صحیف است و اگر ثابت شود و محمول باشد بر این که هر یک از آنها صحیف
 پس خراج کرد احمد از حدیث سدید که باشند در امت من کذا بن جالان است و بیعت نفر از آنها جاری باشد
 و خاتم النبیین است بعد از من گفت این دلالت دارد بر آنکه روایت تلازم بحکم بر این حکم است و میگوید
 روایت بخاری که هر کس که در امت من نبی آید و از آن گروه و روایت سبعین را و ثوبان کذا بن باشند فقط لکن دعوت کنند
 زیاد برین دعوت بودند چنانکه در روایتی از آن گروه و روایت سبعین را و ثوبان کذا بن باشند فقط لکن دعوت کنند
 سبوی صلال باشد طایفه و طایفه و جلوه و نشان فرقی دعا و غیره که با تصر و معلوم است که دعوت ایشان
 خلاف ما جاری است مسلم است گفت حافظ و توبه و است حدیث علی بن زید و احمد که فرمود علی بن عبد الله بن ابی الکوار که حق
 از ایشان حال آنکه آن گروهی از دعوت نکرد و بلکه غالی بود و در بعضی گویم و میگوید است نیز آنچه در حدیث ابن عمر است
 و گذشت که حبیب نشان ایشان فرمود بسیارند شمار است که نیستند شمار آن احمد است و با جمله از ایشان است اسود
 اصحاب و نشان که در حدیث ابن مسعود است و در حدیث ابن الزبیر و در حدیث ابن مسعود است

کندین و الاشاره بر منبتین با سکت فی الاء و ذنبک فی الطین و گفته الضیل فی الضیل در خرطوم طویل ان ذنبک من خلق ربنا
 انجلیل و گویند از ان ملعون بعضی خوارق عادات نیز بطوری آمد و لیکن همه برخلاف مدعی او اگر کسی را ندانازی عمر
 دعایمیکردنی اسحال می مرد و اگر بر دشتانی چشم و نامیکرد و در حال کورنگیشت یکبار می گفتی بحضرت سید المرسلین صلیم
 لست باین عبارت من سیده رسول الله الی محمد ابا بعد فان الارض لنا نصف و قمرش نصف لکن قمرش بعید و ان
 آنحضرت صلیم در جواب می نوشت من محمد رسول الله الی سیده الکذا ای ابا بعد فان الارض بشه یورثها من پیشا من عباد
 و العاقبة لمتبعین اشی کلامه و زانشا عه گفته آنحضرت صلیم بسوی ابناء و باره اسود و کتابت فرمود و ایث ان ثابت بود
 بر اسلام پس غیر و زد نمی و را بطور غیله بمواخاة مرزبانان و جهاد و کشت و او را بر کجاق قسر کرده بود و وی از عیال
 بود و صباح آن شب که اسود کشته شد از ان گفتند و ندانند که در ان اسود کذاب اصحاب آنحضرت مرا حجت فرمود
 و اصحاب می متفرق گردیدند و بسیار از آنها کشته شدند و آنحضرت صلیم خبر مرگ وی یکروز و شش پند روز پیشتر داد
 بعد ده روز از انتقال آنحضرت صلیم کتاب آمد مدت فساد وی چهار ماه بود و اما سید پس خالدا ما را ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه با وی غم کرد و خلعت کثیر از اصحاب می بقتل رسانید و بقیه السیف را بر بخت خیل و سلاح مصالحه کرد و از
 اصحاب هم بسیار قرار قرآن شهید شدند و باین جهت حضرت ابو بکر جمع قرآن در مصحف پرداخت و همچنین سید
 آنهاست این میا و اگر گویم که وی و جالی کینه نیست چنانکه ظاهر حدیث جاسه است که آنرا بشیم داری دیده و همین را حافظ
 ابن جریر رحمه الله تعالی در نسخ الباری ترجیح داده و تحقیق آن خواهد آمد و بیرون آمد در زمن ابو بکر طلح بن خولید
 اسدی و برمی اسد که ناحیه است از خیره و غطفان مدوی کردند و عوی کرد نبوت را پیستند و بر می نمود و بر گردید بسوی
 اسلام که اقال فی فتح الباری لیکن نزد بن عباس که از چند طریق چنین است که بیرون آمد وی در عهد بنی مسلم و آنحضرت
 حاضرین از و را بر وی فرستاد و آنها طلح بن را ترسانیدند و بعد خبر نبوت آنحضرت صلیم رسید مردم بسوی طلح رفتند
 و خبرش برید برین تقدیر خروج وی در زمان ابو بکر باشد تا بر استقامت مردمی و نیز عوی کرد نبوت را حجاج بنت
 سوسدین بر یزید در فرمان قتل تمام قبیله تمیم برضرت وی بخت شدند و در آنها را و سار مردم نیز بود و ندانند چو آنحضرت
 بن قیس حارث بن بدر و نظار ایشان و درین باب عظمی حاجت بود و آنحضرت بنیانی طلیف بهاء و
 انبیاء الناس فکرانای الغرض وی در این ان قتل بسیار کرده قصد میامد نمود چون سید این خبر دریافت تنگ دل
 شده و متحضر گشت لشکرهای سجاج محاصره وی نمود و سید از و جو قوم خود درین باب استشاره کرد و راسی ممکن
 در تسلیم می نمودی شد گفت در کار خود نظری میکنم بعد که راتر و سجاج فرستاد و گفت ابا بعد پس خود آمد
 وی و برین می چید و س نکندیم آنرا که بر ما نازل شده و هر که غالبید صاحب در پیر وی دیگری بکند وی قبول کرد
 پس قبیل از جریم زدند و عود و مندل سوختند و گفت سید بسیار کنیز از برای وی خوشبو را زیراک زن
 چون یو میکند خوشبو را یا می ارد و جمیع را چون سجاج لقباند و او را از انچه بر وی فرود آمده بود رسید
 گفت الم ترالی ربک کیف فعل با سحلی اخرج منها نسمة متع من من ضا و حشی و امانات و اجبی و الی الله العزیز

گفت و بگریه گفت الم تر ان الله خلقنا افواجا وجعل النساء لافواجا ونحوه لیس ایلا جا و کخرج منهن اذا نسنا افواجا
 حلاج بعدید سید بن اسباب انسا و کرد و الله الا توحی الی الجدید فقد یحی الیک الصبیح فان نسنت فرشتا که
 و ان تنسیتی علی رابع و ال شتی تسلیت و ان شیتی بانجم و گفت لی بانجم گفت کذکاک مروت حلاج کرد و او را یول
 بر حاست گفت مثل من این چنین حلاج کرد و نشود که در ان عیبت بر قوم من لیکن من موت را توحی شپانم تو
 خاشاکاری من بسوی اولیاد من کنی بعد و همچنین کرد و سید بن ابی ذر لیکن من موت را توحی شپانم تو
 نهاد و از ستانماند عشر را شطاطی گفته سوتم تا الا و در بل غار عشره بخوانند و بگویند هر که بریزد از دست آنرا در شکم
 و درین تاب شتری گفته اند الله سبحا خلافت که امام بیتة تحت الکتمان و جعلت کعبتها اقرا و اوقب هیما الیقاب
 بعد و سحاح در من معاویه بسوی اسلام برگشت سلا مشیگی شده و بیرون آمد مختار تقی در زن من سیر و شد
 من و ان هکوی اکل بود که بوی وحی می آید و در رکابت خود مینوشت من مختار رسول الله و حکایات و ذنایع و
 فن و بسیار است و در تواریخ مسوطة مذکور است هکوی حدیثی که گفته فرمود رسول خدا صلعم بخذیر میکنم من شما را
 از هر که جال گفته شد ای رسول خدا خبر دای ما را از جال عور و از کذب کند این لیس کینت من قوم فرمود
 از توحی که اول مادران بشوید و آخر ایشان بشوید برایشان است لعنت و انبه و در گفته که گفته میشود او را حاکم
 و وی و جال کس است میخورد و بنندگان خدا را مال محمد و حاکم وی دو ترین مردم است از سنت وی و او را بن خرمین و
 احکام و الطبرانی و مرویست از اسامه که میرون آیند از تقیف سه کس کذاب زبانی و مبرور و او ابو نعیم بن حماد و در
 است بیرون آیند از تقیف کذاب مبرور گفته اند مراد کذاب مختار بن عبید تقی است و مراد مبرور جاح بن یوسف و بیرون آمد
 مستقیم شاعر مشهور است و بیرون آمد جماعتی در زن من بنی العباس از ایشان است بهنود که در ایام معتد باشد
 خروج کرده و وی قائم قلعه فرخ بود لعنت الله علیه عراق را بنابه نموده و آل رسول را خوار گردانید و اشارت
 باحوال وی در آخر این بابچه اید آمد و عوی و وی آن بود که وی را بسوی خلق فرستادند لیکن سالک زاد و کرد
 و وی مطلع است بر معیبات و بیرون آمد در خلاف کتفی قائم بکمی که در کوفه و قلی و بعد از وی مراد و رش حسین و در
 روی خود خالی ظاهر کرد و گمان نمود که این آیه است مسترین عم و وی عیسی بن مهران که گمان کرد که مراد و سوز و قرآن
 از مرد و وی است و غلام مطلق خود را ملقب بشو کرد و بر ملک شام غالب و لبیا ربنا بنی و حرابی کرد و مردم
 و ریح وی بر منابر بد و ما کرد و ندانم که گفته شد لعنة الله تعالی و بیرون آمد و در زمانه مقدس از ابو طاهر قرطبی که حماد
 از کعبه برگرفته و در و نبذی از حال وی بگذشت و بیرون آمد در خلافت رضی الله تعالی عنده بنی علی الشافعی مشهور
 ما بنی ان النراق و از وی نشان شیوخ یافته که مدعی الکویت است و زنند و میکنند مراد و از پس با جماعتی از اصحاب
 خود مقتول و مصلوب گردید و ظاهر شد و خلافت مطیع باشد توحی از سنا شحید و درایتان جوانی بود که گمان میکرد
 که ریح علی علیه السلام در وی انتقال کرده و زن و وی انتقال بر فوج فاطمه زهرا علیه السلام و در خود گمان مینمود
 و دیگری دعوی کرده که در حیرت است چوی او را نزد کوب گردانید و با شما بسوی اهل بیت بر دهرالد

حاکم کرد که رایش کنند و ظاهر شد و خلافت مستطهر در سینه تسبیح و تسبیح از اربعه تیره مردی بنواهی نهادند و دعوی کرد
نبوت را و خلقی تابع او شده پس در اگر قمار کرده باشد شتند و جماعتی دیگر در مغرب غیره خرج کرد از مردان و زنان
و در ایشان مردی بود که نامیده میشد بحرف لا و میگفت آنکه در حدیث آمده لا بنی بعدی اخبار است از وی یعنی
لا در حدیث بعضی نفی نیست بلکه مراد صاحب این اسم است پس لا مبتداست و بنی خبر اوست یعنی سبی باین اسم بنی
بعد از من و آن بنی وی بوده است و از ایشان است غازی سحر که در واقع ظاهر شده و بسبب سی ابو جعفر
بن زبیر بسببی غرناطه رفته بعده رسول غازی از طرفه امیر آنجا در غرناطه رسید ابو جعفر مذکور در قتل وی سی
کرده او را بقتل رسانید و از ایشان است زنی مدعیه نبوت و چون او را گفتند که در حدیث آمده نیست بنی بعد آنکه
گفت در حدیث بنی گفته اند نه بنیه و در سبب المقدس پیروی دعوی کرد که وی مسیح بن مریم علیهما السلام است
مردی فصیح زبان خوش بیان بود و دیو و دیواری بروی جمع شدند و و پیش جبهه نامند و چون این ماجرا بگوش حاکم
اتجا خورد و خواست که گرفتارش کند وی راه گریز گرفت و باسلام بول آمد احمد پاشا وزیر سلطان محمد خان رابع او را
گرفتار کرد چون بخت ندید سلطان شد مردی دیگر دعوی مهدی بودن کرد و بقتل رسید و در هندوستان در
الف حبیبی که اکبر شاه ظاهر شد و دعوی نبوت بلکه خدای کرد و علماء مشایخ و دینداران و در بون شدند و در بنی احداث
کرده نامش دین الهی گذاشت و فتنه عظیم و عوفا می فتنی بر خاست و بسبب بنی بزرگ و رفته سترگ از دست وی در
دین محسوس و امت محمدروداد و شمه از حال وی در ذکر سلطان تیموریه گذشت ابو الفضل بن فیضه شیاطین می بود
که در آنرا بسوی هند می دعوت میکردند و علم اسکا و زندقه می افزاشتند خدا پناه و در از جلیس بنده سبب
خراب کرد ابو الفضل شاه اکبر را و در شاه گفته و از ایشان کسی است که دعوی صحابیت کرده و گفته که آنحضرت صلی الله
دیده ام مانند عمر مشهور تن هندی و شک نیست که هر چه بدان حضرت صلی الله خبر داده صادق و دین واقع است بنی
گویم حافظان حور در صابا ذکر تن هندی کرده و گفته که ظهور او بر سر قرن سادس بود و دعوی صحبت کرد و جمعی
از وی روایت نمودند لیکن فکر او در تقدیرین در کتب صحابه و غیر ایشان یافته نشد اما ذبی در تجرید ذکر وی کرده و گفته
رتن الهی شیخ ظاهر بعد استقامت بالشرق و ادعی الصحبه منسج منه ابجهال و لا وجود له بل اختلق احمد بعد الکذین اما ذکر
تجبا کا ذکر ابو موسی سر نابل الهندی بل نه ابلیس للعین قدوائی النبی مسلم و سمع منه و هم در میزان ذکرش نموده
و گفته رتن الهی و مادرک نارتن شیخ و جالب بلا صیبه ظاهر بعد استقامت فادعی الصحبه و الصحابه لا یکنه بون و نه جری علی
و رسول و قد اختلف فی امره جز و قد قیل انه مات ستمه اثین و ثلاثین و ستمه و مع کونه کذا با فقد کذبوا علیه جمله کثیره
من سبب الکذب الخال قلت و زعم الارباب انه سمع منه بعد فکک فی ستمه ثم قال الذبی و اظن ان بنده استخفاف من وضع
نه ابجیل موسی بن علی او وضعها من اختلق ذکر رتن و هو شیخ لم یخلق و من یحتمل وجوده و ظهوره بعد ستمه ستمه
فها ما شیطان تهدی فی صورۃ البشر فادعی الصحبه و طول العمر المنفرد و اقتری بنده الطامات و را شیخ ضال لنفس
بیتانی جهنم بکذب علیه رسول الله صلی الله و لو نسبت بنده الاخبار لبعض السلف لکان منبغی لانا من منبره عنها فضلا

و من بعد البشر کما انزل عوام الصوفیه بیرون الواحیات و استناد و حیدر کما متفق فی الطبیعی معویس من محلی و برین سلسله
 و سلسله الذی ثبت تم قال الذی و لم یمنی بالصدق الصحیبه و رکن الامن یوسن بوجود محمد بن الحسن فی السمر و اسیم بکر
 الدیبا و یوسن من حیدر علی و یوسن لایو تر فیه ملاح و قد اتفق علی ان احمدیث علی ان آخرین ان الذی مسلم سوتا و ابو الطعلیل
 عمار بن و انکه و ثبت فی الصحیح ان الذی مسلم قال قبل موته لبشر و نحوه و انیکم لیکنم نه و فان علی و سنی ستم منها
 لا یبقی علی وجه الارض مرجع الیوم علیها اجد فالقطع المقال و ما فی بعد الحق الا الضلال انتهى ما ذکره الذی سبب لمحقا
 الحافظ ابن خلدون قد حاکم الصلاح الصفدی فی تذکرته فی تقویه وجود و رکن و ذکر علی بن بکر وجود و دعوی و فی ذلک علی محمد
 الخویر العقلم و لم یس النزاع میده و انما النزاع فی بخیر فی ذلک من علی المشرع بعد حدیث الائمة فی الصحیحین و تقبیل القاضی
 برمان الدین بن جمانه فی حاشیه کتبته فی تذکره الصفدی فقال قول شیخنا الذی هو الحق و یخبره الصفدی الموقر
 لا یستلزم الوقوع اذ لیس کل جائز و مانع انتهى و لما اجتمعت بشیخنا محمد الدین السیستانی شیخ اللغة بزرگوارین السیستانی
 او ذلک قاضی القضاة ببلاد اجمیر ایته بیکر علی الذی انکاره وجود و رکن و ذکر لی ان بر علی منبته لا دخل علاد الیه
 و وجب فیها من لایحیی کثرة یقولون عن آبائهم و اسلافهم عن آبائهم و اسلافهم فقیهین شیخین و وجوده فعلیت بوجود محمد
 بوجود ذلک ترد و هو معذور و الذی لایطه انه کان لکل حال عمر و قادی مادی و تمادی علی ذلک حتی اشتبهت به و لو کان
 محادقا لاشتهر فی الائمة الثانیة او الثالثة او الرابعة او الخامسة لکنه لم یقل منه شیء الا فی او اخر الساجدة ثم فی
 اوائل السابعة قیل فی فاته و اختلفت فی سنه و فاته کما تقدم و الله اعلم انتهى کلام الحافظ بخیر گویم ثبوت وجود
 مؤید ثبوت دعوی او نیست و جماعت روایات خرافات او بار و ایات صحابه بران ساطع کذا و صفت ظاهر آنست
 که مدعی صحرا کافر مندی بود و طول عمر خود را و احد اسباب زنی خود ساخته باین دعوی و مدعی بود و فاته و لیس کتب من
 فی ذلک و لا صد و الله اعلم و سیر القاضیین گفته باین یور نصیر ترندی کنیت ابو الرضا در زبان جاہلیت و در سنده
 بلاد و سجی زنده و غیره دریافت و جهان نوز و یه بند بازگو و بسیار یاری گذارده پذیرفته و برخی از کوازه عمری گفته باین
 او را باور نکردند در سال هفتصد و هجری و در سنده و فرشته و با جاہلیا سو و شیخ ابن حجر عسقلانی و مجد الدین فیروز آبادی و
 شیخ علام الدول سمانی و خواجہ محمد پارسا و بسیاری دیگران پذیرنده و سناش گران و اتی گویم نسبت تمول و محبت
 رکن کافلان بن حجر غلط محض است کالیوم ماسبق و مجد الدین قائل وجود و هست نه مصابیت او و سخن صوفیه و شیخو حاکم
 و غیره پذیرائی نیست شیخ علامه عبدالرحیم بن ابوبکر و شیخ معروف بکوبری رحرا کتابیست مسمی بکتاب الحیاتی کشف
 الاسرار مشتمل بر سنی فضل و بر فضل معتوی بر حیدر باب و ی کشف اسرار مدعیان نبوت کا و به و سیمت و و اعظمین
 و یو و دینی ساسان اصحاب بکیمیگران و عطارین و اصحاب مطالبیه و همچنین اطباء و تابعین و و انرا سنی سبب
 خیل بنی آدم و لاسین بنار ممنوع از حرق و ارباب شعبه و اعمال جوهریه و میبارف و اهل صنائع و صنوف انبیا
 و مردان حرا برده و مکر و حیل این امر امیرین ساخته و تخیله بر بیان نبوت اصحی اخیرین را ذکر کرده و گفته که مدعی در
 اصعبان در آخر خلافت سفلح ظاهر شده و مدعی نبوت کرد و خلق کثیر تابع او شده و بر بصرو عمان و غیره بلاد و غلب

گردید و امر او مستعمل شد تا آنکه گشته شد هنوز در عمان بقیه ابراج او موجود اند و قاری بن سحر ساباطی در خلافت سحر
 در بلاد بلیس عی نبوت شد و سلوک مسلک عیسی بن مریم علیه السلام کرد و احیای ارمات و ابرار ابرص را ختم داد عیسی
 بشعبد و عجز خود گردانید و از ادلیا عیسی مشی بر آب نمود و معنی طیاران در هوا کردند و بنا بر همه بر سر نجات بود و چشم
 مردی را می او عار نبوت کرد و مسلک موسوی اختیار کرده عصای ظاهر ساخت که در نظر مردم آرد و بایستد و نظر گیان
 مسخو میشدند و در چند مایل عبداللہ بن سیمون بن مسلم بن عقیل دعوی نبوت کرد و مامون او را حبس نمود تا آنکه بمرد و او
 از سواد کوفه بود و بعضی بطریق نیز نجات غلام غیر یحیی بن میکروند و در بغداد در شصت حسین بن منصور حلاج ظاهر شد در
 علم سنیا و دستگاه داشت و بجانب بیضا تا آنکه سطر بن عیسی در زیر او را تار تار میزد و زو و آه نکرد و غصه و عضا و او را جدا کردند
 وی را شکار حجت پیوسته اند و میگفت من و حرمة اللہ و الذی لم یکن یطیع فی احسانه الدبره با تانی عند نزول البلاء
 جهده و لایستے الضرفه و لا قدلی غفوه و لا مفصله و لا دفره لکم ذکره بعض صوفیه گفته اند حسین بن کور را دیدیم که قرارت
 قادری شنید و بر قفس را ند تا آنکه پامای او از زمین بر قفس شد و همچنان حلق می قصید و میگفت من اطلحوه علی
 سربارح به لا تا سوره علی الاسرار ما عاشا و عاقبه علی ما کان من زلل و الزموه مکان الالبس ابحاشه قال فی
 المختار و کان ندراسی اصحاب علم السنیا الذین یقولون با سماء الخیر ویدفعون بها المضار فهم یعدون من الصالحین لانهم
 یخضرون الالبس بانی غیر ادانها فی اوقات لم یکن ان توجد فیها و لهم عمل الا خفاء عن العین اناس ایتی ابو القدا در
 محقق گفته کان الحسین بن منصور المخلج المصونی لیکبر الزید و القنوف و الکرامات و یحید به الی البوا و یحید به محله
 در اسم علیها مکتوب قل یوالله احد و یسینها در اسم القدره و یخیر الناس با اکلوه و یصنوه فی بیوتهم و یشکک بما فی ضمائرهم فاقتر
 به خلق کثیر و اعتقدوا فیما یحاول و اختلف الناس فیما کاتلها فهم فی المسیح من قائل انه دخل فی غیر الدلی و من قائل انه ولی
 و لیکبر من کرامته و من قائل انه مشعبد و من کبر من سحره کذاب الذی ان المقتدر فی قفله فشرک لاف سوط ثم قلع امرق
 بالنار و نصبت اسبه بخدا و ایتی بخیا ل میگذرد که شیخ الاسلام ابن تیمیه هم نیز او را از اصحاب سحر و شعبده شمرده و گردیده
 نادان از مسیح او را در او لیاء داشته اند و بهیث مناقب در کتب خود بهر دقت و اندیشه علم بحال و با که با سحر و سحر
 مسلم اخبار بویجو و در جالین کذا ابن فزین است فرموده بود و واقع شد و عدد صفت و صفت تمام شده یا تمام شود
 درین زمانه بجهد بر طایفه اجداد سکه هجری سید احمد خان نام مردی کشمیری الاسلامی دلی الموطن که پیشتر صدق
 بجهد صدر الصدا و بود و او حال بخط اباس ل می شهرت دار و موجود است بخیریه گردیده از وجود ملاک و شیاطین و
 جنات انکار و او را و است قاق را در اسلام منکرت و بجلت ذی باخ نصاری و اختیار شاعر و شاعر و دثار ایشان
 و با گل و مشارب و مطامع و مناکح و جز آن قائل و بخت و وزیر الجوب با علماء اسلام در پیش مولوی امداد علی دکنپوری
 درین محال با د طرف شده و اد تحقیق مسائل اسلامی میدهند و ایراد او را با دلساطه از هم می پاشند از می
 کل فرعون موسی فصل البسنت یکم و از انجلاست منیع بیت المقدس از عوف بن مالک مرفوعه آمد و که
 بشمار شین از ساعت شش نیز از موت من و منیع بیت المقدس الحج در اشاعه گفته می دو بار بوده یکی

ویزم کرد و آید به بر دست سلطان صلاح الدین بوسف بن ایوب ملک ما خزان از اعظم فتوح اسلام بود چون
 وی جزیره یعنی از اولادوی بیت القدس را باز بنصاری سپرد و در سپهر حقیقه دین ملک ما صراحت از آنز قزاقیان ستر
 گرفت بعضی از شیوخ درین باب گفته اند سه السید الاقصی له عاده و سادات فصارت مثلا سائر او اذ انما بالکفر
 مستوفی و ان بعث القدره امره و ما عظمه و اولاده و ما عظمه و آخره و از آنجمله است فتح مدین مدین بن ابی
 کعبه فرمود آنحضرت مسلم برپا نشود بیاعت تا آنکه مقتوح شود قعر زمین که در مدین است و قائم نمیشود قیامت تا
 آنکه برو و بعلبیز از حجاز بسوی عراق و عراق را که مالک مامول است نمیرسد هیچ شی را ندیده گفت این عهد را دیدم و موقعی که
 هر دو خبر در زمانه عیسی و آنرا بجماعت ملاک عرب یعنی زوال ملک بیتان المبین ملک گفته از آنرا بجماعت است
 ملاک عرب و او الزمری و تحقیق زائل شد ملک بیت مال ملک بنی عباس و گزیده است و آنرا بجماعت کثرت مال فیض
 شیخین ابی هریره روایت کرده اند که برپا نمیشود ساعت تا آنکه بسیار شود مال در میان شما و روان گردد و تا آنکه فکر
 کند بسیار چنان کسی را که قبول کند صدقه داد و تا آنکه مرض کند مال باریکی و گویید یکس که بر روی زمین گرفته نیست و حجت
 بدان آیه حبیب شایع گوید و این در زمان عثمان بن عفان می افتد و واقع شد و بسیار شد فقر تا آنکه تنهت کردند و مال
 در بر رویم باید واقع شد و در زمان عمر بن عبدالعزیز که مرد مرض میکشید و خود را بر روی صدقه دینی یافت کسی را که قبول کند
 آنرا و واقع شود و در آخر زمان لعنه عیسی علیه السلام و نوکران خود اند و آنرا بجماعت زوال چنانی از مال کن بود و طبرانی از
 سمیه دینی الله عز و ایت کرده که برپا نمیشود ساعت تا آنکه زائل شوند کوه با از جانی نویسنده سید علی مدنی از شیخ المصنف
 در سنه دو صحت چهل و دو و چیزی در خلافت معتز که کسی در دینور زمین مرد و رفت و از زیر دوی آبی بسیار برآمد که
 و بهات را طریقی کرد و آنرا بجماعت و قیامت است که با با نام سلم آمده که باشد بعد از من حشف بمشرق و حشف بمغرب
 حشف در جزیره عرب گفته شد حشف شود زمین و در دوی نیکو کاران با ستند فرمود آری و قیامت بسیار کنند اهل آن
 خبث را و اول الطبرانی و از حدیث بن اسید رضی الله عنه آمده که برآمد بر رسول خدا مسلم را و او که میگوید ساعت
 پس گفت برپا نمیشود قیامت تا آنکه بیندیشد پیش از دوی ده نشان و ذکر فرمود بمجمل آن سه حشف یکی در شرق یکی
 در غرب و دیگر در جزیره عرب رواء استه الاجاری در اشاعه گفته این هر سه حشف واقع شده چه در خلافت سلیمان
 بن عبد الملک بن هبیر و بوی نوشت که در بخارا و وقت مسیح آوازی عظیم از آسمان موعی بچو رند قاصف شنیده شد که
 از آن عالم با اسقاط حمل کردند چون نظر کردند در آسمان تنگانی عظیم بود و از آن فرجه اشخاص بزرگ جسم فرو آمدند
 که سرای شان در آسمان بود و با با بر زمین و گوینده میگفت ای اهل زمین عبرت گیرید و ای اهل آسمان این مصوفان
 فرشته است که تا فرمانی کرد خدا را پس معذب شد چون روز روشن شد مردم در آن موضع آمدند و دیدند که حشف
 عظیم بود و دست که آنرا قرار نیست از دوی دغان سیاه می برآید قاضی بخارا این واقعه را از چهل کس سپا به ثبوت
 رسانیده کنانی السکر دان صاحب شاعره گوید و درین قصه نظر است بقوله تعالى لا یعصون الله امرهم و فعلوا

یادمان و آن کجاست می بیند اگر قصه نارت و ماروت و اندک غالی قادت بر سر جزیره ای گویم قوت الهی با اعتبار غالب و اکثرست نه باعتبار هر فرد از ملک و الله اعلم و در سنه دویست و شصت و سه دره و ده حشف شدند در مغرب و در سنه سصد و سی و چهار در شعبان در غرناطه زلزله واقع شد که اذان را مگر بجای حشف پذیرفت و بعضی قلاع منهدم گردید و کوه اکلده فی انبیا الغر و در خلافت مطیع باشد در سنه سصد و چهل و شش بحری در بلده ری و نوازی وی زلزله عظیم واقع شده و یکصد پنجاه قریه حشف گردید و حاملان رسیده اکثر اهل فی نیز حشف شدند و زمین استخوانها می شود بیرون آمدن است و از جای حشوف چشمه های آب روان گردید و بلده طالقان تمام حشف شده و قریب سه هزار تن کشته یافتند و پاره شد و دری کوهی و حلق گردید قریه میان آسمان و زمین مح اهل قریه وقت نیم روز پس حشف شدند آن قریه و دریده شدند زمین بشکافهای عظیم و برآمد از وی آب بود و فلان بسیار که اندک السیوطی حسن ابن الجوزی و در سنه پانصد و دو و هفت بحری قریه از اعمال بحری حشف گردید و در سنه پانصد و سی و سه در بلده بحیر حشف افتاد و بجای آب سیاه گردید صاحب شام بعد از این بیان گفتند که بعد از آن در زمانه مادیه از ناحیه آذربایجان و غیره از دیار عجم شدند و نزدیک نیست که محض شود و خسوفها استی و از آنجمله است کثرت زلازل و کثرت قتل و حشف از ابوهریره آمده که برهنه میشود قیامت تا آنکه قبض کرده شود علم و بسیار شود زلزله و استقارب گردان و ظاهر شود فتنه و آب بسیار گردد هرج یعنی قتل راه و اه بخاری و ابن ناجیه و مردان عساکرت از عروه بن زویم از انصاری از آن حضرت صلوات الله علیه است من و حشف هلاک شوند و در سی و نه هزار است هزار سی هزار گردان آن رجف را خداست حال موعظت برای متقیان و حشف است سوسان عذابهای کافران و تحقیق واقع شد در خلافت متوکل در سنه دویست و سی و دو و بحری زلزله هولناک شد و شد که مینقا از صدمه و سی خانه ها و هلاک شدند و از آن غرق بسیار و در آن زمان زلزله تا انطاکیه و دم گردانید از آنجا جزیره و پاک بسوخت از آنجا مومصل و گویند پنجاه هزار از اهل مومصل هلاک شدند و واقع شد زلزله عظیمه در تونس و اعمال و دری و خراسان و نیسا و طبرستان و صبهان و پاره پاره شد کوه و باد و شکافت زمین بقدر آنکه مری و در آن میتوانند در آمد و دنیا این هر دو زلزله فاصله ده سال شدند زیرا که در سنه دویست و چهل و دو واقع شده و همچنین در سنه چهل و پنج زلزله تا عا شد و شهرها و قلعه ها و ایل از صدمه و می ویران گردید و در انطاکیه کوهی در دریای قفقاز و در خلافت معتقد در سنه دویست و هشتاد و بحری در ویل چنان زلزله عظیم پیدا شد که عامله منهدم گردید و شمارک نیکی آنها را از زیر مردم بردید بیکصد هزار و پنجاه هزار کس سید و در سنه چهل و هشت در مکه زلزله تا طرا اند و شهر را تباها گردانید تا آنکه آب از سرچاه نارد آن گشت و بست و پنجاه کس از صدمه آن جان دادند و دریا ساحل خود را گذاشته و در تررفت بقدر مسیرت یک یوم مردم بر زمین دریا فرو آمده اتفاقا میکشد ناگهان آنجا یا برایشان برگردید و هلاک ساخت و در سنه پانصد و چهل و چهار زلزله عظیم آمد و بغداد و قریه بارم و سج و نود و از صدمه آن کوهی در حوالان پاره گشت و در سنه پانصد و نود و هفت زلزله بزرگ بمصر و جزیره و شام افتاد و ماکن کشید و ایران ساخت و قلع و قلعه شد از جای آنها برانداخت و در سنه پانصد و پنجاه و دو زلازل عظیمه در شام و حلب و شیراز و انطاکیه و طرابلس و غیره

گشت و خلق کثیر را ملاک گردانید تا آنکه معلی در مدینه حاکم از کتب برخواست چون عود ذکر و صدقه که گشت که در آن وقت
و بعد با مردم و بیکی بناید که از وی خالی میسر خردی پسیدر بر که بدوران آنها نیز در آن ملاک شدند و در پیشه از حاکمان
ملاک شدند و جزئی و بیاد می بخاش باقی ماند و مشتق شد قبله در حوران ظاهر شد در وی بیوت و عمارت و نوادیس
و خاها ازین بیوت حتی نمایان شدند در آن استاده بود و در میان شد و ملاک گردید و بسیار و بیوت و عمارت و نوادیس
صوار و جمیع قلاع فرج و شکافته شد در میان قریه میباشند که کثرت را بر ساحل و مستعدی شد تا ناحیه شرق و مرکز
آن خلق کثیر صاحبان الزمان گفته درین سال هزار هزار و صد هزار سالان ملاک شدند و بکذا فی السکران و در
شش صد و شصت و دو هزار که در مصر و زلزله عظیم و واقع شد در سنه چهار صد و سی و سه در کج و زلزله عظیم
فرسخ و ملاک کرد خلائق بسیار را و در سنه نه صد و بیست و دو در زلزله میان جهان زلزله بزرگ شد که عالمی از صدمه
آن پادشاه گرفت و در سنه یک هزار و پانصد و نه عیسو چهار و سی و دو و در ابریل و قسطنطنیه میان زلزله روی نمود که یک
و بیست و نه خانه و یکصد و سیصد و یک پاره از قیصر سلطان بیفتاد و بیست و سی تا پهل بیخ و در کشید و همچنین در سنه
یک هزار و شصت و سی و هجری در استنبول زلزله عظیم آمد و تا پهل بر و راستا و از چنان دمال نقصان بسیار گردید و در سنه
یک هزار و هشتاد و بیست و هجری در روم و یونانی آن زلزله متواتر واقع شد که از صدمه آن چندین هزاران گشت چند که
مشتق گردید بعد طاعون واقع شد و برفت افتاد که در او بی طایفه از آن ملاک شد و بیضی انبیای در آن شد
و زلزله عظام و در حفات که در کتب تواریخ ذکر شده و مانند و مانند زلزله صغار پس بیرون آید شمار اند و همیشه در اقطار
واقع مدین نزدیک هم بیواح مصر و سند و اخبارات بطیعه و غیر زلزله صمد شد و فقط آن همه بقید تواریخ و سنوات
در ازمی میخواند و فیما ذکر ناگفته است و آنرا بخوبی و قد ف از این عمر رضی الله عنهما مرقوم است که باشد و است
من حنف و مسیح و قد ف رواد احمد و سلم و احکام و از این مسیح و رضی الله عنه آمده که پیش از قیامت مسیح و حنف و قد ف
است رواد ابن ماجه و از ابی امام آمده شب کند از توام از امت من بر اکل و لب و بعد فصیح کند و حالیکه بوزن و جو
رواد الطبرانی و از عایشه است رضی الله عنه که باشد و از این است حنف و مسیح و قد ف رضی الله عنه که باشد و از این است حنف و مسیح و قد ف
ایا ملاک شویم و در اماحان اندر فرمود آری چون بسیار شوخت رواد الترمذی و مروی است از عبد الرحمن بن عمار
عمر بنی که پانزده ساعت تا آنکه حنف کرد و شوند قبائل و گفته شود که ام باقی ماند از بنی فلان رواد احمد و البیہوی
و ابن قانع و الطبرانی و احکام و غیر هم و از این عمر است که باشد و از این است حنف و مسیح و قد ف رواد الطبرانی و ابن ماجه
و ابن حنف پس گذشت و اما مسیح پس واقع شد در اشخاص چند چه بصحت رسیده از غیر و احد که در زمین قاطیعه مصر کسان
جمع میشوند و در مدینه روز عاشورا در قبه عباس مسیح میکردند و شیخین صبا بر ایل آمد مردی و گفت کیست که بخور
و در محبت ابو بکر شیخی از انجاء بیرون آمد و گفت بیامراه من و بر دو و بر انجاء و بر مدینه بان او را و نهاد و بر دست و
و گفت این در محبت ابی بکر است از مدینه و بر دست و شیخین سلام کرد و بر گشت زبان می در دست
دی است پس شست غلین نزد یک و از ده مسیح و غلیه کرد و بروی خواب و دید آنحضرت را در مقام و همراه وی است

ابو بکر حضرت با بکر گفت زبان اینکس در محبت تو بریده اند زبانش را بگردان ابو بکر رضی الله عنه زبان او را از دست
 وی گرفته مجلس نهاد چون از خواب بیدار شد زبان را چنانکه بود و یکجا حسن از آن در دهان یافت پس بیاد خود برگشت
 به مجلس ازین جراح خبر نگرد و چون سال آینده آمد باز بمید آمد و روز عاشورا بقبر رفت و چیزی بجهت ابو بکر صدیق بخواب
 جوان از قبر برآمد و گفت با من بیاد این وطن خانه برد که آنجا زبان او بریده بود و در دواوی با کار ام پیش آمد و مرگد گفت
 مرا ازین خانه بسیار شجب می آید که در سال گذشته در وی عیالته و خواری دیدم و اسال چنین اگر ام دیدم جوان پرسید
 قصه چیست می بجا خبر کرد جوان بروست و پای وی میداد و گفت آن پدر من بود حق تعالی او را نسخ کرده بود
 ساخته است و پرده از وی برداشته مرا بنمود دیدم که بوزنه در سینی بسته است بعد از آن جوان باین مرد احسان کرد
 و از بند سخت و توبه نمود و گفت حال پدر مرا پیشیده در اسباب شاعه گوید این فقید را سید مسعود می و این حجر در دوا
 و دوا معنی و منبطلان در موا سبک نیست و غیر هم ذکر کرده اند و نیز در دوا حجر گفته که در حدیث دی بود و کتب صحیح است بیکرد
 چون هم در بعضی روای قهر او را بخش کردند و دیدند که لیهوت خیزی شده است از قهر او روزه بسوختند و سیوطی فرمود
 اختلاف ذکر کرده که در سینه هفت عدد و هشتاد و دو و جبری در خلافت متوکل که خلیفه دهم عباسی است کتابی از غلبه
 باین مصنفین که امامی میگردارد و تحقیق در نماز با وی بحث میکرد امام نماز خود قطع کرد و تمام گذارد لیکن چون غلبه
 او در وی عاثر روی شوک گشت و بسوی غایب گشت درین ماجرا محضی نوشته شد و آنرا خلف پس سید علی بن ابراهیم
 اختلاف در سینه و عدد و هشتاد و پنج جبری ذکر کرده که در لیهوت بر قریه سنگهای سیاه و سفید بارید و بزود وزن یکصد
 پنجاه در سیم افتاد و در سینه و عدد و چهل و دو جبری قریه سید سنگ که وزن آن ده رطل باشد سنگسار کرده شد و در
 و سینه چهار عدد و هشتاد و هشت جبری در خلافت معتدی با وی سیاه در بغداد و وزید و برق ایشان را گرفت
 و رنگ و خاک چون باریان بارید و صاحب شاعه گفته خبر او را نقلی که در سینه یکصد و شصت و چند در سینه تابستان
 که آسمان صاف بود در بلاد اگر او بمیان میزان که کفر سنگها بارید بران تخم مرغ و آواز حس او از بر سافت یک در سینه
 میشد و در وسط بریح الاول سینه هفت عدد و چهل و یک جبری خطی از حاکم مصر آمد در آن نوشته بود که درین ایام در
 باین از عمل حماه کمرگ ما بارید بر صورت حیوانات مختلفه و در آن درندگان و مارا و کژدم و پرندگان و گوسفند و
 زمان و مردان بودند و در اساطیر آنها موافق بود و آنرا بمحض شرعی نزدیک قاضی ناحیه با شتاب رسانیدند و از آنجا
 نزد قاضی حماه ثابت کردند که ذانی السکران و آنرا بجهت باد مسیح و دیگر امور غلیظه و شذیده متروک است از علی بن ابی
 طالب ابو هریره رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلعم چون گرفته شود مخی دولت با دانات غلبت و ذکا تاوان نو
 است و خسته شود غلم برای غیر دین خدا و اطاعت کند مرد زن خود را و نا فرمانی کند یا خود را و نزدیک کند یا را و دور
 سازد و پدر را و ظاهر شود و آواز در سجده و سر او را شود و قبیل را فاسق ایشان را باشد زعم قوم از ذل ایشان و اگر ام
 کرده شود مرد از ترس شروی و گرفته شود زن از آن سراییده و ساز تا و نوشیده شود شراب و لعنت کند آنرا این است
 اول است را پس منتظر باشید نزدیک این حال با وی مسیح و ذل و زلف و مسخ و قذف را رواه الترمذی و گفت

حیدر الله بن حواله فرمود و آنحضرت مسلم چون یحیی خلافت را گرفت و آمد بارض مقدسه پس تحقیق نزدیک سدر لازل
 و لابل و امور عظام و ساعت آنروز نزدیک ترست از دست حق برود و ابو داود و اسحاق گفته اند اگر مراد
 این خلافت ملک بی ایست پس واقع شد از امور عظام آنچه بعضی آن عنقریب که خواهد بود کرد و اگر مراد خلافت مبنی
 آنرا زمان است پس مراد آیات قریبه ساعت آنروز خواهد بود و طوطی شمس از مغرب غیر ذلک و اما باین رسنه و مودوسی
 و در خلافت متوکل در عراق بادی سخت گرم که ششاش منجمد نیست قریب و ربع کوته و البصر و بغداد را بسوخت و
 مسامران را بکشت و تا پنجاه روز باقی ماند و بجهدان متصل شد و ذریع و سواشی اینجا بسوخت بعد بموصل سنجار رسید
 مردم را از معاش تان در بار بار و از دست در راه با مانع گردید و خلق عظیم را بکشت و در سینه و دهنه و چشم شاد و
 ماه شوال در خلافت محمد تمام روی زمین سیاه و تاریک گشت از صبح تا وقت عصر و بادی سیاه و زرد و آفتاب شب
 بایستاد و غمتی را لرز عظیم پیدا آمد که عامه بدو دلیل را بر دو در سینه و دهنه و چشم شاد و سنجاری مادی نزد و بفرمود
 بعد نسیب کرد و پس سیاه شد و ششم را فرود گرفت و در خلافت مقتدی بادی در بغداد آمد و در عهد و بقرنی اشتداد
 گرفت تا آنکه گمان کردند که مگر قیامت تمام شد و در خلافت مستظهر بادی سیاه و در عهد و زید و عالم نجدی تا یکی گرفت
 که آدمی را دست خود و نظری آمد و در یک بر مردم افتاد و همگمان یقین برگ کرد و ندیدند و اندکی اندکی منجمد شدن گرفت
 عوفی زردی نمود و در سینه با صد بست و چهار را بری بر بلده موصل نمایان گشت و از وی آتش بارید و بر هر چه
 آتش پاک بسوخت و در عراق که دههای یگران ظاهر شدند و طعی کثیر را بکشتند و کراهی بی جمله و در سینه یا فند و نو و
 ششش بادی سیاه تاریک بکشد و معتقد و شال تمام و سیاه گردید و از آن رنگ سرخ بر مردم بارید و باره از رنگ
 از تنه ای آن باد میعاد و در سینه استعد و بست و شش در ولایت اترق بر سبای نام در مصر بادی در نشان بود
 و از آن خاکی نمود و مال بسرخ بارید و این قبل عروب قنابل و پس افق خیلی سرخی پیدا کرد تا آنکه نادانان گمان میکردند
 که اگر آتشی در آن افق فرود گرفته است و خانه ها از آن خاک پر شدند و در امتحان و بینی ما خیزد و چون متفق غاب گشت افق
 سیاه شد و باد تندی گرفت اما معلق بود اگر زمین میر سیدامری بولناک میدید و مردم تندرست در اسوان و
 بزرگ و دعا و استغفار استخول شدند تا آنکه حق تعالی بادر مطر و ارسال باران لطف فرمود و این باد سه سال آخر
 ازین نوزید و نو و بجای میسر گشت که اهرام و دیو و بجز میرا فرود گرفت و گمان شد که مگر هر چند را بخواهد و اسکن
 و یکشب یک روز تا عصر تمام ماند و سبب هیبت و نوح و گران رخ شد و کراهی مطا بن جبریح فی انبار التمر فصل در وقت
 و اما امور عظام پس از آنکه دست آنکه در سینه شش و تلشین و الف نوزدهم شعبان شب چهارشنبه باران شدید بر زمین
 معظمه بارید و سیلی عظیم درون مسجد آمده و تا طر از جامه کعبه بلند گردید مقام زیر آب اند و نادانان فرود افتاد و در آن
 خانه یکقد آدم آب ایستاد و مقدار قد آدمی مسجد از خاک و خاستاک پر شدند و مزه آب نرم تخیر یافت بعد یکدیگر از گلو فرود
 نرفتند و بستم شعبان روز پنجم بعد عصر خانه کعبه فروست و بنائی که حجاج کرده بود و افتاد از جهت شامی نماز
 و از جهت شرقی حتی الباب از جهت غربی سه ربع میران و بگلای رم در آنرا اگر اهرام تا بیخ بکشد گفتند که بعد از ظهور

اسلام بنحو کعبه شریفه گاهی واقع نشد و درین حادثه چهار هزار خانه و موقوفات خانهدار و موقوفات کس بطوفان فنا
 رفت سلطان مراد بر این سلطان احمد و بی رادم انار شد بر شاه تاجیه خانه مبارک را مفرمود و در سنه اربعین الف عمارت هایل
 با تمام رسید و بعد از این زیر رضی الله عنه سلطان با هزارین سعادت عظمی فائز گردید و عمارت مسجد الحرام که الان جزو
 سبب پیش ازین سلطان سلیم ثانی رفع الله قدره در سنه ثمانین و تسعمائة بنا نهاد و جانب شرقی و شمالی مرتب ساخته بمو
 اخروی شتافت و فرزند تاج محمد بن سلطان مراد ثالث اکرم الله مشواه تبعه ثانیان پر وخت و جود و سواد و شایسته تسع
 با انجام رسانید حسن بن عمارت عالی شان تعلیق بمشاهده دار و انتهی و در تسلیه العواد گفته و فی سنه تسعة و ثلثین الف
 الاربعه و الاحدى عشرة بقیست من شعبان حافل بمکبة المحطیه مطر شدید که از افواه القرب نزل فی خلال المطر و دالاح شدید
 الملوحة حتی کساها بياضه و طار جیبعها فی الطول و العرض و سالت الاودية و اخرت دورا کثیره و دخل المسجد الحرام و علا
 المقام و وصل الی طراز البیت مات فی خلق کثیر و ضبط الموق فکانوا نحو خمسمائة و استلوا المسجد من الزنازل النزل فکان قد
 القامة و تغیر طعم بار زمزم حتی کاذلایسغ مملوحت و عقب عصر یوم اربعین کان الامام الذی کاذلایسغ الاکتاد و یخرج الی الکباب و
 سقوط البیت العتیق فان سقوطه لم یسجد فی الوجوه بعد ظهور المصطفی صلعم فسقط جمیع مبانیه و الحجاج و هی المکبة الشانیة جمیعاً
 من المکبة الشرقیة الی الباب ثلاثه اربع من الغریبة قال الامام ابو عبد الله الطبری فی تاریخ حقه سکت عن سبل الی و البیت
 قد سقط و منی الی قلت اهلیم مجیده کان غلط قال لعل السر فی هذه الواقعة الباطنة ان الناس اعتقدوا علی اعمدة کعبه و دعوا
 بما احدثوا من قواعد التشیید زعموا ان هذه قصور الکعبة عن فواصل الزمان و تحفظها علی طوارق الاحداث فلم تقبلها الی
 الاحدیه و انفصلت الاعمدة بقاهرة السعدیة و الیه اشار الشریف الشلی قال قد وصل حسن الحمار الی مکة فی سنه عشرين
 و الف باعمدة من السید مصطفی بفضة مطائیة بالذهب دیرت علی الکعبة المشرقة تقویتی لها علی رعمهم ان ذلک یحفظها و الله
 و لی حفظها لانه الاعمدة و اهل الله سبحانه السلطان مراد لبناء البیت الحرام و خصه بیده لاجل الاسنی بعد ابن الزبیر رضی
 عنه و انفرغ عن جمیع اسفل من المکبة الشرقیة علی صوبها النی الا ان فی الطول و العرض السمک و وضع الباب بموضع کعبه
 احسن بناتهما السابین و منعت عمارتها سنه اربعین الف قلت السلطان مراد الذی بنی الکعبة الشریفیه هو السلطان
 مراد الرابع بن السلطان احمد من الملوک العثمانیه و قد اعلی المورخون لبناء الکعبة قوایرخ و بعد هذه البنا جارت سیدول عذیه
 و نزلت امطار شدید فونی الله سبحانه بیده العتیق و اخذ فی کف حایته ربه الغریق منها سبل فی لیلة الاربعاء السابع عشر
 من شوال سنه خمسین و سبعمی الف و علی غبته الکعبة الشریفه ذرا حایته سبل کان مجیده یوم السبت احد الظاهر السابع من
 شعبان سنه اربع و سبعمی الف و علی غبته الکعبة المحطیه و فیہ یقول السید محمد بن شیخان الباعلوی و طاف حجج السبل البیت
 الاثنا و قبل رکبته و دالی الصفاء انتهی المقصود منه منعها و انما انجلمت و وقوع قطرات پس واقع شد قطرات در زمزم علی
 عبیدی و در صدد القدر گرانی شد که مثل آن از زمین یوسف علیه السلام واقع نشده بود تا آنکه بعضی مردم بعض را خورند
 و قیمت یک تن در الوقت پنج دینار رسید و نیز واقع شد قطرات در زمین مستنصر عبیدی در صدد چند سال بیای تا آنکه
 بخورند بعض آنها را بعض را و رسید یک کعبه زحمتا بعد و دینار و آرد ب پیماندا ایست که چهل صاع حران کعبه ایست

مرده تا در حضور دوشند و از صد خانوار اطفال خلق بسیار قتلای شکم شدند تا آنکه پدر پسر را بر میان کرده بخورد و در مردم
 اوج گرفت تا آنکه برین کار انکاری برآورد و نمیشد بعد فوت تا آنجا رسید که در اکل یک یک سبیل نامی انگشتند و هر که
 چو که بر دیگری قادر و مسلط میشد او را سبیل و پسر اقربا منعقد از فسخ کرده غذا میبخشیدند و طبیبان معقودشند زیرا که
 آنها را بیکدیگر ویدن بیمارانی طلبیدند و فسخ کرده و ناخوش می نمودند البته و در سینه هفت عدد و نیزه در دیار بکرو
 موصول و آبل و سارین و جزیره و دنیا فارغین و غیره با غلام عظیم پیدا شدند و بلاد بسیار و ایران گردید و اولاد را بفروختند
 و موت و در مردم اعتبار بسیار شد تا آنکه در جزیره ابن عربی از نو هزار کس از هر سگی جان دادند و اولاد است هزار کس و ک
 فروخته شدند یک مبی بده و دریم بازیا و می از زید و تارا آنها را خرید میکردند و اکثر اهل میانافین هلاک شدند تا آنکه
 در اسواق آنجا بهر شش و گمان هیچ نماند و موصول بیشتر از اردین بود و آنقدر اولاد و بیخ رفت که خانهها را باطل
 خانهها خالی ماند و حیف میبایست غذا شدند و پدر پسر را بد و از دود دریم بهر رفت و گفت که درختان وی پنجاه و دینار صرف
 کرده بود و در شش زبان اولاد و مسلمانان را تلگ می گرفتند تا آنکه زن و دختر خود را بر نظریه میساخت و قنارت بنفرا میگرد
 تا در وی رغبت کنند و اهل اربل تمام نبات و وحید گنبا بخورد و بعد پوست درختان را و حیف را غدا کرده بعد و
 آمد و باقی را فرو گرفت و خلق کثیر از پنج جان داد و کز فلک البرزانی فی ذیل الارضتین و کثرت هتاهت و در سینه و
 قریب شهر نرولی زلزله شد و یکباره بجزایر قیافوس از ساحل قدیم و نیزه رفت و از میان شوق کوه جدید که ارتفاع آن چهار
 صد ذراع بود و محیطش سه میل پدید آمد و در سینه غلام بلده سینط از ملک کانی زلزله حادث شد و زمین بشوق شده
 آب برآمد و آن شهر غرق آب گردید و در سینه در حوالی شهر نیکو و آلتی از کوهی پدید آمد و کوه را پاره پاره کرد و
 از صد نه آن غریب هزار کس بر خاک نهان شدند و در سینه بحری در شهر آرتقیه از بلاد پیر و زلزله آمد و زمین
 بشکافت و سنگریزای سوه خندانان جسته تا سافت نمود و سیل موجب ابی خلق گردید و آوازهای هولناک سمنو
 شد و نیزه از قدر تاریکی در گرفت که مردم محتاج چراغ شدند و در سینه در جزیره سینا مثل سیه بار زلزله عظیم پدید آمد
 و آن جزیره را در بحرا و قیافوس تها بکرد و در سینه از کوه میسویوس آنقدر آب گرم روان شد که قریه بار غرق کرد و
 هزار کس جان دادند و در سینه شهر قشلاق از صد نه زلزله غرق آب شد و در سینه در جزیره صقلیه قریب طابین زلزله آمد
 که پنجاه و نه هزار و شصت کس مردان هلاک شدند و آنها عیسوی پدید آمد و در سینه بوقوع زلزله در جزیره جاوا شانزده و سیل
 غرق شدند و در سینه یکباره بجزایر قیافوس آلتی از زمین پدید آمد و بعض بلاد و سیل را پاک بسوقت و در سینه در بند
 کالو در بنادر ملک پیر و زلزله حادث شد که موجهای عظیم از بحیره خاسته شهر را زیر خود گرفت و در سینه شهر
 از بنون بر زلزله در میان گردید و در سینه زلزله در شهر میسویوس حادث شد و خرابی ماکر و در سینه از ضلع شمال
 از اضلاع جاوه زلزله افتاد و از زمین شوق شده آتش بیرون آمد و در سینه اشهاب تاب در شهر بنگا غیوافت و
 و از آن آوازی مثل رعد برآمد و در سینه اشهاب تاب تا یک دقیقه نمودار شد و در سینه در بدخشان تا سیه شب
 وقت شام سرخی از جانب مشرق نمودار میشد و قریب صبح از نظر غائب میگشت و در سینه در مقام بهر پال گلو را تشین

روانه ساخت پس وز تر و بنیاد طاهر قمری چرخ خدا بر سر ایشان ریخت و حاج را در عین سحر حرام بقل رسانید و لشکری
در چاه زمزم انداخت و سنگ سیاه را بدیوس بر دوات یا رگازان بشکست پس ترا بر کنده با خود برد و یازده روز در کوه ماند
و چهره نشان یازده از بخت سال ماند مردم بجا نهارد و دیار در عوض می میدادند انکار کرد و نداندا اگر در خلافت مطیع در
مسند گردید و گویند چون او را بر شتر بار کرده بر دوش چل شتر در زیر سنگ که او را بکوه مخطئه مقام سحر ملک گردید و چون آن را
بار کردند نرسیدی شتری را غرقا توان او را بر داشته آورد و فریاد میدادند برین سخن میسلیمان گویند در کوه بودم در آن سال که
قرامطه آمدند مردمی با لاف تانایا بر یکدیگر میسیدیم پس خبر زهدی من گفت و گفتن یار با حکمتی رجب بسیار
برو بار بود تو پس بقیه آنقدر بدو داغ خود و عمر و قمری بالائی منبر برآمد و گفت همه انا باشد و با نشاء و با خلق سخن و بخل
و بعد از آن بوطاهر قمری هیچ رنگاری نیافت تا آنکه تن او از هیچکس شده پاره شد محمد بن نافع خراسانی گویند تا که مردم مجلس
را در حالیکه متنازع شده بود که سیاهی صرف و سرراست و باقی همه سفیدست و طولی بقدر عظمی که باقی باشد و تا آنکه
بهت تمامه انقطاع حاج با کمالیسم آخر زمان باشد و العیاذ بالله و ذکر آن در دیوان بک پیده خواهد آمد و از آنجمله استنباح
یک خطبه است مروی است که هرگاه چنین هیچ از یک نسبی که نو بیرون آمد مردم او را نصیحت کردند و فرمودند آنرا نیکو
وی گفت پدر من مرا حدیث کرده است که روزی خرمست که حلال گردانیده شود پس اگر گشته شوم من بیرون که دوست تر
مرا از آنکه گشته شوم اندرون وی حدیث گویم این استنباح چند نفوذ اتفاق افتاد یکی در زمانه یزید پلیدی که سابق فی ذکرة
آدم در زمان عبدالملک میکجای از بر سران الزبیر فرستاد و بی بقل بن الزبیر و درم بیت پر و خست سوم در زمان بوطاهر
قمری که سابق فی ذکرة چهارم چند مرتبه دیگر واقع شد و همچنین از اشراف ابنای حرس گشته شدند و نزدیک است که باز در زمان هجده
قبل خروج وی واقع شود و آخر کسی که در انبیل گردانده و استوین است از خسته وی کعبه را بدم کند و سنگ سنگ را
هجر کند و تفصیل این را داشته خواهد آمد و از آنجمله است کوفه شدن سرهای قوم بستانه و غیره از آسمان آذرین عباس رضی الله عنه
آمده بر این نیست و ساعت تا آنکه کوفه شدند سرهای اقوام که کب از آسمان بسبب تحلال شان عمل قوم کوثر را روانه کرد
و در سنه پانصد و نود و سه که کعبی عظیم بر آسمان بشکست و آوازی مائل از شکستن جی می سمع شد که خانه او جانا و جبرانش
مردم استعاضه کردند و بدعا و استغفار با علان پر و خند و گان کردند که این را از علامات قیامت است و در سنه و وضو چهل
و یک ستاره ناد آسمان صبح زدند و نجوم پراکنده گردیدند چنانکه هیچ متنش را میشود و این حال تمام شب ماند و نیم امری نرسید
بود که مثل آن صحران بوده و در سنه سصد و بیست و سه در خلافت دامن با نند در ذیقعد و نیم با شکست تمام شد و
که مثل آن دیده نشد و بعد از آن بسیار شد که ناره و شکست مرویرا بکشت و در سنه سنگ در از بوزن شصت رطل و یک
زین علیا بارید و در سنه بمقام انالی پاره های سنگ بطور زلزله بارید کلان تران بمقدار یکصد و بیست رطل بود و در سنه
بارش سنگ بمقدار ۹۰ رطل شد و این واقع در کوه و زیر اتفاق افتاد و در کون کن در سنه باران سرخ مثل خون بارید
و همچنین باران در بلا و فوج در سنه اتفاق افتاد و در مقام ابر کند در سنه باران سرخ حاجت بارید و در سنه در مقام مقدس
سنگ بوزن ۴۰ رطل افتاد و در سنه در قیس نوی پاره های آتش یعنی خاک بارید و جانا چهار روز کشید و در سنه تا پانز

ستاره این بیت گفته است بدین طول سر بر آورده و فلک شاطری شده که بر آورده و در لفظ آخر هر
 ۲۳۱ از زمان محمد شاه پادشاه و هلی ستاره و دوزخ و کواکب ج و د و نمودار شده قریب از ده روز ظاهر ماند و بعد از آن
 منحنی گشت بعد از آن سال پسر کلان پادشاه انتقال نمود و این ستاره در اکتوبر ۲۳۲ هم نمود اگر شنبه بود و در ۲۳۳ با زمان
 محمد شاه بعد عید الاضحی ستاره دوزخ و بقدار یک رک از سمت الراس مثل بخنوب برج جدی نمود اگر شنبه هر روز مری میشد که
 بطرف شمال میر و قریب یک ماه ماند و بعد ایام عاشورا معدوم شد و در شنبه ۲۳۴ چپام دقیقه ۲۳۵ بجری ستاره دوزخی اول
 بقدر نیم رک در میان آخر برج حوت و اول حمل این کواکب و الفرس جناح الفرس اول شنبه هر شنبه ثالث شنبه می ماند و در شنبه
 و دوزخی قسم یک ماه ماند و از میان هر دو کواکب ظاهر بطرف مغرب نیک نال بخنوب میرفت و از شنبه ۲۳۶ باز در ۲۳۷ دوزخ و شنبه
 یک نيزه مری میشد این ستاره بسوی مغرب و بظرف مشرق و در شنبه ۲۳۸ نیزه بیشتر و در آخر دوزخ معدوم شد و در سال
 یکبار در دو معدوم بقا و پنج بجری این کواکب میان شمال و مغرب نیمه ماه یا زیاد مری شد و طلوع وی متصل غروب قنابل
 و در ۲۳۹ در ۲۴۰ یک نیزه داشت و بعد از شنبه ۲۴۱ در ۲۴۲ کواکب کشیده اند کاتب حروف نیز
 افراد و موضع کلیا کبیری از علل سه پال دیده و در زمان سلطان طغرل سلجوقی در راه حبشه کواکب سیاه در دوزخ
 سوم نیزان که برج هوای ست بر یک دقیقه قرآن کردند و این اول قرآنست که در شنبه ۲۴۳ هوای شده و صاحب جمعی که
 در آن وقت بوده یگویی که قرآن در سه آئین شده و لفظ الفیاضه الفیاضه تاریخ آن یافتند اهل فرنگ گفته اند که این
 قرآن شانزدهم ستمبر ۲۴۴ عیسوی بود چینی که شمس می نام در حبه بنده آمد و دیگر سیاره با در برج میزان و این مطابق است با تاریخ
 حبش نهم جمادی الثانی یا غر و حبشه ۲۴۵ بجری استخوان ایران گفتند که درین سال با وی پیدا شود و کواکب عارات را از پنج بر کوه
 و نیست و نابود سازد و بقیاس آنکه در ایام حضرت نوح علیه السلام این سیح سیاره در سرطان که برج آبی است جمع شده و
 طوفان آمد اکنون که اجتماع در برج هوای ست باد تند وز و جهان را با خاک برابر کند لیکن با چندان هم نوزید که دانند
 برگ کاهی جدا شود و نور چراغی را فرو نشاند انوری شاعر درین باب بیشتر مبالغه داشت فرید کاتب در حق وی گفته
 گفت ست انوری که وز باد با می سخت و دیران شود عمارت و کعبه سرسری و در روز حکم او نوزید ست پنج باد و یا سر
 الريح تو دانی نه انوری و لیکن محققان گفتند که اگر چه باد نوزید لیکن بعد از آن سال چنگیز خان منوچهر ملک توران و
 ایران شده عالمی را بباد قنار داد و چندین هزار مومن و مشرک را بکشت اما بحسب تاریخ استیلاروی بعد از سی سال از
 قرآن ست در آن سال انشا عظم گویم صور مرئی کواکب ذات الاذتاب بوجوه مختلف بوده بعضی دنباله دار و بعضی ذو
 ذائب گویا عیسوی روشن فرو رفته ست و ذنب بعضی مثل خطوط اشعاعی شمس و ذنب بعضی مدور کردی شکل و بعضی را
 دنباله کوچک بعضی را درج بعضی را در بعضی شکل دیگر و این اختلافات بنا بر اختلاف منظرست و الازاس هر دو
 ذنب فی نفسه مستدیر و کردی شکل بوده و در تواریخ مختلفه از سنوات ماضیه بکثرت تمام ظاهر شده تا آنکه مورخان گیتی
 و تاریخ شناسان عالم رویت او را بقدر سیال عیسوی و سال هجرت و تعداد دوره و کیفیت حرکت شرقیه و غربیه و طول
 و قصر زمان طلوع و تعداد قطع برج و مدار او را نود و سه بار از ابتداء عیسوی لغایت ۲۴۵ هم شمار کرده اند

و همچنین حایه ادا را بقدر اسکند جبری نهایت سنگین اجری نمود و یکت بقیه شهر و ربی و اکثر نری نشان داده و اکثر نشان
 ظهور او قبل از سنین سیصد و بیست و دو بار بار منتهی قتل و کلاه آدم علیه السلام تا زمانه سیح علیه السلام بیان کرده اند و قاتل
 ظهور او در یک مختلف هر فرق و در زمانه دهم و چون مقادیر حدوت بعضی حوادث عالم این ستاره را دیده اند و طاعت
 دی ستاره مذکور کرده اند و آن حوادث را از تائیدی فهمیده و چنانکه در هبل بل تخمین است و در شرع سیرت پیچ و تاب
 را بدین کوکبی از کوکب نبسته اند و اعتقاد اهل اسلام آنست که هر چه شده و میشود و گذشت و میگذرد بقدر غرض
 است و بتأثیر که ام ستاره عظیم کاسیائی و باشد التوفیق قف در روایت نسیم بر کاتب که طلوع میکند ستاره از مشرق
 قبل خروجه مهدی و می باشد و در انبار روشن است پی بنای این طلوع غایب دایم آن طلوع باشد که مستقل بود
 مهدی علیه السلام اتفاق آمدن مجرای الف تالی مع و در کتب تصحیح مع از مجله ثانی بمخاطبه شرف الدین رحیم نوشته اند
 که در آمده است در علامات حضرت مهدی که در باب مشرق ستاره طلوع کند که آنرا ذنب باشد این ستاره نیز از
 یا مثل آن این ستاره ذنب را تواند بود و که برای آن گویند که گفته اند سیر که اگر ثبات از مغرب بمشرق است پس برای آن
 ستاره سیر بود و آن مشرق است و پشت آن بجانب مشرق پس این برای بیاض در پس پشت است که ستاره مشرق
 و از مشرق که بجانب مغرب رور بلند می آید سیر قمری است که مربوط بظن آن عظم است و عود نورانی که در پیش از ظهور این کوکب
 ذنب را طالع شده بود و طاعتی که در آن مفهوم میست و میر و برکت و از نظر ذی امان ستاره ذنب و آواز ستاره
 و است لایزال النافع و البصائر و الله سبحانه و تعالی و از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده و مکرر متعذر شود و
 باینکه که در آمده است که چون پادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت مهدی متوجه دست بخراسان برسد طلوع کند
 در جانب مشرق قرن ذوالسین در عاصی می نویسد یعنی عود منور که در سر داشته باشد و اول طلوع آن در وقت ملک
 قوم افروز بوده امحیث این بیاض در باب مشرق حادث شده بود و اول بصورت عود منور بود و بعد از آن کجی دیده کرد
 شباهت بصورت قرن که شلخ است حاصل نموده و در این اعتبار فرموده است که هر دو طرف آن شلخ باریک
 گشته بود و کتبات بهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دوسر اعتبار نمود و آن دنیا پنجه نیرو که هر دو طرف آن باریک باشد
 آنرا دوسر اعتبار کنند و خودی شلخ محمد ظاهر بدستی از حونیور آمده است میگویند که این ستون نیز بهتاف فوق دوسر داشته
 بدو دندان که در میان آنها اندک فاصل بوده در صحن تشیخ من جمعی نموده باشد و جمعی دیگر نیز همین طو خبر دادند این طلوع
 و رانی آن طلوع است که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سرانته خواهد بود
 و درین وقت از زمانه بیست و هشت سال گذشته است و در هیچ ستاره و موت شش و حیات احدی و دیعت نفوذ
 اندا چه از کلام مجید مفهوم میشود و اغراضی که ببناره متعلق دارد و چیز است فرمود و باجم هم هستند و بنساره راه
 می یابند در سفرهای بجز و فرمود و تقدیر زین السام الدنیا بمصلح کل همان دنیا را ببناره تا فرین ساخته ایم و فرمود
 و جلنا با رجوعا للتیاسین غرض سوم رحمتی است که مربوط باینهاست تا استراق سمع قیامه تا ظهور این هر سه
 غرض هر چه گویند به ثبوت نبویست و داخل او نام و خیالات است ان الطریق لا یغنی عن الحق شیئا بل نقول ان بعضی

افضل اتم انتهی گویم انیکه مجد و دربار و ستاره فرموده مطابق قول قتاده و دیگر سلف مسلح است فی تیسیر الوصول الی جامع
 الوصول عن قتاده قال خلقت ثم اخرجهم فقلت جعلها من الذریرة السمار ورجو اللشی طین علامت بهندی بهامن تاویل نمیداریم
 ذلک فقد اخطا خطه و اصاب نصیده و تحکف مالا یحید و مالا علم له و ما یخبر عن عمل الانبیاء و الملائکة و الله و جعل الله فی نجم حیات
 احد و لا رزقه و لا موتة انما یفترون علی الله الکنذب یتخللون بالنجوم اخرجه البخاری استشهدا و الی قولہ مالا علم له و اخرجه باقیة
 زبیر الی انتهی بعد و مجد و روح مدح و جهان مکتوبی شسته فرزند عزیز مکرری نویسم که وقت توبه و انابت است و هنگام تمقل و انقطاع
 که زمان ورود و فتنه ناست نزدیک است که در رنگ بایران نسیان فتنه نابر خیزند و عالم را بگیرند معلوم نشا شده باشد که در
 روز ناکفار دار اخر بنی اجمی مکرگوش بر سلسلمانان بر بلاد اسلام چه ستمها نمود و چه اذیت نارسانید غرضه بهم الله سبحا
 این قسم گلهایم بدیو بهیفتنهای اخر زمان بسیار خرابی گفت انتهی گویم مثل قصه کفار نکرگوش و اقله قدر بند رستان است
 که در سنه یک هزار و دو صد و هفتاد و سه هجری افواج انصار از طاعت حکام برگشت بوقوع آمده و از دست حکام بسبب
 این قان کا مان ببا نجام آنچه بمسلمانان رسیده خافران این حال و نه تفصیل آن بحکم خود دید و گویش خود شنید اند و غایبان را
 مطالعہ لغوا بخی این فتنه که یکی از امور عظام است و کتب مستقر در آن تالیف یافته کافی است آنچه درین فتنه از تحریف و تفسیر
 و تقصیل و تضلیل و اجلا و طمان و غار نگری و تاوان ستانی و حرب ضرب دیگر آزار و ستمها بظهور آمده مثل آن معذوفیت
 جمعی مظلومانه و جمعی محاربان شریفان شهادت چشیدند و جمعی جان در کار حب و دلت چاه دریا خفتند و جمعی با انصاری و
 موافقت و نصیحت اند و شد آنچه شد سه سندان چنین مصیبت عظمی ندید دست و دیدیم داستان شوم و سنین چند
 نبلیست زین معاملہ پیر این عرب و از خون گریه سرخ شده است آنتین سهند و تقد صدق الله تعالی نیا قال فی کتابہ بقلوبنا
 فی اموالکم و انفسکم و لشتمکم الذین اولوا کتاب من قبلکم و من الذین اکثر کوا انوی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم
 الامور و خدا را شکر است که ما هم درین ابتلا آدمیم و جمله رخت دستار خانه ازان مرد و زن بنار رفته نصرانیان و ادیم اما موفوق
 شدیم بجهنم رسیدیم بر جان و ایمان خود تا آنکه حق تعالی بجات داد ازان و در طه پلاک آن نفقت را حصن الفضل خویش
 سبدل گردانید و بدست رحمت خود بعد از آن رحمت و نفقت از حصین غنلت با وج غرت و از ضیق فقر و فاقه بدست غنا و
 و دولت رسانید و ز ما مصالح عباد مملکت بدانت اولاد و احصی شمار عیال است کما انیت علی نفسک و ای خدا اقربا
 اسانت شوم و این چه احسان است قربات شوم و غم الله لی باحسنه و از اوقتی جلالة رضوانه الاسنی **فصل در بیان**
 و از انجمله است کثرت موت از عوف بن مالک آمده که فرمود رسول خدا صلعم بشمارشش چیز پیش از ساعت موت بر من پست
 فتح بیت المقدس پست کثرت موت چنانکه در کفر گو سفندان می یافتند احدیث رواه البخاری و ابن ماجه و صحاح کفری المستدرک
 و ابن در زمانه عمر رضی الله در طاعون عوام بعد زمانه نشان در طاعون جارف واقع شده و هم در طوایف و قبایط که در
 اقطار ارض روده و سیوطی در کتاب بار واه الواعون فی اخبار الطاعون ذکر کرده که طوایف اقمه در اسلام نیست آن
 جمله در تالیف خود و در بیان طاعون گفته اول طاعونیکه در اسلام واقع شده در عهد آنحضرت بود و صلعم در سنه شش
 هجرت در مدین معروف بطاعون سیر و بیست حکایت کرد این را مدین و منبدا که چند کس مردند و آن تا حکایت و

[illegible]

ابی سفیان در طاعون گفتن میشنو او را زیاد بن ابیه و زیاد بن سمیه و در دست محبت می آید که زیاد بن جواد پنهان است که چون
 عراق را بدست شمال خود ضبط کرد و دست یمن را بنو ز فاخته و در اینجا تصریف کرد و بنسب اول نیابت بر بلاد حجاز و چون
 اهل حجاز اطلاع یافتند نزد عبداللہ بن عمر آمده شکایتش کردند بن عمر فرستاد و وقتیکه شد دست بدعا برداشت بر زیاد بن جواد
 کرد و مردم این گفتند پس عراق را زنجی بدست زیاد رسید و خیل تنگ دل شد پیش قاضی شریع در بریدن دست جبرج شوری کرد
 شریع گفت نزد من نباید برید زیرا که اگر در اهل منحت نیست ملاقات کنی با خدا و اجر می باشی که دست تو قطع است از خوف تعاقب
 و اگر زندگی هست در مردم بریده دست ثانی و بان و اولاد تو عا کر کنند پس ازین اندیشه باز ماند و گویند زیاد میگفت که طاعون
 در کینش خواب می کشم آن ابی الدین از عبدالرحمن بن اسحاق بن صفاری روایت کرد که زیاد اهل کوفه را جمع کرد تا آنکه مسجدی در حیره
 قصر ایشان پر شد و غرض ازین جمع عرس برآورد برایشان از علی بن ابی طالب علیه السلام گوید من هم در آن جمع بودم
 نفی چند از اینجا جمع و که از انصار بودند و مردم و امری عظیم بود پس من چیز را در آن گردان مان بیشتر اهل بدل کرد و
 او را گفتیم تکیست گفت نقد و الرقیه میبوشد ام بسوی این قصر پس پیدا شد و ما را آن خود را گفتیم شام و دیدیم آنچه پیش
 گفتند مانند دیدیم قصد ما ایشان باز گفتیم و برآمد بر ما خارجی از قصر و گفت امیر شما را میگوید که برگردید زیرا که من از شما مشغول بودم
 که طاعون او را در گرفته است بقره در بصره و طاعون جارف واقع شده و سبب مجارف زیرا که مردم بسیار اندید بر میکنند از
 زمین چنانکه سیل نیست مای کا و دو بر میکنند و معظم آنرا می گیر و در سال وقوع آن اختلاف کرده اند بعضی سن اربع و شش گفته
 و به جزم ابن السجستانی المنظر و بعضی سنه تسع و ستین در شوال گفته این کثیر گوید شش و پنجاهمین است ذکره الذبیبی و غیره و گفته
 سنه سبعین قبل سنه است و بعضی قبل سنه ثمانین این کثیر گوید سی و یک سال بن جریر بن العواد می و درین طاعون از اولاد
 بن کلب هشتاد و سه نفر وفات یافته و از اولاد ابوبکر حبش کس آن کثیر گفته است بقای می سه روز بود و در روز اول
 از اهل بصره هشتاد و نه کس و در روز دوم هشتاد و یک نفر و در روز سوم هشتاد و سه نفر و در روز چهارم مردم صبح کردند
 مرده را و دیگر اقل قبیل از احاد ناس تا آنکه میگویند که ما در امیر بصره هم در آن گذشت کسی میسر نیامد که جنازه او را برداشته
 صاحب ائمه الزمان گوید مردم درین طاعون اهل شام مگر اندکی و حافظ ابو نعیم اصفهانی گفته حدیث کرد ما را عبداللہ و گفت
 حدیث کرد ما را احمد بن عساکم و گفت حدیث کرد ما سعدی از مردی مکنی بابی المنفل که دریافت بود زمانه طاعون را گفت
 می گفتم در قبیل ما و درین میگردیم سوتی را و چون بسیار شدند مردگان نتوانستیم دفن کردن پس فوت بان رسید که در خانه
 می در آمدیم و دیدیم یک کسبه از اهل خانه چهار دروازه را بند کرده بر گیسو کشیم گفت پس در آمدیم در خانه و جستجو کردیم در آن
 دنیا فقیه چپکی را که زنده باشد در آن خانه زدیم و برگردیدیم چون طاعون در گذشت در خانه های مسدود و در گوشه کردیم و بود
 مسدود و در آنجا دیدیم در یکی از آنها که بعد تغیتش هم کسی نیافتاده بودیم علای در میان خانه تر و تازه یافتیم گویا چنین هم
 از کنار مادرش جدا ساخته اند بر آن غلام استاده تعجب میکردم که ناگاه از تنگ دیواری ماده سگی درآمد و بان کودکی
 نزدیک شد و کودکی هم بسوی وی میل کرد و شیر وی میکیدن گرفت محدی گوید من آن کودک را در مسجد بصره دیدم که مقبره
 بر لبه خود دست آن ابی الدین در کتاب لا اعتبار گفته حدیث کرد ما را یحیی بن عبداللہ شعی از محمد بن اسلام محلی گفت نعم کرد

پس از سفده روز بر خانه ایوب گزر کردم خانه را بر ایران با منم پرسیدم این چیست گفتند طاعون بایشان رسید
 است این بی الدنیا گوید ایوب لیحه پدر خود بود و او را تربیت لایق خلافت کرده بود تا بعد از وی خلیفه باشکند تا آنکه
 طاعون بر رسید و در حیات پدرش میماند و وفات وی در سنه نو و هشت بود و حافظ ابن حجر گفته واقع شد طاعون در
 بر طاعون سنه یکصد و شصت و یکم و این در خلافت عمر بن عبدالعزیز بوده آن محدثان بر طاعون مندر روایت کرده
 که نفری چند نزد عمر بن عبدالعزیز بودند و او را میگفتند که در طعام حفاظت کنند و گویانان بر گزار دنا کسی در شبی سوی
 حمله آورده بختد و میگفتند که از طاعون گناه گیرید که خلافت پیشین چنین میکردند و گفتند آخر او شان کجا رفتند مردم
 چون درین امر بروی گذارند گفتند با خدا یا اگر سیدانی که من و منی چیز از قیامت بیشترم پس خوف مرا این می بین
 در وقتی گفت که در سنه یکصد و شصت طاعون واقع شده و محمد بن خلف معروف بکعبه در کتاب لغزش از اخبار از ابی الزناد
 آورده که گفت عبداللہ بن حسن بود من نزد یک بن عبدالعزیز واقع شد طاعون در شام گفت کوچ کن برو که غنیمت
 گیرند ای تو شل جان تو در قضا کرد و حاج مرا و باز گردانید حافظ ابن حجر گفته و نیز واقع شد طاعون در شام در سنه یکصد
 و هشتاد و در سنه پانزده و کذا فی تاریخ بن کثیر و در راء الزمان است واقع شد در سنه شانزده طاعون بشدید در
 شام و عراق و عظیم وی در واسط بود و ذکره ابن کثیر ایضا بعد در بصره طاعون فراوان واقع شده و این نام مردیت که
 در آن طاعون در سنه یکصد و هشت و هفت وفات کرده بعد از آن هم در بصره طاعون مسلم بن قتیبه در ماه ربیع شعبان
 و رمضان سنه اصدی و شصت و هشت واقع شده و در شوال فتنی پیدا کرده و در یک و زو نوبت هزار جنازه رسید آن
 سعد گفته و درین طاعون بمرد اسحق بن سدید عدوی و فرقه بن یعقوب بنی و ایوب سختیانی ابن سعید میگویی خبر داد و در
 علی بن عبداللہ که حدیث کرد مرا سفیان و گفت شنیدم داؤد بن ابی هند را که میگفت رسید مرا طاعون و بهیوش
 افتادم پس آمدند دو کس من و من و خبر کرد یکی زبان مرا و دیگری پای مرا و گفت چو می یابی دیگری گفت شیع و دیگر چیزی
 از خطوط بسوی مسجد چیزی از قرآن گفت و من در آن روز قرآن یاد نگرفته بودم پس چون میفرستم بسوی حاجت میگفتم
 ذکر کنم خدا را تا آنکه بیایم حاجت خود را پس تند دست شدم و توجه بقرآن کردم و آنرا بسیار مؤخر در شام گفته این همه طوایف
 در دولت اموی بود و بکمی بعضی از مورخان گفته اند که در زمانه بنو امیه گاهی طاعون از ملک شام منقطع نمیشد تا آنکه خلفا
 آنها وقت کثرت از آبادی بصره می رفتند و از نیابت که هشام بن عبدالملک به صافه منزل خود گرفت بعد طاعون در
 دولت عباسیه فتنی پیدا کرد تا آنکه بعضی از امارا عباسیه در شام در خطبه بطریق مفاخرت گفتند حمد میکنم خدا را که
 برداشت طاعون را از شما از روزیکه دالی کرد و ما بعضی از مردم که جرئت داشتند بجوابش گفتند که اللہ تعالی عاود
 ترست از آنکه جمع کند شما را و طاعون را بر ما پس گشت او را آن عساکر در تاریخ خود این حکایت کرده و نام امری چون بن
 حارث برده و نیز از جمعی آورده که منصور اعرابی را در شام دید و گفت حمد کن ای اعرابی خدا را که برداشت از تو
 طاعون بسبب لایب ما این بیت اعرابی گفت حق تعالی حنف و سحر و کید و لایب شما و طاعون را بر ما جمع کند بعد
 در سنه سی و چهار در ری و در سنه چهل و شش در بغداد و در سنه دو و صد و هشت و یک در بصره طاعون افتاد

که او کرده است آنچنان چهره و امور حول قبل و فاصله میان این مرد و طاعون هفتاد و پنج سال بود و درین مدت ولادت
 اوقات امام ششمی بود و پیش از آنکه فیضی الله عنه طاعون نذیر و وحیات دینی طاعون واقع نشد و اریحا معلوم شد که
 قول می نمودیم برای و ما نافع تمار نوشته مراد بدان طاعون مستی را که با غیر طاعون است چنانچه واقع شد طاعون
 در سنه دو صد و چهل و سه هجری در عراق و در سنه دو صد و هشت و در اندر میان و بر و بعد و در آن هشتاد و پسر هجری
 الی السلاج انتقال کردند و ذکره صاحب آیه الرمان و در سنه دو صد و نود و نه در مین فارس و در سنه سی و یک
 بغداد و در سنه نه صد و بیست و چهار در اصبهان و در سنه چهل و شش در عراق و مرگ سفاجات در آن بسیار بود
 تا آنکه قاضی برای حکم از خانه بیرون آمدن خواست و حاضر پرستیدن گرفت که ناگهان برود و یک روز مد پا بود و دیگر
 در یک صاحب شاعره گوید در کتاب نشوان الحافره و بیایم که تسوی گفته موت معاحات مردم را در هر حال واقع شد
 بعضی از ایشان معماز مردند و بعضی اساکل و بعضی پیشی و بعضی در جامع مسجد و بعضی در تمام همچنین در جمیع احوال که
 ناگهان مردم رسیده است که در یک حالت که حطبه باشد زیرا که مقول شده که حطبه ای در حالت قطب بزرگ ناگهان روزه
 باشد و برتر و تر جمعی گفته در سنه اصد و اربعه و در سیاه پور چنان مخطئه شد که فرصت نداشت و بر و جان از حسرت نال می دادند و انهمی بقدر
 واقع شد طاعون سنه چهار صد و شش در مصر و در سنه چهار صد و بیست و سه در بلاد هندوستان و در سنه بلا و قیل نابینا شدند و مردم
 بسیار در آن ایام و صافند مانند آن پیشه و در سنه پنجاه و یک در مکه و در سنه پنجاه و یک در مکه و در سنه پنجاه و یک در مکه
 مسیح در سیدنا بصره و در سنه چهار صد و سی و دو در مکه و در سنه چهار صد و سی و دو در مکه و در سنه چهار صد و سی و دو در مکه
 کس میگذارد و ندرست و واقع شد در سنه چهل و هشت و در سنه چهل و هشت و در سنه چهل و هشت و در سنه چهل و هشت و در سنه چهل و هشت
 چهار صد و پنجاه و سه و تا ده ماه قیام کرد بعد و در سنه پنجاه و سه و در سنه پنجاه و سه و در سنه پنجاه و سه و در سنه پنجاه و سه
 نماند و بعد و در عراق واقع شد در سنه چهار صد و هفتاد و هشت و در سنه چهار صد و هشتاد و هشت و در سنه چهار صد و هشتاد و هشت
 و تشریح منسأته در آن ایام تا آنکه کارس خط و خطا بمرتبه رسید که جنس غذا همچو عفا نایاب شد و گوشت بغیر از بدن
 آدمی باقی دیگر نبود و در سنه هفت صد و چهل و چنان طاعون یافت و در نظر آن مرد و دنیا معهود نیست تمام روی
 زمین را شرفا و خرافا و گرفت تا آنکه در مکه معظمه هم داخل شد و در حیرات هم افتاد و مقامه ابن الوثوی درین باب
 مشهور است آنرا بلی جمله گفته درین طاعون تقریباً نصف عالم یا اکثر جزو و در قاهره هر روز زیاده مرگست هزار کس
 می مردند و بعد و در دمشق و قاهره در سنه هشتصد و هشت و چهار واقع شد باز در سنه احدی و سبعین و در دمشق و در سنه
 در سنه هشتاد و یک قاهره پسر در سنه نو و یک پسر در سنه هشت صد و سیزده پسر در سنه نو و ده بعد
 در سنه بیست و یک بعد و در سال آینده بعد و در سنه هشتصد و سی و سه و آن واسع تر آن همه طاعون بود
 و واقع شد در مصر بعد طاعون سنه هفت صد و چهل و نه طاعون فطیر آن بعد و در سنه چهل و یک مصر طاعون
 واقع شده که در یک روز زیاده از هزار کس می مردند و بعد و در سنه چهل و نه و در سنه چهل و نه و در سنه چهل و نه و در سنه چهل و نه
 پنجاه با ستاد و بعد و در سنه پنجاه و سه چنان افتاد که هر روز پنج هزار کس می مردند و در سنه هشتصد و چهار و در سنه

[illegible]

رغبنا بالصف دينار باعته عروضا لها فبقيت العف دينار واشترت بها جملتها وحملنا على ظهره فبقيت الناس فبقيت المدة مع
 الناس ففتح لها غيبها واحد وكان السواد ان يقفون في المازقة يصعدون والناس بالكلية غيبا يكون المحجوز اجتازت
 امرأة بزقاق القناديل فخلعها السواد بالكلية ليحرق قطعوا من عجزها قطعة وقعدوا باكلونها وغفلوا عنها فخرجت من الدار
 واستغاثت فجارا لوالى وكسب الدار فخرج منها الوفا من القس في سنة ٩٥٠ هـ حدثت بمصر ظلمة عظيمة غشيت البصار للناس حتى
 لم يبق احد يعرف ابن يوجبه وفي سنة ٩٥١ هـ استمر في تلك المدة فبقيت خلقا كثيرا من الناس الدواب والافان
 قال ابن كثير وفي سنة ٩٥٢ هـ قال ابن الاثير في الكمال كان اول يوم منها يوم لم يمت مكان يوم النيروز وذلك في سنة الفرس
 اتفق انه في سنة ٩٥٣ هـ الروم ايضا وفيه تزلزلت الشمس مرجح كذا كان القمري مرجح كذا ايضا قال وهذا شئ يبجل وقوعه مثله
 في سنة ٩٥٤ هـ في عارض فيه ظلمات متكاثفة وبروق غاطفة وياح عاصفة فتقوى اسهوتها واشتد سهوتها فقامت لها غمة
 مطلقات وارتفعت لها صواعق مصحقات فرجفت لها البحار واندمطقت فلاققت على بعد ما واعتنقت في ارض البحار
 والارض عجاج فقبل حل بده على هذه الطبقة لا تحسب الا ان جبهتم قد سال منها واد واد منها عاد وزاد وصدف الرياح
 ان انطقت سرج النجوم ومن وقت اديم السمار وحت ما فوق من الرقوم فكننا قال الله تعالى يجعلون صابغهم في اذانهم من
 الصواعق وكما قلنا ويرثون عليهم على عينيهم من البوارق لا عاصم من انطقت للابصار ولا لالجوار ان انطقت للاشفاق
 وغير الناس ساروا رجالا واطفالا ونفوسا من دروسهم فغا فاعل لا لا يستطيعون سيلة ولا يبتدون سبيلا فاعصموا بالمساجد
 الجاسفة واذعنوا للنازلة باعناق خاصعة ووجوه غائبة ونفوس غري لابل والال سائلة ينظرون من طرف خفي ويتوقعون
 اي خطب حلي قد انقطعت من الحياة علقهم ومعت عن النجاة ملتهم ووقعت الكفرة فيهم عليهم قادمون وقاسوا الى صلاتهم
 وودوا وان لو كانوا من الذين هم عليهم اذعنوا الى ان اذن الله في الركود واسعف الهاجدين بالهدى وادب كل سليم
 على رغبته ويعينه بسلا مئة طريقه ويرى انه قد بعث بعد الفخمة وافاق بعد الصبغة والمصرعة وان الله قد رد له الكفرة وادبه
 بعد ان كان ياخذ على الفرة ووردت الاخبار بانها كسرت المراكب البحار والاشجار في القفار والنفث خلقا كثيرا من اسفا
 ومنهم من فرغ فلم يفر فرار وفي سنة ٩٥٦ هـ قال الذهبي اشتد الغلا وهدمت الاقوات ووقع البلا وعلقت الخطب الى ان انهم الامر
 الى كل اديبين الموتى ومن سنة ٩٥٧ هـ كان الحجاج والموت المفطر بالديار المصرية وجرت امور تتجاوز الوصف ودام ذلك
 نصف العام الا في فلو قال القائل مات ثلاثة ارباع اهل الاقليم لا اله الا الذي دخل تحت قلم المحبرة في سنة اثنين وعشرين
 شبها مائة الف واحد وعشرون الفا بالقاهرة وهذا ترو في جنبها كك مجهر وسحا اضرو في البيوت والطرقات ولم يبق
 وكثر نرس في جنبها كك بالاقليم قال صاحب المرأة وفيها كان هيوذ النيل ولم يعبد في كفي الاسلام الامة واحدة
 وولت الفاكسين ولم يبق منه الا شئ يسير واشتد الغلا والوباء بمصر وكان فيها زلزلة بالغة من الصعيد هدمت بانيان مصر
 فانت تحت الهدم خلق كثير وفي سنة ٩٥٨ هـ مات النجوم في السار شرا وغريا وقطارت كاجار او المنتشر يمينا وشمالا ودام
 ذلك الى الفجر وخرج الخلق من الجحوا بالدعاء ولم يعبد مثل ذلك لاني فام البعث وفي سنة ٩٥٩ هـ كانت زلزلة عظيمة بديار مصر قال
 ابن الاثير صاحب المرأة ثم كانت في سنة ٩٦٠ هـ هدمت دورا كثيرة ومات خلق تحت الهدم وفي سنة ٩٦١ هـ كان غلا شديد بمصر قاله

ابن كثير وفي سنة ثمان الوار اعظم بمصر وفي سنة ثمان كان الفلاحون باقيا انما ساءت احوالهم على ما علمت من سنة ثمان صليت مسودة العبد يوم
 بعد العبد قال ابن كثير في هذا اتفاق قريب في سنة ثمان حصلت مصر لانه عطية جبار في سنة ثمان الفلاحون باقيا انما ساءت احوالهم على ما علمت من سنة ثمان
 آلات كثيرة لغارة السبي النبوي بعد حريقه فظف بها بالديار المصرية ورجاها وتغنيها لسانها ثم سار بها الى المدينة وفي
 كونها عظيم وفيها ولد ميت لراسان واربعه امين واربعه ايمى واربعه رجل في سنة ثمان وقع بها حريق عظيم وفي
 سنة ثمان فتح السلطان فحصل الى اهل مصر من فضل الكعبة بما لا يورده ويده وفيها هبت ريح شديدة بر بار مصر فحرقت ما
 مركب بن النيل وبها حريق عظيم وقع من سنة ثمان واما ما ساءت الفلاحون صفة الكعبة ما كان في سنة ثمان قال الخطيب
 ولدت زمانة بقلعة الجبل وارضعت من القيرة قال هاتني لم يعبها وشو في سادس عشرة سوال في سنة ثمان قال ابن كثير في سنة ثمان
 بالحن كسوة الكعبة الشريفة بالفاخرة وكان يوم استوداقت كان هذا سبب ذلك واستقر ذلك كل عام الى الآن وفي سنة ثمان
 يوم عرفة وقع بركار بمصر لعظم كثير من العلال ووقعت صاعقة بالاسكن رية واخرى تحت الجبل الاحمر من جوار حرقته
 فاخذ ذلك سحر وسبك فخرج منه من الحدة يداد في بالطل المصري وفي سنة ثمان قرب جزيرة كبيرة بجبال النيل فحرقته بولاق
 وفي سنة ثمان وقع حريق عظيم بقلعة الجبل ثمان ثمان ثمان الدخار والدخار في سنة ثمان قال ابن كثير في سنة ثمان
 بر بار مصر وفي سنة ثمان وقع بها عظم من دواب مصر حتى اكلوا الحيف وفي سنة ثمان ظهر كوكب ذوابة وفي سنة ثمان كانت البرار العظمى
 بمصر وكان تأثيرها بالاسكندرية عظم من غير ما طلح البحر الى نصف البلد واخذ الجبال والرجال وغرقت المركب سقطت ووقعت
 وبها تحت الروم حلق كثير قال البرزالي في تاريخه وفيها ظهرت دابة عجينة كالحلقة من بحر النيل الى ارض المنوفية وصفتها
 لونها لون الاسمانوس طاسه واذا نأى كان اكل عيناها وخرجا مثل النانة يغلي ورجها فيها الحولاسه ووصفها
 كذئب السمك رقبته مثل غاط السند المحشوش وفيها شعثا مثل الكركال ولها اربعة انياب اسنان من فوق وثمان
 من اسفل طولها دون الطير وعرضها سبعين في فيها ثمانية واربعون ضرسا مثل سياتوق السطرنج وطول عيناها
 من الجنبها الى الارض ثمان ونصف ومن كستها الى خافرها مثل البطن الثعبان وصفها في دورها في مثل السمكة بالية
 اظفار مثل اظفار الكرم من طهرها مقدار ما بين نصف وطولها من فيها الى زنها خمسة ستة قدما وفي اظفانها ثلاثة كرو
 ولحمها حمرة زفرته مثل السمك طعمها كطعم الحبل وغذاه حله اربع اصابع ما تعل به السيوف وحمل حله ما على خمسة اجمال في
 مقدار سامة من تعل على حبل بعد حبل . اعترفوا الى القلعة بين يدي السلطان وحسنه ثمانا واما موطن بيده وفي
 طهره معدن الزمر قطع زنتها مائة وخمسة وسبعون مثقالا حافا بالانسان ثم حملها الى بعض اللوك فدمع له فيها
 الف وثمانون الف درهم قال ابن كثير في هذا الملك من غلبا وبعث بها السلطان فأتى الانسان عماد في سنة ثمان
 كان بالفاخرة حريق كبير من اهل خارج عن الوصف ودام اياما في ماكن في سنة ثمان كان الطاعون العام بمصر وغيرها وفي سنة ثمان
 هبت ريح من جهة المغرب امتدت من مصر الى الشام في يوم وليلة وغرقت بولاق نحو ثمانية مركب اقامت اشجارا كثيرة
 وفي سنة ثمان وقع الوار بمصر وفي سنة ثمان كان الطاعون بها ومن سنة ثمان وقع الفخار في القبر فبهاك منها تسمى كثيرة وفي سنة ثمان
 وقع الوار بالديار المصرية وفي سنة ثمان وقعت صاعقة على القلعة فحرقت منها تسمى كثيرة واستمر الحريق اياما وفي سنة ثمان

و آغاز قیامه پنهان در سینه جلیوس فرشته روان در سینه جلیوس پدید و زخان و آغاز دولت منقول در سینه و ارادت
 رسول خدا صلوات الله علیه جلیوس سر و پر و نیز در ایران در سینه انعام دولت جو گیان و دیوس اینه ملک چند بر تخت پهلای
 در سینه تسلط قوم کات بر ملک امپیر در سینه جلیوس یزد و گرد و وفات تحول خلاصم در عربی سینه وفات ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه و خلاف عمر در سینه آغاز تسلط اسلام در ایران در سینه بجای کونه در سینه آغاز اسلام در مصر در سینه
 خوراندن سینه وفات عمر و خلافت عثمان رضی الله عنه و وفات یزد و گرد و در سینه وفات عثمان و خلافت
 کرم الله وجهه در سینه خلافت امام حسن در سینه از پس سال دولت بنو امیه آغاز شد رفتن سعاد و یزید کج و زلزله مدینه و غیر
 شریف در سینه و آنچه که بلا در سینه رفتن حجاج بن یوسف و قیام خلیفه خوارت مدینه مبارک و ظهور طاعون در مصر
 در سینه انقطاع حکومت اولاد و راجه ملک چند و آغاز دولت هریریم غابد در سینه قرآن عظیم پنجم و او سطر اول در سینه
 سیه هزار و هشتصد و چهل یک طوفان و هزار و چهارصد و هشتاد و شش بخت ضرر هزار و پنجاه و یک اسکندریه و مقصد و نود
 هفت بکرات و هشتصد و چهل یک سیحی و شش صد و شصت و دو و شاک و یکصد و بیست و هجری و یکصد و نوزده و گردی اتفاق
 و از بیجا و قانع هند را بقید سینه و قانع عرب پارس را بقید سینه هجری و حوادث فرنگستان را بقید سینه عیسوی نوشته میشود
 انجام دولت هریریم در دینی در سینه جلیوس نور و زخان در سینه هفتم قرآن عظیم و عمر بن عبد العزیز ملک بنی فاطمه در سینه یکصد و
 یک نام بنی امیه و آغاز دولت عباسیه و آنچه که ماه شش بعجل عطا بن مقنع در سینه آغاز تسلط طولونیه بر مصر در سینه جلیوس
 در سینه و جلیوس رامون در سینه جلیوس اگر گیان بر تخت جرس در سینه و فتح فرس دوم آن و در سینه طایران بر تخت چرای
 در جرجان بر بغداد پدید آمده و روی فلک را پوشیدند و تسلط طولونیه بر شام در سینه بارش ناچار زده و در نظر بر سینه
 مصر و زلزله روی و جرجان و طبرستان و قم و قاشان در سینه قتل منصور در سینه و برودن فرامطه جرجان و در سینه
 و بارش امارت یک طل بر بغداد و در سینه زلزله عظیم روی و ضعف طاقان در سینه و وسط دوم اتمام و دولت کا
 بکال از دینی در سینه یک هزار و چهل طوائف الملوک فرس در سینه اتمام دولت اسلام و جلیوس هنری بر کندی سلطنت
 اسپین در سینه اتمام اخشیدیان شام در سینه وفات حکیم فارابی در سینه فتح تها مینیر و زنت محمود و غزنوی و تحریک مندر
 سوم یک در سینه بارش سنگ در افریقیه در سینه بارش الدبقره و زنت و عراق و فتح کرا و ایدم بعد چهل هزار ساله برست
 محمود در سینه سقوط شهاب قع عظیم تاسی یک شب بخند و در سینه زلزله بلا و افریقیه و تبریز و ضعف قیزان و نزول عساکر
 و یافتن آبر از مصبان آغاز تاریخ جلای در سینه هجری و سینه یزد و جردنی اتمام سلطنت راجگان کوهستان سوادک از
 دین در سینه یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج شش نشینی را با برتری راج و قرآن شش ستاره سوای زحل غرق حجاج در سینه
 ظهور سقوبه و مظهر حضرت ابراهیم و یعقوب اسحق در سینه ظهور عکارب طایره در بغداد در سینه بارش مانا احمد و دین شهاب و
 سالار سقوبه و امارت خندق حول تبریزی صلوات الله علیه در سینه قرآن سیه سیه و در سینه میزان و ولایت چنگیز خان در سینه آغاز
 دانشمیه در شام در سینه بارش تگرگ هفت طل در عراق در سینه آغاز اسلام در بکال در سینه هزار و دویست و هجری
 او سطر سکوم جلیوس کسین در سینه اسلام غلبه ملاکوخان بر ایران در سینه جلیوس ظهور آتش در خارج مدینه منوره

چونکه و عماد الملک و جلوس شاه عالم و نه مرتبه انگریزان و رام نراین و تسلط جهانی سینه به در پی در سینه قران صخر چهره
 افتادون حق بر سرین و صاحب انگریزان باشاه و مصاحبه میان پیشه و نظام الملک سکه آمدن احمد شاه مرتبه پنجم و نه مرتبه
 عایجه از انگریزان و تسلط ایشان بر عظیم آباد و در سینه وفات شاه ولی الله محدث و طبری در سینه و مصاحبه انگریزان باشاه
 الدوله و حیدر ناک و سینه و قطره و باد در سینه و قتل چارلس پادشاه اسپین بر دست بونا پارلی در سینه وفات شجاع الدوله
 و نول سکه و آنی بهرت پور و جلوس آصف الدوله و رنجیت سکه و قتل محی الدوله و تسلط نصاری تا بنابر
 در سینه وفات کریم خان الی ایران و معاویه نصاری با سینه در سینه و افتد بنیت سکه در اجنه بنارس در سینه
 قران صخر پنجم زلزله عظیم و بارش سنگ در سینه و افتد غلام قادر در سینه جلوس محمد خان در ایران در سینه اجلاس
 دولت رام سینه در سینه خط مشهور هند در سینه ظهور و زوب فات آصف الدوله و جلوس عین الدوله در سینه سلطنت
 بونا پارلی در فرانس در سینه مرگ پادشاه پلند در سینه ظهور و زوب سکه هجری جلوس و کاهنگ در خت در سینه
 قران صخر ششم تقسیم ملک میان عین الدوله و انگریزان و ظهور و زوب سکه هجری تفویض ناصر جنگ با فرانس
 بنصاری و زلزله عظیم و فتح انگر بلاد بر دست انگریزان و وقوع زلزله در سینه ظهور و زوب بصوت کمنا س کلان ترمینا
 انشعش و سینه جلوس قاتر الدین حیدر در سینه استیصال بونا پارت در سینه فتح پور و کوه سله در سینه قران صخر هفتم
 جلوس و سینه دولت رام سینه پیچای شوم در سینه جلوس نصیر الدین حیدر در سینه ولادت محمد رسول در سینه جلوس
 پنهان دولت رام و سینه جلوس محمد علی شاه و راه و ده در سینه و همدین سال الداد محمد رسول و بجوار رحمت الهی انتقال و سینه
 مات تاریخ وفات ایشان است وفات اکبر و شاه قلعه ششبرج ملی و ولیم چهارم پادشاه لندن و سلطان محمود پادشاه روم
 و جلوس بهادر شاه و ملکه و کتوریا و سلطان عبدالجید خان در سینه مرگ رنجیت سکه و جلوس کهک سکه و فتح کابل
 و قندار و بر دست انگریزان در سینه مرگ کهک سکه و نونبال سکه و جلوس شیرنگ در سینه قران اصغر ششم در سینه
 یک هزار و دوه صد و پنجاه و شش هجری و یک هزار و شصت و هفت و هفت سمت آغاز شد نکاح اول محمد رسول در سینه ولادت
 ولدا اول نور الحسن طالع عمره و راه و سینه و ولادت علی حسن زاده عمره و علمه در سینه و نکاح ثانی کاتر و ف باز
 بهیال در سینه اتفاق افتاد و خطاب ابی برهم رسول و غره صفر در سینه هجری حاصل شد و منظور می آن از گوریت انگریزی
 در نینه خریطه خط موسوم بر سینه عالی آمد و تسویه تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن در چهار مجلد در سینه و تفسیر با آغاز طبع در
 مطبع ریاست بهیال با سینه هجری گردید و همدین سال انگریزان ریاست کوه بوندی را بر استغاثه رعایا از دست راجه
 آنجا انتراع نموده به صرف خود آوردند و قف انگریزان که امروز حکم اقلیم پسنداند ولایت قدیم ایشان انگلند دست بفرود
 از برطانیه شرقی آن بحر حرس غریب چارلس کیل جنوبی انگلس کیل شمالی اسمکند سکنه قدیم آن دیار قوم کال بر دست
 پرستی بودند و هفت صمن مجبور با سمار مختلفه داشتند تا آنکه قبل مسیح علیه السلام به پنجاه و دو سال جلوس بران ملک
 شد و در سینه عکلا دیوس بران ولایت بشکر کشید و کراکنا کوس را استیلا کرد و اکری کولا سپه سالار بر ریاست آن ملک
 مامور شد و تا آن زمان مردمانش بر سیرت حیوانات بودند و تا سکه ریاست در اول اکری کولا بود و درین مدت بکار

رسوم الشایه اموتند و از سینه معدومتر مسیح علیه السلام و در آن هنگام ناز شد که هنوز آفتاب است و در سینه
 نبشتم البت تمام ولایات متعلقه خود را انگشت نام نهاد و صنعت طبع در عهد منبری دوم و در ششم شائع شد چنانکه
 در منس و دیگر سوادین بولد و روس و اسکالند و سایر ولایات و اقوام انصاری است و ما جریات حکومت و سلطنت
 ایشان در توابع عسوطه مذکور است و درین از غرض باجیبت از تحقیقات این قوم آنست که زمین و دوازده هزار و چهار
 یک اسرکا که انرا گیتی حدید و بر اعظم حدید خوانند این زمین طریح از اراضی بیع مسکون است و نظر آن دوازده هزار و چهار
 و بیست کرده در سه هجده و چهل و بیست کیلوس نام فرکی در اینجا رسیده و مقدار طول و عرض اندازه کرد و گویند و در
 و معادن نیر و بر برابرین دنیا است که از ابراهیم قدیم خوانند و تقسیم بر بیست نبوی و نهال و هر جانب از بیست
 بر بلاد و مدن بسیار ساکنان قدیم آنجا آفتاب است هستند در ششم بعد جدال و قتال بسیار امریکای شمالی بقبضه
 فرنج و فرنیس در آمده و ایشان بران متصرف شدند بقیه ممالک که آنهم بسیار است هنوز بدست مسکون قدیم آنجا است و
 امروز که شصت و پنجوی و شصت و شش است از چند سال اخبار متواتره بابت شور و رخ فرود روس و توجه ایشان بسوی ممالک
 مجبور و دور و تا یار قد و بخارا و غیره از مقر خود حرکت کرده رسیده اند تا بطور حق سبحانه و تعالی در برین میان فیت
 باقی ماند و بیع مسکون آنرا است حصه کرده اند یکی حصه شرقی سمنی بالشیادوم حصه غربی موسوم به یورپ و فرنگستان
 سوم حصه جنوبی نام رود بافریقیه و محبوب مسکنین بر سه حصص بحسب تخمین خود کرد و در نظر اند و البته مختلفه ایشان قرار
 بدو هر دفعه و سجده استان روی یک بیت و پنج کرد و عیسوی المذهب نه دسی پنج کرد و اهل بدیعت بدو کرد و اهل اسلام
 و قریب بهمین مقدار بود و در قیله دو کرد و مجموع اهل عالم با اختلاف مذہب از اینجا ستند و میشد که بموجب خبر من صادق
 علیه الصلوٰه و السلام که انصاری دوازده زبان اکثر اهل عالم با ستند و اکثر ممالک صحیفه ایشان باشند این زمان آخر از من
 و اقریب من قیامت است زیرا که اکثر این قوم و طول و عرض ممالک همواره ایشان با فعلین شیش از همه اقلیم و اقوام است
 و قریب دولت و نوع ایشان روز افزون و باطله این مارات بعیده قیامت از ان جنس است که در عالم بوجود آمده و گذشت
 و ذکر وی برای تنبیه بر وقوع است و برای تحذیر از ان فتنه و خدرا ز حسی باشد که آیند و دستونده
 آری در ضبط این قسم حوادث عبرت است برای مستر ان ایقاعات برای ناامان و آگاهی است برای غافلان و تذکر
 است برای مارقان تصدیق است برای خبر حیر صادق که از استراط صغری و کبری قیامت ترسانند و بران اطلاع بخند
 صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم با شیخ هم در ذکر امارات متوسطه و استراط صغری که در عالم ظاهر شده و منقضی نگردیده
 بلکه باقی است و روز افزون است تا مکه شغل شود و با شراط کبری که مقدمه آن ظهور مهدی است و آن با استقرار اخبار
 و آثار قریب بعد سلام است و شیخ معین الدین محمود و اعظم در سال چهارم از ابر بر وجه مبطل و واضح کرده اما قیامت ساعت
 و ساعت قیامت پس آنرا اندو و یک علامت گفته اند و تا ان قیامتها پدید نیاید قیامت برپا نشود و مجموع این استراط
 در سراج المجلد ذکر کرده و از ان معلوم میشود که بملا استراط معتبر در عالم واقع شده و میان آنرا آدم رواج دارد
 بلکه بکثیر و تا میروند شیعیان و کثرتی در ان هم میرسد تا مکه مهدی بر آید و سلسله امارت کبری بچند و دینار و ی بفتائی تا

بهر چه بقای عالم بعد از محمدی نسبت بزاده سابق بزم محمدی بسیار کمترست و درین باب نیز فصلهاست فصل اول
 از امارات متوسطه یکی غربت اسلام و تنگی احوال بنی آدم است از آنچه در زمان نبوت ایشان بود و از استقامت برین و
 التزام احکام شرع سبب تنگ بکتاب و اتباع سنت و زهد در دنیا و عدم اعتنا بر خوار و حطام این سخی سزاوارت
 بسوی خدا و دار آخرت و ایثار باقی بر فانی و تعظیم علم و اهل علم و تحقیر جاهل و ضلال و عروص خدا و این اوصاف
 سنایات این احوال در آخر زمان فرمود رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که در غایت غلبه و کمال بر فطوبی لغربا و اخراج الترنزی
 و مشکله عند مسلم ایضا و درینجا بشارت است غربا و است بر آنکه در غربت باسلام شریکند و تسلیست برای ایشان تا وقت
 غربت وین قدم استقامت حکم تر برزند و از شایده ضعف اسلام دل تنگ نگردد و بعد از حبس المین ایمان را مضبوط گردانند
 و لا خوش باش کان محبوب جائز بمسکینان و درویشان سری هست اللهم جعلنا منهم مجرد و الف ثانی در کتب
 سوم از جمله ثانی نوشته اند که اسلام درین اوان غربت پیدا کرد و مت مسلمانان غرب گشته اند و تا میر و ندر غربت می گردند
 بحدیکه اندک گونی بر زمین نخواهد ماند و تقوم الساعة علی شرار الناس این آفتوقت است که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه
 علی آله الصلوٰه و السلام گذشته و علامات قیامت بر تواتر انداخته و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت
 بعثت افشای کذب جلوه گر گشته شا بهازی باید که کفرت سنت فرماید و نه حریت بدعت نماید اثنی گویم زمانه حضرت محمد
 زمان کبر و جهال گیر بود و زمانه دین هر دو پادشاه بدترین از منزه عالم بود و در فنی سنت و اتحاد بدعت بلکه اتحاد و زندقه
 چنانکه بنده ای از ان در ذکر اکبر پادشاه بر زبان تعلیم رفته فلیرح الیه و بعد از ایشان در زمانه شایع جهان پادشاه و عالمگیر فی کل
 پارس اسلام داشتند اگر چه حق اسلام چنانکه باید و انمیشد و لهذا مکتب حضرت ایشان مملوست از دم بدعت و انحصار سنت
 و تمخیز از قرب قیامت و حق نیست که در حدیث آمده نمی آید بر امت من هیچ زمانه مگر آنچه بعد از است بدتر است از و آخر
 البخاری و در حدیث کرد طبرانی در معجم کبیر از ابوالدرداء رضی الله عنه مروی که نیست هیچ سال مگر که میشود در وی خیر و زیاده
 میشود شر و هم در طبرانی است از ابن عباس که نیست هیچ سال مگر که یا میکند مردم در وی بدعتی و می میرانند سنت را تا آنکه
 بمیرد سنت تا زنده نشود بدعتها و ترمذی از انس روایت کرده که نیست هیچ سال مگر سالیکه بعد از است بدتر است از
 تا آنکه ملاقات کنید شما با رب خود و هم از انس روایت کرده که نمی آید بر شما هیچ سالی روزی مگر آنچه بعد از وی است بدتر است از وی
 تا آنکه ملاقاتی شوید با پروردگار خود و ابوالخاری و احمد و النسائی و ربی مکتب من فله صرت فی غیره و مکتب علیه
 کاتب حروف گوید مفهوم این روایات چیز نیست که هر فردی بصیرت آنرا بچشم خود دیده و بعقل خود آزموده است و هیچکس
 نتوان یافت که او را شک در صدق این تجربه باشد روایت است از علی علیه السلام که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه
 باید بر مردم زمانه که باقی نماند از دین اسلام مگر نام و از قرآن مگر نقش مسجد ثانی ایشان آباد باشند و لیکن برای
 از حدیث فقیهان ایشان بدترین کسی باشند که زیر او دم آسمان است از نزد ایشان فتنه بر آید و در ایشان
 باز گرد و آخر خبر البیقه و ابن عدی گویم مصداق تام این حدیث زمانه است که در انیم چه درینوقت در بعض بلاد
 آبادی مساجد از نمازبان و مدراس از طلبه علم و مطابع از طبع کتب دین و تذکره مسائل و رسائل شرع مبین و کلمات

و ما بسیار است یا هر که می آید مقتضای شایع بر اهل و در آنجا و یا بی زور که غرض ابناء این میرت اهلها این سرور شافع نفس خود و دیگران
که مسافران تحصیل معاش اکتفا بر قوت پیدا کردن و تقویت چهره و کماستند و بهرینجه که حاصل گردد و لهذا مردم بخواهند کارهای آنها را در
از پیش از این احوال و این ایشانی باین است ما در این ایشانی ایشانی می بینیم که کمالا نشاء الله تعالی این را در هر وقت و در این ایشانی
از راجع ارا و صلاح اینها بر کاران وی در شمار اهل است و در وقت اهل است و در وقت اهل است و در وقت اهل است و در وقت اهل است
نفساء اعدا و ما الله تعالی عنهم و عن شاکهتیم آنست گفته که آنحضرت معلّم فرموده که می آید بر مردم روزگاری که مبارک در آن وقت
درین خود مانند قابض بر خیزد از خراج الترمذی یعنی در آن زمان میانست دین و ایمان بجهت ظهور نسق و عصیان و غلبه
و قوت معادمان چنان دشوار افتد که گاه بدشتن اهل کوسوزان بر دست و شوارت و حال ما مردم صغافه درین وقت بچین
کمیت دارد و در وقت الله الاستقامه رع چو بید بر سر اریان خویش می لرزیم و در وقت ما قال الشاطبی روح سب فندازان
الصبر من کمال لدی بقبض علی جبر فتنجوا من الردی و در هدایة السالکین تالیف خوانده محمد بن عبدالرحمن قنوجی در کمال
از این مسعود مرغوا آورده که می آید بر مردم زمانه که سلامت نمی ماند برای صاحبین دین و می گر کسی که بگریزد
بدین خود از قریه بقریه و از شاهق بشاهق و از سوراخ بسوراخ مانند روباه که میزند و بکنج اهی سفیان ثوری را که
از کبار محدثین دین است و از عده جمیع تابعین میزند که مگر نیست پس بیدند چه می نالی گفت زمان بر گمان خود و گریستم
گمانان بسیار مانند اکنون بر غربت اسلام بگیریم و هم سفیان هم گفته سوگند بجهت که جزوی حدائی نیست البته ملال شد
غربت درین زمان غریب گفته اگر غربت در زمانه سفیان حلال است پس در زمانه ما واجب شد تفرقه گفتیم اگر در زمانه غریب
واجب است درین زمانه خود درین هین گشت و آنحضرت که ما را خود سری باین بی سر و پایان در رنگ و دیگران و بنسب اهل
زمان نیست حق تعالی توفیق بزیات بختند و ما هیچ گاه از خلق با حق آشنا کرده است و بطبع من بکس کم سخن بسیار
می آید و ابن عمر رضی الله عنه از آنحضرت روایت کرده که محبوب ترین اشیاء نزد خدا غبار آمد گفته شد کدام اند غبار فرمود
گریزند گمان بدین خود را بگریزد و ایت ترا حق تعالی با عیسی بن مریم روز قیامت و گفت ابو سجد حدادی رضی الله عنه و گفت
مردی ای رسول خدا بهترین مردم کدام اند فرمود که آنرا که بگریزد و در شعبی از شعبات می پرستد خدا را و غالبه یدم آن
خوادم که درین مجلس بکنجی گزینیم و بهر قسم خدای را و در حدیث متفق علیه است از این عمر که فرمود آنحضرت معلّم مردم مانند صدق است
که بافته نمیشود در اینها که اهل اهلی و جاهل شتری را گویند که توانا باشد بر سفر کردن و بار برداشتن یعنی ایمان بسیار اند
و صالح بیکو کار که تاباسته صحبت باشد و مودی حقوق محبت و متبع شریعت و مقتدی سنت کثره و آنچه هر چه بستم
کم دیدیم و بسیار است و نیست و نیست جز آنان درین عالم که بسیار است و نیست و بعضی از شرح حدیث گفته اند که در
باین حدیث مردم آخر زمان اند و قبل غیر ذلک حق است که مردم خیر و صالح در هر زمانه کم بوده اند چنانچه و قلیل بن عباس
الشکور و خزان ازان خبر رسید و در آخر زمان که محل مشرور و فتنه مست بسیار کم گردد تا آنکه در هر اربعه یکی هم نرسد چنان
در وقت و بالله التوفیق بخدای و صحیح حوزا و مراد اسلمی که او را همین یک حدیث است از آنحضرت معلّم روایت کرده
که فرمود میروند مردم بیکو کار و باقی می مانند بدان و به کافران مانند سبوس جو یا خرمایا که اندر خدای تعالی بایست

پاک داشتنی یعنی از صلوات هر کی بعد دیگری میبرد و هر که امتحان است نسبت بپاک داشتنی آنکه می باشد بدان اندک است
 راجع قدر و اعتبار نزد حق تعالی مفصل و دوم و سجد تغییر مردم است از آنچه از ابو سعید خدری رضی الله عنه مروی
 آمده که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه بر روی کنیز شما عادت کسی را که پیش از شما بود و ندش بر بشو و ذراع نذر ع با آنکه
 اگر درآمد آنها در سوراخ سوسمار در آید شما آن سوراخ را گفته شد مگر اینها بیرون و نصاری اند فرمود اگر ایشان
 پس کینت اخبره البخاری و مسلم و شعبه بر بشو و ذراع نذر ع عبارت است از متابعت کامل در هر چیز و ترمذی از عبد
 بن عمر بن الحارث روایت کرده که فرمود رسول خدا صلوات الله علیه علی امتی ناتی علی بنی اسرائیل حد و النعل بالنعل حتی
 ان کان یختم من اقلی امه علامه لیکون فی امتی من یصلح ذلک امر و تصدق در آن خبر در مسلمانان موجود و مشهور است چه
 هر که از این حکم الناس علی دین ملکیم و متبع لباس ما کل مع مشارب فلو ابطوا قوائمهم و اوصلع ملاقات و گفتگو و جمله احوال
 با نصاری جهنم و کشتن آنها همان یابی و همچنین آیتان مدخولات پدر در بعضی ایسات سموع شده با آنکه خود را مسلمان
 این مسلمان نیست قیامت را نشانی است ترمذی از علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنحضرت چه حال باشد شما را وقتی که یاد
 کنید در حقیقت جان و شبانگاه کنید در حقیقت جامه دیگر و نهاده شود کاسه کلانی از طعام و برداشته شود کاسه دیگر
 پوشید خا بنامی خود را لباس چنانکه می پوشید که بعد از گفتن ای رسول خدا ما بهتر باشیم در آن روز از شما و وزیر که
 فارغ باشیم از کسب معیشت برای عبادت و کفایت کرده شویم مؤت اهل و عیال فرمود نه بلکه شما امروز بهتر اید از آنها
 بلکه این است از نعمت و رفاهیت سران لباس طعام مسکن و وزیران است شد مگر مشغول اند بخدا و در آن روز مشغول بیاورن
 حق باشند و در اینجا اشارت است بفضیلت فقر و حاجت بر غنا و نعمت و تغییر است از افضل بسوی او و در تصدق
 این حدیث نیز از خلافت معاویه رضی الله عنه تا امروز موجود است و روز افزون این نیز در حقیقت از علامات قیامت
 است و گفت خذ یغفر رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه میشود مرد را چه عاقل و دانا است یعنی در کار و بار معیشت
 و چه عیب یک است و خوش رود و خوش زبان و فصیح و چه عیب چیست و چنانکه است و نیست در دل وی مقدار دانا
 خردل از ایمان یعنی این صفات در عرف مردم داخل کمال اند و حقیقت با الخدام ایمان هیچ محض اند چه بهتر است ایشان
 بقوی و ایمان است نه باین و آن و این مضمون هم در دریا اهل دولت بر وجه کمال مشاهده میشود و جمعی از علماء سوز و نیا
 طلب هم درین غفلت گرفتار اند و از حقیقت علم خود و مقصود از وی بر کنار دنیا و وجه محبت خود ساخته اند و عقوبت را پیش
 انداخته باریا و مسموع چنانکه باید و شاید ساخته اند و بروی خود پیشانی ایمان در باخته حفظ الله تعالی عن صلیحیم عایشه
 رضی الله عنه از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود اول چیزیکه ناگفته میشود یعنی تغیر میگردد و در اسلام غرست گفتند با وجود
 آنکه خدا حرامست و می بیان کرده فرمود نام می نهند از این نام دیگر جز خمر و حلال نمیکند از راه واده الدار می یعنی بتبذیل آن
 میخورند چنانکه نمیزد و مثلث یا باد اللحم و بار الحسل یا شراب الصالحین یا آثر از غسل و برنج و غیره سازند و گوشت حرام نام آب
 انگور حرامست که مستی آرد و این شراب انگور است که حرام باشد و نمیدانند که هر چه مسکرت حرام است انگور باشد یا چیزی
 و این تابع و خوش تغییر است و حرام است برای وقوع در حرام و هر چه است بر نفس حکم کلام و از این قبیل است آنچه کاتب

تروف عفا الله عنه و بعض بهاء اسلامیه با چو تانده محشمت خود دیده و گیوش خود شنیده که نام را بر او امیدل کرد و دگر کس را
و منافع ناسدند و در بعض بلاد ستر قیزه هند و قیصر اسخافند و درین بر دو واد بر بلو خاری که محاربت با صدا جنا کنگا
داوند و دانستند که هر قرص که بکشد نفی را سوت بدید با بستاند و نیز بر عیا بنجوانند و دانستند که جمیع اگر به الشهاب
مدیث را اگر چه مورد خاص است اما عیسای سر ستم فطرت نه مخصوص به بیایس لائل باشد جمیع اشیاء بر مدله الاسمارا
و قد قال تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم از شاست بیس تبدیل و تعبد است که اسلام و مسلمانان روز بروز
زنیان اند و طلبه کفار و تسلط استرار و قتل اهل اسلام روز افزون معنی کسی بنده غفلت از گوسخی مرار و دومی خاطر را
بر ریاست این مطالبی گار در حسابی از انجا بنجوا و فی که ما ریالتتیم است نمی بردارد و هر گاه است در او نام خود مست است
و از انجام خود و پیچر شدن ابی و قاصص صی الله عنه ان کشرت مسلم روایت کرده که بر با پیش و قیامت تا آنکه میرونی آینه کرد
که میخورند بوسید از با نهائی خود و مع میگویند مردم او دم میکنند ایشا از با بطل و دروغ و ظاهر میکنند فصاحت و بلاغت
تا مردم را در دام خود گیرند و فرو بپزند و حاصل کنند چیزی را در دنیا و شبهوات نفس حرد چنانکه میخورند گاو و بز و نهائی خود
نیز میزنند و هر چو بدین سان فکشت و تروخلخ و شیرین اطرحه احمد یعنی چنانکه فقرادر خوردن رطب یا بسبب تفاوتی نیست
این گروه نوزبان را وسیله اکل و شرب خود سازد و حق را از باطل و حلال را از حرام باز ندانند این خبر معصداق حال
است که کار اینان هیچ و دم نمودن و دعوی آن جیری از دنیا از مردم و دولت مند بودن است و نیز علماء سود دنیا طلب
معصامت تو نگران را وسیله ررق و نمایند کلام ایشا از واسطه حصول جاه و خوشاند گوئی ایشا از با قسام تقریر پیشتر
خود ساخته اند و درین حکم داخل اند و این قسم مردم در هر زمان موجود بودند و درین زمان بسیار و بیش از اند و فساد و گم
درین واقع شده و فتنه های ریاضه که امام عالم را فرو گرفته است است اقبال و افعال بهین گروه دنیا خروست و عصمت
بقال عن اعمالهم و اقوالهم اتومر به گوید انخسرت مسلم فرمودی آید مردم زمانه که پروا میکنند مرد که اگر کثرت مال داران
حلال یا حرام اخراج البخاری و سیهقی در شعبه الامان از حسن و سلا و در و که فرمود انخسرت می آید مردم زمانه که باشند کن
ایشان در مسجد و ما مرد دنیا پس نشینند تا بایشان که نیست خدای تعالی را حاجت و درین قوم و واقع شدن این مرد و غیر
و رابل دیار چنانکه توان بدید شنید فصل سوم و از اجرامت آنکه فتنای باسانی و کالات نفوس با طقه که در کتابها
دنیا با خدا و آن مال مال نمده و عاشی است بی مسی مردت نامی است مثل کیمیا و اسباب لفظی است مانند عقان از خبر
خبری و در از محبت اثری و ناز راحت رونی و ناز صدق بلونی خود صادق اختر و درین باب از وجه خوب طرز شریب
تفصیل داده درین مقام بنام سبک حرم جنداران انتخاب میرود میگویند کارهای زمانه همه بر عکس خلاف مقصود و
ست قابل را میگذارد و با جلان را می نواز و دنیا را می نواز می کند و کربان را میگذارد و سیه صایه ها گران و گران نجا
از ان لفظ و کستی شکلف بر زبانها و کسبی شکلف در دلهای آن از راه و رسم مادت در سالها صورت نیز برد و این
در محصور گیر و آفران چکس خریدار است و این راه را ستر پیوست آن بطوری از افراد انسان مامته نمیشود و ازین
شخصه از استخاص آدمی زاد خالی نیست و در حقیقت آن نیست و این است و کها همه بر غبار و تو را همه متاف و این

ز ششمان دوست ندارد از فرسی مست که بران مشابیه شحات یکدیگر بختند مبنی محقق قسید بران با هم نمایند و با وجود
 سزول و شکست مغزی سنجهای گرم و چرب تصنع بر زبان اندکی گوید و بنایت مشتاق بودم و دیگری گوید بد شرف شدیم
 در حقیقت آنرا شوق و دنا این اشرفی هر گو و مظلومی در دل جهورت بند و غرضی منتو کرد و برانی دیدن یکدیگر بر قدی که
 نمایند و بعد یکدیگر آشناسان بریاد و دوست در دست خوانند و تا حصول غرض در محاورات و مراسلات خود را اندوی و
 عقیده بختن بر بند و صمیمی و دار و دست کیش تعلیمی و نیازمند با وفا و خلص فی بریا و نحو ذلک بالاقاب گوناگون بر نگارند و در اهل
 خلوص و محاورات و سبب از جدی رسانند که فعل ایشان موافق قول ایشان مطلقون گردد و خلع و مکر عادت ایشان است و
 حدود و عبادت این بدکیشان اگر از راه قضا و خفا شری از ایشان در حق کسی واقع نشود برو حق احسان ثابت کنند
 بار منت عظیم بروی گذارند بجان اندکشان گزند آشنایان گزند بغیر رسانند و شیر و پلنگان این همه در دنگ و ذال بلغم
 رسان خود و لا بر به پای کنند لیکن این بار مصفاکن کردم سیرت عجب با عیش و شور و شکر که ملک سباع هزار درجه برایشان شرف
 در دنگ و کافکاف اند که بزرگترین کائنات از روی صورت و سیرت آدمی متغیر و متحول است تا آنکه اتفاق مسک حق شناس از آرد و
 لیکن بیانات بحقیقت آدمی که نظریات اعمال و اقوال گاهی مجاری پر نیاید حسن تقویم است گاهی مورد دهم و دنا و منفعل
 منالین مشککترین مامور و دشوارترین کار باست غرض چشم توقع از مردم این زمانه دشمنی فلک در دیده تحقیق ایشان
 اگر هزار احسان در حق این تاسپان بکار رود و هرگز بر زبان نیارند و اگر گاهی نسبت ایشان در سلوک مراعات تقصیر
 راه یا بدکیشان آن تمام عمر چون آرزوی خود بخاطر دارند و پیش مردم شکایت برند و مکرر بکن بندند و اسبج لوازم عداوت
 بتقدیم رسانند و دیگرین عزیزان را عادی است که آنچه از یکی بر زبان آرند در دل ندارند و از بدی هر چه در دل دارند
 بر زبان میارند و در روی انانیت و دوستان که بحسب شفقت باید دید بنظر شهوت بنگرند و پرده اهل عیوب و البصائر از روی
 یاران و بر رفیقان این زمانه هر نشان و ورنگ بل توفیق و خدار و در و غلو و پنهان جو دشمنان و برسم زن مقدسات اگر
 بدون التماسی اینها کاری سرانجام گیر و مصلحه صورت پذیر و مانند مگسکان و کان قنادر فراموش آیند و در اظهار خود
 اغراق بکار برند و یکدیگر را اظهار کنند و گویای دوستان در میان آرند و بیاه و گفتن احسان ثابت گردانند که کاش ما
 ازین مقابله خبر داشتی تا مال و جان نثار کردی حیف که بما آگاهی نداشت اما آنچه بدید که این هم بر طبق آرزو و این هم بر وفق
 مرام صورت بست باین گفتگو و اگر چه در ظاهر بر تکلف خود را نشاود و انانیت و زبهر خن کنند لیکن در باطن از حسد و غم چون
 جرات خون بگریزند و اگر کسی را مقتضای بشریت و داری از امور در وی پیش آید سر بسجده بجا نهد و یا بدو از فراتر
 طریق چاره کار بگویند و بحسب شمار در میان آلا مر ازین عمل دوستان نشاودت کار خود جو بیان خبره سران حکما
 نهاد و مظهر سرشان بدراختقاد چنان احسان بر ذمه او ثابت کنند که گویا مراعات هزاران و برسم و دیار کرده اند
 و بطله حقوق و دوستی و محبت بجا آورده و بیار که سبک از ایشان یاری خواهد و تا امید کسی که از ایشان امید می دارد
 یاری ایشان پسکست و بهر ای ایشان خوا پس بیاری و تارکی وقت مقتضی است که همه کفر بار و آدم آدم را بخور و چو

مفصل عیاض میفرماید که آرزو مندیم که بسیار شوم تا ما را بنماز جماعت این ظاهر پرستان بجهتی رفتن نشود و همان بزرگ
 دست متزنگ بر خود بپذیریم از آن کس که برین گذر کند و سلام نگوید سختی بر پی خردی که از تنهایی منتفر بوده و بصحبت
 این دورنگان نگویند و خود را بپیران پر خاش جو مانوس بود خوشی نام بر بخور باشد و جانانش از عیش و عافیت دور
 محبت این قوم بی طبع نباشد و اخلاق این جماعه میفرماید و تسلطین همه از طریق عدل و انصاف دور و دراز هر چه است
 باده نخوت و غرور عمارات و قصور این گروه قیصر است و کاخ و دیوان این قوم کسری و در کعبه شکست ینها قارونی و
 قاج قاجاق اینها فرعون و اخلاق و طبایع این جماعه غمرویی و سفره و خوان این مردم خاقانی و در بهشت بی این فرقه قیلا
 نه اخلاق اینها هیچ نیست و مصلع مصطفوی و امرا و حکام همه زبون کیس و طبع کس و پیرسته در کجا پوی آن باشند
 که تهر و سرکشه نبی صحت بند و تا دست ظلم و جور بمال و ناموس خراج گذاران دراز کرده شود و تصرف در احوال
 معصومان و آزر و دل مظلومان کا را ایشان ست و با سیری گرفتن غریبا و سیاستهای بیجا شمار ایشان حال بهر
 سیرت و بد سیرت که حصول مطالب و بر مطالب قانع و مقدم دانسته در خرابی ملک پامالی رعایا کوشند و کار بجای
 رسانند که خود را بچینه شود و خانه خراب گردد و در فکر تنی کردن خزان سر کار و پر کردن خانه خود فکر چیست بزند و اگر
 آتش فتنه از قطع یابد آتش بر دوزخ افکند آن کوشند و دنیا را بر دین ترجیح دهند و حکم شیطان را بر حکم سلطان مقدم دارند و قبول
 دوزخ و متصدیان سراپا شتر شب و روز و فکر گرفتن رشوت و صرف و بدر و نگوئی و حق پوشی مشغوف سعادت را
 هزار منزل از پیش خود برانند و شقاوت را بپراز کنند مبیوی خود کشتند و باب منصب بی توفیق و بی انصاف
 ستم شمار و چاکران شان همه کافر نیست دراز کجای نماند اینها رنگ قاقورند و کاسه سر قاشکند و واقعاً نویسان
 سراپا تلبیس کس از حضور پادشاهان و وزیران جو اسیر است دراک حقائق و کیفیات اند حق را لباس اطل می پوشانند
 و کذب در صورت صدق جلوه دهد و پند از راه شوم طبعی معبود اران حال در ساخته و حقوق آقا را بر طاق لسان
 گذارسته با ظواهر نفس الامر و بیان واقع اغماض کنند و از حیرت و شرف و هرگز بجنور تنوینند و این حرکت
 ناشایان باعث برخی معاملات و دیرانی ملک اشتغال نازد و فساد و انسداد طرق و شوارع و موجب رنگریختن
 و قتل مسافران و متردین و بر بادوی نوامیس خاص عام میگردد و کار بجای میرسد که از ارباب قرد و طغیان هر
 سری سرداری و هر درسی و بر باری میشود و درندگان را در عبودیت راحل و قطع منازل کام اولین بر زمین گذشتن
 مایه نزاران فتنه و آشوب باعث صد هزار خوف و خطری باشد و این انصاف دشمنان که بطبع یکدانه برق فرمون
 و چون باد مهرگان بهوای برگی آفت چمن هر دم اگر کسی بخصول خرسندی و استرغنائی این جماعه منانه نگوشت
 و مبلع از رشوت بقدر حوصله فراخ این اشعب طینتان نگذارند از جفت باطن شرارت جلی بجم ناکرده و شتم
 ساخته امری را که اصلاً با کسان اشتیاقی نداشته باشد نسبت بان بپاره در نظر حکام جلوه داده از منصب خدر
 معزول نمایند و بلامائی صعب و را مبتلا گردانند و در محفل خود مثل زنند که تازیانه بیاو عبرت تنازی ست قصه
 موالی همه ناقصان و امانی همه بداندیش مطلبها فوت و نامراد و بد پیش صحبتها شکافت و نفاق در معرض قرار

بهر جهت و میساق سینه بالا مال کیده اولها از مصالح که درت گنجینه همه از سر و مهری در کینه جوی کیده گرم نه از خفا
 تر سحر نه از رسول ترم محبت دلی ناپید است شایه اوید بدید چراغ اتحاد و یگانگی بی نور از نورید دور از نور و دور
 میکی گفته بهترین مردم کسی است که او را نیاز رسد و مانند در او دستدار اگر تامل بکار رود از جانبین بجز بد معا علی
 مشابه و نه شبیه است او را قصد آنکه همه اند و خسته مدیون را در حساب و بگیرد مدیون را چنین خیال در سر که اصلش را
 باز نه و بهر چه جای سود و تا بر همواره در افزایش قیمت مصالح خود با انواع مکان و میل سامی و شتری در کار
 بازار و چیز از کوه و فریقا صد و دای هر یک از جانبین در زبان دیگری فکر سود و خود دست و جذب حق دیگری مقصود
 خود را کار انداخته بدلی را یا بدستی را بخورد و آن را برین جویای تندستی شود و هر فرق و هر گروه و جانر اند به طریق و با خود
 سخن گوید و گرمی و دکان خود و جوی طیب بقانون مکانه جی آمده و منج و مسهل تجی نر کند و برای منفعت خود از جزیای
 از عطار خود و گرفتن گوید و موجودات در خانه خود و طیار کند و رگزن گوید این مرض از احتراق خون عارض گشته اگر فلان گنج
 کشاد نشود احتمال انواع رنج و بیماریهاست و عزیمت گزینیب جن و پری ظاهر کند و خود بچه بد قبول افسوس گزینیب
 سحر و باد و کرده است و ظاهر منجم اینکه کوب خمس بطایع و ناخست اختصر بر یک را بمنز و ارتفاع خود کار است و
 فکر کند و نشود و بیمار است اما قاصد و حوصله با سنگ و مسلمان ضعیف و دشمنان قوی نتایج بی ثقیه و ثمرین
 مفقود است آنچه باید و موجود است آنچه نشاید زمانه باین کار نشا و ان در روزگار باین طرز تازه و دوشندان استحق
 فلک نتوان بین اگر غوی را روزی بایش نشنا میسازد بای نه بلای اند و میدارد و اگر بای تم است آلود شادی نماید
 سال در زمانه و حزن و ملال می نشاند و زمانه خدا و روزگار نام ساز کار کشادی ادا نم اند و دست و شریک او هر چه را
 اگر خاطر کسی است هم آسودگی نماید نگذارد که برود دل از انان بر خورد بلکه پیش از آنکه بآزادی خود قائل نشود و نفس است کند
 او را از سخت حملات حیات بر تخته تنگی مات با و دیده مانزو و گریان و سینه مانزو و بریان بکار از دست او کباب
 و خانه از بیل طحیان او خرابی بدم را اگر با هم نشسته چند و ساعت سنگ فقره در میان نامانند و معلول طبعی را اگر
 نفس از جسم فسیب بخشد عمری خون بگراند و عرونیار باقی نیست دیدی غنچه را یک کتسم کرد و عمرش در پریانی
 گذشت هر و طبع و شریک از خود راین گردون جویای داد و هر شیخ و شاب زبیدا و شش بدم ناله و فریاد از بانی
 بعضی مثل من در دمنده بقضای کفر فی طومار شکوه را از جهان و دل بر خنی از وصت حوصله با و صفت خاطر نشا و مکر
 بر زبان باز دون نوانی چرخ منقلب پرور کار بجای رسیده که اگر یک طبعی خواهد در روزی هزار کس را بخیر رساند و
 اگر هزار عاقل برای راست بکین سسی بکار بند احتمال ضعیف است که میسر شود و در سامعی هزار صحیح را سقیم توان کرد و
 در مد آنکه بطلیل تند است شود از اختلافات باید شمر و سباب بحیث که بسا لها اند و خسته گردد و در یک لحظه بر باد رود و
 که بعد سال تعمیر کنند در روزی خراب کردن توانند و بستای که با قسام فواکه و انواع گلهای ترتیب دهند در یک ساعت
 میتوان از بیج رکن چنچین هر چه در ان انتفاع متعوی باشد و زمان ممتد با بد و جهد فراوان دست و پا و آنچه بر کس
 مراد بود و در جویات فائده کمتر و در میات اثر بیشتر باندک حرکتی از خم برسد و در زمان دراز انقیاد

پیر و در بنجم آنچه مطابق واقع شود کسوف و خسوف است و در خواب آنچه بدیده شود اثر آن زودتر متبصر گردد
 جمیع از نه از یکی را حاصل و پریشانی از یکی تا هزار اهل پریشان را جمیع ساختن مشکل و جمع را منت کردن آسان
 زنده را میتوان کشته را زنده توان کرد و غرض در هر حال امید کثرت است و بیم بیشتر و بانی رجا پست است و قدم حق
 پیشتر **س** سیر در صحرا با و تنگ داریم منزل با سر راه را گذر و نزدیک است و قوت عاقل همه خون جگر و غذای احمق شیر
 و شکر دایات از نیایی نکر استی دارد و خیانت از افرات بدروغ بیناید و در حقیقت قدر دان دیانت از دیانت دار هم ناپا
 ست و غریب از خیانت از خان افزون تر سپهرات سراسر عالم که نگاه کنی نذکار فرمای دیده میشود و نذکار گذاری بشنیدان
 می آید و اگر برسم شاد و نادر در جهان بوده اند از گردش فکری نذکار فرما را کار گذار بدست می آید و نذکار گذار را کار فرما
 میسر میشود تنبیل از بیجوری نایب همیشه درج و ثابت نایب از بدگوهری میفیند سسته چکر کباب سو نخل در خاطر نایب
 جاگر دیکه اگر کسی مینای سر کرد و نخل داشته باشد کیست که بروگان شراب ننگند و اگر مرد و زن یکجا معاینه شوند نخل هر کس
 غالب بنسازد و پسر صاحب نخل را اگر پیروی پدر هم میند از خبث باطنی این را فاعل حاضر مفعول قیاس کنند و اگر
 مرد و پسر کاری یکسوت اهل شرع بنظر دآید او را یا کار و مزدور دانند راستی پیشه را ساده لوح و نادان خوانند و فقر
 کرد او را و شیطان سیرت را کاپلینت و عاقل گویند و اگر در شخصی هزار هنر بینند و یک عیب آن هنر را چون عیب خود پوشید
 دارند و عیب را با مثابه هنر خود چون نخل هزار داستان هزار زبان ظاهر کنند هنر مینی را عیب خستند و عیب مینی را هنر
 عاقل از آنکه هنر دیدن هنر است و عیب بدین عیب محققان گفته اند عیب که دم نمودن عیب در مردم نمودن است همیشه مکنون
 خاطر این تیره در دنان آنست که دینیکه کسی در شرف جهان کسی بدست اقتدار بیسوس و دلهای مردم بجدی راه یافته که در مساجد
 دنیا و لاهوت عیب این هرزه سرا بجهنم در دل متوجه شوند و اگر از راه بخت و کاهای بنماز قیام نمایند دل را بمصوبهای دیگر
 مشغول سازند و صد هنر است بر خدای عزوجل گذارند و در نیست که سینه جرسه خرده میگردد و حرام بر حلال خنده
 می زنند و زانها نیست که حق بر عقل برتری جوید و جهل بر علم فوقیت خواند و فضلا با فضولی هم دوستی و علمای بیدار شمی هم
 آغوشش چکر کبابی خم چون سایه بدینال است و شادای مانند جمیع در از خیال او آند و عالم گیر است و عیش با عی
 در زنجیر بیا تا خوانده می آید و طرب را نده میرود و درین هنگام مرگ محبت و برگزیده و شمشیر عالی انصاف و خطوط
 است شورش حسد و طغیان لفاق و طوفان بی تمیزی و آشوب تیره را بی طبع کوی کوچک بزرگ را بجای رسانیده و کبر
 ایشان در مقلد و محقق و ناقص و کامل و عامی و عارف هرگز تفاوتی و امتیازی باقی نمانده خرد و پروان چه تیره روز
 ناکامی نشنند و حقیقت شناسان ماتم آرای مردم شناسی گشتند لفظ فرخندگی از دفتر روزگار سترده شد و حرف
 خوشدلی از لوح زمانه محو گردیده شنیده ام دل خورم ولی نمیدانم تو کز این غریب لغت فارسی ست یا عربی و است
 اندکی از بسیار و شتی از خوار که با دنی مناسبت مقام در بیجا ثمت افتاد و اگر توجه باستیجاب تغییرات عالم و اهل عالم
 و تلونات بی آوم رود و خود کنای مستقبل درین باب ترتیب بدیه که عارف حال زمانه و زمانیان است و بصحبت ایسان
 نیک میشناسند که پیش ازین رنگ عالم و عالمیان چه بود و درین وقت طرز جهان و جهانیان چیست و آینده چه

استانی است که من زود منیع زمانه در نگریم و که مباد از این برگرود و فصل چهارم و از انجمن است تبیین غایبیم
 الفاء دوم و با ساجدهم الدین گفته اند انقباس معلوم و معلوم شریعیه تحریف اسامی و تبیین نقل می از غیر
 فاسد و بدوی معانی غیر از دست صالح قرآن دل است و آن پنج نقطه است فقر و هم و توحید و تکیه و حکمت این سها
 محمود است و تصدق جان ربانیا صفت وین بود و لیکن الان منقول شده اند بسوی معانی و معلوم و دل با نفرت میکنند
 از ذرات کی که متصف بمعانی این الفاظ است بنا بر شیوع اطلاق این سانی بر اینان پس لفظ اول که فقر است در وی
 کرده اند تفسیر من نقل به قول جلال لفظ الان مفهومی است بمعرفت فروع غریبه در قیادی و وقوف بر دقائق اصل و
 و استشار کلام در آن و حفظ مقامات متعلقه بدان و هر که تمیق او روان شدید و استعمال او بدان اکثر است او را فقیه
 و فقر دانسته اند حال که اطلاق هم فقر در عصر اول بر علم طریق آخرت و معرفت دقائق آفات نفوس معضلات اعمال قوت
 احاطه بحکارت و نیا و شدت تطیع بسوی نفع آخرت و استیلا خوف بر قلب بود و دیگر که طبع قول لغز و جمل فقه و فی الدین و فی
 قوت هم از ارجو الیهم هر چه بدان امدار و تحوین حاصل شود فقر همانست نه این تعریضات طلاق و عناق و دعان و ستم و اجاب
 زیرا که باینها انداز و تحوین حاصل نمیشود بلکه تجرد و دوام بر ای او مقس قلب تا نزع خشیت از دل است چنانکه از تجرد
 لفظ الان مشابهه میشود قال تعالی لهم قلوب لا یعقلون بها مراد در اینجا معانی ایمان است نه قنای و واحدیش می
 که در معنی فقر و فقیر آمده مراد بدان معنی اول است نه این معنی مضطرب و لهذا در حدیث ابن عباس آمده که فرمود رسول خدا
 ان ناسا من امتی یستعقبون فی الدین یقرءون القرآن یقولون ناتی الامار فنفی صیب من نیاهم و نفیر لهم و بیناهم و لا یکنون
 ذلک الا کتبتی من القدر الا الشوک که کنگ لا یکتبی من قریبهم الا محمد بن الصلاح گفته که نه یعنی با خطایا اخبر این ماجه و فی الایا
 احادیث و فقر و فهم در هم اندر دست یکسینه لیکر در استعمال عادت حکم چنین فقر بود دست قدیما و حدیثیه از اینجا
 معلوم شد که هر که فهم کتاب سنت دارد و فقیه همان است نه آنکه صرف مروج غریبه سید اند و فتوی نویسی از آرای رجال
 میکنند زهری را بر سید مکه انچه اهل مدینه کیست گفت اتفاق شد و مرقد از حسن انبری چیزی پرسیده و وی جوابش داد
 فرقه گفت فقیها مخالف تو هستند حسن فرمود بگرید ترا ما در قوامی و مرقد گاهی فقیهی را چشم خود دیده فقیه کسی است که زاهد
 در دنیا را غلبه آخرت نصیر برین خود مداوم بر عبادت رب پارسا باز و از زنده نفس خود و از آبر و نامی مسلمانان عقیف از
 سوال ایشان ناصح جماعت مومنان باشد و درین جواب این گفت که حافظ فروع فتاوی بود و میگویم که اسم فقر مستان
 فتوی نیست و لیکن این تناول بطریق عموم و استقبال بودند نه بالاصاله و ازین تخصیص پس بعضی ناس بر مجرد تجرد و بر روی
 و تو میل بدان بسوی طلب لایت و قضا و جاه و مال گردیده فقر دوم که علم است اطلاقش در صدر اول بر علم با
 تعالی و بایاته و افعال و صفاته بود و آنکه چون عمر رضی الله عنه فوت شد ابن مسعود گفت نه عشر هم مرد و درین لفظ
 تصرف کرده اند و بعضی ناس که شهرت وی در کسیه مستغنی ببا عره بانضموم در رسال فقهیه و کلامیه و غیره است بیشتر
 از کسی است که اشتغال بفهم کتاب سنت و درست وی دارد حتی که عالم علی تحقیقت و نخل در علم نباست که مشغول بود
 و هر که در آن نیست و بدان اشتغال ندارد معدود و منجمه و مختار است بلکه شمارا و زمره اهل علم هم نیست و لکن هر چه از فضا

علم و عبادت و روش و انگیزان در باره عبادت باشد تعالی و احکامه و افعال فی عبادت و صفات است و الآن اطلاق وی بر کسی است
 که از علوم شرعی جز بر سوسم حدیث در مسائل خلافیه احاطه بخیزد و ندارد و باریج جو معدود و در قول علامت بآنکه جاهل است علم
 تفسیر احادیث و علم مذاهب سلف از صحابه و تابعین و آثار ایشان و این معنی سبب آنکه جمعی کثیر از طلبه علم و طالبان آخرت گردیده
 و اتفاق سوم که توحید است الآن عبارت از صناعیت کلام و معرفت طریق مجادله و احاطه بمناقصات خصوم و قدرت تشدید
 در آن بکثیر مسئله و انمارت شبهات و تالیف الزامات گردیده تا آنکه گروهی از ایشان خود را اهل العدل و التوحید نام کرده
 و متکلمان را موسوم بجمار توحید نموده بآنکه همه آنچه خاصه این صناعیت است در عسر اول چیزی از آن معروف نبود بلکه بر
 باجیل و ممارات را مفتوح میکرد ایشان بروی سخت الحار میکردند و آنچه قرآن کریم بران شتمل است از اول ظاهر و کذا و
 خاصه عامه بسوی قبول آن یکسان سبقت میکند در اول سماع آنرا هر یکی از ایشان معلوم میداشت و تمام علم در آن
 زمان همین علم القرآن و حدیث بود و توحید نزد ایشان عبارت بود از دریافت امر آخرت و اعتقاد آن بصدق نیست از
 قهر قلب اکثر متفکین آن نمی فهمید و نمیدانند و اگر می فهمید بدان متصف نمیشدند و آن نیست که جمله امور از طرف خدا بیند
 بر وجهی که التفات او از اسباب و سبب منقطع شود و بر خیزد و نه بیند خیر و شر را مگر از وی تعالی و تفسیر عبادت و تحریه
 استعانت کند بر این اوجان و غیر او را نپذیرد و نرسد و ازین توحید اتباع هوا بر وزن است و هر که متبع هوای خود است
 وی در حقیقت هوای خود را معبود گرفته است و توحید عبارت ازین مقام و الآن نظر کن که آنرا چه چیز تحویل و تبدیل
 کرده اند و کدام قشربازب قناعت نموده اند و موحدهایان است که نمی بیند که واحد احد را و متوجه نمیکند وی خود را
 مگر بسوی او چهارم لفظ ذکر و تذکیر است قال تعالی فذكر فان الذكر شفع المظنون و در شان بر مجالس فری که احادیث بسیار آمده پس
 این را نقل کرده اند با آنچه اکثر و عاقل بران موافقت دارند از قصص اشعار و شطیحات و طامات بآنکه قصص مدحت است در
 زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و ثوبان که فتنه بر خاست و قصاص ظاهر شدند و سلف نبی کردند از شستن نزد ایشان
 و کثیر اشعار و موسی عظیم موسی حق تعالی منموده اشعار و هم لغاوتن هم ترانهم می و ادیبین و عاقلان اشعار و شطیحات و
 متصفیه و طرا و در عوام عظیم بوده تا آنکه جماعتی از اهل فلاح ترک فلاح خود کرده اظهار چهره دعای کردند و طامات
 حرف الفاظ شرع از طوا بر مفهوم او بسوی امور باطنیه است نیز حرام و حذرش عظیم است تفضل پنجم حکمت است و الآن
 حکیم کسی را گویند که طبیعت شاعر و منجم باشد و قریه بر دست بگیرد و بآنکه حکمت همان است که او تعالی بران شنا نموده
 و فرموده یوقی الحکم من یوقی الحکمة فقد اوقی غیر الحکما پس نظر کن که الآن آنرا یکدم معنی برده اند و بقیه الفاظ را
 بران قیاس نمادند از آنرا تلبیسات علماء و محترض شو که شرایان برین اعظم از شر شیطان بعین است و تراختیا
 است در آنکه نظر بنفس خود کنی و اقتداء بسلف فرمائی یا ندلی بحبل غرور و تشبه بخلق منافی چه علوی که مرتضای سلف
 بود سندر رس گشت و هر چه بران اکثر مردم مکتب ده اند اکثرش مبتدع و محدث است و قول رسول خدا صلی الله علیه و آله
 آنکه بدو اسلام غریبا و سیحود کما بدو فطولی للفرار بالحدیث و آیین علوم بحدی غریب گشتند که ذکر او را مصفوت و این
 و لهذا ثوری گفته عام را آنچه کثیر الاحباب بینی بدانکه وی محافظت زیرگاه اگر وی ناطق بخت شود و او دشمن دارندانست

در رنگ نقی ادا میکنند این همه نکات مستحکم است در عهد سلف نشانی از ان پیدا نبود هر یکی قرآن را واضح بحسب
صوت و حروف خود میخواند در حدیث آمده که کانت قرارة رسول الله صلا مفسرة حرفا حرفا و معین است معنی ترتیل پس اینچنین
تخلیفات تجوید و موقوفات قراة که بر روی کار است از آثار قیامت است و آنرا بجلست تعمق مردم در ادبیات متشاب قرآن
و آری از صایه آورده که آنحضرت فرمود چون شنیدید شما کسانی را که پیروی میکنند متشاب قرآن را پس منکر کنید از ایشان
و هم داری از سیلان بن بسیار آورده هر یک که او را صبیح میگفتند در مدینه آمد و از متشاب قرآن پرسیدند گفت هر او را
بخواند و در همین نخل برای وی میبار کرده نهاد چون آمد پرسید کیستی گفت منم عبداللہ متبیین پس او را بان شاخه ها را که
خون آلود شده فروی و گفت ای امیر المؤمنین پس کی گرفت اینچنینی یا ختم در سر خود و آخراج کرد و داری از عمرو بن الاشج
که گفت عربین بخطایه و یک است که بیایند مردم که مجاد کنند شمارا بشبهات قرآن پس بگیر یه ایشا از بسن زیر که خطا
سنن علم اند بکتابت الگوینم معنی متشاب و حکم آن در کتاب حصول الامول من علم الاصول و استقار بیان کرده ایم تفصیل
مقام از انجا با حیرت و بعضی مشکلی که آیات صفات را داخل متشاب کرده بتاویل آن پرداخته اند این ادخال مستحقی
میش نیست زیرا که حق درین مسئله مطابق لغوی است و اعتقاد سلف است و آنکه ایشان از صحابه و تابعین و
مجتهدین و محدثین فقهای معتبرین اجرائی صفات بطلو اهر است بدون تاویل و تکلیف و تعطیل با اعتقاد منزه و
سجانه از تشبیه فلیعلم او قیامت درین ابتلا کرده اهل کلام است به ایم الله سبحانه و تعالی و آنرا بجلست تعمق مردم
در مسائل فقهیه بکلام بصور مفروضه که هنوز واقع نشده است و سابق این مضمر را جائز نمیداشتند و اسرار فقها و مفتوی
بغیر مسائل خوب نمیداشتند و از فتوی بسیار بیعت میخوردند و اخبار و آثار درین باب بسیار است در اعلام المؤمنین
لا بر القیم روح و در انزاله انخفا و غیره باید دید میان همه کتب فقه و فتا و دانی کلان که تو دو تو دو می بینی بجله ازین قبیل است
و بهر چه اگر ارجال که خالی از خطا و غلط نیست بجلات مخصوص کتاب غریز و سنت مطهره که نور بر نور است برای بجله
کفیل بیان احکام و این مختصر بر حمت من یثا و آنرا بجله فاش شدن سوالات مردم در الهیات تا آنکه گویند من خلق الله
و این معنی در زمان ابوهریره مستحق شد چنانکه مسلم در حدیث ابی سلمه از ابوهریره آورده که فرمود آنحضرت صلا همیشه پرسند
ترا ای ابوهریره تا آنکه گویند این خدمت پس که از فرید خدا را ابوهریره گوید درین حال که من در مسجد بودم مردی چندان
اغراب داد و گفتند ای ابوهریره ایست خدا پس که فرید او پس گرفت سنگ زره و با بجن و انداخت بر ایشان و گفت
و در شومید راست گفت خلیل من گویم درین زمان من بعضی چال شکم با مثال این قول میشنود مغوف باشد من و آنرا بجله
فاش شدن اخبار بنی اسرائیل و رویه آنرا از اهل کتاب از انخفا گفته و آن اول علم میگانه است که با علوم و دینی غلط
شده است ای گویم خطای این اخبار در کتب تفاسیر قصص بسیار است و بعضی از اهل علم بر آن استقاد نموده چنانکه در رساله
اکسیر فی اصول التفسیر بیان کرده ایم و آنرا بجلست اختراع او را و احترا ب نیست تفسیر سال الله عز وجل زیاده بر سنت
مأثوره و التزام مستحبات مانیز التزام واجبات و ظهور و دواعی نفس مرد عوت مروان بان و آنرا بجله است که در
سابق و مخط و فتوی موقوف بود بر راجح علیقه بدون امر علیقه و غلط نمیکفتند و فتوی نمیدادند در آخر بغیر توقفت

[illegible]

پیش محمد بن اسماعیل الایمری و محمد بن علی شوقانی و حفاظ قریب سابع مثل حافظ ابن تیمیة بحرانی و حافظ ابن القیم جوزیه خلیل و علماء
 در مثل شاه ذوالعنه محدث و نوی مؤاد ایشان و مرزا مظفر جانشان خاصه شانه پانی تی و بعض علماء بلاد متوسط
 میان دو آب مثل الدی و سیدی حسن علی و اخی سنی اخی احمد بن حسن بن علی غفر الله لهما و کاتب حروف عفا الله عنه و بعض
 اصحاب اجاباتی و بالله التوفیق و تفصیل این مقام را جانی دیگرست و تعصبات عوام بلکه خواص که لانعام را مفسد بسیار
 از شرط جعل در توفیقین نفرت بکفر یکدیگر رسیده و در رنگ و اخضر جز سب و شتم سلف خصوصاً مجتهدین اتباع شان
 با حسن و تفصیل مستبعد اتباع شان بالیقین هیچ عمل و عبادتی باقی نمانده شیاطین الانس و الشیاطین کجی چه آمدند و اهل
 علم از عل فسادند و پنداری را و چهارده و مکاره و مناظره و حق حق و بوق بوق بی سود منحصر انکاستند این نیست مگر از
 امارات قریب که قیامت کبری که بعد کوش قیامت صغری است و با یکدیگر پیچید و از تفرق امت بر سقنا و دست
 خنجر داده بود ظاهر شد این مسرت سخته را هم از انجده باید پذیرفت چنانکه بقرب ماند انحضرت فرق حوایج و قدریه و غیر
 و بر بعض پیدا شد و بود که اصل جمله فرق باطل اند و از انکه انخفا گفته این چهار مذمت باطل منشاء تولد سائر مذمت باطل
 شدند بهر چه از چهار خط نسبت تولد امر من شتی از سی پنگ هفتاد و دو دولت همه را عذر نه چون ندیدند حقیقت
 ره اضا نه بدند کتاب بل و خلش هرستانی کفیل بیان احوال و عقائد جمله را باث یانات و مل و اهل انواء و خل و منخل
 و مباد و ادا سنس و شوار ذایت انست و بر وجه استعزاء و استقصاء خصوصاً خارق حادثه در ملت اسلام و ملازم با حقا
 شان و جودش این همه فرق و مذمت باطل فن و امارات قیامت فصل پنجم و از انجده ریاست جمعی که استحقاق
 ریاست ندارند یا مفضل اند نسبت مستحقان و در حدیث حدیث رفنی الله عنه آمده یرث دنیا کم شرار کم و اخرج احمد و
 الترمذی و الضیاع و حذیفه و ابن مردویه عن علی بن مروان قال لا تقوم الساعة حتی یکون اسعد الناس بال دنیا کمن کمن کمن
 اشاعه گفته کمن معنی عبد و الحق و نیم است یعنی ر و سار ناس نام و عقیقه و عبید باشند و درین وقت انصداق این
 و از اهل ریاست و دولت و حکومت ظاهرست خصوصاً در طائفه ر و سارهند و بخاری و غیره از حدیث ابی هریره آورده اند
 که درین حال که انحضرت مسلم حدیث میکرد قوم را در مجلس که اعدا عربی و پرسید که قیامت که باشد فرمود چون قیامت
 کرده شود امانت پس انتظار کن قیامت را گفت انصاعت وی چگونه باشد فرمود چون سپرده شود کار بنا اهل منتظر
 شو ساعت را و اخرج کرد بنوی از حدیث عبدالل بن دینار از ابن عمر که فرمود انحضرت مسلم وقتی که روز امانت خزان
 و جذبست کنند و را ابناء ملوک فارس و روم مسلط سازد و خدای تعالی شر را ایشان را بر خیار ایشان و این معنی از
 زمانه حضرت عثمان متحقق شد و تا قیامت باقیست زیرا که شرط خلافت که در شرع معتبرست اکثر آن در حکام وقت موجود
 نیست پس خلافت ایشان بر منهای شریعت نباشد بلکه داخل ملک مخصوص بود و قیامت و از انکه انخفا در شرط خلافت
 گفته اصل دین است که معنی خلافت متصرفست احیاء علوم دین و اقامت ارکان اسلام را و امر معروف و نهی منکر
 و قیام با مریجات و قضاء اقامت حدود و راپس هر چه شرط هر یکی از این امور باشد شرط خلافت است پس از جمله شروط
 خلافت آنست که مسلمان باشد زیرا که ریاست مسلمین بر این سر و مگر مسلمانان که قال تعالی و لنجعل الله للکافرین

سیلا و در ظاهر است که این معنی از غیر سال سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد و الحیا ذی الله و اوست خروج
 بروی بسبب کفر او و اول است بلکه درست نباشد و آنرا بجملة آنست که عاقل و بالغ باشد زیرا که مجنون و سفیه و مسی
 مجنون انداز قصصات خبیثه قال الله تعالى ولا تؤتوا السفهاء الاموالکم چون بر مال خود قادر نباشند بر اموال هر تافته
 سالی البتة مستطاب ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از اختلاف این جماعه سرانجام نمیشود و آنرا بجملة است که ذکر باشد
 نه امر و نه ذمیر که در حدیث بخاری آمد و ما اطلع قوم و اولو الامر امره چون مبعبع مبارک آنحضرت مسلم رسید که اهل فارس ختر
 کسری را با و شاهی بر داشته اند فرمود رستگار نشد قومی که دالی امر را و شاهی خود را خشنود زنی را و زنی که امر را و شاهی
 العقل الدین است و در جنگ یکبار یکبار و قابل تصور محافل مجلس پس از وی کارهای مطلوب برآید و آنرا بجملة است که
 حرب باشد زیرا که عبد قابل استهاد و در خصومات نیست بظن مردم حقیر و فغان است و واجبست بروی بشغول بودن
 بخدمت مولای خود و آنرا بجملة است که شکم و سیم و بصیر باشد زیرا که لازمست بر خلیفه حکم کردن بر وجهی که در تفسیر
 واقع نشود و معرفت مدعی و مدعا علیه و مقر و مقر و مستند و استماع کلام این جماعه حاصل شود و واجبست
 بروی تولیت قضاة انصار و نصب عمال و امر کردن مرجعین را مانع در جهاد و پیش آید و اینهمه بدون سلامت اعضا
 تحقق نشود و مقدمه واجب است و آنرا بجملة آنست که شجاع باشد و صاحب پای در حرب مسلم و عقد و مرفوع و قضا
 تعیین امر و عمال و صاحب کفایه و آنرا بجملة آنست که عدل باشد یعنی بقتل از کبار غیر مصر بر صغار و صاحب بیت باشد
 نه هر زمره و خلیع العذار زیرا که در تمامه و قاضی و راوی حدیث هر گاه انیمحالی ششدر است پس در ریاست عامه که تمام
 فنی بدست او افتد اول است بلکه شرط باشد قال تعالی من تر منون من الم شهداء و مرضی بودن مفسرست بعد از
 مروت و آنرا بجملة است که مجتهد باشد زیرا که خلافت متفهمست قضا و احیاء علوم دین امر معروف و نهی منکر را و این هر چهار
 مجتهد صحت نگیرد و آنرا بجملة آنست که قریشی باشد باعتبار نسب یا خود زیرا که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه مرف
 کرد انصار را از خلافت باین حدیث که الائمة من قریش و آتو هر پره و جابر روات میکنند الناس تبع لقریش فی
 نه الاثان و این عمر و ابی بنی سکنند لایزال نه الا امر فی قریش باقی منهم اثنان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکنند
 ان هذا الامر من قریش لا بعد و هم احد الکبیرة و وجهه الا قاموا الدین و اختلاف کرده اند در اشتراط کتابت باجماع چون
 این شروط در شخصی موجود باشد مستحق خلافت شود اگر او را خدشه سازد و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند حلال
 خلافت او عامی گردند لیکن اگر مستطاب یا بر حکم او فیما فی الشریع نافذ باشد برای ضرورت که بر مردم متعین و از مسند خلافت
 و خلافت است پس بداند و هر چه مرجع پدید آرد و فتنی مضاف و از بیجا معلوم شد که خلافت امر و زور عالم خلافت خلافت بشر
 است چه بچند از این شرط را و در عقدان رعایت نمیکند بلکه بجای هر شرط صد آن یافته میشود زیرا که حکام اکثر اقالیم
 در ان طلب الفاعل اسلام موجود اند کفار اند از اهل کتاب جز ایشان و جماعی افعال اند بجمک وراثت نه استحقاق و جانش
 زمان اند چنانکه درین بده که ما داریم در حال کتابت این رساله و جانی سفها اند و جانی نامردان و جانی غیر قریش
 و تن اکثر است بلکه از و زکیه خلافت عباسیه منقرض شد خلافت قریش بر رفت بر قطری آل عثمان الی شدند و

و بر قطر بنی تیمیه و این هر دو ترک و افغان غیر داند بعد سلطنت تیموری هم برفت و در بخاری آمداری در ملک و مهنور
 عثمانیه حکمران اند و سلطنت ایشان هم بطریق خبر و قهر و تسلط است نه بر منهای شریعت اما اطاعت ایشان بنیاد افغانی است
 لازم است و خروج جمیع ناکثه بواجب میکنند و از ازاله انکسار در میان طرق انقضا و خلافت گفته که چهار طریق است اول بیعت اهل
 محل و عقد از علماء و قضاة و اعیان و وجود ناس که حضور ایشان مقتضی شود و اتفاق اهل محل و عقد جمیع بلاد شرط نیست زیرا که آن
 ممنوع است و بیعت یکدیگر و کسر فائده ندارد و خلافت صدیق بطریق بیعت بوده دوم اختلاف خلیفه است تسبیح شروط را و قعود
 لازم است که همان شخص غلیفه سازند انقضا و خلافت حضرت فاروق بهین طریق بود سوم شوری است در میان جمعی از
 مستجمعین شروط و انقضا و خلافت ذی النورین بهین طریق بود چهارم استیلا است چون خلیفه میر فتح شخص متصدی خلافت
 بنی سحر است و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد و با یتلاف قلوب با بقر و نقاب غلیفه شود لازم گردد و بر مردم ان تبعاع
 او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است یکی آنکه استولی تسبیح شرط باشد و صرف منازعین کند و بصلح و تدبیر از غیر
 هر چه و این قسم جائز است و رخصت و انقضا و خلافت معاویه بعد حضرت مرتضی و بعد صلح امام حسن بهین نوع بود و دیگر آنکه
 تسبیح شروط نباشد و صرف منازعین کند بقتال و آن جائز نیست فاعلان خاص است لیکن واجب است قبول احکام و چون
 موافق شرع باشد اگر اعمال او اخذ نکند از ارباب سوال ساقط شود و چون قاضی او حکم نماید نافذ گردد و همه راه و حصار
 میتوان کرد و این انقضا و بنا بر ضرورت است زیرا که در عزل و انقضا نفوس سلیم منوط به هیچ وجه شدید لازم آید و دشمنان
 نیست که این شداد منقضی شود بصلاح یا بدیلتی که دیگری بدتر از اول غالب شد و پس از تکلیف فتن که قبح او بیش از دست چرا
 باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل انقضا و خلافت عبدالملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس بهین نوع بود و آنچه
 ملحق گویم خلافت اکثر ملوک اسلام از اول زمان تا زمان حال از همین قسم بود و خروج برای ایشان از زمین مصلحت نبوده و در آن
 انقضا گفته خروج بر خلیفه بر سه نوع نوازند یکی آنکه خلیفه کافر شود یا کافر ضروریات دین و العیاذ بالله درین صورت واجب
 خروج بر کفر و قتال یا دی و این قتال عظم انواع جهاد است تا اسلام متلاشی نگردد و کفر فالتبشیر و دیگر آنکه خروج کند بر
 مناب موان قتل نفوس و تحلیف فروج بنی تادیل شرعی سبب را حکم سازد نه قانون شرع را و حکم این جماع حکم قطع الطریق است
 دفع کردن ایشان از هم متفرق ساختن جماعه ایشان را واجب است تا هم آنکه خروج کند بنیت اقامت دین و تفرقه کند
 خلیفه و احکام او شبیه را پس آن تاویل اگر باطل باشد قطعاً هیچ اعتبار ندارد مانند تاویل اهل ردت و مانعین نگوید در
 زمان ابو بکر صدیق رضی الله عنه و معنی قطعیت بطلان تاویل آنست که فی الواقع کتب سنت مشهوره یا اجتماع یا قیاس علی
 واقع شود و اگر آن تاویل مجتهد فیه است نه قطعی آن قوم نفاذ باشند و حکم بحصیان باغی کنیم اگر از خلیفه جوهر صریح صادر شود
 یا حکم برخلاف شرع نماید و در آن مسئله برائی از جانب شرع پیش ما موجود است جائز است قیام بر فح ظالم از خود و ترک
 فرمان برداری او و جمعی که رفیق سلطان شوند برائی ایذائی او عفا باشند و اگر در آن مسئله برائی از جانب شرع نیست
 صبر نماید اتفاقی را که بر سر وی میگردد و از آفات سماویة بشمارد و دست از قتال باز دارد و نیز در ازاله گفته که سپردن
 کارهای سلطین بکفار اصلاً درست نیست حضرت عمر ازین امر نهی شدند فرموده اند اخرج السهم و روی فی العوارف

عن شیخ الریاضی قال کتبت مدوکه مع نیکان یسول لی اسم ما کملان سمعت استخانت کس علی امامه المسلمین فانه لا یشان استخیر
علی امامهم من یسیرهم قول فایسته فقال مرارا کراه فی الذلین فاما حضرت الوفاة اعطیتی فقال اذ حسب حیث شئت
فصل ششم در انجدر است اعدان فتور برتس لم ارکان اسلام مثل تا خیر صلوات از مو اقیست آن از من مرق غفار برای حج
بدات شود و در آنکه انکنا گفته معلوم است از تاریخ که اقامت حج بعد حضرت عثمان هیچ خلیفه بذات خود نکرد و دست بلکه ناجی را
مقرر میکرد و حضرت مرتضی هم ندانید و اقامت حج نمود بلکه در بعضی مشین نائب هم نتوانست فرستاد و کاهوند کردن
الستدرک معاوینت فی سفیان امان بر عثمان را امیر انجک ساخته بود و در ایام خلافت خود حالانکه غفار سابق اقامت حج
غفر خود میکردند الا بعد از اقامت حج ضمیمه خلافت بود بلکه از خود اخص خلیفه چنانکه مرتضی شش فرستاد و بر سر نهادن یاد
الوتک پادشاهان بنیستیل اقامت نمودن در اکاسره و قیاسه و علامت یادشای بود انتهی و امر و بر پیچ یادشای و مرق
اقامت آن ذرات خود نمیشد و آری بعضی سلاطین تیموریه عثمانیه از چند پستان و روم از طرف خود و امر و انجک خیرت نامه
اکنون در آن هم فتور راه یافته و آرا انجدر است اختیار نشد و در عادات و راضی بر خص شرعی نشدن و ذکر البتوق من
قال ادرکت لی سما لیبی مسلم اکثر من سبعین غارایت قوما ابو سیره و لا اقل تشدید نهیم قال ابراهیم اذ ابانک فی
الاسلام امران غفرا یسرنا و قال الشیخ اذ اتممت ملک فی امیرین فخذ السراجان الیریر تا و بر ما من انجک لان التمد سبانه بقیل
یرید التمدکم الیسر و لا یریدکم العسر و در آنکه انکنا گفته ازین ناما مفهوم میشود که تلفظ حرف ن از ده سب رعبه بعد از آنکه
غفر قرآن و حدیث صحیح مشهور و از جماع سلف و قیاس جلی اران باز گذاشته باشد حسن است فخرنا لا لفقها الساطعین
تسبیه بعضیهم الی العسق انتهی و نیز در آنکه انکنا گفته که تغییر و صنایع و ماضی و دیگر چیز متهم است و هر قسمی را حکمی ملحق
تسبیه از آن قبیل است که اختیار بشد و در آن را در غیبت مثل خط و زلال و کثرت با وقت و رجال و کثرت اشک
غیبت النفس قلت انیار محتمل الاغلاخ و وی اکلم و حکم این قسم است که یکدیگر بر طاقت و اعزمت و مواعده
منوطا با اختیار و درین تغییرات ماضی و نیستند لیکن قصور اشخاص بی آدم از وصول کمال مطلوب تحقق است اگر چه با
نماند و بعضی از آن قبیل است که با اختیار آدمی و واقعیت بود و این قسم با تمام چند قسم است یکی آنکه از کتاب کنند نهی عی
مثل شرب خمر و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلوة و شاک نیست که این محل مواعده است و دیگر آنکه التزام کنند
را مانند التزام س مؤکده یا عودتی و نهی خاص از امور لازم گیرند و آن را منوابعه عمن نمایند و این قسم را بدعت حسنه گویند
مثل احتراز از احزاب او را و درین قسم ترتیب ثواب تحقق میشود و اعتقاد تا که آن باطل و مدار ثواب بها تقدیر است که سر و
از شرح تنیده و آن حیثیت و صورت مبلح است متعلق بر حج و دم نمیشد و بشکلی که بعضی مفاسد بران التزام مترتب
و در قرن ثانی آن همه راست انکارند و تحریف تریبیت حقه لازم آید اما این شخص شعور بر آن مفاسد ندارد و خطا گوشت
بهست استوم آنکه لازم گیرد بر وی بیامی را که شعار خویش ساخته است و هم چنین در هر زمانی رسمی فاسد شود
و وضعی بدست آید و آنها را بایستی بر ابحاث خودست لوم و مدح بران عادت نیست الا با عرض که تعصب میانی آید
و ترجیح وضعی بر وضعی دیگر متحقق گردد و یا قرن ثانی اثر راست دانند و در ورطه تحریف افتند باز قبح اشیا بقیه

گاهی بنص کتاب و گاهی بنا بر اجماع امت و گاهی برین صورت شخص بجهل آن اصول معذور
 و استدلال بقتله و اسبیه یا تقلید عالمی در خلاف آن غیر مسوع و عند الله آن مخالف را مغایرت و گاهی بباحث این اشیا
 بنحیر واحد صحیح بغیر معارض ثابت شود و درین صورت تا وقتیکه آن حدیث نرسیده و پرده از روی کار تفرغ گشته بسبب
 جهل خود معذور است چون پرده برخاست و پرگی متجلی شد جای گفت و شنود نماند و گاهی مستح آن دلالت علیه متنازع
 متعارضه ثابت گردد در اینجا اختلاف سلف که آنجهت بدان مصیبان او المصیبت احد و الاخر محطی معذور و جاری است چون
 این مقدمات معلوم شد باید که در بحث تغییر اوضاع رسوم و در اختلاف امت که درین ایام پیدا شده بیک عصا همه را سوت
 نکنی و در یک تبه نازل نگردانی انتبه و تم در ازاله اختلاف است که در ایام دولت بنی عباس مذهب اصول و فروع محکم الاسلام
 گشت حنفی و شافعی و مالکی و حنابلین بر و افتند و در اصول معتزله و شیعه و مجیه از هم ممتاز گشتند و درین عصر علوم
 یونانیان بخت عرب نقل کرده شد و تاریخ فارسیان معرب ساختند و هر یک بمذهب خود خرسند گردید تا آنکه
 دولت شام بیکسوخ و راحنفی و شافعی نیگفت بلکه ادله را بر وفق مذاهیب صحاب خود تاویل میکرد و در دولت عراق
 هر کس بر ائمه خود نامی حسین نمود و نامش صحاب و نیابد برادر که کتاب سنت حکم کند اختلافی که از مقتضای تاویل کتاب
 و سنت لازم می آید اسحال محکم الاسلام گشت هر چند دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود اما همه بر تاسیس
 مذاهیب تقریب آن تخریج بران گذشت این حالت بنسبت حالتین اولین مانند و جنس تحت جنس عالی تصور باید کرد
 و آنحضرت مسلم با اعتبار همان امر مشترک فرمود آنچه ابو داود و سنن حدیث سعد بن ابی وقاص عن النبی مسلم الی الارواح ان الله
 امتی عند ربها ان یوخرهم نصف یوم قبل یسجدکم نصف یوم قال حسنه سنه تفصیل این یعنی آنکه خلافت در دولت مدینه و شام و
 عراق همه در تشریش بود و از ملک عرب طران و لواحق احکام جاری میشدند و بحسب الصوره امت درین حدیث مجنی
 قوم و قبیلست ازین تاریخ باز دولت قریش منقرض شد و دولت عرب برهم خورد و در وسای محافل و ملوک عالم عجبان میشدند
 چون دولت عرب منقرض شد و مردم در بلاد مختلفه افتادند هر کجی آنچه از مذاهیب یاد گرفته بودند همان را اصل ساختند آنچه
 مستنبط سابقا بود اسحال سنت منقرض شد علم ایشان تخریج بر تخریج و تفریع بر تفریع و دولت ایشان مانند دولت مجوس
 الا آنکه نماز میگذارند و شکم بکلمه شهادت میشدند و مردم در امان بین تغیر پیدا شدند نمیدانیم خدای تعالی بعد ازین چه
 خواسته است انتهی قفس در ازاله اختلاف عن خلافت اخلاف گرفته گان بر در زمان شریع کس شریر بوده اند و عنایت پاک
 الهی در تهذیب نفوس بکار افتاد بلکه اینجا امر عجیب است در هر زمانه طاعت را محبط انوار و برکات ساخته اند اخرج مسلم بر
 جماعة لا تزال طائفة من امتی قائمة با مرشد لا یضرم من خذلهم او خالفهم حتی یاتی امر الله بهم ظاهرون علی الناس و اخرج
 ابن ماجه عن ابی هریره قال قال رسول الله مسلم ان الاسلام بدعریا و سبعه و غریبا فظولی للغریا و اخرج ابن ماجه عن
 ابن ماکه عن رسول الله مسلم قال ان الاسلام بدعریا و سبعه و غریبا فظولی للغریا و اخرج ابن ماجه عن عبد الله قال
 قال رسول الله مسلم ان الاسلام بدعریا و سبعه و غریبا فظولی للغریا قال قبل و من الغریا قال النزاع من القابل و اخرج
 ابن ماجه عن عمر بن الخطاب انه خرج یوما لی مسجد رسول الله مسلم فوجد معاوی بن جبل قاعدا عند قبر النبی مسلم فقام

[illegible]

که اندر تصور بشود در دستگور و راه الطبرانی عن ابن مسعود و آثار انجلیست که زمین گرفت شش زنان و زنان گرفت
شود اینچنین چون که گشتند باطابق یعنی با بعد و جانب قطع کنند از راهم را رواد الطبرانی عن ابن مسعود و آثار انجلیست که هر خط
شوند بر قیل را ساقان آنها و نیز از راه را قیلا چهار راه الطبرانی عن ابن مسعود و آثار انجلیست که باشد سوسن در قبیله نواز
از نقد رواد الطبرانی عن ابن مسعود و نقد گو سفندان کوچک را گویند و آثار انجلیست که آراسته شود حوالت و ویران
گردد و چهار راه الطبرانی عنه و آثار انجلیست که اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان رواد الطبرانی عنه و این
کنایت است از کثرت نوامت در رجال و کثرت حقایق در زنان آن فی بحال بر وجه کمال موجود است و آثار انجلیست
اکتفا سازد و تطبیق منابر یا مناره و رواد الطبرانی و آثار انجلیست که آبا و شود و ویرانیهایی دنیا و ویران گردد و
آبا و بهایی و دینار رواد الطبرانی عنه و ابن عساکر عن محمد بن عقیقه السعدي یعنی شهر آبادان خراب گردد و بجای دیگر
آباد الی شود و چنانکه نقل کرد و شد مصر مسوی تا بره و کوفه مسوی نجف و آثار انجلیست که ظاهر شود ساز و آه و نوشید
شود با راه رواد الطبرانی عنه و آثار انجلیست کثرت شرط و جازان و غزازان لازان و کثرت اولاد و رواد الطبرانی
عن ابن مسعود و شرط بضم مجهول یعنی احوال سلطان است سخاوی گفته حال شرط اعوان طاهر اند و اظهار
عالمی است بر مسیح جماعت دلی و نحو آن می آید و گاهی وسعت دهند و بزرگوار حکام اطابق کنند و نیز یعنی غیبت است
و افتاد در مردمان و ذکر نمودن شیو بایشان و لغز و ادب است و گفته اند لغز عیب است در روی و نیز در کمال
و آثار انجلیست تسلیم خاصه و فشو تجارت تا اگر بر کار و زن شوهر خود را بر تجارت و قطع از تمام و فشو قلم و نظیر است بهارات
زود و کتمان است بهادت حق رواد احمد و البخاری و اسحاق و صحیح عن ابن مسعود و فشو قلم کنایه از کثرت کتبه و قلب بهارات
یعنی اکتفا کنند بآموختن خط یا سایر بکارهای الا شاعره و آثار انجلیست که حلال گردانند این امر است شرب را بپزند
پیشه باده نوشند و نمیدانند و نمیدانند در سینه جان نمرست زیرا که هر مسکرمایع است و حلال گردانند را بر اربع یعنی
تتمیل کنند و ربا و در صورت بیع ظاهر نمایند و تحت را بهدی یعنی رشوت خورد و حرام صرف بگیرند و آفرایند یا مانند و
تجارت گفته بر کوفه یعنی مال بجزد و ران خود و در مزد و بدهند و آنرا در زکوة مجرایند یا بالعکس و آثار انجلیست که چون بی
شوند زنان بزنان و مردان بمردان پس بشارت هایشان را بادی سرخ که بیرون آید از طرف مشرق و شمع شوند
بعضی وضعت شوند بعضی فلک با اعضا و کواکب است و رواد الدیلمی عن الحسن و آثار انجلیست که گرفته شود مال غنیمت را در
رواه الترمذی عن ابی هریرة یعنی تو نگران و صاحبان مناصب مخصوص با سوال نمی شوند و کسانی که سستی وی اند بمجنون یا
در بنای گفته الدوله با انتم هوایند اول من الال فیکون تقوم دون قوم و قال فی الفائق الدوله با انتم الدال و فتح ما بیل
الانسان ای بی دل من انجلیست که گرفته شود امانت و رشوت و زکوة و آواوان و علم آموخته شود برای غیر دین
ندار و راه الترمذی عنه یعنی سوسن امانات و دواخ مردم را ختم کنند و آنرا سخاوت بخار و گویا مال غنیمت است که در دست
دینی افتاده و مردم زکوة را نادان شمارند یعنی برایشان شاقی کرد و او اگر دین وی چنانکه تاوان گران میشود و علم را
برای مقاصد دنیوی و دنیاوی و حصول مطالبی بیاموزند و برای دین خدا و دریافت احکام و قصد عمل بران

از آنجمله است که طاعت کند مرد زن خود را و با فرمای کند یا در خود را و نزدیک سازد و یا در خود را و در افکن بر خود را و این
 شود آواز را در مسجد یا در راه الترنزی عنده یعنی یاران خود را اگر کم کند و یا در و پدر را یا این را سازد و در مسجد ایستد و دنیا کند
 گویا سجده خاند و آنجناب ایشان است که در آن از هر وادی سخن میرود و آنرا بجهت است که سر دار شود و قبیل را فاسق و باشد
 زعم قوم از دل شان اگر کم کرده شود مرد و سجنف شروی رواد الترنزی عنده و زعم کسی را گویند که مشکف کار و یا قوم باشد
 و بدان قیام کند و در دل یعنی ردی است مدعا که فاسق قوم گیر و سر دار ایشان باشد و آنرا بجهت است که ظاهر شوند زمان بزرگ
 و سازند و لو شیده شود و نعمت کند و آخرین است اول است را اخره الترنزی عنده در شاع گفته ظاهر شدند کردن آن
 این است اول است از رافضیه چه هم الله تعالی تپی گویم و ظاهر شد این بلیه در بعضی فرق است نیز مثل اهل تقلید و اهل
 اتباع که به سبب گویند یکی از این فریق دیگر را و اکابر و سلف و را که تعلید و اتباع وی میکنند و نیست این اول بلیه
 که شکست در اسلام حفظنا الله سبحانه و تعالی عن جور القول و اهل حق آنرا بجهت است که چون نزدیک شود زمان بسیار شود
 پوشیدن طلیسان بسیار شود و تجارت و بسیار شود و اهل و تعطیل کرده شود و صاحب سبب اهل خود و بسیار شود و اهل
 سلطان یعنی شرط و باشد دمارت کوکان و کثرت زمان و خور یا دشا و یکی میکیال و میزان رواد الطبرانی و اسحاق کم عربی
 در شاع گفته که کردن در کیل وزن و ذراع از کبار است قال تعالی و یلطفین الذی فی ذالک لعل الناس لایدرین
 زیاده نشانند و در فروختن کم دهند و آنرا بجهت است که متمثل شود شیطان بصوت مرد و باید نزد قوم و بگویند بایشان سخن
 و دروغ پس متفرق شود و قوم و مردی و یار شنیدم مردی که همیشه نام روی او و نید نام او که چنین میگفت رواد مسلم فی
 مقدمه صحیح عن ابن مسعود و آنرا بجهت است که در ریا شیاطین اند در زندان کرده نشاء بسته است آنها را سلیمان علیه السلام
 نزدیک است که بیرون آیند و بخوانند بر مردم قرآن را و او مسلم عن ابن عمر و آنرا بجهت است که چون نزدیک شود زمان و هر دو
 مرد و چه سنگ را بهتر باشد او را از اینکه پیر و پسر خود را و توقیر کرده نشاء کبیر ایشان و رحم کرده نشاء و صغیر ایشان و
 بسیار شود و اولاد زمانا که زانکه مرد و بان بر شاه پوشتند چرم گو سفند بر دلهای گرگان افضل ایشان و در آن زمان
 مداین باشد اخریه الطبرانی و اسحاق کم عربی در در شاع گفته مراد پوشیدن پوست گو سفند انسخ است که نرم کنند
 گفتگو خوب نمایند کار را بطور ریاء و نمایش و دلهای ایشان مانند گرگان باشد در زندگی و در برابر چو گو سفند
 در نقاشی چو گرگ مردم در و آنرا بجهت است که باشد فاشه در کبار شما و ملک سفار شما و غم در زوال شما و بد است در خیا
 شمار و راه احمد و ابن ماجه عن انس و آنرا بجهت است که چون متعذب شود زمان تقبیه کند موت خیال است مرا چنانکه می چند
 یکی از شما را طلب از طریق بچنان موت بیک از عالم ببرد و اخریه الراهم مرزی عن ابی هریره و آنرا بجهت است که تقاول کنند
 مردم در میان و در روایتی چون بهینی پیاده پایان بر بندگان چنانکه گوی سفند ان را که درازی میکنند و بنیاد پسر
 نگران باشد مسامت را رواد الشیخان عن عمر در شاع گفته و این وقتی شود که بسیار گردد دلهای ایشان و سفند
 گردد و جاست ایشان و نباشد ایشان از و نبست و محبت جز بنامیر که در آن وقت مشتغل باشند بجاوت و نه بجم و نه
 بجم و آنرا گویم است آنوقت که غالب اهل عالم مشتغل اند در بنیان و طلب جاه و مال و محرم اند از علوم و عبادات

و مجادلات بعد ازین خداوند چه خواهد کرد و آنچه از دست که چون سپید شود و کار بنا را الهی پس منتظر باشد ساعت
 رعد و انفجار حق تعالی بر سر قریه رضی الله عنه و لشکر و مقاتل است و ایام هر جماعت خیمه اذاکا و ولایتنا بعد و چه تفاکا
 قیامت الشریعین را و ساء و انجست منقلبتا است و کاه فیا و هر آن کنت عادی ساء و فها منجست بنا کافانا و انجست
 تراض اهل ساحه که نیا بیند نام با که نماز بگذارد و بایشان رکوع احمد و ابو و او و عن سلامت نیست احزان و از انجست
 اینکه فرو و دنیا که بگذرد و مرد بر قبر و بطلد بران و بگوید کاش حق بودیم بجای صاحبین قبر و نیست بعدی دین
 اگر کار و اسلام و این ماحه علی بن هر قریه و الاموت بیایع فاشترینه و فها انعیش لاخیریه و انما انما لکم بر پاشو
 قیامت تا آنکه قتال کشید شما امام خود را و مجاهد و کسید با سیاف خود و وارث شوند دنیا و شما را ندان شما در شام
 گفته بسیار و واقع شاین و واقع شود و لایزال از طرف ملوک و دانشان اگر چه امام نیستند لیکن از طرف شان پس
 کشتن اینها بمنزله خدمت است و اگر انجست که حبه شود علم نزدیک حاضر و الهی الطیرانی عن الی امیتة انجی در شام گفته
 من و ی ایت که کار از اولاد مهاجرین و انصار بکار از قبرش شش تن شوند و طلب دنیا و باقی باشد اصغر و در
 و اخلاط مردم و بیاموزند اینها علم پس بچویند از ایشان قاصدی در واقعات انجی گویم و مشاهد میشود این سخن در وقت
 انجی و انما کتب حدیث بر وجهی که هیچ شک و شبهه باقی نماند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ان اگر کرم خدا باشد و انما کرم
 بزرگ را شنیدیم میگفت که بزرگ سوت انگیز یعنی بزرگ گردانید مرا مردن بزرگان که چون آنها نماندند مردم را که هیچ
 بزرگ گرفتند و مجلس چه شکست نماشا بار سید و در بزم چون نماند کسی جا بار سید و از انجست که بر پاشو
 قیامت آنکه بکشند مرد را در خود را و خراج احاکم فی تاریخی عن الی موسی و از انجست که مالک شود کسی که نیست لاف و کاف
 شدن و بلند شود و پست گردد و بلند رود و انجست برین معاد عن کثیرین مره و سلا و آن انجست آنکه بسیار شوند و خلیفان منیر شام
 و اهل شوند و علمای شام بسوی و الیان شام و حلال کنند برای شان حرام را و حرام کنند حلال را و فتوی دهند و شام از انجست
 خواهرش شام و والد الدلی عن علی کرم الله وجهه و از انجست آنکه علم خود را علای شما نالجب کنند بدان فایز و در انجست
 و بگیند قرآن را تجارت رده و الدلی عن علی کرم الله وجهه در شام گفته یعنی بخوانند قرآن با جرت و بخوانند برای خدا
 گویم حفاظ رمضان که قرآن در تراویح با جرت بخوانند مصداق این خبر از و از انجست آنکه همیشه باشد ایت بر شریعت نمیک
 ما و امیک ظاهر بشود و در ایشان است نه خصلت یکی آنکه قبض کرده نشود و انایشان علم و فکر آنکه بسیار نشود و در ایشان و ذلک
 سوم آنکه ظاهر نشود و در ایشان سقارون گفتند که امام اند سقارون فرمود و نشود و غمائی است که باشد در آن فرزندان باشد
 تحت ایشان میان خود و دقتیکه ملاقی شوند و یکدیگر تلاعن اخبره احمد و الطیرانی و احاکم عن محافظین انیس در شام
 گفته و این بسیار است در فلان و بغالین و سفله که ابتدا میکنند بجهت بستم صاحب خود و نزدیک تالی قبل سلام بلکه میگوید
 هر یک ازین بر دو و نمی شناسند سلام را فائده و اما اید و اجوبون انجی گویم این در وقت صاحب شام بود و در وقت
 مشامه میکند اهل دربار که از او بدو مشامه دارند و وقت ملاقات یکدیگر و می شناسند سلام را رسم سفله و عاریکند
 و ایجاد کرده و بیجای آن لفظ کوبش را و ادب مجرا و دست نهادن بر سر و نم کردن گردن یا پشت و خزان که در

بر روی معروف و مشهور است تا باشد ششم تا باشد و از آنجا که است آنکه بر پایش شود ساعت تا آنکه قصد کند مژ بسوی خطبه
 و بزنی گیر و آنرا بر معیشت و نیک کند و خرم خود را و نظر کند بسوی وی و رواه الطبرانی عن ابی امامه در آنجا
 گفته یعنی ترمج کند زن که اصل کینه را بنا بر تو گری او و بگذارد و خرم را که امیل است بسبب فقر او آتی گویم و در حق
 ششده خبر ز مدت بسیار و واقع شود لایزال تا آنکه بر پاشود قیامت و این یکی از اعظم نعمت است درین و در انشطار من
 و سیات خانه و برهی قنای و عشا نرگلا یعنی سطله آنجا که در آنجا است که قطع کرده شود و احرام و گرفته شود مال غیر
 حق و رنجیده شود و خونا و شکایت کند قریب از قریب عود نکند بروی بخیزد و طواف کند مسائل و بناده نشود چیزی
 و درست وی رواه ابن ابی شیبته عن عبد الله بن مسعود **فصل ششم** و از امارات ساعت است که بر پاشود قیامت تا آنکه
 گردانیده شود کتاب خدا عار و باشد اسلام غریب تا آنکه ظاهر شود عداوت در میان مردم و تا آنکه قهقش کرده شود علم
 و پیر گردد زمانه و کم شود عمر و کم شوند پسران یعنی اولاد و ثمرات و این شومند اهل بهمت و مهم شوند امین و تصدیق
 کرده شود کاذب و تکذیب کرده شود صادق و بسیار شود هر چه یعنی قتل تا آنکه ساخته شوند غرق یعنی کوشکها
 و محلها و دراز کرده شوند تا آنکه تلکس شوند زنان صاحب و لا یعنی بسبب حقوق آنها و شاد شوند زنان عقیقه
 نازانیده و بسیار شود یعنی و بخل و بلاک شوند مردم بسیار شود دروغ و کم شود رست و تا آنکه مختلف شوند
 کارها در میان مردم و پیر وی کرده شود و پوی و حکم کرده شود بگمان و بسیار شود باران و کمتر شود بار و کم شود
 علم کم شدنی و نژده شود و چهل فریاده شدنی و باشد سبب خشم و بسیار شوند زنان بسیار شدند و تا آنکه چهار
 کنند یعنی آ و بایستند و خطا را بگذراند پس گردانند حق را بر امانی شده از امت من پس هر که تصدیق کند انباشت
 و راضی گردد و بدان نشود بوی بهشت رواه ابن ابی الدنیا و الطبرانی و ابو نصر و سجری و ابن عساکر عن ابی موسی و سنده
 و از آنجا که بر پاشود ساعت تا آنکه بیرون آید تومی که بخورد بر پاشدانی خود چنانکه میخورد گاو و بزبان خود رواه احمد و
 اسحق بن عیسی و غیره عن ابی و قاس و در آنجا گفته یعنی میخورد مردم را و ظاهر میکنند محبت ایشان را از روی
 اتفاق و مبالغه میکنند در مدح ایشان و میستایند جانهای خود را و این را وسیله اخذ مال از آنها میکنند و از آنجا
 آنکه بر پاشود ساعت آنکه تساهل کنند مردم همچو پیام در راه رواه الطبرانی عن ابی عمر و از آنجا که بر پاشود ساعت
 تا آنکه یا نماند شود زن روزانه که جماع کرده میشود در میان راه آنکه نکند آنرا هیچیک پس باشد افضل ایشان و در آن
 کسیکه بخود بیک کاش وی اندکی از راه بخار می برد و او پس این کس را او شان همچو ابو بکر و عمر است در میان شما
 رواه اسحاق بن عمار عن ابی هریره و از آنجا که بر پاشود ساعت تا آنکه منکر شوند و لها و مختلف شود و فاول و خلاف شود
 آن از پدر و مادر در دین رواه الدلمی عن خدیفه و از آنجا که بر پاشود ساعت تا آنکه غیرت بر نبرد غلام چنانکه
 غیرت میبرد بر زن رواه الدلمی عن ابی هریره و از آنجا که است که بر پاشود قیامت تا آنکه عزیز گردد و در آن ستم چیز
 در رسم از حلال علم مستفاد و برادرسی در راه خدا و غر و جل و رواه الدلمی عن خدیفه یعنی کباب شود و یافته نشود در
 وقت این چیزها و از آنجا که است که فرمود چون پسینی صد نفر را که پوشیده شد و گران گشت و فرود گرفته شدند

برپا داد و دیدان شد آباد و آباد گشت خرابایی می رود اگر باری می کنند با مات خود و در روایتی مدین خود چنانکه اگر
 سیکند تر مشحون است سیکند خود ساعت مانند این هر دو بسته و آنرا بنجست جیفن آنه و قصد یقین بجوم و نکند قیصر
 رواد الیزار عن علی کرم الله وجهه رفته و سنده حسن و آنرا بنجست و نذر مردم تا آنکه بگویند که قرآن مخلوق است و حال آنکه
 ذات حق است و نه مخلوق و لکن کلام حدیث از وی ظاهر شده و مسوئی وی عود کند رواد الله لکافی و الاصبالی عن علی
 کرم الله وجهه و این خبر در راه امام احمد بن حنبل واقع شده و قنبر عظیم مر باشد و جمعی ابراهیل سنت مقتول و بعضی
 مجوس و سجون گردیدند و آنرا بنجست که چون فراهم آیند بست کسی از یاده یا کم و نباشد و سایشان کسیکه ترسید
 شود و راد راه خدا پس تحقیق که حاضر شد امر یعنی قیامت رواد البیقه و این عساکر عن عبداللہ بن بشیر الصعالی و
 آنرا بنجست که بگذرد و مرد و سجد و نگذارد و در کثرت رواد ابن ابی داود و عن ابن مسعود و آنرا بنجست که باشد در پی است
 نزد یک خراب است نیز آنرا بنجست جمیع کردن مرد زن یا کسی که جز در او و در پی وی و این را الله و رسول وی جز
 گردانیده و بران خدا و رسول وی و تمس سیدارد و قصد یقین این خبر موجود و فرقه را مقصد یافته شد و آنرا بنجست نکاح
 مرد و مرد را و این را نیز خدا و رسول وی حرام کرده و بران و تمس میگیرند و آنرا بنجست نکاح زن و بران این را
 چیز ناپسند که حرام کرد و آنرا خدا و رسول و شریک میداد و ابروی خدا و رسول نیست این را از انانیت مقبیل و ادایک برین
 حال اند تا آنکه تو بکنند بسوی حدیث و نفعی رواد الله لکافی و البیقه و ابراهیل الجناح عن ابی الصعالی و صدق این خبر
 بعل ایرانیان و برکان بظهور آمده و آنرا بنجست که بیاید بر مردم زمانه که باشد در وی مشهور گرفتن از کنیزکان و
 سلطان و حکومت زنان و داریت مادامان رواد ابن المنادی عن علی بن سلیم السلام و آنرا بنجست که قائم نشود ساعت
 تا آنکه مانند سلام معرفت و تا آنکه گرسنه شود مساجد اطرق سس سجده کرده نشود و دران بران خدا و آنکه بران
 کوک پیرا طور برید در میان و دافق و تا آنکه برسد سوداگر مایم و مقیم دنیا بد سود رواد الطرانی عن ابن مسعود
 در شاغله گفته این کنایت است از عدم رغبت در نماز و عدم توقیر معیبر مرکب را و عدم برکت در تجارت با بر غلبه کدبه
 و غش و در بجا راد آنرا بنجست که قائم نشود ساعت تا آنکه برگردد شر از شام بسوی عراق و خیار عراق بسوی شام
 رواد ابن ابی سبیه عن امامه و آنرا بنجست که بیاید بر مردم زمانه که سالم نماند بران می صاحب بین یومی مگر کسیکه بگریزد
 از ساقی بشاهن یا از سوارج بسوی راج پیچیده و با که میگزید و با پیچیده ای خود و این در آخر زمان باشد و قتی که حاصل
 شود سعیت مگر بعصیت خدا و چون باشد حال این چنین خلل شود عزت و باشد در آخر زمان هلاک مرد و برکت
 ماور و پدر خود اگر باشد و او را مادر و پدر و دست زن خود و پسر خود و در نبرد دست آثار رب و ساسا کلان خود
 عار دهند و را بصیق سعیت و کلف و سدا و را بنجست که طاقت آن ندارد و تا آنکه میرد از جهان خود را و رجا
 هلاک شود و در بجا رواد ابو نعیم و البیقه و اکلیل الراقی عن ابن مسعود رضی الله عنه گویم هلاک آدمی از دست زن
 و آثار رب جبران خود و در حق واقع است و نامیرد و زیاد تر میگرد و هلاک مرد بدست بسیر هم چشتم خود و بدو ام
 تا آینده جیه شود و آنرا بنجست تا آنکه بیاید بر مردم زمانه که نشینند آدمی نزد نوی پس منع نکند او را از قیام و مخرج

آنکه بکنند با وی بدی رواه الدیلمی عن ابی هریره و آذ انجمله آنکه فرمود نزدیک است که برسد امت مرا در آخر زمان بملار
 شدید نجات نیابند از آن مگر مردیکه شناخت دین خدا را و جهاد کرد و بران زبان و دل خود پس این است آنکه سابق
 شده برای وی سوابق و مردیکه شناخت دین خدا را و قصدین کرد آنرا رواه ابو یوسف السجری و ابو نعیم عن عمر رضی الله
 عنه و آذ انجمله است که بیاید هر مردم زمانه که باشد حدیث ایشان در مساجد ایشان در امر دنیا می ایشان پس شنید
 ایشان که نیست خدا را حاجت در ایشان رواه البیهقی عن الحسن بن سلا و آذ انجمله است که بیاید هر مردم زمانیکه پنهان شود
 موسی چنانکه پنهان می شود مسافق در ایشان رواه ابن السنی عن جابر رضی الله عنه و آذ انجمله آنکه آید هر مردم
 که باشد همت ایشان شکم نامی ایشان و شره ایشان ستاع ایشان و قبله ایشان همان ایشان و دین ایشان درگاه
 و دنیا را ایشان اند بهترین خلق نیست بهره ایشان از خدا رواه السلمی عن علی و آذ انجمله آنکه بیاید هر مردم زمانیکه
 شوند در آن علم را چنانکه کشته میشود نرنگان پس کاشکی علما در آن زمان تخلف کنند رواه الدیلمی و ابن عساکر عن علی
 کرم الله وجهه و آذ انجمله آنکه می آید بر علما زمانیکه موت دوست تر باشد بسوی کسی که از ایشان از سر سرخ رود او ابو نعیم عن
 ابی هریره و آذ انجمله آنکه نمیرود ایام و دیالی تا آنکه کهنه شود دست آن در سینه نامی اقوام ازین است چنانکه کهنه میشوند
 چنانکه باو باشد اسوای قرآن اعجب نامی ایشان باشد امر ایشان تمام طبع نیامیزد و شش خوف و اگر چه کوتاهی کند
 در حق خدا و منتفی نفس می آید و با باشد و اگر چه متجاوز گردد با آنچه نمی کرده است از آن خدا و گوید امیدوارم که تجاوز کند
 خدا از من بپوشد بدست گو سفندان بر دلهائی گرگان افضل ایشان در نفس خود ندانم باشد که ناله میکنند و نمی رو
 ابو نعیم عن معقل بن یسار و آذ انجمله آنکه بیاید هر مردم زمانیکه پیروی کرده نشود در وی علیم و شرم کرده نشود در وی از علیم
 و توبه کرده نشود کینه و ندم کرده شود صغیر بچشد بعضی ایشان بعضی را بر دنیا و دلهائی ایشان و دلهائی اعاجم باشند
 جز دلهائی شان زبان عرب نیست ناسند معروف را و انکار میکنند مگر را می میکنند صلح و دیبای ایشان پنهان
 ایشان تند بهترین خلق خدا نظر کنند خدا بسوی ایشان روز قیامت رواه الدیلمی عن علی علیه السلام و آذ انجمله آنکه
 بیاید روز قیامت مصحف مسجد و عترت پس گوید مصحف امی رب و خقند و پاره کردند را و گوید سجای رب پران
 ساققند و محفل کردند و صانع نمودند را و گوید عترت امی رب طرد کردند و نکوشتند و زخم نمودند را و بایستند بزنان
 برای خصوصیت پس فرماید الله تبارک و تعالی این بسوی من است من اولی قرم بان رواه الدیلمی عن جابر و احمد و الطبرانی
 عن ابی امامه در شاع گوید گویا این اشاره است بسوی آنچه واقع شد در زن بنی امیه و بعد ایشان از قتل اهل بیت
 و تعطیل سبکی و صلح و بستن اسبان در آن در زن نرید و تمیز حق مصحف در زن و لید یا مصحف کنایه باشد از عدم
 عمل بدان گویم بلکه این همه منفردا و مجبوعا در هر زمان واقع شده چنانچه کتب تاریخ بر آن دلالت دارد و بسیار سجد
 است که محفل افتاده است و بیا اهل بیت اند که از دست ناقدان خوار و زبون بوده اند و عمل بر مصحف خود از
 بد آن مرفوع شده و الله اعلم و آذ انجمله آنکه نزدیک است کنیا بر دشواریها که پنهان کند شمار هلاک کند آنها را و حاجت
 و نه چنانکه چنان که برسد بر آنها و سفر نامی خود هلاک کند آنها را صواعق رواه ابو نعیم عن ابی هریره و آذ انجمله آنکه و قبیله

مرحوم کسبه بنام مسجد با خود را و محلی مبارک به صفای خود را پس در بارگاه مبارک رواده حکم عمر بن الدرداء
 و این مرد و چه ایراد حق در عالم ماریست . . . را مردی است و آرا محکم آنکه مار گدازد بجای کس قبول نشود و در جنگ
 یک مار هم روده اندو استیج عمر بن مسعود در تاسعه گفته یعنی مبارک و التفرظ و ارکان ننگه از مدلس مبارک و سحر جمع
 نشود و قبول نگیرد و آتشی گویم و این هم سیارست و در هر مسجد مبارکی سیارند اما کسی که کعبه و سجده مرد و جفا طبعی
 کند و در کس و شرط را حاکم نماید که در و سیار کند و آتشی ننگه ساعت تمام میشود اما آنکه تقسیم کرده نشود میرات و
 جوشی نشود لعین روده مسلم عمر بن مسعود و آرا محکم آنکه سه بود از اثر او ساعت است آثار سواقی قسم
 چیست آثار سواقی سه بود شکایت کند بعضی از بعضی وقت بعضی را و سیار شود و دلدار با و فاستر گردد
 عیشت تقطیم کرده نشود و صاحب ثالی یعنی مسئال و دلدرد و آوار و بار و سیار و ظاهر شود . اهل سکن ظاهر شود
 مبارک و این مرد و سواقی هر یک و آرا محکم است سوره حواری و قطع رحم و تحطیل سیف از جهاد و اختیار و بیاعون
 در دو . . . مرد و سواقی آیه و آرا محکم است طهر و عیشت و بخش و سواقی و سوره حواری و آیه سواقی
 عمر بن حایر حیو کسایت است از قنات ثمار و مرکبات و آرا محکم است موت مبارک و روده اس الی مستینه عمر بن حایر و در
 روایت شعیب است که از اقتراس است موت حایر گویم بر میی را دیدیم که مرگ ناگهان در کد مت و در گیلان برا
 هم سیدم و محطمانه سه و آرا محکم آنکه سه و آرا محکم است مردم که سوار شود در زمین به شمشیر تا بیاید و در کاس
 مسجد بر آن سال کاسات باران آمد بر سر بایستان همچو کوفان بایستان کنی باسد لعنت کسب و آرا
 که آنها ملعونان اند اگر باسد سیس با اسبی احم الله خدمت کسب و آرا محکم است او سارا حاکم خدمت کرد و در شمار اربابان
 است بای شعیب گفت اس نمر و گفت عید را و حبست بای شعیب شاکت سر و جع طام احمره احمد و حاکم بن ابی بکر
 و آتشی حدیث را استوار و در طرس است آرا محکم است مردم را بی خبری که در وصف امدار است من با اهل و در و ج
 و بده ام من آن هر دو را قومی است که ایتان تاریا راست همچو و صهای گاوان سر و صهای مردم را و در آن
 جامه پوشیده یعنی در ظاهر هر سه یعنی در معنی مایل کس و آرا محکم است مردم را سواقی خود و بیل گنده اند بهیوی مردم
 سر بایستان همچو کوفان بایستان کنی باسد لعنت کسب و آرا محکم است او سارا حاکم خدمت کرد و در شمار اربابان
 هستت بافته میشود در مسرت که آنگاه آتشی در بایستان العالیین گفته یعنی بر رگ مبارک و سواقی خود را
 در چیدان عمارت یا عمارت یا ماسد آن و تحقیق تفصیل کرده ایم این مسئله را در رساله مستقلة که مایش الاحوتة انسر
 عن سلسله الحکمت انتهی بکم مراد ما را تا در جویان اند که بر مرد بای امدار و حکام و ملوک و قضا و ما نشان و
 اهلکاران ایتان می ماسد و مردم را و در ستان رقتی محمد و هر که میخواهد که برسد و مراد خود را بگویش نشان
 رساند آنرا میرسد و می راسد و مراد طلب غلبه و تیر و سلسله و در موی سر و کلاه ساحق آن سیار در کعبه
 و ماسد آن است و در امدار آن کاسات عاریات و مانا اند که تئات قیق و حاکم بای سلسله بایک می پوشیده که در
 نام بای و همه اضافای نشان نموداری باسد گوید و حقیقت بر نه اندر و عقبا در چنین جامه مبارک صحت و آتشی

هر سه برادران را در یک مقام و در دست و زنان اهل عالم هم در آن مبتلا و کسی بحال کسی نمی برد از دو حسا بالی زمین آفات نمی برد از
 تائید می شود و قضا است تعالی لما یحب یعنی و ما نشاء و جمیع المسلمین علی الاطلاق بابل الهدی و اما بخلاف آنکه میرون آیند از زمین
 در آخرین زمان مردمانیکه ایشان تاز با نمانا باشد گویند که و مهای گاوان است بابت و کفن و در خطا او شام کنند و غصب
 از جبهه احمد و ساجا که حجه عن ابی امامه گفت بن عباس بنی اشعره حج کرد و حضرت حجه التوادع پیستر گرفت حلقه و رکبه را و گفت
 ای مردم آیا خبر ندارید که ما را با شراعت پس با استیلا و سلیمان گفت خبر ده مرا خدا باد بر تو پدر و مادر من ای رسول خدا فرمود
 از شراعت است اصاحت نماز و میل همراه هوا و تعظیم جراحات سلیمان گفت آیا با شما این ما فرمود آری سوگند
 که جهان محمد در دست اوست مسلم ای سلیمان نزدیک این حال باشد زکوة تا و ان و نمی غنیمت و صادق شود و کاذب
 کاذب شود صادق و مؤمن شود و منافق و منافق شود و این بی حکم کند و در عین گفتند و در عین چه باشد فرمود حکم کند مرد را
 کی که حکم نکند و اگر کرده شود حق نه حصه و برد و اسلام و باقی نماند بگر نام او و برد و قرآن و باقی نماند بگر نقش او و
 آراسته شود و صحف بر و فرجه شوند و کورامت من و باشد مشوره و کبیر کان خطبه خوانند بر منابر و کوان و با
 مخاطب این زمان پس نزدیک و حال آراسته شود مساجد مانند آراستگی تاجاد و دراز شوند منبرها بسیار شوند
 مدفوف دلهای متبا غصه و زبانهائی مختلفه و هوا های بسیار سلیمان گفت آیا با شما اینها ای رسول خدا فرمود آری
 سوگند کسی که جهان محمد در دست اوست نزدیک و خیال ای سلیمان باشد مومن در ایشان لیل ترا که کبیر بگزارد و در عین
 خوف و یس چنان که سیگ از دنگ در آب بسبب بچ بیند از منکر و نتواند از استخیر کردن و اکتفا کنند مرد را
 بر و ان و زنان بزنان غیرت بر ندر بر علان چنانکه غیرت بر ندر بر دختر و شیر و پس نزدیک این حال ای سلیمان باشد این
 فاسق و وزیران فاجر و امینان خائن ضائع کنند نماز و پیر و شوند شهوات را پس چون در یابید شما آنها را نماز بگذرانند
 بروقت نماز و نزدیک و خیال ای سلیمان بنایند بندان از مشرق و اسیران از مغرب نشان بدن مردم باشد و دلها
 شان دلهای شایطین باشد رحم نمیکند بر خود و قوت نمیکند بزرگ را و نزدیک و خیال حج کنند مردم بسوی این بیت
 احرام مانند حج پا و نشان خود برای اهو و تنزه و اغیای ایشان برای تجارت و مساکین برای گدائی و مسکنت و
 نادانان ایشان برای ریا و سموه گفت باشد اینها ای رسول خدا فرمود آری سوگند کسی که جهان من بدست می است
 نزدیک و خیال ای سلیمان فاش شود کذب ظاهر شود که کب اورا و زبانت و شریک شود و زن باشد هر خود در تجارت و
 تقارب گردد و بازارا گفت و صحبت تقارب از ما فرمود ک و اوصاف و وقت و بلع و نزدیک این حال بفرستد
 سلیمان خدایتعالی با و یک در وی مار را زرد باشد بچینند سرهای علانرا بسبب نکو و دیدند آنها منکر را و تغییر نکردند از
 گفت آیا با شما اینها ای رسول خدا فرمود آری سوگند کسی که بر او گنجهت محمد را بخورده و او ابن فری عینه در شام گفته
 بین کثرت صفوف است که صفوف را تمام نکنند بلکه در یک صف است کس ایستند و در عین دیگر چهار کس را
 پس صفها بسیار شود و مومند نیست قول و می که دلهای متبا غصه باشد زیرا که این صورت تخالف طوایف باشد
 اوست برنا که اشاره نمیکند بسوی آن حدیث انما صفو کلام یعنی تمام بکنند صف تا خود را و مختلف نشود پس صفها

خبر در بیان و لایحه شایسته حاصل هم و آتش را از ساعت است آنچه مروی است از علی کرم الله وجهه که پرسید عمر
 از آنحضرت سلام از ساعت فرمود ساعت نزدیک حیف الله و نگذیرد بگذرد و ایمان نجوم است و نگذیرد و قومی امانت
 رغبت و کوفه را تا وان تا حشر زیارت پس پرسیدم از آنحضرت زیارت فرمود و در ازل حق تعالی سزاوارتری را بیاید
 و بنویسد یکبارگی دیگر است بکن آنچه میکردی تو پس زیارت کند برین امر فرمود پس نزدیک این طالع پاک شود و است من آن
 این خطاب بود این ای الهی و البزار عنه گویم این صیوت هم درین زمانه بسیار شیوع دارد و نگذیرد هم که بعضی باران
 بعضی زرد خود و روپوشی را میطلبند و فرمود باری میگذرد تا بوسی و روی خود سیاه نمایند و بعضی تجالس مشغول
 فوجی را میکنند و دیگران را تکلیف حضور در شرکت و در آن احوال و عجب میکنند سه اسباب طرب عجب میباید که است
 تو میباید و پس به حذیف بن الیمان گوید معنی آنحضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از قریب ساعت است هفتاد و دو خصلت
 چون بینید مردم که میزنند نماز و صلات کرد و نماز است و خوردند و بار بار و رواداشته در مرغ را و سیاه میباشند
 خونها را در شغل شدند به نافرودتند وین با دنیا و قطع کردند رحم را و شد حکم صفت کذب شد و حیران باس و ظاهر
 شد جور و بسیار شد طلاق و درگاهان و آیین خان و فغان شد این صفت صادق شد که از کذب شد صادق و تسبیح
 شد قدس و گردید مظهر قیله و ولد غیظ و بسیار شدند نام و رفتند کرام و گردیدند امیران و اشراف و وزیران و دروگهان
 و امینان و ثلثان و عزرا و نظیره و ستره و پوشیدند پوست کوسفندان باشد و لایحه ایشان بدو ترازمرد و در فتح قرار
 صبر پوشانند ایشان را خدا ایتعالی قند را که بپشتند و آن همچو قانون بیرون و ظاهر شود و ضعف این دنیا و مطلوب شود
 بیضا یعنی در هم بسیار شوند غلبیان و کشته شود و امر معروف و مخفی کرده شود و معاصی و نفس منکار کرده شود و سجد
 و دراز شوند منبرها و خراب شود و لها و نوسشیده شود و مشاها و معطل شود و خدو و در باید کینه مالک خود را
 و بی پیاده پایان بر سنگان را که گردیدند پادشاه و شریک شدن زن شود و خود را در تجارت و تشبیه کردند مردان
 بزنان و زنان بردان و سوگند خوردند بغیر خدا و گواهی دهد مرد بدون طلب گاهی و سلاطین کنند بغیر حق و تقیه
 کنند برای غیر خدا و طلب کرده شود و دنیا بمل آخرت گرفته شود و غنیمت دولت و امانت غنیمت و کوفه تا و آن باشد
 زعم قوم از قل شان ناخرمانی کند مرد پدر خود را و احسان کند بایار خود و اطاعت کنند زن خود را و بلند شود
 آوازهای منفرد و سجاد و گرفتند زن زمان سرانیده و سازا و نوسشیده شود و شریکها و در راه را و گیر و نظام
 فقر و بخت شود و حکم و بسیار شوند شرط بجهت اعوان سلطان و گرفته شود و قرآن بر آید و بر پوستهای در رنگان
 و عفات و لغت کنند آخرین امت اول امت را پس انتظار برید نزدیک خیال با و سرخ و سفید و سرخ و قدس و دیگر
 آیات را از خود ابراهیم فی المحلیه عنه و آرد بخند آنکه ظاهر شود و تنزل و زبان شود و عمل و موعظت گردند زبانها و مختلف شود
 و لها و قطع کنند هر دو رحم را پس نزد این حال لغت کنند خدا خیال ایشان را و کور و کور ساز و ایشان را رواه
 احمد و عید بن حمید و ابن ابی حاتم بن سلیم موقوفه او بحسن بن خیال و الطبری و ابن عساکر و الدیلمی و غیره و عا
 و از آنجا که ظاهر کنند مردم را و ضایع نمایند عمل و دوست و ابا باشند زبانها و تنزل باشند و لها و قطع کنند از جام لغت کنند

ایشان را خدا تعالی نزد اجماع کور در سازد و راه این اهل الدین را کتاب العلم است که در حدیث ثوابی که از حضرت
انیر علی السلام مروی است آمده که از آنرا بسماعت است و اصنافه ثانی و ثانی و استخلاف که با تو داکل بر با و کل رشاد و تشیید
بنیان اتباع هوی و میح دین بدینا و اتحاد قرآن مزایه و اتحاد جلد و سباح حفاف و مساجد بطرق و حریر لباس و کثرت جور
و نشو و نما و تهاون بطلاق و اتمان خان و خیانت و تفرق و گزیدن مطر قیظ و دلد غیظ و امر با فحش و روزگار کذاب اسما
خان و حفر ظالم و کثرت عمار و کثرت قمار و کثرت فقها و تخلیه مصاحف و زخرفت مساجد اطاعت منابر و فساد قلوب اتحاد
زمان سرانیده و استحلال معارف و شرب خمر و تعطیل حدود و تقصیر شهود و نقص معاشرت و شرکت زمان بازوج در تجارت
و رکوب نان بر اسپان و نشاء بسیار برجال و رجال بسیار و حلف بغیر خدا و شهادت بر دیگر گسترش و تهاون و تهاون
از کوه و غنیمت بودن امانت و اطاعت مرد و برای زن حقوق و او بر دست و دود و رکوب پدر و گردیدن بامارت میراث
و نه خواست با دل و اگر مرد برای اتحاد و شرب و مسود و جهال بر منابر و پوشیدن مردان کلاه و نام تعصیق طرقات و تشیید
بر استغناء رجال برجال و نساء بسیار و کثرت غلبه منابر و رکوب غلام و بسوی ولایت و احلال حرام و تحريم حلال و افتخار و فخر
و تعلم علم برای جلبت نیا و درایم و دنا و نیز و اتحاد قرآن تجارت و تعصیق حق خدا در اموال و بودن اسوال نزدان و
و قطع ارحام و شرب خمر و در محاسن لعب که دن بهیسه و نوشن طبل و ساز و مزایه و منع محتاجان از زکوة و کشتن بی چرا
برای اغافل عامه و اختلاف احوال و بودن عطا در معید و سقاط و توفی سفید و در امور اخراج ابو ایشخ و عولیس و الکرم
که هم علی کرم افند و چه در شاع گفته مراد با ضاعت خلوة ترک نماز و اخلال در ارکان و واجبات است و این سران
روایت اولیست رفع امانت از دست آخریست رفع نماز نیست زیرا که مراد بقا صورت نماز است و اینجا مراد با ضاعت او با اخلال
در مشروع و شرط است و اما با ضاعت امانت پس در بنای گفته که واقع میشود لفظ امانت بر طاعت عبادت و و بیعت
ثقت اتقی و اکل چانه زنها و مراد تشدید بر طول و رفع و تحمیل است و مراد با اتباع هوی عقا که فاسده و آثار باطله
احادیث صحیح است و مراد بر بیع دین بدینارضا بنقص دین با وجود و سلاست دین است و مراد بر این که فرق قرآن تعنی بقرآن
بغیر قدر در معانی است و مراد با اتحاد سباع حفاف برین ساختن است و مندا حدیث نبی ص و صف اللغو و مراد بقرآن
گرفتن مساجد مرد و دران برای غیر نماز است و تهاون بطلاق کثرت حلف بطلاق بدون مبالاات بوقوع است و معا
الآت اسود را گویند مثل غلبه و بر بط و رباب غیظ و تعطیل حدود و عدم حرم زانی و عدم قطع بدسارق و عدم جلد قاذف
و مراد بنقص شهود است که اگر شاه و نا ناقص شوند و میثاق بمعنی عهدیت و حلف بغیر خدا نیست که مثلاً بگوید سبشاه یا
بجان شما یا این پسرین یا سوگند بامات و جزآن از طلاق و عناق و مانند آن بجهده گفته و قدانی زمان لایصد قول الا
حلفه اینرا نشد نا باشد و انا ابهر و جود و مراد بر ویدن امارت میراث است که رعایت نکنند در امارت دین و ورشد
و تدبیر و علم و غیر ذلک از اصناف کمال بلکه گویند این پسران نیست و آن برادر امیر پس می احق باشد بامارت و
اول کسیکه احداث کرد دین را بنوا میهد اند که ولی عهد گردند و لا و لا و خود را بعد از خود و نکردد بود این را هیچیک از خلفا
نداشدین و والی است اخذند و لا و لا و اقرب از خود را و مراد بسبب خرامت اول امانت را سبب نه صحابه و تابعین و سلف

صالحین است تا اگر مردی بد و نادرست گذشته بگوید و این کار را در خفته مرا انجام گرفت و مراد مجلس تیران است
که رجوع به احوال نرسد و محسوس کند و کلاه پوشد و دستار ترک و بپوشد و تحسیرت فرموده که کلاه عرب چین دستار است
و مراد بقیق طرق آنست که مدتی عام و که باها بگذرد و در وی نشسته بگشاید و باطل نماید و در او را برگردان کند
بیک سازند و زیاد بکثرت خطبای آنست که خطبه برای خدا و باستحقاق خوانند بلکه وظیفه خطبات است مانند و راغبان
وی بسیار شوند در اشاعه گفته و گفته را بنام مسجد الوحدان شریفین خطیبها و مراد بر کون علماء آنست که میل بسوئی
ملوک کنند و فتوی بتفضای هوای شان بدهند اگر چه خلاف شرع باشد و این افتاد و میل بسوئی دنیا کنند و برای ایشان
حرام را از محاذات و اکل باطل و کبر و غرور و کثرت حلال سازند و توافیق و تعلق و اقامت حد و غیره را از حلال
حرام کنند و قصد ایشان در تعلیم علم تحصیل دنیا بیهوده علم و علامت علماء باشد و در اشاعه گفته ان اکبر غیبهم فی اللغات
و احکامیات خرافات و بدعت و سرائع الاحکام و بعدون انفسهم من علماء الاسلام با نایند و اما البیر را جمع و تجارت
اگر قنقره آنست که بی مزد کسی را تعلیم بکنند و شرب خمر در مجلس آنست که بدین اختصار بچیزی نوشی کنند و مراد
بمیسر است بقدر و هر چیز که روی قمار باشد در حکم میسر است تا آنکه لعب لطفال بجزو نیز همین حکم دارد و در حدیث
شطر نج را میسر بگفته اند که ای الهایه راز میسر است لعب اعیاد بر پیغمبر و مانند آن و مراد بکشتن بی جرم آنست که
قاتل را بکشند و دیگر که بریت از قتل و از قوم و قبیل و قرابت قاتل هم نیست ویرا بکشند تا کسان وی در خشم آیند
این جمیع است میان دو گناه یکی ترک قود و دوم قتل بری انتهی بقده و در اشاعه گفته بده جمله من الاشرار و بی کلهای خود
در بی فی التزاید و مایه و قد کادت ان تبلغ النهایه او بلغت سال الله تعالی ان یحبنا الحقن و یحبنا من المجرمین
علی السنن و گفت ابو مالک ابو عمر اشجری که فرمود و تحسیرت معلوم بر آنست که مراد از آنست من قومی که حلال سازد و زنا
و سیاه و باده و ساز را و فرود آید قوهای در پیروی قومی و آیند ماشیه ایشان برای شان شام بنگام و بیاید و
و بخوابد حاجت خود را پس بگویند که برود و فردا بیای پس شب شب مسج گردانند ایشانرا خدا تعالی بصورت پورتر
و خود کها تار و قیامت اخرجه البخاری در ارشاد الطالبین تالیف ملا برهان الدین برج آورده که از جمله اشرار است
ست مدامت قضاه و حکام در قضایا و احکام و انحراف از سنن و قتال با مسلمانان و حبس و کرب و گران فرج و عقبه
بیغ در مساجد و قنارات قرآن با سحان با عدم رعایت اعراب ترک عمل بر نفوس ظاهره و خفیه در تشبهات
و دقائق معانی و بسیار خوردن سوگند نادر و تجاوز و احتیال علماء در فعل ممنوعات و مسمی بر جمیع مال و کثرت
الطبا و اهل کلام و تخلص و تحسیر و ترک عزائم و کثرت مدارس و ربالات و مساجد و فقدان مروت و حیاء و مشی زنان
در اسواق و کثرت لواطت و مساحقت و کوتاهی عمر و استیلا بر کف بر اخبار انتهی ملخصا بعد از ابن جبل رضی الله عنه
گفته در آخر زمان علماء باشند که مردم را بزرزد و بگنیزند و خود در بکنند و بترسانند و خود ترسند و نمی کنند از
رفتن نزد ولاه و خود نزدشان بر دند و اختیار کنند دنیا را بر آخرت و بخورند و بوسیله از باهای خویش بفرود
شوند بگویند که در ایشان ایشان اند جبار دشمن رحمن فصل در حکم و منجزه امارت قیامت است که کثرت

مظهر در فضائل ملائکه و آداب بجهت خیات در کمال و وزن و روح قال تعالی و لیل الطلوعین و انجمه سب تقدیم نماز
 و رقت پاتایان آن اوقات بلا عذر قال تعالی ان الصلوة کانت علی المؤمنین کما ما قوتوا و قال مویل السلسل الیکم
 صلواتهم سامعون من الصلواتین بجزیر بن برحق حکم دارد و این بل حاکم اراقی قاده عدوی آورده که خوانند و تبرکات
 ترک که اگر است جمع من الصلواتین یعنی بجزیر بنر حافظ اس پیش گفته اسنادش صحیح است محمد بن نصر مروزی گفته است از شیخ
 شمسید میگفت صحیح شد از حضرت مسلم که تارک نماز کافرست و تمجیدین بود و راخی اهل علم در زمانه آنحضرت تا ایندم که تارک
 نماز خدا لعین گردانند و نماز کافرست و آداب آنکه است در دل مسلمان ملاحق در حدیث بر کسیکه وقت ضرب
 مسلم حاضر باشد و از وی دفع نکند لعنت آمده و آداب آنکه است سب صحابه و قتل کرده اند و غیره و احادیث از آنجا حلال بکفر
 سبب عالمه و در تکیه سبب گویو صحابه از تمجید و میرجا اختلاف کرده اند و اقوال درین باب بسیارست حاصل آنکه
 سبب و از دست در میان کفر یا ارتکاب کبیره اگر کبار و آداب آنکه است احدی در ثبوت در حکم اگر چه بحق باشد آنحضرت را شیخ و
 مرتضی را لعنت کرد و در واده الوداد و والزمیدی و صحیح این حال و احکام علی بن عمر و آداب آنکه است و یا شب و آن تقریر
 اهل خودست و رسد و در حدیث حنت بر دیوت حرام گردانده اند و آداب آنکه است قیادت و آن جمع است میان
 و در آن آیه بیه را مرست جامع مرد باشد یا زن و آداب آنکه است سعادت فرد سلطان بمنزرت مسلمان و آداب آنکه است منع
 رکوعه و مسلمان قرآن بعد تعلم وی و آفات حق حیوانات بنا را اگر چه قتل در منوث و غیره بها باشد و ترک امر معروف
 و نهی عن المنکر یا خود و قدرت و یاس از رحمت خدا قال تعالی لا یاس من روح الله الا العوام الکافرون و این را که خدا
 قال تعالی لا یاس من کلمات الا اقوم انما سرورن و آفات اول در اهل علم و قرآن و تکرار بار بار و خوردن لحم خنزیر و مردار
 بلا عذر امتناع زن از مردش با روح ملا عذر در حدیث بر شیخ بن لعنت ملائکه آمده رواد الهیاری و مسلم و آداب و ذکر
 و در حدیث ساحر را مسترک گفته اند و راخی و نووی و غیره گفته اند فمسم و تعلیم و می حرامست علی الصحیح و در احادیث
 و می متفاوت سب و و طلی بن در بعضی در حدیث آمده هر که آذین باطن را یا در و بر زن یا کافران او تصدیق کرد و او
 و می کافر شد بجز که بر محمد صلعم مادل شده و رواد الوداد و آداب آنکه است منبره در صحیحین از حدیث از آنحضرت صلعم آمده که در غل
 شود بجهت را امام و تحقیق فیما بین فتاوی و مشک سترست برابرست که بقول باشد با کتابت یا بر فر و منقول از افعال
 باشد یا اقوال و عیب باشد یا غیر آن و با آنکه این همه را با رافعی و قزوینی و ابن الرعد رحمهم الله قال اگر کبار شمرند اند
 و آداب آنکه است عیبت که در عیال است و ستمی که در ما نهاسیم برین ترار لال است قرطبی گفته نیست خلاف در آنکه عیبت
 از کما ترست آنتهی و احادیث در و عدلان بخش از حضرت و حقیقت غیبت ذکر چیز است که کرده و آداب آنکه است
 برابرست که در مدین باشد چنانکه گوید آتش است یا حول یا اخرج یا اطلق یا طویل یا تغییر اعرج یا اسود یا احمر
 بخوان یا در نشت باشد چنانکه گوید پیرش فاسق بود یا کاس یا زنا یا اسکان یا ناک یا مصلوک و بخوان یا در
 خلق باشد چنانکه گوید بد خلق است یا منکر یا احمق یا مارد یا ماجر یا صبیغ القلب یا حول یا خلیع یا عیوس یا ثبات در
 نماز و یا در بدو و یا را از غائی است و بخود ملک یا در افعال باشد چنانکه گوید عاص است یا سارق یا کاذب یا شارب

خرمای کسلان یا غیر عارف بشمار و هیچ پامندان در نماز یا غیر محسن کوع یا سجود یا غیر خیر از بنحیسات یا غیر باب الدین عیب
 کنند مردم یا قبیل الادیب کثیر الکلام یا کثیر الاصل یا نوشتن نمیدانند یا فدا علم نمیشناسد یا نیست منصب در مناظر و بحث
 چنانکه باید نمیتواند کردن یا تسلیم میکند حق را وقت ظهور یا کثیر الدعوی است و سخنهای در لباس وی باشد چنانکه طویل
 الذیل است یا کثیر العمام یا چرکین جامه و سخنهای پس اینجه و شاهان غیبت است اگر رئیس درین اقوال خود صادق
 باشد و محتاج به نصرت خاصه خدا و اهل علم برادر بود و از انجمله است گوش نهادن بر غیبت بر سبیل تحجب نشاء و محتاج
 به غیبت بغیر ازید و از تعجب این کس به متعجب غیبت وی بیشتر کند و از انجمله است بهتان کردن و عدم استغزاه از بول
 و تهاد و قادر در ج تا آنکه مدینه و عده بعضی من الکبائر و تکذیب بقدر و تحجران مسلمان زیاد بر سر روز گریه یا بر عیبت
 و رجوع یا تظاهر فرس و سخن و کثرت فرختن ازاد و خوردن شمش آن و از انجمله است بخی کذا عده اسکا فظ الدین سید محمد
 علیه القبول تعالی بیخون فی الارض بغیر الحق اولک لیم عذاب لیم و غدر و نقص عهد و فاجبه عیبت اسبب عیبت
 و نیوی و آتیان همان و عراقان و بختان و تصدیق قول ایشان قرطبی گفته این کبار است و کذا الدین سید و ابن قیم
 بنوی گفته عارف آنکه دعوی معرفت امور کند بمقدرات اسباب استلال کند بدان بر موانع آن چنانکه مسروق از اسباب
 در شناخت مکان ضاله و سخن و کثرت آن انجمله است اعتقاد زول و مظهر کذا و کذا و کشیدن تصویر جاندار در جامه و دیوار
 و ظرف و جز آن و این نویست عمل بظاهر الاحادیث و احب بهات صفات و بعضی رخصت است و نزد مالک خریدن
 مردان برای لعب خیران خود در کرده و انشاء علم و از انجمله است نشاندن ساختن جاندار و قتال با مسلمان بغیر سبب عی و همچنین
 لعن سلم و لعن غیر مستحق لعن کذا عده الشیخ ابن القیم و الذهبی و غیره بالقوله سلام لعن المؤمن کفله واه البخاری و مسلم و تسمیه
 لعن الذین و قود و شتام دادن و لعن عیبت شتام و حلق سبب متبع عورات مسلمین عده ابن القیم فی الکبائر و گفتن
 در سوگند که کافر باشم یا بیوهی یا نصرانی اگر چنین بکنم و سخن و کثرت قتی که در آن قول کاذب باشد عده ابن القیم فی الکبائر
 و آنکه انجمله است تباذلقاب مکره به بغیر ضرورت قال تعالی لا تباذلقابا لایق بک و وی در آن کار گفته علماء اتفاق کرده اند بر نهی
 تلقیب انسان بچیزی که مکره میدارد آنرا هر چه باشد و از انجمله است سوگند بغیر خدا و در حدیث آنرا کفر و شرک شمرده اند و تباذلقاب
 بسوی غیر پدر یا تولی بسوی غیر مولی و ذلالت بران لعنت کرده اند و حجت را حرام گفته قلح هر انسان کذا عده الذین
 و ابن القیم نه و نیاحت بر میت و لطمه و تشییع جیب مصائب کندن سوئی و تسمیه انسان را کافر گفتن و دشمن خدا خواندن و بدعا
 گرفتن و دهر راست کردن با اعتقاد آنکه و برادر نوازل تاثیر می هست و فشر و ناکور و حمل بیع و شرای آن برای شراب
 خوردن و شمن آن و تفریح سلع و بسوگند و دروغ و کمالهت در زکوة بعد و جواب آن و باضن قمار کذا عده القرطبی و الذهبی و
 غیره هامن الکبائر و استیلا بر آب که مخصوص کسی نیست و منع کردن مسافران از ازان و تسمیه نهادن در عطا و اسباب ازار
 و قصیر عمار و طلیسان بطریق بطر و خیلا و تفریز کذا عده الذهبی و غیره و این بلانی احوال مراد و حرمین شریفین را
 شه فها بسیار است و از انجمله است جور کردن حکام و سلاطین و قضاة و عمال و غیره و حکم نمودن بغیر کتاب سنت و حق
 حکام یا رعیت خود و احتجاب سلطان و قاضی و غیره از اهل حاجات و مسکن و وای ساختن امام یا قاضی کسی که صالح

ولایت نیست بر عایت قرابت و محبت و ترک اولی و ولایت و رشوت گرفتن در حکم و کبر نمودن و دورین احوادث نمودن
 این القیم گفته این کینه را واجب مختلف است با تفاوت مراتب حدیث پس چندانکه حدیث بنورگ باشد کبر و اعظم بود و اول
 کبرانی شمرده و ذری کسی که دعوت کند بسوی ضلالت یا جاری کند سنت سیه را و این است معنی احوادث و دورین و
 از انجمله است اذیت مسلمانان و ایشان کنا عده و انحطاط الذبیه و اختیال در شکی برای اجماع تکبر و اعتقاد کذب بغیر ضرر
 و تحیل بر اسقاط واجب ابا حرام کنا عده این القیم مرجع و گفت سخن کرد خدا تعالی پیوسته در اینها و خنجره با بر
 تحیل ایشان بر استقامت حرام فدا که شکارهای بود و روز شنبه و عقاب کرد بر اصحاب جنت که حیل کردند در اسقاط
 حصه مسکینان بگردانیدن آن باغ در یک شب بچو حرم و گفت کردند آنحضرت بر پیوسته بر استقامت ایشان میسر را کرد
 بود برایشان و فرمود سخیل نکرد انید مدام خدا را با دلی حیل و مال فغالی الی المناقیر و کون الله غویم و خدا دعوت
 همان اخیال است باطلها چیزهای که فعل آن جائز است باطلان چیزهای که اجازت است پس خدا حرام است محسب کردن
 بر استقامت حرام و اسقاط فرسخ خدا دعوت است آتی و آنرا انجمله است بخیل کردن بود واجب شرع و کفران احسان محسب است
 این القیم و الذبیه رحم و آنرا انجمله است حسد و آن عبارتست از تمنی زوال نعمت محسود و آن اول عیانی است که ابراهیم
 نافرمانی خدا کرد و مستوجب لعنت جاوید گشته و در قرآن پیوسته در وصف کرده اند بحمد قال تعالی لم یجدن الا اناس طغوا
 فینقلبه عده این القیم و غیره من الکبائر و آنرا انجمله است سوء جوار و عده این القیم و غیره ایضا و تشنیدن سخن قوم که مکروه
 سیدارند مصلح و می را این القیم نمراد کبار شمرده که سببی گفته بخیل که کبر و نباشد محی الدین بن ابراهیم مخاس گفته گویم
 بدو نسل طهرت و الله اعلم و آنرا انجمله است در آمدن بر ظالمان بغیر قصد صحیح بلکه برای امانت و توقیر و محبت شان قال
 تعالی لا تأتوا نوا علی الاثم و العذون قال تعالی لا تکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الی و تنبیه الظالمین من اعمال انجمله
 گفته بعضی مردم که نجات و دخول بر ملک ظلمه و فضا فخر دارند میگویند قصد ما فقر مظلوم و مساعدت نفعین و دفع
 ظلمت است یا تسبیح معروف و مانند آن است پس بیکس دو حال خالی نیست اگر قنایا و ماکل مشارب است
 شریک مقاصد و تأدیب ایشان قبول کنند و امثال ایشان که از حیثات محرمات و وجوه و بلایا و مکنوس مساعدات
 اکتساب کرده اند و مداین است در انچه میبندند و ایشان از منکرات پس حاجت نظر در سوء حال وی بسوی دلیل
 نیست زیرا که هر اهل بصیرت میداند که وی از سوء السبیل گراه است و بجهت کانی است که در حق وی گفته اند الله
 ضل مبهم فی الحیوة الدنیا و هم یحبون انهم یحسبون مسخا و زعم این است که مصلح اند حالانکه مضایق اند و منید اند و اگر این
 از کسان است که پادشاهی میکنند از ماکل و مشارب قبول نمیکند و در امر و صله بلکه کار میکنند برایشان منکرات را
 که نزد ایشان میبندند پس می در محل اشتبا است و حال وی نیزانی است که بآن شناخته میشود و صحت می
 از سقم وی و آن است که در دخول برایشان و کلام کردن بایشان در رنگ کرده است و میخواهد که دیگری از او
 این را کفایت کند پس اگر دیگری با انحصار مظلوم و انجراح مرام بر دخت میل بصحبت ایشان نکرد و اجتماع بایشان
 نخواهد و در محاوره روزمره او این ذکر نمی آید که پادشاه را چنان گفتند و او بمن چنان سرود و بسبب من

فلان بجز و ازین مساعدت فلان بخواست و مانند آن و همچنین اگر سلطان یکی را بزرگتری مقدم کرد و مقرب ساخت و آنچه
 از امور معروف از اینکس میگرفت از وی گرفتن آغاز کرد برین کس شایق نشد بلکه نزدیکیال انشراح در قلب فرستی
 در خاطر یافت و دانست که حق تعالی وی را از تعرض باین خطر عظیم کفایت کرد پس اینهمه احوال بر حجت قصدی ال
 است و او را جز نیست و می حاصل می اگر قصصیه بالعکس نیست فاسد و محبت قصد وی مگر طلب منزلت نزد ایشان و قیام
 جاه نزد عامه و حصول امتیاز بر اقران و مثل آن و دیگر مقاصد فاسد که مخفی نمیتواند شد و الله تعالی متقلب القلوب و یبدل
 علیه الشئال فورة فی السار و الارض و هو السميع العليم و اذا انجلست و دوویه بودن که پیش هر یکی از متباغضین بوجی دیگر
 رود و حرفی دیگر گوید و این صفت منافقین است و دیگر ملازمت مشر و خوش است چنانکه مردم از اعراض کردن وی
 در گذرند بلکه از خوش مشرومی اتفاق کرده بلینت کلام و مضوع نام پیش آیند و دیگر غلول است از مال غنیمت بسیار
 یا کم پیش از قسمت نام و دیگر قتل نفس خود دست عدا قال تعالی و لا تهلکوا نفسکم ان کان بکم حیا و من یفعل ذلک عدا علیها
 منسوف نصلیه نام و کان ذلک علی الله لیسیر و دیگر قتل فی است و اکل حرام بغیر ضرورت و کسر دایم و دنیا و غنیمت
 کاین از صفات است و غصب که در بین خاصه و تجارت مردم در مهربانان از طریق برائی خدا سوال یا قتل نفس و سعی بعضی
 بقوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسول الله و یقاتون فبذات و تحریه و استنار باسنان قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
 لا یسخر قوم من قوم الا و است اجماع کرده است و ترجم وی و تعادلات و ایاد الله بغیر حق و مستحسن در وسط حلقه اگر مباحی
 گفتگو نباشد و تعلم علم برای غیر وجه خدا و از انجلست همان علم شرع وقت سوال با وجود یقین جواب آن عده الذین می بین
 القیم من الکبائر و تفسیر کن قرآن برای و مرار در قرآن و حکم بکار عظیم المنسبه که ضررش بیشتر گردد و قابل و گفتگو
 می پروا نکنند و نفی نماز عصر بخصوص قمری مام سر خود را از رکوع و سجود قبل نام عده ابن القیم من الکبائر و تفسیر وی
 ربما من و غیره تصریح تحریم وی کرده و سرور و بر وی مصلی عده ابن القیم من الکبائر و علی الصبح حرام است و گرفتن قرص
 او اگر در آن از قبیل اکل اموال مردم یا اطل است و تزویج زن با بخت نمودن مهر و تخمیل زن برای خود یا غیره و اگر بخت
 غلام از مالک تحفظی کتاب و م روز جمعه عده ابن القیم من الکبائر و خودی و غیره گویند حرام است و سترک جمعه بغیر عذر تا نهما
 بگذارند و عده الذهبی و غیره من الکبائر و از انجلست اخذ کس معانت بروی و قبول هدیه عوض شفاعت و نزد جماعت
 دیگر خرام است و متع فضل از غلام و وی رحم خود با وجود شدت احتیاج آنها بسوئی و می و ترسانیدن اهل مدینه و مدی
 خواستن آنها و احداث حدی بمدینه و جادادن حدی در آن و قطع درخت و گیاه و می و از انجلست افشار یکی از دو
 زوج را از دیگری را و داخل کردن زن بر قومی کسی را که نیست از آنها بیا و بطی شنبه و مانند آن یا استعاره مرد از سپر خود
 عده ابن القیم من الکبائر و آفساد زن بر زوج و عید رسیدن عده ابن القیم من الکبائر و طلاق خواستن زن از شوهر بغیر
 باس و پیشیدن زن جامه باریک از آن بدن وی نمودار باشد و نایب از راه گراه کردن و در حدیث بروی
 لعنت الله و تغیر دادن بنا بر ارض که علامات راه است و مسافران بدان راه میرزند که عده الذهبی و ابن القیم من الکبائر
 و تیان بهمیه و پیشیدن مردان حریر را که عده الذهبی و ابن القیم من الکبائر و غیره باس الکبائر و سنجند و کبائر و محرمات

میروم بدان معتدله بود و اندویدین زمان منید مع تمام یافته کجی تحمی مروان است خبر و دیگر استعمال ظروف مسیم و زردی
 و شرب اودان اکتحال زمان صد این القیم مع من الکبار و نیست غرق صدی و دیگر سرمدان میل سون بزرگ بچید
 جمن ندید مانند آن دیگر تشبه مردان بر زمان نبردان مرلیاس کلام و نیست و در احادیث بران لغت
 و برین زمان هادونی خلیف دین باب اه یافته و دیگر سور که حد و ابن القیم من الکبار و دیگر خنی کردن غلام و برین سنی و گوثر
 وی و مذاب کردن وی بطلم و دیگر کسر نظم بیت و اذاع و اودان در روی کسی و تعبیر کردن کریم با ناسته و کرسنه
 بچید و اختصار سیم و وصل شعر شب و دیگر و چشم و تحس یعنی برگندن سونی روی و تفتیح هسان بر و مانان
 بر روی نرین و آزارش هم گمیده و دوست داشتن قیام مرید برانی خود و دست کردن مدبطل اما نت نمودن
 بران و شجاع اوتار و معارف کند اعداء العرافیون من الکبار و کعب بنزد و آن حرام است علی الصبیح امام اوین گفته
 صبیح است که ارکبار است که اعداء ابن القیم و غیره و کعب بنسطرج کرده است علی الصبیح و طلیس سلی بنجیم وی دارد
 و اختصار الروایاتی سانی گفته لعب بجره و تفرق کرده است و حره پاره و چوبی را گویند که روی و حفر کرده سنگین
 بنید و آنرا منقلع هم گویند گویم الملائک انزلت و عرف سلف بر حریت بسیار آمده و قادی بخوار است مفارقت و دوست
 بقصد جریان وارث یا تقیض می دهد احادیث بران و حد و جوب که کرده اند و زیارات زمان قیور را و در تحویم
 که است و ابان و بی سیم و بریت در مذبح شافعی کن ابن القیم و اما مائه اللفغان در کبارش شمرده و چنین تعبیر کرده
 بکعب و لادن اتحاد و ساجد ایفا و هیچ بران چه در احادیث بران لغت آمده و گفته که از اشتم حورات و اسباب شرک
 از آن نزد قبور مسجد گرفتن آن و بنا کردن سجا بران و لغت معنی از ان متواتر است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جامه طوافت تفسیر کرده اند بهی از ساختن سجاد بران برانی متابعت سنت صحیح سر سیم و اصحاب حمره و طلیحیم و
 اصحاب کث متافعی هم گفته اند آغاز و کرده گشته و لافح حمل که است بر تحویم برای حسن بن بشار تاگان
 بنزد در حق نشان که آنها چارزد داشته اند چه بر که متواتر است مع آنحضرت بر فاعل و نهی آنحضرت از ان آتشی و کبابه
 بنیز گفته حکم السلام برای سجاد که بر قبور است است که سجد را بدم کرده با خاک برابر سازند زیرا که اینها اول ترا
 از مسجد قرار و چنین قبور که بر قبر است هم آن واجب است زیرا که اساس نهاده شده اند بر معیت رسول خدا
 صلام زیرا که آنحضرت نبی کرده از بنا بر قبور پس بنا بر مومنین و مخالفه و نمی محترم است و اول تر بهدم از بنا
 مناسب قطع و آنحضرت امر فرموده بهدم قبور و شرف پس بهدم قباب بنا و سجاد قبور را و اول و آخری است و همچنین
 است از آن هر قندیل و چراغ که بر قبر باشد و آن زیرا که فاعل وی ملعون است و این وقف غیر صحیح و اثبات
 و تنفیذ آن حلال نیست اینی و آنرا بخل است معنی انصار ابن القیم گفته مراد بانصار انصاران خدا و رسول و کتاب
 و این می اند و اینها نایاست باقی اند پس سادمت و بعضی این ان از که کبار است است به گویم این مراد در غایت
 بعد است از احادیث و آورده درین باب بر که مور و اخبار انصار خامس اند مقابل مهاجرین اگر چه بطریق تبعیت
 ناهلان وین نایم المقامه هم و این داخل با ستم فخر بر فضائل اند و هم چنانکه احتساب زکات و موقوفات و احباب

است هم چنان ز صغائر و فحشاء هم منور زیرا که صغیره با حرار و محجب کبیره و عیش و تنوع و اجتماع و عمارت و جنگ است بنا بر این
درین فصل بیان چندین از صغائر کنیم که حال از مزیه تنبیه نیست پس از آنجمله است نظیر بسوی آ جنبه بشبوت و بغیر
خواه بسوی دست و زوئی باشد یا سحر بدن اگر چه از فتنه مامون بود و قال تعالی قل لمؤمنین یغضون ابصارهم و یحفظوا
فروجهم الا به و مکروه است دیدن مرد و زن فرج خود را بی حاجت و در فکر کردن احد الزوجین بسوی فرج دیگر و موجب
است حرمت و کراهت و منع کراهت است و اگر آنجمله است اشرف بر بیعت مرد و خیر از آن و استماع غیبت و سکوت ازین
انکار آن با وجوه استغناء از آن حرام است بعضی در کبار شمرده اند و از آنجمله است ترک سخن را بجهت و دعای استغناء یا تسبیح
رکوع و سجود و کثرت خصومات اگر چه بحق باشد و جلوس با ضاق از روی ایناس با او نشان آبیج و شرادر مسجد و نماز
منهی غیر در اوقات منی و او حال نجاسات در سب و چرخیدن داخل جانی فرج صدقار و قتی که اس از تخمیل ایشان نباشد و کلام
و قتل خطبه امام و آن حرام است و بیع بعد از آن ثانی روز جمعه و عقیقه در نماز و نزد بعضی حرام و نزد بعضی مکروه است
در شکر نماز و عدم تمام رکوع و سجود و عدم اقامت مسلمان آن چون و عید درین باب شدید است راجع کبیره و بزرگ
اونست و فقرات قرآن با کمال انفراد و التسلع حرکات که از آن حروف متولد شود مثل الف از الفصیح یا از اجز و او از
منته این حرام است بر صحیح و قبول و برادر کردن رو بقبله و پشت بقبله در صحرا و این نزد شافعی حرام است و در صحیحین ازین
آیه و تخلفی در طریق یا سایر یا موارد مسلمانان و تناسلی و کس در حالت غایط که هر یکی ستر دیگری می بیند و این حرام
و بوجه گرفتن و زده و از بر وجهی که محرک شهوت باشد و آن حرام است علی الاصح قال النوری و از آنجمله وصال در وضو
علی الاصح و استغناء بکف و غیره و مباشرت با جنبه بغیر جماع و طلی زوجه مظهر قبل تکفیر و رجعت و خلوت با جنبه غیبت
زنان بغیر زوج یا محرم یا زانان فتنه و معتد و آن حرام است و احتکار قوت و آن از کبار است علی البطل و تحش و بیع
نصیره ناقه و بقرو شاق و جاریه و فرس و بیع بر بیع برادر و سوم بر سوم برادر و خطبه بر خطبه و بیع حاضر برای با
و تلقی حلیت بیع شی عیال بغیر بیان عیال بیع عیال بیع عیال بیع عیال بیع عیال بیع عیال بیع عیال بیع عیال بیع عیال
زروع و ماشیه و صید و قمر و غن غلام مسلمان بدست کافر و استعمال نجاست در بدن بغیر حاجت و بیع مصحف مسافر
کتب عالم شرعی بدست کافر و کشف عورت در حمام و در خلوت بغیر حاجت و تخیر غسل بغیر عذر و خروج از مسجد بعد از آن
بقیعت نهادن کردن نماز و آنگاه بقاء در بیعت خصوصاً جانب قبله و آمدن در بیعت بعد از بصل یا ثوم و دیگر را محکمه
که موجب یدای مردم باشد و لکن کردن بغیر حاجت آن حرام است و سوال کردن غیر بخت لوجه الله و در چند حدیث بران
و عید آمده و اگر قن چیز بی غیر طیب نفس پسندد که بخت حیا حاضرین میدهد و فراموش ساختن زن تیر اندازی بقتل
و عده بعضی هم من الکبائر و تروی گفته سخت مکروه است و در و دفع رستاد و بر آنحضرت بعد از شنیدن اسم مبارک
دی صلعم و حرص کردن بر مال و جاه و تفریق نمودن در میان جاریه و ولد صغیر و بی بیع و مانند آن و قطع درختان
حرم که معتدله تروی گفته علماء اتفاق کرده اند بر تحریم آن و ضبط شوک و قطع نبات غیر از خر و سفیر صید و از عای و بی از
مکاشفتن و شستن و از بر وجهی که حرام است و محل صلاح بلکه بغیر حاجت و قتل حق حاضر هایل بغیر رضای وی و او

کرده و حرمت وی در نظر نمی و مستحق فعل آیه تا منع کند بی بی فلفل گیاه را و قانون کابین و سبب مکب معلوم باشد یا غیاب
 و خضاب کردن مرد یا زن بسیار بی و ترتیبی است بر و بد و دست و پایی نمود را بکتاب بنی ضرورت و این حرام است
 صریح به نبودن وی فی مخرج المهدی و زود و گرفتن از فلفل بی اجازه است و بر تقسیم بلوک لالاک و شانه شاه و
 مهاران و آنچه در معنی وی باشد و بر خیزانیدن آدمی از محبس خود نشستن آنجا مسجد باشد یا محفل یا در سر سه سرگوشی
 کردن دو کس بپیر ثالث و جواب و بیغ بسبق که چنین نمیده ام و حال آنکه هیچ ندیده و این شدید التحريم است و بخیل که کبر
 باشد و مؤمن در باطل مثل گفتار و معاصی همچو حکایت احوال زنان و مجالس خرد مقامات فساق و تنم اغنیاء و تجربه
 ملوک سر ستمند مومنه و احوال کرده ایشان زیرا که خوف در آن حرام است غزالی گفته و داخل است در آن خوف در
 حکایات بدیع و زهدیافته شده و حکایات ماجریات صحابه بر وجهی که سویم طعن باشد در بعضی ایشان قال تعالی و کنوا
 مع انما یفعلون و در حدیث آمده اکثر مردم از روی خطایا روز قیامت اکثر ایشان از روی خوف در باطل است و از این
 سلام بکافران و توبه وی در ریاض تحریم آن رفته و تعنت کردن بر دایه و غیره حیوانات و این حرام است و اگر کبیر و گویند
 بنا بر رجوع لعنت بر قاتل وی هم دور نباشد و سبب اموات بغیر معلولت مثلاً مبتدع باشد و سبب وی بنا بر بدعت و
 تحذیر مردم از وی بکند تا اقتدا با او نکند و سبب میت حرام است و تعلیق جرس در گردن شتر و غیره و واپ توبه وی
 در ریاض تصریح تحریم وی کرده و تکلف کردن در کلام با طهارت فضاحت بلاغت و استعمال غریب لغت و قافیه
 اعراب تشدید بی ضرورت و این اقرب است بکجاست در حدیث آمده ملک المتعلمون رواه مسلم عن ابن مسعود و و طریقی
 و بلوس بر وی دین حرام است و کتب مرد جاهد من عفر را و این نیز حرام است و تکلف بخرم و بیج و اکثر تکلف بلا سبب
 و مالیدن زن عطر را نزدیک خرمن از خانه و اخراج زکوة از شراب خود و این حرام است تصریح کرد در تحریم وی بی
 تقویر تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و کسوم یوم الکفایت ترجیح یکی از دو زمان بر دیگری و این نیز حرام است و
 تشخیص فصل حد الادلاد و بطنیه و انحضرت آنرا جوار نام کرده و تحقیق بر سطح غیر محجور و بخیل که کبیر و گویند که در آن
 انفس بپلاک است و تحقیق بر روی بغیر ضرورت و سوار شدن در دریا و وقت همچنان و بخیل که کبیر و گویند که در آن
 انفس بپلاک و رجوع در سبب جزیه و لدر در تلبیه الغافین عن اعمال الجاهلین گفته ممکن نیست حصص صغار گر با سبب غایب
 که نقص کرده اند علماء بر تحریم وی و این امر است که نیست مطمح حرقران و آنچه ذکر کردیم جمله صالحه است از آن و در
 فضل آئیده یعنی در ذکر منهی عنه هم باید و لیکن باید دانست که معجزه نظیر کبیر است بچند امور از آن جمله یکی امرار است بر
 دیگر استغفار وی زیرا که گناه چند آنکه عظیم میداند آنرا بنده معجزه است ناسد آنرا عفو خدا و چند آنکه معجزه میداند آنرا بنده
 بزرگ می باشد آنرا خدا چه استعظام معصیت مشحون شبهه و تلب است چیزیه از عظمت خدا و جلال و کبریا
 او و ابل است بر بندم و کرامت دل و استغفار معصیت دلالت میکند بر قلت مبالات و عدم الکراث اولت بود و بر
 مخالفت خدا و آنرا بجلالت سرور و معجزه و فرج باز نگایان و افتخار نمودن بدان چنانکه گوید و شیب بظان زن
 یا فتم بعد از آنکه بسیار متعلق و قهر زنجار برده بود پس بکنا کر کشیدیم و دیسیدیم و قلانی با من خضیم و کرد عیوب

بزرگ گفته رسوایش نمود و فلانی در صدر حلقه نشسته بود و او را بر خیزانیدیم و فلان زن مرا بگشتم آورد و طلاش
 و ادم و پروا بجای وی نگردم و در فلان سال چنین چنان غله نگاه داشتیم و مانند آن و آن بختی است که گاهی را که
 خداوند تعالی بروی پوشیده بر مردم ظاهر سازد و این گویا پوده و روی خداست و توحید غبت شربت رساند
 و شاه ساقی دست برگناه خود و آنرا بختی است که مقتدی به باشد و مردم او را دیده همان کار اختیار کنند
 در بنصورت هر دو گناه برگردن وی باشد **فصل** و از دهم در منیات بعضی چیزهاست که رسول خدا صلوات
 منیع کرده اما نفس شیطان راه بی آدم زده اند و ایشانرا در آن مبتلا ساخته و کثرت و شیوع آن گویا از امارت قیامت
 باین مناسبت جمله صالحه از آن ذکر کنیم تا شاید غافل و نادان بیدار گردد و باشد التوفیق آنرا بخیر آنکه نمی کرد و آنرا
 دست و پا و نه قبل غسل بعد بیداری از خواب نمی کرد و از دیدن برای نماز بلکه بکینه و قار میاید و نمی کرد و از
 الطقات در نماز و حتی کرد از نماز گذاردن در غلبه و خجسته و پناه راه و حمام و سله و نمی کرد و از منسج سنگینه در نماز
 و از نهان دست بر کرد و نماز از رخ بصر و نماز بسوی آسمان و نمی کرد و از اشتغال صمد و صلوة حاق و فقره
 اصابع و تشبیه آن در نماز و نمی کرد و از نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب بعد عصر تا آنکه غروب شود و نزدیک است
 و نمی کرد و از اقدام در بلده که آنجا و با باشد با خفت و اگر بخت از آنجا و نمی کرد و از سبب و از تخصیص قبر و از نوشتن
 بر آن و از بناساختن گنبد و قبه بالای آن و از فرج نزدیک قبر و از کوب هلاله و آفات و خوف بردا به بخت
 و نمی کرد و از سفر کردن تنها و از کثرت کلام بغیر خدا و نمی کرد و از بیع غرور و آن مسائل بسیار است و همچنین
 و محمول و سبب و آفت لب و در ضرر و طیر و در هوا و مانند آن و هو مبسوط فی الفقه و نمی کرد و از بیع چیز که نزدیک باشد
 و از بیع لحم نجس و از بیع طعام تا آنکه در وی ساعات جاری شود و از بیع توده که کیل آن معلوم نباشد و از بیع
 کالی بکالی و نمی کرد و از بیع ملاسه و مانند و بیع حصاة و دو بیع و از بیع طعام بیع قبل قبض و از بیع
 صوف بر پشت یا سخن در لب و از بیع کتب و از بیع حاکمه و از بیع و لا و به و بیع نین و بیع عریان و نمی کرد و از
 از نصب حکام و تعلیق تمام و جمع شدن نزد صاحب بیت و رفتن زنان همراه بیت و از طیره و نمی کرد و از حلقه
 نصب حلقه باطل و موافق غنا بصیدیان و نمی کرد و از بیع علم و شای و از لبس قبی و نمی کرد و از تزئین زن برای خنجر
 زنج و نمی کرد و از بیع بوزنه و از بیع شطرنج و لعک و آن بدان و نمی کرد و از زن بر رنار و از اشتغال با سخنان
 و از جماع کردن با زن و بوقبه و نمی کرد و از منی موت بسبب مصیبتی که بوی رسیده است و نمی کرد و از آنکه بگوید که
 فلان آیه یا سورت فراموش کردم بلکه چنین بگوید که فراموش کنانیده شدم و آمده است و نمی کرد و از نظر کردن
 شکسته و از اشاره کردن بدست جات برق و راه ابو موسی الاصفهانی فی الصحاح بن حدیث ابی عمر الاسلامی
 و ابن السنی فی غل الیوم و الیله عن ابن مسعود مروفا و نمی کرد و از آنجا پشت و وقت سلام و تقبیل بد و از نام نهادن
 غلام را یسار و رباح و بخلج و طلع و نمی کرد و از مزاج کردن آدمی با برادر خود و از گفتن یا سید در حق منافق و
 منافق و غلام و متهم درین و نمی کرد و از گفتن قوس تسبیح بلکه قوس باشد بگوید و نمی کرد و از سوال کردن از مرد و کردن

خود را بپایند و تنهی کرد و از بد عاگردان بر جان خود و بر اولاد خود و بر اموال خود و تنهی کرد و از آنکه بگوید که چنین نیست
چنین میشد و تنهی کرد و از قریح که بعضی سر سبز شد و بعضی ونگبارد و تنهی کرد و از اختصار و آن شدید التعمیم است و در بعضی
اوست آنچه حیدر ربیبته مدعی میگفتند از خرق ذکر و تعلیق حدید و آن دامن بدعت استینه حجر مست واجب است بر هر
قادر منع از آن قاعده است تنهی از ترویج باذن بخت است مال می رود و این ماجر و از ترویج زن عیبه زانیده و از نکاح
امه بر حره و از اکل طعام متبایم یعنی متفاخرین رواد و اولاد و اولاد خوردن از وسط قصه بنابر نزول برکت
و رطبان رواد الترنزی و صحیح تنهی کرد و از سج دست بطعام تا آنکه طبعستان رواد و مسلم تنهی کرد و از نوشیدن آب
از دهن مشک از سوراخ قمع و از رسیدن در آب و از آمدن در حالت شرب از اکل شرب است چه از شرب آب
و از تنف شیب آذربان قرآن برین شمنان و از تنفی قمار و از تراوی بخور و از داغ دادن و از تحریر شین غین
الیهام نمید که استی از امم در آن هلاک شده و تنبیه الغافلین گفته و آن سناقرت و یک و مالمحت کباش و بقرو و
آن است و تنهی کرد و از سوال مارت و در ضمن اوست قضا و عیرو سنا صبی تنهی کرد و از قضا در حالت غصب تنهی کرد و از تسل
ساختن و از کشتن زان و بچه و از جهاد و از تفرق حبس و از نزول و از بیع سغان قبل تقسیم و از اکل محوم محرمانه و از
سنا کشت مجامعت مشرکان فرسوس سنا کنهم و جاسهم غلبه سنا رواد و احکام و قال صحیح علی شرط البخاری و رواد الطبرانی
من حدیث سمره و تنهی کرد و از قبل یعنی ترک کلاخ و تنهی کرد و از ناخیز غنا و چون وقت بیاید و از جناب و چون حاضر شود
و از بیوه چون کفودی یافته شود رواد و احکام و صحیح و سنا و تنهی کرد و از قبول هدیه مقرر من و از اخذ خال ابل تنهی
کرد و از خشن قبل طلوع شمس و از خنج شیر دار و از ست ارم و از ست سنا و ملوک از ست دنیا و از رذیشت مسل و از
ست منفذ و از ست ایل نهار و سنا و سرج و از طلاق زن و از مکر از ریت و فرمود خدا و ست نمیدارد و از اقیق ذوات
و رواد الطبرانی من ابی موسی و از پرسیدن چشم در سجده زیر اگر فعل پیوست و از و سنا کردن و رکنیت و از
روشنی گرفتن از ابل شرک و از کردن نقش غریب بر خاتم رواد و احمد و السنا من مرافقش محمد رسول الله است و از
نوشانیدن شیرین مقدار با واد و تنهی کرد و از جلوس و رکوب پیوست پلنگ واده احمد و ابو داود و ابن ماجه
و از سوار شدن اگر دو کسن و حایه تنهی کرد و از پرسیدن چیزی از ابل کتابی را که آنها هدایت بخند شمارا چون خود
گراه بوده اند و فرمود نیست بنید با سوا لم گر مالی که بخواند شمار از هیچ چیز مسوی پنج چیز از شک یقین از عداوت
بنفیسیت و از کبر تواضع و از ریا با خلاص و از غیبت بر بهت اخراج ابو نعیم فی احلیه من حدیث جابر و تنهی کرد و از تمارن
و فرمود بسیار نه نمائید خود را پس بیار متوید و گور نگیند برای خود پس میرید بر اخراج ابو نعیم فی احلیه من حدیث جابر و تنهی کرد و از
تشدد بر نفس و با جمله منہیات نیز بسیار است و حصر آن دشوار و دنیا و کراه متقن و بلاغ فصل شیر و هم و
منکرات که شیوع آن درین زمان از حد تجاوز کرده و جمع و محدثات است با آنکه در صحیح آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
من احدث فی امرنا هذا لم یس منه مورو و قدر و اوست مسلم است من عمل عملا لم یس علیما را فیه و و فرمود یا کرم و اوست
فان کل بدعت فلاله رواد الترنزی و صحیح و ابن ماجه و ابن ابی شیبہ عن عمار بن ساریه رضی الله عنه و احمد

و زرار از غضب پند روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم ما حدث قوم بدعة المارفع مثلها من السنة رواه الطبرانی
و لفظه وی اینست ما من الله ابتداءت بعنیه جانی و یها بدعة الا اصاعت مثلها من السنة و روایت کرد ابن ماجه و
ابن عاصم از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلعم ان الله انزل الی قبل علی صاحب عتة حتى جمع عتة و رواه الطبرانی
الا انه قال ان الله حب التوبة عن کل صاحب عتة حتى یجمع بدعة و روایت کرد ابن ماجه از عذیفة که فرمود آنحضرت
لا یقبل الله لصاحب عتة صوما ولا حجا و عمرة ولا جهادا ولا صرفا ولا عدلا و ینزع من الدین كما ینزع الشعر من الجبین
احادیث دیرین باب بسیار است و قوی بقتیم وی بجانب مبلح و حسن و واجب استحب مکروه و محرم رفته و قوی قائل
بعلم انقسام شده بر بدعت را اضلال گفته و در اینجا جمله اضلال از بدعات که محرم یا مکروه و اند ذکر کرده می آید و از دیگر
حدیثات عطف عیان نموده شد که برای ضبط جملة بدعات فرصت بسیار و کتابت بشماره یابد و نیز با تمام بخط و قدما
است از استقام بغیر آن بلکه ضبط وی نیز دشوار است چنانکه شرح محی الدین بن ابی راهیم نخاس روح و تنبیه الغافلین گفته که
سلطخ در استیفاء بدعت مخطوره بسبب هم امکان حصروی بحسب اختلاف بلاد و القادریه سلطان نزد اهل هر ناحیه و تفرین
آن برای اهل هر قطر و لکن آنچه اکثر القوم است در بلاد ما از بطور نمون ذکر کنیم و هر که از خدا ترسد حق تعالی برای وی
فروغان بخشد که بآن در غیاب حق مستفیض شود و در وقت حدوث آن در هر زن بدان استدلال بر وضو بنا ید و هر
مکروه است انکار آن مستحب و چه نیست و سکوت از آن مکروه است و هر چه حرام است انکارش واجب سکوت از وی
حرام و الله الهادی انتهى پس بتجمل بدعات مساجد یکی فائدهای محدوده است در سطحات و جامع مسجد جامع عمرو بن
و جامع از هر جامع حاکم و غیره در قاهره و در مسجد بیت المقدس این همه بدعت است و در آن تجریت بر مسلمانان و تخصیص
نفس خود است در چیز مشترک لمنفعة با آنکه اکثر مسلمانان وی با وی معاضد مسجد میکنند بلکه توفی از بصادق و اکیل ثوم و
بصل از خرما و کثرت لفظ و درآمدن در آن بحالت جنابت هم نمیکند و بعضی عیال از مسج اولاد صغار در آن
چندان اطفال در آن آمد و شد دارند بلکه نوبت بجامع هم میرسد و این منکر حرم است و اجابت الحاکمان بر قادر و بدعت
و اخراج تراب آن از مسجد منع مردم از احداث چیزی در آن چنانچه این بنت الاغر سنگام قولی قضای مصر با جماعتی در
سطح جامع در آمده همه را بدم کرد و پیوسته که این خانه از کینت و هر چه در آن یافت همه را در محن مسجد انداخت و بدعت
برین حال گذشت باز از احداث کردند امام مالک گفته منع است در مسجد و ساد و آورده بران شستن یا پوشیدن کفش
در آن نگه داشتن زیرا که در وی تشبیه مساجد است بیوت انبی و آثار انجلاست زخرفت مسجد و محراب در و دیوار و این
بدعت از اشراط ساعت است ابن القاسم گفته مالک است ندیم که ذکر نزدیک مسجد مدینه میکرد و میگفت مردم
این را مکروه دانستند و حتی که بعمل آمد و آثار انجلاست خدا شستن قفل در مسجد و کشتن قلمه و بر غوث در آن با آنکه بخت
این بر دو بخش است و از انجلاست بنا ساختن مسجد و کشتن نخس و از قاضی ابویطیب ترجم وی نقل کرده اند و نزد
مکروه است و آثار انجلاست همیشه بنهادن کزیمه یا چوب یعنی رطل در مسجد برای مصحف و قفاط و این نیز جائز نیست
بناتقیق بر نماز بان آری اگر در وقت نماز بر دارند جائز باشد همچنین در شستن صندوق در مسجد برای لغال و در آن

که این بدعت بی اصل است انتمی گوئیم و از همین قبیل است بوسیدن دست و انگشتان در اذان و وقت سماع نماز
 مبارک آنحضرت صلعم و آنرا بنحله غالب با خنق و عطف است جانب چار بر مردم بزرگوست رحمت و عفو و تجاوز خدا و بسیار
 است که احادیث باطله و حکایات غیر صحیح و خرافات بی اصل بمیان می آرند و آن سبب ضلال بسیاری از جهال جرئت
 ایشان بر معاصی و اجتناب ایشان از کتاب و حرمت و کبار می شود و تخریج بزرگ خوف می کنند و احوال غافلین را از ایشان
 و اولیاء و علماء غیر هم و شدت عذاب و عقاب حساب کتاب عظمی ثوابیانی نمی نمایند و از آنجمله است نشستن چنان
 و جانگاز نامنحان و دیگر ارباب صنائع در مسجد بطور حر و آزاد گشتاب معاش و این بدعت کرده است انکارش
 ضرور و گفته اند حرام است و آنرا بنحله قرات بعضی سوره الم سجده در رکعت اولی در نماز صبح روز جمعه و بعضی
 این فی علی الانسان در رکعت ثانیه یا قرات بعضی سجده در اول و ثانیه آن در ثانیه یا قرات سجده از سجرات قرات
 غیر از این همه بدعت قبیحه شنیعه است انکار آن واجب نه به علیه التوسی فی الروفته و شرح المذهب و در اذکار
 و تبیان گفته بعضی علماء را یافتیم که فتوی بیطلان نماز ایشان میدادند حال آنکه سنت است که در اولی الم سجده
 تمام بخوانند و در ثانیه اِلَاقی تمام و سجده ضمنا در آن آمده اند که قرات می برای سجده باشد و آنرا بنحله است
 قیام مسبوق بر اول سلام پس اگر بعد از خیز و نماز باطل شود چه قیام بعد هر دو تسلیم امام باید قبل اذان و
 از آنجمله است که چون امام را در رکوع می یابند تکبیر در عجلت گفته شریک میشوند و این تکبیر اگر تکبیر حرام است صحیح نیست اگر
 تکبیر رکوع است یا تکبیر بر دو دست یا هیچ نیت نکرده است پس نمازش منقذ نشده حال آنکه اول تکبیر بر دو دست یا بعد
 تکبیر رکوع تا نماز صحیح شود و آنرا بنحله گفت است برفع یدین وقت تحریم لیست بدون تکبیر احوام بجان آنکه دخول در
 نماز بهمین رفع یدین است پس پس حال آنکه این نماز صحیح نیست صاحب تنبیه الغافلین گفته و قد شاهدت هذا کثیرا
 و یحییین تجویلی وجهه است وقت سلام جانب یمین در شمال بدون تلفظ بسلام و درین نیز ترک رکعی از ارکان نماز
 عمدا پس نماز باطل باشد و آنرا بنحله است نماز گذاردن در جامه باریک ازان رنگ بدن بیناید و این نماز نیز
 صحیح نیست مگر آنکه در زیر جامه ثوبی باشد ستر ستر از ستره تا رکبه و از آنجمله است گذشتن از پیش نماز گذاردن و این
 حرام است و از آنجمله است آنچه بعضی منقطعین ابتداء کرده اند که وقت درآمدن مسجد خال بار و دروازه میگذازند
 و خال دیگر که از پوست یا خوص یا حلقامی باشد پوشیده بر بوریا و بلاط ششی میکنند باین اعتقاد که این سخن
 قدین تواریع است حال آنکه بدعت کرده مخالف سنت و افعال سلف است از هیچیک روایت فعل آن نیامده بآنکه آنها
 اولی تر مردم بودند بوضع و احتیاط در دین و مردم در عهد صحابه و تابعین هر مساجد برهنه پا در خاک و تراب
 و غیره می آمدند کبیل بن یزید گفته علی علیه السلام را دیدم که در خلاب آب میرود و مسجدی آمده نماز میگذازد
 و پارسشسته و این بمنزله در اشراف گفته که این عمر رضی الله عنه در منابر بنه پا در آب حرات فست پست نماز گذارد
 و وضو نکرد و از کسانی که از آنها چنین دیده شد علقه است و اسود و عبد الله بن معقل و سعید بن المسیب شعی و احمد
 و ابو حنیفه و مالک بن این سبک از دو وجه است برائی شافعیه هو قول عامه اهل العلم منتهی فصل چهارم در

و بعد سگارت که در بازار باو طریق باوید و میتو میکیج بریج و سوم سره هم برادر سلال و دیکریج و فاسده
 و باو شش غیر آن است و آرا بخودت بخت گم سفند و نیز باو نظر که چون باو از او بچ میکنند بچون روان آلود و میتو
 بعد همچنان باو در پشت آب میماند از دو اول زن نجاست ناپاک میتو بهی و همچنان تخیل بچون نجاست و در بار
 تی برید و بعضی گوشت را بی غسل بختی بچاری بر بند پس این گوشت بلکه دیکت غیر و همه ناپاک است و خوردنش ناجا
 و آرا بخودت بریان کردن در تنور و بند کردن سر تنور چاک نجس مخلوط با فرشا و دم بلکه حرم آن نیز در آب
 نجس میکنند و چون تنور گرم میتو عرق آن خاک درون آن رفته با بچیری آمیزد و بهر آب نجس میگرداند سالاکه میتو
 و فرشا خوردن آن بیج جائز نیست و متعین است بر قادر کاران و حید در تعبیر آن و آنکه بکله است بختن لسان و غیره
 و گیکر پس اگر میگردانند باو لاکول اللهم است بکس است نزد شامی و مزد و غیره و می شمارست و اگر میگردانند باو لاکول
 لاکول الخالب پس نجس است اجماعا لیکن و خان و می کسان میرسد ظاهر است یا نجس در وی خلاف است بر دنا می
 نجس و غیره و ظاهر و بختی خاکستری و آرا بخودت که بعضی نان پزان نان را و زن کرده و میتو درشتند و غیره
 یکی در وزن یافته پاره ازان و دیگر از دست و می رپوده بران نان بیج می افزایا پس این پاره نان با تمام حق
 اوست یا کم یا زیاد از حق اما چون همه بی وزن نزد مشتری میرود بیج آن تلال نمیتو دزیر اگر در کسره معلوم
 نیست و وزن بهتر اگر آنکه اتفاق بیج بعد از ان بر مجموع نان و کسره و می که در دست مشتری رسیده است
 واقع میتو و این خاص نیست بنیان بلکه در جمیع سوز و نات و کیلایات میرود و می را باید که بران متنبه باشد تا چنین
 نشود که حال کسب کند و حرام بجزر و آرا بخودت که چیزی بنین معلوم بجز در وقت ادای قیمت در آن کی نباید بحال
 این بیج بر بیج نهی از نه صاحب صحیح نیست بنا بر چاهالت قدرش مقصود و بیج و مشتری اگر حیه باق بعد از ان حرومی
 راضی میتو حسب عادت و آرا بخودت بیج اشتیاء با عرف و بیج و عسل باوند و نفق و زنجیل با ضیق و زین
 در مرود و مانند آن که در قطار باین مقدار است و اسقاط اطال بر طرف مانند از وزن یا کم از ان و این بیج هم
 جائز نیست و آرا بخودت تو قیاس بیج مشتاکان مثلا کسیکه این نوع بیج بر نام و می بود و سهیل لاس و مانند آن
 از سفر نماند پس آرا بهرست تاجری و دیگر بفرخت و اخذ در محمول اروی مسامت کرد و این فعل حرام است و
 انکار بر فاحصل می و اجبت همچنین بیج و وصول اسکندریه و مانند آن بدست کسیکه نام زکوة و غیره بگیرد و آرا بخود
 است دادن گندم بطمان بدون بیان سرو و تصرف کردن عثمان ازان بعدی بدون عقد صحیح و همچنین دادن بطمان
 آرد و سائید را بخوار و تصرف کردن خا از دران بعدی و این حرام است و اجبت اتمام بیج در منع آن و انکار
 آن بر قادر و همچنین گرفتن بطمان شیر و برنج را در آن بیج و عقد صحیح و بدون تنازع دران از عتب همچنین گرفتن
 بسیار و دم آرد و دیگر حوائج طعام از سیر و ریت و دهن و لحم و غیره بدون عقد صحیح و معافاة و بهان تن تارفت
 محاسبه بر اتمام رضائی بر دو و فروختن مرغ بپز و غیره در بلاد مصریه و استعمال شقات غالباً بدون غفلت آن
 است زیرا که در سرگین می یزد و آرا بخودت مردن سیم بنام مغشوشه بیج و کلات بندوق برز مخموم با عتباً

قیست و بیع و قرض و سب و کسور و مختوم و بغاضل و بیع فتنه و لغو و بقیه و این همه رواست و نیست اعتبار رضای بائع و مشتری
 در آن چنانکه نیست اعتبار رضای آن هر دو در استانت یکصد یکصد و ده مثلاً و آنرا انجلاست و فروختن یکصد باره
 بست و بیع مثلاً بدست حراف و دادن حراف بعضی در این وقت و در عدد کردن برای بقیه در این وقت و در وقت
 که مثلاً بعد عصر یا مغرب و غیره این نیز رواست زیرا که نسبه در فقیرین حرامست و جائز بشرط تعاقب و در یک مجلس است
 و عقود فاسده در ربوبیات و غیره با بیش از حضرت و محل بطلان کتب فقهست و آنرا انجلاست و ساقط آن و نذر و سیم
 و آنجا که حرامست اگر چه مقدارش نکتست و همچنین ملواتی هر دو که مردان می پوشند و این همه منکرست و واجبست
 منع از بیع و عمل آن و آنرا انجلاست و شستن و فروختن گان بضاعت در طرق و شوارع و در ابواب مساجد و جماعت و آن
 غیره از نسبت بنا بر تفسیق طریق مشترکه در میان مسلمانان و آنها غاصبند مکان نشست خود را پس واجبست بر
 هر قادیان آنها از نشستن در آنجا و یکصد میزدن و شیار از آنها پس گو یا که اعانت میکند بر ظلم و مشارک او شانست
 در آنهم و آنرا انجلاست خلوت و فروختن گان شیر و خنیز و زیت و کنان و جز آن که در کوه یا اگر درش میکنند یا زانان و
 خانه یا یا در بلینر گاهها و این نیز منکرست و واجبست منع آن زیرا که خلوت با جنبیه حرامست با جماع و همچنین در اهل شرف
 و طحان و مزین و بخار و خاک و بزم زان و حال آنکه وی در خانه تنهات و همچنین جمع آمدن زنان برین مردم در کوه چو غیر
 نافذ به بدون حجاب ای خرید و فروخت و حال آنکه بریدن بعضی ازین زنان جامه باریک می باشد که اذن تمام جسم
 نمایانست و این بدعت محرمه و منکر شیعست و الحار آن واجبست بعضی گان دارند که احتیاجت نان ازین مسلمانان
 بجهت کثرت محالطت شدت حاجت جائزست و بعضی گان کنند که پرده از غریب چیزی نیست می چه میتوانند کرد
 و تنبیه الغافلین گفته این را در کتب معتزله شریفان الله تعالی و بلاد مصر بسیار دیده ایم و این همه ابتداعست و درین و
 افزایست بر خدا و تحلیل نام کل و بسیار زنان پرده میکنند از غلامان و نوکران و قادیان شوهر خود و آمد و شد آنها
 برایشان بی تکلف میباشد و شوهر هم می بیند و هیچ نیگوید و گفتگو نمی زن با آنها بروی کشاده و حجاب بیشتر
 و اگر یکی منع کند میگویند که وی از سالها اند و شد و دارد و گاهی از وی چیزی گرفته دیده نشد و باز وی نمی ترسیم
 و این کمیته میتوانند کرد و چه می خندند گو یا الله تعالی در زعم ایشان جز زنا هیچ حرام نباشد حال آنکه خلوت با جنبیه
 اگر چه مامون از فتنه باشد نیز حرامست و مثل این شوهر شرعاً قاطع المروءه مرد و دایم شهادتست و همچنین سقده و خا
 آگشته میکنند و آنجا جز یک زن دیگری نمی باشد و گاهی مرثیه سقده در راه طلاق میشود و میگوید بر بواب خانه ام برسان و
 حال آنکه میداند که آنجا زن یا دختر یا خواهر اوست پس خلوت او با زنان اگر چه شکل و صورت آنها نبیند و سخن با آنها
 کنند حرامست و فروغ این منکر بسیارست و آنرا انجلاست و دخول مستقامان با شتران آب بول کردن آنها در حاشی
 آبخانه و آمیختن بول و در آب آنها در آب باز گرفتن مردم جان آب را در آلودن می آنجا که خود حال آنکه آن آب چیزی که
 بان آب سیده از آلودن و آب جامه پهن پاک شده و آنرا استعمال مسلمانانست مشکهای جدید را اگر آب
 در آن متخیر میشود و رفته بان آب زنان غافل اند و این در حقیقت نجس است و واجبست منع مسلمانان از آن

نیز اگر از برای آنکه در قطع حدت و قطع پیوستگی حاصل نمیشود و از آنجا که بنا ساختن در کتب باقی چوین غیره بر او واجب است
 در شوارع باقیه و این نیز حرام است بر ارباب که در هر یک از کتب که باقی بر او واجب است بر ارباب که در هر یک از کتب که باقی بر او واجب است
 منع مردم از بنادان و نیز اگر مردم شکر اند و در راه و مسجد و غیره که در هر یک از کتب که باقی بر او واجب است بر ارباب که در هر یک از کتب که باقی بر او واجب است
 گمان آن را بدو می بود که اگر از وی سبک و در روزی و در نزد ایشان آمد و عرض فرمود و در چون پرسید فرمودند
 که دیوار خانه خود را از خارج بطلب که در و سپس بقدریکه بگشت از راه مردم غصب و در آنجا که است موقوف و در آب
 با آنکه که بالای آنجا که است و از آن مردم که در راه را با کسی در و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 فوق طاقت آنها و همچنین اگر کون قصابان و بلخ را بر در و از وی خود و آلوده شدن راه از خونهای شان
 و همچنین انداختن جنس خاشاک خانه بر راه و آلوده شدن پوست خربوزه و دیگر امشیا و روان ساختن آب و سی که در آن
 پای کسی بغیر و بیفکند و همچنین سیلان ناودانهای سقف خانه را در راه و مانی تنگ نجس شدن جامهای مردم از آن
 و همچنین بر آوردن مگ گزنده بر در خانه که مردم از آن بگریزند و همچنین شستن در شانهای راه که سبب منبتق طریق شود
 این همه منوع است و واجب است انکار و منع از آن اگر در محرمات ساختن محل و پوشیدن دیوار یا گستردن حجره است
 مکان و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 حال آنکه معاشه این همه اسراف و تبذیر و بدعت منکر است و از آنکه آن واجب است و در تغییر و انکارش بقدر استطاعت
 لازم و تنبیه الغافلین گفته و واجب است غزلت در زمانه زینت بیوت تا آنکه دیده نشوند و فتوی داد این الفتوح تحریم
 افراج و نظر کردن بسوی آن و انداختن عظم از کوزه که در دیدن بیوت فرسوده و مکانات آراسته و پیراسته و دیگر امشیا
 و تبذیر است بر او اهل دولت و حکام و اصحاب ثروت گویا تحقیق مقصود و تثبیت مطلوب و دشانست پس ناظریم
 در و بال آنکه اگر یک باشد و از آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 قبل و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 در راه و این همه بدعت شنیعه است معهود نشده از سلف پس اگر این معنی اجتماع زنان و رفتن آنها همراه مردان
 و مردان اسراف در روشنی و ضرب طول و دغوف و غیره هم منضم شود و آن صنم مفاخرت و مبالغات و دیار
 و سمع باصاعت مال و غیره صورت گیر حرام باشد و انکارش بر هر مستطیع واجب اگر انکار نکنند ممکنان در آن
 شریک باشد و اگر این فعل از قضاة و فقها و علماء در شود و طبیعت عظم و دایره و میانی باشد و مبلغ بود در وزن و
 و امثال آن جا بینم و همچنین اگر احدی از آنها حاضر شود و در محافل این رفقه گفته نظر کردن بسوی این بدعت
 مساعدت بر آن و تحسیر و اهل آن حرام است و بعضی مفسرین که بر آن غفلت نموده میخواند بحیر و زری پوشیدن
 و این نیز بدعت محرم است و انکارش بر قادر بر آن واجب است و عبد الحزیز و بلوی و در منع طواف عروس و غیره
 و کوچهای نامی و سی چه خوب است لال از قرآن فرموده الله قدوسه قال تعالی الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم بطواف
 الناس الایه و آنرا بگذاشت بود در صورت بر ابواب محامات و در درون آنها و از آنکه این بدعت منکر است و واجب

بر هر قادر غزالی گفته اگر موضع تصویر یابند باشد که آنجا دست ز نسیم دخول در آن حمام جائز نیست مگر بصورت بایک
 مسوئی حمام دیگر بود زیرا که مشاهده منکر جائز نیست و آنرا بطلان کشف کردن حمایتی از آن دو تحت سر را بر
 در کث دور کردن چرخ غزالی گفته بخیر منکرات است در آوردن دست زیر ازار چپس عورت غیر حرام است همچو نظر کرد
 مسوئی آن در از شدن پیش جماعی برای غزای غزای و فحاشا اگر چه محال باشد نیز مگر در صورت خون حرکت
 شهوت حرام و آنرا بطلان ترک صابون و غیره بر زمین حمام که از آن بای غسل کننده یادگیری بمنزله و نزد بعضی
 می آید بر جماعی یا برگذارنده آن در آنجا تنبیه الغافلین گفته دخول حمام درین زمانه جائز نیست مگر آنکه بداند که در آن
 مستوا العورة و تحفظ برستر خود خواهد ماند یا صاحب رت برانکار باشد و در چند حدیث دلالت بر تحریم حمام است
 قرطبی در تفسیر خود گفته دخول حمام درین زمان حرام است بر اهل فضل و درین بنا بر غلبه جمل بر مردم و استسبال و نشان
 در رمی سیار و دیگر حمام تا آنکه مرد معقول بر سرال خوره را دیده میشود که در حمام برهنه استاده و عورت وی ظاهر
 است و بیچکس بروی ملاست نمیکند نیست حال مردان تا بزمان چه رسد خصوصاً در دیار مصریه فلاحول و لا قوة الا
 بالله العلی العظیم البته گوئیم صاحب تنبیه الغافلین این را در وقت خود گفته که سینه بهشت و یازدهم بصری بود و آنرا
 قریب پانصد سال میشود و اگر حال این زمانه را باز گوئیم معلوم شود که در اهل اسلام این زمان خصوصاً در دیار بصره
 بیچکس نیست که او را سلطان نسبت به مسلمانان آن زمان توان گفت الا اشارت شد و قلیل با هم و کیفیت که انکار منکر و امر
 بحر و کجاست اهل اسلام رفته بلکه از دل بهم که است این اعمال احوال بدر رفته علماء و قضاة و مفتیان و فقهار
 و دعا و هم مباشرین افعال اند بدون خیر و محرم تا آینده چه خواهد شد لعل الله العالیة و لغو به من الفتن باطن منهاد
 بطن فصل یازدهم بخیر منکرات مجامع که اعظم است در فتنه و اهل است از روی مصیبت اکثر است از روی
 وجود و بلیت تصبیح ایشان است نماز را در راه چه در رفتن و چه برگشتن و اگر بعضی ترک نمیکند اوقات نماز را مانع
 مینمایند و بر غیر وجه شرعی آماج میسازند و این بالا جماع حرام است و هر که نزد وی محقق شود که درج او را چنین
 نصیب بدو درج بروی حرام است مرد باشد یا زن آیین الحجاج گفته علماء می گفته اند مکلفی که فوت یک نماز خود
 سفر حج بداند حج از وی ساقط است مگر آنکه حج را از رکوب بجز برای حج که در آن موضع برای نماز نیاید مگر بر پشت
 برادر خود پرسیدند گفت سوار میشود جای که نماز نمیتواند کرد و دل است کسی را که ترک کرد و نماز را دوبار گفت
 این را و گفت این الحجاج اختلاف کرده اند علماء ما بر چهار قول کسیکه یابید شب بخورد و حالیکه مرا حق است و ادراک
 و قوف بعد از طلوع شمس میخواهد و او را یاد آید که نماز عشا نگذارد و است پس اگر نماز میگذارد و وقت خوف
 از دست میرود و اگر قوف میکند وقت عشا بیرون میرود پس قول مشهور است که نماز بخند و حج و یه
 فوت شده البته گوئیم در حوام بند و اشال ایشان این بلا عام بوده است کم کسی باشد که تقی تعالی او را ازین آفت
 نجات بخشد میگوید که بعضی اهل علم هم از قضا و درین امر خالی نبوده اند و الله الموفق و آگاه که برای گدائی
 میرود یا از قرض وطن یا از ورثت خویش زن مقصد می کنند خود پیش از آنکه نصیب ایشان همین نیست ایشان

بسیار خسته اند یا خورده و کربس برادران این ساعی آنکه بسوی کعبه بروی واری : و آنم که در بیار روی
واری آنرا نیکو کند که متنبه بخوابی و آنم که در خانه زن مشیز و خوشی واری : و آنرا آنکه در راه حج بر مثل سوار میرود و حال آنکه
آن دعوت است بیچکی از صحابه آنرا نکرده بلکه احداث حاج بن یوسف ثقفی خارج است مردم آنرا سنت گرفته و علماء و
وقت کارش کرده بودند و کویک زانکرده پنداشته جماعه گفته این حجر بنی الله عنه چون این حال غری را که حاج
پیدا آوردند و دید میگفت یعنی اطریق تشنه که حاجان کم و سواران بسیارند و تشنه و آنرا نخل است آراستن شتران
بر یورسیم و زرد قلند و اساو و حر بر غیره و وقت خروج از شهر خود واری حج و هنگام رجوع و زرد دخول مکه و پیش
شتر فدا شد بحال و این بهای حج و منکرات تنبیه است و واجب است انکار بران و منع از آن بر هر قادر و حال
برین معنی مفاخرت و مباهات و ربا و سمع و طشبا و فتنه و قرآن است حال آنکه هم اینان هم اندر آن بجهنم رسا است
بران و استخوان کشته و پینه انداخته آنرا نخل است ناله کردن زنان و گریستن نشان باد از بلند برای افریاد و اصحاب خود
وقت سفر حج و شنیدن مردان آنرا در راه و غیره اعدام انکار بران حال آنکه این بدعت و واجب الانکار است و آنرا نخل
آنکه یعنی جهال نزد حجر رسو آمده بر سر می دهند و استلاش کرده طواف شروع می نمایند یا این را در آخر طواف
بعل می آرند و بر میگرددند حال آنکه این طواف وی صحیح نشده زیرا که شرط طواف محافاة حجر بجمع بدن خود است پستر
طواف نمودن قاضی ابوطیب را مستحب بیکسیر حرام گفته و هر که مواجعه او شده طواف از وی صحیح نشده و شوط اول
در مسابله بدیده بلکه طواف از این شش شوط بوده و این طواف اگر طواف قدوم است دم بروی و واجب است و اگر
طواف افاضه است جهش باطل است آدمی را باید که ازین معنی متنبه باشد و هر که چنین بیند حکم کند که از حرام بسوی کعبه
بیانی اندکی متاخر شود و بیت را بریبار خود گذاشته طواف شروع نماید و در آخر اشواط بسوی باب اندکی تقدم
کرده بیرون رود و آنرا نخل است مس کردن بسیار مردم و یوار را بدست خود در طواف وقت سوازا متاخر و
و این طواف صحیح نیست اگر در طواف افاضه است حج فاسد شده و این فعل بسیار است اما خطروی عظیم است تنبیه
بران و واجب همین است حکم کسی که مستی کرد بر شاد در حال یا استاده بران یا نهاده بروی پائی خود در حال طواف
بسیار کسان بر شاد در حال استاده بروی خود بردار بیت می نهند آن را از شل چپا مور غایت خند
می باید تا در محظوری واقع نشود و جهش فاشد و هر که اینند که چنین میکند یا کسی بیش پیش وی چنین بعل آرد او
بگوید که یکدم تقدم احتیاط رجوع کرده طواف کند تا طوافش صحیح باشد و آنرا نخل است تقبیل حجر و استلام وی بدست
و حال آنکه در تبرطیب مسکالیده است پس استعمال طیب که حرام است بروی بدون شعور می افتد و دم بروی واجب
میگردد و تنبیه الخالین گفته گان نمیکند درین طوافی و کمتر مردم ازین فعل سالم می مانند پس واجب است بر عالم عمر
این فعل و تنبیه دیگر برادران سلمان براه خیر خواهی و تفهیم بر حال نشان البته و آنرا نخل است طواف کردن از در
حجر و این طواف نیز صحیح نیست بلکه حج وی باطل است اگر در طواف افاضه است و تدارک آن بکرده و واجب وی دم
اگر در طواف قدوم با و ذراع است علی الصبح و آنرا نخل است ترک میت بمنی و آن سنت است و توجه نمودن بسوی

نور در شب با یقین و شمع و قنادیل و قنار بیدان و این همه از بدیع محدثه در دین است و متعین است بر صاحب رت منیع
آن و جز اینها ازین فعل و آرا بخیر است طواف کردن بقبر آدم علیه السلام و این نیز بدعت شنیع است و انکار بران منع
ازان واجب آرا بخیر است کوچ کردن بعد زوال و زعفره و آمدن بسوی هر دو علم یا قریب آنها و استادن بر پا
و بهنگام سقوط بعضی قرص شش شتابی کردن در خروج از میان هر دو علم حالانکه نزد شافعی بر فاعل می اراقت دم
استحباب یا با وجود ترواکت قوف در پاره از شب اجنبی بد مذمت و بر تکرار سخن ریختن لازم درین فعل بدعت نکوه
ست اجتناب بر این منع ازان آرا بخیر است عدم و قوف اکثر حجاج در مزدلفه و اگر قوف هم کرد مصیبت نمیکند و انکار
این بدعت هم بر این واجب است زیرا که در ترک مصیبت بمزدلفه اراقت دم واجب میشود و این خرمیه و جماعتی از علما از
رکن گفته اند برین تقدیر در ترک آن فساد است و بدم جبران نشود و شرط مصیبت آنست که در ساعتی از نصف ثانی
شب باشد پس اگر پیش ازان کوچ کرد و دم از وی ساقط نشده و اگر پیش از صبح بسوی وی عود کرد ساقط شد و اگر بیک
ترک سنت و قوف است بمشعر حرام و این نیز بدعت است و آرا بخیر رجوع است روز نحر بسوی مکه و گردن طواف افاسه
اشتمال بدان تا شب مصیبت بلکه معطله در لیالی منی و این نیز بدعت است و بر فاعل می اراقت دم لازم نزد مالک ظاهر
اقوال شافعی عدم اراقت دم است و ظاهر نزد نووی و وجه تبرک مصیبت است و هو ندیب مالک من قبله و آرا بخیر
کیم رابع از ایام زمی است حالانکه رمی قبل و ال غیر معتبر است زیرا که آن همچو نماز پیش از وقت خودست پس چون
وی برابر باشد پس اگر داند که حیل قبل از زوال تاگزیر است روز سوم بعد زوال و رمی کوچ کند تا دم از وی ساقط
شود و چندان بماند که آفتاب فرو رود و زیرا که در غروب غنای منی مصیبت دران و اقامت تا زوال تا آنکه رمی کند
بعد ازان بروی واجب میگردد و آرا بخیر است سبقت بعضی از تک و مصیبت بسوی آب منیع مردم ازان بطرف
و غیره تا انکار خود و دشتران خود و ازان و این بدعت محرم است و تعدی غیر جائز نیست کسوت از انکارش حرام
و بر فاعل می توبه و اجنبی را که آب حق همه مسلمانان است و جمله مردم دران شریک است پس یکراختصاص خود بدان نمید
و دفع اهل احتیاج ازان و با جمله منکرات حج هم بسیار است پیش از حصر و اینکه مذکور شد نمونده ایست ازان طالبان
را باید که تفصیل آنرا از کتب فقه و کتب بدعات بگوید و امد المؤمنین محرم سطور را و باب مناسک حج کتابی است
موسوم بر حله الصدیدین الیه بیت العتیق در وی مناسک صحیحی ثابته از سنت را از رسوم و عادات حاجیان جدا کرده
و بدعت را از سنت ممتاز ساخته من شار فلیه مع الیه

فصل شانزدهم در منکرات و بدع کلک استعمال فوطه

حریر است برای تنسج دست بگلایب اکثر این گلایب قلمه سیم می باشد همچنین تخیر در مبار خضنه و فرش حریر و جز آن و
انکار این بدعت واجب است بر هر قادیسی اگر عاقل است از تغییر حرام بروی حضور و ساقط است از وی وجوب اجتناب
و عوت و آرا بخیر اجتماع زنان است بر سطح یا غره یا برای نظر کردن بسوی مردان پس اگر در آنها جوانان باشند
خوف فتنه است غزال گفته این منکر مطلق است تغییر آن واجب هر که ازان عاجز است بروی خروج ازان لازم و جلوس
غیر جائز زیرا که برای مشاهده منکرات و حضرت نیست و آرا بخیر است و همچنین پرده نای که بر روی صورت های حیوانات

انقل کرد و مانند کجای بدست و مبارک است بسوی تغییر می و است و چنین که می سر بند و سر پوش قاقم و مبارک
 و غیره و در عیون دیده باشد این نیز حرام است و شکستن جدوت از وی و در آب کج کرد و در آب است و در آب
 بد می نیست اما بخند اگر در ولیمه کسی باشد که مردم را بخش و در مرغ می خنداند غزالی گفته حصو این مجلس است
 و اگر حاضر شود آنکه بر آن واجب اگر مزاج بی کذب خوش است سبحان بات اگر از امادات و منعت مگر فتنه است و از آنجا
 است اسراف در طعام و بنا و این نیز مکروه است قاله غزالی و آنجا بخند است بخوار در بلاد مصر و آن بدعتی است متعل
 جد حرمت است همچو فرس حریر و تطیل بر آن ستر حد ران آن است حال وانی در بزم غنیه و گلشن نال بر دامن حصو
 و خانی بالوت تدرسه اتفاق مصروف ریاد و سمعه مناخرت و استخاره و قاش مستحسن از مردم برای تحفه و این تسبیح است
 بخیریکه داده نشده اند و دیگر بدعت استیمه است و محمد که با بر شهادت سینه از ذکر است پس مناسبت این تغییر می بر هر
 قاری و حبیب است و حصو آنجا و سکوت از آن حرام و حاضر آنجا اگر عدل باشد باین حصو فاسق میگرد و و الله اعلم و آنجا
 سینه جلوه و ادب آن مردان در حسن نیاف اکل حالات و جمیع از آن اجنبیاب و بلوی باین بدعت عموه عام است
 و آن لم نیست از آن مگر کسی که خدایش نگاه دارد و زیرا که نظر کرد بسوی امر بدست است باشد یا خیر آن حرام است علی الاصح
 باینکه در بنوعی بیچ زن از آن مرد برده نمیکند مگر در پس مرد بسوی زن می گرد و ران بسوی وی نگاه میکنند مگر
 تحقیق نظر و اسعان بغیر میکنند برای تحقیق محاسن آن مرد و بعد باین محرم حرمت دیگر هم منضم میسازند و آن جلوه و بخشیدن
 عروس است در جامه ترکی از فدا و کتوت و گرفتن شمشیر در دست این همه حرام است و از کبار در حدیث بر آن لعنت آمده
 و بیچ هر مندا نرا نگرفته و آنجا بخند است جلوه و ادب آن بر شوهر و بر وی مردمان اجنبی و آن مردان گلشن زینت
 و زیور و آرایش و میرایش این نام میکنند و این بدعت در طائفه از اهل دنیا و میاط و بریس و غیره و ملا و مصریه دیده شد
 که اقبال صاحب التنبیه بلکه اگر آن زن را از مردان پنهان کنند و دیدن ندهند مردان که از قدیم خوگر آن بوده اند و آن
 در دانه شکسته بقیه می دانند و رسم خود بجای میزنند و این محتاج بیان تحریم نیست زیرا که از شایع بدعات و ابعج حرمت است
 و هر که از زوج یا مستفرج امر احوال مانده کافر باشد و گردن زنی و تارک کار برین کار از حکام و امارت و زمین و جانب کتوت
 منع دارند و آنم فاسق شرک است و کتاب عیمرنا صرح برای خدا و رسول و مؤمنین است نخود باشد رنه و آنجا بخند است شستن قریب باین
 مرد بار و وقت جلوه و زن بر منعه همچو مرد و این هم و غیره و این بدعت عموه در بلاد مصر و شام بسیار است و از بدعت
 اول بیچ فرق ندارد زیرا که در رجال قاریب اجانب بیچ تفاوت درین باب نیست زیرا که اینها نیز محرم آن زن نیستند
 و شاید کجایی بعضی از ایشان بآن زن معشوق هم میتونند بدین می در اکل حالات زینت و اهل اوقات فرمت و در آن
 و بنا و دین مترتب میشود که لا یخفی و آنجا بخند است و آنجا بخند است و در حالت بعضی غفلت مرد و از وی و این بدعت کرد
 مخالف سنت صحیح است چه در حدیث مایه مضطرب است و ای صلی الله علیه و آله درین حالت ثابت است و اگر آنکه
 کتاب کاتبین رجاء حریر و نویدی بعد هم جوان این بدعت در قادی خود تصریح کرده و آنجا بکله لیسانیدن بعضی
 قابل است بجز از آنجا که در امتثالان دی از نجاست متعلق گشته وقت التماس و لذت شکم مادر با عقدا که نافع است

از چنین چنان حال که کذب در سجده است و غیر جائز چه سنت تخفیف است تشریح و آنرا بجمعه خوانند که این بدعت
 است وقت عصر و ولادت زنی مومن در سیده آرد بروحی که آن زن نداند با عقدا آنکه موجب سعادت و ولادت
 و این بدعت محرکه است لایک است چه خوردن نجاست حرام است هر تنبیه الغافلین گفته زنان را از این قسم بدعات
 باشا بهر بسیار بوده است استیغافران ممکن نیست و آنرا بجمعه نهادن لوح و دوات و قلم و نان و شکر و غیره است شب
 هفتم از ولادت نزد سیر طفل پریشان کردن بدن صبحم بر زنان و غیر ایشان بزم انگارین عمل برکت دارد و کسی که از
 چیزی میگوید و می از مصالح و غیره نفع می بخشد حال آنکه این همه کذب افتراء و ابتداء درین است و آنرا بجمعه است
 زن حسب تقاس در تمام خانه باین طور که وی حامل بچه در کنار باشد و پیش پیش می وایه و زنی دیگر با طبقه از نمک
 کمون برود و از آن نمک هر طرف بمیمین شمال بپاشد و در طبق چیزی از بخور باشد که آنرا برای خود نگاه دارند بزم
 آنکه نافع است از امراض و کسل و عین جان و این همه بدعت مکروه است و از شرع در چیزه نه و آنرا بجمعه است مباح کردن
 گوش صبی که این بدعت و منع از آن واجب است اما دختر پس نام احمد رض کرده بر جواز تحقیق می بنا بر حاجت زیور
 اما غزالی در اجاب العلوم از آن هم منع کرده و گفته که نمی بینم رخصت و تحقیق گوشت دختر برای او چنان حلقه می زنی زیرا که
 این تحقیق صحیح مومن است و زین بخلق غیر هم و در خانق و اسوه کفایت است از آن و این تحقیق اگر چه معتاد است اما حلال
 است منع از آن واجب استیجار و آن غیر صحیح و اجرت که بروی ستانند حرام است مگر آنکه ثابت شود از روی نقل رخصت
 و آن و اما تا آیند رخصت در آن نرسیده است **فصل هفتم** در عیادت پدر و مادر و عیادت عیادت عدم عیادت و رخصت
 است روز شنبه و هر که عیادت کند در آن روز تطهیر کند بوی و شاق آید برایشان این بدعت است در دین و محافل
 سنت سید المرسلین و آنرا بجمعه است ترک عیادت در شب که است آن و تطهیر بدان و بجا آنکه آنحضرت صلعم منع نکرده
 از آن نه در شب نه در روز و شاید که آن مریض تند است نشود پس ثواب عیادت که بر آن در عیادت است بلیغ فرمود
 اندازینکس فوت شود و آنرا بجمعه آنکه چون ای عیادت چیزی نمی بیاورد خود بیا و خواه عالم غنی باشد یا فقیر و در منقطع میشود
 و بذات و قلت بیروت حال آنکه سنت بآن دارد نشده و آنرا بجمعه نظم و نوح و شوق حبیب قطع شعرت بریت و آنرا بجمعه
 عزت تقریران است پیش پیش جنازه و تطهیر و تعزین زیادت حر و ف آنجا این بدعت محرمه و اجتناب بر هر قدر و چون
 از روی این مسئله پرسیدند جواب آن گفت که این منکر ظاهر و مذموم فاحش است و حرام است باجماع علماء و نقل
 کرده است بر آن اجماع مادر می و غیره بلکه اگر مشورت مذکور بر وجه جائز هم باشد بدعت مکروه خواهد بود زیرا که
 از آنحضرت صلعم و دیگر سلف مقتدی هم منعول نشده و همچنین بودن ذکر آن همراه جنازه بدعت مکروه است و
 اعلم و آنرا بجمعه است پوشیدن مرده بلباف حریر و فوطه حریر و زکریا خواهد از بالا باشد یا از زیر و این بدعت حرام
 است و انکارش بر فاعل آن واجب چه تقدیم مرده بسوی خیمه یا تنهائی در جامه ذل و افتقار بایزید یا سبیه
 و افتخار و آنرا بجمعه است بنا ساختن مقبره و آن حرام است و هم آن و واجب است تقاضای نماز این اسحاج در مدخل گفته
 که ملک هر عزم کرده بود بر پدرم مقابر که در قراقرم مصر واقع است لیکن در زیر او را بجای ازین خاطر باز داشت و گفت

آنچه از اجتناب امر اجتناب نماید در تمام آن فقه هرگز در اول اول در فقه ما استفتا کلب اگر آنها فتوی دهند بر ما باید ساخت
 با یکدیگر استیویشی نباشد ما وی این حکایت که بروی و ثوق داریم و بر محفل استماع دهم هست بیاید یا دست این است
 بر او ادوات سما وقت مردم پس نزد ظهیر زمانی و آن ابجیری داشتال ایشان رفته بنگاه خطوط خود نوشتند و بیکدیگر
 گفتند که در روی امر نه آن همه واجبست و دورا کنندن خاک آنجا لازم نمیگردد از علماء در این اختلاف بحدود پس این
 فتوی وزیر است بر مردم مبداء آنم که وی چه کرد و خاموش ماند ملک ظاهر بیرونی تمام رفت و تمامجا در گذشت انهی در
 سینه نهان گشت و اما سار قدر و غیر مقرر سلسله پس آن خبر بدقت کرد و منت بشیر را نگفته بود و موضع زیرینست و نباتات است
 و اینها پس کوزه انداخته اند آن مردی که بقتضای نباتات باشد و ظاهر است که این قصه حرامست و گفت محمد بن حکم در حق
 یکدیگر و نیست کرد بر بنا بر خبر و در حدیث مسلم است که نبی کرد و آنحضرت آنرا نکردن قبر و او را بنا
 ساختن بر آن در حدیث ابو داؤد و ترمذی صحیح و حار جاز آمده که نبی کرد در رسول خدا آنرا نکردن نوشتن بر آن پامال
 نمودن بنا ساختن بر وی و آرا آنکه است کتابت بر قبر و این نیز بدعت کرده است نووی و شرح مذهب گفته نیست فرست
 در آنکه مکتوب بر لوح باشد نزد سرینت یا در زیر دمی بنا بر اطلاق احادیث گویم این بدعت هم خیلی خام است مخصوصا و طاعت
 بر او حکام و مشایخ و آرا آنکه است تا هر دو در وفیت از روز وفات برای اجتماع مردم یا بگذاردن نماز جمعه بروی یا
 قناری و آنکه در آن ایستگانی سبب لغاوی میزند و آرا آنکه در قبر بگذاردن کتبی که در دستها بقا آنقبور بپرسید
 نیستند و آنرا در دمی فرشته بگیرند در آن بدعت هم مضمحل در مردم شائع است بلا کبر و نیست فرق در آنکه مرده او را
 بر روی باشد یا در دیسرا جنبی ناگاه بعضی توصیف میکنند بدین خود و در قبر بدو پسر و پسر و این را بدو نیست بر آن
 بنسب قبر و کشف بیت حرامست و موضع متعین بودی در دفن دیگری در وی روا باشد اگر آنکه اول فانی مطلق شده باشد
 و مسائل از دمی باقی نمانده و واجبست بر برادران کاران و اگر نادر نیست که در چنین جنابزه حاضر نشود و نیز
 حضور و دفن نیست و انکار این واجب برای او کتاب نیست تعزیر بر آن واجب است که در آرا آنکه است فرست کردن بر
 بیت و حکم بنهادن زیر سر وی و این بدعت شدیدیست همچنین لباس اخضر ثیاب زعفرانی و در بیت همراه کن این حرامست
 بنا بر اعمامت مال من غیر ضرورت و ورته را سطله اش می رسد و آرا آنکه است تجیز نزدیک قبر و این بدعت کرده است
 در حدیث از اتباع بیت بار خنجر آمده و این منذر و جامع نقل کرده بر کراهت آن و آرا آنکه است بند ساختن چینی و در آن
 بیت بر چوبه و این نیز بدعتست و همچنین در داخل قطن و بر وی بگوید و نحو آن الکاحج گفته این فعل شایع قیصر است و
 حرامست در حیات دمی تا بعد از حیات چه رسد و آرا آنکه است حرمت و ذکر کردن عسل بر بیت نزد هر عضو دمی و این
 بدعتیست که اگر رلف ارد نشده و آرا آنکه است حرمت بر بیت یا قبر یا نه او و گسترده بود یا بافرش بر راه ستر که بر
 نشستن آنها و این بدعتست یعنی کرد آنحضرت از نشستن بر راه با سبیل واجبست انکار آن بر بنادر و آرا آنکه است بر
 ساختن برین مرده است بر مرکب در غیبه بر زون کردن و در هر دو زمانه ناگاه از با نامر و در میشود و در این چند حرام جمع
 میشود اول از اعمامت مال دوم از خدایا در نه سوم غصب حق ثنات و آرا آنکه است سخن کردن بر اینان جهاندار

مورد دنیا و بدن یا خلق آواز و تحکات مقتدره که اجرو سبب غیره و این همه بدعت است و نیز که سنت در شستن پا
 با جنایه سکوت و الطراق و اعتبار و تفکر است تا بایست چه گویند و بروی چه واجب و بعضی از سلف بنا بر ضرورتی بایستی
 طلاق شدن اینها مستند ما چون او را در جنازه میزدند جز سلام خرمنه و دیگر اندام را نمی زدند و جماعتی از علماء قول بر آنند
 را که استغفار نکنند برای میت کرده داشته اند این مندرگفته با هم گرفته داریم پنجاه و شان کرده داشته اند و آنرا
 سنت بخشیدن آنچیز بر میت سنت بنحسب بعضی اگر چیزی قیمت داشت از اینها و در آنجا بدست غافل نیاید و بعضی
 برای مخور و یا چیزی می افروزید و بهر حال این اعطای و اخذ بدعت محرمه است و در آن اضاغت مال مرد شرست و انکار
 بر ندادن واجب از آنجمله است آراستن زن صغیره یا نوعروس با حسن ثیاب و زیور و زینیدن وی همچو عروس و مردن و
 با ساز و آواز برای دفن یا بخیر وقت تا آنکه بویسکند و این بدعت عظیمه محرمات شدیدیه قبیحه است حرام است بر هر مرد و سکوت از آن
 و واجب است بر هر مرد و احدی سادعت در دفع آن و منع از آن بقدر طاقت و نه هر که با وجود قدرت منع نمکند اگر عادل است
 فاسق نشود و شهوات می خورد و باشد و آنرا آنجمله است دفن کردن در تابوت بغیر ضرورت و این نیز بدعت کرده است
 اخروی از صحابه نگرفته و اگر میت وصیت کند بآن نافذ نباشد مگر آنکه زمین نرم و نم باشد و آنرا آنجمله است مردن نان و گوشت
 و بر پیش جنازه بر سر جالان و چون بر قبر رسید گوشت و سفند فسخ کنند و گوشت وی بآنان تقسیم سازند و این جهت رحمت
 و طراوت لفظ و نهیب اقیع میشود و اگر کثر بغیر سختی میرسد گاهی پیش از قسمت میرایند و تا توان بسبب محنت طراب
 تا آنجا میرسد این اگر از مال ترکست پس حرام است و اگر میت بآن وصیت کرده یا ورثه رضاداده پس مباح است و را
 و ستمه و سبایات است چه اگر مقصود از آن نوعی خداست و ایصال اجر است صرف آن در غیر وقت جنازه سزاوارتر
 بآل استحقاق چه بدست و قریح بر قبر اگر چه سالم باشد از مفسد فاسده بدعت کرده است از اعمال جاهلیت و در آن
 از آنست که گفته اند که آنحضرت فرمود عقربیت در اسلام و را و بقر همان ذبح است بر قبر که اهل جا نیست میکردند و آنرا آنجمله است
 صدوق و در این بر قبر و اکثر این کار با قبور صلی می کنند حال آنکه آنها اول تر اند باتباع سنت و آنرا آنجمله است میت
 نزدیک قبر و رفقه و این نیز بدعت کرده است و همچنین فرس نزدیکی آن و پوشیدن وی بجامه یا خیمه و افزودن
 چراغ و قندیل که این همه بدعت است احدی از سلف مقدس هم آنرا نکرده و آنرا آنجمله است نقل میت از بلد به بلدی دیگر
 بدعت محرمه است و واجب است انکار آن و قض کرده اند بر مرتضی قاضی حنین و ابوالفرج الدارمی و صاحب التبیانه
 و غیره و آنرا آنجمله است با دادن رفتن بر قبر و عتاب کردن بر کسی که در آن وقت حاضر نشود حال آنکه زیارت قبور
 است برای مردان بدون تخصیص وقت و در آن وقت و آنرا آنجمله است طیار کردن اهل میت اطعمه و غیره و دعوت
 مردم بسوی آن و قرارات خیمات تا آنکه هر که آنرا ترک کند گویا امری واجب گشته است و این اگر از مال مردن است بدعت
 کرده است از سلف صالح وارد نشده و اگر از ترک است که در آن قیم یا غایب است و میت بآن وصیت نکرده و
 از آن و حاضر شدن آنجا حرام است و انکار و منع آن واجب همچنین اگر قرارات با سخنان و تملیط باشد حضور آنجا حرام
 است مگر قادر بر آنجا و این بدعت نزد جاهلان سنت شده تا آنکه میگویند که فلانی چه قدر بخیل و شیخ است

که برای میت خود یک ستم هم بکوتاه و پنج صد قدر طوطی می نداد و آنگاه بخت زیارت کزن زن آن قبور را
 و گاه تن در کباب و آه آنکه درین قیست سبب قسایض و می در قیست نکات این بدعت مکر و دست این مقلد
 سرخ صلیح گفته که آن اذاعت مال است و اگر حرام گویند هم بعید نیست آری قبر را آب صرف برای خط خاکی نکات
 بر میت صانع یا شیدل ریاست و از آن بکسب و صحابه منقول و از آن بخت نهادن آب نان در سب بکان غسل میت
 و آنکه در شش جبر اخ در بجای است و در روح میت و در آن مکان و خوردن و نوشیدن و در شش گریستن و می از آن
 و این تحقیق دانه است حس مکذب و بدعت مکر و است از قتل عقول و از جمل آنها بتسرع ناشی شده
 به روح و دیگر کجای گویند و آب است مع آنها را نماند اند که بدعت است و بیکی از صحابه و تابعین بلکه احدی از عقل
 آن بخت و در حین نیست که از غرافات شمار بجای است **فصل بیستم** و در تعظیم عبادت و عبادت و روح و
 در شب مع آن عبد قربان است چه اگر این بخت قربانی است لازم آمد و دیگر کردن بعد نماز و اگر دیگر است بدست است
 و فاعل آن آنکه نماز آن بخت و در حین جلد زخم قربانی و آن حرام است و همچنین جائز نیست جز از داد و آن حلیه و چهری از آن
 و از آن بخت تقسیم کردن گوشت قربانی و همچنین در دیگر غیره حالا که این مانع نیست چه حق فقراء و در تنگ جزو می زن
 است و مای طود و آن بخت تصدیق می گویند و می و بخور و در آن این عبادت سنت است و از آن بخت
 اموات بعد عید و آمار قلیل و در قیاس بر آن است باینکه مخالف سنت است چه تعظیم جوع است بسوی اهل شهادت
 تعظیم اهل ادران و آمار حکایت استعمال اینان خوار و زناست و آن بدعت است و همچنین غزل گمان و در ضمن کفن از آن
 با اعتقاد دنیا و آنکه دیگر بسبب است آن خیر در آن و در در قبر و این امر است رجاء واجب است و به در رجوع از آن
 و از آن بخت بخت و در حین انواع عبادات و در اول نخستین نماز و در حین ای بر او و مع و در حین صلات و در آن شام نماز
 و این بدعت عظیم است آنکه بخت هر که از ادایت آن بخرد و می نیز معین و در حین ای آن رسد نم باشد و کسی که آنجا
 حاضر شود بدست هادی و می مرد و بد باشد و از آن بخت صله العرابین شب آن بدعت است و حدیثی که در آن
 وارد و بدست بود معنی است با تقاضای حقین اما بگویند طوطی است از آن کتاب خود که مسمی است بعبادت و بدعت و اگر کرد
 و اول کسی که از احادیث کرده و بیان او نموده و من اراد و یک غلیظ نظر آن کتابه و از آن بخت ایضا و قایل در حین
 شب رشبهای که بعد از بدست در نماز و در حین آن و آنرا عادت و بدعت گرفتن برای امن خود و غالباً این
 قریب به بار و در طاقه با می آورند و زنان و طفلان تفریح و می میکنند و مردم راه از بیرون می بینند و آن بدعت
 میکنند حالا که بدعت در دین و مخالف سنت میداد السبلین است و آن بخت و در حین ای از مفاسد اسراف و غیره است و بدعت
 و می لب یه شید و نیست و از آن بخت آنجا احداث کرده اند و در شب است و معنی است که شب معراج نبوت است
 و در شب نصف شعبان که شب مبارک است از کثرت و قود و قنای در مسجدهای و دیگر حواص و مساجد و اجتماع زنان
 با صبیان و مردان که مع و می فساد و فحش مساجد و کثرت لعب و لطف و در آن و در آمدن زنان در جوامع تبریح و نظیر
 و دیگر کردن شب چهارم جامع اولاد و بول و برادر کردن زنان و طفلان و وقت ضرورت در زنا و یازان یا در جانا

یاد نعل یاد آورند یا بیرون سبزی در طریق مسلمان بنا بر چهارم و یا نیاختن حاجی دیگر و خرسیدن مسجد از ثلوث آن دیگر
 مفاسد این همه بدعات عظیمه درین محرمات اخوان الشیاطین است و اسراف و تبذیر و اوضاع مال و تنقیه الخافین گفته
 هر که عاجز باشد از تغییر این منکرات و اربابید که آن شب بخار در خانه خود بگذارد و در جامع حاضر نشود اگر مسجدی دیگر ساله از
 بیع نیاید از آنجا هست آنچه احداث کرده اند از عمل مولد در شهر مسیح الاول بن الحجاج گفته و مسجد آنچه احداث کرده اند از بیع
 با عقدا و نشان که آن از اگر عبادات است چیز نیست که میکنند آنرا از مولد آن محتوی است بر بیع و محرمات بعد ذکر کردیم
 آن احتمال ایشان معانی را بآلات طریقه حضور امران و جوانان و رویت زمان ایشان را و آنچه دوران از مفاسد است
 بعد گفت پس اگر خالی باشد مولد از سماع و بساز و طعمای و نیست کند بدان مولد را و بخواند بسوگن برادران را و سالم باشد
 از همه آنچه گذشت پس آن محبت است نفس نیست و بی زیرکدین بیاد است درین نیست از عمل سلف ماضیین و اتباع
 سلف اول بلکه وجبت از آنکه زیاده کرده شود درین نیتی مخالف طریقه نشان که بران بوده اند صحت حقیقه الغافلین و لاجرم
 عبارت این از سنجای همیول افلاک که مذکور شد دیگر میگفتیم کاش سالم می ماند مولد از مناظره و مغافره و ریاضت و هرگاه که
 معلوم شود بقدر آن حوال که باعث بران بهمانست که مذکور کردیم پس مکره باشد خوردن این طعام میرا که آنحضرت صلوات
 بر او انرا کل طعام متباین یعنی تشنه خورج گاهی باعث میشود بران فقرت و بران ناگرمی طبعی آنها را از قضاة و امر
 و مشایخ و مانند نشان و گاهی باعث می باشد بران بعضی مشایخ را طلب سبب بر نفس خود بچیز کز زیاده شود و از حاجت
 وی از آنچه آورده اند مردم بسوی دی بسبب این مولد بر طریق مساعدت یا هدیه یا حیا یا سناظره اقربان از حجاب
 و انبساط او و نحو ذلک گاهی می باشد از اهل شهر و از کسانی که پیش کرده میشود از زبان او و ترسیده میشود از غضبت
 پس آنکس مولد میکند تا بجسد بسوی خود و ضعیف و دانا و کسان را که از وی میرسند و قدرت وی بروی غیر رسد
 خوف خون و طول بان می در آید وی او دشنام دمی و در اینانیک بوی رسد و مانند آن و گاهی باعث بران خلاف
 این میباشد از آنچه منتهی تواند شد بنا بر تنوع مقاصد فاسده و اختلاف آن پس ظاهر میکند که قصدی اگر اکرام نبی صلوات
 اظهار فرج و سرور مولد است و تصدیق بر فقر او قصد باطن می خلاف چیز نیست که ذکر کرده و این نوعی است از فساد
 و اگر قربت بود در نفس خود باین قصد باطل میگردد و او اثم میشود و فاعل می و حاضر وی و ساکت از انکار چیزی که
 متحقق شده است از وی و الله یقول الحق و من یهدی الله شیء فله کل شیء محمد بن ابراهیم الخاسر رح فی تنبیہ
 مترجمان العریة بالفارسیة و من یهتد الله فله کل شیء و من یضل الله فله کل شیء و من یضل الله فله کل شیء
 بوده پس خیریت پانصد سال میشود که ازین بدعت منع کرده اند و حدود آنرا شصت سال یا اندکی زیاده بوده باشد
 و از و فیکر حادث شده است غالباً محتوی بر بیع و محرمات و منکرات آمده و لهذا علمای دیندار که اقتدای ایشان
 در دین کرده میشود از زمانه حدوث وی از عمل می بخدیر فرموده اند و لایجاد آن از شافعی شده بعد از
 رفته در تمام مذاهبت و اج گرفته با آنکه در هر چهار مذکور و آن کرده اند اما اهل بطالت موافق تبرک آن نمیشوند
 در جو از عمل آن گفتگوی بسیار دارند تا آنکه رسائل پیش از طریقین درین بابین مطلقاً مختصر در فارسیست

عرب دارد و هر سید و قبیله عجمیه تحفه غریبه روی کار آفریده که خبر قبول و مهدی علیه السلام ارتقا آن از عالم می
 می نماید و دانشا علم و آراء بنحواست موافقت مسلمانان با نصاری در اعیان و شان و تشبیه ایشان در احوال و افعال و
 فرستادن هدیه خود و پذیرفتن هدیه شان این از قبیله و اشیاع است اکثر مردم از روی و قبیله و ان اهل بلاد و غیر
 و درین امر از خود درین و تکیه بر سواد نصاری و تشبیه با و شانست مخفی نیست آنحضرت فرموده من کثر سواد قوم
 فیه من هم من تشبه بقوم فهو منهم و حق تعالی فرموده من یحکمکم فامروهم و گاهی مهادت در اعیان و تشبیه با هم و تخریت
 موت و محبت میداشد و حق تعالی گفته اند فیما بعد یومئذ یومئذ الیوم الاخر یومئذ یومئذ الیوم الاخر و در سوره بقره
 آنها هم از ایشانم و او خاتم الانبیا و آخر رسالت ایشان است از اینها هم شنیده در تعلیم عباد ایشان در
 کردن آنها باین خود و با شیخ از مشروع کرده اند و حال که مترج معنی کرده است او شان را از اظهار اعیان و شان و لایق
 کرده است بر او شان و شانل خفای آن و عیال و کار را بر اظهار شان و تشبیه اند لکن مسلمانان بر سکوت از انکار و عداوت
 و انانیت که کرده و قبول با یا بلکه با در بسویشان از آنچه معنادا کل آن بوده اند در اعیان خود و بر داختن
 سباحت کردند در عداوت تا آنجا که تشبیه نموده با حال و احوال شان تشبیه نموده اند از تشبیه میان خود و انانیت را
 این احتجاج گفته مکرده گفت ابن القاسم هدیه فرستادن مسلمان برای نصاری در عید سی بطریق مسکات و دیدن آن
 از تعلیم عجمی و دعوتی بر مصلحت کفر و بی نبی که مسلمان را حلال نیست فروختن چیزی بهیست بدست نصاری بر
 مصلحت عید شان نه نعم و نداد و نه نوبت و عاریت دادن و نه امانت بر چیزیست زیرا که این از باب تعلیم
 شرک و دعوت او شان بر کفرست سلاطین و الا فحق است که مسلمانان را از ان نبی کنند و این قول مالک غیر مذمت
 نمیدانم که در ان اختلافی باشد و نهی از افعال قبیله شان درین باب معلوم است و تشبیه و تشبیه با هم مسلمانان
 درین روز بخود و در هر سب و زلایه و غیره و ترک کردن بعضی مریضه دیگر را باب انداختن می در آن خر و سب
 بسایم و در بعضی بر بعضی مادی و بر که و غیره و در دریا و غیره و جزایان از آنچه ضررش متعده میشود و بفرمان و مسکن
 از رجال و سوار و اینها در شان بایستان چنانکه معلوم کسی است که آنرا دیده و همچنین ایتام زنان و آنرا که عقل
 مشابه عقل زنان است و جنس عدس استعمال بخور و رفتن هفت قدم و قفل کردن بروی بزم آنرا این در اقصای
 و خر و کسل و عکس از جسد است همچنین رنگین کردن پیش برای صند و کبار و مطاوعت کردن مردان و زنان درین کار
 از روی استحقاق دین و استهوان و عفت و اعراض از آنچه بر او شانست از انکار تا آنکه کمتر بازار و مسکن و مالی
 که آنجا بیض و مهبوغ نفر و شدند اقامت باز نند یا قمار نخوند یا کثیر و همچنین جمع کردن بر گاهی و زنان در شب شنبه
 و شستن آنها تا تمام شب در آب غسل کردن بر آن صلب شنبه این عزم کماکان موجب تاب مراحم و اسقام و دفع
 و صدمه و جزایان است همچنین گمان میکنند که اکتمال درین شب شنبه و کمال موجب بیاد و تندر و بصیرت و اشتیاق
 شنبه شنبه و شرب و دارا درین شب تاثیر است که در غیر آن یافته نمیشود و عزم دارند که هر که را جرب یا حکم باشد
 و وی ادا ن کبریت در ان شب کرده برهنه در آفتاب نشیند شفا یابد پس بسیاری از زنان بدون ازار و سوز

در آفتاب نمی‌شینند و مردم در بروج و برایشان می‌گذرند و همچنین طعمی از شیر می‌پزند و روز شنبه در حمام می‌خورند
و جسم را بدان طلاء می‌کنند و این بحدت شنبه دعوی مستقیم و حوادث غیر مرضی خدا و رسول است و آزار بخلاف شنبه
بافساری در موسم عطاس آن روزی است که در زعم آنها مریم علیها السلام در آن روز غسل کرده پس سه مضافی
چه خود و چه کلان در آن شب غسل می‌کنند و آنرا سنت گرفته اند مردان و زنان مسلمانان هم بایشان درین رسم
موافقت کردند و آنرا موسم گرفته در نفقه بر اهل و عیال توسع اختیار نمودند تا آنکه بعضی از ایشان با وجود قدرت
توکل خفیه که سنت صحیح اهل اسلام و از شواهد شرع است می‌کنند اما اتفاق آن شب یا در بر مقدار شش خفیه ترک نمی‌کنند
حال آنکه این همه نفقات در راه شیطان است و منقح آن هم اگر چه بر اهل و اولاد وی باشد چنانچه در آن شب است با اهل کتاب
و آنحضرت صلعم نمی‌فرمود است از آن آزار بخند آنگاه بعضی زنان در رمضان حائض می‌شوند و روزه افطار می‌کنند و این
بلا خلاف حرام است برابر است که قضا کنند یا نه و بعضی زنان ستر روز افطار کرده باز روزه میگیرند و این نیز حرام است
و آنرا بخلاف تاخیر بسیاری از زنان در غسل از جماع و حیض و قیام پاک شوند در شب تا آنکه طلوع کند آفتاب پس غسل کنند
و نماز صبح قضا نمایند و این حرام است با جماع و واجب است بروی تبادیل غسل و نماز گذاردن پیش از صبح زیرا که اگر غرض
نماز از وقت وی عمدتاً با جماع جائز نیست و زوج اگر با وجود علم بر آن انکار بخند و سکوت نماید شریک آن باشد در گناه
اگر زن عالم تحریم است و اگر جاهل است بروی اتم جهل است و همچنین چون از حیض پاک میشوند و از وقت نماز آنقدر
باقی است که نماز غسل کرده نماز بگذاردند لیکن بنگارند تا آنکه وقت می‌رسد و این نیز حرام است و مبادرت با و را که وقت
واجب بر زوج انکار آن و تعریف آن لازم و تیر اکثر زمان نماز این وقت قضا هم نمی‌کنند حال آنکه قضا آن واجب است
اگر بقیه گنجایش یک تکبیر هم در باقیه است الا ظم و انظر و حجب نهر است با و را که یک تکبیر در آخر وقت عصر و مغرب یا آخر وقت شام
و آزار بخند آنگاه چون اکثر زنان بعد دخول وقت نماز حاضر میشوند آن نماز را بعد پاک شدن قضا نمی‌کنند حال آنکه اعتقاد
ببیان این مسئله واجب است بلکه بسیاری از مردان هم آنرا نمیدانند تا زنان چه رسد و آزار بخند اطلاع بعضی زنان است
ثان را باب وقت مختص بر سیری شکم برای فرب شدن و این بدعت شنیع است و اکل بعد شنبه حرام است نزد جمعی از علماء
و کرده شده است نزد بعض دیگر خواه بر صناعی زوج باشد یا بنیر صناعی وی و واجب است بر زوج انکار آن و زوج
شریک هم وی است در سکوت بر آن و در تعبیه الغافلین گفته که گاهی سه این فرقی تا اول پیرسد آنرا می‌پیرسد یا داغ او
مشوش میگرداند و عقل وی می‌رسد و بعضی زنان چندان فرب میشوند که از استاده نماز گذاردن باز می‌مانند و
دست شان از استنجا کوتاه میگردد و برای پاک شدن از آن محتاج بدیگر می‌شوند و از بسیاری از طاعات عاجز میگردند
و آزار بخند خوردن زمان گل ملانی و غیره و این نیز حرام است بر مذہب شهابی از مالک بر اصح از مذہب شافعی و
و روی ضرورت نزد اطباء نزدی روی و دفع بطون و جز آن پس بر زوج و ولی و هر که بر آن مطلع است واجب
منع کردن از آن و جائز نیست بایح را که با وجود علم بدست وی بفروشد و آزار بخند است پیر کردن مو و منصف
و تطبیح دندان و این همه از کبائر است و آزار بخند است نقض و خطاب بسواد و این حرام است با جماع و مستلزم

فوت نمادست و آنکه بیعت بنفشاد و روان نخیسست و وصیعت نماز و بیعت شمسست و می خلافست پس نوح و دانیال
 و اربابست منع زنان از ان و اگر سکوت کند مع الله شریک باشد و اگر حق آن و آنرا بخندست پس شیدان زمان نمیدهد
 کشاده و کمان تا آنکه بپشت قیاس چیل گز یا زیاده می باشد و در عرض هفت گردان حرامست بنابر اسراف و بیلا و بکج
 بر شهادت گاهی زوج از سرانجامش باز میشود پس سببش و فراق میگردد و اگر این قیاس موجود این طول و عرض
 دقیق و باریک هم باشد که از ان بشو و مند و است و همچو شانس میخی و بندقی و شعر و نحو و کلام پس حرامست چه در ان
 بمقدار مبالغ باشد هم حرامست بنابر اجلا و بشو و اگر چه در خانه خود تنها باشد زیرا که کشف عورت در خلوت بجز ضرورت
 حرامست و آنرا بخندست ترک کردن یعنی زنان رفت و زروب خانه بعد رفتن کسی از خانه بفرقی یا اعتقاد آنکه این
 بد فالیست و گویا محو اثر اوست و وی عود و کندن ناله کمان اعتقاد فاسدست و این فعل با حدیثست و درین و
 نوحیست از تغییر منبری عنه و آنرا بخندست که بعضی زنان بعد از فروختن چراغ بر جعفرین سلام میکنند و این سلام
 بی محل بدعتست چه شریعت آن وقت ملاقات بیکدیگرست پس می آنرا بخندد که چون از زنان خانه را بعد مغرب
 میروند بطرفه از جارب میسوند و گویا بکشد رفتن در شب تفادول رفتن اهل خانهست و سوختن سر جارب و افغ
 این مصیبتست و انکار این بدعت کاسر اعتقاد فاسد لائقست و آنرا بخندد که بعضی از زنان بعد مغرب هیچ شی
 ملاتش و دیکت مثل و غیرال و خمیه و جز آن بپردن نمی برند و اعتقاد دارند که باین فعل شوهر وی از خانه بیرون
 وی بیرون و این بدعت شنیعه و اعتقاد فاسدست و منعست از ماحول که باستعاره آن حکم فرموده اند و مستح
 انسان را حدیث و وقت جز بضرورت نخواهد بود پس غدا کن باین زعم فاسد یعنی چه و آنرا بخندد و در ان مباحون
 و ایشان بجانه روز شنبه و آنرا موجب فرقت میان اهل خانه اعتقاد کردن حال آنکه در شرح هیچ اصل آن نیست
 و با بجلد زان را ازین قسم خرافات و بدعت مستحکات بسیارست که ذکر کردن آن عاقل بود مستقیمست تا بطلان آن
 چه رسد حال آنکه حصرو استیفاء آن ممکن نیست و هم در قیاس آن محالست این مختصرست و الله ولی التوفیق فصل لغز و دم
 در ذکر سرکرات مختلفه و بعضی انواع آن از آنجا که است آنچه بدان بلوی عام شده و بر زبانها گیساری از مسلمانان حک
 گردیده و آن کذبست و راستداع القاب مثل نجی الدین و نور الدین و عضد الدین و عیاش الدین و معین الدین
 و ناصر الدین و جمال الدین کمال الدین و ابوالبرکات و ابوالعسالی و ابوالمفاخر و رفیع الدرجات و رفیع الشان و
 جز آن دین دروغیست که وقت ناکر بر زبان میگذرد و همچنین هنگام حکایت و تحریف و غیر ذلک این همه بدعت
 است و در دین و منکرست خلاف شرع مبین و غالباً سببی باین اسم و لقب باین القاب مردی فاسق یا ظالم یا جاهل
 می باشد که چون را نمیشناسد بلکه اگر حقیقه نیز چنین باشد تا هم کرده بود و بنا بر آنچه دروست از تزکیه نفس و کیف
 که بعید باشد از مجاز هم فضلا عن الحقیقه ابو عبد الله قرطبی رح و کتاب شرح اسماء الحسنی گفته دلالت کرد که کتاب
 سنت بر منبع از تزکیه ان نفس خود را بعد گفته که علایم مآلفه اند که جاری میشود درین مجری آنچه در باب
 منسره و غیره از بابا و سراق و عیسیم بسیار بود و است از مغت کردن ایشان نفوس خود را بنحوت که مقتضی

تزکیه و ثنای سچو زکی الدین و محی الدین و علم الدین و شایان است و حق تعالی فرموده ^{ما یلفظن الا لربهم} و یقیناً پیش قیامت حق تعالی را
 یا ناصر الدین مانند آن گویند لا بدست که روز قیامت از آن پرسند که آیا دین و صف صادق است یا کاذب اگر این سخن
 جافرمی بود متقارین بهقت میکردند بسوی آن بودند در صحنه گسایک نصرت کردند دین را بی شکر و غیر گردانید بسبب آن
 خدا تعالی دین را و تائید کرد بآنها اسلام را بشهادت خدا و رسول ولیکن بفتنای این انقلاب نشاند و بیچاره آنها را ناصر الدین و
 سحر الدین و مؤید الدین امثال آن خواند و نذا اسماء و کنی که آنها را بود عدول کرد و پس یکصد شصت با خدا و این انقلاب
 تفتیشی باین انقلاب چشم باز باشد اگر طریح از نو وی حکایت کرده که وی تفتیشی در محلی الدین سخت مکره و حی بدلت
 و در بعضی از کتب منسوب است و واقع شده که وی میگفت بنیگر دامن سچکی را در جل از کاسایک می نامند و حاجی الدین
 گفت دیدم بعضی فضلار را از شافعیه از اهل خیر و صلاح چون حکایت میکرد چیزی از نو وی میگفت قال حی النودی و
 میگفت قال حی الدین النودی پس پسیدم از آن گفت من مکره دارم تسمینا و بجزیکه آنرا مکره داشته در حیات خود
 اتهمی ساختن بجهت الخافین بعد این بیان گفته و همچنین آنچه ابتداع کرده اند از تسمیه و فخر آن بدست الناس دست العمار است
 الناس و دست القضاة دست الفقهاء دست الملک و آنچه مشایخ است این نیز بدعت قبیح شنیعه است و داخل دست تحت
 عموم آن لفظ انبیاء و علماء و صلحاء اگر چه سیمی باین اسم معتقد دخول آنها درین اسم نباشد اما این کذب مختص است بخیض و وق
 و کذب حرام است با آنکه در آن کبر و مغاشرت و تزکیه و غیره علاوه آنست در تحمیل آنده که نام زینب برده بود از حضرت
 فرمود تزکیه نفس خود میکند و نامش زینب نهاده با آنکه این نام در حق وی رضی الله عنها صادق و حق بود و اما از حضرت صلوات
 تزکیه را ناخوش داشت پس حکمیکه در حق وی کذب حریج باشد چه توان گفت اللهم رب العالمین و عصفانها
 یا ارحم الراحمین از شی کاتب حروف گوید عفا الله عنه که این بلا در عجم بیشتر از عرب بوده و راه بسیاری از علماء و اهل
 و سلاطین و فقهاء زده حال آنکه در قرآن بصراحت فرموده اند و لا تزکوا أنفسکم و ازین قبیل است آنچه دیگران در مدح ایشان
 ازین قسم الفاظ استعمال میکنند که در حقیقت کذب بهر صحت و باعث بران جای و اسطه ارادت و جای تکرار میباشد
 و جای حصول دولت و جای محبت و جای قربت و جای اغراض فاسده دیگر از جر منفعت و دفع ضرر و بر آن که محبت
 پوشیده نیست درین ادب سخت بل ادب شده اند خصوصاً اهل مطایع که در خواج و خواتم کتب رسائل مبالغه در مدح
 در حق مولف از راه امکان هم بیرون میدهند و با الفاظی میستانند که سلف هم بآن مبتوده نباشد حال آنکه بیچکی از ایشان
 بنابر آنحضرت انگشتی رسد نه در علم و نه در عمل و عجب از آن آنست که قطع نظر از محمد و جین سلیمان اهل اسلام در مدح کفار ناخج
 هم باین جاده می سپردند از خدا و رسول خوف و شرم نمیدادند که چه میکنند در حدیث آنده که خاک اندازید در جوه
 مداحین فرموده که چون مدح کرده میشو فاسق خشم میگیر و ربی جنبه عرش و فرموده اند که مدح برادر گلو بریدن
 دوست و غیره کتب من الاحادیث و این قبیل است رسم تحریر تعاریض در او آخر کتب که یا را بر کتب بران و تلامذه
 کتب ساند و بعضی بخرن دنیاوی و محبت یکدیگر می نویسد و بمرح کتاب مولف کتاب می پردازند خواه آن کتاب
 در مسائل حق باشد یا در اثبات بدع و خواه مولف وی را بسبب بدی باشد یا عالم منتی یا جاهل غی و این بدعت

ششیم هم راه بسیاری از عوام مسلمانان که نظر بر ظاهر و اندام و بی تحقیقت نمیزند زده و از راه هدایت گمراه کرده
 و ازین قبیل است تخریب سواد و خاتم و مواهب بر استقامات مسائل دین بد و انیض از عالم از جا بل و درین امر هم اهل علم سزا
 نمایند و هم جهل از جبرت کنند و موجب شهرت و معافرت و اندام مالا که قوی در مسائل دین احکام شرع امری بر
 تارک است و خطری بس عظیم صفا با وجود آن هم و صلاح بر یکدیگر حواله میکردند و تکیه صدر نمیشد و مجبور در اظہار
 حق نمیشد و جبرت لغتوی دبی میکردند امر و زجر جاهلی سواد و خزان را هست فتوی نویسی بهر سید و جبرت بر اظہار
 عدت و جهل خود حاصل گردیده و عسنا الله منہ و آفرین قبیل است آنچه بعضی از اهل علم مرا می اثبات مذہب و اخراج
 عبارت فقہی با نام وستان مولف مشایخ نام و نشان شمار سابق میکنند و در کتب و دی نویسی که طایف در طلاق کنند
 چنین نوشته و لفظ دی نیست حالا که وجود آن طلاق در خارج متحقق نیست و ندان کتاب لفظی نظر دیگری رسیده
 و این امر از عظیم است کذب محیم جبرت بسیار است بر خدا و رسول کریم و از کتب حرام است اگر چه برای اثبات مسائل دینی
 کنند و کیف که آنچه حق است محتاج باین باطل نیست و هر که نمیست احتیاج باین بسط ندارد و ماکت متخذ الفسلیح حمله
 از ان خبر میدهند و گاهی چنان کنند که عبارت را ساخته بر نام یکی از علماء ستم جوین می بندند تا هر که تو خجسته نقل نمیکند
 آنرا واقعی دانسته فریب میجوید و این نیز حرام است و انکار بران واجب گاهی و نقل عبارت صحیح که فی الواقع همان کتاب
 موجود است خیاب کنند و سابق یا سابق را ترک داده و دلیل مدعی خود میسازند و این نیز حرام باشد و گاهی کتابی
 تألیف سازند و نام دیگریست را می غرض و منسلطه فاسد شهرت دهند و از انتساب آن بسوی خود انکار نمایند و این
 از کتاب کذب بسیار غیر ضرورت ولی وجه حرامی و گاهی دلائل دیگر از آن را در دیده از آن خود ظاهر سازند و بران
 مفاخرت کنند و این بر مدعی تنبیع و فعلی مستقیم است که از اتراف مردم صوت می بندد و با بجمه ازین جسم سنگرات بسیار
 است که بجلت افتخاری کذب ذهاب انت و دیانت و قرب مانده قیامت در عالم روح گرفته و جهانی در آن آلوده
 الا ماشاء الله تعالی و از انجمله است احتیاط نکردن در طبع کلام مجید و گرفتن اجیران کفار بر طبع آن و سر کردن آنها و درین
 درانی عبارت و اندام حق آن در گمراه از مطیع با یکدیگر نخواه بانی آن بیایان و آراء بجمه است طبع سابق
 مسلمانان کتب فاسد را اصل و خرافات مشهور را که ملوک از مضامین فحش و جماع و منسبت و تحقیر کتب منیه سب
 را برائی گزین شده و کرم اما را می تصحیح و در این حال آن از بنیاد است طبع کردن احادیث و از سواد و آن چه طاعت
 و مال بانی اموال و کلمات جیهی سب است و حدیث اندامی را که از ان بحدت کجاست و این از کتب حرام است
 و در جمیع و ذم احادیث و از ان بعضی حساسی یا تحریک شیطان کنایه بر یکریست و فعل حرام جیه حدیث اندام
 که چه چیز مؤمن بر مومن حرام است جان او و مال او و آبروی او و عمر و دین او و از اسلام من سلم المسلمون من منکر و نکر
 و دشنام دبی مؤمن منسق است و از انجمله است جبری کردن بر کتب دین و منع نمودن دیگر اهل اسلام از طبع آن
 حالا که در استفاده آن حق تمام مسلمین است بدون تخصیص شخص و در شخص در دین منع خبر بعضی از اهل علم
 مبتلا شده اند اما که بر مواضع و کتب حدیث هم جبری کنایه ندان بکنند بیک چه رسد اما باند و اما الیه راجعون

حالا که این فعل خلاف مقصود شارع است که ابلغ احکام دین و اشاعت آن بر کافه سلیق فرض است و درین عمل تغییر
 احتمال است بخرق نفع دنیاوی خود تا بکشد عظیم و آزار بخشد طبع نمودن کتب اهل بدعت در رد اهل سنت و کتب
 رفضه با وجود آنکه خود را سنی میگویند و همچنین طبع رسائل اهل بدعت صخری در رد اهل اجماع و این در حقیقت بهم بنیان
 اسلام است حالا که ادویش مستفیضه صحیح و حسن در رد بدعت و اهل بدعت و عدم توقیرشان بیش ازان است که در اینجا
 ذکر آن توان کرد و در توقیر اهل بدعت بهم اهل سنت و ابطال فرض و فعل است بلکه هیچ عبادت مبتدع مقبول نیست
 و هر که اعانت آنها کند شرک است و آزار بخشد مبادله کتب بکتاب و مبدله از نا جران کفار و غیره حالا که اهل
 اتفاق از بیع آن منع کرده اند خصوصا مصحف که از ابرزین دشمن نبرد و بدعت غیر مسلم نفوذ و این مسأله است هم منجر
 باز کتاب حرام یا مکروه میگردد و زریکه باین تجارت حاصل میشود از حد علت می براید و آزار بخشد فروختن کتب برای
 اشیاء و خریدن خریداران آنها را بغیر رویت حالا که این بیع غیر صحیح است و مشتری را بی رویت می اختیار فرسخ
 یا کتب است و با جملة اگر کسی بخرد کتب بسیار در تجارت کتب مرام مطابع پیدا میشود که ازان مال حلال حرام میگردد
 و فاعل آن هم بلکه فاسق مرد و الشهادة میشود و باید از مغز که مرد و بیند اگر کجا این قسم گاه می بدو در آخر زمان بسیار
 خواهد شکست و اوله و نصوص این منکرات در کتب حدیث موجود اند چون معتقدان درین ساله خروج از وضع این باب است
 ذکر آن نشدیم و آزار بخشد ضعف اهل علم بکثرت توالیف هر علم فروع و مسائل مفروضه و ترک تدوین اصول عدم درست
 است و این عمل منجر بر فساد نصوص متکثر است الان شد تا آنکه امروز وجود کتب سنت محض برای تبرک و تلاوت مانده و
 آزار بخشد جرات طلبه علم و مترسوان زمانه تجرد قنای است حالا که در حدیث آمده اجزم علی الفتوی اجزم علی النار
 از شعب این علم است فتوی داخل تجرد فقها و تفریع ایشان در هر باب با وجود نصوص صحیح مستفیضه بر علماء
 آن در کتب تفسیر و حدیث و آزار بخشد است ترجیح اقوال مجتهدین و اختلاف ایشان بر آثار صحابه و اقوالشان بلا موجه شرعی
 و ضرورت داعیه و آزار بخشد تصب اهل زمان و تصب ایشان است در تقلید و انت اتباع و ترجیح فقها بر محدثین در تصحیح
 مسائل با آنکه غالب فقهای اصحاب آراء اند و عصا به اهل حدیث نوعی از حمایت همراه دارند و عدول اند بتجدیل رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم حکم حدیث بکل من غیر العلم من کل خلف عدول و شک نیست که ایشان حاملان علوم رسول و عارفان مردود
 و مقبول اند کذب کذابان را از رسول خدا صلواتم دور کرد و دفع و اعراض طویل در جستجوی یک حدیث باختیار اسفار شاق و نفع
 روایت صرف نموند و شریعت حقه را چنانکه باید و شاید از احتمال بسطین چ تاویل جالبین نیست و روبرو نموده یک حدیث
 و حق واقع را از باطل ذاهق جدا نموند و حقوق تقدیم و تعظیم قبول بر ادایات ایشان برگردان اسلام قدیاد حدیثا
 بسیار است لیکن در قلیل من عبادی الشکوار و مرد و تاین حرف اگر چه بر کاسه لیسان را در رجال گران خوانند بود اما فو
 که حدیث را بشکر گرد و پرورد خفا از روی حقائق مشایخ و خیر و بدانند که حق کدام بود دست و بطل کدام و منصف
 کیست و متعصب کویست مستعلم لای ای دین ندانست و دای غریم فی التقاضی غریما فصلی بستم و آزار بخشد
 است ازان گفتن در روز و در حالت سفر در غیر وقت اذان و این بدعت است در دین صاحب تنبیه الغافلین از نفس خود

حکایت کرده که از بعضی ایستادگان اذان در روز قبل غروب قنات نامده صفیان در مرکز و م و فطن غالب ارم
 که بسیاری از مردم که در خانه های خود بودند بر گان اذان معرث و دره افطار کرده باشند و بسیار است که این اذان در
 اوقات مقاربت و اوقات نماز واقع میشود و پس انکار و منع ازین معرث لافقی است و اعتقاد آنکه این اذان موجب طمان
 از غم است اعتقاد فاسد است هیچ اصل آن نیست اصل مراد آن گفتن آن در وقت نماز است پس پس همین اذان است
 اما از مذایفه است چنانکه در حدیث اشهر منقول آمده که در هر قره که اذان گفته شود آن روز از عذاب خدا مامون باشد
 رواه الطبرانی و اما آنکه اذان گویند و ما را بخشد آن حق است بعد از آنکه با کسی می بیند این اذان در سیه وقت بدعت
 لا اصل است که آن تشبیه العاقبتین است آنجا که است انچه بسیاری از شکار یان در بلده و میا و بر نش غریبها میکنند که
 طائری را گرفته گوش وی بند میکنند و چشم وی میدوزند و تار و زرد دیگر به آب و آنه سیدار و اگر غریبی در شکار باشد
 اندامین را دخیل کرده بخورند و با دیگر هیس معاذ اول می کنند تا شکاری و دیگران صیید بگیرند و در این راه چنان اقا
 میدارند تا آنکه اگر کسی می میرد و این مکر و اجل لا کار است و در آن مکر در حیوان عدم سقفت مردی مثل
 حامد را بغیر حق است در احیای ارا آن منع کرده اند و با حاصل نجح فرموده اند و این قبیل است انچه غالب صیادان میکنند
 که طائر را دستبند و دام آورده اجنه او را می بچند و یا حتی نامی او را در یکدیگر می درارند تا آنکه یا در بازوی و می میکنند
 و جنیدین می توانند و آرا شرط مانند و تا از صید فارغ شوند و آنرا بچ کنند تا بر سر حال افتاده می ماند طرفه آنکه بعضی
 از جمله فقهار برای سحران صید میدارند و صیادان را می بینند که با طائران حیوان کار میکنند اما بران انکار نمی نمایند حال
 واجب است انکار کردن آن زنا و در حکم کردن آن بجز و اخذ بدون تعذیر و نه وی نیز شرک ایستاد بتدوگر داد
 و اگر داد که او مثال نه ندیدند و از عادت خود برنگردند پس حصن و آنجا بر وی حرام است و بعضی این شرط را نایکند و
 رو به پنجهان میدارند بدون هیچ چه اگر دخیل کرده و گذارند بدو بنشیند پس باین حیل و نظرات خوف وی از حرم فحشه
 تا چند روز افتاده میدارند و این در تحريم اشد از اول است زیرا که در آن دیات تعذیب است و لابد است که حاکم
 عادل و رقیات ایستاد بر اجرائی اعمال ایشان رسد و قصاصی ازینها بستاند و بنیعی مسقال نره سرآمده و است
 این اعمال از صیادان این ملک نیز در صید طیور و غیره واقع میشود فاشبه الیله بالبارحه و از انجا که در آن زمان
 آه در آنکه بنده و دهن یکی بسوی دیگر پیچیده حجاب چنانکه مخفیانه در محرمیل میکنند حال آنکه کشف عورت و نظر کردن
 آن حرام است و تجار بر این معصیت و اصرار بران منکر محرم و بدعت مسع است پس فعل این صیادان است با یا
 و تفرج و گنگشت نمودن بر ایستاد حرام باشد هر که ادا اهل علم و صلاح رای سیه آن می رود و منع نمیکند
 اطم و حرم وی اکثر است بلکه وی شرک ایستاد است و برین معصیت و فاسق است خارج از عدالت و از انچه است
 بوسیدن نان آن بدعت است جائز نیست بوس و بلکه جائز است و در آنکه بعضی از فقهار بآن خنومی داده اند
 از می اکرام و بر دستن آن از زیر اقدام استحب است و چون عمر رضی الله عنه در بوس جواسو که بین خداست و درارض
 گفته باشد که اگر آنحضرت را بوسیده تو نمیدی دم هرگز ترا نمی بوسیدم که سگی غیر رافع و غیره ضاربش نیستی پس سوسید

نان چه رسد و از آنجمله است شهادت گواه که کیش نام نزد خود وقت تحول مهر و در هیچ محل با اعتقاد دفع فقر در آن سال این است
 واجب التوبه است و در وی شبهه است بفشاری و مشتمل بر دیگر محرمات که مذکور آن طالت نمی کنیم پس قادر بر این پا
 که انکار و منع کند و اگر نتواند در جمیع اینها اجماع این بدعت حاضر نشود و آنرا بخود وسواس است در طهارت که بسیاری
 از متجددان متفق بر آن گوناگونند و آنحضرت صلی الله علیه و آله اعتقاد نام کرده و همچنین اسراف است در کثرت آب غسل و
 وضو اگر چه زیاده بر سه بار نباشد و از آنجمله است وسواس در نیت نماز و آن بدعت است از هیچیک از سلف وارد نشده
 ابوالمظفر غزالی گفته که نماز وسواس مکرر و همت چه وی شاک دارد در افعال خود و اتمی و بعضی علماء گفته اند که عزل امام موسی
 و احب است زیرا که وسواس بدعت محرمه است حال آنکه تلفظ بنیت نزد هیچیک از ائمه اربعه و غیر ایشان نداده است و نه سنت
 بلکه بسیاری از علماء بآن رفتند اندک بدعت است غیر مروی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه تا بعین پرسیده شد علماء از این مسئله
 در زمان حافظ شمس الدین ابن القیم رح پس رجوع ابانند با آنچه ذکر کردیم و رسیدن سوال نزد وی روح پس طالت کرد
 جواب آنکه اگر تالیفی مجروح درین باب گشت و امام ابو العباس ابن حمیه رح داشته تعالی گفته که بعضی از ایشان درین باب بدعت
 و نه بدعت فراموش میکنند که ذاترا رسول خدا کرده و نه احدی از صحابه و پس میگویند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
 نوبت ان اصل صلوٰۃ الظاهر فرقیته الوقت ادا شد تعالی ما ما موثرا در بعضی کلمات استقبال القابله پیوسته می کند اعضا را
 و بعضی می نمایانند ایشان را و استاد میشود و گاهی چشم می و فریاد میکند تنگی بر او بر دشمن تحمیر میگوید حال آنکه اگر کسی عمر بگوید
 گشت کند و قطعی نشاید که آیا این را رسول خدا کرده مسلم یا یکی از صحابه هرگز نماز بعد عاشق شود مگر آنکه تمام بجز بخت بخت
 نمایا پس اگر مردان قهری می بود آنها بدران سبقت میکردند و مار و آلات می نمودند و بعضی از این وسواس چنان است که آنرا
 نماز فاسد میشود مثل تکرار بعضی کلمات در غیثات است التی التی و در السلام آس می شود که گاهی امام می باشد
 چنین کس پس نماز ماموس هم فاسد میشود و انتهی مخلصه و از آنجمله است شستن صوف و خروج و غیره از آنجا که کفار پیش از
 لبس نجس میسازند با اعتقاد آنکه ناپاک است و غسل آن واجب لکن آنحضرت صلی الله علیه و آله شایب نجس مشرکین را می پوشیدند و در
 نماز میکردند و مسعودی گفته که آنرا شسته باشند پیش از لبس بود این عمر که اہتمام و عزیمت میکرد نامری و چون او را گفته
 که آنحضرت چنین نموده بازمی ایستاد از آن تا آنکه گفت قصد کردم که با لبس این شایب نمی کنم زیرا که چنان بمن رسیده است
 که بپوشم عیال من را و لبس میسازند لکن ابوبالاک و راگفت اگر تو نمی کنی از آن پس سول خدا را بپوشید و در زمان وی پوشید
 و خدا را تعالی اگر نمیدانست که لبس وی حرام است پیغمبر خود را آگاه میکرد و این عمر گفت راست گفتی و ذکر زکات بن القیم
 و گفت چون ندیدم او در عمر بن خطاب جابیه مستحار گرفت ثوبی از نصرتی و پوشید آنرا بلکه برایش وی میبوی مازان و
 وضو کرد و از سبوی وضو را و نماز کرد و سلمان و ابوالدخادر در خانه زن انصرانید و چنان ابوود را و راگفت که در خانه
 تو بجای پاک هست که آنجا نماز کنیم گفت شما هر دو دل خود را پاک کنید پسر نماز بگذارید هر جا که خواہید سلمان گفت بجز
 این مسئله را از غیر قبل نشنیده و آنرا بدعت افروختن چراغان نزد یکل حجار و شجار و عیون و ابار گلان آنکه این نزد مقبول
 است حال آنکه بطاعت شریف و منکرات قبیح است و از آنکه و نحو آن و واجب بر آنکه اعتقاد بسیاری از جمالی آنست که آن نام

گفت اولی با سان آنست که مقتضای بی باستان بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و در لباسش اقراط توسع در استین و جامه پاپه
و سرف و تقصیع ال است و بجا و نکند بامه یا از بایستد با چه هر چه بران افزون شد و آتش و درخت و پاک
آئینت پیوسته باین معامی اهل بن تا شناخته شود بدان و پرسیده شود از وی و من محرم و موم و بر جامتی از خمر
که در دایحه افلاک کرده بودند الحاکم کردم چون در رفیت تا نقد قبول نکردند بجه چون در جانه فقهار برایش ظاهر
شد و الحاکم رنوم شنیدند و اطاعت کردند پس اگر لبس بشمار فقهار باین غرض باشد در وی اجزاست که سبب مثال
اسرائیلی و آنها از مناجی است اتمی صاحب بن الغافلین بعد از این بیان گفته امی برادران کنجی که توسع اکام طول ثیاب
و کمانی شاشات و طلیا لسه بارفت و ناست و وسعت سر او بل بندقی و غیره از شعار طامی اهل دین است بلکه شعار
اهل بدعت و سرف و تقصیع ال است و بدست موافق سنت هر که خلاف این وضع باشد باید که انزال دین نبود
پس منور بقول حضرت شیخ که ما نیست لبس بشمار طامی و از تقصید آن بابل این غافل محرومی چنانکه دیگر
مغترس از او پرسیده اند و میگویند که این شعار علماء است قصد ما از آن تو قیر طوم اهل علم است و ما شایبیم برین
قصد سوگند بخدا اگر ایشان نااطاعت چه حقیقت قصدا یثان خود نمائات و تیز برانسان است پس هیچ ایستادن میسر
کار ما خود را ندانم و ما قبل از نه مثاب اگر قصدا یثان ازین بهیئت بهین لبس بشمار طامی بودی باید که در
مثان سوال و افق می پوشیدند نه مردم و هر چه چنانکه شیخ که دیگر اگر مقصود ایشان روی خدا عز و جل و لبس بشمار
طامی بود هرگز قصد ثیاب نفیس و معوض رفیع و جامه های عالی نمی کردند و از پوستیدن قماش مشروط عاری نموند
اگر چه بر بهیئت مطلوب با وسعت و طول باشد تا آنکه اگر کسی را از ایشان تکلیف دهی که کتان خالص بجای حریر و منون
و رفیع و شاشات بلدی بجای شمشیه پوشند نزد وی بجای بزج باشد اگر چه در وسعت و طول برابر بود بلکه اگر یکی را گوی
که هر دو فرجه را از یک قسم بگیرد و از یک قماش بسازد هرگز قبول نکند مگر آنکه هر فرجه بزرگ و دیگر باشد تا بداند که دو
فرجه دارد و در وسعت سر او بل و رفیع و طول وی فائده چیست با آنکه عالم آن محتاج نیست و وسائل نظیر آن سر او
کرده قاصد سوال نمی شود و نه آنکه از بی سوال سوال نیکند و همچنین فائده طلیسان و رفیع و جزا و از پس پشت
جهیئت بلکه آن مقصود عدم اقدام بسیاری از عوام بر صاحبین طلیسان است برای سوال و اندین بهیئت
مگر برای آنچه ذکر کردیم از مقاصد فاسده با آنکه متلبسان این لباس را روز بهال اندازار باب صنایع پس تمیز باین
بهیئت مغفوق است و مقصود ما تقدم در قصد صاحبین بهیئت موجود و بلکه امروز این لباس شعار بسیاری از شهبو
و کتاب مومنین و تجار و غیر هم شده که هرگز اهلیت سوال ندارند بلکه بسیاری از اهل ذمه از یهود و نصاری و سارو
لباس شفق می پوشند و از آنها خبر در رنگ عمام و چپریه و دیگر ممتاز نمیشوند پس هر که از اهل علم باشد و باید که
اتباع علماء و اقتدای سلف کند و عبادت خدا بحسب سنت نماید ورنه بملک ایشان دین لبس محلول است و همه
اولاد ایشان درین باب غولی و انحصار من عصبه الله تعالی و حکایت کرد و اندازامام حافظ اهل عبادت و طریقی
ریح کردی بر طرفیه سنت انجیمی یاست می پوشید تا آنکه روزی در خانه خود پارچه خود را می تست و جز آن باقی

جانم بگیرد. پشت پر خفا من زن فزونی خود و در دست کرد و با پسر خود و خود مشغول شد تا مادرش از غسل فارغ شود. درین اثنا
 او را خمیه کرد و در صبح بنان شمشیر چپان بر دست طبق و بر دست دیگران پسر اگر فتنه بسوی فزونی بیرون آمد پسر زاری در
 را در ملاطفت شد و ادای شهادت نزد حاکم خواست اما بپایان وقت بپایان است همراه وی نزد حاکم رفت و در بر وی قاضی و
 جماعتی از مشهور اراعی شهادت کرد و قاضی گفت نزد این حالت آمدن چه است امام قصه باز گفت فرمود این کار و
 شهادت خواست و ترسیدیم که عمره را زنی نکشد پس بپادشاه در خلاص فرستاد خود کرد و تا بعد از آن قضای حاجت
 خود و کفر قاضی بروی خود و بسوی عدول کرده گفت آیا هست در میان شما کسی که این چنین نداشت کرد گفتند نه گفت عدالت
 کو و مثل این حکایت از سلف صالح از صحابه و تابعین متبع ایشان بسیار است بجز غریب آید و غالب علما این نشان تقصیر بپادشاه
 و پسر شایسته و نیکو چنانکه امام عارف ابوطالب کی گفته که ما هر یک از آنها از هفت تاده در هم می بود و در میان و دیگر و نداشت
 در هم مگر نادر و گفت و از آنچه احداث کرد و انداز بدع لبس ثیاب کثیفه الاثمان است این همه تکلف در لباس طول و عرض
 که می بینی خصوصاً در حریم شریفینی او اندک شرفی از عجم بوده است و علی قاری بران انکار کرده و فرموده عالم کالابرار و
 کلام کالابرار و وجه شیوع این همه منکرات در بلاد اسلام از عرب عجم هر یک شدن سلطنت اسلام و ترک امر معروف و نهی
 عن المنکر از علماء اسلام است و داعی بسوی آن قربت بانه قیامت و مثل تکلف در لباس تکلف ایشان در مطامع و مرکب
 و ساکن و مناکحت و اهتمام بلیغ در تفصیل و تحسین و تطبیق اینها و این همه از آثار اقرباب ساعت کبری است و الله
 الموفق و این همه که گفته شد منتخب است از کتاب تنبیه الغافلین عن اعمال المجاهلین و تحذیر السالکین عن افعال الهالکین
 امام عامل قدوه دین شیخ محی الدین بن ابراهیم نخاس نقده الله بر حمت و داف من بر کتة علی بن فضل از ابتدا و فصل بیان کیا
 و صفا عزما اینجا بطریق اختصار ترجم از عربی بفارسی و آنچه در ضمن آن از خود نوشتیم بسیار تعلیل است و منکرات که درین
 است بعد از آن مشهور لها با بخی وجود آمده و سنت تمام عالم گردیده و حکم شریعت و دین گشته پیش از این است که حضرت
 کرد بیک برای بیان بنده می آن دفتر تا باید این سخن حاصل بر سهال بناید کرد و بلکه حقیقت باید شود چنانکه از ملاحظه کتب
 میر و احادیث و در عین رسوم و عبادت و امور متداول و احوال متداوله این از منته بران ظاهر میشود و اهل انصاف و
 بصیرت میشناسند که در بسیاری ازین کبائر و منہیات و منکرات علماء و ائمه وقت گرفتار اند تا بحوام چه رسد بآنکه بعضی
 از ایشان متلبس بوجوه و مضامین دیگران نیز هستند اما هرگز از ان بذات خود و اجتناب نمی فرمایند تا بابل سکوت از بیخود
 چه رسد که او شان نیز شریک ببل ابتلا اند اگر چه خود و از ان اجتناب نداشتند و لهذا امام حجة الاسلام غزالی رح گفته که هر
 انشین هر جا که باشد درین زبان غالی از سنگ نیست چه از حیثیت تقاعد از ارشاد و تعلیم مردم و برانگیزان ایشان در
 معروف و اکثر مردم جاهل اند بشرع و در شروط نماز و ربله نامی بسیار تا بدیهات چه رسد و از ایشان انداز عیب
 و اگر او و تبرکات و سایر اصناف خلق و واجب است که در هر مسجد و مجلس هر قیچی باشد که مردم دین ایشان را
 و همچنین مردم قریه و واجب بر قیچی که از فرغ عین خود فارغ گشته برای فرغ کفایه خالی شده است است که در این
 سواد خود و از اعز اسباب و اگر او و غیر جم که همسایه و می اند برود و تعلیم دین و فرائض شرع میبند و با خود تو نشسته بر

این جهان فی صیحه پس هر که میداند که خدا لازمی روز قیامت از رعیت و اهل دینی پرسنده است چشم وی چه قسم با جمال و تزک
 او نشان بچو سپاهم مرسله خشک شود آنها را بر نام شرع نکشد و بقید سنت و دیار و زناها را تعظیم کند تا مقیله فرماید بلکه اگر کسی از دنیا
 صلوٰه و زکوة مشغول شود چنانکه کسی را اندکی تأخیر در یاد و برخی نقصان کند بر سرش قیامت برپا سازد و بهر چه تواند با وی
 پیش آید حال آنکه این در چیزی از دین نیست پس لایق بهر آدمی آنست که زن و پسر و خادم و نوکر خود را امر کند با دای و آقا
 و تزک حرمان بر وفق و آنها اگر با کنند سیخت کلامی پیش آید باز اگر با نمایند بضرب و بیگاید پس اگر بدین هم باز نمانند از
 زوجه مفارقت کند و خادم را بفروشد و از اولاد مهاجرت گیرند چنانکه این عمر رضی الله عنه پسر را از ان خود را از خود
 مجبور کرد تا آنکه بمرد و چون یکس چنین کند نفس خود را خلاص کرده باشد و با نچ بروی و اجنب و از انکار و فرج از
 عهد و وراثت از انم قیام نموده باشد و اندک الموفق انتهی ولیکن این چنین کسی دین زمان کیاست عزیز الوجود است بلکه
 مجتمع الوجود علامه در گفتگو و اندویش و شایخ در طامات و جستجو و عوام در غفلت و کج و دابل حق در عزالت و بیخس از بیخس در امر و
 حساب بر نیگیرد و بلکه نجات خود و در سکوت یا اشکات یا انواقفت با ایشان در مشکلات و موجود مناسبتی معمول
 می بیند الا ما شاء الله تعالی و قلیل با هم و این در حقیقت از آثار قیامت کبری و اشراف ساعت عظمی است که چون بگردد
 همین که او سپرد و اندک گوئی بر زمین نماند و دنیا از جو زلزم و زور و ستم پر شود و قیامت بر سر ایشان قائم گردد و تقویم
 الساعه علی غرار الناس **فصل سیم** و مسجد و سنگرات عظیم است تمام دین اهل اسلام در تادیب و فیضه زکوة اسوا
 نا آنکه هزاران مردم را می بینی که نماز میگزاردند و با وجود قدرت بمقدار بر فضیلت کوة نمیدهند و عمار و چهار و امر و همه درین
 برابر اند حال آنکه در قرآن مجید زکوة را قرین صلوٰه فرموده اند و در مواضع بسیار از آن نامزد کرده حضرت ابوبکر صدیق
 خلیفه اول و اول صلعم با ناغین زکوة قتال و جهاد کرده و فرموده هر که نماز و زکوة فرق نماید اسلام نیست و تندرست
 و هر که یک پا بندش ترک در زمان آنحضرت مسلم میداد و او نکند با وی بچنگ و وعید تا که درین باب آیات و احادیث وارد
 است بر هر چه که از ملا و مولوی بلکه جاهل و غبی پوشیده نیست اما بنوعی از ان غافل شده اند که گویا جائز نم نیست تا بطرح
 چه رسد و هر که درین باب ایشان گفتگو کند دشمنی می میشوند یا می رنجند و بعضی اگر می بینند علی احساب چیزی میدهند
 و آنچه از حساب آید نفس ایشان هرگز آن جسارت نمیکند و بعضی در اسقاط فرضیت وی از نفس خود حیل و باغی انگیزند
 حال آنکه این حیل در حقیقت برای وقوع در کسیره است و حیل سلف صالح برای خلاص از کبار بود و مع بین تفاوت رده از
 کجاست تا کجاء و نمیدانند که روز محصل مافی الصمد هیچ حیل نزد علیم بذات الصمد و پیش نرود بلکه مضمون در بیجمل
 متقال زده مشایره پیش آید و چنانکه این گروه در تادیب زکوة واجب تمام می کنند چنانکه گروه حکام و امرای
 و روسا و ولایه و روسا و در افتد زکوة تعدی میکنند و اصناف اصناف از وجب شرع از زمینداران و
 اهل حرف و غیر هم می ستانند و چنین می گوئی که در شرح زبان محسول و از دقت نیست عمل سایر میگزیند و نمیدانند که زیاده
 گرفتن از مقدار زکوة نیک است و اهل و ابروی و جان و سلطان ملک اگر چه خاک باشد مرام و این سنگر چیست
 که تمام عالم از ان ششون است و در هیچ تعلیمی نیست این نمیدانند که ظلال و اهل یا حاکم اند زکوة از ملک خود بر مقدار گیر

روایت کرده که فرموده من کفر عراق دریم و فقیه خود را و منع کند شام مدی و دینار خود را و منع کند ضرر و سختی و در این
 شاپانکه بوی پیشین این افریجه مسلم گویم ابوهریره گفته گویای داد بر صدق این حدیث گوشت و خون ابوهریره مراد آنکه هر
 زمان که فتنه و فساد بسیار شود حاصل این ملکات با امام وقت نرسد رعایای را می ماند چنانکه پیش از اسلام بود و تفسیر چنان
 است که بدان جنون غلات کتند و مدی بپایند و دیگر است که بست چهار صاع را گنجایش میکند و اردب شصت چهار صاع
 را می گنجاند و آنرا بخله فتنه احلاس است ابو سعید خدری گفته من و رسول خدا صلعم باشند بجای فتنه با مسجده آن یکی احلاس
 است و در آن گنجین و جنگیدن مال مردم غارت کردن باشد و بعدوی فتن دیگر سخت تر از آن است پسر فتنه شود که چون
 بگویند منقطع شد عود کند تا آنکه باقی نماند هیچ خانه مگر در آید در آن نه هیچ مسلمان مگر ملول کند او را تا آنکه بیرون آید و رو
 از عزت من افریجه بنیمین حماد بن اسحق گویم بخیل که مراد باین فتنه معرکه قتال این نبیر باشد یا فتنه دیگر که بقرب محمد
 علیه السلام واقع شود و علس فرشی را گویند که زیر فروش دیگر افتاده ماند و بر داشته نشود مراد طول ندان فتنه
 است از آنجا غزوه هند است ابوهریره گفته وعده کرد مراد رسول خدا صلعم غزوه هند را پس اگر در یام آنرا صرف
 کنم در آن حال و حال خود پس اگر گشته ستوم بفضل شهدا باشم و اگر برگردم پس منم ابوهریره محو را خوجه النساء و لفظ
 احمد است که فرموده مراد غلیل بن مسلم که باشد درین است بعث بسوی هند و سند پس اگر در یافتم آنرا و شهید شدم
 پس این شهادت است و اگر گشتم پس ستم ابوهریره محمده که آزاد کرد مراد از آتش دوزخ و ثوابان از آن حضرت صلعم
 روایت کرده که فرموده دو گروه است از امت من که نچند داشته است آن هر دو را خدا یا تعالی از آتش دوزخ گرویی که
 غزا کند در هند و گرویی دیگر که باشد همراه عیسی بن مریم افریجه انسانی فی کتاب البحاف فی ذکر غزوه الهند و افریجه
 مشکاف فی المسند در بایه النهایه گفته متفرد است بحديث ثانی احمد و غزا کردند مسلمانان در هند با یام معاویه بن ابی
 سفیان در سنه چهل و چهار هجری و غزا کرد در آن محمود بن بکلیک در حد و سنه اربعه و انتی و بعضی علماء بلاد
 مشرقیه حمل کرده اند این غزوه را بر جواد سید احمد بر یک کرم و غزا در هند قدیم و حدیثا بسیار اتفاق افتاده پس
 مصداق حدیث غزوه اولین هند است که در عهد معاویه رضی الله عنه بوده یا غزوه آخرین وی باشد که بعد محمد
 صلی الله علیه و آله و جمله غزوات مصداق این خبر و بشارت نمی توانند شد و الله اعلم و سید اوست حدیث ابوهریره بلفظ
 سمعت رسول الله صلعم و ذکر الهند لکم حدیث لعینة الله علیه حتی یا تو املو کهم مغنیلن بالاسلالم لیغفر الله ذنوبهم
 فی نصر فوا جین فی نصر فوا فجدون ابن مریم با شام افریجه بنیمین حماد و این می رسد در آنکه مراد غزوه هند هر زمان
 مهدی و عیسی علیهما السلام است و لهذا در روایت دیگر آمده که ابوهریره نزد وفات خود وصیت کرد با بلوغ سلام
 خود بحضرت عیسی علیه السلام گویا این غزوه و عیسی را در زمان واحد گمان کرده پس شبه نیست که مراد بدان غزوه
 آخرین هند است که در آن ملوک او را گرفتار کرده بیا رند و این چنین غزوه تا حال نشان نداده اند پس متعین شد
 که وقوع آن در آخر زمان خواهد شد و الله اعلم و آنرا بخله کثرت حکومت نصاری سلم از مستور روایت کرده که
 فرمود رسول خدا صلعم برپا شود قیامت و باشند روم بیشتر از همه کس مراد بر روم در اینجا نصاریان اند که قسراً

زمانه قیامت بسیار شوند و حکم اکثر سومی زمین گردند و مصداق این خبر ارادت یکصد سال بلکه زیاده در عالم وجود
و سه هجرت در ساله عشرت نوشته چون بکبر علاء حاصل شود و قوم نقماری غلبه کنند و بر ملکائی بسیار برتر
شوند و انبیا و ابوابی گفته شنیدم آنحضرت را میفرمود باشند در مشرق مدی اخفش قریشی مالک شود و سلطنت او
مطلوبه شود و در آخر و منترع گردد از مدی ملک بگریه و لبسوی روم و بار و اینها از اسبوی اسکندریه و جنگ کنند
مسلمانان بادی و این اول قتال ایشان باشد آخر حبه الروایانی فی مسنده و این عساکر فی تاریخ و حدیث معلول
ست با اختلاف طرق و بعضی العالم گفته ملک شود و منترع حرم می شود و بجهار قوس قوس ترک قوس روم و قوس
حبس و قوس اندلس یافته شد قوس اول و ایک یافته شود بقیه اقواس از حبه نعیم بن حماد مراد جنگ بغداد
رنگ حضرت و آنرا بنگر کسوف مرد و اول شب روضه رمضان و ضوف شمس بنیمه رمضان است علی بن عبداللہ بن سبک
گفته بیرون نیاید ممدی تا آنکه ظاهر شود از آفتاب علامتی از حبه نعیم بن حماد و ابوالحسن بخیری فی ابجریات و افراج منکر
اگر افظا ابو بکر بن احمد بن الحسن بن حماد ایضا کنیز بن مرد الحضر فی و البیضا ایضا و محمد بن علی گفته ممدی را و و کرب
است که بنوده از روزیکه خدا اسماء بنوا زمین آفرید کسوف گیرد استاب شب اول زما و رمضان و آفتاب نصف
در رمضان اجتماع این هر دو کسوف در ماهی گاهی بنوده مجد الف ثانی در مجله ثانی گفته در زمان ظهور سلطنت محمد
چهارم در رمضان کسوف شمس خواهد شد و در اول آن ماه خسوف و خسوف عادت زمان و برخلاف حساب
انتهی گویم خسوف قمری و نجوم بقابل شمس بر بهیت مخصوص میشود و در غیر تاریخ مسیر دهم و چهار دهم و باز دهم
اتفاق نمی افتد و همچنین کسوف شمس نزد اقتران قمری شکل خاص در غیر تاریخ بسبب و هفت و هشت و نهم و دهم
و نهم میشود پس وقوع این هر دو در ماه واحد در غیر تواریخ مذکوره مخالف حساب نجوم است و غرابت دار و اما
از قدرت قادر قدر هیچ مستغرب نیست در ساله عشرت نوشته علامت این تصد است که پیش این که ماه رمضان
گذشته باشد در مدی و کسوف شمس قمر شده باشد و انبیا و در اشاعه گفته و بار در رمضان خسوف قمر شود و از
لایانی الا اول کاسه و وضع و آنرا بنجد است طلوع قرن فی اسنین امام محمد باقر بن علی بن حسین گفته چون برسد عباس
در خراسان طلوع کند قرن زمی اسنین در مشرق و او ال طلوع کرده بود برای هلاک قوم فوج کرده و قتی که غرق شدند
چنگان در طوفان و هم طلوع شده بود در زمان ابراهیم چون او را در آتش انداختند و زمانی که کشته شد یحیی بن زکریا
علیه السلام و چون این آیت ببینید پناه جوئید بجز از شر و وقت طلوع او بعد خسوف شمس قمر شود و باز در کسوف
نمکنند مردم تا آنکه ظاهر شود اربع نام مردی در معراج حبه نعیم بن حماد و کلام درین ستاره گذشته اما این طلوع در مدی
آن طلوع مقارن زمان مهدی علیه السلام باشد و هم وی از شریک دایت کرده که سلسف شود قمر در رمضان
و و بار پیش از خروج مهدی و حسین بن علی گفته چون ببینید علامتی از آسمان و آتشی از طرف مشرق سحر و نور
یا هفت روز پس متوقع شود یک شایسته آل محمد مسلم را و بعد و والی گفته که حکم بن عتبه گفته محمد بن علی را شنیدم
که بیرون آید از شمار مدی که انصاف کند درین است گفت از روز دارم من چیزی را اگر از روز دارم از آن مردم و اگر

از دنیا بگریزد البته در آن گند خداست ای تازی زنا آنکه پیدا شود کسی که آمد و بگوید او را است و لیکن پیش از وی منت
بدترین منت شام کند در آن مرد و عین است و صبح کند و کافرت و بالعکس هر که در آن وقت از دنیا بگذرد
از خدا باشد از خانه نشینان و از این عباس مرویت که فرمود آنحضرت مسلم چون بمیرد و چشم از اهل بیت من پس از آن
و هر که تا آنکه بمیرد و منتگفت هر چه چیت فرمود مقل تا آنکه تمام شود و بعد می و عوف بن مالک گفته فرمود آنحضرت مسلم
هر که بگذرد و تیر و تار یک بعد و پیاپی شود و منت بعضی بعضی را تا آنکه بر آید و زنی از اهل بیت من که او را مهدی گویند
آخره الطهرانی و از پیشه مرفعی آمده که میران آید پیش از مهدی مروی از اهل بیت و می بر دار و تیغ را
بر روی خود بپوشد و ماه و جنگ کند و کشتگان را مانند سازد و متوجه شود و بسوی بیت المقدس و بمیرد یعنی در آن روز
و فرستاد آنجا خرجه بنیمین حماد و این همه آثار دال اند بر وجود و فن و شرف و عطا بات ارضی و سماوی پیش از ظهور مهدی
متصل بر مانده او و حدیفه از آنحضرت مسلم آورده که می باشد و قعر در زو را گفته شب چیت زو با فرمود شهر است
در مشرق در میان آنها آب ساکن اند آنجا اشراق خلق خدا و جبارین امت من عذاب کرده شوند بچهار چهر سیف و خنجر
و خنجر و سیخ و خرجه ابو عمر و الدانی گویم را و بر او را بگذار دست و بعضی از این چیزها گذشته و شاید متصل زمانه مهدی
یا از چیزهایی ازین منت در آنجا رود و در آنجا طلوع ستاره و نبال در دست و بار طلوع کرده و باز بفرست مانده و می طلوع
شود و در آنجا طلوع و طلعت است در آسمان و از آنجا انشا رحمت و رافق آسمان است بچهار جهت شفق و از آنجا طلوع
که تمام این من اینرا بشنود و اهل بر لغت آنرا بلقت خود و بفهمند و از آنجا ضعف قریب است در شام که آنرا حضرتان مانند
و از آنجا آنکه ندا کند مبادی از آسمان بنام مهدی و بشنود ما را هر که در مشرق است و هر که در مغرب آنکه باقی مانند نام
مگر آنکه بیدار شود و ندانم مگر آنکه بنشینند و ندانم مگر آنکه تمام شود و بر روی خود و این او از غیر آن آواز است که
بعد ظهور مهدی شود و از آنجا کثرت زلازل و اختلافات است در اقطار ارض و از آنجا است عصابه و در شوال
و معصیه مذمومی فتنه و حربه ذمی آنکه و نهب حجاج و قتل ایشان تا آنکه روان شود و خونها بر جمره عقبه در شام گفته
سمعه او از حریق و آواز روز گرم را گویند و مرا و بدان منت است و از آنجا آنکه ندا کند مبادی از آسمان آگاه باشد
که حق در آل محمد است مسلم و ندا کند مبادی از زمین که حق در آل عیسی است یا در آل عباس و اول نماز فرستند
باشد و ثانی ندا بشیطان خرجه ابو نعیم عن ابی جعفر گویم این ندای اول است که ذکر شد یا ندای دیگر باشد و الله اعلم
و طلوع بن عبد الله از آنحضرت علیه السلام آورده که فرمود و نزدیک است که پیدا شود فتنه که نیاراد از آن هیچ خدایی
مگر که بچرخد در جانب دیگر تا آنکه ندا کند مبادی از آسمان که امیر شما فلان است خرجه الطهرانی فی الاوسط و علی بن ابی
طالب گفته و قتی که ندا کند مبادی از آسمان که حق در آل محمد علیه السلام است ظاهر شود و نزو این حال مهدی در آن
مردم و نوبت نبیده شوند مردم محبت او نباشد ایتها از ذکر می جز یا و از خرجه ابو نعیم و مسجد بن سبب گفته پیدا شود
فتنه که گویا اول وی بعد از آنکه و کان است چون ساکن شود و در طرخی بچرخد از طرف دیگر تا آنکه او از د مبادی از
آسمان که امیر شما فلان است و این است امیر حق و این نداست یا کند خرجه نعیم بن حماد و محمد بن علی گفته چون پیدا

دروازه خانه خود پس در کرت سوم بر در خانه خود سیاه و معیت یافته نفر را بیاید که باز ایشان لوی هست میگویند که
 صاحب تو هم و یکی از ایشان لوی معهود داشته باشد یعنی شناسند در لوی از اگر نفر تا آنکه بگستراند از آنرا شتی
 میل نه بیند آن علم را بچکی که اگر بگریزد و شکست خور و پس خرج کند سفیانی در میان ایشان و تابع شوند مردم وادی
 و غیره لوی و در دست وی است شمشیر باشد که بآن چکی را که آنکه میرد و چون این خبر گوش مردمان رسد صاحب
 و مشق برای مقابله او بر آید و رایت او را دیده منهنم گرد و دوی با سه صد و شصت سوار داخل مشق شود و دیگر
 نگذرد که می نهر از کس از جنگ احوال می باشد بر وی گرد آید و علامت خروج وی خف قریب از قریات و شمشیر و شاید
 که نام آنقریه حرس است و هم جانب غربی سجایان قریه میقتد بجهه خروج کند البقع و صاحب اش گفته خرج سواران از مشق خروج
 مقرر خرج اصحاب جزیره عرب باشد و از جزیره ابن عمر که آن داخل جزیره عرب است و خروج اعرج کند از مغرب
 بود و تا یکسال میان ایشان هنگام کارزار گرم ماند و سفیانی را بوقع و صاحب غالب بد و صاحب غرب مردان را
 بکشد و زنان را از بس ساز و در جزیره رسیده و باقی سفیانی جنگ کند و سفیانی بر قریش لایق و جمیع اموال و در
 ستاند و هر سه رفتنش بگریز و بجهه بترک و مردم در قریش جنگیده بر آنها هم غالب شود و در زمین فساد کرد
 گیرد و تا آنکه شکم زمان را بدرد و کوکان را بکشد و مردم قریش از است و اقبسط طینیه بگریزد و وی آنها را از عظیم
 روم طلبید و باز گرفته جمع عام برابر مدینه از شهر و مشق کردن زند باز مردم چند از پس ایشان بروی بنای
 سفیانی گروهی را از ایشان هم بکشد و بقیه السیف منهنم شده پناه بسرزمین خراسان گیرند و وی لشکری از سوار
 درین ایشان بچلیل و میل بد و اند این سواران بر سر چرخ بگذرند از آنرا ملک ساخته حصون را بدیم سازند و قلاع
 ویران کنند تا آنکه در و را که عبارت از بغداد است رسیده یک کس از آن آنجا بکشند و سفیانی با عسکر خود
 که در رسیده شصت هزار کس از کوفیان کشته زنان و ذریات را اسیر کند و بنود را در همه بلاد پریان سازد تا آنکه
 تمام شرق را از زمین خراسان فرو گیرد و خراسانیان را از هر ناحیه بجز کرده بر آورد و لشکریه بسوی مدینه گسیل کنند
 و چند آنرا آل محمد مسلم و بنی هاشم بنای بفرده باشند و از آن همه را بقتل رسانند و چاهتی را از ایشان اسیر کرده بکوفه
 بفرستند و بقیه ایشان در صحرا و دشت پریان شوند و نزد این عال مهدی و عیض بگریزد و در رویشی سفور با
 شفت کس بسوی که بگریزد و در پیش شود و حاکم مدینه بجا که میگوید که چون فلان فلان نزد شما برسد آنها را
 بکشید اینم بر صاحب که دستور آید بجهه بنود و آن شب هنگام نزد وی رسیده استجارت کنند و می گوید بر
 روید و در میان اینها بر آید و دو کس از ایشان بکشند این طریق که یکی را بقتل رسانند و دیگر بسوی او
 نظر میکنند و هم نفس گیرند میان رکن و مقام بکشند و نزد این عال خدا میثالی و اهل آسمان در غضب آید و آن
 دیگر تو دیاران خود رسیده ازین ناجرا خبر بد آنها و چلی از جبال قائف فروکش شده از هر سو مردم
 را فراهم آرند اهل که این خبر دریافت بچنگ بر آیند و هر میت خوردند و ایشان غالب مدینه بکشند و
 امیر که را کشته تا خروج مهدی جهان جا بماند و راست گفته البقع و صاحب اعرج و منصور و جارت و چند

صفات و القابل من هذه السمات و اعلام انتهى گویم سیاهی هم ازین قبل است ابو بکر محمد بن حسین معولی در بعضی
 ریزگریمه و لوتری از عواقل افلاک و اخذ و امن مکان قرب گفته مردول بن ابی در حق سیفانی است که خروج کند
 از دزدی یاس و احوال خود از کتب خطه خواند و منابر دمشق چون گذر کند بر موضع صین القم فدا فی تعالی
 ایمان از دل می و لشکریان وی محو سازد و روان سیوید برسد بر سر کوه طلاء و جنگ کند و هفتاد هزار مرد
 که صاحب بیف حملات و مناطق منفعت است از جان بکشد و در آید و کوفیان در آن وقت سکه کرده ستونند
 یکی گروه با وی ملحق شود و ایشان شرارت خلق باشند و گروهی بچنگ پیش آید ایشان سپیدار باشند گروهی
 با عوب پیوند و ایشان عصاة اند و وی بر کوه غالب مد و منتقت هزار کیس با بریتج بیدریغ کند و در
 شارد و شب که آنجا مکث کند یسکرانش حتی هزار زن و دوشیزه را از اله بکارت کند و صبح دم استقامت
 سرور بار بار بنزد دست و روان مذکور در انحال لاطعات خرد و کاشفات متعور باشند بر وجه یار شافقت
 و چون اهل بسره ان حشر شوند از هر کج و رود و این مطلوبات را از اید می آن ظلمه فخره برانند بعد لشکر
 سیفانی سکه گروه شود و یک طرف روی رود و دیگر کوفه بماند و یکی بر مدینه منوره آید و حاکم این گروه روی از
 بنی زهر باشد وی مدینه را محاصره کند و قتل عظیم در کثرت واقع شود و غالب اهل مدینه مدائن مقتول و فانی شود
 تا آنکه مردی درنی از اهل بیت هم کشته شود و نام آن مرد محمد بن علی باشد و نام زن فاطمه و این هر دو را بر بنه
 بردار کنند و رسوله خدا تعالی سحت بخشم در آید و دل حد این خبر دافنده از قربات حوش با جماعه می مرد بر آید
 و مردم ادب رسو و ادب بر میں همچو نافه بسوی کج خرام شوند و وی چون در کمر رسد آنوقت اقامت نماید و گفته باشد
 او را گوید که امام شودی گو یاس امام میشوم شما نماید که عهد شکستید و عهد را دامنید بس مردی از اهل با نژاد
 نماز گذار و اما بعد از ان مردم بر بیعت او تدا می کنند چو تدا می شتران تبتنه بر حیاص یوم الیوم و دو صیحت کنند
 با وی او بعد پیچ گروهی بسر کردی مردی از اهل بیت و سر اهل مدینه فرستد تا باز هری مقام کند و رین سحر
 بعد محاربه عظیم مستعصیت لی خدا سو دوز هری با یاران خود بقتل رسد انتهى گویم نزول کریمه یوسف در باره خرد
 سیفانی محتاج بسد صحیح است و طاهر نفس در میان و قانع اهل حشر است نه حوادث و دنیا و تفسیر فائز ایقار گفته قتل
 هر شخص بالیدار انتهى و در مدادک گفته از عوا غدا البحت او غدا الموت او یوم بدر و در خان گفته و اخذ و
 قیل من تحت اقدام هم قیل من بطن الارض الی اهلر با انتهى و شوق کانی در شمع القدر گفته قایل بن سباس هو حیست السعیا
 و قد ثبت فی الصبح انه یحیی فی البیدار من حدیث جمعه و ما نشیه و خارج الصبح من حدیث ام سلمه و معینه
 وانی هریره و ان مسجود و لیس سنی منها ان ذلک سبب ول بنده الا پته و نگیه آخر ابن جریر و شرح خلیفه بن الحلیان
 فقه اسخف موعظه و فی اخر اذکاب قول عز وجل فی سورة سباء و لوتری و از عواقل افلاک انتهى و یکدانی تفسیر
 فتح البیان فی مقاصد القرآن و ابتدا عظم آدای مجموع اخبار و آثار و درین باب مفید خرم شخصه بان باقی نام
 بوده اند و در رسائل احوال متن و قیامت و مقالات او در بیان دشمنی از روی و توشن و فخر اسان و یا و از ان

و یغداد و سجستان و مدائن و خاققو را و دمشق و کوفه و بصره و جز آن بیان کرده اند باختلاف بودایات که توئین
 میان آنها خیل معیوب دارد اما قدری مشترک از آن که خروج و فتنه او باشد ثابت هر دو هر که باشد و هر یکی که بود و این
 اخبار و آثار در بر آن و غیره با اهل طهانه کورست و روایت آن از جمعی از صحابه مثل انس بن مالک و حمزه بن عبد مناف و جابر بن عبد الله
 بن زید و قریب و ابوقبیل و ابولید بن مسلم و علی بن ابی طالب و زبیری و اوطاة و حذیفه و خالد بن سعد و ابن عباس
 و عائشه و حفصه و ابوسریه و ابوجعفر و غیر هم کرده لیکن این اخبار از کتب صحاح احادیث نیست پس نظر در سایر کتب
 ضروری لابدست و در اشاعه نیز قصه سفیانی را بر وجه اختصار بجزئی تخرج و تمام رواه ذکر کرده و الله اعلم و
 در رساله حشر گفته بعد از مدتی یعنی از غلبه نصاری بر ملک شی بسیار در ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که
 سادات را کشت و آن را و در نواحی شام و مصر منتشر شود درین اثناء پادشاه روم را با یک فرقه از نصاری جنگ
 پیش آید و با فرقه دیگر صلح مخالفان بر شهر قسطنطنیه میفرستند و آن پادشاه شهر خود را گذاشته بملک شام در آید و
 بر فاخت یکشنبه موافق بافرقه مخالف از نصاری جنگ عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست و مد بعد شکست مخالفان
 بیکه از نصاری موافق بگوید که چلیپا غالب مد دست داد و یکی از لشکر اسلام او را بزند و بگوید بلکه دین اسلام غالب
 آمد آن نصاری قوم خود را بخواهد و مسلمان کسان قوم خود را پس میان لشکر خانه جنگ شود و پادشاه اسلام شهر
 و جمعی نصاری در ملک شام علی نمایند و با فرقیان مخالف آشتی کنند و بقیه مسلمانان رو بدمینه آرند و عمل نصاری
 تا قریب خیبر رسد در آنوقت مسلمانان و تحسب شوند که حضرت مهدی را تلاش باید کرد تا دفع این بلا از دست
 میسر شود اهتدی و ظاهر این روایت در آنست که این فتح و شکست پیش از ظهور مهدی باشد و متصل بزادومی بود
 و از غلبات دیگر معلوم میشود که این با جرایم و فتنه طحطیکری است چنانکه بناید و الله اعلم و این سفیانی در آخر کار
 بردست مهدی کشته شود و در کتاب انیال زیاد کرده که سفیانی و مهدی سه اند چون سفیانی اول بر آید و در
 او در بلاد عام شود مهدی اول بر آید و نزد خروج سفیانی ثانی میزند و مظاهر شود و چون سفیانی ثالث خروج
 مهدی سوم جلوه فرماید و این معلوم مهدی موعود آخر الزمان باشد اهتدی گویم با خدایان روایت نظر کردنی است
 تا از کجا آورده آدمی اینجا جز سفیانی خوارج و دیگران که متصل زمان ظهور وی علیه السلام بر آیند و بعضی از آنها انصار
 بد و کاف و مشرکند و از کلمات والد بر قرب زمان ظهور وی علیه السلام است خروج طحطیکری از طرف مشرق که زوال دهند
 بنی عباس و بنی شهر که بگذرند و فتح کنند طرف که متوجه شوند متصرف گردند و هر ایاتی که بسوی ایشان مرقع شود
 بدرند و بر هر قریه که غالب آیند آنرا بسوزند و بر آن سازند و بر هر نعمت که قادر شوند بر بادش دهند و کمتر باشد که
 اراده چیز نیست کنند و آن نرسند خدا تعالی رحمت را از دلهای ایشان کشیده و رحم نمیکنند بر مالان و جود
 نمیدهند شاک را و مسلط میشوند بر عاصیان خود و میکشند بر آن و مادران را با پسران و دختران و میچند است
 از دست ایشان الله تعالی گویم ظاهر این خبر قریبه تا مدتی بعد از زوال ملک بنی العباس هم بردست
 ایشان شده برین تقدیر این امارت بعیده باشد نه قریبه لیکن این فتنه را در امارات قریبه ذکر کرده اند و از اینجا

استیلاست میباید آن کرد که مراد قنبر و دیگر ازین جنس است که مشیقل برادر ظاهر و مهدی باشد و ملک بنی العباس
با آن گفته باشند درین بین ملک ایشان در قطری از اقطار زمین معلوم است و در صراح گفته علی با کسر کمر
که بیج دین ندارد و خروج و اغلاق بیج است و این برصادق است بر تائید آن زیرا که ایشان کا فرستان پرست بودند
و بیج دین را بدست داشتند و هم تصادق می آید بر دیگر اقوام مدین و بعد قبول اسلام موسوم شدند بغسل و انداختن
اعلم و تجمیع امارات و قرب ظهور مهدیست که تمام حایط مسجد کوفه از آن طرف که فصل خانه ابن مسعود رضی الله عنه
است و گشته شدن بل مسجد کرب و در بدین اسلام و تو قریب قرات تا آنکه کوفه را فرو گرفته و بر آن گنبد و مسجد شدن تو
از اهل بیعت و بر آمدن غلامان از طاعت ما مکان خود و از کتاب گیاره دخانه که در آن کوفه و در بیرون عرب
این فی الحال شاهد است زیرا که در کرب معطر و سپیان و بیج و شتر و سگرات و استعمال غنا از امر موجود است اگر چه
که چون غلامان نام نیاشد و نبود و کفار اهل سراف از نصاری و غیر هم در جبهه که مسجد که معطر از طرف دریای شوره و جانب
الیم میباشند و در جبهه یمن که داخل جزیره عرب است از مدتی سکونت دارند و دیگر چه چیز حیوس و قتل خلیفه وقت
و شدت کرب بر غایان و ندائی سادای بر سر و مستی که در است عرب از شری که نزد یک شنبه و وقوع و بیج عظیم در بل
و قتل در بیج میان کوفه و خیمه و ویران شدن معاصر بلاد از آفات و قتل نفس نیکه است تمام گفته میروند بنیاد مهدی
تا آنکه گشته شود و نفس نیکه و چون گشته شود و می غضب کند بر ایشان آنکه در آسمان است و پیانده مردم پیش مهدی
مشایخند و او چنانکه عروس را شب و من مبنوی فرج میسرند و خارج آن ابی شیبه و آخرن خود و غیرین حماد و من
عما ازین سر و لفظ می آید است چون گشته شود و نفس نیکه و برادر موسی و در که عطف برین ضعیفند و اندکی سادای از آسمان که انیر
شما ظان است و آن مهدی باشد و در شامه گفته این نفس نیکه و غیر آن نفس نیکه است که در زمانه منقوس عباسی از دست
بن عباسی هم خلیفه منقوس گشته شد و آن محمد نفس نیکه بن محمد الله نفس نیکه بن حسن بن علی بن ابی طالب و حامل سینه را
بیعت خلافت کرده بودند و میگفتند که می مهدی است پس در او در مدینه گشته بر او شایر ابراهیم بن عبد الله را فر عراق
قبل رسانیدند و پدر ایشان در حبس انتقال فرمود و شیخ علی متقی روح در رساله خود نوشته که پیش از ظهور مهدی خلافت
چنان باشد یکی آنکه مهدی بی گناه باشد میان خراسانو و مقام ابراهیم گشته شود و دیگر وی بود که نام آن فرستاد بود بجای
شهر غوطه آن تباها در زمین فرو رود و دیگر گفته در مدینه واقع شود بمقام اجمارا لریست و سنگهایش در خون خرق شوند
و غلط از مدینه بیرون رود و مقدار و فرستاد بعد از آن مهدی بیرون آید و دیگر آنکه پادشاه شام و پادشاه مصر با هم
کنند و اهل شام چند قبائل اهل مصر را اسیر کنند و دیگر آنکه از جانب مشرق ترومی پادشاه چنان شود و همراه او بر قهای سیا
باشد بالشکری استیار ازهای اعانت مهدی و دیگر آنکه اهل بربر لطف شام زیوند و دیگر آنکه تاریکی در عالم پدید آید و مثل
و فغان باز و در شود دیگر آنکه پیش از مهدی مردم بر فرزند اهل المصنوع علی علیه السلام جمع شوند و بیعت کنند و این
فرزند بلاقی بیعت نباشد پس گشته شود و یا بمیرد و بعد از آن مهدی ظهور کند و گشته شود و از علی کرم الله وجهه و روید
که بیرون نمی آید مهدی تا آنکه جنگ کنند و گشته شود و میرند و باقی نمانند است از خیر و غیرین حماد و من الغن و گفته

شد نزد حدیقه که بیرون آید مہدی گوید گفت اگر وی بیرون آید دستگار شد بدین شان زیرا که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله در میان شما موجود اند و لیکن وی بیرون نمی آید تا آنکه ناشیخ غایب است بسوی مردم از وی سبب آنچه بینید از شرف و فساد
 خروجه ابو عمر و الدانی عن مسلم بن حسین بن شاذان که گفت خروجه مہدی پنج نشان است خروج سفیان دیمان و صبیح از آسمان
 و خشف در میدان و قتل نفسی که مہم وی علیه السلام گفته چون دیوار مسجد کوفه که مستقبل نماز عبدالمطلبین سعادت مہم
 کرده شود ملک قوم زایل گردد و زوز و ال دمی خروج مہدیت و عمار بن یاسر گفته علامت خروج وی آنست که نیز از اند
 بر شانه ترک و نیز خلیفه شاکر جمع میکرد و انما مال و خلیفه شود بعد از وی مردی ضعیف که ترک کند سلطنت را بعد از سال و پنج
 شود و خشف مہم چاہت غریب از مدینه و شوق و بر آید دست افراز شام و خروج کند از بل مغرب مہم را خروجه نعیم بن حماد و کعبہ
 گفته و قتیق بر گردد و انسیامی بن عباس مہم بر بندند اصحاب ایت سیاه اسپان خود و بنیتون شام بیاک کند خدا اسپان
 و کشتن شود و وی با اکثر کشتن خود و آنکه نماید مردی از خویش او دمان و مگر هر کس بگریزد و رو پیش شود و بر افتند و دو
 کربن بن عباس بن جعفر اند و شش پند سپر کلا الاکبا و یعنی سفیان بن زبیر و شوق و بر آید مہم بسوی شام این علامت
 خروج مہدی است خروجه نعیم بن حماد و از علی بن رضی مرویت که چون بیرون آید خیل سفیان بسوی کوفه و بفرستند
 لشکری بطلب اهل خراسان و بر آید خراسانیان و رجوع وی مہدی ملاقی شوند خراسانیان و سفیانیان بر باب اصطخر و
 واقع شود و جنگ عظیم و غالب آید زبایات سو و مگر یزد خیل سفیان نسا کنند مردم و در وقت مہدی را دم نشان خود
 مہدی نشانهاست که از طرف مغرب آید و برین نشانها مردی اعرج از قبیل کندی حاکم باشد خروجه نعیم بن حماد گویند
 این نعیم بن حماد کرده و ایات از وی درباره فتن مہدی آخر زمین بسیار آمده شیخ محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح است
 لیکن مہمدا تخیرج او محتاج تصحیح بخیر و تعدیل باشد زیرا که این روایات در کتب فتن کتب مستحضر یافته نمیشود و
 غالب است که ضعیف همراه داشته باشد فلیظن فیما من استطاع این است آنچه در میان امارات دال بر قرب بان مہدی
 گفته و نوشته اند و بعد و توقع این امارات زمانه ظهور اوست و ظهورش اقدم و اول شرط کبری قیامت است و بعد
 وی فتن بگیا باشد تا فتنای عالم پس بدان احوال مہدی و فتن که در زمانه او واقع شود و بعد از وی بوقوع آید در فصل
 چند ذکر کرده میشود و احادیثی که درین باب وارد شده باختلافات روایات نزدیکیست که منقح شود محمد بن حسن
 در کتاب مناقب شافعی گفته متواتر شده است از آنحضرت صلوات الله علیه اخبار بکر مہدی و بودن وی از اهل بیت نبوی
 و ابو بکر بن ابی خیمه اسکا که چنانکه سهیل از وی نقل کرده درین باب توکل بنحوه در فوات الاخبار پسند خود از مالک
 بن اسیر از محمد بن منکره از جابر آورده که گفت رسول خدا صلوات الله علیه کذب با مہدی فتنی کفر و من کذب بالرجال فقد کذب
 و در طایع شمس از مغرب نیز نشان این گفته و حسبک هذا علما زیرا که صحت طریق وی تا مالک بن اسیر معلوم نیست تا آنکه
 ابو بکر اسکا که نزد اهل حدیث مہم بود وضع است و الله اعلم فصل در ذکر نام و نسب مولد و مباحث و مہاجرت
 و طبع و سیرت او و این فصل ششم است بر چند فصل و فصل اول در بیان اسم سامی نام نامی او علیه التحیه و التثانی
 عبد الله بن سہو از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که تو مبین بن الدین الا لیوم نطول الله و کذب لیوم حتی یجث

شکری تر نشیده اند حال آنکه بوی چند باطل است اول آنکه خلاف لفظ روایت است و دوم آنکه محمد بن حسن بن مکرر روایت کرده
و انتقال کرد و عموی جعفر میراث پیشین بستاند سوم آنکه مهدی موعود وقت بیعت جیل سالها باشد یا کم و این محمد بن
حسن ضعیف تر در گذشت پس اگر او مهدی منتظر باشد چنانکه شیعیان گمان کنند باید که عمر او وقت بیعت زیاد و بر چند
سال بود چهارم آنکه مولد مهدی مدینه است و مولد وی عجم آنکه روایت ابن النادی از علی کرم الله وجهه چنین است
که پس بیار و خدا مهدی محمد بن عبد الله را و چنانچه از حدیث کتب یازده مطروح اند بر د قول ایشان و وجوه دیگر است که
سخن باید کرد آن در از نسیم است به هم و در اشاعه گفته که شیخ عبد الوهاب شتراوی در کتاب لیونیت و ابجاء بر همین قول
رفته و آنرا نسبت ظرف فتوحات یکم نموده و حال آنکه در وی اثری از این قول نیست بلکه خلاف اوست یعنی مهدی از اولاد
حسن است و مشک نیست که محمد بن حسن مکرری از اولاد حسین بود و ظاهر آنست که این قول مدسوس است بر شتراوی و موهوب
اوست عدم تحریر و این کتاب به حیات خود شرح در وی گفته لا امل لاحد ان یردی عنی هذا الکتاب حتی یعرضه علی علی
السلیب و یخبر و اما فیه و آنچه از وی ترسیده بود همان واقع شد و مذہب شیعه را در وی مدسوس کردند و بنحو مدسوس
بر وی آنست که در طبقات وی دس کرده اند و ترجمه حسین بن علی که عقب صرف از وی باقی است نه از برادرش
حسن بن علی و این نیز از وسایل فتنه و در شتراوی انکار نسب حسن بر قسم خواهد کرد با آنکه اکابر اولاد حسن در مطهر نشاند
بودند مثل طلبا طبای و غیرهم فتنه اندک لایستی عقب مهدی جابرست زیرا که هر کس دلهای امت محمدیه را بجز کند بر جابر و ظلمه
و لبکنند مصلحت و شتوکت ایشان بکفایت وی ابو عبد الله است و قاضی عیاض در شفا گفته ابو القاسم است و بر جابر
وی جامع باشد میان نام و کنیت وی مسلم اما قاضی سعد بن ذکر کرده و در رساله حشریه گفته نام ایشان محمد و نام پدر
عبد الله و نام مادر آمنه باشد استنبه و فصل پنجم و ممانسب مهدی منتظر پس از اهل بیت نبوی است مسلم ابو داؤد
از علی کرم الله وجهه روایت کرده که فرمود رسول خدا مسلم نوکم بقی من الدهر الایوم بعث الله رجلا من اهل بیتی یلقا
عدلا کما ملئت جوار قال محمد بن ابی بکر الاشتر اخبرنا احمد ایضا بسند حسن و در سندش قتل بن خلیفه است و او را احمد
یحیی قطان و ابن معین و نسائی و غیرهم توثیق کرده اند مگر علی گفته حسن محدث و فیه تشیع طلیل و ابن معین یکبار حسین
گفته که ثقه شیعی و احمد بن محمد بن یونس گفته که عمر بن قطن و هو مسروق لا یکتب عنه و نیز گفته کنت امر به و
او عدل الکتاب و در قطعی گفته لا یصح به ابو بکر بن عیاض گفته که از کثرت کرد و اذیته عنه الاسود مذہب و جرجانی گفته زانیع
ثقه و ام سلمه گفته شنیدم رسول خدا را مسلم منیر نور المهدی منی عترتی من لد فاطمه خریه ابو داؤد و ابن ماجه
و احاکم فی السدرک و لفظ عامک ایست که گفت ام سلمه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فقال انهم یوحی و یوحی
بنی فاطمه و یوحی مکرر بر ان تعصم و غیره و ابو جعفر عقیلی تفهیم دی کرده و در سندش علی بن نفیل است عقیلی گفته
لا یصح علیه و لا یعرف الابه و عن ابی سعید اخبرنا محمد بن یونس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله تقوم الساعة حتی تلاء الارض جورا
و ظمها و عدلها تم یخرج من اهل بیتی رجلا یلقا عدلا کما ملئت جوارحکم و عدلها ما انا خریه احاکم و قال یما صحیح علی شرط
الشیخین ثم یخرج و اخر قبا و یخرج و یخرج ابی یحیی من حدیث ابی سعید مرفوعا لیس فی

امتی رجل من اهل بیت یونس الارضی بعد الاکلا وسحت فلما یملک سبع سنین وفیه عدی بن ابی حمزة قول العقیلی فی حدیث
انظر لثقیته رجاله رجال الصبیح کما فی التوضیح وحقن ابراهیم بن محمد بن اعنفیه عن ایهیم بن جبره قال قال رسول الله
المهدی سنا اهل البیت یصلح المذهب فی لیلته اخرجه اس مائة ودرست من لیسین علی مستان بعین گفته لیسین ماس مینجا
گفته فی مطروحه واطعین اصطلاح فی التبعیث جدا واورده ابن عدی فی الکامل والذهبی فی المیزان فلا یحدث
منه واما استیکار له و قال هو معروف به ورواه احمد و ابن ابی شیبة و غیر من حماد و طرائف و دیگر اوسطار علی کرم
و بعد آورده و انه قال للنبی صلی الله علیه و آله ام من غیر نایاب رسول الله فقال علی من سنا یختم الله بها کما فتح و بنا یستغفر
من الشکر و شاید یوسف الشیر بن قلوبهم بعد عداوة علیه کما بنا الف من قلوبهم بعد عداوة الشکر قال علی ماسونول ام کافر
علی مفتون و کافر قتی و درسدش حدیث ابن ابی بکر و هو ضعیف معروف کمال و نیز در روی عمر بن جابر جفری
ست و هو ضعیف سه قال حدیث بن جنبل روی عن جابر ساکیر و یطعن انه کان یکنزب منان گفته لیسین ثبته و نیز گفته کان
ابن ابی عمیر یستحاج الحق صیحت العقل و کان یقول علی من سنا السحاب کان یجلس معا مبسرا یقول له املی تدرست
السحاب طبرانی از امام مسلم مروی عار و اب کرده که مهدی از حضرت من است از اولاد فاطمة و اخرجه ابو داود و ابن جبر
و اما که ایضا و مروی علی رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی از حضرت من است مقاتله کند مرا حیاه
من حیاه که قتال کردم بر اجرای وی و اخرجه نسیم بن حماد و حدیث الحسن بن رسول الله صلی الله علیه و آله ابتری المهدی
سکت کرده و گفته کنز العمال قال فی یونس بن محمد البغدادی عن ابی الولید بن محمد الموقری و ما کذا بان کذا فی التوضیح و گفته
خليفة فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله ای برین است از ملوک جبابره که بکشند و برسانند مطیعان را که کسی که ظاهر کند طاعت
ایشا فراس پس من من تنفی میبازد بایستان زبان خود و دیگر نمرود بدل خویش و چون خواهد خدا که غریزه کند اسلام را
بشکند هر جبابر عید را و خدا قادر است بر هر چه خواهد پس درست که دست را بعد تباها شدن می ای غزیه اگر نماید
از دنیا که برین یکت و در از کند از خدا تعالی تا آنکه بر آید مروی از اهل بیت من که جاری شود و جگها بر دست او و خدا
شود اسلام خلاف می کند خدا و عده خود را اخرجه ابو نعیم و درین باب است از اسنم ابن مسعود و ابو سعید خدری و
ابو هریره و ابن عمر و ابی امامه باطل و حسن و حسین و سعید بن مسیب ابن عباس عاتشه و زهری و غیر ایشان و عقبه
بن عامر گفته میرفتم روزی با معاویه در راه پس بخت و الله نیست بر روی زمین مروی که دعوت تر باشد یسوی بن
از علی بن ابی طالب پیش از آنکه واقع شد میان من و او و من میدانم که مالک می شود یعنی تمام دنیا را از اولاد او کی که
بهترین اهل زمین باشد زیرا که خود را و زانانی است در آسمان می شناسند از آسمانیان و او را علامتی است که در
زمین باشد از زانان شود و غله در وقت او و بهر باطل و زنده شود و حق و آن زمانه صلوات بر او آید و سرای
خود را و چشم در راه اندر ای او در شرق و غرب بین اگر چه المستغیری فی دلال النبوة با سند الی مشقه و
علی طایف گفته فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله را سوگند یکیک بر آنکه مرا بحق بر آید از این هر دو یعنی حسن و حسین و علی
این است است و حق که گردد دنیا هیچ مرجع و ظاهر شود و حق و مستطیع شود و غارت کنند بعضی را و بعضی را و حق

کبیر مصیوقه توفیق کنده صغیر کبیر را بر انگیزد خدایتعالی نزد این عالم ازین خبر و کسی را که فتح کند حصون منکلات و قلوب غیبا
 را و قائم شود بوی دین یعنی اسلام در آخر زمان چنانکه تمام شده است در اول زمان و پیر شود و دنیا بعد چنانکه پر شده
 بجو را خربه الطبرانی فی الجمل الکبیر الاوسط و فیہ الہیثم بن جسد طال ابو حاتم منکر احدیث و هو تهم بنده احدیث که نقله ابو
 فی فضل اهل البیت من کتاب جمیع الروا و اند فلینظر بنا کمال تنقی مافی التوضیح ابن عمر و گفته برآید مردی از اولاد حسن بن طرط
 مشرق که اگر پیش نیند او را جبال بر اندازد آنها را و برادر راه میان آنها اخرجه تمام فی فوائد و ابن عباس کفری تاریخ این
 العلل گفته مهدی موعود شخصی باشد از اولاد فاطمه که در آخر زمان پیش از عیسی پیدا شود و ولایت محمدیه بروی مسم
 گرد و انتہی گویم در آیات صحیحہ چون است که مهدی از اهل بیت باشد از اولاد فاطمه حسن بن حسین علیہم السلام و در بعض روایات
 آمده که از اولاد عباس باشد کعب بن جبار گفته است از اولاد عباس است اخرجه نعیم بن حماد و دارقطنی در افراد و ابن عباس که
 در تاریخ خود از عثمان بن عفان آورده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود مهدی از اولاد عم بن عباس است و دارقطنی گفته
 این حدیث غریب است متفرد است بدان محمد بن سعید مولی بنی هاشم و فرمود آنحضرت صلعم عباس را می عم ابد کرد خدا
 ویران اسلام را بمن نزدیک است که ختم کند آنرا بنعلامی از اولاد تو و آن غلامی است که تقادم کند عیسی بن مریم اخرجه ابو نعیم
 اسحاقی عن عمار بن یاسر از فاطمه و می ترد خطیب بن است اسی عباس است که در خدا این امر را که دین اسلام است بمن نزدیک است
 که تمام کند آنرا بگوید که از اولاد تو پر کند زمین را بعد چنانکه پر شده باشد بجود این است آنکه ماند از او با عیسی بن مریم
 و گفت ابن عباس مهدی جوانی از اهل بیت است اخرجه ابن سنان و فی تاریخ اصطفیان و نیز گفت که میگذرد روز ما
 و شبها تا آنکه مالک شود از اهل بیت جوانی اخرجه ابن ابی شیبہ و روی شد نعیم بن حماد و ابن شریک سمعت رسول الله
 یقول یخرج من اهل البیت انا و حمزة و علی و جعفر و الحسن بن حسین المہدی اخرجه ابن ماجه و در سندش حکم
 بن حماد است مسلم از وی بطورینا بعثت اخرج کرده و جمعی او را تضعیف و گردوی توشیح نموده و ابو حاتم را زنی گفته بود که
 خلا یقیل الا ان یصرح بالسمع و نیز روی علی بن یار میامی است فہمی در میزان گفته اند روی من بولعبه گفته العوا
 فی جب الدین زیاد و نیز در سندش سعد بن عبد الحمید است یعقوب بن ابی شیبہ توشیح روی کرده و یحیی بن معین گفته
 لیس فی یاسر ثوری روی حکم کرده زیرا که می قوی میداد و سال و خطا میکرد و ان ابن ابی شیبہ کان من فیش غطا و خلا یحیی و احمد
 بن یحیی گفته بدعی انه سمع عرض کتب الناس یکرول علیہ ذکات ہو ہننا یغدا و لا یحیی کلیم سمعها و ذہبی او را
 در کسانی شمرده که کلام مردم در باره آنها قاصر نیست و جماعه از ابن عباس روایت کرده که گفت من اهل البیت اربعة
 السطح و منا المنذر و منا المنصور و منا المہدی فقال مجاہد بن یحیی ہولاء الاربعة فقال ابن عباس ما بالسفاح فوالا
 قتل الضار و عفا عن عدوہ و اما المنذر راہ قال فانه یعطى المال الکثیر و لا یتعاطى فی نفسه یکسب القلیل من حقہ
 و اما المنصور فانه یعطى الفخر علی عدوہ و الشطر ما کان یعطى رسول الله مسلم ویریب منہ عدوہ علی سیرہ شہرین
 و المنصور یریب منہ عدوہ علی سیرہ شہر و اما المہدی الذی یلاہ الارض عدلا کانت جورا و تامن الیہا بام السباع و
 یطی بالارض انما ذکرها قال قلت ما افلا ذکرها قال امثال الاسطوانات من الذہب الغضا اخرجه اسحاق و قال یحیی

آهسته و پهل حدیث نیز بهین رفته اند که وی از اولاد حسن بن علی باشد علی قاری در مشرب در وی گفته و اختلافی اند من
 نسل ای احسنین بختل ان اباه حسن و امه حسینی ابو بکسر الاول اول لا لا یکتفی بل قال یفهم ان اسر لای ترک اختلافه لکن
 عیون الله المتیة القطبیه و جعل من بنی المهدی الذی بنیتم الخلافة النبویه و یومده ما خرج ابو و او و غیره عن شیخ اند
 الی ابنه احسن قال ان ابی نه اسید کما ساه البنی صلام و یخرج رجل من سلبه بسی باسم فیکم که ریش آهسته گویم ما فظنا بن القیم
 گفته در بن مهدی از اولاد حسن بن طیف است یعنی چون نام حسن که خلافت از خود کرد حق تعالی عوض آن را اولاد
 وی کسی پیدا کند که قائم شود بخلاف حق و پر شود زمین بعد از او و این سنت خداست در عباد او که چون یکی ترک چیزی
 برای خدا کند خدا او را عوض آن نعم البدلی که است فرماید بخلاف حسین که چون وی حرص بر خلافت نمود و مقادیر کرد و ظفر
 نیافت آهسته گویم نسبت حرص خلافت بسو حسین علیه السلام صحیح نیست زیرا که اتفاق اهل روایت و درایت معاصرت
 کفر و وی بنا بر دعوی خلافت را شده که بر وی سی سال منقته گشت بنو بلکه بنا بر تفسیر یا از دست ظالم بود و اعانت ظالم
 بر ظالم سنجید اجبات است آنکه در حدیث آمده که آنحضرت علیه السلام از بغی مخرج بر پادشاه وقت اگر چه ظالم باشد مباح
 پس مران وقت است که آن پادشاه ظالم بلامانع و در جم تسلط نام پیدا کرده باشد و بنو اهل منینه و اهل که و اهل که فو تسلط
 یزید پدید ارضی نشده بودند و شل حضرت امام حسین علیه السلام بن عباس بن عبد المطلب بن عبد المطلب بن عبد المطلب بن عبد المطلب
 خروج امام حسین بن امی دفع تسلط او بودند برای دفع تسلط او آنچه در حدیث ممنوع است آن خروج است که برای دفع تسلط
 سلطان جائز باشد و الفرق بین دفع و الرفع ظاهر شبهه فی المسائل الفقیهه و این خروج برای دفع تسلط هم باسناد
 که فیان غابا بود که بطلان آنرا از یکجمله گرفته اند از خود و دین گسیل خاص حمایت دین اسلام فرموده و خواست که جمعی
 از دست یزید میان ظلمه فخره دار نماندند اگر بطلان خلافت برخاسته باشد و از نجاست که چون بسبب زمین که بار رسیده حقیقت
 ماجر و دریافت از اینجا برگشتن خواست اما که کوفه مانع آمد و خواهی نخواهی مقادیر کرد پس چار بچاره پرداخت و بکار من قتان
 دوله و نفسه فو شبهه میدان را در راه جان آفرین بردانند و در باخت و خود را از شقت آباد و سیاقانی براشکده آخر
 باقی رسانید و کان امل شد قدر امتداد را سه گوشه قدم بارگرمی ننگم که گوهر جان بچه کار و گرم باز آید مساحت حوت
 و جاده وی رضی الله عنه از ان پاکتر است که خبر حرص خلافت و طبع سلطنت بردن و جلالش نشیند حاشا و کلاوی چه در
 بر خلافت کند بعد از آنکه برادر کلاش حسن رضی الله عنه آنرا بعینیل او گذاشته باشد و حدیث ابنی نه اسید یصلح الله
 بین الغتین از و الی جاد خود مسلم شنیده این حرف از جناب ابن القیم قریبیت از قبیل مساحت ابن العربی مالکی است
 که گفته لم یقتل حسین الا لیسیف جده اری حسن علیه السلام را اگر او تعالی بعوض ترک خلافت و حق وی معاوضه بود بوجه
 از اولاد او کند گنجایش دارد اما در وی هیچ الزام بر حسین لازم نمی آید و کیف که از بعض اخبار و ولادت حسین نیز در وی
 ثابت میشود بلکه ولادت عباس هم فلیعلم قریباً بحکم الشیء البشیء که یاد آمد که والد کاتب حرو و نه رحمه الله تعالی که از
 اولاد حسین بود و ناسخ اولاد حسن در کتابت خود را حسن بنیشت پدر بزرگوارش که جدی شد امارت لا اکتد و دولت فائده
 بعض حیدر آباد کن است پدرم بعد از وفات او بنایا که متشیع بود همه ترکه او ترک داد و منصبیات و دنایا را بر خود

از اولاد حسن بن علی

و باشد عمر و میان سی و چهل سال خبر حال نماید و بر چهل سال در و ایتی یافته نشد و این در روایات بجهت اینست که
محمد بن حسن عسکری را مهدی گمان کرده یا اختصار و در سوره شمس برای از صد سال اعتقاد و از حد علماء الدین و سنی و در
الوفاقی گفته که دی چون از نظر مردم غایب شد در اثر ابدال برآمد و بعد از پنج ازین مرتبه ترقی نموده طبقه بعد از مرتبه
قطبیت کبری رسید تا نوزده سال در بحال متوقف ماند و بعد ازین مرتبه وفات یافت و در مدینه طیبه دفن گشت و ایتی
گویی مقصود از ایراد این نقل اثبات وفات مهدی موعود است بطوری که بقول اهل تصوف و صاحب کشف ناشبات مرتبه
ابدال اقطاب که حدیثی صحیح بدان آورده گشته و ایند این خلون در کتاب المعراج المبتدا و انجیر گفته و ظاهر منجم ایضا
القول بانقطب لابلان کان یحاکم ندر السجای انفضت فی الامام و القبا و اشرف الاقوال الشیخه و تولوا فی الایات بعد ازهم انصب
فیردوی گفته است که کتاب المتأخرین من المتصوفه بشکل فلک فی الظالمی المنتظر و کان بعضهم یملیه علی بعضی بل یلقنه بعضی من
بعض و کان یمنی علی اصول ایهی فی التفریق بر بالیستل بنضهم کلام انجیر فی القرات و دیون نوع الکلام فی اللامحتمی
مومنین که از متصوفه متأخرین در شان این فاطمی کلام کثیر کرده است ابن عربی حاکمی در کتاب عنقا مغرب ابن قتی در کتاب طبع
المنعین صعب الحق بن سعید بن ابی و طیل تمیز او در شرح کتاب تلخیص و اکثر کلمات ایشان در شان فی الغادر و امثال
و تقریر بدان نقل فیل حاصل مذکور ایشان و در ناره وی ابن خلون از کلام ابن ابی و طیل در تاریخ خود ذکر کرده ابن عربی
در کتاب عنقا مغرب تمام الاولیای نام کرده و طبقه فضلاء وی کنایت نموده یعنی تمثیل نبوت طبقه ذهاب تمثیل فلاسفه
نفسه کرده بنابر تقارب بن الزین و آنحضرت صلوات الله علیه و این فاطمی منتظر را خاتم الاولیا قرار داده و گفته که این امام
از اهل بیت اولاد فاطمه باشد و ظهور او بعد گذشتن رخ منج از حیرت شود یعنی بعد ششصد و هشتاد و سه از سنین هجرت
و این در آخر قرن سابع بود چون این عصر گردشت و می ظاهر نشد بعضی تقلیدکنان عربی این سنوات را حمل بر مدت سولوی کردند
و گفتند که بعد از ظهور وی از سولوی کرده و خروج او بعد هفت صد و ده سال شود و از ناحیه مغرب آید و عمر او نوزده و خروج
چنانکه ابن عربی زعم کرده است و شش سال باشد و خروج و جال در سنه هفصد و چهل و سه صورت گیرد و ابتدا
یوم محمدی نزد ایشان از روز وفات سول خلاصت مسلم تمام سنه یک هزار و یعقوب بن اسحق کنی گفته انحراف
العربه غیر النجبه یعنی المفتوح بها سوا القرآن جمله عدد و اسبعا و ثلاثه و اربعون و مبعده و جالیته شش هزار و عیسای
وقت صلوة العصر است و این خلون گفته الی کلام من امثال غیر الیعتون فیه الوقت و الرجل و المكان بادل و ایه
و حکایت مختلفه فی بعضه الزمان و الاثر شی من فلک غیر حنون الی تجدید رانی آخر منتقل کما ترده من مفهومات لغویه فی
اشیاء تخیلیه و احکام نجومیه فی هذا انقضت اعمار الاول منهم و الاخر بعد گفته و اما متصوفه معاصرین با پس از کثرت
اشارت بسوی ظهور مهدی مجید احکام ملت و مراسم حق میکنند و حین ظهور او قریب مانده و امانت ان میبند و بعضی
سین از اول فاطمه باشد و بعضی اطلاق کنند و این قول از جماعتی مسموع شد و اکبر ایشان ابو یعقوب و دیسی که الاول
بمغرب است استی و فصل چهارم و اما حلیه وی پس ابو سعید خدری از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود العبد
منی جلی ابجهه اتمی الالف میلان الارض مسطا و عدلا کالمثل فلما و جوا یک یک سبع سنین اخرجه ابوداود و و انما فی المثل

وقوله حديث حسن صحيح وخبرنا ايضا عبد الرزاق والترمذي عن عدي بن مسعود عن ابي هريرة
 وثبان بن عبد الله بن الحارث بن اساف بن مسعدة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 قال كوكب لذي القعدة قال الدين محمد بن ابي بكر الاشعر كوكب ابو داود وبرين حديث مسكوت كوكب
 من اهل البيت اشم اللانثا فني اجل ميلاد الرزاق قسطا وسلا كوكب حوراء وطلح العيش كوكب اوسط يساره واسم
 من يمينه السبابة والابهام وعقد ثلاثة حاكم گفته به حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجه غيره
 ورجحنا في بعض اختلاف كوكب ابو داود بخبر ابي هريرة استشهدوا فتخرج كوكب ابو داود اصله وبعث قطان از دوی حدیث میکند وبعث
 بر همین گفته یسار یعقوب وبعث بر همین گفته ابرو الان یحیی ماله حدیث وبعث بر همین گفته کاه حروری وکاه
 بری السیف علی اهل القبلة ورسال گفته حسین است و ابو یسیر آفری گفته ابو داود را از جانش پرسیدم گفت چون
 اصحاب الحسن با سمعت الاحرار ویکبار دیگر دوی کرد و گفته نعیف انقی فی ایام ابراهیم بن عبد الله بن حسن یعنی شریف
 فها سفلک لده وبعث بر همین گفته مهدی باریک شایب در از و کاه بر دست وبعث بر همین گفته ابرو دانی دوی اقرارن کاه حسن
 ارجو ای کاه وبعث بر همین گفته در درایت علی کرم باشد چه است که انوارش و ترمیز چشم و سیاه و شک و خشنده دندان است
 و بر سر خالی داشته باشد و بر شانه علامت آنحضرت علیه السلام بود و عبد الخاف فارسی در مجمع الخراف ابن الجهمی در
 غیر یک حدیث این را نیز در نهایت آوده هر فردا که سیاه هر فردا دانی بعد باشد عبد الرحمن بن عوف گفته کشاده دندان باشد
 ابو یسیر عنده ابن عباس گفته میان دندان مشرب کمره باشد و ابو اسد از ان حضرت مسلم روایت کرده که باشد سیاه شمشاد و سیاه
 روم چهار صلی چهارم در دست مردی از آل بازن بات با نهفت سال گفته شد ای رسول خدا امام روم دندان بر وزن
 کیست فرمود از اولاد من این بر همین گفته دوی او گوید که کبی است و در خشان بر سر خاره رست می خالی سیاه رنگ باشد
 و در دوی و و عباسی قطران بود گوید دوی این بر سر اهل است مالک شمس و ده سال بر آرد کوز را و نوح کند دامن شرک را و
 ابو نعیم و افرجه الطبرانی فی الکبیر و در یانی در سند و ابو نعیم از نه یفر و روایت کرده فرمود که هر دوی از اولاد من است
 رنگ و رنگ بی است و جسم او جسم اسر است و لفظ شیخ علی بن عقی در حدیث دوی این است که در گفت و علامتی باشد چنانچه در گفت
 حضرت مسلم بود و دوی او چو ستاره در خیتند و باشد بیانی کساد و دوی در از و باریک میان حتی بلند نماید کاه ابرو باشد
 با داری ابرو چشمه های او فروغ باشد در میان دندان و دوی باشد یعنی سخت متصل نباشد و رنگ و رنگ بیانی
 این گندم گون جسم او جسم ثانی لعل یعنی در عرس و طول بر خشار و سیاه و خال خیار باشد و همچنین بر گفت دست است
 نیز باشد و گفت در زبان او باشد که در وقت جنگ سخن دست است بر زانوئی چه ندانند سخن تواند گفت در میان
 از آنکه کسادگی و بعد باشد و ابو نعیم بود و چشمه های او سر و رنگ خلتی باشد دندانهای و نحوه فی الاستا و
 ابو الطفیل گفته که آنحضرت و جعفر که هر دوی از او فرمود که در زبان او گران است دندانهای او چپ و در ابرو است
 خود و دوی که رنگ کند بر دوی سخن اخیره نعیم بن حماد و این هر کتی است که از مرد و کنگ قلیل اللسان وقت حکم فی اختصار
 ساد بر می شود گویم ابو داود و بسند خود از علی بن عقیله روایت کرده که فرمود آنحضرت مسلم سحر من مسلم بر علی بن عقیله

باسم بیکر شیعہ فی الشقاق ولا یشبه فی الشقاق بل الارض عدل خلق اول بعض خاست بمعنی عادت خلق کما فی بعض خاست خاست بمعنی
 پیدا ایش یعنی در عادت و خصال ناما با حضرت مسلم باشد و در دعوت و طبعه ناما بوی مسلم بود و در رساله جریه گفته حضرت
 امام سید اندر این فاطمه و ذریایشان مائل بدرازی باشد و سبطی و رنگ ایشان و شن مجرور ایشان و مجرور جناب ایشان
 مسلم شایه نباشد اما اخلاق ایشان با اخلاق آنحضرت مسلم مشابہت تمام دارد و در زبان شریف وی قدری نکست باشد
 کرد و وقت سخن گفتن تنگدل شده گاهی دست بران زنند و گاه بر زمین آشتی و جمل پیچیم و اناسیت وی پس بود و از آن
 روایت کرده یقین مال یعلم فی الناس منسبہ بنیهم مسلم و یطقی الاسلام بخوانه الارض احدیث و رجال ابن حدیث و رجال
 صحیح اند و ابوسعید خدری گفته که فرمود رسول خدا صلعم یحیی لیه الرجل فیقول یا مهدی اعطنی قال یحیی لوفی ثوبه یا استیطاع
 ان یجلا خربان یا جتو اسماکم و اللفظ للترندی و قال نه احدیث حسن قدر وی من غیر وجه عن ابی سعید عن النبی صلعم و
 لفظ ابن جتو و حاکم تنفع من فی غیره لم یسمو امشبها قطفوا فی الارض اکامه و لاند خرمند و اما مال یومند که در سنن
 الرجل فیقول یا مهدی اعطنی فیقول خذو در اسانید این حدیث زید علی است و دارقطنی و احمد بن حنبل و یحیی بن معمر
 گفته اند که از صالح و زباید و کرد احمدانه فوق نیزید الرقاشی و فضل بن عیشی لیکن ابو حاتم گفته ضعیف بکتاب حدیثه و لا صحیح
 نیز و روایت دیگر یحیی بن معین گفته لاشی و قال مرة بکتاب حدیثه و هو ضعیف و رجالی گفته متاسک ابو زرعه گفته
 لیس یقوی و ابی احمدیث ضعیف و ابو حاتم گفته لیس انک و قد حدث عنه شعبة و ابن گفته ضعیف و ابن عدی گفته
 عابنه بایر و یه و کن یرومی عندهم ضعیف علی ان شعبة قدر وی عنه و محل شعبة لم یرو عنی منصف منه و گفته اند که این حدیث
 ترندی تفسیر و این مسلم است از جابر آورده که گفت قال رسول الله صلعم کیون فی آخر امتی خلیفه یحیی المال خلیفه
 عداه اخرجه الدارقطنی ایضا و رجاله رجال الصحیح و نیز تفسیر حدیث ابی سعید است قال من خلفاکم خلیفه یحیی المال خلیفه
 و من طریق اخری عندهما قال یحیی فی آخر الزمان الطیوم المال و لایعده اتهمی و رواه احمد فی المسند و لیکن درین حدیث
 مسلم ذکر مهدی نیست نه دلیلی و دلاله میکند بر آنکه مراد باین خلیفه مهدی است و رواه اسحاق بن یحیی طبری عن
 الاعراب عن ابی الصدیق الناجی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تقوم الساعة حتی تظلم الارض جورا و
 ظلما و عدوانا ثم یخرج من اهل بیتی رجلا یملوا فتنظروا عدلا کماله و عدوانا و قال فیها حکام کمذا یصحیح علی شرط الشیخین
 و لم یخرجاه و رواه اسحاق بن یحیی عن ابی سعید الخدری عن ابی سعید الخدری عن ابی سعید الخدری عن ابی سعید الخدری
 صلعم قال یخرج فی آخر امتی المهدی یسقی الله النبیث و تخرج الارض نباتها و یعطى المال صحاحا و تكثر الامشیة
 و تعظم الامنة یعیش سدا و ثمانیا یعنی حجی احاکم گفته حدیث صحیح الاستناد و لم یخرجاه با آنکه از سلیمان بن عبید الله حدیثی
 اصحاب کتب بسته تخریج نکرده لیکن ابن جهان او را در ثقات ذکر کرده است و مروی نیست که کسی در وی تکلم کرده
 رواه الطبرانی فی معجمه الاوسط من رواه ابی الواصل عبد الحمید بن اصل عن ابی الصدیق الناجی عن الحسن بن شریک
 المحدثی عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلعم یقول یخرج رجل من امتی یقول یسقی
 یزله الله و جعل له القطر الساء و تخرج الارض برکتها و تظلم الارض منه فتنظروا عدلا کماله و عدوانا و ظلموا یعمل علی

[illegible]

در زمانه او غریب و غالب بر مخالفین بود صیاح گفته صغیر در زمانه وی گوید ای کاش پیرشوم یعنی این زمانه را بیشتر در پیم
 و در برتر و در آن بمانم کبیر گوید ای کاش درین وقت صغیر بودم یعنی تا در ترمی استادم و طول عمر در سایه وی بسر میکردم
 قف طاوس که شکار گردان عباس است گفته دوست دارم که نمیرم تا آنکه در پیم زمانه مهدی را که زیاده کرده میشود و
 احسان بر حق محسن پذیرفته میشود توبه عاصی و لغت داده میشود بنا فرمان را خرج بخیم بن خداداد کتاب حروف گوید عفا الله عنه
 که این ولی ترم باین از طاعت حمد الله تعالی زیر که زمانه ای از زمان غلو فاطمی موعود بعد تمام داشت زمانه من انشالله
 تعالی همچنان ماند اوست اگر چه تعیین وقت صحیح نشده اما لابد اقرب است از زمان منی و کل اینها بوقت قریب و تیز و حدیث
 شریف آمده من درک منکم عیسی بن مریم علیه السلام فلیقره منی السلام و داده اسحاق کم این دو را فاده نزدیک طلب از حق
 تمام است که اگر عدم سعادت مرید حضرت شرح الله سلام الله علیه و علی بنینا علیه التحیه و الصلوه و یا بد اول کسیکه تحفه کلام
 الاسلام را از جانب خیر الانام محمد صلعم رساند من باشم تا گیتی از کتاب محمدیه گردم و کلاه گوشه سعادت در این بین شد
 برکت و جنت با آسمان پیغم بشکنم حساب ازین لازم از نشاط کلاه و اگر زکس تور و عی بجای ما افتد و زینهار تعجب این
 انگنی که اکابر و مشایخ اسلام نیز پیش از من چنین ندیده اند و اند و نفس سر از دل پر در بشوق نقای فرحت انتمای عی علیه
 السلام برآورده بلکه بعضی از ایشان این تسبیح بر زبان طوطی بطور مصیبت بهر زده اند و اول ایشان در علم من شیخ ابن عربی
 حاتم است پیتر شرح محمدی معترف بشاه خوب شد و آدای پیتر شانه ای اندر حدیث بلوی آری استحقاق مناسبت این
 بزرگواران اگر چه با شترک در تمنای واحد باشد نعمت بزرگ و سعادت بزرگ و دولت شگرت است و تشبه با اولیای
 مشتمه ان تشبه بالکرام فلاح من نیز با ولا سعید اخلاف حمید خود و بارک الله تعالی فیهم و اهلهم و علیهم بیا محبت برضاه و
 و فضیلت میکنند که اگر تقدیر الهی از او را که این سعادت عظمی و موهبت کبری محروم بمانم و عمر مستعارم و فاکت از ایشان بزرگ
 از خود بقبضی و در ابلاغ این سلام برکت انجام بهیمنت التیام راضی نشوند و خویش از دریافت این نعمت بی بدل و
 نصرت مهدی و ضیعی علیها السلام بجان مال مند و مرقص و مجبورند از اند و فالتونند در رسانیدن سلام بفرمانی السلام خدایت
 جان ناری جناب امام عالی مقام و حضرت سوح الله علیه السلام در بیغ تمایند و باشد التوفیق و هر چند حادث و اراده در
 وجود مهدی آخر زمان و ظهور وی در آن آوان بنا بر کثرت طرق بجهت و متقاضیه رسید و انکار جمعی را از مسکن
 وجود او از هم پاشیده لیکن شک نیست چه آن که اسانید اکثر طرق وی معلول است بظلمت حال اسانید و سوء حفظ یا
 ضعف یا سوء رای و غیر ذلک اما آنچه از وی در سخن ترمذی و ابو داود و ابن جبر و مبارک و طبرانی و ابویعلی و ابو
 و دارقطنی و غیر هم مروی گشته اصح است از غیران خصوصاً اقل فیلس که در صحیحین است زیرا که اجماع بر تلقی وی بقبول
 و عمل آنچه در دست در است متصل گشته و درین اجماع اعظم حمایت و احسن نفع است غیر صحیحین مثلاً صحیحین و مجهول
 این روایات ضعیف و مطعونند افاده صحت شهادت و جود وی در آخر زمان میکنند اگر چه خاص از انبیا از نقد اقل قلیل باشد
 و الله اعلم و **صلی ششم** و اما علامانی که شناخته شوند با آنها مهدی موعود علیه السلام پس از انجلا نیست که
 که با وی فیض سیف و رایت رسول خدا معلوم باشد و منقشه نشاند این حمایت از زروفات وی صلعم و نشو تا آنکه میرود

آید مدهی و کتب شد بروی این گفته البقیه بن در شاه گفته این روایت از گیم سیاه خط باشد گویم این روایت
 را ضمیمه کن حماد از جعفر خراج کرده و از انبیا آنکه بر سرش بایستاید کند و منادی از وی ندا دهد که این مهدی است
 خدا را بیا و او کند پیران نیز از وی دوستی که اشارت کند بسوی مهدی بیعت فرجه ابو نعیم عن ابن عمر و در روایتی
 که فرشته باشد بر سرش و ندانند که پندارند خدای تعالی را که فرجه ابو نعیم و انجیل و افرجه ابو نعیم و انجیل
 عن ابن عمر و تفسیر گفته اشارت کند مهدی طرف پندارند پس بقیه بدست او و بنشیند شاهی از دخت در چاک
 از زمین پس بپوشد و دم و برگ را و ذکره و ایستاد و انبیا آنکه لشکری از شام بر سر وقت می رسد و در بیار میار
 کند مدینه بر زمین نبرد و افرجه ابو حذافه و عن ام سلمه فی حدیث طویل و آنرا بخیر آنکه گفتند انی آسمان بهما الناس برینند
 تعالی از شما جبارم منافقین و اشیاع ایشان را و الی کرد بر شما بهترین است محمد و احلم پس الحق شود یابوی در
 که وی مهدی است ناس محمد بن عبد الله و علقمه بن عبد الله از آنحضرت مسلم روایت کرده که فرمود مسلمانان گفته که
 سنها جانب الاشارة جاب حتی نیادی منادی سما ان امیرکم فلان افرجه الطبرانی فی سنده الا و سگ گویند مراد باشد
 دین حدیث مهدی است که ندا کنند بنام وی لیکن در سندش متنی بن صلیح است و هو ضعیف جدا و در توضیح گفته
 بود متروک و وقت این محین فی روایت وضعه ایضا و در حدیث تصریح با اسم مهدی نیست ما ذکر این حدیث در باب
 و ترجمه مهدی کرده اند استیسانا و الله اعلم و آنرا بخیر بر آوردن زمین است افلاذ که خود مثل اسطوخودوس و آنرا بخیر
 بر آوردن دست کنز کعبه که مراد از زیر وی و عتیمت منور آن در راه خدا شیخ علی متقی گفته وی عالم را بعد از خود
 و خزینه بانی که در زیر کعبه است و دزدان او برودن آید آیهی در و رساله حشریه گفته ایشان خزان را که در پیش و کعبه
 مفلون است و آنرا راجع الی کعبه گویند بر آورده در مسلمانان نیست گفتن آیهی گویم مرویست از علی که در آیه عمر بن خطاب
 بکعبه گفت الله یبید انکم که مگذارم خزان بیت الله و انفسا را از اسلمه و اسوال یا نیست کنم آنرا در راه خدا پس گفت
 علی بروای امیر المؤمنین که قد صاحب این خزان عیسی صاحبی جوانی از خورشید است که در آخر زمان آنرا بر راه خدا
 کند افرجه نعیم بن حماد اگر چه درین اثر نام مهدی نیست لیکن گفته اند که مراد بچکان دست و الله اعلم و آنرا بخیر آنکه تا بوقت
 سکینه را از غار انطاکیه یا از بحیره طبریه بر آورده و بیت المقدس خند و پیرویدان می سلمان شوند الا البلیل شمس و
 آنرا بخیر انطراک برست برای او چنانکه بنامی بنی اسرائیل شده بود و آنرا بخیر آمدن آیات سوره است بسوی می
 از طرف خراسان برای بیعت و درین باب حدیثهاست ما بهیضه آنرا بخیر آنکه فرام شد وی با عیسی بن مریم و نا
 گذار عیسی پس می یعقوب کند می در احوال مهدی منظر گفته ان هذا الولی هو الذی یصلی بالناس صلوة الظهور
 و یجد الاسلام و یظهر العدل و یفتح جزیرة الاندلس و یصلی الی رومیة فیفتحها و یصلی الی المشرق فیفتحها و یصلی
 انطاکیه و یصلی لمرکات الارض فیفتحها و یصلی لمرکات الارض و یصلی لمرکات الارض و یصلی لمرکات الارض و یصلی لمرکات الارض
 خلاصت نبی معلوم و در زبان او قتل باشد که تقدم بکنا قالوا و الله اعلم ما بعد و جاب شامه گفته از حسین بن علی
 که صاحب این امر عیسی مهدی است و غیبت باشد یکی از آنکه پیش گویند که می ببرد و بعضی گویند که برفت و آیه

برجای غیبت او مطلع نشود و دل و نه غیر او مگر مولای کجاست و این بر دو غیبت هنوز واقع نشده و شاید
این غیبت اختفای او و بحال طائف باشد مردم نزد او رسیده فراخ شوند و او با ایشان برآید و اهل مکه هرگز نماند
بعده در بحال مکه غائب شود و چکی بروی آگاه نشود و مویک نیست آنچه از ابو جعفر محمد بن علی با قمر وی شده که حنا
این امر را غیبتی باشد در بعضی این شهاب بدست خود اشارت کرد و بسوی ناحیه ذی طوی و ملائم است قولی بی اعتبار
حسین که غایب دوی تا آنکه بعضی گویند که بر وزیر اکلان موت و زمان اختفاست که بعد از او شود و آنکه امامیه گویند
محمد بن جعفر سمری مهدی مختفی غائب است بر بعضی شیعه خود را برگزیده باز غائب شد و خواص شیعه و رومی بنیاد پس حجابش
که غایب برای بعضی خواص حقیقت غایب نیست عدم اطلاع احدی برجای غیبت او ولی باشد یا غیر و چنانکه در روایت است
مناقی معرفت خواص شیعه و او راست و همچنین دل و مختفی در ناحیه ذی طوی را و غیبت او در سراب سمری است
براهی گویم چون این بر دو غیبت مریدی صحیح نباشد و مستندش جز قول حسین بن علی که سندش معلوم نیست نبوده و حجت تمام بر
شیعه نیست این را عدم وجود اوصاف مهدی منتظر در محمد بن حسن عسکری و استیلا طول عمر باین مقدار بدون و در بعضی
صحیح از شایع و ثبوت و فاشی در صغر سن اتفاق مؤخری کافی است بقدره در شایع گفته درین سال خروج وی مردم حج
بلا میروند چون بهنگام طواف کرده نزول نمی کنند بعضی قبایل بعضی شورش نمایند و با هم قتل کنند و حجاج بغداد
و خونا بجز و عقبه بریزد و روان شود و هفت کس اهل علم از اتفاق شتی بر غیر میباید بر سبند با هر یکی ازین هفت علامه صد
چند کس بیت کرده باشند و همذات آن در مکه معظمه مجتمع شوند و یکی دیگر را بگویند سبب مدد شما در اینجا چیست می گویند
و طلب این مرد که بر دستهای او فن نبیند و مطلقین فتح شود آمده ایم و ما و ارباب نام او و نام پدر و مادرش میشناسیم بر
هر هفت کسان اتفاق کرده جستجوی او در مکه معظمه نمایند و او را بگویند که تو فلان بن فلان هستی وی گویند مردی از
انصار چون حال او را پیش اهل خبرت و معرفت باز گویند عارفان او بگویند که صاحب مذهب شاهین است و می بایزد
رسیده باشد ناچار در طلب و باینه آیند وی از اینجا بگریزد تا آنکه سه مرتبه بچنین شود و صاحب مذهب که دل مرد
مردمی را در یافته تهنیت بخش کند در طلب تهنیت بگرد این هر هفت بگرد رسیده در نوبت سوم او را در باند نزد کس
و گویند اثم بارتست و خونا نامی باز گردن تو اگر دست خود برای اخذ بیت و از کفنی و اینک لشکر سفیانی و طلب
مانتو بر شده و بران مردی از خرم ناموست او را تنهید قتل کنند از این کار سرانجام کنند پس ناچار مهدی
رکن مقام نشسته مردم را بیعت گیرد و نزد نماز عشا با وی رایت رسول خدا صلوات ظاهر شود و هم قیصر سیف ابی مسلم
پس نماز عشا گذارده در مقام ابراهیم آید و در رکعت نماز بجا آورده بالای سبزه رود و با علی صوت ندا کند اذکرکم الله
ایها الناس مع ما کم بین یدی ربکم و خطبه دراز بخواند و در وی ترغیب حیات ستمجانات بدعت فرماید و در سه صد
و سیزده کس بر عدد اصحاب بدر و عدد اصحاب کوفت و وقت مجاوزت نه از ابدال شام و صاحب اهل عراق و نجاش
بر غیر میباید و چو خورشید خریف ظاهر شود و این رفتار او و سربان اهل و شیران هزار باشند و پیش صاحب مذهب بر سر ایشان
رسیده و مقام کند وی ایشان را هرگز نماند و تعاقب کسان تا مدینه رساند و مدینه را از دست ایشان بر نماند و ایشان

[illegible]

و سر است بجام خنجر و پس بقبول نباشد و نیز در وی بعد از رزاق بن هاشم و وی شهرت دارد و متبع در آن است
 ما بینا و متعظان است این مدتی گفته شد یا حادیت فی انفصال امری و گفته عیسا احمد بن سید و الی التبعی بعد توضیح گفته
 و فی نقل من همیشه اخبر به الدعی مستطاع علیکم زیات سوس قیل خراسان تا تو با و عود و لعل التبع فی سبیل الله و بعد از آن
 و نیز این ماجرا را عبد الله بن عمار بن جریز بن بیدری از نظر حق این همیشه از ابی زراره از عمر بن جابر حصیری از جسد الله بن
 بن جریز روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلوات تجرت ماس من المشرق فیوطلون الله مدی یعنی سلطان و در توضیح
 گفته فی عروین جابر و بولکذاب اخبر به الطبرانی فی الاوسط اتبعی و قیه فایه گویم این همیشه متعذر است بدان وی ضعیف
 است شیخ و عمر بن جابر ضعیف است از وی و علی بن مال میان او و حیل صفیانی منقله عظیمه و و پدر او مصطفی تا آنکه
 خیل در و ما مقتولین تا رخ فرو و و بعد جز از طرف سجستان جایده بر ایستان بروی عربی بود او قتال افسا
 و جزو او ظاهر سازد و در ساسه گفته و روایت همچنین است و بحث که بد و طاعنی بود سپس من مدین و قعه بعد و قعه می شود و
 و قعه حاکم قهر و قعه تحت باشد که هر نایمی از وی خبر بد زیات سوادیر براب فریاد کش کرد و در پیش همچنین مطبق آمده
 و شاید که مراد باین آیه جلد باشد و اصحاب صفیانی که در کوفه باشند خبر نزول ایشان را لباب شنیده بگریزند و لشکر
 و کوفه آمده و بنی هاشم اسیر را بر آنکه بعد و قومی از سواد کوفه خبر و عصبانیت ایشان سلاح کمتر بود و بعضی اهل بعصره
 در ایشان داشتند که اصحاب صفیانی را گذاشته اند و می گوید و از دست ایشان بر مانند و این روایات مؤثر است
 بسوی مهدی را و انده شوند و مهدی از حجاز و صفیانی را کوفه بر آید و این قتال بعد از غوغا و خروش عیش او و دیدار
 باشد و تا شام این خبر را و راهولناک کنند گویا فراس رسانند و خوف و غم می آورد و سبقت کند و لشکری دیگر و زشاک
 بسوی مهدی فرستد و آن لشکر مدینه را در زمین حجاز و ریخته میبست کند و همراه وی تا تمام مقاتله نماید و در بعضی
 روایات آمده که این پیش منون از طرف ساسم خواهد آمد و در بعضی آمده که از طرف عراق خواهد بود و لا منافاة در
 بحث از عراق باشد لیکن چنین کسانی از مردم ساسم خواهند بود و منسوب بشام شدند و در روایت دیگر که قتال
 این خبر و در و ابی آمده که مهدی این چنین ثانی را در سر و اصحاب را مقاتله فرماید و اصحاب و در آن روز زره و یو
 باشند و از وی از آسمان مسیح شود که آگاه باشد و اولیا و اصحاب آنان اند یعنی مهدی و دایره بر صحابه
 صفیانی باشند و درین مقاتله جز شریک کسی باقی نماند و یگر خیمه صفیانی را خنجر و جمع میان روایات باین طریق
 است که بعضی از ایشان بیعت بمهدی کنند و بعضی مقاتله نمایند و بگریزند یا مقاتله کسانی باشند که اسیر مدینه
 از طرف صفیانی ایشان را برای جنگ بگو فرستاده باشند چنانکه اشارت بدان رفته و سوادوست قتال مهدی
 با آنها در عدد اهل بدر و آنیکه سپه اصحاب و آن روز بر وی بود و چنان صفات مناسب الی ایشان است و در ابتدا
 بیعت و بعد استیلاء بر ارض حجاز و لشکر او خود بسیار باشد و اقتدا علم بعد و صفیانی فساد در زمین کنند و انظار
 نمایند تا آنکه در روز و روستی مسجد دمشق بازماند بحاصت کنته بر مجلس شرب خمر تا آنکه زنی آمده و بر زانو می صفیانی
 در محراب مسجد بنشیند و مردی سوار فرامسته بگوید و ای پسر تا کافر شدی بعد از ایمان آوردن این قتال را نسبت

سفیانی از جابر فرماید که در آن روز مسجد بنی و قریه مشایخ آن روز جمع شدند و منادی از آسمان ندا کند که ای مردمان
خدایتعالی قطع کرد از شما جبارین و منافقین شیاع ایشانرا و والی سناست بر شما خیر است محمد سبط را پس لاحق شود و او را
بکوه مکه که او مهدی است نام او احمد بن عبد الله است محمدی با جوش خود بود و قری که از مدینه منوره بر دو مرحله است
بطرف شام برسد و فرقی تمام و اینجا بن عم حسین را و از ده هزار کس پیوسته و گوید که این محمّد بن حاتم بن عیسی از قوزیر که این محمّد
بن محمدی مهدی است فرماید بلکه مهدی بن محمدی است که با قوسیت کنه مهدی علیه السلام اشارت بسوی او
فرماید آن طریقه درست او پیشند و شاشی خشک بقعه از ارض غرس نمایان شاخ برگ ریزد و سبزه گردنی انحال حسنی گوید ای این
عم این حیویش تراست را شاع گفته درین روایت یک فاعله یک شکل است فاعله آنست که حدیث دلالت میکند بر آنکه
مهدی از اولاد حسین است این ابن عم او حسنی باشد و گمان کند که خلافت دینی حس است چنانکه گوید انا ابن اعمام است
درین دعوی و امر است یکی آنکه حسن خلیفه شد پس اولادش حق است بخلاف دوم آنکه دوی نزول کرد از خلافت بر اخی حق
و از سلیمان پس حق تعالی عرض این نزول خلافت را و اولاد او داد و این هر دو امر معارض اند اما اول پس حجت حسن از بعض
مردم بود که اهل عراق و مشرق و غیرین باشند اهل شام و مغرب مصر و بعضی با حسین هم بیعت کردند و اما ثانی پس حسن
تقویت حق خود کرد و بعد نیل آن حسین بر او خود و رسید و حق او باقی ماند پس خدا تعالی خلافت با اولاد او بخشید اما شکل
پس این حسینی اگر همان است که با رایات سود قدوم آمد پس گذشت که وی از کوفه بیعت برخاسته و وی در حجاز نیاید
بلکه در بیت المقدس مهدی ملاقی شود و اگر غیر اوست پس چه قسم با وی سازعت کند درین امر بعد از آنکه اهل حجاز و مشرق
و عراق با وی بیعت کرده باشند و جواب این مشکل آنست که اگر قادم بر ابایت برادر مهدی است چنانکه در بعض روایات
آمده پس این حسینی غیر اوست و دعوی او آنست که بیعت مهدی را است از اهل بیت هر که باشد گو یا این بیعت براسخ
منصف باین اوصاف باشد نه بر اخی شخصی بعینه و از اینجا دعوی کند که بیعت او رست زیرا که او مهدیست نه آنکه سناست
کنند مهدی را و خلافت و چون ظاهر شود که وی مهدی نیست بلکه مهدی احمد بن عبد الله است با وی بیعت نکن و اگر
گوئیم که وی ابن عم او است پس اگر غیر این حسینی باشد فاجواب ما و اگر همان حسینی است پس سخن ملاقات او آنست که وی حجاز
و از ده هزار کس برای امداد و مهدی فرستد بنا بر احتیاط این معنی که اگر او مهدی است با وی بیعت کنید و اگر او مهدی
نیست از وی بیعت من استانید گو یا این بعث برتر و د باشد و چون ایشان با مهدی بیعت کنند گسیل لشکر برای بیعت
صحیح باشد و این ملاقات مجازی بود و خدا مظهر لقی نه المقام و الله اعلم انتهى و برگاهه مهدی سیان شام و حجاز بر سر
شام رسد اقامت کند و او را بگویند که از سیار روانه بیشتر شود و گویند این عم خود صخری راجی نویسم اگر وی خلیفه
من کرد پس من حساب شما بستم و چون نامه مهدی بصخری رسید اصحاب و بگویند که مهدی ظاهر شده با وی بیعت کن
ورنه ما ترا بکشیم و رضا بیعت دهد و بسوی مهدی روانه شده به بیت المقدس فرود آید مهدی علیه السلام در دست
مردی از اهل شام پاره از زمین بگذارد و بگوید که با اهل مدینه سپار و همه مسلمانان را بر جهاد فرستد درین اثنا از هر یک
از قبایر کلبه و ج که کند که او را کشته گویند در چشم او کوکب شد و جمعی از قوم خود بیرون آید و نزد صخری رسید و گوید

با تو بیت کردیم و رابی و ادبم تا آنکه چون آنکه مستحق این منو بیت کردی هم از میان ما مغزی را عاریه نمود و گویند
 حق تعالی ترا قیسی می شنایند و تو از انفع کردی می گویند یعنی شایسته است یا سید بشکنم گویند آری بسکن با مقام کنیم تا آنکه
 باقی ماند احدی از ما مرید کاتبی از تو گرفتار حق شود و بتوبه و تعلق کند از تو پیچیدگی از ذات شرف و ظلف پس کس کچ کند با وی
 تمام ما مرید در درویشی آمده که می گفتند و منقاد میگفت و بعد از سال از بیت مهدی و مهدی علیه السلام
 بزی رایت بنفرتند و اعظم رایت در زمان او صد مرد باشند نصف لشکر مغزی کلید و با خیل و جل و ابل غنم خود و چون
 هر دو لشکر مقابل شوند کلب پشت دهند و بگریزند و لشکر مهدی جنگ کند تا آنکه فتح یابد و زنان ایشان را اسیر کند و زن
 دو شیر را بهشت رزم بفرستد و مغزی را زنده اسیر کرده پیش مهدی آورند و بر تنگی که نزد کنیت بطین وادی بردارند
 به نریا محترض افتاده دست در رنگ گوسفند فریغ نمایند و در مدیت آمده آنخاب من حاجت میزند غنیمت کلب کو بقتال
 قیل یا رسول الله کیف یغنون اسوا لهم و یسبون و راییم و هم سملون قال یفرون با ستملا لهم و سخر و الزنا یکنان فی الاشاعه
 بعده ناشی با رایات سو بیاید و سجده ماه شمشیر او بر عاتق او باشد و در وایتی هشتاد و قتال کند و مثله نماید تا آنکه مرگ
 بگویند معاذ الله از آنکه این کس از اولاد فاطمه باشد و اگر فاطمی می بود رحم میکرد و مار و میان او و بنی عباس نمی آید
 و بعد باشد و در من غلظت و قنعه و دیگر باریس حران شعار ایشان است باشد و در وایتی کیش کیش و معنی هر دو
 یکی است تا آنکه او را بمهدی سز کنند و در بعضی روایات آمده که هفتاد و دو ماه که مدت شش سال باشد شمشیر بر دوش
 بر دارد و در بعضی آمده که رایات را در بیت المقدس بمهدی تسلیم کند و در بعضی آمده که وی حق الموت نرسد و در وایتی
 آمده که رایات ناشی با خیل سفیانی بیاد و در میان ایشان مقتدا عظیمه و دود و لشکر سفیانی هر میت خود و باز کلب
 گردد و ناشی بگریزد و نمیمی پوشیده در بیت المقدس سید تمهید مهدی بسوی شام کند و طریق جمع میان وایات
 اینست که مدت شش سال باعتبار جمیع من است و در حدیث علی است مرفوعا ان رسول الله صلعم قال یخون فی
 آخر الزمان فتنه یحصل الناس کما یحصل الذنب فی الامکان فلا تسبوا اهل الشام و لکن سبوا سائر اهل الشام فیهم الا بدله
 یوشک ان یرسل علی اهل الشام حین من السماء فیخرجن جماعتهم حتی یوقا تمتم الثعالب غلبتم فخذوا کما یخرج خارج من
 اهل یثرب فی ثلث رایات المکثر یقول خمسة عشر الفا و اقل یقول انا ستر الفا اما تمم است یقول سبع رایات
 تحت کل رایت رجل یطلب الک فیکتم الله جمیعاً و یرسل الله الی المسلمین الفتنه و تمتم قاصیهم و انهم رواد الطبرانی فی
 الاوسط در توضیح گفته فی این لهیته و بقیته رجال الفتنه است و اهل بیت بران حدیث عبد الله بن مسعود مرفوعاً قال
 بیستمی چند رسول الله صلعم از قبل فتنه می باشد فلما بهم رسول الله صلعم رفت میانه و تیر لونه قال فقلت ما زال
 زعمی و جبک شینا مکره فقال اما اهل البیت انتار الله لنا الاخرة علی الدنیا و ان اهل بی سلیقون بعدی بلای و
 تشدید او نظر می یابی قوم من قبل المشرق معهم رایات سو و فیسألون ان یخرفوا لعل یقربوا فیقاتلون و یفرون
 ما سألوا فلا یقبلون حتی یضوئنا الی رجل من اهل بی یو اطلی اسمها اسمی و اسم اهل فیکل الارض فیملون باقتضا کما ملونا
 جوراً من اهل کرب ذلک فیکملون اعقابکم فلما تم و لوجوا علی الثلج فانها رایات مهدی بکذابی الا شاع و این حدیث را در

و حاکم در سند رک اخراج کرده و نزد محمد بن معروف بحدیث الزیارات است اما در سندش نیز مدبر بن ابی زیاد است شعبة گفته
 کان فانما یعنی ریف الا حادث التي لا تعرف مرفوعة و محمد بن فضل گفته کان من کبار ائمة الشيعة و محمد بن حنبل گفته کان
 با کما فقط و قال مرة حدیثه لیس نیک ایچی بن معین گفته ضعیف و عجل گفته جایز احادیث و کان باخره یلقن ابو زرعه گفته
 لیس کتب حدیثه و لا یستج به ابو حاتم گفته لیس بالقوی و جرجانی گفته سمعتم یضعفون حدیثه و ابو داود گفته لا اعلم احادیث
 حدیثه و غیره احب الی سند و ابن عدی گفته هو من شیعة اهل الکوفة و مع ضعف کتب حدیثه و روی له مسلم لکن مقرونا بغيره
 و باجماع اکثر اهل حدیث برضعف اویند و ائمة تصریح کرده اند بضعف این حدیث و کعب بن جراح گفته لیس شیعی و کذا یک
 قال احمد بن حنبل ابو قلامه گفته سمعت ابا اسامة یقول فی حدیث زید بن ابراهیم فی الزیارات لو حلف عندی خمین بمیدان ائمة
 اند اند بن ابی ایسم اند اند بن علقمة اند اند بن عبد الله بن عقیلی این حدیث را درضعف آورده و ذهبی گفته لیس صحیح لحدود راسا گفته
 که بیحد ماه باعتبار مدت قتال او باخیل سفیانی و اجتماع شعیب بن صلیح با و است و هشتم ماه باعتبار مدت مابعد نزول او
 بکوفه و فرستادن او لشکر را برای بیعت بسوی مهلب است بنجاح حسن لا یس و طریق جمع میان روایات اخیره اینست
 که روایات ناشی بامدی نشود تا آنکه سفیانی بمیز یا ناشی رجوع کند بمهدی و قادم برایات تمیمی باشد و نسبت او به ناشی مجاز
 است یا روایات بفرستد و شام را فتح کند بمیز قبل اجتماع با و می یا آنکه روایات قدوم او برایات و وصول او بمهدی اکثر گفته
 و اشهر است پس این روایات نزد امکان جمع متقدم نشود و نزد تعارض ساقط گردد و همچنین روایت نصر و غلبه اکثر روایات غیرست پس
 و اگر جمیع کنند میان اینها پس هر جمع آنست که در بعضی افغان منزه گردد و دست غالب آید و الله اعلم و دو ساله حشریه گفته
 نصاری از هر طرف در جمع افواج کوشش نمایند و از کج و دو از مردم روم بغیر جنگ یتیمان بیایند و لشکر نصاری نه گشت و دست
 هزار باشد و هشتم نشان آشته باشد و زیر پریشان و از ده هزار کس حضرت امام نیز از که کوچ نموده بمیدان منوره برسد
 از آنجا زیارت بجانب تبک کرده بسوی شام روانه شوند و از آنجا تا شهر دمشق رسند و از طرف ثانی فوج نصاری در مقابل
 آید و فوج حضرت امام سه فرقه شود و فرقه باشد که از خوف فرگیان رو بفرار برند و از لشکر آنجا بجانب آشفته متفرق گردد و حق تعالی
 توبه ایشان صلاح قبول فرماید و جمعی که همراه ایشان باشند بعضی شهید شوند و بدرجه شهیدان بدر و احد رسند و جمعی فرست
 نمایند برفیق الهی و شمول عافیت ماسون عاقبت گردند و هیچ گاه گرفتار قتل و ضلال نگردند پس حضرت امام قتال نصاری
 لشکر را ببارید و جمعی کثیر مسلمانان قسیمی شوند که بی فتح باز گردند پس هر جماعت شهید میشوند و حضرت امام با جمعی قلیل
 باز آیند باز جمعی ثانی جمعی کثیر قسیمی شوند که بی فتح باز گردند و همراه حضرت امام بیایند و دادجو اندوی دهند و بدرجه شهیدان
 رسند و حضرت امام وقت شام با جمعی قلیل باز پنجمه را رجوع فرمایند روز سوم همچنان جمعی کثیر بمن قسیم و شرط در رکاب
 آنجا بمونوبه کارزار شوند و بدرجه عالی شهیدان کامیاب شوند حضرت امام با جمعی قلیل باز پنجمه را معاودت فرمایند
 روز چهارم جمیع قلیل که بمجا فطنت خیمه یا بیگاه می مانند همراه آنجا بجانب آشفته جنگ نمایند این روز حق تعالی فرست
 اهل عطا فرماید و جمیع نصاری چندان مقتول شوند که بوسی ریاست در و مانع باقی ماندگان نماند و بذلت و قلت تمام
 بگزیند و پریشان شوند و بی کثیر از ایشان در قاع قب بوا دی عدم و جنم رو ند بجا از این فرست حضرت امام انعام

بیستار بر جلا و ران این کار را قسمت فرمایند اما مردم را بسبب کثرت مقتولین هیچ فرحت بآن حال و دولت نباشد چه بسا
 حاکمان آنها و تبسید را باشد که از صد کسی جز یکی نماند بعد ازین حضرت امام بنده و سبب بلا و اسلام و سرانجام اختتام و اتمام
 حقوق امام پر دازند و هر طرف مساکر و افواج خضر امواج روانه سازند و تقسیم خزانة سبحا ببحر دوست انعام فرمایند
 و خود بعد فراغ ازین مهمات متوجه مشرق قسطنطنیه میشوند متقی گویم نظام انقیاد و ادانت که این جنگ حضرت امام با اعدای
 انصاری قبل جنگ قسطنطنیه است و لهذا این روایت را در رساله اندک و در بعضی شکر سفیانی در بیدار نوشته اما
 روایات دیگر معلوم میشود که این همان نامه کبری است که بعد صلح با روم بر قسطنطنیه اتفاق افتد چنانکه باید و الله اعلم بقیام
 روی زمین مقبضه اقتدار مهدی علیه السلام آید و اسلام قرار گیرد و گردن اندازد و جمیع ملوک ارض حلقه اطاعتش بپوش
 کنند و لشکری برهند و ستان فرستند و فرخ گردد و ملوک بپندار غل کرده همیشه او آرند و خزان این کشور را از یو بیت انقیاد
 سازند و در خیال هفت سال کشت کند فصل در ذکر کبری که بنیان مهدی علیه السلام باشد و این قده بعد هلاک سکیا
 واقع شود و ما جزای او اینست که مهدی با روم صلح امری کند و در بعضی روایات آمده که مدت این صلح ده سال باشد و
 مسلمانان بجهاد و غزو مشغول باشند و این مدارا انسان در امر حق قتالی الی اسلام را نفرت و بغضت و نفرت ازین
 ارزانی دارد تا آنکه زول ایشان بر خیزد و متولی کلام موعنی است اتفاق افتد و قاضی از روم بگوید که صیبتنا لب مدینه
 قاضی از مسلمانان بخوبی بلکه اکثر غالب است و میان هر دو تداول شود و شورشش گردد و مسلمانان که دورا را ایشان بنا
 بر صلیب سید آفران بکوبد و روهسان بر کاسر صلیب حمل آورده شوند و او را بکشند و مسلمانان بوادید خیال سلاح گرفته بمقابل
 بچازند و حق تعالی اگر امام این عساکر مسلمین بشهادت فرماید و همه شهید گردند ابو داؤد از حسان بن عطیه از جبرین بن نفیر
 مروی از صحاب کثرت که او را در خبر گویند روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا اسلام مستحقان الروم صلیحی انما
 فتقرون انتم و هم عدو من رانهم قسرون و تنفون و تملون ثم ترجعون فی تنزلوا و ابرج ذی تملون حیرج رجل من اهل الشریفة
 فیقول غلب السلیب فغضب جل من المسلمین فیدقه فغند ملک انقدر الروم و تخرج الیه و یثور المسلمون لی املقتم فقتلوا
 فیکرم الله نیکم الاعصابه بالشمادة گویم المسیح الا من الودیعة ذات البناات تخرج فیها الودایبی تسرح غمطلة کیف شاه
 و التسلول الا ما کن المرفقة من الارض و الحمة معظم القتال چون برین خبر و در میان مسلمانان مغلوب شوند و در میان
 یا و شاه خود را بگویند که شما را از عرب کفایت کردیم و اطفال ایشان را بفصل رسانیدیم حالا انظار چیست پس میت
 نامه که مقدار حمل آن باشد بجمع شوند و با شهادت بیایند و در نقلی آمده که باستان و بنایر کنند و معنی هر دو و حد
 است زیرا بر غایت یعنی رایت و دوازده هزار کس باشند و اعیان یا و ابق که نام موضع است فرد و آینه گویم این سر
 موضع قریب حلب انطاکیه اند در قاصوس گفته المعن و یزید کورده بواسطی حلب الا عاق موضع من حلب انطاکیه
 سیاه کثیر و لا یجف الا صیفا و هو المعن جمع با جزاء و تهمی و نایه عین حمیه و یامی بجمعه یعنی رایت یعنی نشان است غایب
 بموضع نیز گفته اند و هی الامتة من القصب شبه کثرة را هم با و اعیان عین حمیه و ابق بروزن طابع بکسر با و شمس
 اوست و در خیال کرد و هی از خیاری اهل مدینه بیرون آید و از هر دو سوی صف قتال بنزد و در میان گویند یا را

یکسانی را که درین راه دشنام دادند باز گردانید که با دشمنان مقاتله کنیم مسلمانان جواب دادند که و انشای این هرگز نشدنی نیست
 که شما و اطوان خود را غنای کنیم نظر را بیت سبب است مجهول معلوم خوانده شده پس اگر مجهول خوانند غنایش آن باشد
 که الذین سبیتهم مناد و فرجوا من دینا و ماریا و ایقان و نسا و اگر معلوم خوانند غنایش آن است که الذین سبوا اولادنا و نسا
 ذکره فی الاشارة و معنی اول الصق بمقام است و دین قتال ثلث جماعت از مسلمانان هریت خود و بگزید و حق تعالی تو را قبول
 قبول نکند و ثلث جماعت مقتول شود و ایشان قتل شد همدار باشد تر و خدا و ثلث جماعت فتحیاب گردد و گاهی در فتنه
 نیفتد و در روایت لغوی بن حماد ابن اسود مروی آمده که باشد میان مسلمانان روم بدنه و صلح مقاتله کنند اعدا خود را
 ایشان و غنایم را با هم قسمت کنند پس روم غزاکند هم از مسلمانان فارس و او مقاتلان آنها را بکشند و ذراری را اسیر
 سازند و گویند قاسمونا بالغنایم که قاسمنا هم پس اموال و ذراری و شرک را با هم تقسیم نمایند روم گویند و ذراری اسلا
 را که در غنیمت بشماریده است هم قسمت کنید مسلمانان گویند ذراری سلیمین را با هم تقسیم کنید و هم گویند شما غنایم کردید این
 لغته بسا صاحب قسطنطنیه رجوع آرند و گویند که عرب غنایم کرد و ما در عدد اکثر و در سامان اتم و در قوت اشدهستیم از ایشان
 مد و ما فرمائی که با ایشان مقاتله کنیم وی گوید با ایشان غنایم نکند طول و در همین ایشان را غلبه داشته اند ناچار پیش صاحب
 روم می آیند و ازین ماجرا و خبر دهند وی هشتاد غنایم بفرستد زیر هر غنایم دو وزنه هزار نفر باشند و رجوع و بگویند که
 چون سوار شام بدست آید مرا کبالتش نریند و بسوزید تا بجایمانی خود بچنگد اینها چنین کنند و تمام زمین شام
 را بگیرند چه بر وجه و چه بر وجه شهر و مشق و مشق و بیت المقدس را و ایران سازند این سحر و گفته گفتیم و مشق و مشق و مشق
 را گنجایش کند فرمود الذی لغتی سید و واسع شود بر کسی که بیاید او را از مسلمانان چنانکه وسعت میکند رحم بر او
 گفتیم حق چیست فرمود کوهی است زمین شام از حرم بر نه که او را رباط گویند و ذراری سلیمین نه اعلامی محقق باشد
 و مسلمانان بر نه رباط صبح و چگاه با ایشان مقاتله کنند و صاحب قسطنطنیه چون این حال به بیند راه دریا بسوی
 قسطنین سه صد نفر از کس و نه سازد تا آنکه ماده الف که او تعالی الفت داده است میان و دلهائی ایشان بایمان
 بیاید و با ایشان چهل هزار کس از حمیر باشند و در بیت المقدس سیده روم را مقاتله کنند و هریت دهند و از
 لشکری بشکری بر آرند تا آنکه قسطنین رسد و ماده الموالی سیاید گفتیم ماده الموالی چیست فرمود عتاقی شما اند و
 از شما قومی است که از طرف فارس بیاید و عصبه خود را بگویند ای معشر عرب نباشد با شما یکی از دو گروه یا مجتمع شود
 گفته شما قس قاتل کند نزار یکروز و موالی روز دیگر و بر آیند بسوی مشق و مسلمانان بر نهی فرود آیند که او را گذارد
 که آگویند و شرکان بر نهی دیگر که آنرا قریه خوانند و آن نه سیاه است و مقاتله کنند با ایشان و حق تعالی نصر خود
 بر د و عسکر بر د و نازل شود صبر بر ایشان تا آنکه یک ثلث از مسلمانان کشته شود و ثلثی بگزید و ثلثی باقی ماند
 پاتن که کشته شوند پس شهید ایشان مثل ده شهید از شهداء بدر باشد و هر واحد از شهداء بدر شفاعت بفرستد
 شهید کند و بر سه ثلث متفرق گردند ثلثی بر روم ملحق شود و گویند اگر خدا را حاجتی باین زمین میبود مد ایشان میکرد
 و ثلث دیگر که سلسله العرب باشد بگوید بگذرید بر روم بماند بعد بیاید با ما بسوی بدر و یعنی اعراب بر دیر با ما بسوی

عراق و دیگر حجاز آنجا که مردم صفات مستورند و امانت مستور پس بعضی بمسوی بدن روند و گویند الله الله و بعضی
 را از خود دور کنند و باید که کاهن شام جمع شود و با دشمن قاتل نمائند و هرگز شام مستور نشود و باید که شام مستور نشود
 بهنگام فراهم شده و حیات کنند بر آنکه متعلق کنند تا آنجا که لاحق شوند با خوان مقتولین خود چون دیده شود
 بمسوی کسی که تحول کرد و بایشان کشته شد و بهینند و مردم قتلت مسلمانان بر خیزد و یکی رومی و رسیان هر دو چون
 و با او رقی با شد که در بالای می صلیب پس ندانند که نصب الصلیب موی از مسلمانان میان صفین قلم شود و با او
 بنده یعنی نشان باشد و وی آواز دهد که کل غلبه الله و اولیاده و اولیاده بر کافران ازین قول که صلیب است
 شغف فرماید و جریل علیه السلام در دو کاف و شسته فرود شود و بگویند ای حیکامیل بفریاد بندگان بن بر می آید
 و در صد هزار ملائکه نزول کند و حق تعالی فرخنده و بر مسلمانان فرود آید و و باس خود بر کافران نازل سازد و مثل
 کنند و بهر نیت خود رند و مسلمانان در زمین و دم در آیند تا آنکه بر عیور رسند و بر سورا و خلقی کثیر باشند گویند یا هیچ کسی
 اکثر از روم ندیدیم با آنکه بسیاری را کتیم و سادی گویند یا کثریم فی الله بیده و اینها بگویند که ما مانده و سیدنا جزیه
 بمسوی شما و انیم پس رانی خود ایمان گیرند و روم بر او و جزیه فراهم شوند و مردم اطراف نزد ایشان جمع گردند
 گویند ای سعتر سرت جال در پس شما و زاری شماست این خبر باطل باشد پس که از شما و رسیان آنها باشد چیزی
 که با اوست نه میزند ایشان قوت بازوی شما هستند چون بر آید خبر باطل بایند و روم بر بقیه عرب که در بلاد
 ایشان باشند بجهند و آنها را بکشد تا آنکه در ارض روم که ام عرب عربیه و ولد عربی باقی نماند مگر آنکه کشته شود
 و این خبر مسلمانان رسد ایشان بغضب ای خدا رجوع کنند و مقاتلان روم کشتن و سنانند و زاری ایشان را اسیر نمایند
 اسوار فراهم کرد و در هیچ مدینه و خضر نیاید و بر سره روز فرو و نیابند و بیخ فر کوش شوند تا آنکه مقبوض شود و مثل ظنینه
 فریاد بر آید و بگویند صلیب که بر آمدند شد رانی و هیچ ناصر ماست غلبه شک باشد و در وی خیمه آرد و شود و دریا
 از قسطنطنیه بمسوی گردد و گویند بصلیبه ایامه و شد بر برای ماینه نشد و مسلمانان احاطه نمیدهند کفر کنند شب و جمعه
 و کبیره و میل تا صبح و نباشد در میان ایشان نام و نه جالس هر گاه و خبر طوع کنند مسلمانان تکبیر واحد بگویند پس هر دو بر
 بیفتد و میان گویند که عرب اقبال میکردیم الان رب امتقانه میکنیم حال آنکه شهر از برای ایشان بهندم گردید و
 خزینه او برای ایشان هست پس به شماعی خود زور بسیار کلیل کنند و پر کرده بدهند و ذاری را قسمت نمایند تا آنکه
 و رسم یکدسته صد زن و دوشیزه برسد و متمتع شوند با پنجه در دستهای ایشان است مادامیکه خدا خواسته باشد پسر
 بیزن آید و حال این خبر درست باشد و فتح کند خدا و تعالی قسطنطنیه را برای اید اقامه که آنها و نیا الله الله و بر دوز
 خدا از آنها موت و مرض و ستم تا آنکه فرو آید پس این بریم علیه السلام و متعلق کنند با او و حال را سید و علی بن حدیث را
 بطوله در جامع کبیر آورده در اشاعه بعد از کراین روایت گفته که میان مسلمانان در میان صلح شود و اهل اسلام
 رومیان که با ایشان صلح بوده باروم که غده و ایشانند جنگ کنند و لذا از روم بسلیم بگویند قاسمونا الغنا مگما
 قاسمنا کم و فارس دشمن مسلمانان باشند و مقاتله ایشان با حدی اکر مسلمانان مثل مقاتله بعضی مسلمانان با

بپس باشد بر ملک این ظاهر قول ایشانست لافقا حکم در ای مسلمانان جمع کنند. فارس بسوی کفر و این ظاهر قول
 ایشانست فیما سمعناهم الاموال ذراری الشکر و همین معنی مناسب شفاعت برومست بر ایشان زیرا که روم کفار
 باشند و استعانت بکفار بر مسلمانان از بنیست برین تقدیر بعضی ذراری را از طرف بلاد و سبیلان سیر کرده باشند و بعد
 استیلا بر فارس آنها را مستر و سازند و طلب دم مقامه را درین ذراری از ان جهت باشد که در دست کفار آمدند و درین
 روایت مستفاد شد که آمدن روم از طرف دریا باشد و از رسیدن ایشان بدان حق و امان که متصل حسب است استیلا
 ایشان بر جمیع بلاد مسلمان لازم نمی آید تا گمان رود که قسطنطنیه که الآن دار الاسلامست متاسعت قیام معهود با و
 الکفر شود زیرا که قسطنطنیه کبریست چنانکه بسیار میگویند که در اینجا آمد که چون صاحب قسطنطنیه اینحال
 بیند از راه بر سر صد هزار کس و ده نفر کس که این لشکر برانی اماره و سلطانان بفرستند و رویت
 قاتل مسلمانانی آن نیست زیرا که سیه ملک کس بر ابراست و روایت که زیر هر یکی از آنها دوازده هزار کس باشند قلیل اند
 لایما انبعل بعد قتل متو لا و تحول متو لا بسوی روم گفته شود یا آنکه چون اهل قسطنطنیه بمیدای پیوندند بعد ایشان
 در اینجا کفره بمانند و بلاد ایشان را خلیفه شوند و چنانکه از من شام را بگفته اند چنان این بلاد را هم بستانند و نهاده اند
 قاضی گفته قسطنطنیه بزبانه یابی شده و قد تضرع الطار الاولی منها دار ملک لروم و فتحها من اشرط الساعه و تضحی
 بالرومینه بنور نظیبا و ارتفاع سور با احد و عشرين ذراعا و کنیستما سستطیله و یجانبها معود عال فی دورا ربعة ابوابا
 انفریبا و فی راسه فرس من نحاس علیه فارس فی احدی ییدیه کرة من فربت قد فتح اصابع بدو الاخری مشیرا بها و هو موصوف
 قسطنطنین بانیها انتهی موافق استثناء و مشق است و اویت دیگر که مشطاط سطحین و طیر کبری و مشق باشد و نزد
 شرمج و جال بت المقدس و اما رابط لپس در قاموس گفته که بر موضع و قد ذکر فی السحیث انه عند حصن لپس احتمال
 دارد که نام نفس نمر باشد یا معنی بود که نمر را با و اخافت کرده اند و معنی قول او که شهید ایشان همچو ده شهید را رخ
 باشد است که هر شهید از او قیامت شفاعت باشد بر ابر شفاعت ده کس از اهل بدر و اهل بدر شفاعت هفتاد و کس و
 باین حساب هر یکی از ایشان شفاعت هفت صد کس باشد و این از قبیل قول آنحضرت صلعم لواء احدیهم احرسینکم
 پس لازم نمی آید تفضیل ایشان بر اهل بدر مطلقا زیرا که تفضیل حجت را بر هیچ شی معادله نمیکند و تحقیق است که چنان
 تفضیل مختلف اند بکن که تفضیل ایشان از جنسی باشد و تفضیل او شان بجنسی دیگر یا آنکه باریکی از ایشان همچو بلاد
 کس از اهل بدر است بنا بر کثرت مقاتلان ایشان از روم و بودن ان بعد از من نبوت و مویده اوست کثرت در بلاد
 برای ایشان نسبت با اهل بدر صد چندان زیرا که مقاتلین ملائکه در بدر سه هزار بودند و درین زمان سه ملک باشند
 و فقط عمود در سه نسخه بودن یا در نسبت و تار تانیست یافته شد اما در قاموس عموریه گفته شد باین هم لغت باشد یا آن
 نسخ مذکوره هفتاد و درین حدیث جس بحر یعنی خلیج مذکور است و در روایت دیگر تعبیر بخلق بحر آمده و برین تقدیر
 این معجزه آنحضرت صلعم باشد و تانیست قول بعضی علماست که گفته اند که کنی یعنی من الانبیاء معجزه الا و لینی صلعم معجزه
 و اما علم برادر رسول صلعم و معانی لقیمة الفاظ حدیث واضح است و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم بحیث

الروم علی وال من شرقی یواطی اسماء بنی فیه قتلون بکمال یقال له العاق فیه قتلون فی قتل بنی المسلمین الثالث او نحو
 ثم یقتلون الا یوم الاخر فیقتل بنی المسلمین بنحو ذلک ثم یقتلون یوم الثالث فیکون منسج ابل الروم فلا یزالون حتی یقتلون القسطنطینیة
 فینبأهم یقتسمون فیها بالارواح الا انها هم صانع ان الدجال قد خلقکم فی ذلک فیکم اخربه اسطییب المتفق والمفترق وروی فی
 انه وکما سلمان ان شرطه کنند برای موت که برگردد و اگر غالب شد در مقابل کنند تا آنکه شب میان ایشان حاجر گردد و فی این شب
 هر دو غیر نایب باشند باز سلمان بن عیین شرطه برای موت کنند و تا سه روز غیر غالب گردد و چون روز چهارم آید بقید اهل اسلام
 برایشان حمل آورشوند و او تعالی دانه بر کافران گرداند و مقتدر عظیم رود و بد که مانند شش دیده فستد تا آنکه هر طائر که از
 پهلوی ایشان بگذرد و تجاوز نکند مرد و بیفتد و پسران یکپ در را شمار کنند که صد کس بود و دند و باقی نماند مگر یکصد و پست
 میراث کنند و نه بنیمنت شادمان شوند و بیجا زن را در این بکام یک قیم باشد گویم شرطه بالغم یعنی گردن از جیش است
 که قتل کند برای قتال و حمله آرد و راعدا و دانه یعنی شریعت است و مراد پهلوی نواحی ایشان است بعد از این مقتدر
 مسلمانان تعاقب ایشان کنند و نیز قتل تا آنکه القسطنطینیة کبری رسانند و در حقه الله را گفته این بلده را هفت سورت
 در حق سوره که محیط هر شش سورت است و یکت رابع و در وی صد باب است و در حق سوره دیگر که ملحق بدست نه در
 و برنج که در بحر رومی میریزد و بدست متصل به بلاد روم و اندلس انتهی گویم ظاهر آنست که الان باین عمارت و حیثیت
 و محکم که در آن وقت عمارتس باین قدر رسد و با بجا مهدی نواحی خود نزد بحر مرکوز کند تا منور برای نماز باعداد نماز
 آب دریا از وی دوری جوید و وی در پس او رود تا آنکه ازین ناحیه تجاوز فرماید باز نشان را بنشانند و ندا کنند
 ای مردم جوید کنید که حق تعالی بجز را بر ارض شما منطلق کرده و شگافه بنا کند برای بنی اسرائیل شگافه بود همگان
 عبور کنند و مهدی استقبال نماید و اینها بیکدیگر آرد پس دیوار عایش بیفتد باز آید که اگر گویند پس نوبت ثانوی
 باین دوازده برج ساقط شوند و اینها آن بلده و مفتوح سازند و نایکسال آنجا اقامت کنند و مسجد بنیاد دهند
 پسترد بلده و دیگر و آیند و درین میان که قسمت تنام بسیار میکرده باشند که ناگاه صاعقه فریاد کند که و جال
 پس شما در درامی شماست در شام چون برگردند از خبر باطل بر آید و تارک و آخذ نام شود بعد یکبار سفینه
 طیار کنند و در وی اهل شرق و مغرب شام و حجاز سوار شوند بر قصب جل واحد و بسوی رومی روانه شوند از
 جدا باشند بن بشر لاری مروی است که گفته یا ابن ابی لعلک رک فتح القسطنطینیة فیاک ان ادرکت فتحنا ان ترک
 غنیتمک منها فان بین فتحنا و خروج الدجال سبعین سنین اخبره نعیم بن حماد فی الفتن گویم حدیث ابن سعد در ذکر طحمة کبر
 بطول از جامع کبر سیوطی گذشته و اسطییب هم در مفرق و متفق از حدیث ابو هریره آورده و عبارت رساله حضرت
 درین مقام آنست که چون انتخاب برگزارد برای روم رسند جماعه بنوا سخی را که هفتاد هزار تن باشند بر کشتیها سوار
 کرده برای استخلاص این شهر که اکنون استبول نام دارد تعیین فرمایند چون این جمع مقابل فعیل آن شهر شوند
 بیکدیگر آید و از بردارند و یوار مقابل آفتبر مبد نام الهی منهدم گردد و مسلمانان حمله آورده در شهر وارد آیند و کفار را
 بکشند و ملک ابقاعه عدلی و احسان بند و بست نمایند از ابتدای بیعت حضرت امام تاین فتح بهفت شش

سال گذشته باشد که خبری مشهور شود که چه شمشاد به دجال برآورد و خان شافعی و آشوب بر پانزده حضرت امام کوچ
 بلفش شام بقصد معاونت فرمایند در کوچ اول نه سوار برای تحقیقات این خبر پیش پیش لشکر بطریق طلایع برآیند پس
 خدا فرموده اند که من نام ایشان و پدر ایشان تمام قبیله نامی ایشان و رنگ پان ایشان میدانم ایشان بهترین مردمان
 روی زمین اند در آنوقت پس ایشان تحقیق نمایند که این خبر دروغ است هنوز دجال نبر آورده است پس حضرت امام
 شتابی را گذاشته است که و خبر گیری ملک و اند شوند چندی نگذشته باشد که دجال برآید انتهی بقدره کثر و جلیبیت المقدس
 که ظاهرین اما وقت غریبی اسرائیل گرفته و در آتش سوخته و منجوران یک هزار و هفت صد سفینه در دریا آورده و بیرون
 آید و یقه لغت آنحضرت صلعم را شنیدم میفرمود و مهدی این را بر آورده بسوی بیت المقدس برگرداند آورده فی
 الاشاعره و لم یکر تحریر در عقد الدار گفته و میباید بلا در دم است و پادشاه انجرا الهاب لقب است هر که باشد حاکم
 بر این انصاریت بمنزله خلیفه در مسلمانان باشد و مانند آن کدام بلده در بلاد اهل اسلام نیست و مورسین در صفت
 از عجب چیزی ذکر کرده اند که گوش من در باره بلده از بلاد عالم مانند آن نشنیده و قسطنطینیه قریب است بروی چهار
 تکمیر برآید پس حایط او ساقط است و ششش یک کس اقبل رسانند و از وی استخراج حل بیت المقدس و تابوت سیکینه
 و مایده شی اسرائیل باره طای الواح تورا و حله آدم و عیسی موسی و منبر سلیمان و دو قفیه از من منزل برینی اسرائیل
 که از پیش سفینه تر باشد بکنند بقدره بمیدینه دیگر که آنرا قاطع گویند بیایند طولش یک هزار میل و عرض پانصد میل است
 و مساحت دروازه دارد از هر دروازه هزار مفاصل برآید و این مدینه بر ساحل بحر است در وی سفینه نیست از شهر
 صلعم پرسیدند که این بحر چرا سفینه بر نمیدارد و فرمود او را قهر نیست در دراز خلیجای این بحر میکنند و او نقالی
 این خلیجان را برای بنی آدم منافع ساخته و قهر دارد که حامل سفر نیست پس وی هم چهار تکمیر برآورد و وی ساقط
 شود و هر آنچه در وی باشد از غارت نمایند و هفت سال آنجا بمانند پسترسوی بیت المقدس بیایند و خبر دجال
 بایشان رسد که در یهودا صهیون خروج کرده است از حربه ابن عمرو الدانی فی سنه و در روایتی آمده پسترسایه
 مدینه را که آنرا قاطع گویند و این بر بحر حاضر محیط بدیناست و نیست پس او مگر از خدای عز و جل طول او هزار میل
 و عرض پانصد میل است تکمیر گویند و دیوارهایش بیفته و هزار هزار مفاصل را یکشنبه بعد از مهدی توبه بسوی
 بیت المقدس فرماید باز از کشتی و فرو دآیند مسلمانان بشام فلسطین میان و عکا و صورت و عسقلان و غزه و امواک
 نزد مردم آنجا باشد برآورد و مهدی در بیت المقدس فرو شود و تا خروج دجال آنجا بماند یعنی خرگاه مسلمانان
 در طحله کبری و مشق باشد نزد خروج دجال بیت المقدس بود و مهدی در همه آفاق درآید و هیچ شهر نباشد که
 در وی خدا و القهرین داخل شده مگر آنکه وی نیز آنجا درآید و اصلاحش کند و هیچ جبار نماند که او را هلاک نسازد و در
 آنحضرت آمده که مالک شدند و نیاراد و موسی و دو کافر اما و موسی پس ذوالقرنین و سلیمان اند و کافر پسر
 نمرود و بخت نصر اند و نزدیک است که مالک شود آنرا خاس از عترت من که جبر نیست و این مرد و پیر از این عباد
 آورده و رفو خاک اصحاب کجیف احوال میدی شوند اهل علم گفته اند که حکمت در تأخیر ایشان تا این مدت است

شرف دخول در امت میست مسلم الکرام الهی که از اول لواء که مهدی آفریننده کند بسوی ترک فرستد و ظاهر آنست
 که این فتوح و دردت مهیا و در مصالحی بر او ماست زیرا که مهدی بعد از انتقال مردم برای ایشان مانع نگردد و آری موت
 و سراپا بجا نفرستد باین جهت دخول آفاق بوی مجازا منت میکند و از آنحضرت صلوات الله علیه عظمی و فتح مستطین
 نوح و جلال در هفت ماه و در روزی در هفت سال باشد ابو داود و درین خود گفته روایت سبع سبب است یعنی از رو
 سبب ششم و السد اعظم فصل و اما مدت ملک مهدی پس در حدیث ام سلمه که نزد ابو داود است آمده نمیشد سبب ششم
 و قال بعضهم سبع سنین الحدیث و کلام بر حدیث بطول گذشته و در حدیث ابو سعید خدری آمده یک سبب یعنی از خبر ابو
 و اللفظ لا وسکت علیه و اساکم و لفظه عیش کما و بسط بسیار و اصبعین من یمنیه الساب و الالهام و مقدر لانه و قدر
 الکلام علیه تفصیلا و هم در حدیث ابو سعید آمده حدیث حسن او بسط او استخارج الترمذی و ابن ماجه و اساکم و مشک و
 از زید علی را وی حدیث است و کلام بر حدیث جر و مقدر لانه گذشته و لفظ ابن ماجه و اساکم که کون فی استقامه مهدی ان
 ضلع. الافتتاح الحدیث و قدر الکلام علیه فیما سبق در واه المرار من حدیث ابی هریره قال السوکان فی التوضیح و رجال اتقا
 اتهم و نیز در حدیث ابو سعید که نزد حاکم است آمده یسین سبعا او ثمانیا یعنی مجاد کلام برین حدیث گذشته و در لفظ ازین
 حدیث است روایت ابو سعید خدری ان رسول الله صلوات الله علیه قال تملأ الارض جورا و ظلما فخرج رجل من خرقه فیک سبعا او
 استخارج الارض قسطا و عدلا کما کانت جورا و ظلما حاکم گفته و یحدیث صحیح است بر شرط مسلم زیرا که روایتش از حماد بن سلمه
 عن شیخه مطر و اوراق آمده و صحیح دیگر اد که ابو داود و در حدیث صحیح است و یحدیث صحیح است و یحدیث صحیح است و یحدیث صحیح است
 الی بسط احوال الامته فی تفسیحه و اما راوی از حماد بن سلمه که اسد بن موسی است و لعقب است باسد السنه اگر چه بخاری گفته که
 مشهور است حدیث است و در صحیح خود بودی است مشهور کرده و او داود و در لفظ با و احتجاج نموده مگر آنکه یکبار گفته ثقه لو لم
 یضیف کان خیر له و محمد بن حزم گفته منکر الحدیث و هم در حدیث ابو سعید است نزد طبرانی و در صحیح او
 یعلی بن نهاده الامته سبع سنین و کلام بر حدیث پیوسته گذشته و در حدیث ابو هریره است نزد بزار و در سند و نزد طبرانی
 در صحیح او متوسط مروفا یکون فی استقامه مهدی ان قصر ضلع و الافتتاح و اللفظ لا طبرانی و قدر الکلام علی نهاده الحدیث
 و ما تقدم و نیز در حدیث او است نزد ابو یعلی مروسلی قال حدیثی فیصل ابو القاسم صلوات الله علیه قال لا تقوم الساعة حتی ینخرج عظیم
 من ابلیس فیضرم حتی یرجوا الی الحق قال قلت و کم یک قال حسنا و ثمن قال قلت و ما حسن ینخرج قال لا ادری و نیز
 سند اگر چه بشیر بن نهیک است و ابو حاتم در حق وی گفته لایح بر لیکن شیخ بوی احتجاج کرده اند و مردم تو متیق و می
 و بقول ابو حاتم الثقات نموده و اما در وی رجاء بن ابی رجاء و شکر می مختلف فی حدیث ابو زرعه گفته ثقه و یحیی بن معین گفته
 ضعیف ابو داود و نیز تضعیف می کرده و قال مره صالح و خلق له البخاری فی صحیح حدیثا واحدا و یقتدر رجاله ثقات و در حدیث
 قره بن یاس آمده مروفا یکون فی استقامه مهدی ان قصر ضلع و الافتتاح و اللفظ لا طبرانی و قدر الکلام علی نهاده الحدیث
 و قدر الکلام علیه فیما سلف در استقامه روایات در مدت ملک مهدی مختلف آمده و در بعضی پنج یا هفت یا نه تیر و نه آمده
 و در بعضی هفت و در بعضی نه و در بعضی اگر کم یا نه پنج سال و اگر ویر یا نه نه سال و در بعضی نوزده سال و چند ماه و در بعضی

و برایش باشد و این حرکتیست که سلب ملک قریش است که بعد نزول عیسی میثاق را انقضای آن بجزی با وجود او
 بنوعی مراجعت می بماند و این معارضه خیرالایزال نه الامری قریش باقی فی الناس میثاق نیست انتهی ملک
 نیست که این دو مدافع بسیاری از اشکالات مستعمل بودن زمان هر یکی ازین دو موصوف برکت است و این بر کردن
 ایشان زمین را بعد از قتل و کشتن منیب قن خنیز نیز اگر زمان هر دو واحد است پس نسبت این امور که این بطرف
 بعد می خنده و نگار به بطرف است و قدیستاسن بقوله صلواتم کیت انتم از منزل حکیم ابن مریم حکما و املاکم منکم و امانتی
 که از ملک شما مستطاع بودم همیشه آنرا دفع فرمودم بلفظ و املاکم منکم و امانت نماز نیست بلکه مراد امانت
 ایتان عیسی است بر اشی شریعت محمدیه بودن او رعیت نبیه و مروری از او حادث است او صلواتم محمد بن عربی طای حاتی است
 و باب سیه صد و شصت و شش از تفسیرات مکه گفته که خدای تعالی را خلیفه است از عترت رسول خدا صلواتم از ولد فاطمه که
 نامش امام رسول خدا باشد صلواتم جدا و حسین بن علی است بهجت کرده شود و او را میان کن و مقام ما باشد رسول خدا
 صلواتم در سیرت نه در صورت اسعد مردم بوی اهل کوفه باشد پنج یا هفت سال اندک گالی کند بر وزن آید و دنیا پر شود
 باشد بجز در عظم پس بر کند آنرا بقطر و صلواتم مقتفی بود آنرا رسول خدا را صلواتم خدا کند او را فرشته باشد که شداید
 کند بختی که می خدایان عین عمل کل کند و تقویت منجبت اقرار نیست و امانت بر آن است حق فرایه بکند آنچه بگوید و گوید
 آنچه بماند و بداند آنچه تا مشهور و او را درست فرماید او را خدای تعالی در یک شب هلاک شود و عظم او را لایم قائم کرد و در سیرت
 شود روح در اسلایم و معزز گردد و بعد از دل و زنده شود و بعد موت شام کند و در زمانه او بجهل و بخل و عین صبح کند و
 می اعلم نام اکرم و اشیع ایشان باشد تبهید جزیه یا و بخواند مردم را بسوی خدا بشیر پس هر که ابا کند کشته شود
 و هر که نزاع کند محمول گردد و ظاهر کند از دین چیر میسر را که دین است فی نفسه که اگر آنحضرت صلواتم زنده می بود هم با
 حکم میفرمود رفع کند این است از زمین و باقی نماید گردین خالف عمار و عمار بقلب علی ایتها و یا پسند بریر که او پسندیده
 کرد می حکم میکند بخلاف غریب نمند ایشان پس اخی شوند زیر حکم او با کراه بخون سیف در سلطوت او و بنا بر رعیت
 در آنچه نزد اوست یعنی از ابدال و نیست و او کدام حد و زمین گرفتار تا خفته بریر که ایشانرا از اوقات هیچ راست
 تمیز از سایر باقی نماند بلکه بنام ایشانرا عظم حکم مگر قلیل در واقع شود و خلافت از سال در احکام بود و این امام و اگر نبی بود
 تنج بدست او فتوی میدادند فقها قبل و می لیکن حق تعالی ظاهر کند او را بسیف و کرم پس طبع کنند و تبرسند
 و قبول کنند حکم او بجز ایمان از دل و معزز دارند خلافت او شاد و بان شوند بوی مایه مسلمانان بیشتر از خود و اصل ایشان
 بهجت کنند او را عارفان خدا از اهل حقانین بشه و کشف و تعریف الهی او را رجال اویون باشند که اقامت
 کنند دعوت او را و نصرت دهند و ایشان و ذرار او باشند که محل اقبال مملکت نمایند و امانت بجزیری کنند
 است خدا در گوی او و این نه نفر باشند بر اقدام رجال از صحابه صد و امانت و الله علیه و همه اعاجم باشند نسبت
 در ایشان عربی مگر کلام کنند و در عربی ایشان نزاع فطی است که آنرا بنش ایشان نیست گاهی عصیان خدا کرده و در
 اخضر زمرای و افضل امت او باشد بر او این حافظ علیه السلام است زیرا که جز نبی غیر آن کسی معصوم نیست

حضرت مهدی در حکم او باشد یا اشارت فرشته است که تسبیح او بکند و سوره اوست نه بودن می از حبس ایشان
 زیرا که عیسی علیه السلام از حبس ایشان است چرا که بشر است و اطلاق چنین بر منصف هم آید پس صادق شود بر عیسی بر
 از بنی اسرائیل است اطلاق عجم اگر چه بر اساس وای عربی آید لیکن اطلاق بر فرس غالب است و در صورت عیسی
 حبس ایشان نباشد یعنی بر عجم ایشان اندک عظم و اندک رضی الله عنه است الا این خبر که اولاد یار شهید و عین امام
 العالمین فقید و هو السید مهدی مرثی احمد و هو الصادق المکذبین تبید و هو المنس تجلو کل غیر مظلم و هو
 احوال الهی حین بود و مرا بختم الاولیاء مهدی است و امام العالمین نبی مسلم بعد گفته و قد جاء زمانه و انظروا
 او انه و ظهر فی القرن الرابع الا الحق بالقرون الثلاثة قرن الصحابة ثم الذی یلیه ثم الذی یلیه ثم جاء من بعد ای القرن
 و الرابع فترت و حدثت فی الرابع انور نشرت انوار و سفلت دمار و عاثت الذیاب فی البلاد و کثر الضیاع و ان
 حکم الحور و ملی سید و اد بر بنهار العدل بالظلم حین اقبل یلیه فشهدا و ه خیر الشهداء و اما و ه خیر الامم بعد و گفته و جمیع
 آنچه مهدی در قیام و زارت خود بسوی آن محتاج شود نه چیز نیست اول نفوذ بصیر که در دعوت الی الله بر بصیرت
 باشد و در معرفت خطاب الی نزد القاصد علم ترجمه عن الله تعالی چهارم تعجب بر آید برای اولاد امر خیم رحمت
 غضب ششم علم ایزاق ملکیت حق تعالی بعض امور بر بعضی ششم استیضاح در فقار جمیع حوائج مردم بهم وقوف
 بر علم غیب مدت خاصه کون که مطلع کند از احوال تعالی بر شیون نوازل قبل وقوع آن و وی معصوم باشد
 زانی و قیاس رحمت الی بود در عباد چنانکه آنحضرت صلعم بود و این نیز چنانچه عباد خدا بر آید ای امانه دین صحیح
 و ثابت نشده استی مخصوص در قیامات در بیان این امور بسط کرده و ذکر این عبارت بر حمل بیان سیرت مهدی
 علیه السلام بوده این موضع لیکن صاحب شاعر در اینجا آورده و عبد الرحمن بن عبد الوان در تاریخ خود گفته و الله تعالی
 الباقین فی امره الفاطمی طریقته اخروی و نوع من الاستدلال در بابی بعد و فی ذلک علی الکشف الذی هو اصل
 بپشتی بعد گفته که متقدمین ایشان درین امر خوض نمیکردند بلکه کلام شان در مجاهده با اعمال و شایع مواجد و احوال
 حاصله ازین اعمال بود پیوسته در متاخرین ایشان کلام در کشف و در ادوار بحر حادث شده و قابل شدن بقطب ابد
 و گویا حکایت مذمت افند میکنند در باره امام و فقار و اقوال شیعه را نوشته اند و کتب ایشان مملو است
 مذکر فاطمی متفق و اکثر الکلام از ایشان در شان فاطمی ابن عربی حاشی است در کتاب عقار مغرب شیعه فی غیره
 و اطلیل در شرح کتاب خلیج النعین گفته و لم تزل البشری تتابع برین اول البیوم الحمیری الی قبیل الحنسیه الصف
 البیوم و ما کدت و قضا عفت تباشیر المشایخ بتقریب قته و از دلائل زمانه منذ القضا الی لم جبر الیه فی قال
 ایضا و مد حکمه بضع و البضع من ثلاث الی تسع و قبل الی عشر و جاء ذکر اربعین فی بعض الروایات سبعین
 الاربعون فانهما مد و مدته الخلفاء الاربعه الباقین من اهل القامین بامره من بعده علی جمیعهم السلام قال و ذکر
 اصحاب النجوم و القرانات الی مدته بقا امره و اهل بیته من بعده مائه و تسعة و مئسون فیکون الامر علی هذا جائز
 شی اختلافه و الغدل اربعین و سبعین ثم تختلف الاحوال فتکون ملکات الیه کلامه گویم اخبار صحیح و در حدیث

و نه و خروج محی مهدی سلام الله علیه و آثار و دیدوران معنی مست از کشف کاشفان و عرفان مارفان و حجر
 اهل معرفت بجام سنت ارباب راست احادیث سخن پیچیده درین قسم اخبارات و منیبات اسو مقبول نیست مگر آنکه
 کشفی مطابق خبری صحیح واقع شود که در خوار استیلاست مست نه لائق احتجاج و جمع میان روایات متضاد بقای او که
 استاد ذکر کرده وقتی صحیح و لائق التفات است که جمله روایات دین باب بحدیث قبول رسد چه بیشتر اخبار و از
 دوران ضعیف یا حسن است باقی اقوال اهل علم اند از تابعین صحابه من بعد هم من انته اهل البیت اسانید و سانیان
 منقطع نظر و تحقیق با آنکه عبدالمکریم بنی گفته ابو عبد الله جعفر صادق را گفته مهدی چند سال ناکند نگفت هفت سال لیکن
 این خبر و ترتیب از کرده تا آنکه سالی از سنودات او برادره سال از سالهای شایا باشد و این هفت سال را برابر هفتاد سال
 شایا و ذکره ابن حجر المکی فی الغنول المهدی من معرفه الامهات مشک نیست که مجموع اخبار و آثار که درباره وجودی و دوگان
 و حوادث و فتن و فتوح و غیره او آورده و دست داده و تفسیر و وی میکند کفایت آن خواهد بود صحیح باشد یا حسن یا ضعیف پس جمعی از
 اهل علم که بملاحظه کلام و روایات اسناد اخبار مذکور و آثار سبط و انکار و مردوشان این فاضل کرده اند صحیح نیست چه بعضی
 احادیث این باب صحیح است آمده و این کتب محفوظ است از وضع و کذب و اثن استقادی که در ذیل آن اخبار ذکر کرده ایم
 نهایت تنقید و نهایت تصحیح است اصحاب کتب مسته خصوصاً شیخین مقدم اند بر همه ائمه حدیث در تحقیق حج و تعدیل و رتبه
 در ایتان مقدم است و دیگران و نزول عیسی علیه السلام در زمان مهدی باشد بالاتفاق بر سائر ائمه اشرافیه
 و مستحق و مردم در آن وقت مشغول باشند بکار و امر و نماز و دیده کنار و دیده و می متذکر شده نماز و امر و نماز
 و بسند رسول خدا صلوات الله علیه و این منافی احادیث صحیح و دیگر که در آن اقتدار عیسی مهدی در نماز صبح آمده نیست
 زیرا که مهدی درین نزول عیسی بیت المقدس باشد و نزول او بدست بود و این امام نثار که او را دیده نمی کنند امیر
 باشد از طرف مهدی در مشرق و منوید و موضع است بودن این امر در نماز عصر و تقدم مهدی و اقتدار عیسی با و در نماز
 صبح باشد و اینجا بود و نصاری و مسیحی است و اینجا خلاص اهل اسلام خواهند بود و آنکه سابق استارت کرده ایم
 که هفت یا نه سال از خلافت مهدی در احادیث آمده و تخیل که در زمان عیسی باشد پس نیست منافات میان آن میان
 قول عیسی که من بیگانه تر از منی و اولیا و اهل مهدی و او سبطها و عیسی فی آخر بازیر که مهدی سابق باشد بر نزول عیسی
 بر سی سال عیسی متاخر شود از وی سی و چند سال چه درباره مهدی آمده که وی چهل سال کشت کند و در حق عیسی
 که وی چهل پنج سال بماند پس در اجتماع هر دو هفت یا نه سال باشد و باقی مدت افزون قف و رانشاء گفته چون
 احادیث وجود مهدی و خروج او در آخر زمان و بودن آن از عمر رسول خدا صلوات الله علیه از ولد ناطقه معلوم شده و این
 چنانست بعد از آنکه از معنوی رسیده پس انکار آن معنی ندارد و آنکه در بعضی احادیث آمده که لا مهدی الا عیسی بن مریم
 با وجود آنکه این حدیث ضعیف است نزد حفاظ و ائمه و شیخین و این طریق که نیست قبول مهدی را مگر بمشروط عیسی
 اگر گوئیم که او زیری می باشد یا آنکه نیست مهدی مصحوم مطلقاً مگر عیسی زیرا که عصمت مهدی خاص در احکام باشد یا
 معنی آنست که نیست مهدی بعد عیسی چه بعد عیسی علیه السلام امرا و خلفین باشند و آنچه از کلام تفان زالی در شرح

اتفاقاً در مفهوم میشود از لفظی او بنابر حدیث مذکور بران خبر نیاید خود زیرا که حدیث مذکور ضعیف است بخلاف احادیث صحیح
 انتہی شوگان در توضیح گفته و اما حدیث من آخر جبرائیل با حاکم فی المستدرک لا احمدی الا عیسی بن مریم فیکون
 ان لفظاً فی تاویل لا احمدی کال لا شک ان عیسی کل من المهدی لان نبی الله وندائو یل متختم لفظاً ظاهر و لا
 المتواترة حافظ ابن القیمرح در مدار گفته حدیث لا احمدی الا عیسی را بن با حاکم از طریق محمد بن یحیی از ابان بن صالح
 از حسن بصری از اش بن مالک رسول خدا صلعم روایت کرده است وی متفرد است بروایت آن از محمد بن خالد و محمد بن
 حسن بن سنی در کتاب مناقب شافعی محمد بن خالد را غیبه معروف نزد اهل بن صناعت زایل علم و نقل گفته و اخبار مذکور کنند
 و بودن او از اهل بیت از آنحضرت صلعم متواتر گشته بی هیچ گفته تفرد به محمد بن خالد نهاده و حاکم گفته به موجب قول و قد اختلف علیه فی
 اسناد و قریب عنه ابان بن علی عباس عن الحسن بن النبی صلعم فرج احمدیث الی روایت محمد بن خالد و به موجب قول عن ابان بن
 متروک عن الحسن بن منقطع و احادیث و الا بر خروج ممدی اصح الاسناد اند مثل حدیث ابن مسعود و لولم یسئل عن الامتیا
 الا یوم طول الله کل لیوم حتی یبعث رجل من امتی اوس بن ابی قحیثی الحدیث اخرجه ابو داود و الترمذی و قال حسن صحیح
 فی الباب عن علی بن ابی سعید ام سلمة ابی هريرة ثم روی حدیث ابی هريرة و قال صحیح و زاد ابن القیم قال فی الباب عن
 حدیث ابن لیان بن ابی امامة الباقی عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن عمرو بن العاص بن ثوبان و انس بن مالک جابر بن
 عباس غیر هم انتہی کلام الاشاعره گویند یحیی بن عیین گفته محمد بن خالد ثقه است ما توثیق و احد در برابر تضعیف جمعی مقدم
 نیست حدیث مضطرب ضعیف است و تاویل که صاحب شاعر کرده چیزی نیست لفظ حدیث و ترکیب نحو به ضعیف
 معنی و بیان از ان ابای کل دارد بعضی گفته اند معنی وی اینست لا یشک فی المبدأ الا عیسی و مقصود باین معنی رد احتجاج
 باوست یا جمع میان می و دیگر احادیث و آن مدفع است بحدیث جبرئیل و مثل او از خوارق و هم علم اعراب مساعده
 این معنی نمیکند و حسن اجوبه بکنست که حدیث مذکور ضعیف مضطرب است پس معارض نشود با حدیث دیگر و مقاومت
 کنند خبر واحد با خبر مستعد و ثابت و ابن ابی و دلیل گفته و ما و من قول لا احمدی الا عیسی فعنه لا احمدی تساوی
 بهائیه و قد جاز فی الصحیح انه قال لا یزال هذا الامر قائماً حتی تقوم الساعة و یکون علیهم ثمان عشرة خلیفة یعنی قرش یا و قد
 الوجود و ان منهم من کان فی اول الاسلام و منهم من سیکون فی اخره و قال خلافة بحسب ثلاثون او احدى ثلاثون
 و ستة و ثلاثون و انقضاء ما فی خلافة الحسن و اول امر معاویة فیکون اول امر معاویة خلافة اخذ با و اهل الاسما
 فهو سادس و ان خلفاء و انساب الخلفاء فغیر من عبد الغزیر و الباقر و حنيفة بن اهل البیت من ذریة سبطه یؤیده قول ابی
 له و غیره نایزید الامتیه ای انک الخلیفة فی اولها و ذریة ابی و اخرها و ربما استدل بهذا حدیث القائلون بالحق
 قال اول هو المشار الیه عندهم بطلوع الشمس من مغربها و قد قال صلعم اذا ملک کسری فلا کسری بعده و اذا ملک قیسر
 فلا قیسر بعده و الذی نفسی سیده لتفتق کتوز بها فی سبیل الله و قد اتفق عمر بن الخطاب کتوز کسری فی سبیل الله
 و الذی یکاک قیسر و یفتق کتوز و فی سبیل الله یهون هذا المقطر حین ینفتح العتقطنطینیه فنعم الامیر یا و نعم بحیث
 ذلک بحیث کذا قال صلعم انتہی حدیث تاویل غیر نظر است و جمال الدین محمد بن ابی بکر الاشجر در رساله الکلام المجدی

اورا خلیفه الله نام کرده و ابو بکر را خلیفه رسول گویند پس بر این قف در اشاعه گفته چون قصد مهدی شتمل است
 بر اثر اطاعت اشارت تجدید آن ذکر بعضی احادیث میکنیم بعد از حشرات و قتل نفس نیکه و طالع ریاات سود از قبل
 خراسان و قدوات رمن مرزوبخت فخره را و حشمت نزد ممدن و حشمت قمریه در غوطه غربی و شوق و حشمت در سید و انکساف
 مبر و ماه در رمضان و طلوع قرن فی اینین و طلوع نجم فی الذی نب حشوف قمر و بار در رمضان و ظهور نار از طرف
 مشرق و وقته غطیر در مدینه کریمه و نثار از سمار و طلوع کف از آسمان و طلوع عظمی و یون قیم واحد برای پنجاه زن و عدم
 فرج بمبارث و غنیمت و فتح مستطیظیه رویه ذکر کرده و اخبار و آثار و آورده درین باب ابرار نموده چون این اثر
 در ابو سبانه مفصل گذشته اند ضرورت اعاده آن در اینجا نیست بعد گفته که حافظ ابن القیم رح در سنن فرموده که فرما
 در مهدی بر چهار قول مختلف اندیک آنکه مهدی اسمی بر میست و حقیقت مهدی اوست و حجت اصحاب بنقول بیست
 محمد بن خالد جندی است که گفته شد حاشی بیان کردیم و انه لا یصح و اگر صحیح هم شود در وی حجت نبود زیرا که عیسی عظیم
 مهدی است پیش ساعت قیامت پس میتوان گفت که نیست مهدی و حقیقت سنوای او یعنی مهدی کامل
 محصور اگر چه غیری و نیز مهدی باشد دوم آنکه مراد بمهدی خلیفه عباسیه است که بود و گذشته حجت اصحاب بنقول
 حدیث مرفوع ثوبان است نزد احمد و از ائمه الرايات السود اقبلت من خراسان قالوا و لوجوا علی الشیخ فان فیها
 خلیفه الله المهدی و در وی علی بن زید ضعیف است مناکیر و در بتفرد وی احتیاج نتوان کرد و در وی ابن ماجه
 من حدیث الثوری عن ثوبان نحوه و تابعه عبد العزیز بن الحنا عن خالد و حدیث ابن سبویه نزد ابن ماجه مرفوعاً
 ان ابن مثنی سیقون بعدی بلا و تشرید الاحدیث و در وی زید بن زیاد سی الحفظ است در آخر عمر فخطا شده و کان
 یقبل الفلوس پس اگر این هر دو حدیث صحیح هم شود در وی دلیل نیست بر آنکه مهدی موعود همان مهدی عباسیه است
 با آنکه ریاات مهدی منتظر هم از طرف خراسان بیاید و سیاه باشد و این ریاات غیر ریاات بنی العباس است سوم آنکه
 مهدی موعود از اهل بیت نبوی از اولاد حسین یا اولاد حسین بن علی باشد و در آخر زمان بیرون آید و دنیا بگوید و ستم پر
 شده باشد و می آنرا بدل و دادر کن و اکثر احادیث بر همین دلالت دارند و قول چهارم را فخره راست که مهدی
 مذکور محمد بن حسن عسکری است از اولاد حسین بن از و کد حسن حاضر در امصار غاب از ابصار و در منزله سازه طفل صغیر و آمده
 در برین ماجرا زیاده از پانصد سال گذشته و تا حال حشمتی او را ندیده و گویشی ثلث و فشنید هر روز انتظار وی کشند
 باخیل و کتاب باب در اب ستاده شده صیاح میکنند که اخرج یا مولانا اخرج یا مولانا و نجیب و حسن ان بر میگرددند فخره
 و ابرم و لقد حسن بن قال ما ان للسود ان یلذ الذی کلتموه بجهلکم ما انما فخطی عقولکم الحفار فاکلمکم بثلثین الحقا
 و الاضلا نا که و اینها مضحکه بنی آدم و سخریه ایشان اند هر عاقل بدان استنهار میکند فصل در بیان مدعیان مهدی
 قوی از سلف در محمد بن عبد الله محض مقلب بنفوس نیکه و دعوی مهدیست کرده بود و بن قیم گفته و اما مهدی مبارک محمد بن
 نورست پس مردی که از ظلم مستغلب باطل بود و ظلم و ستم مالک گشته و جانها کشته و حریم مسلمانان را مباح ساخته و ذرات
 ایشانرا اسیر کرده و امواها را گرفته و بدتر بود و بر ملت از حجاج بن یوسف در شکم زمین حجاج را از اصحاب حیا خود مذکور

میگردد و امر می نمود تا مردم را بگویند که وی مهدی چهره رسول خداست بعد بر استان و مدینه میساخت تا مکه ذی
 الحجه در خور جمعی معصوم نام کرده بپوشیده علی بن عبدین میمون قدام طهر خرم کرد و بعد وی میبوی نمودار حامل
 محوسی خود را بکذب زور عنوب نابل میت نموده و دعوای کرد که وی مهدی است آنحضرت صلواتی بشارت داد
 و ماکت شعلات کارش پیش رفت تا آنکه در بلاماده و منافق مس که انظم ناس بود و در اوت خدا و رسولان
 عرب مسو و خجاره سام ستولی گشت و عرب و محنت و سبب اسلام بید گردید و می الویب میگردد و در سبب
 را مانعی حلاف ظاهر بابت میبوند و دوم ملوک افراسطه العاطیه اعدا و استر فتنش استاب بل میت نموی میگردد
 و این بن اتحاد شدند و همیشه مرا بستان در ظهور نمود تا آنکه اقبال است و اردستان ایتالای بختی و در قرب (سلام)
 الصلاح الدین یوسف بن ایوب نموده و می ملت اسلام را استنقاد کرد و ایستار اهلک ساخت و مصر بعد از آنکه دارالافتا
 و الا اتحاد نموده بود و دارالاسلام گردید انتهی شیخ علی متقی ذکر کرده که در زمانه او مروی در هند دعوای مهدویت کرد
 و خلق کثیر تالیع او گشت امرش ظهور گرفت و سبب او در از گردید بعد و می برادران اتباع او ازین اعتقاد رجوع
 نکردند گویم مراد باین مرد شاید سید محمد جویری مدعی مهدویت است شیخ ابو الفضل در آخر انجمن اکبری در ترجمه احوال
 خود نوشته گردی در هند باشد میر سید محمد جویری را مهدی موعود شمرید و در ان مبالغه نمایند با علم و عمل
 نهضت حلاق چندین اشخاص را و اموست کرد و در سن نهضت خور غایب انتهی یا کسی دیگر باشد اما ساه گفته علماء و علما
 که از بلاد هند بهرین تر بعین قدم می آرند از ایشان شنیدم که این قوم هنوز بر این اعتقاد است و میبوی می شود
 و ایشان اقباله هم گویند زیرا که هر که ایشان را گوید که اعتقاد شما ماطل است او را میکشد تا آنکه اگر مروی و احدی از ایشان
 میان جمع کثیر مسلمانان باشد چون او را گفته شود که عقیده تو باطل است قائل را قتل کند و هیچ پروا ندارد که وی
 نیز گفته شود یا باقی ماند و باین اعتقاد جمیع دعوات دیگر نیز ضم کرده اند و بسبب این اصلطه سوی خارج گشته
 آخر فی اینها جمیع من تفات الهمد در حبال است هرگز بقریه که آنرا از یک خوانند محمد نام شخصی ظاهر شد و دعوای کرد
 که وی مهدی است و خلق کثیر تالیع او گردید و در زمان زمانه مطل بودم امیر این بلاد احمد خان کردی بروی اغارت
 کرد و می گریخت و برادرش سیر شد و سر قریه او را ویران ساخت و جماعتی را از اتباع او بقتل رسانید و شوکتش و
 پیروست و ماکرا که او جمع شده فتوی بکفر او دادند و الزام او بخدیو نموده کردند و حکم بحدت عقد کلاخ از ولج فرمودند
 وی در ظاهر توبه و رجوع کرد لیکن بعضی محالطین او میگویند که وی در باطن رجوع نکرده و قبل سنه یک هزار و هشتاد
 و یون ماهی جمع شد و او را مابعد کثیر الاجتهاد متواری در ماکل و ملاطین از حرام لازم او را در بر طریقه خلوتیه یا مقم
 و مرادش که از جهت وی با خود و محسوس شده بود مروی سخت اسکار و نهت و بسیار ملامت میکرد و بروی بعد
 وی برج وفات یافت فلوله الذین ادعوا المهدیه بالباطل و اتبعهم بعض السفهاء و حصلت منهم فتن و فساد کثیر فی بلد
 و قبل تالیف این کتاب مروی بجمال عقرو عا و دیه از اگر او ظاهر شد نامش عبدالله بود و دعوای کرد که وی شریف
 حسینی است و او را دلدی صغیر و دیه از ده ساله یا کم و بیش است نامش محمد نهاده و بعد از مهدی و او عا کرد و دی

موعود است و جمعی کثیر از قبائل نجیبیت او کردند و بر بعضی قلاع مستولی شدند وانی موصل بر سر روی رسید و میان ایشان قتل
 و شکار مارد واقع شد و مدعی نهمیت خورد و با هم سر خود را بگریخته بستانبول آمد سلطان از خبر و عفو کرده از رجوع بسوی
 بلادشان منع فرمود ایتی گویم اوصاف جدیدی موعود و منتظر را بیک نظر و در خاطر نگاه باید داشت تا ماحال ظهور کند
 و اعتقاد کدام سنی باطل بخاطر نشیند این خلدن در تاریخ خود نوشته اما مدعیه العامة و الاغادرین الذین هم لا یحس
 فی ذلک لعل یهدیه و لا علم یفیده فی جمیعون ملک علی غیر سبند و فی غیر مکان تقلید الا اشهرین ظهور فاطمی و لا یعلمون
 حقیقه الامر و اکثر ما یحبیبون فی ذلک القاصیه من الممالک اطراف العراق مثل الزبایب فریقته و السوس من المغرب و نجد
 اکثر من ضحفا البصائر یقصدون باطناماسته لکان فی ذلک لرباط من المغرب من المثلثین من کدال و اعتقاد هم از منهنم او
 قائمون بر عوته زعمالا استند لهم الا غریبه لکن لاهم و بعدیم عن یقین المعرجه باحوالهم من کثرة اوقافه و اوصافه و اوقوه و
 لبعده القاصیه عن شمال الدوله و خروجها عن لطاقها فتقوی عندیم الام و دام فی ظهوره بنهک و جبر و جبر بر بقیه الدوله و
 مثال الاحکام القهری لاهم و لایم فی ذلک لانه و قد یقصد ذلک الموضع کثیر من ضحفا و اقول للتلبیس موعود
 تمام و سواس و حق قتل کثیر منیم و تحبیر شیخنا محمد بن ابیهم الابی قال خرج برباط استه لاول المایه الثمانیه و عصر
 السلطان یوسف بن یعقوب جل من منتقل المقصود یعرف بالتویر زی سبته الی تونز مصغرو ادعی انه الفاطمی المنتظر
 و اتبعه اکثر من اهل السوس من قتاله و کزوله و عظم امره و خافه و سار المصادمه علی امرهم قدس علیه السکوی من
 قتله بیا و اخل امره و کذلک ظهر فی غماره فی آخر المایه السابعه و عشره التسعین منهار جل یعرف بالعباس ادعی انه الفاطمی
 و اتبعه اکثر من غماره و دخل حمینه فاس عنوة و حرق اسواقه و ادرخل الی بلاد المزمه فقتل بها غیلته و لم یم امره و کثیر من
 هذا الخطه و آخر فی الشیخ المدکر بغیرته بنی مثل غماره و هو صاحب فی حجه فی رباط العباد و هو مدعی الشیخ الی مدین فی
 جبل تلسان اطل علیه ما رجلا من اهل البیت من سکان کر بلا کان متبوعا معظما کثیر التقد و اخادم قال و کان الرجل
 من موطنه یتلقونه بالنفقات فی اکثر البلدان قال و تاکدت الصبحه بیننا فی ذلک النظرین فاکشف لی امرهم و انهم
 انما جاؤا من موطنهم کبر بالطلب لاهم و انتحال موعود الفاطمی بالمغرب فلما عاین دوله بنی مرین یوسف بن یعقوب
 یومئذ منازل تلسان قال لاصحابه رجعو فقد ادری بنا الخطا و لیس من الوقت وقتنا و یمل هذا القول من هذا
 الرجل علی انه مستبصر فی ان هذا الامر لا یمکن الا بالعصیه المکافئه لاهل الوقت فلما علم انه غریب فی ذلک الموطن و لاشک
 له و ان عصیه بنی مرین لذلک لحد لایقاه بها احد من اهل المغرب استکان فرجح الحق و اقص عن مطامعه و بقی علیه
 ان یتقن ان عصیه الفواطم و القرطیس اجمع قد زومت لایمان فی المغرب لان التعصب شانهم لم یمکن لاهل القول
 و الله یعلم و انهم لا تعلمون و قد کانت بالمغرب لهذه العضو القریبه ترعه من الذل و الی الحق و الی القیام بالسنه
 لا یتخلون فیها موعود فاطمی و لا غیره و انما یرزع منهم فی بعض الاحیان الواحد فالواحد الی قائمه السنه و تغیر المنکر
 و یغیث بذلک یكثر تابعه و اکثر ما یعنون باصلاح السالط لان اکثر مناد و الاعراب فیها من طبیعه محاشم فیاخذون
 فی تغییر المنکر با استطاعه الا ان الصبغه الیهینه فیم لم تستحکم لان توبه العرب و جوهم الی الدین فاما یقصدون

در آنهم شیخون آقا قاسم الکثره قان صاحب طهر اندکی خلا و جبهه فطریه دعوت الایان یکون منبر و یوسف اندیشین علمای
 فی الساعه حتی تم له منکوه و عصیه و اقیته باطنار کشته و عمل الناس علیه و اما علی حیدر العوج بنش ان یعدو غاطی منبر الی شل
 بنا الافرانی افن من الافان من غیر عصیه و لا منکوه الا حیدر بنش فی اهل البیت فلتیم ذلک لا یکن اما اسلفاه من البرکیز
 الصیحه انتهی کلامه خلاصه گویم جماعتی که در حق آنها گمان مهدیت رفته دو گونه اند یکس او یابو صلح است و دیگر امر او
 اهل حکومت اول شل سید محمد بنو ترشش شیخ ادریس رومی محاصر سلطان بایزید و ایشانرا اسفقا و غلبه بود و بالاخر
 ازین دعوی رجوع کردند و این خاطر از ایشان بر اهل شد و حال خقال بنیک گردید و شاه نعمت الله ولی و معتقدین و
 رافضیه بودند و شاهباز قلندری و اشباع و قلندریه نام دارند این هم مردی صالح بود و شاه قاسم انوار و سید علی
 مدار و سالار مسعود غازی و سید محمد بن سید خان جرجوری و وی در هند بیابانگ بودند و عار مهدیت کردند و جماعتی
 کثیر از افغانه و کرم ملک اجپوتانه اشباع او شده خود را مهدی و یکتب کردند و وی در جبل ساگی در گذشت محمد الف
 ثانی در مجلد ثانی از مکتوبات خود نوشته اند جماعتی از نادانی گان کنند شخصی که دعوی مهدیت کرده بود از اهل
 که مهدی موعود بود ده دست پیش علم ایشان مهدی گذشته و قوت شده و نشان میدهند که قبرش در فرست است
 و اشارت باین شخص از کلام اشباع گذشته شیخ علی شقی در مقدمه رساله خود می بران گفته معلوم اهل حق است که
 صا در شده نسبت دعوی مهدیت از بسیار اشباع و ایشان اصحاب مقامات سنی و کرامات علیه بودند و خواص عوام
 منتفع اند بر فضل و شرف علوم مرتبت و صحت طریقه ایشان با آنکه صفت ایشان مخالف است با حدیث بنوی و اما صاحب
 و تابعین که و از دست میرین باب پس لابد است از تنبی برای این امر و نمی شناسد این سید با کرم کسی که
 متقدمین مقامات و منازل ایشانرا و معلوم شده است که این دعوی چیزیست لازم حالات و مقالات ایشان
 که متقدمین امر میشود انتهی گویم این دعوی از شیخ علی شقی هم صادر شده و حکایت آن شیخ عبدالحق و بلدی را و متقدمین
 چنین نوشته اند که از غریز حالات و عجایب و افیات ایشان مهدیت است که بجهت غلبه وقت و سکر حال بوجود آمده
 و مدت بقا آن پنج روز و پنج جمیع حدیث ذکر میکرد که ایشان را وقتی بر صحنی صحبت عرض شده کسی یکم امید حیات نموده
 اول و زائر سکر و حالتی پیدا شدند و مرا گفتند تو گوی سیدی که مادر آنچه گویم صادق گفت آن کسی فرمود من مهدی
 آخر زانم تو صدیق کنی گفت کردم چهچنین تصدیق این دعوی از شیخ عبدالحق و فاکهی شیخ ابوالحسن کرمی و شیخ محمد بن شیخ
 ابوالحسن استند بگمان تصدیق کردند و گفتند پیش پادشاه مکریم و او را دعوت کنیم روی بنیاد پادشاه آوردند
 و بمنزل خود افتادند و در خلوتی که داشتند آمده بر بستر افتادند و خواب گفتند بغیر از من شب خادم را نخواهند دید
 پنج میدانی که از ما چه چیز واقع شد گفت آنچه بود بشماروشن است گفتند تو به کرم و با زانم از هر چه گفتیم پس تجدید
 و استغفار نمودن این خبر شیخ ابوالحسن کرمی رسید پابرهنه منبر حرم تمام بجای شیخ آمد و شکرانه حق سبحانه که ایشان
 ازین مرافقه بر آوردی آوردن اینها را و اما ثانی پس حکم من سید گفته چون سلیمان قائم شد و او عار مهدیت کرد
 و اطوار آن نمودید و چه یحیی را گفتیم این همان مهدی است که ذکرش میکنند گفتند آن خبر جماعتی است که از شیخ و غیر

بعد از آنکه از من و صاحبی یا خانی باطل و نام مغنیان برد و منم الشیخ اسمعیل بن محمد الکی الشافعی و ابو السمر احمد بن
 فنیاء اخفی و محمد بن خطاب لاکانی و یحیی بن محمد باطنی و جمیع ائمه دقایق گویم اعتقاد خروج و رجال نزول عیسی علیه السلام
 بنی خلفه صحیح است احادیث صحیح و ان وارد خط و در است که یهود و نصاری این هر دو را معین و منست که از سخنان ایشان دید
 بود و اسلام یکی از مغنیان اسلام و دیگر را یهود و بر من شرح محمدی بیان میکنند و حق بایشان هست مهدویت محمد بن حسن
 عسکری که مظلون شیعست طایفه اطفال و بزرگواران پیش نیست و در تحفه اثنا عشریه لفظ این مقام و محاسن این کلام
 و نبیست از حسن قوال این ثقل جهان است مست که مظلون اوله بنویسند اسلام اعتقاد وجود این امام در آخر زمان
 باوصاف مذکوره در احبار ثابته دارند و هیچ کار و بار ملک ملت را بر نهد و می موقوف ندارد و پیش از خروج وی حق را حق
 باطل را باطل بشناسند اما اگر چه قدرت عمل با ستم و اکتساب اهل زمان و زوال ملک دولت اسلامیان را شاکستند
 و بعد از آنکه در اسلام غریب و سبوعه که کابر یونان و آرمینا می نمایند و دل را بعد از این حدیث غلبه و با ستم تا
 میبنداند در دیانت صحیح و در باب تقصیری از خود راضی نمیشوند و در این زمان که وی بر آید خبر خدا کسی قتل آن
 نداند انشاء الله تعالی هم کارهای عیبه السلام شوند و انصاف و عدل او باشند و با ستم و فصل در ذکر وقت و تاریخ
 خروج مهدی موعود - ابو جعفر گفته بر آن زمان و روز شنبه هم محرم یوم عاشورا باشد میان رکن مقام و جعفر صادق فرموده
 قائم شود مهدی موعود و بعد از خیر غیر محمد بن محمد بن خفیه گفته زوال پذیر ملک بنی عباس مرسته نو و هفت یا نه روز
 و نیم شود مهدی در ستم و و صد و سی و سه سال بعد از اسلام گفته زوال ملک بنی عباس قائم مهدیست گویم مراد باین و صد سال که
 از الف هجرت است پس این پیشینه نیست مهدی ظاهر نشود یا مراد باین مهدی خلیفه عباسی موسوم باین اسم است یا در آخر
 زمان در قطری از انظار ملک عباسیه باشد و مراد باین و صد و بعد از الف هجرت بود چنانکه بعضی از اهل علم تاویل نمودند آیات
 بعد از ائمه چهلین کرده اند و در تحفه اثنا عشریه گفته مخالفین او یعنی اهل سنت هرگز دعوی مهدویت او را پیش از هزار سال که
 زاده قبل نخواهند داشت بر آنکه نزول ایشان از سمات است که ظهور آیات بعد از ائمه یکصد و دو و صد و هجرت می باید که
 بگذرد بعد از ان علامات قیامت شروع شود انتهی مراد علامات کبرائی قیامت است و مقدمه این علامات ظهور مهدی است
 علی متقی گفته مهدی خروج کند از مکه ماه محرم روز عاشر و بعد از دو بیست سال که این هزار تمام شود انتهی گویم در لفظ
 ظهور آیات بعد از ائمه چهلین اگر ستم نشود و در خروج مهدی نیست که محتاج این تاویل بعید باشد بلکه لفظ آیات شامل
 آیات صغری و کبری هر دو است پس تواند که معنی وی چنین باشد که تا و صد سال از هجرت که زمانه مشهود و لها با ستم
 بموجب بیست خیر القرون قرنی ثم الذین یلوئهم ثم الذین یلوئهم که امام علامت خود و بزرگ نمایان نشود و چون زمانه بجا آید
 و تا بعین بگذرد فتنه و بر خیزد و تا آخر زمان برخاسته باشد چنانکه چهلین شد که بعد زمانه تا بعین فتنه با ستم برود و ستم و
 اختلاف در این حدیث غایب جز آن پیدا شد و هنوز روز افزون و این فتن صغری است و اگر مراد باین و صد و بعد
 از الف دارند مقصود بآیات اشراف کبری خواهد بود و بعین شامل از مکه کثیره است ابن عربی حاتمی گفته ظهور و میگویند
 من بعد معنی رخ منج من البرزخ ابن خلدون گفته و رسم خود فاشا تیرید عدو با بحساب بجل و هو انجاء المعجیه و بعد

مریخ و ستاره و الفارشت القات تباین و حکیم المعینه بواحد مرسل شلخته و نوک ستاره قلات و قلات سنه و می
 اشرالقرن السابع و الفارشت القات تباین و حکیم المعینه بواحد مرسل شلخته و نوک ستاره قلات و قلات سنه و می
 خرو و میکیون بعد العشر السبعه فانه الامم انهم من ناحیه المغرب قال بن ابی اسحاق ان ذاکان ولده کازم بن العبري سنه
 قلات و قلات میکیون عمرو و خرو و جد ستاد عشرین سنه اتمی و محمد بن حنفیه گفته بودیم ترد علی مردی سوال کرد از مردی
 که مدهدی کی میزن یگفت نه سات و عقد کرد بدست خود و عشت امین از یک کانه مبتدو و فرمود بزین آید و را خروان خروا کسی
 و صحر قدس بقدر الحدی شمس الکلام علیه فی موهبه گویم شاید این شاره ست بانکه خطوی وی بعد از هفتصد سال از حیرت شود بجز
 تا این ت ح و بیز من نمی آید بعد از آن خرو و او موجود است تا کی بآید به بعدیت شامل با بعد کثرت صفی الدین بن ابی المنصور
 عقیده خود گفته در حدیث آمده ان سلوت اتی فلما یوم وان غدت فلما نصف یوم مراد آنست که اگر میخواید توت سلطان
 شریعت تا انتباه الف می ماند زیرا که یکیم م رد و در و گاو بر این بر سال است بعده امر ترتیب معمل کرده و درین شوی
 یانکه و در بدایت امر خود و ابد این مختلایل بعد گذشتن سی سال از قرن باز دهم باشد و در یوقت انتظار کرده شود خرو
 مدهدی علیه السلام اتمی و ابو قبل گفته جماع مردم بر مدهدی در سنه دو صد و چهار باشد یعنی بعد از سال از حیرت
 از خرو بعین حماد و این حساب خطوی او بر سر صد سنه و هم از حیرت که ما در اینم لازم می آید گویند شاه ولی الله محدث دهم
 تا این خطوی او در لفظ حیراغ وین یافته و بحساب حمل عدد وی بکین از دو و صد و هشت و هشت میشود و این مخالف خطوی
 او بر سر مدهدی است براینکه که باشد اللهم کران تایخ و ولادت او گفته است تا این خرو و زری که این حساب گویند
 خطوی گویند عمر او سی و دو سال باشد و اگر در عشره اولی او مدهدی خرو فرماید چهل و دو سال باشد لیکن این سالها نیست اند
 مدهدی نسالی در سال یافته و در این کشف میبیند تا مدهدی شایسته پانی بی در بدین سلسل گفته فلهو او بطلس و محمد بن علی
 ظاهر ماطن و اهل مدهدی در هم از حیرت گفته اند لیکن چندی یعنی تاریخ خطوی او از پیغمبر خدا صلوات الله علیه اتمی و در
 جو احوال الصبر و بعضی از شیخ و اهل علم گفته اند که خرو و او بعد دو و از دو صد سال از حیرت شود و در نه از سر ده صد
 تجا و در نکند زیرا که مدت عمر دنیا با سقا کسرت است بیست و هفت هزار و یانصد سال بطین تخمین نشان او باشد و بیست و هفت
 صلوات اول نه از بیست و هفت اتفاق افتاده و مدهدی گفته و در دست که دجال بر سر مدهدی خرو کند عیسی ناسان فرو آمده او را بقتل
 رساند و حمل سال در زمین ماند و مردم بعد طایح شمس از مغرب یکصد و بیست سال کشت کینه و سیال تخمین حق چهل سال
 ست این و صد سال شد و خرو و دجال قبل طلوع شمس از مغرب است مدت این خرو و دجال طلوع شمس معلوم نیست که چه
 اتمی چون حال خرو و دجال اتفاق افتاد مدت دنیا قریب سبب صد سال بر الف مسرا گشت لهذا گفته اند که بقا این است
 از هزار و چهار و زکند از یانصد سال بر الف و چهار و مدهدی و نیز وارد شده که خطوی مدهدی هم بر سر مدهدی باشد و الف ثانی در مجله
 بزرگ قرنی می استین گفته قدم او علیه الرضوان بر سر مدهدی خواهد بود و در یوقت از مدهدی است و بیست سال گذشت اتمی
 و احب کفرین باثا و دست و مؤید دست بود مدهدی مجد وین سنت الله بران جاری شده که هر مجدی وین بر سر صد بیست
 آید پس هر مدهدی هم بر سر مدهدی می باید نه در وسط مدهدی و پایان او و خرو و او پیش از دجال بیست سال بود و دجال بر

عیسی بن مریم شسته شود پس قول سیوطی که در جلال به سرانته خارج گردد معنی نوی نیست که بانه ظهور مهدی مژ تزلزل می خیزد و مخرج
 جلال احد است سرانته تاده سال بلکه سیست سال بلکه زیاده از آن تصور است فاصله قلیل میان ظهور و مخرج ایشان المثل
 الفات نیست چون ازین قمرن که در ستاره حل از سنین هجرت وی صلعم سیزدهم است نو سال گذرشته و مهدی در عالم ظاهر
 نشسته و بجا طریقه که شاید بر سر صد چهاردهم ظهور وی اتفاق افتد و ابو نصر را ابو عبد الله جعفر صادق آورده که بیرون نیاید
 مهدی مگر در سالهای طاق سال یکیم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم گو یا عشره اولی الا اولی بانه شمرده و بی شبهه الفات اول یا
 اول لانه مست ترو ظاهر عقل و در بعض روایات آمده که ظهور او هفت سال پیش از دجال بود و دجال بر سرانته خروج کند و مهدی
 جزدین است آنکه در باره محمدین آمده و کان الله یبعث علی ما س کل بانه سسته من یجد دجالا مردنها پس بعضی از اهل علم
 گفته اند که در حدیث شرط است که بانه بگذرد و وی زنده باشد پس اگر ظهور او را پیش از دجال به هفت سال فرض کنند و بقرار
 تا خروج و قتل آن بعین آن چشم نمایند منافاتی میان این هر دو روایت باقی نمی ماند و الله اعلم و مؤید او است جو دقتی صغری
 بنا به او عالم تامل و تامل می خیزد و نامی پادشاه و ملک گوهر کی بحد دیگر می بیند و بود این صد سیزدهم موقع وقوع فتنه اقامت
 کشیده عظیم چیزی است که بر زبان که در حدیث است دارد آنکه سل بودیم بر زمان را شنیدیم که می گفتند حیوانات ازین بانه پناه
 خواسته اند و هر چند این معنی صحیح از حدیثی صحیح ثابت نیست اما ملاحظه انقلاب عالم و تقابل احوال می آید که درین زمان آخرت
 شاهد عدل است بر آنکه پیش ازین نگاشته باین عنوان بنویسد شرح این اجزاء و احوال را در وفات تفسیر می خواند و مشق نمودن از خروا
 و اندکی از بسیار از ابواب سابقه جلوه گر شده باقی را بر این قیاس باید کرد و آنچه باقی است همین ظهور مهدی موعود است
 تاکی اتفاق افتد و که دم وقت از از سنه تیره رضی الله تعالی باشد این همه توضیح مستخرج از کاشف الغطاء و عالمان حجت الهی شانه
 بلکه نوعی از ادعا علم الغیب است که حق تعالی بدان مستأثر بوده و احدی از خلق در آن یا در شریک نیست مضطرب
 کشف بسیار است نعم الاموال انقدر میتوان گفت که زمانه فاطمی منتظر قریب محصل مرجو القرب است زیرا که هر آینه ازین
 و هر فتنه بعید می باشد و وقوع امارات صغری بحسب ما و تغییر عظیم عالم و اهل عالم و ضعف تام اسلام و رفع علم و شیوع جهل و
 کثرت مشق و غم و نقصان و جد و جد و جد و جد و نقصان در تحصیل اسباب معاش و زهول کلی از دار آخرت و ارباب کار
 دنیا را غری امارات جلیده علامات مبینة قریب بان ظهور او است و الله اعلم بالصواب سیاق الکلام فی هذا ان شاء الله تعالی فی
 موضع آخر ایضا **فصل** فی اعوان و انصار و صاحبانیت مهدی پس ابن عباس گفته انصار او بروم شام باشند سته
 صد و پانزده کس مسجد اصحاب راغبین حماد از ابن مسعود آورده و نه خراج سبعة نفر علما من ائمة شیعی علی غیر معاد و سیال کل
 رجل منهم ثمان مائة و نصفه عشره جلا حتی یجمعوا لیکه احدیث مراد باین هفت نفر و سیالان شان اعوان مهدی اند و نیز وی
 از کعب آورد که گفت قاده المهدی خیر الناس اهل البیت و بیته من اهل الکوفه و الیمن و اهل الشام مقدّمه جبریل و سائمه
 می کائیل احدیث علی بن ابراهیم گفته ناصران دیالان مهدی کو خیال اهل بن ابراهیم شام باشند ائمتی و علی رضی
 گفته فرام کند خدایتالی برای او قوم بسیار مانند پاره های تو بر تو او و تو بر تو او انحضرت صلعم بیرون آید مردی از و را بر گرفته
 میشود او را حارث وی حارث است یعنی کشتار بر مقدمه لشکر او مردی باشد که او را مقدمه گویند احدیث اخر را ابو داود

عن ابن ماجه بطلون بیشتر گذشته علی قاری در مستدرک دی گفته و نیز اشارت الی ابن اهل ماوراء النهر محمد بن لایلیت
السنو لاکما یزعم الرافعه انهم انما راجع الی ائمه کونیم ماوراء النهر و لایستی مستشرقین آن کاشف و جنونی طهارستان و غیرین بطبع
و بحیر و سخالی مغولستان پیشین از دولت اسلامی درین ملک و شاهی جواد گاد نبود و مستند در تاریخ دی ذکر می از ان بنظر سید
مکرور محمد عباسی سیاهان نام پادشاه انجامد و ستیزه اوست رایات سو که از طرف مشرق یا حراسان بیاید و این حدیث
نیز بطور ابرو ابوابی گفته اند که رفته ابن کثیر گفته مراد باین باب نه آنست که این است که ابو مسلم خراسانی آورده و نیز و بدین
ملک و دولت بی اسیر اگر مست بلکه این رایات دیگر است که در زمان مهدی از ان طرف بیاید و این حدیث را طرف مست لایلیت
ستقرار و ابو قریل گفته پیدا شود و از فیه امیری و حکمرانی کند و از ده سال و واقع شود و فتنه و ملک گردد و بعد از در
اسیر نام بر کند زمین را بعد از دروان تو موسوی مهدی و طبع او گردد و فی الباب عن الحسن بن انا بنجد الی طالقان اند علی
مرفعی گفته رحمت خدا و بر طرد طالقان که آنجا خدا را از ان سمت امان از در ویم بلکه مردان اند که خدا را ساخته اند حق
بعرفت او و ایشان انصار مهدی باشد از خرج ابو نعیم و ابن عباس گفته مرفوعا که اصحاب کجفت اسوان مهدی اند و ذکر
این مرد و نوبتی تفسیر و بسطی گفته تا آخر اصحاب کجفت تا بن مرت بنجد و اگر ام ایستان است تا تشریف و دخول در بن است
در یابند و آرا بنجد طالع آسمان اند که اعوان انصار و دانشمند و ووه و ظهور فی یقین او نرسند و آرا بنجد و ان یحیی است
شعیب بن صالح نام که بر مقدمه ساگر خراسان باشد و اند و اند و لکن لبسته صد نفر از اهل ستام و صاحب بیت مهدی باشد و
ایم بن حماد بالاطح حسن گفته می بر دلیست میان قد گندم گون کوسح لیس بر ران آید در بنده و حی در چهار هزار کس بر بنده
الشکر مهدی باشد متقی نشند و لا احدی مگر آنکه بر مرم خورد و فی الباب عن حماد بن علی و ابی جعفر و کعب بن حلقه گفته وی
مروی حدیث ابن خنیف الیه انصف الفرون باشد علی متقی گفته صاحب برق مهدی شخصی باشد که او را شعیب قبی می گویند
ایم گویم و حدیث ابن عماره که بنحرفت فرمود و شکم البقیه التیمی فان یبیل من قبل المستر و هو صاحب ایه المهدی
اخرجه الطبرانی فی معجم الاوسط و فیه عبد الله بن مرزومی ابن جسته و هاجم بن جعفران ابن حدیث بطلون بیشتر گذشته و ان
المستب القع و امری کند سنار و ابیات قعصل امیشان مع حرج تبدیل گشته و آرا بنجد باستی مست برادر با این عم
مهدی ح الحس بیشتر ز گور شده و گویم این همه تخان من مت ظهور او احاط و مصر فابند و بعد فتح قام ارض خود بکشان نام
و معسل او باشند و چون اول انصار و اهل ستام و صاحب عراق خوابند و بعد از حدیث از سب ایستان نمی کرده و از
از علی کرم الله وجهه روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال یحون فی آخر الزمان فتنه یحصل الناس فیهما لکما یحصل الذی یبطل الله
فلا تسوا اهل الشام و لکن سوا الشرازم فایضیم الی بدال و یحک ان ترسل علی اهل الشام یسب من السماء فبفرق جماعتهم حتی
لو قاتلهم الشرازم غلبتهم فعد ذلک خرج خارج من اهل عینی فی ثلاث رایات اکثر یقول یوم منته عشره العاد و اقل یقول یوم من
عشره العاد و ما زلتم است است یقولین سبع رایات تحت کل رایه منها رجل یطلب ملک فیقنهم ثم جمیعاً و یدر الله الی المسلمین
القیه و فتنهم و قاصبتهم و رایم گویم در سندش ابن جسته است هو ضعیف محروف احوال و رواه احمک فی المستدرک و قال
صیحح الایساد و لم یخرجاه و فی روایتهم یظهر الهامی فیه و فتنه الناس الی القدر احم و فیس فی طریقته ابن جسته و هو یساو صیحح

وعدا ثر بنو النبی والعشرون عند غیر الطبری فی الاوسط وانی تعبیر فی کتاب المهدی ^{الکلی} الخیر من غیره اثر
 سید الثالث عشر من عندی داود و هذه ثمانية وعشرون تراها حکم الرفع اذ لا مجال للاجتماع فی مثل ذلك بقی کلام
 نیست احوال مهدی علیه السلام که در اخبار و آثار و تصانیف اهل بیت و علماء و زین آمده اهل اسلام انتظار قدوم نیست
 لزوم او در هر عصر او ال کرده اند و بلا حظه وقوع آنار و اشراط صغری قیامت بقرب آمد ظهور او اخبار و بشیر فرمود
 و شک نیست که بر خاطر حق پرستان اتباع دوست ابتداء و شمس هر چه می نویسد از ضعف اسلام و بر بی احکام شرعیست
 نیست ایشان نقد قدرت نادر که سگرات و محدثان از منزه از جهان خارج جهانیان بردارند پس لا محاله دل شکسته بود که
 در راه و گوش بر آواز ظهور فاطمی منتظر بوده اند و بنابر زبان معانی بیرون آمدن مهدی مادی از حق تعالی میکنند
 باحوش این همه مشهور و فتن کج عدم خرد و این همه مفسدین و دولت مبدل بصلح ملک نعت گرد و عبد اگر
 باین نوع در ایام چند از روی ظهور او میکنند و روی سخن بطور مناجات بحضرت ختمی پناه رسالت و نگاه صلح میدارد
 و چون این بیانات مناسبت مقام وقت مرا خوش کرد و آویزه گوش ختام این باب میکنم سال فات نبوی اعطای بن سید
 حال بیان بیایم و حال دل خود بفرمان خال دیگری بر نسخه اظهار می کنم که گفته اند سه خوشتر از آن باشد که سر
 و لبران گفته اید در حدیث دیگران و ختم الله علی بکعبه و اذ اقمی حسلاوة رصوانه الانس قال رخ

استه قمر طلعت کی مطلع	در فی حبس غلامی بر مع	شده برقع تو برقع افروزا	لعه برق رخت برقع سوز
لیله القدر ز منوبت تاری	وخی منزلت گفتماری	طره ات نمود همه سودا	اتحالی ز حر و شش طه
قاب تو سین جیان بر رویت	نقش خم خم گیسویت	تا خواب جلی گوهر پاک	خوا که ساختی از بستر خاک
فلک از غیرت خاک آشفته	لیتی گفت ترا با گفته	چند در جلد به تنهت خفتن	جلد از گرو فنا نارفتن
چند در سر خفا شمشیر	در برین خاک نشینان	چند از سبیل تو بیگانه	دل بعد شلخ نشیند شانه
چند بی رنگس باکت غبار	خانه سر سبز بود تیره و تار	چند ضعیف پاپوش تو فرد	جفت باشد بپوشان غم و دور
خوابت از دود و دود صید بگله	قد بر فراز که از حد بگشت	دست بر دین بیرون آر	کف از حجاب کفن بیرون آر
شانه زن سلسله مشکین را	سر سبز کش زرگس عالمین را	جلوه افخت بازند ز پوش	حله لعل طراز اند ز پوش
کرده خلیج جلاوت در بای	از دجیره خرامان بدو گس	طاق محراب تپی کن خسان	سرش از فخر بکبودان برسان
مهر از بی قدمان حال ساز	قدش از مقدم خود کاس	خطبه ملت دین از سر گیر	کشف اسرار یقین از سر گیر
پرده کجش از رخ صدیقی	بدمان پرده بر زلفی	وزه عدل زد دست عمری	از بفرق سمر بر خیره سری
خوی فشان کنج حیا عثمانی	ریز بر کشت و قارباری	چیز دور کن اسد لای را	پوست بر کن دونه رو بای
طا نازاری کار سه بنشان	آب نشان بر عبادی بنشان	تاج ملک از سر و تان بر پا	بخت دولت زیویان بر پای
ساعتی که دقان ساز تسلیم	زن بدان قاعده دست رقم	بی رمان را حشریم نرست	راه دانی مهر اقلیم نرست
در بخوابی که از اقلیم و غا	آوری روی بدین شهر فنا	تازه کن عهد نگو عهدی را	دو و لیه عهد خود عهدی را

سنت عسکرم نظارن	شیخ قهرش بر اندازان	محمد علی بی خبری جرح بران	استرال در بهیم آبا و زمین
ماره چال در شان بر ترینه	به بیابان عدم شایان	خانیان لای سر میال توان	دست امید بران توان
حاصد یکس که کین سده است	چشم گریان شکر خنده است	سیا منده قصه یق حسن	سینلای الم تر و فتن
هره دست ز طاعت و سیرت	لب بجنبان بشفاعت	لو که فقر جو این ملامت	رو از زهر نرسد و دیه سیرت

باب بیستم در بیان خروج و جبال و خروج وی کی فرقت واقع در زمین مهدی علیه السلام و اسرار عظیم است اخبار
دی احوال جلدات دارد و چه را می بیند با پانچ ایف جدا گانه سیاه اندام نیز بنا بر عظم خط و گرفته اند و پس برای منطبق
حالی می این باب جدا گانه منعقد کردیم متعاقب جمل ضعیفی الله عنه گفته حضرت مسلم فرمود و عمران بیت المقدس خراب شد
خراب شرب حضور المومنین حضور المومنین است غلط نیست خروج الدجال از جبالین ابی شیبه و ابو اود و
ایحاکم و محمد بن یحیی از شیخ خود حکم آورده که گفت اول آیات از روی طبرستان یعنی بعد مهدی خروج و جبال است بعده نزول
بعده مستحق یا جرح با جرح بعده حرم و دایره بعده طلوع شمس از مغرب و در لفظ از وی طلوع شمس از مغرب مقدم بر نزول
و آیة الارض آمد و زمین او هرست صاحب شاعره احوال رج قانع بر زمین تخریب کر کرد و عمران بن قیسین ضعیفی گفته
گفته شنیدم رسول خدا را میفرمود باین خلق آدم الی قیام الساعه امر اکبرین الدجال از جبال فرجه سلم و در حدیث ابو هریره
سته حیرت گاه بزرگ آیند نفع کنند هیچ نفس را یان او که ایمان نیابد و است قبل از آن جبال و آب و طلوع شمس از مغرب
راه از زمین و مسعود و مسعود دعوات دست مسلم اللهم فی اعوذ بک من فتنه المسیح الدجال بقوی در تفسیر خود گفته که در جبال
در قرآن آمده و متولد تعالی حلق السموات الارض اکبر من خلق الناس و ابناس ریحا و جبال است از باب طلاق کل بر
او و صحیح بخاریست نیست هیچ نمی گزتر ساینده قوم خود را یعنی بار و حال و در روایت معمر آمده تر ساینده قوم خود را و
قرآنی ابو داود و ترمذی است از ابو عبیده که می بیند بعد فتنه الما و قد انزل ترندی گفته این حدیث حسن است و لفظ احمد
است لفظ احمد و فتنه و فتنه و النبیون من بعده و از هر جری او و جرح و فتنه این جرح اینها گویم درین احادیث و دانده
یکی عظم خطر که از جبال تا اگر انبیای سابق هم از وی انداز کرده اند و دم لغی علم خیب را بنیاد زیر که خروج او
در آخر زمان مسعود و است زمانه انجباء است بین این فتنه و مسول بود پس اگر بر وقت خروج وی مطلع میبودند اگر چه بعد از
باشد که در آخر زمان بیرون آید تجدیدار وی مسی که دند از خدا یافت شد که حق تعالی ایشان را اجزا یافته او کرد و علم
بر وقت خروج وی و بخشیده اند آنها را با وجود نبوت اطلاع بر خیال دست بهم و او آری علم غیب خاصه مختصه با ریتعال
ست احدی را از مخلوق مبعوثی آن راه نیست پیغمبر باشد یا فرشته یا ولی کللی قرآن کریم معلومست با و لغی علم غیب
از مخلوقات پس اعتقاد جمعی از عوام بدین یافت علم خیب کشف مخفیات درباره مشایخ و اولیاء عقیده باطل است
که ایشان را از ایمان و حقایق دین اسلام دور و کفر و انکار نزد یک می کنند عسما الله تعالی و ایام ممالا بحیه ویرنا
آمدیم بر آنکه کلام درباره دجال بعین این امور که ابل سما و منبأ و مولد و حلیه و سیره و فتنه الی غیر ذلک فصول
جدا گانه میجو اید پس هر حالی از احوال شقاوت اشتغال و در فعلی مستقل ذکر میکنیم تا داخل باشد در معرفت او و این

در رسول عرض فصول در بیان نام و نسبت مولد او و رشتا و گفته در مسانی ابن الضیاء و ابن الصائغ است مولد او
 مدینه در این سنی است که ابن الضیاء و جمال باشد و اناصح است که وی و جمال نیست این عور که ذاب غیر دست و جمال
 شیطان که در بعضی جزا و رابسته داشته اند از اول او کار بر بشود شق نام یادی خود شق که بر است ما در شش حنیفه
 برید شش شقیه شد و از وی شق متولد گردید و شیاطین برای او جانب میبختند علیان علیه السلام او را محبوس ساخته و لقب او
 سیح است صفت و لفظ جمال شق از جمال که بعضی لفظ و سیح است پس معنی جمال بر صیغه سال الضیاء بر این برنده و سیح
 کننده و بر مسمی است قول می مسلم و قتیله خطبه کرد ابو بکر فاطمه علیه السلام فی و حدتها علی و لبسته و جمال
 سراج علی و مسمی تو نیست و او را سیح ازان گویند که یک چشم او مسیح باشد یقال حل سیح الوجود فی الزنق علی احدی وجه
 بهیچ لا حاجب البتوی یا از آن جهت که وی سیح از این کندی قطع زمین ناید و دور و رسد او ایستگ گفته وی سیح بر دران
 سکین است بهو الذی مسیح خلقه و مشوه و بعضی گفته اند وی سیح است بخار و حیرت علیه السلام سیح است بجا صفا و حافظ دست
 الباری گفته قاضی ابن العربی رب الفکر و ده و گفته فضل قوم فرود و با کفار و مجسمه و شد و بعضی هم اسپین لیسر قوامینه بین البیوع
 مریم و فرقی البی صلیهم علیها بقوله فی جمال سیح الضلاله فدل علی ان عیسی سیح الهمدی فاراد و مولد و تعظیم عیسی فخر و
 احدی استی در قاصدین گفته جمع لانی بسبب تسمیه سیح خسون قول او اما وجه تسمیه عیسی میساح لانه لا مسیح و اما
 الابرخی اولان کان لا اخص له و منه منی صفة البی مسلم کان سیح القدین اولان فخرج من بطن امه مسیحا بالدمین
 اولان مسیح الارض و یقطعهما اتی گویم در صراح گفته مسیح الارض ساحت با کسری بن سیمون نام عیسی علیه السلام و نام
 و جمال که استی و انشاء علم فصل در مدینه میرت و گفته و جمال اما علیه او پس می می می جوان باشد و در در
 آمده که پیر باشد و رشتا گفته سند امین بر و قول صحیح است جسم سن رنگ شد و در روایتی سفید رنگ است و در حدیث
 عبد الله بن مفضل مذکور می گندم گون است از خبر الطبرانی و رشتع الباری گفته لیکن این سخن و در صافیه و قد یوصف فلک
 با کمره لان کثیر من الآدم قد خرجت انتهی و می جسد الارض قسطا عوین یعنی باشد گویا چشم او و اندک بگردست که لا
 برآمده باشد در صراح گفته جسد می مرغول در جل جسد روگرد اندام و در روایتی آمده که چشم چپ او عور باشد و در حدیث
 سمره مسروح العین المیسری و واقع شده از خبر الطبرانی و صحیح ابن حبان احکام و در روایتی آمده اند عور العین مسمو بها
 این معنی لفظ طافه مسمو است حافظ ابن حجر از قاضی عیاض نقل کرده که گفت انچه از اکثر روایت کرده شدیم و هیچ
 قصیح آن کرده اند و خفس بدان جزم نموده لفظ طافیه یعنی سره است و بعضی شیوخ از ابهره ضبط کرده اند و معنی او
 است که وی بیرون آمده باشد و گفته است بحدیث که بعضی انکارش کرده اند و نیست مگر برای انکار بعد و قاضی
 عیاض میان روایات جمع کرده و گفته که چشم راست او طافیه است یعنی سره و هم مسروح است نور او رفته و بهو معنی
 حدیث ابی داود و مطول العین نیست بنایتی و لا یحکم فی ته عالی است و نه عیق چنانکه در حدیث ابن عمر و صحیح ابن
 و البیسی طافیه بفره چنانکه در روایت دیگر از وی است و بی انحا حله التي کانا انک و کانا شاعری فی عار و بی
 انحراف کما چار کل ذلک فی الاحادیث و برین تقدیر وی عور است پیر و چشم مسا و هر دو احدا زان هر دو عورت

[illegible]

بدو گفته فارسی است بمعنی اسب در روایت عربی کلمه یغینه آمده اما سال سندش مراد شاعره ذکر نکرده که چون است چون دیگر
 مخرج درست غالباً که اگر موضوع نباشد ضعیف خود خواهد بود و هم از علی مرتضی مروی است که طولی چهل ذراع
 بنزاع اول نیز او حماری باشد اقر یعنی شایسته البیان طول هر گوش او نه و دوازده و او سی ذراع بود و نامین یک
 او تا حاف و دیگر سافت سیر که در وقت شایسته پیچیده شود برای او زمین منهل منهل بگیرد و بر او بدست خود و وسعت
 کن اقباب البسوی سخیب یعنی پیش از آنکه اقباب از مشرق بمغرب سدی بمغرب سیده باشد گنایه از سرعت سیر است
 در آید و بجز تاه و کعبه و اسعدیث بطول در شاعره مخرج این حدیث ذکر کرده و گفته نیست منافات میان این حدیث
 و روایت قصیر القاصه بودن او زیرا که محتمل است که این قصیر نظر بفضیلت او باشد چنانچه است و مقتضی آنست که ازین هم در
 باشد یا آنکه در ابتدا قصیر باشد که خلقت او در نفس الامر است بعد چون اظهار کفر کند و او عار الوهیت نماید طول وی
 شود و فضیلت او ابتلا و گفته باشد از طرف خدا برای بندگان همچو سائر نفع استی گویند این جمع بین الروایات که صاحب
 در حقیقت ضعیف است غیر آنکه گفت که قصیر او نسبت بعرض او باشد و در نفعی نفسیه جسم او نسبت دیگونی آدم اطول باشد
 پس طول او و نسبت ماست او قصیر و ن او نسبت عرض خود یعنی طولیکه عرض او میخواید نخواهد داشت و آنکه
 نسبت ناقصیر باشد و اما سیرت او پس مراد از خروج دعوی اقبال و ضلال کند و مردم را بسوی دین بخواند
 مردم اتباع او کنند و امرش ظاهر شود و در روز افزون گردد تا آنکه بخود قدم شقاوت زد و مردم آرد و باطلها را برین پرور
 و بدان عمل کند و بران مجاب گردد بعد دعوی کند که دی نبی است و ازین سنی هر ذی عقل فزع کند و از وی جدا
 گردد و وی چند روز گذشت کرده دعوی قدامی و الوهیت نماید و گوید منم خدا پس یک چشم او کور و یک گوش او مقطوع
 گردد و میان هر دو چشم او کف می کشند و این کتابت بر هیچ مسلمان حق نمائند و هر یک از خلق که در دل او باری
 ذره از ایمان باشد از وی مفارقت جوید بکذا اخرجه الطبرانی عن عبداللہ بن عمر و دی صحابی است و کعبه جبار گفته تو
 کن و جلال یعنی بسوی بلاد و فرود آید نزد باب شرقت و مشرق یعنی ابتدا قبل خروج خود و چون جستجو کرده شود بر وی
 قدرت نیابد بعد نزد آبهای نفس کسوه ویده شود و چون او را طلب کنند معلوم نشود که کجاست پس ظاهر شود
 بمشرق و خلافت داده شود یعنی خلیفه گردد و سپس باطلها را مسح و از وی بجهت دعوی نبوت نماید و مردم از وی متفرق
 شوند یعنی مسلمانان وی بر نهزاید و او را امر کند که روان شود چون روان شود گوید رجوع کن دی رجوع کند باز گو
 که شک شودی خشک گردد اسدیث بطول است و هر چه بنجم حماد و وسعت کنند او را اسفند هزار از پیو و اصفهان
 و سیزده هزار زن و عا مناسبت است و این سجود و ترک و منبوان باشند و بر انگیزد بر الهی خدای تعالی شیطانی را و
 آنها گویند که استقامت کن بابر هر چه میخواهی وی گوید وی بکنم بروید بسوی مردم و گویند او شایسته است که معی باشد
 ستم و این شیطانی را و از فانی مستغیر گرداند از غیبه فلک تا فتن او پس بیشتر از حضرت اندازد آنچنانکه روان شوند هم
 او و کوه و یکی از آنها اشجار و قمار و آب باشد و دیگری و خان و نار این جهت باشد و آن دو رخ از جبر احکام د
 این عساکر عن ابن عمر و از آنجا آنکه با وی جنت و نار باشد و مردان باشند که آنها را قتل کند باز زند سازد و با وی کوی

و آنچه غمزه و فوات و جان پس غرق میان این پر دو و عیال را خواند و گفت که آنرا حقیقت است این حقیقت است
و ملا هرست که حجت و نادر از جز او و نواح عیال ندی باید که حقیقت جز خدا میالی غیر باشد بخلاف غیر این پر دو از خود
انتهی که می و بی که صاحب شاعر برای اثبات تحقیق خود ذکر کرده بر صحت است زیرا که روایت می و بی که بی کمال غلط
در روایت انخاص و غیره الفاظ خاکم و این خبر می و دیگر حاست در روایت پیچکی بر روایت بخاری و مسلم غیر سلس و روایت
مقدم باشد بر آن نگار بر همه معنی حدیث بخجل که آن باشد که بون جبل خبر را و امری و شوا رست که از اهل استدراج بقتسم
کار بسیار نمایان می شود هیچ قدر مسرت نمیدارد بلکه خود را بون می باشد حقیقت باشد یا مجازا بلکه امور استند از حدیث گو حقا
در استند انجیل نیست و بیایم جواب خیال نیست و تعبیر اطفال و انداء علم و انداء علم است که زمین را در امطوی شود و
منزل امطوی و پختن گو سفید و می سیاحت تمام روی زمین کند در منزل و در هیچ عده نیست مگر که از با مال کند الا که و
کاسانی و مسرت او در سیر خوب از آن باشد که در پس از او با و فاده و از آن جمله آنکه او را استند ضحیر باشد که اهل مشرق و
آنها باشند و در پنده را از بهر او گفته در آفتاب یان کند از خبر اخبار حکم دین عساکر عن ابن عباس و از آن جمله آنکه خوش کنند
در یک روز سه خوش و آبش تا که در نزد و یک است او در از تر باشد از دیگر آن دست در از را بدید کند و می بقدر
رسیده باشد که خواهد بسیار بیرون کرد از خبر جو کنیم عن حذیفه و از آن جمله آنکه در رساله حشریه گفته و پیش از بر آمدن
در رساله خط گذشته باشد او در رساله سوم شک سانه باشد خندان از زیر زمین را بگوید بر آیین
خود بخود از زیر زمین بر آمده همراه او و آنه شود و بعضی مروم را بگوید که من پیمان شما را زنده کنم تا گواهی بر حقیقت
و هر چند پس شیطانی اگر بیدار در زمین یا جسم دیگر بر آمده بصوت مردگان شکل شده بر آینه و همچنان مسلمانان را انوار
ایدا برساند و بفضل الهی تسبیح و تهلل در آنوقت مسلمانان را کار آسان کند و از اندای کرنگی و تشنگی تشنگین بخش و بهر
نوع بر چندین گناه که نماید آنکه در سر حدین رسالت از هر جامه دیدان بسیار همراه گیرد و آینه و از آن جمله آنکه در
حضرت دین و او را علم باشد و باقی زمانه احدی که حجت کند او را در اکثر ارض و قافل شود و مردم از ذکر او و اکثر ایمان و
یاد و نشینان در آن باشد تا آنکه مردی مادر و دختر و خواهر و عم و خود را بر بند و بخت آنکه بسوی او بر آینه و می بیند
و مردی اعرابی را بگوید اگر بر آیینم برای تو پدر و مادر ترا گواهی میدی که من نبوت تو ام و می گوید آری پس قتل شود
شیطانی بر صورت پدر او و شیطانی دیگر بر صورت مادر او و بگویند این پدر و مادری سپهر تابع او شود که می پروردگار
آنکس تابع او شود و از اینجا است که حذیفه گفته اگر بیرون آید در حال در زمانه شما در بی شوند او را که کان بسنگ مرده زن
و لیکن آید می حال نقصان علم و خفت از دین حکیم مقصود بدان قدرت علم و ضعف اسلام است یعنی این پر دو و علی الاطلاق و این نقصان خفت
در این مان از خبر و در حال چه دست به جمعی کثیر از مسلمانان کی زبانانی که کمر سلاست یان خود داشته باشد و حسابی از دریافت آثار قیامت
اشراط مثل ظهور محمد و خروج دجال و نزول صیحی انشال آن برادر و همین است معنی غفقت و هم از ذکر او رحمت خدا یاد بر مسلمانان
ایشان که اطفال و صبیان و نساء خود را قبل از تعلیم احکام اسلام تعلیم این اشراط و جواب سوال منکر و کبیر میکردند و پیش
از سهم تصدیق این یوم الآخره القا می نمودند عده غافرو دونه و غیره می آموختند تا نشو و نما می نشان بر اختیار احمدی برادر

و ترجیح معاد بر محاسن متولد و اقبال از عارف دنیا می فانی موجب حال بعیم دار باقی نکرد و در بنا غفر لنا و لاخواننا الیه بن
 سبقتو ناما الیه نمان در شایع گفته مراد یا عذاب رینجا بر شخص عقید از عمار ساکن در دنیا و در جبال است برابرت که از عذاب
 باستان از ترک با اگر او در آن زیر که تردا ایشان آنچه بیان در حق و باطل امتیاز کنند موجود نیست اکثر نفوس باطل اند تصدیق
 غوار قیامتی گویم اکثر خلق الله در تصدیق محراب شجاعت اقوام بنمودست که با وی خویش از بجای روند و بر پیشش خاموش
 مدقه با نندین سوار العظم و ذاب العقل می همان مهمل دست را در دام ترویر او زن کاری مشاور نیست برانی ایشان حق و
 اسون از دجال کافی است جال خود فتنه که در عظم ست از وی اگر اهل علم نجات پابند نیست باشد که رسول خدا صلوات الله علیه
 او پناه خواسته است را تعلیم عای مستغاذه از ان فتنان فرموده ما فتنان حیر گفته ابو نعیم در ترجمه حسان بن عطیه که
 یکی از فتنات تا حسین است که با طایفه بسند صبیح تا وی روح آورد و گفت لا یخون فتنه الدجال الی الله عشتار الله رجل یسبته
 آلاف امرأة یعنی خرد و از ده هزار مرد و هفت هزار زن سبکی از فتنه و جال نجات نیاید گفته و نه الا یقال بین قبل الرای
 یعنی من ان بکون مرفوعا لیس له او فتنه من بعض اهل کتاب استی صا اشته گوید لا یقوت است که محل گشتن این برادران که
 نجات یابد از عذاب نسا باقی نماند چه در فتنه مهدی است که با وی در غر و بیشتر ازین مقدار باشند و یکین که چنین گویند
 چون را و از پیوند اتباع او کنند و لکن این تاویل بعید است و در فتنه قتل عثمان رضی الله عنه گذشته که هر که در پیش او
 از قتل عثمان باشد وی پیروی دجال کند اگر در یاد او را و اگر نبرد باید با بان آورد وی در گور خود پس برین تقدیر که
 از فتنه تا امر در برین مقدار باقی باشد چه بقیه می نشود وی پیروی دجال کند چه هر افسنی محبت عثمان را می
 بدانت مسائل الله تعالی ان محبتی اعلی من محبت رسول الله صلوات الله علیه و اهل بیته تا این تهی و آن بعد از که همراه وی و فتنه با
 ستاید و پیغمبر یکی برین او باشد و دیگر بر سار او و دجال گویند است که ایسی و است یعنی من با شما نیم فرزند و یکیم
 می میرم کی از ان هر دو فتنه شده گویند دروغ گفتی لیکن این کسی از مردم نشنود مگر صاحب پس وی بخوبی دست گفتی و
 و مردم از ایشانند و گمان کنند که وی تصدیق دجال کرده و این فتنه باشد و در حدیث این مسعود آمده نزد عیسی و ما که کثرت
 و دجال گویند ان رب العالمین یعنی من رب جهانیا نم او لا یاس گویند کذب و الیسع گویند که الیاس است گفته پس من نبی
 این درشته با و اما نهند آن هر دو الیاس الیسع اند که ان الاشاعه گویند محبت ان هر دو فتنه در دجال اگر این روایات بصحت
 رسند و قبل ابتلاء الهی حق عباد است در حق او جان نجات دجال باشد و اما حکمت تا با این این هر دو فتنه با دو کس را نبیا
 علیه السلام با تفصیل شایسته الیاس الیسع شمس مفوض معلوم الهی است عقل را بر این مسوئی در یافتن نیست آنچه اکثر قیاس
 وی شیاطین را از مستارق و مغارب حق برانیزد و آنها بگویند که با استعانت کن بر هر که خواهی و هر سه خواهی حال
 گویند نعم مروید و مروید خبر کنید که من بیا و شما هم آورده ام جنت و یاد خود را ایشان بر دهند و در یک مرد زیاده از حد
 شیطان در آیند و بصوت پدر و پسر او و برادران و قلمان حرف می شنود و متکلم شود و بگویند ای فلان ما را نیت
 وی گویند آری پیش شما این پدر من است و این مادر من و این خواهر من و این برادر من و بگویند آن مرد دیگر است
 خبر گویند تو خجسته وی گویند ما را خبر رسیده که دجال دشمن خدا پراخته است شیاطین او را بگویند خاموش باش این گویند

که میسر کند ثبوت مطهره و زمین را که میسر کند و در کثرت نبات را بازمی گرداند در سبیل سوم ثبات را که یکباره قطره نیارد و
 پس اگر کسی بخیر و نیکو باشد پس باقی مسامحه صاحب هم که هرگز نماند شود الا با مسامحه معالی گفته شد ای رسول خدا صلعم
 چون آن حال شود مردم چگونه زندگی کنند فرمود تسبیح و کسب چاری عمری طعام باشد آخر جهان ماضی و این آخرت
 و احکام عن ابی امامه و آنرا نموده ای مسلمان شود بر یک نفس بر آید و کند دهد و او را بمنشای تا آنکه عیقلد او را و یار و
 ملایم و در حال میان سر و شوق و گویا بیندیشد این که هر چه نماند و میگویم او را الا آن باز نماند میگوید که او را بلی هست بر من بعد و
 بر آید و او را خداوند تعالی و گویا نصیبت کیست حق می گوید و قد است و قود تمس خمد و جلال هستی و الله نمودم گاهی است که
 از می صیرت درباره تو این دم و وار و کند و جلال که بار و گیر او را یکستند و مسلط نشود و روی او را بر این چیده این خبر
 و احکام که انصاف ابی امامه رضی الله عنه گویم منشاء خون یار هر دو لغت میجوست از نشود و شر میگویند و درین حدیث فقیر
 تمام این شخص نیامده که کدام کس نامند و آنکه گویند فخر باشد صحیح نیست و عن ابی سعید الخدری قال حدیث رسول الله صلعم
 حدیث اطول علی الدجال مکان فیما حدیثا به انه قال قال الدجال هو مجرم علی ان یدخل نفاثا لیه نیمه فینشی الی بعض السیاح فخرج
 الیه جل یو یوم یوم غیر الناس فبقول اشهد انک الدجال الذی حدیثا عنک رسول الله صلعم حدیثه فبقول الدجال ان یتیم
 ان قلت هذا حدیث جلیل مستکون فی الامر فقلوا ان فی قلمه تم بحقیق قولین بحقیق الیه انک انت قطا شد بصیرت سنی الی قول
 الدجال انک ولا تسلط علیه خیر البعاری و مسلم و درین حدیث هم نام رجل مذکور نشده **فصل** در بیان محل خروج و بی
 وقت مدت و کیفیت او و طریق نجات از وی و بیان کسی که او را بقتل رساند اما محل خروجش پس مشرق است جبراً و حدیث
 متفق علیه از ابو هریره مرفوعاً آمده که فرمود آن حضرت مسلم هر کس سومی مشرق است یعنی طلوع و حال یا جامع یا جامع ترک
 از چنین محسوس نشود و سیوطی گفته مراد مشرق فارس است یا بخیر و بدی و فرای زمس چهار بار گویند و منسوب و گفته این
 جا است و اشاره کرد که مشرق او جبراً است حال عرض مسعود و فرمود در بخیر و بدی است طایع کن یا نجاستین سیدان حج
 البخاری گویم لفظ مشرق درین احادیث مطلق آمده و آن متاعل جمله بلاد مشرقیه است و بخیر و بدی است یا نجاستین سیدان حج
 نیز در مشرق واقع شده و در زمان نبوت درین مملکت همه کفار بودند یعنی یهود و ایشان است پرست یا بدیست سنی انبیا پس
 سر کهر سومی مشرق صادق است و بعد از آن موت اکثر مردن تشریف بردست اهل اسلام مقتضی شد و چون فوج مردم با
 بلاد در دایره اسلام درآمد و اهل فارس بنجده مسلمانان گشتند و در آخر زمان شاید یا کفر و کافری در مشرق ظاهر
 شود و اهل فتن از آن سومی خروج کنند و در دایره آمده که خروج کند و جلال او را سانی و دایه احمد و احکام سن حدیث
 ابی بکر رضی الله عنه و در روایت دیگر است که خروج کند از اصفهان او را سانی و اصفهان هر دو در سمت مشرق
 اند از مدینه منوره و سابق اتمام روایات سود که در آن عهدی است از طرف خراسان گذشته و از آنجا معلوم شد
 که مشرق جنانکه محل فتن است همچنان محل صلاح ایمان نیز است پس هر خارج و ظاهر از طرف مشرق علی الاطلاق حساب
 گفته نمی تواند شد و در حدیث آن عسر آمده که وی بیرون آید از یهودیه اصفهان یعنی محل او خارج اصفهان است و از
 احکام این عساکر و مثله عند احمد بن حنبل و عند الطبرانی من حدیث فاطمه بنت قیس مخرج من بلدة يقال لها اصفهان

حق تبارک و تعالیٰ الهی را شایسته آباد و گویم مردان هندی میگویند که در آخر زمان از مردان با او منتهی است و از تاری بصورت شوکت پیدا
 شود و خیلی گفته اند که بر سر زمین عالم باشد و وقت خروج او است که شب نشانی میدهند و غالب آنست که در دجال باشد و او را بسیار
 محل خروج غلط راه یافته و در اخبار ایشان در خروج و قبول نیست یا کسی دیگر باشد که از زبانان حال بود و الله اعلم
 حشره گفته دجال در دست از قوم پیروز و قلب و در مردم هیچ بود چشم برهنه است او کور مانند ابله و ملحد باشد و مویهایش
 چو چاق و مرکب و خری باشد بسیار کلان اول ظهور او در میان شام و عراق باشد و آنجا دعوی نبوت داشته باشد
 و بعد از آن با صفتها آن آید و مقتدا هزار پیرو و صفتها آن فقیه و شاعر و دعوی خدا را آغاز کند پس طایفه است چنانچه
 بر آید و بر اکثر روی زمین گردد و مردم را بر آید از الوهیت خود بخواند و خرق عادات عظیم حکم خدا را تعالی برای آنجا
 بندگان بر دست و ظاهر شود تا حق و آن وقت وی پیش فرخ قسطنطنیه است یعنی بعد فتح تزد و قسطنطنیه در سده سال کار و
 بعضی روایات آمده که بعد فتح قاطع بر آید و وجه آنست که ابتدا خروج او و داعی وی برای خلافت و نبوت تزد فرخ قسطنطنیه
 باشد و خروج او و دعوی الوهیت تزد فرخ قاطع بود و مقید بر یحیی و یحیی بن خروجه است و آمدت او پس چهل روز است
 که در برابر یکسال و یکروز برابر یکماه و یکروز برابر جمعی هفت روز باقی ایام همچو ایام شما باشد چنانکه در حدیث انصاف برین معنی
 تزد احمد و مسلم و ترمذی و حدیث ابوالانامه است تزد این ماه و این خرمیه و حاکم و مساک و ایام و چهل سال است یکسال همچو
 نصف سال و یکسال همچو یکماه و یکسال چون جمعه و آخر ایام او همچو شریع کنی که در شما بابت یس نبی مسند تا باشد
 و آنکه شام کند در شام گفته علماء اختلاف کرده اند درین حدیث بعضی گفته اند این کنایه است از اشتغال مردم بکار
 خود از وقت تا آنکه ندانند بر این که روز چگونه میگذرد پس روز همچو یکساعت و ماه همچو یکروز و روز سال همچو یکماه بگذرد و بعضی گفته
 اند که این حدیث بر ظاهر خودست چه در حدیث شمس تزد احمد و ترمذی و در بیان اشراف ساعت و او شده که آنقوم
 الشافعه حتی بقرار بر زمان فلکون است که الشاهر و کون الشاهر که جمعه و کون الجمعة که یوم و یکون الیوم که اساعه و کون
 الشاعه که لظرفه و انوار و جهات و اختلاف هر دو حدیث با تخریج است یا جمع پس اگر تخریج رویم گویم حدیث نواس که تزد مسلم
 است تا وی است زیرا که اصح است اگرچنان حدیث دیگر نیز در صحیح است پس مقدم کرده شود بروی و اگر جمع کنیم پس طریق صحیح
 بچند وجه است اول آنکه ایام شمس چهل سال است و شمس الایام نامند مجازا با ذوال ایام سال اول همچو یکسال باشد و دوم آن
 همچو شمس هر سوم همچو جمعه و باقی ایام همچو ایام با بعد الایام سال دوم نقصان پذیرد تا آنکه سالانی همچو نیم سال باشد و بگذرد تا آنکه
 سال چون ماهی و ماه چون جمعه گردد و تا آنکه آخر ایام او همچو شمس باشد و صحیح کنی که بر یس نبی مسند تا باشد که آنکه شام شود
 پس سینه اول از سینه جال مشتمل بود بر مقدار سینه از سینه و سینه از سینه که مقدار سال از سینه باشد و قریب دست
 روایت یحیی و حاکم از ابن مسعود که از نفعی نقل کرد که العرب العالمین بنده الشمس تجری باذنی افریدون ان اجنبها فی مجلس الشمس
 حتی یجعل الیوم کالشهر و الشهر کالسنة و یقول تریهون ان اسیرا یجعل الیوم کالشاعه و این روایت سنان بن
 قفف از آنحضرت صلعم پرسیدند که چون یکروز برابر یکسال باشد تزد روی چگونه بگذرد و آنجا آغاز یکروز و مارا که
 کند مسرود و لیکن اندازه کنی او را یعنی تقدیر مقدار یکیوم کنید و در آن آغاز یکگاه بگذرد و بعد از آن تقدیر ایام را بر آن بنویسند

آنکه میزد و وی یک چشم است و در شایک چشم نیست مکتوب است میان هر دو چشم او لفظی که فرمودند از هر مومن که نبی
 غیر کتاب یعنی حروف پنج برین دعوت است که ف س م چنانکه در بعضی روایات تصریح می آمده و از فتنه است که بادی نبوت
 نازا شد پس ناراد و نبوت و نبوت او ناست هر که مبتلا شود بنا را و باید که استغاثه کند بخدا و بخواند نواح سور که کهن سپید
 این نادر بروی بر و سلام چنانکه بر اینیم شده بود و از فتنه است چنین چنان و ذکرش پیشتر کرده ایم در رساله حشریه گفته
 بر چنین و در حرف است و فیه اشکار بود که هر مسلمان خواننده و ناخوانده در یابد و غیر اهل ایمان آنرا نشاند و همراه
 آتش باشد کلمان بنام دوزخ و با شیء باشد وسیع بنام بهشت مخالفان خود را در آتش اندازد و محبوبان خود را در بهشت
 و لیکن آتش او در حقیقت صفت باغ خوش بود و در بهشت او صفت آتش سوزان همراه او آب مان باشد هر که را خوا
 بدید و هر که را خواهد بد چون بر فرقه بگذرد اقرار الوهیت او بکند ابر را گوید بسیار پس بهار و زمین را گوید زراعت بیا
 و درختان را گوید باران را گوید و نویسی را گوید پرشیر و پر گوشت گردید و اگر می گفت و کند باران و زراعت بند کند و میوه
 شیر را ز باران و جانوران را غرضش اینست و با او وسیع میگرداند و مردم را ترساند و گوید که این سیح کذاب است حذر کنید
 او را لعنت خدا یاد بروی و بدید او را خدا آن سرعت که لاحق نشود او را در حال و در روایتی رو بروی او و مرد باشد
 که ترسانند اهل قمری را هرگاه داخل شوند آن هر دو در کدام قریه اندازد کنند اهل او را و چون بیرون روند از آن قریه و آیند
 در وی اولی المعابد حال و داخل شود و حال در همه است از جمله مدینه و بگذرد و بمکه و مدینه و بجا خلقی عظیم باشد پس گوید تو
 کیستی می گوید من میکائیل ام فرستاده هست مرا خدا تعالی تا منم که ترا از حرم او بگذرد مدینه منوره و انجام خلقی عظیم
 گوید تو کیستی می گوید من جبرئیل ام فرستاده هست مرا خدا تعالی تا منم که ترا از حرم رسول او کنم و در وی آتی آمده باقی مانده هیچ اثری
 نگذاشته باش کندها را غالب و بران الا که مدینه که آنجا نیاید بر نقی از نقاب و مگر آنکه ملاقات کنند او را ملاک بسبب و غیر
 از میان کشیده پس بگذرد و میکائیل را بینه بگذرد و پشت دهد و صبح کند و بر آید بسوی او منافقان که بگذرد
 مدینه همچنان تا آنکه فرود آید نزد خیرل و متصل منقطع شود در رساله حشریه گفته می نزدیک که صفحه نزول نماید و در مکمل
 ملاک در آمدن تواند و از آنجا اراده مدینه منوره نماید در آن ایام مدینه منوره را بهفت دروازه باشد و حق تعالی بر هر دروا
 زه و در بهشتی نصیب کرده شمشیر را علم کرده استاده باشد و توح در حال را بدید و غلبه را و او را در شهر راه دهند و در
 بدین راه است و زلزله آید هر کسی که در ل عقیده بد و نفاق داشته باشد خوف آن زلزله از شهر بیرون آید و در سحر و حال
 گرفتار شده با او ملحق گردد و آتی و ستودن شود بسوی او و موی از موئین و بگوید باران خود را و اندک میرود بسوی این
 مرد می نگرم که این همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترسانیده یا نه اصحاب و گویند نیگذازم ترا که نزد او
 روی و اگر داریم که می ترانگی خود را که در چون زلزله روی بگذاریم ترا و لکن میترسیم که در فتنه اندازد و ترسان پس این مرد می
 با کند برایشان مگر آنکه بیاید او را و روانه شود و هر دو تا آنکه نزد امیر علی بن ابی طالب یعنی طلحه او بیاید آنها را گویند که ای
 می گوید قصد این مرد داریم که بیرون آید بهت آنها گویند مگر ایمان برت نمیداری مومن گوید وی رب حق را نیست
 آنها گویند او را بکشید و بعضی را گویند که ایارب شما می نگردیده است از آنکه احدی را بکشید بدون حکم او پس

عن خلفی من در کتاب لاصحاب فی تفسیر الصفا و آیات خضر را بر وجه استیعاب کر کرده و در آن کلام منوّه که فوق آن تصویر است
 و خلاصه آن در فتح الباری نوشته حاصل آن چه می شود حیات خضر تا این زمان است که کتابت و ف نیز آن بخت را بر وجه
 تخیل حق تقدیر تفسیر جوستح البیان فی مقاصد القرآن و بیّن قضاة و تفسیر علیها السلام نوشته هر که خواهد بدان جو جمع کند و عبت
 صاحب شیعیه که با وجود کثرت نقل درین کتاب از حافظان حجس و ریحا اعتماد بر قول می نموده و دست به این فتوحات زده مدار صحبت
 بر کشف مشایخ نباده و آنکه این قسم کشف کشف عورت پیش نیست کیست که هر چه سندش مستثنی بر رسول معصوم نمیشود و صلوات
 بر او باد و خواست هر که گوید هر که کجا گوید فتوحات مدینه که عبارت از احادیث نبویه باشد چه کم است بافتوحات میکا که حکایت
 از او نامشهریه باشد و آنچه آید سیایح مراجع حاجت مرسوم و صورت است و شمس او خانه پرور را از که کمتر است و علاوه این الفاظ
 حدیث مذکور هر چه است در آنکه این مرد مومن خضر نیست زیرا که قول وی لا انظر اهل الذی اندر رسول الله صلوات الله علیه
 گفتگوی او با صاحب خود و باز رفتن نزد دجال و آلات میکند بر آنکه این مومن مردی از سکنه مدینه طیبه است اگر خضر بود
 حواله اندازد بر حضرت میکا که ذکر انبیای سابق هم می نموده و بگذارد تا راه ایها الناس هذا الدجال الذی ذکر رسول الله صلوات
 و قوله فی المصحح الکذاب لدجال الی غیر ذلک من سابق احمدیث و سابقه و بعد از دو ساله مشهریه گفته که بزرگی باشد در کمال حواله
 که برای ساطره دجال بیرون آید الی آخر القصة باجملة چون حال در سودا مدینه مشرفه فرو آید مدینه منوره است بار حفر
 کند و مردی را زلزله آید و هر که در آن زمان اتفاق و مسافعات باشد بیرون رود و این طهره منظره آید و زلزله خفت خود کند
 چنانکه کوره آشکر خفت این امری انگشت و آید و از روی او خلاص خوانده شود و آخر کسی که بسوی دجال بر آید زنان باشند
 تا آنکه مردی بسوی مادر و دختر و خواهر و عده خود در جمع کند و توفیق بر باطن نماید تا آنها را بسوی دیگر آید و در دروازه ای آمده
 یوم اخلاص و یوم اخلاص قاله ثلاث مراتب یعنی الدجال مقبضه احدی فیطلع فینظر الی المدینه و یقول لاصحابه الاترون الی هذا
 القطر الا بیعین هذا سمی احمد یعنی روز خلاص و در دست که دجال بر کوه احد و در دوازدهم اندین را برینند و یاران خود را مگویند
 این قصه غریبه نامی بنیاد این سمی احمد است صلوات الله علیه گفته ای یکی از معجزات رسول خدا صلوات الله علیه است و اجابت
 از وی تا بکه مسجدی می رفیع و بیضی بخش گردد و زیرا که در زمین وی بنی بود و بگرد یعنی شایع خرا و واقع شد آنچه خبر داد و آن خبر
 صلوات بر آن چه سخن شریفش از مسافت بعیده سفید می نماید و مبارکه لایح اندینیا صفت و شاید که خروج دجال قریب است که
 این بنا را بپند و الله اعلم گویم سفید بودن مسجدی شریف در زمین صاحب شایع و دلیل مشرب حشر و ج او می تواند
 بچنان که در هنگام حشر و ج از زمینند و از سر نو سفید کنند چه ترسیم غارت و آن همیشه جاری است و اول
 طهره مهدی باید تادی خروج کند و الله اعلم بعد و دجال بمیدین آید و بهر نقیبه القاب فرستند را میند که شمشیر از میان کشید
 بایش برهنه است و دست ناچار بسخنه احرق بیاورد و در لفظی باین سخن فرو آید و مدینه ستر زلزله کند هر مسافق و منافق
 و بر فاسق و منافق از وی بسوی دجال بیرون رود و مدینه از ایشان خالص گردد و این یوم خلاص است آخره احمد
 و آنجا که عن حبرن الا و مع ام شریک بنت ابی العکر گفته ای رسول خدا صلوات الله علیه ان روز کجا باشند فرمود ایشان در آن
 روز کمتر بودند و بیت القاب ایشان را بسوی خود کشیده باشد و پیش ایشان مهدی باشد مردی صالح پس توجه کند

زینال بسوی شام و گریز مسلمانان بسوی جبل خفان که دوشام است بسی مرده ایشان را خار و کند و حصار ایشان سخت گزود
 و چند شده بایشان رسید و رساله ایشان بر گفته و حال از بیجا قصد کشتن کند چون نزد ایشان مشق شد حضرت سید در مشق بسوی
 مسلمانان بگذاشتند و تقسیم عینه و میسر و اسباب حرب فرستاد و ده هشتاد تنی و در بر واتی آمد و که شک کنند مردم در حال جنگ
 و خشک قادر نشود بی برین مردمین بار دیگر دشتالی کند بسوی حیت القابح بر آید الای عطفاف و بشتند سایه او بر کلاه
 پیش تر کشند کاههای خود را برای قتال و دوقوی تر و دیشان کسی است که بروک کند یا بشتند از جمع و صفت برادر که
 پیش از خروج و حال سه سال موقت شد بدافند و جمع شد و مردم رسد چنانکه در ذکر مشق او که شسته و قوت یوس بران
 تبدیل و تبسج و تحمید باشد تا آنکه چون حصار و حال بایشان دراز کرد و مردمی بگویند این حصار و جهد تا کی است بیرون
 بسوی این دشمن تا که حکم کند و قتالی میان باشد هادت باطل نیستید تا که در میان دو حسد یا شمشیر شود یا غلب کند تا
 خدا تعالی بایشان پس بیت کنند بر قتال حتی که میدانند خدا صدق آن زجانهانی ایشان بستر گیر ایشان را مایه که گزینند
 یکی از ایشان بر آن ظلمت کف دست خود را و فرد و آید عیسی بن مریم و دو در و دو تارگی از ابعاد ایشان و در میان ایشان شربت
 که بر وی لازم است گویند تو کیستی و می گویند من بنده خدا و کمال و عیسی افتخار کنید یکبار است چیز فرستند خدا تعالی بر حال
 خیر و او خدا چشم یا شرف کند او را زمین یا بگذازد بر می سالی تمام و باز دار سلاطین او را از شما گویند ای رسول خدا این شرف
 شانی برست برای صدر را پس آن و در پیش بسوی عظیم ملوک اکول شربت اگر بر نیخیزد و دست او بسیف از عرش فرو روند
 مسلمانان مایلان مسلط گردید و آنها و در واتی آمد که درین اثنا که امام ایشان چسبند باز میگذازد و بایشان باز مسیح که فرود
 آید بایشان بی خدا عیسی بن مریم علیه السلام وقت مسیح و برگرد و مهدی بر حجت قیصری تا تقدم کند عیسی نماز گذارد و بار آمد
 و گفته شود او را که پیش قدم شرفین حسرت کسی گوید که احرار نماز بسته باشد عیسی غریب امام شما مقدم شده نماز
 با مردم بگذارد و بنهد عیسی است خود و میان نزد و گفتند و بگویند او را عیسی مهدی را که پیش روزی که اقامت نماز برای تو
 گفته اند پس نماز گذارد و بایشان امام ایشان و چون برگرد عیسی فرماید شرف کن پیش من کن و در پیش او و حال باشد
 با شفا و نزار بودی که هر یکی از ایشان صاحب سیف محلی مساج است و حال چون پیش عیسی کند بگذارد و چنانکه ملک است
 میگذازد و گریزد عیسی فرماید برادر تو منزه است که سبقت نکنی مرا آن شرط پس میاید او را نزدیک باب لد شرقی و شرف
 و قتل کند او را و شکست و بد خدای تعالی بود را گویم که بضم لام و تشدید و ال جمله بر وزن مدله است و حاجیه بیت
 میان او را مقابله یک سرخ است بسوی دمشق و در وایت مسلم آمده پس درین اثنا که وی یعنی و حال بر خیال باشد بفرستند
 خدا تعالی مسیح بن مریم را و فرد و آید نزد مساره بینه شرقی و شرف میان دو مهر و ده بدال مسیح و جمله معنی مصعب و هر دو آن
 نزد ملک است یا بگین باشند بر عفران یا درین اصابع کف و بر اجنه و و فرشته بود چون سرنگون کند چنانکه آب بسوی
 و چون سر بر دارد و بخند شود و از وی مثل جهان یعنی خانه نامی سیم که بر صورت گوهر سازند پس حلال نیست کاری و گنایان
 بسوی نفس شریف وی علیه السلام مگر آنکه مرد و نفس وی منتفی شود و آنجا نظر کار کند و طلبه و حال را و بنیاد او را بر باب لد
 چنانکه او را و اخرج الترمذی من حدیث مجمع بن حارثه بلفظ نقل ابن مریم الدجال بیاب لد و من حیثه ایضا عند محمد

و در این
 کتاب

کردیم تمام را بر این غیب یا هست لکن حسن بن محمد را می نگریتم و از حق موی استرالی بود آمد اسلام آورد و روایت کرد مرا حتی که
 موافق اقتاد چیر که حدیث بکردم تمام بدان از هیچ رجال حدیث کرد مرا ناگویی استست در سفینه میستی در بانی با
 سی کس از قبیل احم و جذام پس سب کرد با ایشان حج در بانا کافه سرجیس علی سعد و سوسی حریره وقت غروب شرح تسبیح
 و از ترس می سفینه خود که از با سفینه بزرگ می ماند و در کتاب عیدیه دران را می گفتند جراح میباشند پس اصل متذکره
 جریره و ملاقات کرد ایشان را و با او بسیار موی مصلط و در روایت ابو داود است که ناگذازی هست که کشت
 موی خود را گفتند و ای ترا کیست تو گفت جاساسم تنویم سوم سد عباسی جمع و تشدید پس اولی شارب خنس که زن از
 اجبار اعدا شد بن عمر و غفیه و اتر الاصل که در آن مردان پروان آید و با مردم کلام کن عین است پس گفت جاساسم بروید پس
 این مرد که در پیست که من شتاق جبر شتابت گفت خیر داری چون نام بزرگ مرد را ترسیدیم از موی که سارا شیطانه باشد
 در تپت تپت تابا که در آیدیم بدیر ماگاه در موی تاسالی است اعلم آنچه گاهی دیده باشیم در خلقت در وثاق شدیم مجبور
 اند هر دو دست و پایی بسوی گردن ما و این بر و رو که در او تاه و کشت و مین دست پاسته مقید است گفتیم و ای تر کشتی
 تو گفت قدرت یا قید تمام بر من پس خبر دیدم مرا که گشتید شتاب گفتند ما مردم عرب تپت سوار شدیم کشتی در بیانی را و انجا
 خبر کردند گفت جبر و سیدم را در نخل میان بفتح موحده و کسر و نخوانند قریه در شام است آیا مژمه میدهد و با موی از و گفتیم
 گفت آگاه ما بتبیه نزد یک است که شمرند هر گشت خبر دیدم مرا بحیره و طبریه در موی آب است گفتند بسیار آب است و گفت نزد
 است که انیس مرد و گفت خبر دیدم مرا از عین غرض نامی در شتخ عین مجتین بر وزن و نیزه و بلده معرین است در جانب شرقی
 در شتخ درین چشمه آب است و این می بایان چشمه زده است میکنند گفتیم آری این چشمه را که تکرار و دو کسان او زده است
 این آب گفت خبر دیدم مرا از عین این که موی در کار کرد گفتند بیرون آمد از که و نزد که که جبر است گفت مقادله کرد و ما را عرب
 نعم گفت جبر کرد و ایشان پس هر کردیم او را با که موی غلبه بر اسحه متعل است از عرب اطاعت او و موی گفت آگاه و بشیر
 که این بهر است بر این آنها که اطامنس کس در موی سجم و در یک است که زن داده و سود را در موی سجم پس چون آیم و سجم
 در موی و نگذارم هیچ قریه که موی کتم دران در جیل تنب بزرگ و طیب به که این مرد و محمد است اند برین هر گاه حواجم کرد و با
 در یکی ازین مرد و سس آید مرا فرشته که در دست است تیغ بر پهنه بار می آید مرا از ان و بد سیکه بر رقبه از انقاس و
 ملا که مانند که حر است می کنند هر مرد رسول خدا صلعم و طعن کرد بخت و خود خسریم می عسا با ستاحی که در دست ملک شد
 و خطب شاره و یکد بدال وقت خطاب منبر را و جو بستی خود دست که در دست سر لاف بود نیست طیب است با گشت
 این یعنی مدینه آگاه با سید که حدیث کردم شما را پس گفتند مردم نعم آگاه باشید که موی در بحر شام یا بحرین است فی کل
 از قتل سرق است و اتار است که در دست مبارک خود بسوی مشرق و در بعضی طرف که در پیستی است آمده که در دست
 است یعنی که نه سال و سده شش صحیح است بهیچ گفته در موی این سب که در حال که در آن مردان پروان آید عین سب
 و این بسیار و یکی از دو جالین که نالین است که انصر صلاک از خود حوج متان خسر بوده و این که بگویند این بسیار
 و جال است که با قافه تیم داری ستیده اند و در زمین کمان این مرد و سخت بعید است زب را که چه قسم التیام میگیرند

و ثانیاً حیات بنو یسئبه بمسلم باشد تا حضرت مسلم با وی بمقتضی گشته و او را پیر سرودی و از خیریات وی مسلم شتی سجون فرخیزد
 عرب خیر از بحر موقوف بجدید باشد و ایشان از خبر بنی مسلم استغنا کنند که آیا یمن از مدینه یا یمن اولی آنست که محل رحمت
 اطلاع کنند و اما اسلام ابن صبیح و حجاب و او پس صریح نیست از آنکه وی غیر دجال است چه احتمال از آنکه خاندان بشر شود
 ابو نعیم در تاریخ اصفهان از جحسان بن عبد الرحمن بن عیبه آورده که گفت هرگاه نستخ کردیم اصفهان را بوز در میان عسکرها
 و در میان یهود فاصله یک فرسخ بودیم مگر آنکه بنی اصفهان او غلامی را آوردیم از آنجا پس از یک روز اصفهان را وزی و دیدیم که یهود
 پامی بانی خود میگویند و می زنند یعنی شادی میکنند و رقص می نمایند و می رانند که از ایشان ابو پرسیدم این چیست گفت
 پادشاه ما که بوی طلب فتح بر عرب میکنیم می آید پس شب بزد او بر سطح خوابیدم و صبح نماز گذاردم چون آفتاب آمد ناگاه از نو خلی
 طرف عسکر معلوم شد چون نظر کردم مردم بیست برزی و تبار از بجان است یهودی پامیکو بن پس تاین نامی بود نکند حافظ گفته است
 بن عبد الرحمن بنی شمس اسمی باقی روایت ثقات اند و ابو داود و نسبی صحیح از جابر آورده که گفت گم کردیم ابن صیاد را یوم حره
 ر واه غیره پسند حرم این خبر جابر تضعیف خبر مرگ او بدینده و آنکه بروی نماز گذاردند و روی او را کشته و دیدند میکنند و شنید
 مسلم نمیشود با خبر جحسان بن عبد الرحمن بنی که نستخ اصفهان در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده چنانکه ابو نعیم در
 تاریخ خود گفته در میان قتل عسکر و قهر چهل سال است چه وقت حره در زمین یزید پدید بوده و غایت معذرت از وی نیست
 که قصه مذکور را و اوالد جحسان بن نستخ اصفهان بدین ملت مشاهد کرده باشد و جواب تا در قول می لافقتنا جحسان
 محذوف باشد تقدیر عبارت چنین بود صرت القادیا و انزل و الیها فخرت قصه ابن صیاد و زمان نستخ اصفهان زمان
 و خول بن صیاد و را بنجامت نباشد تکلیفی در اواسط از حدیث فاطمه بنت قیس مرثوفا آورده که بیرون آید و جال از بن صیاد
 و کذا من حدیث عمر بن حصین رضی الله عنه و احمد بن مسیح از اسن آورده که بیرون آید و جال از یهودیه اصفهان را بنوعیم
 گفته یهودی قرینه بنجمله قری اصفهان است و او را یهودی یازان نامند که مختص بود بسکونت یهودی همیشه همچنین نامند تا اگر ضرورت
 او را ایوب بن زیاد امیر مصر در زمین مهدی بن منصور عباسی و ساکن شدند و را بنجامت اسمان باقی ماند برای یهودی از وی قطعه
 اینست ملخص کلام فتح الباری و حاصلش اصح بودن دجال غیر ابن صیاد بلکه اعمور باشد و از یهود باشد
 و در یهودی ساکن بود و الی غیر ذلک احادیث ابن صیاد و همه تحمل است و حدیث جبرائیل حضرت پس مقدم باشد و را شاک گفته
 و مؤید مرجع بودن او غیر ابن صیاد است آنکه قصه تمیم داری متاخر است از قصه ابن صیاد و پس همچو ناخ باشد برای او و نیز
 وقت اخبار حضرت مسلم با دجال در جرجشام با بحرین است لایکه از طرف مشرق بر آید ابن صیاد در مدینه بود پس اگر
 وی دجال می بود دیگر مود که وی در مدینه است و نتوان گفت که این حرف با نجهت نظر موده که مباد او را بکشند و خبر
 داد با انجام کار او زیرا که قتل شخص قبل از اجل او نمی تواند شد و مقدر آنست که قاتل می نبی خدا عیسی بن مریم علیها السلام
 است و اگر همچنین می بود بیان نمیکرد آنحضرت صنفی خوارج را که او را چنین و چنان اصحاب باشد و هم بیان نمیکرد قاتل
 علی کرم الله وجهه را که رنگین کند ریش او را از یافوخ او و بیان نمیکرد حکم بن عاص را که از صلبی مغیرت پیر و
 آید الی غیر ذلک نیز مؤید است اخراج بنیمن بن حاد از طریق جبرین نفیر و شریح بن عبید و عمر بن الاسود و کثیر بن

السابع حديث ابن عمر ايضا عند البخاري ومسلم الثامن حديث النوفلي بن جهمان عند احمد في المسند ومسلم والترمذ
 التماس حديث زيد بن ابي داود وما حكاه في المسند كل الحاشية حديث ابن سبيد عند مسلم الحادي عشر حديث
 ابن عمر ايضا عند احمد في المسند ومسلم الثامن عشر حديث ابن عمر البخاري في التاريخ الثالث عشر حديث حذيفة ايضا عند احمد
 ومسلم والي داود والرابع عشر حديث ابن سبيد ايضا عند احمد الخامس عشر حديث ابن بكر عند الترمذي والسادس
 عشر حديث ابن هريرة عند الطبراني في الاوسط السابع عشر حديث حفصة عند احمد ومسلم الثامن عشر حديث ابن هريرة ايضا
 عند البخاري ومسلم التاسع عشر حديث عبد الله بن بسر عند احمد في داود وابن جهمان في الموفى عشرين حديث ابن عمر ايضا عند
 احمد في المسند كل الحادي والعشرون حديث معاوية بن وهب عند احمد والي داود والثاني والعشرون حديث ثمام بن شريك عند احمد
 ومسلم والترمذي الثالث والعشرون حديث هشام بن عامر عند احمد ومسلم الرابع والعشرون حديث عمران بن حصين عند
 احمد الخامس والعشرون حديث النضر عند احمد السادس والعشرون حديث ابن بكر عند احمد ومسلم السابع والعشرون حديث
 ابن عمر ايضا الثامن والعشرون حديث حذيفة ايضا عند البخاري التاسع والعشرون حديث ابن عبيدة بن الجراح عند
 احمد والي داود والترمذي ابن جهمان وما حكاه في الموفى ثلاثين حديث عباد بن الصامت عن احمد والي داود
 الحادي والثلاثون حديث ابن عمر ايضا عند البخاري ومسلم واود والترمذي الثاني والثلاثون حديث نسيك بن
 صيرم عند الطبراني في الكبير الثالث والثلاثون حديث انس ايضا عند احمد والي داود والي داود الرابع والثلاثون
 حديث ايضا عند احمد الخامس والثلاثون حديث عمران بن حصين ايضا عند احمد والي داود والسادس والثلاثون حديث
 ابن عمر ايضا عند احمد السابع والثلاثون حديث ابن بكر عند احمد والترمذي الثامن والثلاثون حديث ابن عمر ايضا عند احمد
 ما جاز التاسع والثلاثون حديث ابن هريرة ايضا عند مسلم الموفى اربعين حديث حذيفة ايضا عند احمد والي داود والي داود
 والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود
 الثالث والاربعون حديث هشام بن عمار ايضا عند احمد والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود
 والاربعون حديث اسماء بنت زيد عند الطبراني في الكبير الخامس والاربعون حديث ابن هريرة ايضا عند مسلم السادس
 والاربعون حديث اسباب هريرة ايضا عند مسلم وحديث العبد بن خالد عند الطبراني في الاوسط السابع
 والاربعون حديث ابن كعب ايضا عند احمد الثامن والاربعون حديث رجل من الصبية عن احمد والي داود والي داود
 والاربعون حديث ابن سبيد ايضا عند احمد كما حكاه الموفى خمسين حديث داود بن عامر عند احمد وابن منيع والي داود
 سعين بن مسعود الحادي والاربعون حديث ابن عمر ايضا عند احمد الثاني والاربعون حديث سفيان عند احمد
 الطبراني في الكبير الثالث والاربعون حديث ابن سبيد ايضا عند الطبراني الرابع والاربعون حديث عبد الرحمن
 جبير بن نفير عن ابيه عن جده عند الطبراني والسادس والاربعون حديث انس بن مالك عند احمد والي داود والي داود
 السادس والاربعون حديث ابن عمر ايضا عند احمد والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود والي داود
 عند الطبراني في الكبير الثامن والاربعون حديث ابن امانه عند الطبراني في الكبير التاسع والاربعون حديث سمرة

[illegible]

انکه آنحضرت صلی الله علیه و آله از نزول عیسی بن مریم خبر داد و فرموده که وی سلیب را بشکند و نوک را بکشد و جزیره را به بند و
 حاکم سختی داد و گریه داشت و از جابر بروی دست گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن ایستاد و گفت ای ایها النبی علی الحق ظاهرین الی
 یوم القیامة قال فی ذلک عیسی بن مریم یقول امیرکم تعالی مثل بنی اصفی قول لانا ان بعثکم علی بعض امیرکم رسته الله و الا الله آخر
 مسلم گویم درین حدیث چنانکه بشارت است بنزول ابن مریم همچنان اخبار است بودن یک گروه و از امت بر حق و غلبه
 ایشان بر منافقین و بشارت و مراد بایشان جماعت اهل حدیث است چنانکه علی بن مدینی که از کبار ائمه سنت است فرموده
 و درین باب خادیش و دیگر نیز آمده و در خارج مصداق آن جز اهل حدیث و مجاهدان بن بر بان سنان کنسی دیگر متصف
 او را قریب زبان معلوم نمیشود و حقیقت بطریق ایشان گویا بعضی صحیح رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است و این بشارت است که اگر
 درست کنندگان حدیث نبویه و قاریان صحاح و سنن مساینه و معجم و غیر ذلک بنابران بخندارگان بپست آید
 و مفت می آید پس قدرین نعمت شما متقی و شکر خدا و رسول و بجا آوردن است و کیف که احکام اسلام بر وجه سنت
 ثابت که در خدا پس از همه مثلاً متفرق است و امتیاز آن از تفریجات فقهیه مسائل اجتهدیه و از رجال بعضی آنها بکتاب
 حدیثیه و دواوین بن سینه معلوم میشود و در مذنب محمد بن مجروح و یکجا است پس لفظ اهل سنت جماعت در حقیقت است
 ایشان است و مصداق اتم آن چنین گروه باشند که ایشان است که کثرت تعالی سواد هم در دفع عباد هم پس بس و باقی طفیل
 ایشانند و نیز این حدیث مجروح مستمر و الله باقیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است زیرا که با وجود تفریق و زبان و کثرت منکرات
 زمانیان در هر عصر و قرن جمعی از متدوالان علم شریف حدیث و متمسکان بیل عمل بدان در تفریق از اقطار ارض گذشته و
 هنوز در گذشت اگر چه این جامعه نسبت ب دیگران از اصحاب ائمه قلیل باشد و قلیل بن عبادی الشکوه و لکن این قبیله
 عدد و عدد غالب است بر جمیع اصحاب یا ثبات و ظل و ارباب هوا و نقل در توضیح روایت و تفسیر و مناظر حق و مناقش
 باطل چنانکه بر عارف کتب تاریخ بلا حدیث علم مخفی نیست اگر چه بعضی قاضیان غیر ما هر و متعصبان هوا پر و در این حرف را پذیرا
 نکنند و با کمال پیش آید و بنا بر بیانات باره و دراز کار و از نرد و حمایت و ن آئی و تقلید آرا در رجال کشته و گوش شوند
 و چشم مینار و منقول از کار و بار آنها سازند و باشد التوفیق و هو حسبی و علم الرفیق و در حدیث ابو هریره است مرفوعاً
 کیف اتم اذا نزل ابن مریم فیکم فاکم اخرجه مسلم و فی روایه و انما کم منکم ذکره فی کثر الحال فی حدیثه ایضا عند ابن سعد بن
 عیسی بن مریم قبل یوم القیامة و فی حدیثه ایضا عند الدمشقی بلفظ نزل عیسی بن مریم علی ثمان مائه رجل و اربع مائه امرأة و اخیاء
 من علی الارض و اصلح من بعضی فی حدیث ابن عمر ذکره فی کثر الحال بلفظ کیف تمسکتم انا و اولها و عیسی بن مریم آخرها و
 فی حدیث نافع بن کیسان عند البخاری فی تاریخ بلفظ نزل عیسی و فی حدیث ابن عباس ذکره صاحب کثر الحال بلفظ
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول نزل فی عیسی بن مریم من السماء علی جبل افیق انا با یاد یا حکما و عا لا علیه برنس لمرجوع
 اخلاقه اصلت سبطا الشجر سیده حربه یقتل الدجال و یضع الحجر و یزاد و فی حدیث جابر بن نفیر بلفظ لیدرکن الدجال
 قوم منکم او غیر منکم و بن بخیری القیامة انا و اولها و عیسی بن مریم آخرها و عیسی بن مریم المستدرک و فی حدیث عروه بن زبیر
 عند ابن نعیم فی الحلیة فی ربه الامه او لها و آخرها و اولها فیهم رسول الله صلی الله علیه و آله آخرها فیهم عیسی بن مریم و بن نافع

منی دست نه گویم این حدیث تاریک است برائی اهل اعتبار زیرا که است وسط را میان خود و مسی که خبر
 آن دو مسی دارد و یکی ترک اتباع سنت و اقتداء کتاب چه عمل منزهان نبوت می مسلم بر آن حدیث بزرگوار
 نیست پس اگر تفسیر ما شده کنند و تقلید منزه است اختلاف اهل از میان برخیزد پس گویا اهل تقلید اهل تقلید است
 اند و دیگر ترک غزو جهاد و کثرت فسق و فجور و ایشار دنیا و آخرت و نتیجه آن زوال دولت اسلامی و منعت ذلت مسلمانان
 است و قد وقع بحیث لا یخفی علی ذی عنین که آن امر الله قدر شد و ما آدمیم بر آنکه کلام در باره عیسی علیه السلام بیان
 علیه و سیرت و وقت ترویج عمل بسوط و ماجریات که بر دست ایشان رود و از لحاظ و جز آن ردت و سورت ایشان باطن
 انست که در ذیل فصول کرده آید تا ناظر در باب البصیرت مزید بکار بصارت کامل حاصل شود و مدعی کا ذیل با حصول این
 معلوم ضروری از نبی صادق و امام سخن ناطق باز شناسد پس میگویم فصل اول در حدیث صورت و سیرت است
 علیه السلام اما حدیث او پس تر و بخاری است از حدیث مقبولی که آنکه امر جده عیسی علیه السلام در حدیثی می گوید سرخ رنگ قول
 بهوی پهناسینه است و در روایتی آدم کا حسن را می بینم آدم الرجال بسط الشعر فاعلمنا ان یلقطه و در روایتی که گفته
 کا حسن را می بینم قدر جلدا آند و یعنی خوب صورت ترین مردم که دیده باشی او است موئی سرش فرو بسته و شانه
 کرده گویا آند و می چکد و در روایتی آمده که گفته من مکیه بر جل الشعر یلقطه است در حدیث ابن عباس است مرفوعا
 رایت عیسی بن مریم مرفوع الخلق الی الحرة و البیاض بسط الراس یعنی دیدم عیسی را ایمان قد سرخ و سفید رنگ و قد
 سرخ زبانه کرد و در حدیث ابو هریره که ناخجی من یاس گویا بیرون آمده است از حمام و دست شاقات میان حره و ادمه
 ویرا که جازمت که او من او صافی باشد چاک در ذکر و جال گذشته و در گذرم گون که صاف رنگ باشد سفیدی او
 مبرجی نیز میخند که مرفوع الخلق الی الحرة و البیاض بسط الراس یعنی دیدم عیسی را ایمان قد سرخ و سفید رنگ و قد
 ابو هریره است مرفوعا فلیس بیننا و بین عیسی بنی و انه نازل فاذا اتیوه فاعرفوه فانه رجل مریض الی حره و البیاض نزل من
 منتهی من کان اسه یلقطه و ان لم یصل بل فیتاکل الناس الی الاسلام فیدق العلیق و یقلل الخمر و یرضع البجزة و یمکث فیکف
 فی زمنه اهل کلمه الا الاسلام و یمکث المسیح الدجال فیکف فی الارض اربعین سنه ثم یموت فی فیصله علیه السلام اخرجه ابو داود
 و درین حدیث بیان ضروری علیه و سیرت او است مخرج احاکم من حدیثه ایضا نحوه الی قوله یرضع البجزة و یمکث فیکف
 الی الاسلام فیکف فی زمنه المسیح الدجال فیکف فی الارض حتی تموت الی الارض حتی تموت الی الارض حتی تموت الی الارض حتی تموت
 مع الغنم و یصلح البیاض مع البیاض فیکف فی الارض اربعین سنه ثم یموت فی فیصله علیه السلام اخرجه احمد بن محمد بن حنبل
 الانبیاء اخوة لعلمات امهاتهم ستی و دینهم واحد و ان اول الناس لیس بن مریم لانه لم یکن نبی یعنی و این چینه و انه نازل فاذا
 رتبه فاعرفوه ثم ذکر بلفظه الذي قبله و اما سیرت وی پس بگوید علیه السلام و یکشد خویش بوزن را و برادر و جزیره را و قبول
 تقریر دیگر اسلام را و یکسان گرد و دین و پرستیده نشود و مکر خدائی خرد و جل و ترک و پرستیده نشود یعنی زکوة را بسبب
 قابض دیگر نه و او ظاهر شوند که نوز و خزان و در زمانه او و رغبت نکنند در رسیدن اموال یعنی بسبب علم بقریبات و خیر
 بنفس و کینه و عداوت بسبب ان اسباب و غالباً بر و سیرت هر ذی هم تا آنکه اطفال بحیات و عقاربندی کنند و ترک

بالکتاب الحی و فی کتب غیره و درین مبدء و منع هم گرد و قتال و جدال و بزرگانه زین بابت خود مجبورند
 و در عید السلام تا آنکه جمع شوند و در میان بر سرین انگور و سیب کنند و ایشان با جمعی از آنان شود و در شب بر عید
 قتال و گران شود و گاه در بنا بر کثرت حرث که همه زمین مزروع شود و در حدیث ابو هریرت بلفظ طولی لعین بعد از مسیح بود
 لاسواء فی القصر و یزیدون للارض فی العبادات حتی لو تمزج حبک فی الصفح الغبت حتی یملأ الرجل علی الاسد فلا یقره و یطعم علی
 الحیة فلا یقره و لا تشاح و لا تباع عن الخیر و یوسیع القاس فی خواند العزاقین سلب شود و در زبان او ملک از قریش ابن
 حجر کبی فقیه شامی در قول مختصر گفته و سابقه الی ذلک مسخاوی فی القناعه یعنی سلب ملک از قریش آنست که باقی فاعله
 قریش است اختصاص بخیزی بدین رجعت بسوی عیسی علیه السلام پس معارض حدیث لایزال هذا لامنی قریش باقی نشان
 من الناس نشود انتهى گویم و دال است برای قول او حدیث جابر از رسول مقبول امیر مومنان عیسی تعالی صلوات الله علیه
 علی بعضی امراء کفر متذکره و الاثم و برین تقدیر نیست منافات در آنکه مهدی امیر باشد در زمین حبیبی و رجعت کند بسوی
 او و در این محکمت این یکوجه دیگر است در جمع میان اختلافات روایات در مدت ملک مهدی که نه سال یا مانند آن محمول است
 بر ابعاد نزول عیسی علیه السلام و در بعضی سخنان باعتبار جمیع مدت تا آنکه بازمان عیسی علیه السلام و اشارت باین جمع گفته
 و در این بعد از این گفته اگر گویند که معنی حدیث لایزال هذا لامنی قریش آنست که چنانچه صیغ می شود با آنکه می بینیم که قریش از طرفها
 ملک از آنرا گویم معنی حدیث استحقاق خلافت است بر این قریش اگر چه ظالمی از آنرا بگوید و در حدیث که عیسی علیه السلام
 کمال عدل فرماید پس جابر نیست که حق ایشان را بستاند و الله اعلم انتهى و در حدیث ابن عباس است بلفظ قال قال رسول الله
 صلوات الله علیه و علی السواد و السواد و کان شیعتهم الی خراسان لم یزال هذا لامنیهم حتی یدفعوه الی عیسی بن مریم و غیر
 الدار قطنی گویم سکونت حبسینه رسد و در پوشیدن لباس سیاه و آمدن روایات سود همراه ابو مسلم خراسانی از طرف ایشان
 واقع شده و شاید که اخیال تردد قریش با نزول حضرت روح الله علیه السلام باز واقع شود یا بر همان وقوع اول انکشاف و در
 حبسینه که باقی است موجود آید و لیکن در سند این حدیث شامی حدیث شامی بر اینست سیوطی گفته لعین شعی و حدیث ضعیف
 حتی ان ابن الجوزی ذکره فی الموضوعات انتهى قف فسطحانی در موابله نیه و در تاتی در شرح وی در میان قصص است
 رسول خدا صلوات الله علیه نوشته اند که هر کسی که در آید در زمان این امت از انبیاء علیه السلام بعد رسول خدا صلوات الله علیه مثل عیسی پس
 حکم نخواهد کرد و در عالم مگر آنچه مشروح کرده است از آنرا صلوات الله علیه در این امت زیرا که عیسی هم وقت نزول خود بالاتفاق منتهی است
 باشد و وجود و بقای او بر نبوت خویش بلکه جمعی از علما بدان فیه که وی صحابی است چه جمیع شده است بر رسول خدا صلوات
 در شب سر او وی زنده است و بر رسول خدا ایمان آورده و تصدیق کرده و وصول شرع محسند به عیسی بطریق
 الهام احکام باطلای روح محمدی یا شام الله تعالی باشد یعنی بطریق استنباط از کتب سنت و سیوطی را ازین معنی پرسیده
 بودند گفت انبیاء علیهم السلام در زمان خود عالم جمیع مشایخ من قبلیم و من بعدیم می باشند بوحی الهی برسان جبرلی
 علیه السلام و بتبیین بعض احکام در کتاب منزل بر او شان و عیسی علیه السلام نظر و تفران کند و جمیع احکام این امت را
 فهم نماید بدون احتیاج بسوی رجعت عادی چنانکه آنحضرت صلوات الله علیه و از آن قرآن فهمیده و زیرا که قرآن مسطور است بر

باقی الیوم فانه تابع لاحکام منزه المله و کذلک الیاس علی باجمه القطری المفسر فی الیضا و لیس فی الرسل من تنجید رسول
 الانبیاء صلوات و کفی بهذا شرفا لنبیه الا انه المحدثه زودا و المحدثه شرفا انتهى المقصود منها ان هذا کتاب حروف کیم عفا الله عنهم
 کاتبنا عیسیٰ بشریت محمدیه و حکم فرعون بموجب بن صحیح است حدیث صحیح بران دلالت دارند و ظاهر آنست که وی علیه السلام
 حکم مطابق کتابت است که در زبان سعادت نشان او بر روی زمین در اقطار ارض موجود خواهد بود و خواهد کرد و این احتمال
 که با مشاهدات اخذ شریعت از آن حضرت مسلم گنید و ارض بعد از وفات بنوی مجتمع شده بلاد اسطوارا که نماید حدیث صحیح مستند
 آن نیست و همچنین جیات خضر الیاس مروج است نصی صحیح بران دلالت نکرده و مترجم منتبهاط بعد و مشاهدات
 صوفیه در مآخذ غیر لائق التفات نیست بخت را درین مسائل محل دیگر است همچنین افضلیت عیسی علیه السلام بر صحابه نبوت
 و روح الهی بودن کلامه اتفاق من الله تعالی است زتنها بصحبت ساعی که در شب سرار داده و داخل او بار رسول خدا
 صلوات برکات مرآت در طواف غیر و چنانکه در خواب جزان مذکور است مجموع است بنا بر عدم ورود و ادله نقلیه سمیه و همچنین
 باقی نزول وی در حیات نبوی از سما بارض بپایه نبوت نرسد اجتماع یعنی چه و اگر در عالم شال فرض کنند پس خارج از آن
 فیه باشد و فتح الباری گفته حکمت در نزول او نبی و دیگر آنست که یهود زعم قتل او دارند پس احوالی کذب ایشان ظاهر سازد و بر
 دست او ایشان را بقتل رساند یا نزول او بنا بر قریب جل و باشد تا در زمین مدفون گردد و نیز اگر هیچ مخلوق من الاله باشد
 که غیر از من نبی و بعضی گفته اند که چون وی علیه السلام صفت آن حضرت صلوات است او دیدار نزول کرد که از همت او باشد پس
 حق تعالی دعای او را مستجاب کرد و تا آخر زمان باقی داشت و وی در وقت نزول جبر و اسلام باشد و نزول او موفقی
 خروج و جلال اتفاق افتد و او را بکشد الاول و چهارتم فصل دوم در بیان وقت نزول عیسی علیه السلام و محل تولد
 وفات او و آنچه جاری شود و بر دست وی از احوال اختلاف روایات در محل نزول وی و جسد او روایات در وقت نزول وی علیه
 السلام و حاصل جمع بالا جمیع این مقام آنست که نزول عیسی علیه السلام تر و مناره بیضا شریسته و مشرق باشد و این مناره
 موجود است و هر دو کف خود بر اجنه و فرشته نهاده باشد و این نزول وقت شش ساعت روز اتفاق افتد و مشرق
 روئی بخش شده بر منبر نشینند و مسلمانان در مسجد نمایند و همچنین نصاری و یهود و همه امیدوار او باشند تا آنکه اگر
 چیزی پیشینگی جز بر سر انسانی نیستند بسبب کثرت مردم و هجوم خلق و سوزن مسلمانان و صاحب حق یهود و صاحب ناقوس نصاری
 بیایند و فرجه اندازند چون فرجه بر این مؤذن اهل اسلام اذان گوید و یهود و نصاری از مسجد بیرون روند و عیسی علیه السلام با
 مسلمانان نماز عصر بگذارد و جمیع میان نزول او وقت شش ساعت از روز و میان گذارون او نماز عصر شریسته گذشته باشد
 وی علیه السلام با اهل دمشق طلوع جلال برآید و مشی کند و بر وی سکینه و قمار باشد و زمین برای اهل یمن و یمن گرد و در کافران
 که نفس مبارک او در یابد بکشد و نقش جامی رسد که بصرا و بخلافه تا آنکه کفار را در حصون و قریات ایشان در گیرد و تا آنکه بخت
 الهی رسد و انرا مخلق یا بر و جلال حصرا کرده باشد و این رسیدن موافق نماز بار خدا و افتد که مرود و جلال بعین بر بخت
 رساند و ملاک یا حوج هم بدعای او شود و کاسیاتی این خلدون گفته متصور فرم کرده اند که خروج و جلال در سینه
 ثلاث و اربعین و سبعمایه از یوم محمدی اتفاق افتد و ابتدای یوم محمدی نزد ایشان از روز وفات رسول خدا صلوات

تمام الف آتی نیست آرد و در گذشته کجای این تاریخ هم از قبیل آنجا شمره تواریخ طبعیه مهیبت مدجال کمال و یقیناً
کنند که در وقت عربیه خیره یعنی معاصی سوز تروان جزو حدیثش منقسمه جزو حدیثی است سال سیصد و هفت سال از آنجا
درست باز در وقت نماز عصر فرو داید و دنیا در دست شود و گوشت یا اگر گدازد باشد باقی از ملک هم بعد از آن
ایشان یا عیسی علیه السلام یکصد و شصت سال بر عمر حضرت عیسی قی ی ن باشد و دولت عدل و مجد آن چهل
سال است آتی و این ابی و ایل کل گفت نزول میسه کیون فی وقت سلوة العشرین ایام الحمدی عین قننی ثلاثه ابراهیم
و کنده و کتاب بفرگردان ذکر قرانات کرده و گفته که چون تسلان تا نور مرد اس حصن برسد و او شش صد و نود و شصت سال
از حیرت است چه ضا و ترو معابر نو باشد و صد و شصت ساله فدر عیسی علیه السلام نزول فرماید و یکم کنیسان زمین را دایک
خدا خواهد گویم این تاریخ باز یاد است بین کثیران گذشته و میسی نزول نموده و پس این کشف صحیح میخا و ده بعد گفته که در
حدیث آمده نزول عبداللہ الی یثرب و شرفی دمشق بین هر دو بین حلتین از عفرین صفرا و بین جمعین از اصفا گفته
آنچه الکین له که کا خارج من چاس از اعا عا رسه قطر و از رجب هجری پنجاهان کالو بود که کثیر خندان الودیه و حدیث
و کبر است از نو عا ربوع الخلق و الالباب من و انهم و فی آخره تیز و ج فی الغرب الغرب الالبابیه و یزید از تیز و ج منها و کله
از حیات آتی گویم این احادیث در بیان عیسی علیه السلام گذشته لیکن در این لفظ کثیر خندان الودیه نیست یعنی هر دو
مبارک و غالبای بسیار باشد و همچنین ذکر تیز و ج در غرب نیامده و اما حدیث وی پس تر و طبرانی و این مبارک از ابو یزید
است که فرمود و انحضرت مسلم بن الحجاج فی الکلیک فی الارض اربعین سینه یعنی چهل سال از زمین باشد و نزول این سینه
و احمد ابی داود و ابن جریر و ابن جبار از ابو یزید آمده که از یک کث از اربعین سینه شصتی و فیصلی علیه السلام و فیروز
عند خندان مسلم یعنی بعده و وفات یابد و مسلمانان بروی نماز گذاشته و نزول خدا و مسلم و دفن نمایند و عایشه گفته که گفت
رسول خدا صلعم بنزل عیسی بن مریم فیقول الدجال ثم یلک عیسی فی الارض اربعین سینه یا ما عدا و حکما عیسی بن مریم
این ابی شصت و احمد و ابو یعلی و ابن عساکرم احمد و زید از ابو یزید روایت کرده که گفت عیسی بن مریم فی الارض
اربعین سینه و یقول الی طحا سلی عیسی و در روایتی چهل و پنج سال آمده و قبیل سنائی کثیر نیست و شاید که روایت
از بعضی با آنجا کسر و در وقت نزول و در وقت نزول عیسی بن مریم از این عمر و هفت سال آمده و در روایت ابن عباس از عیسی بن مریم
نوزده سال آمده و بعضی جمع کرده اند یا بنویسد که وی وقت ریح بر آسمان بی و سه سال بود و زمان شد و در وقت سال
پس این چهل سال شده و چون قبیل منافات ندارد و با کثیر حاجت این جمیع نیست گویم ریح او نهمی ریح ساله از زم
نصاری است چنانکه و بس بن منده گفته و ثابت و در حدیث تنویر ریح او بعد یکصد و شصت سال است چنانکه طبرانی و کما
در مستدرک از عایشه آورده اند که قال فی مرضه الذی توفی فی سینه لفاطمة ان جبریل کان یعارض فی القرآن فی کل عام
مره و آن عارضی بالقرآن العام مرتین اخباری اند لیکن فی الا عا ش نصف الذی قبله و اخباری از عیسی بن مریم عایش
عشرین یا سینه و لا ارانی الا و انسابه راس السین و در جالقات و لی طرق و تمام بحث در حدیث است و لی ذکر کرده
در حدیث و شرح وی مذکور است فایز حجه و شک نیست که گفت از بعضی عام ریح است و الله اعلم و احمد و ابن جریر و ابن عساکرم

[illegible]

فیه من و یولد فی مکث بمسار و اربعین ثم یوت ثم یدفن فی قبری فاقوم انا و عیسیٰ بن مریم بن خیر و احسن من ابی بکر و عمر
 و عزاہ القرطبی فی آخر تذکرۃ الی ابی معصی المیاسنی اتی فی حدیث عامیۃ ذکر و صاحب کثر الاعمال لم یطغۃ قاتلت
 رسول اللہ فی الدنیا الی ایش جک فاذن لی ان اوفن الی جنبک فقال ان لی بذاک الموضع ما شاء الا من یمنع قمر
 و قول الی بکر بن عیسیٰ بن مریم قال در شرح مواهب الدنیا گشت ذکر ان عکرا ان وفات عیسیٰ تکنون بالمدینہ فیصیغ
 ہناک یدفن باحجرۃ الدنویۃ و روی الزمذنی عن عبد اللہ بن سلام قال یکتوب فی التورۃ بصفۃ محمد و عیسیٰ بن مریم
 معہ و اتلف فی موتہ قبل وفو ظاہر قولہ تعالیٰ فی متوفیک قال محافظ و علیہ اد انزل الی الارض و ملست الدرة المقدرة
 لدمیوت ثانیاً و قبل معنی متوفیک انک من الارض فلیک الایموت الی آخر الزمان و قال فی موضع آخر و عیسیٰ دہو
 سی علی الصیغ و لم یثبت رفعہ و لیس جوہی سن طریق رفوۃ یہاں ہم اس خلدون از کندی آوردہ کہ وی گفتہ وفات
 بیدہ جمل سال شود و عیسیٰ در مدینہ وفات یابد و بجانب عمر بن الخطاب فی تنو و اندو کہ ابو بکر و عمر بیان دہی غیر محشور
 شوند اتی و ابن ابی و طیل گفتہ و السینۃ تقول انہ ہوا مسیح مسیح مسیح من آل محمد بن خلدون گوید قلن علیہ
 محل بعض المتصوفہ حدیث لا یمدی الایسی ای لا یکن ہمدی الا الہمدی الذی سببہ الی السیرۃ الی الخیرۃ
 عیسیٰ الی الشریعۃ الموسویۃ فی الاتباع و عدم النسخ الی کلام من امثال بنایہ بینون علیہ قوت و الرسل و الکائنات
 و ایتہ و حکامات ممکنہ فی نقض الزمان و لا اریستی من کلمہ خبر چون الی تجدید رانی منتحل کاتراہ من مغفومات لغویۃ و
 اشیاء تجلیۃ و احکام نجومیۃ فی ہذا المقصود اعلا دل نہم و الاخراتی گویم شک نیست کہ تعیین تاریخ ظہور ہمدی یا
 نزول عیسیٰ یا خروج دجال یا یزآن از وقائع و فنن کہ اجارہ و تار بو قوع آن در زمان آخر الایمال و حالات دارند از آثار
 نفس خود بکشف یا حساب نجوم یا تنجیل سوہوم یا مفہوم لغت یا احتمال لغوی یا تاویل ادل تحریف کلام نویست
 وین باہرہ شود لیکن قت آن خزاعہ الغیب الشہادۃ و پیکی را معلوم نیست و نہ اسید علم اوست در آیدہ و مدعی آن
 کا و ب مقرر آن خاطی است و تاویل تبعیہ برای حدیث لا یمدی الایسی کہ امر تحریف بحت است برای خبر شری و تزلزل
 حکم شرعی است بکہ عقل کاسد و رای ناسد خود و عصما اللہ سبحانہ و جمیع المسلمین علی امثال ہذا الزلات و اتباع خطوۃ
 الشیاطین من الانس و الجحیم قف صاحب تاسہ دین مقام تنہبی نوشتہ و در ان سہلہ تحقیق ثابت بود
 ہمدی عیسیٰ مقلد امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ و مشیع نمود و خلاصہ کلام او درینجا نوشتہ میتو کہ خالی از نادرہ میت
 ستیہ و این ذہبا لکلام را بہ تنہب لطفی دارو کہ پوشیدہ نیست میگوید روح کہ بعض جہلہ خفیہ و عاکرہ اند کہ ہر یک
 از عیسیٰ و ہمدی علیہا السلام تقلید مذہب امام ابو حنیفہ خواہند کرد و این را بعض مشایخ طریقہ سبلا و ہند نیز در تالیف
 قاری خود کہ در ان دیار شیوع دارد ذکر کردہ اند و بعض متوسمین معلما حدیث کہ متصدد لیس فی خبر این قول را شہرت
 میدہند و بدان مخفی نمایند و مجلس سس خود و روشہ نبویہ تقریر آن میکشند چون ذکر اینیخہ من گمانکار کردم و قال
 و اتلف و مقرر او را منسوب بکجبل نمود چون او را انکار من رسید مرا نسبت بہ تحقیق در حق امام ابو حنیفہ کرد و عا شاہ
 من ذلک اگر امام ابو حنیفہ این را بدستند فتویٰ ہمزیر یا تکفیر قائل مباد بعدہ بعدہ مدعی شیخ علی قاری ہروی نزول

که مشهوره بر تالیف جبرین باب گفتند که کتاب مشرب لودری فی خواصیه است نهاده روی این قول را نقل کرده
 بران روایت نسخ کرده و قائل اجابیل دانسته پس این کتاب بحسب من من غیر ستاد و مجری خوانده شد و میان ثلاثه خود
 رسوا کرد و بدیسیس کاظمی قاری در خیابان مختار نقل می کند که بر قبول عوام ضعیف و عول مست چه آنها جمود دارند بر قبول
 اهل اندر حاجت و اگر چه مستحق بقدح باشد قال جبر اندک شمالی و قد عارضنی فی هذه القضية یعنی سنایه التقليد الذکوره که
 هو عابرس القضية بالکلیه ابرز نقلا عما کتب فی قضا الدفاتر یقطع بطلان حتی ذوال عقل القاضی و معین استقول بر کتاب
 مجهول قد مر ج الامام ابن الهمام بعد من جواز النقل من غیر الکتاب المتداوله سواد العلوم الاصلیه و الفقهیه ثم ان کما که انک
 و مبانیه بدل ثل بطلان معاینه بعد و ذکر کند خضر بانی حقیقه تا پنجاه سال و بعد و قاتلش قهرم شرع از قهر و تا پانزده سال
 و آموختن خضر نقشبندی علم ابو حنیفه بار الهی تا سه سال و تسبیح نمودن حقایق و دقایق بوی تا آنکه تشریری هزار کتاب
 کرد و مریدان و قلمانده او بسیار شدند کرده و گفته که قشیری جمله کتب خود در صندوق نهاده از دست مریدی در چرخ
 بیگانه از وی دست برداشته صندوق را گرفت و گفت من در حفظ امانت شیخ سوگند قشیری گفت سروران آنست که تفرق
 قیامت چون حال بر آید و عینی نزول کند و انجیل نزد او بزنند وی تلاش کتب شرع محمدی کند و در تمام دنیا کتاب
 یافته نشود و عینی در عاکن جبریل آید و گوید که بر نه خجوع برود و این صندوق ابو القاسم تشریری اندا کن و از آنجا صندوق
 گرفته کتب آمد و شرع را باین کتب نداده کند و جبریل گوید ابو القاسم باین تبه در ضای و الدین رسیده کذا فی کتاب ما فی
 المجلسا و مضافا علی قاری این حکایت را بطوله ادا و الفاظها از این کتاب نقل کرده و گفته که بعضی ان نه اسامی را گفته و گفته کلام بعض
 الملحین الساجین فی فساد الدین بعده در هر لفظ او بدلائل ساطعه نموده و گفته بطل قول القائل و کفر فیما اظهر لا سیما فیما
 ابرز بالمستنبط الی نبی الله عیسی علیه السلام من قال بسلطه کفر حقا کما صح به السیوطی فان النبی الانبیاء عنه و معین
 النبوة فی حیات و لا بعد موت و قد مر ج السبکی ان عیسی حکم بشر لای نبینا بالقرآن و اسند و تفسیر را بعد نزول وحی الهی آید
 در حدیث اند اس بن سحان تر دسلم و غیره آمد بقتل عیسی الدجال عند باب الشرقی فینما هم کذا کذا و وحی الله تعالی ان
 عیسی بن مریم انی قد اخرجت جبار اس عبادی لایدان ملک بقتالهم فخر عبادی الی الطور احدیث و ظاهر آنست که آید
 وحی بسوی او جبریل علیه السلام باشد بلکه همین یقین داریم و در ان تردد و نیکینم چه جبریل سفیر خداست در بیان انبیا علیهم
 و فرشته دیگر بر این کار معروف نیست ابو حاتم در تفسیر خود آورده اند و کل جبریل بالکتاب بالوحی الی انبیاء و انکم را
 عامه مشهور شده که نزول جبریل بسوی ارض بعد موت رسول خدا صلعم نشود بی اصل محض است و در چند حدیث
 نزول او بر زمین آمده چنانکه حضور او نزد مات بر طهاره و لیل القدر و نزد منع دجال از دخول مکة و مدینه و جبران
 از موانع و از حافظان حجر پر سیده بود و اندک عیسی علیه السلام تردد نزول حافظ قرآن و سنت نبویه باشد یا تلقی آن
 از علماء وقت خود کند گفت درین باب چیزی منقول نشده و لا ینق مقام عیسی علیه السلام آنست که تلقی آن از
 رسول خدا صلعم کند و بطریق آن تلقی در مهت حکم کند زیرا که وی در حقیقت خلیفه دوست استی علی قاری گفته راجع
 دوست سنت را از آنحضرت صلعم بطریق مشافیه بغیر واسطه یا بطریق وحی و الهام و از ابو هریره بر وی است که

چون وی اکثر روایت احادیث کرد و مردم بر وی ایستادند و گفت لمن تزل عیسی بن مریم قبل ان یسوت الحجة
 عن رسول الله صلعم فی حدیثی لیس قتل فی یسجد یعنی دلیل است بر آنکه عیسی عالم جمیع سنت نبی صلعم باشد بدین اعتبار
 اخذ از احدی از ائمه تا آنکه او تهرمه و تصدیق مسعود خود را از آنحضرت صلعم محتاج تصدیق و تکرار او نموده و نهی
 کلام و هو فی غایت النفاست بلکه انی الاشاعره قد تعفوا عن قبحه علی قاری تقلید هر یک را با بوجوه خفیه نیز با دلالت
 رد کرده و مقرر نموده که وی مجتهد مطلق باشد صاحب شاع گفته و این مخالف چیزی است که از فتوحات گذشته که
 مهدی قیاس نمیداند و اگر میداند برای اجتناب از آن میداند پس می حکم کند مگر با تعادل که مسدود که او قائل است
 او فرستاده باشد و ذلک الشریع المحمدی الذی لو کان محمد صلعم حیا و زنت نکلک المنازلة لکم حکم فیها الا بحکم المهدی
 فی علم ان ذلک هو الشریع المحمدی فیمر علیه القیاس مع وجود القیاس و التی من الله انما یأمر بالعدل و انما قال فی صفة یقین الشری
 لا یخفی فخرنا ان مقبول ما شریع انتمی کلام الفتوحات و برین تقدیر مهدی مجتهد نباشد چه مجتهد حکم میکند بقیاس
 بروی حکم بدان حرام بود و غیر مجتهد خطا میکند و وی خطا کند چه محسوم است و احکام کتب شهادت نبی صلعم و این سبب
 بر عدم جواز اجتهاد چون انبیا علیهم السلام و هو الحقیق انتمی کلام الاشاعره گویند آنچه از احادیث صحیح ثابت میشود پس بحدیث
 که هست و عیسی علیها السلام حکم بشریع محمدی میکنند و این تفاهیل که تلقی آن از علماء وقت نمایند یا از آنحضرت صلعم یا از وحی
 و الهام است و در گذشته پس تعمق در امثال این امور که ایشان مجتهد باشند یا نه از قبیل غرض لا طائل و فصول کلام است
 که اهل علم از طرف شارع بدان مأمور نمید و ظاهر آنست که قرآن کریم که معظم حج رب العالمین و اگر مبعرات رحمة عالمین
 و مسکن نبوی که در کتب صحیح و سنن و معاجم و مسانید مدون است و در حدیث و در حق آن تار و منده و اوتیت القرآن و شکر
 معده و تأقیام قیامت باقی است و در اکثر قطع از حق مدبر موجود مهدی و عیسی علیهما السلام را در عمل بشریع خاتم الانبیا
 کافی و دافی شود حاجت تلقی از علماء افتد و نه ضرورت استنباط از زیر که محسوم کتب سنت تکمیل احکام علم حوادث حال
 استقبال است مهارت و عیسی باید تا حکم هر حادثه ازین بر و در حجت نبیره برآرد و آنکه گفته اند که تلقی سنت با استنباط حضرت
 کنند محتاج سند صحیح روضه است چه آنحضرت صلعم بمقام آخرت رفته مشافهه یعنی چه آری تلقی بوحی یا الهام الهی چیزی دارد
 که آنچه در دواوین سنت امروز مدون است در آن روز عیسی مهدی را بوحی الهام مران مطلع نماید و اگر مراد است فهم استنباط
 از قبر نبوت پس این جهان تعلم حضرت از قبر نبوت حقیقه شد علاوه بر آن پیغمبر و وحی خفیه هم نیامده که این بزرگواران التجار و
 مقدس یا قبر ظهوری صلعم خواهند کرد و قطع نظر از آن سکونت و ماندن بود و هر یک و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس باشد
 مدینه از اینجا مسافت بعیده دارد و این مسافت استفاده از قبر صورت نمی بندد و پس آنچه در و در خاطر میرسد و حق
 ظاهر مصدق است مما شاة الاحکام قرآن موجود بین الخلق و سنت موجود همیان اول سلام است و لا غبار علیه و لا شائسته
 و الله اعلم و بعد صاحب شاع سیر و چهارده وجه عقیده و تقلید فقیه در رد حکایت حضرت و تقلید ابو حنیفه سخن نمید
 و عیسی علیها السلام ذکر کرده حاجت ایرادش برین مقام نیست که از قبیل خبریان چه خفیه و مغبوبات منسوبة تقلید
 است و این قسم مقلده استحقاق جواب التفات خطاب بر من و کدام ملاذ افت است که بدولت این تقلیدات و تا و لا

که خدا را می شناسد و اقرار بقدرت و وسعیت او میکند و بپیشانی این کلمه بر زبان خاکم ایشان بپاشند و در دوشین آن نشاند
باشد و مقصود که برکت این کلمه است تا فاعل هر کس در سجده برای هر یکی از این دو احتمال جویش آورد و گفته که نزد عبدالحق
از طریقت کعبه حیات خود حدیث ابوهریره آمده و در آن گفته است تا خدا را از انشاء الله تعالی علی بعض السنتهم بانی خدا
شما انشاء تعالی مفرغ شده و نزد ابن ربیع و در حدیث حدیقه مانند حدیث ابوهریره آمده و فيه فیصحبون و هو اخوی منه
بالاسم حتی یسلم علیهم صین برید الله لیبلغ امره فبقول المومن خدا تعالی انشاء الله تعالی فیصحبون ثم یقیدون علیه فتح انحدرت
و سنده ضعیف استثنی کلام آن حافظ خدا حاصل این احتمال تقدیر است تا بر زبان یکی از ایشان است و این قوی است و احتمال اسلام
او و یکی از ایشان چنانکه در این کتاب لالت میکند نیز است و روایت غیرین هم دارد از ابن عباس و عمار و اول میکند و لفظ
ایست یعنی الله صین سری لی یا جوج و ما جوج فیدعونه الی دین الاسلام و عبادته تا باوان یکجایی فهم فی التاریخ عن
من لد آدم و ولد ابليس که با جوج و کذا فی الاشاعره فصل سوم در بیان خروج و فساد و پاک بوج و ما جوج مسلم حدیث
بن سخنان در حال خروج ایشان بعد از جال و قل و بر دست عیسی علیه السلام و غیره آورده که فرمود ان حضرت مسلم ثم یاتیه یعنی
عیسی قوم قد عصمهم الله من الدجال فیسح وجوههم و یدعیهم برجاتهم فی الحجة فبیننا هم کذلک و اوی انشاء الله عیسی ان قد اخرجت
عباد الی الایدان لاحیاینا ثم خرج عباد الی البطل و یعبث الله یا جوج و ما جوج فیرجون علی الناس فینشقون لمار و یخصون
سهم فی حصونهم و یضربون الیهیم موشیهم و یشریون سیاه الارض حتی ان بعضهم یلین بالنهر فیشربون ما فیه حتی یشربوه سیاه حتی
ان من یمرن من بعدهم لیرید کس النهر فقیول قد کان ما بنا مارا مرة حتی اذا الیهیم من الناس احدا الا اخذ فی حصن و مدینه و یجرون
بجحره طبره فیشربون ما فیهما و یراجعون فقیول قد کان یبده مرة مار و یجبر عیسی نبی الله و اصحابه حتی یکون اس الثور و اس
اصحابهم خیر من الیه و یبارحهم حتی انکری عیسی علیه السلام وقت خروج ایشان بوجی الیه مع مسلمانان بکوه طور متحضر شود و
ایشان را آمده آتش و زاریا بپوشند و از آن خشک سازند و موشی را بخورند و از خلعت رزق سرگاو و خر بهتر از صد نیار نزد مسلمانان
باشد در ساله عشره گفته مثل موشی برون آیند و از هر طرف هجوم آرند بجز قلعه و حصن از دست ایشان مانده و در قتل و غارت
پیش باک نکنند و نیز گفته کثرت ایشان بحدی است که هیچ اولین ایشان بر بجه و طبره چون برسند آتش را بپوشند و خاک
و بجه و طبره چشمه است در طبرستان بوج است هر طرف او بقدر قدرت کرده یا ده کرده و آبش بسیار عیق است و چون جمع
ایشان برسند گویند شاید وقتی اینجا باده باشد و همین کثرت با انواع ظلم و قتل و دینب اسرونی ناموسی و غدا بهای
شدید و آدم خوری و غیره مشغول باشند و همین صفت در ملک شام بیانید چون آنجا برگشتید که در زمین کسی را از او بیاید
نگذاریم بیاید تا خلفت آسمان را نیز کشیم باین اراده تیر را بجانب آسمان پرازند حتی تعالی آن تیر را بزرگ خون آلود
و اسپل اندازد و چون اینجا می رسد که خون آلود را بپاشد غانده استهی گویم در روایتی آمده مسلم و غیره میقولون
قد قتلنا من فی الارض الیهیم فقتل من فی السمار فیرسون بشار الیهیم الی السمار فترج الیهیم مخفونه و ما و فی روایتی هم نیز احمد بن محمد
تم می آن السمار فترج الیهیم مخفونه و ما السمار و العتبه فیرج الیه و اصحاب الیه فیرسل علیهم النعف فی رقابهم و فی روایت
و و دکانه فی اعناقهم فیصنحون من موت فکون فکون واحدة لا یسمع الیهیم من فی السمار فیرسل الیهیم فی السمار فکون

[illegible]

از سکنان حیره بعد از حیره و خیاراناس یومئذ از هم جدا گردیدیم بعد از این هجرت یکسب هجرت دیگر باشد و بهترین مردم
آنروز کسی است که بسیار لازم گیرنده است هم با جواریم علیه السلام را و هر که از ایشان باقی ماند روح او را بر طبعه نفس کشید
سیاقی پس از عمر خالی بود و این باقی ماند و این سرخواب دست قبل از کتاب حروف گویم از احادیث و کتب سیر معلوم میشود
عمران مدینه بعد از هجرت مسلم مثل دیگر بلاد بود یکی در حیره که اتفاق ورودین و آواره داشت ایضا اتفاق افتاد مدینه
مبارک را بر مثال قطعه مختصری یافت اگر چه حصار بخت دارد و تا کرهنگی و دیرانی بروی خود داشت تا آنکه اندرون مفصل
هم بیوت کثیره را خادیه علی عود شهاب چشم خود دید و میان او و مسجد قبا و قبلتین می رانی بخت مست حتی که اهل بادیه جاره و زور
را از این دو جاره آنها یافته نسب میکنند آنری حوالی مسجد شریف عمران خوب است مسوق متوسط دارد و آنچه رونق
و برکت عمارت مست سحره میرین مسجد مبارک است پس بس بخلان که مگر که کربادی و میرا بر بلده کلان است و روز افزونی تا
حق سبحانه تعالی در باره این بلده طبعه در زمان استقبال حیات و اهل حیرینه فی الحال جز توکل یا قدری تجارت هیچ معاش
ندارند الا ما شمار اندک است و غالب سکنان او و قالیس متوسط اسحال آنچنانکه اهل که مرفدا اسحال و در احادیث صحیح فتنائل
صابرین بر بلاد مدینه وارد شده و آمده المدینه غیر لهم لو کالوا یعلمون و موت استجد اخل فضیلت عظمی است تا آنکه عمر بن الخطاب
و عاکر و اللهم ارزقنی مشبهاده فی سبیلک اجعل موتی فی بلده سوکک خرج البخاری و حرثانی در اخبار مدینه انبجار مرفو غار و است
کرده یعنی ذون نه الامرای الدین الی المدینه که بعد از مناسبتی بگویند ایمان الایها احدیث یعنی خود و کند ایمان بعدین چنانکه بدش
از وی شد تا آنکه جز بعدین جامعی دیگر وجودین نباشد و مناسبتی از ابوهریره مرفوعا آورده اخرتیه من تسری الاسلام خرابا
المدینه و رواه الترمذی بنحوه و قال حسن غریب رواه ابن حبان بلفظ اخرتیه فی الاسلام خرابا بالمدینه و در روایت صحیح
آنده ان الدین لیارالی المدینه کاتار اریحیه الی حرم و این روایات بحسب نظر هر مناسبتی روایات سابقه اند و طس برین جمع میان
اینها آنست که فتن و شر و جلد و دیار عام شود چنانکه در ذکر خروج همدی گذشته و مدینه با همدی ماند پس بین بعدین
با و گرد و زیرا که مومنین کامل چنین تابعان خلیفه بر حق باشند و چون امام حق موجود باشد هر که او را شناسد و متابعت
وی کند موت او موت جاهلیت شود و گویا محط حدیثان الدین لیارالی المدینه اخر این است بعد مدینه فتنی خشت خود در زور
و حال بکنند و منافقان از وی بدور روند و ایمان خالص مردی باقی ماند بخلاف بیت المقدس و غیره بلاد که در اینجا اهل فرود
منافقان هم باشند زیرا که ایمان او شان بعد نزول حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود و این محط حدیث جابر است که حتی
لا یكون الا یان الایها مراد ایمان خالص است که شائبه فتنان غار و بعد مدینه و دوی و زرد و جان هر سوس و مومنه را بستان
و استبان این بریح بارده از طرف شام یابین خواهد بود و یا از هر دو کا جمع بهیمن الرواقین و شک نیست که بادی از طرف شام
بیاید ابتدا اهل شام کند و آنکه از طرف یمن برسد بدایت با اهل یمن نماید و منته نشوند این هر دو باد تا مدینه بگردانند
اهل هر دو اقلیم منگور پس از آنکه از مومنین مقبوض شود غافل مدینه باشند و این محط حدیث ابوهریره است نزد خدا
و ترمذی و ابن حبان که اثر بعد درین چنین بعد از جز مومنان نباشند زیرا که در زور و حال متخلص گشته و بجز موت
ایشان مدینه غرضی و بر این گردد و باد تا بقاصی دنیا مسحو و بشرد مردم باشند و برایشان قیامت قائم گردد کما یقالی در احادیث

گفته و دنیا مظهری عند کتابی لهذا المجلد و علمه نیست بعد از این الصواب که اقصای کلام احد علیه فان کان خطا فهو منی لا
من احد و شال الله السداد و انا ذکرته هنا و ان کان یصلح ان ینکر بعد علی بن ابي طالب و الله اعلم بالان و ابتداء حجاب
با یوم عنهما کاد ان جلیه الاما دیت و ان یوم یکون فی رمن میسی طبعنا ذکرناه هنا و الله اعلم ان ینکر کلامه کرم شک نیست
این جمع و سیم منافات میان روایات مذکوره که صاحب شایعه ذکر کرده بسیار خوب نیست چرا که الله عنا غیر امرت ان یقدم
که در وی ترتیب اوت مذکوره لازم می آید و نظم ترتیب تقدیم و تاخیر بعضی بر بعضی و از بعضی جزو حیرات تعالی شایعه احد
معنوم نمی تواند شد فصل دوم و اما خروج قطانی و حجاب و بشیم و مقصد و غیر هم بعد میس و مهدی علیهما السلام پس
ابو اسحاق از ابوبکر مره مرفوع روایت کرده که کنیز میسی بن مریم فیتقل الدجال و یکشت اربعین عانا یعمل فیهم کتاب شد
بستی و میوت فیستخفون با مرعیس رجلا من بنی قریظ فقال لا المقدی فاذا زایات المقدم لم یأت علی الناس ثم یسئرون حتی یفزع
القرآن من بعد مد الرجال یعنی بعد موت میسی محمد علیه شود و دهم سال بر موت او نگذرد و ذکر آن را در سیدهای مراد
بر داشته آید و راسته گفته مراد بعد و بعضی در حال است و مد و تقصیر روایات تا بموافق بقای بنی رمن تا مدت مدیده بعد
سید است و این طبرانی از علی اسلمی آورده که گفت بر پانصد و قیامت تا اگر مالک شود و مردم را مروی از طبرانی حجاب و نام
و سید از ابوبکر مره روایت کرده که گفت تا بعد سید لایم و الیای حتی یملک جلی یقال له ابعجابه و شیخین از وی آورده اند
که لا تقوم الساعة حتی یخرج رجل من قطانی یسوق الناس بعصاه و طبرانی در کبیر ابن اسننه و ابونعیم و ابن عساکر از قریب
مراد بر این سید مره روایت کرده اند که ان النبی مسلم قال سکون من بعدی خلفا و من بعدی خلفا و من بعدی خلفا و من بعدی خلفا
ملوک چهارین ثم یخرج رجل من انبیاء یلا الازمن عدلا کما یست جوارهم یور القیطان فی الذی یجشی باحق مابود و نه
یعنی بعد من خلیفه و بعد خلیفه امیر و بعد امیر ملک جبار باشد و بعد سید من قطانی امیر نشود و الله که وی کثیر از حدیث
نیست یعنی در مصلح حیرت و سیرت و تعلیم بن حماد از سلیمان بن میسی آورده که گفت مرا سید رسد که هیچ چهارده
سال مالک بیت المقدس باشد پستتر سید از وی مروی باشد از قوم شیخ که او را میسند و گویند و آن قطانی
است و یکسال در بیت المقدس مکث کند پستتر شده و پستتر غلامی مالک گردد و دهم سال مکث کند بعد مرشته شود
پستتر از وی مالک شود دهم سال چهارده ماه و ده روز تا یکصد و سی که مهدی امیر و مردم بعد از
وی مروی را از اهل بیت او دلی کنند و وی خیر و شکر بر وی باشد و سید او بیشتر از خیر است خشم گیر و بر مردم و
بخواند ایشان را میسوی فرقت بعد حاجت بقا و تقلیل است بخوبی مروی از اهل بیت او و یکصد و نه و آخر خیر
بن حماد و نیز وی از زهری روایت کرده که میس و مهدی بموت خود و مردم بعد از وی در فتنه افتند و بیاید بسوی ایشان
مردی از بنی مخنوم و بیعت کرده شود او را و مکث کند زمانی پستتر نکند پسادی اناسمان که نیست السن و در حقیقت
کنند لایان را و برنگردید بر پاستنه نامی خود و بعد هجرت پس نظر کنند در انشا الله از انرا و از انرا کنند سید را پستتر حیرت
کرده شود منصور و بر و بسوی خمر و سوس و نفرت و بد خدا او را مروی و بکت و خمر و مروی را و کسی را که با او باشد و نیز از حدیث
آورده که گفت والی شود مروی از بنی مخنوم باز مروی از بنی پستتر و ان شود مروی از عرب حبیم طویل عمر بنی

قبیل بنو دس بعد از آنکه قبایل مسلمانان شدند قسم بستند بر آن مسلمانان و بر آن مسلمانان است که این محمول است بر وقوع خواب در
آن زمان در قیام ساعت قحی که احدی در زمین تامل ننهد و عائد عین مخالفت چیز نیست که در کعبه رسد که وقوع عین غرض
در زمین عیسی علیه السلام باشد و اولی آنست که در مسج البیاری بدان اشارت فرموده و چون نیکال تدشار صلح الی
ابو بکر فی الحدیث بقوله و لن یجلی هذا البیت الا اهل البیت در زمین صحاب فیل اهل و احتمال وی نکردند لهذا و تعالی اهل فیل
از آن باز داشت و حبشه که از آدم کشته بعد احتمال اهل او برات و کرات بکنند و هم اهل شام در زمین برید با موی و حجاج
در زمین عبد الملک بحسب حکم او استباحت او کردند بعد قمر اوطی بعد سه صد سال احتمالش کرده مسلمانان پیشمار را در زمین
مطاف بقتل ساینده و حبس اسود را برکنده و بیلا و خوشان بر زمین و این همه با جرات در ابواب باقه گذشت و چون
که از اهل او مراد واقع شده حق تعالی غیر اهل او را هم بران امکان و قدرت بخش با آنکه در آن یک کعبه استوار است در آن نیست
استی گویم بعضی معنی این چنین گفته اند که هر که در وی در آید او را مومن کند و اگر کی نکرد و بال او بروی است و بر او بال
اهل اسلام اند و خاص ساکنان این بلد حرام و اختلاف کرده اند در آنکه بدیم کعبه در زمان عیسی علیه السلام اتفاق افتد
یا نزد قیام ساعت قحی که اندک گوی در زمین نماند پس کعب گفته که در زمین عیسی علیه السلام باشد و کذا قال اهل کعبه عیسی
او از وی رسد و بران گردی را ما این هشت تا به سوی آن حرج بفرستد و بعضی گفته اند که بدیم کعبه در زمین می شود و بعد
هلاک یا حوج مروج حجاج گذارند و عمره بزارند چنانکه گفته که عیسی ج یا عمره یا هر دو کند و نیست منافی با روایت
لا تقوم الساعة حتی لا یج البیت و در لفظی اشکرا و من الطوائف بهذا البیت قبل ان یرفع و پنجم وی دوبار شده و رفع
سوم شود و حافظ گفته در کتاب التبیان لابن هشام یافته که عمر بن عامر پادشاهی تا بعد از کابین معمر بود در دروغ و عمر بن عامر
مخوف بر تقدیر از در حضور و وفات خود گفته که بلا دشمنی یک است که در آن شود و خدا را در اهل بمن و حفظ و دو رحمت
پس خط اول هم سند آن در خط خواب بلا و بسبب است ثانی ظلمت بر زمین و رحمت اولی بقتل نبی مسلم از تهاجم است و نام
وی محمد باشد و در ستاده شود و رحمت و ثالثه که در اهل شرک و رحمت دوم آنست که هر گاه و بران شود خانه خدا بفر
خدا مرد را که او را شعیب بن صالح گویند و وی هلاک کند کسی که در آن کرد و است او را و بیرون کند ایشان را تا آنکه بنا
در دنیا و آن مگر زمین من حافظ گفته اگر این روایت ثابت شود از وی نام خطانی و سیرت در زمان معلوم گردد از حق
در اشاعه گفته درین روایت این ذکر نیست که این شعیب بن صالح است چرا که بنی بن شعیب بن صالح آن قبی
باشد که با روایات سود بسوی عهدی قدوم آورد و عیسی او را نزد ایتیان سر بر سر نهاد و مؤید است برون لقب و فسوف
و بر تقدیر که خطانی وی باشد میتواند بود که قبل خلافت وی باشد و منجه کسی باشد که عیسی او را می ساخته است برایش
درست بودن او برای اهل این ستمگرم آن نیست که از اهل عین باشد و وقوع او حبشه را از ایشان بر وجهی که جزو عین
ایمان باقی نماند برای رحمت بودن کافی است و نیز محار از زمین است و لهذا کعبه را ایمان گویند و نیز در بنیاد لالت بر آن
ایمان اهل این اهل مدینه نیست تا آنکه هر دو در حدیث متعارض گردند و مؤید بر آن بودن حجاج بن آنست که خلافت
در آن وقت با عرض قدرت باشد بر زمین برپا باشد این نیز دال است بر تقدم مومنین بر کعبه بر موت مؤمنین لکن قی میماند

انحال که این هم بعد از آن باشد که خروج او سبب برود باشد و وی عطا کند بر مردم پس اگر نگردد بگویند که
 وی نماند بعد از خروج مردم که بعد از آن بودی و بعضی گفته اند که مردم او بعد از آن است و فرستادیم ساعت
 تا آنکه منقطع شود و نماند از زمین کسی که اندک بدو بود و دوست اکثر من میست و غیره و در آن است که گفته اند
 است حج بسوی ما یکی از ارکان دین است پس میباید که آنی باشد که به پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم و باقی قرآن و اشارت است
 آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی فقیرا گفته اند چون مردم کرده شود که در عالمی باشد پس مردم که در سنت است که بعد از آن
 خارج است و در استقبال این مردم طافا جان است اگر چه الا از روی باشد مثل اکثر کسی که از بر جلی اقبیس گذارد و در
 نماز بگذارد و روی ضرورت که استقبالش کند و حاضر شود و در وقت دراع از نماز او یا آنچه حق باوست مثل نماز
 یا شجره و ناله اگر چه خشک باشد یا تراب جمیع یا خسر باشد یا مشکالی بود و در آن خود آید بمقدار کند و در نمازش صمیمیت
 و همچنین طواف می باید که خارج از وی کند و ان شاء الله تعالی فصل چهارم در سنده و یانی از اولیای آورده که وی شنید
 رسول خدا را مسلم میفرمود سیکون رجل من قریش اخص من سلطانکم علیه و یتبع من غیره فی الدین و فی الدنیا فی الدنیا
 الا سکن بریه فیقال لی الاسلام بها فذکات ذل الا نام و در ردی از وی است سیکون بمصر رجل من بنی امیه اخص من
 بنی امیه بن حماد از عبد الله بن عمرو آورده و نقا لکم الاندلس و یتبع من غیره فی الدین و فی الدنیا فی الدنیا
 ان شاء الله تعالی و نقا لکم انتم و اول الشام و یتبع من غیره فی الدین و فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا
 الاندلس و یتبع من غیره فی الدین و فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا
 آورده که بیرون آمد و در آن روزی از نزدش در عقد و وی امیر بود بر مصر و گذشته بر عبد الله بن عمرو و باقی حال
 او را ندانند که بگوید گفت امیر را بسوی من فرستاده است تا بگوید فرعون بر این او میفرستد عبد الله گفت بر کرد و بسوی
 او روانی بر وی سلام بخواند و بگوید که فرعون بر این او را فرستاد تا بگوید که بر این او را فرستاد تا بگوید که بر این او را
 قضاط و سایر گفته اند که در متن خود و مشوید پس ظاهر کند که این برای ایشان که فرعون را و دیگران از وی جدا کند
 خواهند و بگویند هیچ عیبی در این نیست و در جمع کنند و در این ایشان که بر این او را فرستاد تا بگوید که بر این او را
 حبشه را شکست دهد و مسلمانان عقل در سر ایشان بر او از نه اخرج السیوطی فی خبره که در آن زمان که العباسی فی اخبار
 انجوش گفته که حاکم در دستند که از طریق عبد الله بن صالح آورده که گفت حدیث کرد بر ابی ذر قبیل از عبد الله بن عمرو
 که بروی از اعداء مسلمین در اندلس است او را و العرف گویند و می بیند از قبایل شرک جمع عظیم و بر که اندلس است
 می شناسد که او را طاعت مقابله او نیست اهل القوا از مسلمانان در سفر نیست بسوی او دیگر نزد باقی مانند صفحا
 نام جماعت ایشان که سفر ندارند که بران عبود نمایند و بزرگوارند و ندای تعالی او حال او را بگفته شود بر این ایشان
 بر بر این پس عبود کند و عمل نمی کند و در چو شد آن یا سببهای او را و بهرین این ظاهر می گویند که او عمل بر بگذرد و بر
 مردم در پی او نبوده و در بار حال سابق خود کرده و بگذرد و دشمن بر سر آن چون اهل از قبیل ایشان را بپسندیدند
 بگریزند و مسلمانان اندلس هم ایشان را راه فراد گیرند تا آنکه داخل قضاط شوند و متوجه شود و این عذر را که نزد

در میان نزول و تا آنکه ابرام که مسافرتی بود رسید و آنجا می رسیدی پرگفتند و برآید بمسوی ایشان را بیت سلمان برپیل و
 لشکر و بدو را به ایشان را بر و دشمنان و هر میت خورد و کشته شوند تا موضع نوحه که مسافت ده شبانه روز و این مسافت
 بعجل و ادانی ایشان نیست سال آنکه فروزند و ذوالعرف از قتل سخت شود و باوی کتانی است که نظر میکند در آن
 مگر که منبرم میشود پس باید در آن ذکر اسلام و امر کرده شود بدخول در مسلم پس این طلبه بر جان خود و بر کسیکه اجابت
 کند از قوم او و مسلمان گردد و باز آید در سال دوم مروی از جبهه که او را اسپس گویند وی جمیع عظیم فراهم کند و مسلمانان
 از وی بگریزند تا آنکه در آنجا مأدون او را حدی از مسلمانان باقی نماند مگر آنکه بغضا و درآید و اسپس با جیش خود در سبق
 فرو و آید و برایت مسلمانان بر حسب برای بمقابله ایشان بیرون آید و نصرت دهد حق تعالی مسلمانان را بر ایشان پس
 کنند و اسپس نمایند این زمانه که یک سویدی حبشی بیک عباسی جانم فروخته شود و حاکم گفته موقوف صحیح الاستاد
 اتمی در استادم گفته درین حدیث اشکال است چه واقعه ذوالعرف تا حال واقع نشده در نزد کوی در کتب تواریخ
 نوشته میشود و اگر وقوع او در استقبالی گویم نیز مشکل است زیرا که در اندلس در آنوقت بلکه امروز مسلمانان نیست پس بگویند
 ایشان چنین غیر عباسی چه میتوان گفت که آنجا مسلمانان باشند که آنها را بر جزیره مقرر داشته اند و چون آن اوان برسد
 بگریزند و یکی که قوی این قوه بعد موت مهدی و تا کنون این مرجع مردم بمسوی شرک باشند و مصر سبب بون خلفه در
 بیت المقدس باو باشد اما اسلام و این وقعه قبل مردم بیت با بعد او شود علی ماسبق من المخلات فی وقته لکن قریبی در
 تذکره گفته که ایشان مهدی و اتباع او باشند و جایکه و محل در آن شش کنی جبریست که ذوالقرنین از برای همین امر بنا
 کرده است چون وقت این وقعه در رسید بروی بگذرند و مرور نمایند و الله اعلم انتهى باب پنجم در بیان طلوع شمس منور
 و خروج دابة الارض و این نیز یکی از امراض عظیمه قریب است و ازین نزد و امارت از چه سابق دیگر شود و آن دیگر در پی او
 باشد پس اگر کتاب پیشتر طالع شود و در وقت چاشت همان روز بر وزن آید یا قریب باین وقت و اگر در پیشتر خارج شد
 فردای آن طلوع کنند این عالمی شیعه احمد و عبد بن حمید و ابو داود و ابن ماجه و ابن منذر و ابن مردويه و بیهقی و مکیان از
 عباد الله بن عمر جزو روایت کرده اند که گفت حضرت بن رسول الله صلعم اول الایات خروجه طلوع الشمس من مغربها و
 خروج الدابة صحنی فایها کانت قبل طلوع صاحبها فالأخری علی اثرها و گفت عبد الله و بود که کتب میخواندگان میکنند که
 اول این مرد و در خروج طلوع شمسی منغرب است حاکم گفته و الذی یظهر ان طلوع الشمس من مغربها قبل خروج الدابة
 و حافظ ابن حجر با اعتماد قول ما کم فرموده و لعل حکمتی در آن است که ان بطلوع الشمس من مغربها ینبی بآب التوبة فقی الله
 تمیز بین الموت و الکافر تکلیلا لقصص من احلک باب التوبة انتهى و درین باب و فصل تحت فصل اول در طالع
 شمسی منغرب قال الله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا یخفی نفسا ایمانها لکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا از جهود
 مسعیرین بر آنکه مراد باین بعض آیات طلوع شمسی از مغرب است و قال تعالی و جمع الشمس الفوس فی بی و عبد بن حمید
 و ابن ابی خاتم و طبرانی و ابوالشیخ از ابن مسعود در تفسیر بعض آیات روایت کرده اند که گفت طلوع الشمس من مغربها
 بمقتضی کالبیوعین القرینین بعده این آیه خواند و جمع الشمس الفوس و ابو هریره گفته فرمود در رسول خدا صلعم لا تقوم الساعة

حتی قطع الشمس من غربها فاذا طلعت ورأى الناس سوا جميعا حين لا يمتنع نفسا اياها ثم قرأ الآية احرجه الله الرزقا
 وانه من عبدين عبيد واستدبر الرزقي واهل المنزلة ابو الشيخ واهل مرويه واليه يفتي واهل مرويه واهل خراسان
 كرده که پرسیدم رسول خدا سلام چه بین آیت طلوع شمس از مغرب می فرمود دراز شود این مرتباً تا آنکه باشد بقدر شب
 و یزنی و این اهل حاتم از ابن عباس آورده اند که فرمود و تحضرت صلوات الله علیه ان تطول قدر السبعین و ثلاث
 فیستقظ الذین یحیون بهم یصلون و یصلون کما کانوا و لا یزالون فایستقامت النجوم مکانها ثم یقدمون ثم یقبضون
 یقبضون صلوات الله علیه کانه لم یقبض فیض طهر حتى اذا استیظفوا طهرت کلکة حتى تطاول علیهم اللیل فاذا رآوا ک
 خافه ان یحسوا ذکک من عیسی امی عظیم فطرح الناس عن جیضهم فی بعض فقالوا ما نراها فیض یحسوا ان الساجد فاذا
 اصبحوا طالع علیهم طلوع الشمس فیما هم یظفرون طلوعها من استرق اذ فی طلعت علیهم من مغربها فیض الناس منیة و اجرة
 حتی اذا صارت فی وسط السماء رجبت و طلعت من مظهرها در رساله حشبه به گفته در ماه و یکم بعد یوم الخمر شب اگر در
 محد که مسافران تنگ دل شوند و بچکان از خواب بیدار شوند و میوه ای برای چراگاه بشوید کنند و هرگز صبح نشود تا آنکه مردم
 از جیست فاق بقرار شوند و ناله و زاری آغاز کنند و قوبه و اسفند نماید چون بیدار می شود بعد از شب چهار شب
 رسد مردم در انتظار باشند که ناله و زاری آفتاب نور قلب فیکسل کسوف قرا از جانب مغرب طلوع کند آنوقت یکس
 نماند مگر به حدایت حق اقرار کنند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب و از قوبه هر که هفتاد سال باده عمرش دارد و
 همیشه گستاخ می کند و در طرف مغرب است بند شود نه قوبه کسی نه برایش شود و نه ایمان کسی قبول چون آفتاب بجا
 طرف مغرب چندی مرتفع شود که بوقت چاشت میرسد باز یکم الی میل بافق کند و بدستور غروب شود و بعد از آن
 روز از طرف مشرق بآورد و در وقت مجتاد خود بر آمده باشد ابو الشيخ و این مرویه از ابنس آورده که گفت قال رسول
 الله صلوات الله علیه قطع الشمس من غیرها بصیر فی الامه قرة و خازیر و طوبی الدواد و فی تحف الاقوام لای اذ فی حسته
 یقبض من سید و لا یضع نفسا ایاها ثم یخرج من قبل الایة و یجی الیه عبد التدرین عمره و ده که صدقه دهند مردم
 ز سرخ را و قول کرده نشود از ایشان به گفته شود که کاش در روزی بود و این مرویه از ابن عباس آورده که
 همیشه جاری میشد آفتاب از مطلع خود و بسوی مغرب خویش تا آنکه بیاید آنوقت که مقرر کرده است او تعالی
 نماند کان خود پس ازین خواب از کجا طلوع کند و از کجا طلوع کند که از کجا طلوع شود پس ازین نشود این خبر
 و خمس داشته شود و نصف از سه شب اخی آفتاب در شب برای بابتاب نشینانند سقار حبس این هر دو مگر
 اندکی از مردم و ابان یقیناً ایل این و حاکمان شران اند میخوانند هر روز از ایشان در خود و درین شب
 و چون خارج شود از آن و نظر کند شبی حال خود دست پس نشینانند طول این شب مگر حمله قرآن و نه آنکه بعض
 ابان در بعض را و فراهم شوند در مساجد خود و تیغ و بجا و بران بقیه این شب مقدار این شب سه ساعت
 بحد و بنرسد خدا تعالی جبریل را بسوی شمس قمر و بگوید که رب انما امرت ان یذبحا که برگردید بسوی من باز
 حوسر و طالع شوید از آنجا چه نیست منور برای شما و ما و نوز پس برگردید هر ماه از خوف روز قیامت خود

در جمیع کائنات میگردانند و در طالع شوند از مناد ب خود پس بین میان که مردم این چنین اند و قفس می کنند مسیومی خدای عزوجل
 و خالقان و غفلت خویش هستند که ندانند منادی آگاه باشد که در وازد تو بپند شد و مهر و ماه از منخرج و باطل و
 میند پس نظر کنند مردم و این بر دوام شود اندر چو حکم نیست غم و برائی ایشان و نه نور فلک قول تعالی و جمع لشکر
 القم و انشاء گفته علم هزاره را گویند یعنی کافران و العظیمه و از نیاست که بر غریر را بر شتر می بندد او را حکام خوانند و گویا
 در صراح گفته علم بالکسر تنگ بار عیان و دو تنگ جامه و آن عاكت الساع شد و در حکام بالکسر بار بن حکم تنگ بار برست و برست
 و برای کسی تنگ بار برست و اجتنابی و غراره بالکسر غر از جمع در صراح گفته و اظنه معرا اجتنابی و غر شکر جامه و نور و پوست درخت
 ام نزع است علم چهار لاج پس قطع شوند این هر دو و چو دو شتر مقرون که نزع میکند هر یک از آنها صاحب درادر استبان
 و فریاد برآورد و این دو غافل شوند و ادران از اولاد خود و بنده هر زن باردار بار خود را و اما صاحبان امر را پس قطع و
 ایشان را گریستن ایشان بدان روز و نوشته شود ایشان را عبادت و اما قاسطان و نجار پس سوختن ایشان را اگر
 ایشان را نوز و نوشته شود بر ایشان سست و افسوس چون بر سست مهر و ماه بنای آسمان که خیمه است بیاید بین
 را جبریل و دیگر در قرون ایشان را و زد کند هر دو را و مسیومی مغرب غائب نگند آنها را از مغارب آنها یعنی مغارب طلوع
 آن روز که نیست مشرق است و لکن غروب کند هر دو را و در مغارب آنها که باب توبه است عمر بن الخطاب حضرت را گفت بابت
 چه باشد فرمود ای عمر آفریده است خدا برای تو توبه در پس مغرب آن از ابواب جنت است او را و در صراح است از
 ذنب هر دو و کلن بچو بر اند و در میان این صراح تا آن صراح مسافت چهل سال راه است برای سوار نیز و و این باب
 کشاده است از و زیکه خدا خلق خود را آفرید تا با بسا و این شب نزد طلوع شمس قمر از مغارب و توبه بگزیده اند از میان
 خدا توبه نفوج از زمان آدم تا امروز اگر نگردد آمد توبه درین باب پست تر فرو می شود مسیومی خدایس گفت معا و بن
 ای رسول خدا توبه نفوج چیست فرمود نادیدم میشود و بنده برگنای که کرده است و می گرداند از ان مسیومی خدای باز عده میکند
 مسیومی آن گناه تا آنکه برگردد پیش در پستان فرمود پس غروب میکنند آن هر دو را جبریل در آن باب پست بر کرد و بن
 هر دو و صراح و التیام میشود میان هر دو و دیگر و عبا آنکه گویا میان هر دو گاهی شکاف نبود و نه خل و چون باب توبه
 بند میشود قبول کرده نشود برای هیچ بنده بعد از ان توبه و سود ندهد او را هیچ حسنه که کند آنرا اگر آن حسنه که پیش از ان
 کرده است که آن جاری میشود برای ایشان بر ایشان بعد از ان چنانکه جاری میشود قبل از ان فذکت قول تعالی یوم
 یاقی یعنی آیات رکب لایس گفت ابی بن کعب ای رسول خدا صلعم خدایت باد و در وین چه کرده شود و با مهر و ماه بعد
 از ان و چه شود حال مردم و دنیا فرمود ای ابی بن کعب بشانیده بشو و شمس قمر بعد از ان و نور پس طلوع شوند بر مردم
 و ظاهر شود چنانکه قبل از ان بودند و اما مردم پس چون برین بیان آیت و عظمت او را احل کنند بر دنیا و اباد سازند
 او را و جاری کنند در ان نه را و نباشند در وی در خنان و بنا کنند در ان بنیان و اما دنیا پس اگر ناید برای مردم
 اسب که سوار نشود آنرا تا آنکه بر باشد قیامت از وقت طلوع شمس از مغرب تا و نفع و نور فقهها گفته اند این شب
 و دو شب یکروز باشد و در وی چنین پنج نماز گذارد و شود زیر او که در شب اول خود و پنج نماز بنویسد و چه بعد نماز مغرب

و مستحقان مدها سه روز و شب دیگر را در و معلومه خمس سجا آنند و این معلومه مرقیاس ایام و چهل یکجا مع طول باشد
 چنانکه قیاس کردند و در زرافه را و باره و زوال و مرین تقدیر هر یک که خواهد بود فته است از نماز خود و آنرا نگذاشته و روی
 بافتی سالی یکجا سه هزار و سیست که آنرا نگذاشته و در وقت نماز صبح روز طبع هر روز و در وقت
 بطبع هر روز نماز ظهر و جمیع شمس و وسط سما که این بمنزله زوال است و منبر و معرب و فاشش بقیه ایام باشد و آنرا هم
 ابی شیب از این اثر آورده که گفت اشترار این اختیار بست و یک فصل از خدا باشد گفته که انانی الاصل المنقول و غیر یعنی
 اینقدر باقی ماند در وی عن ابن عمر قال یکث الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين و بایه سخته و روی عبد بن حمید
 عن ایضا قال یثقی شرار الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين و بایه سخته و غنیم از وی روایت کرده که برپا نشود عت
 تا آنکه پیرستان عرب چیرا که می پرسند پدران ایشان است و یکصد سال بعد زوال عیسی بن مریم و بعد و حال غنیم
 حمید از ابو هریره روایت نموده که گفت من رسول خدا معلوم لا تقوم الساعة حتی یلقی الشیطان الکبیر ان یقول
 احد بالفساحه حتی ولدت فیقول من طلعت الشمس من مغربها یعنی دو مرد و پیرایم بر خورد و یکی از دیگری پرسید که
 کی پیدا شده و می گوید برانه طلوع آفتاب از مغرب تیروی و ابن ابی شیب و ابن منذر از وی آورده اند که همه آیات
 در پشت ماه است و غیر این ابی شیب از فرج کرده اند از ابو العالیه که گفت الآیات کلبانی سخته اشهر یعنی همه شمس ماه
 باشد و گذشت لوان و رجلا نایج که هر یک که حتی شیخ فی الصور و در شمس الباری گفته و تبعه من المعاصم که طریق جمع
 میان این روایات است که مدت هجین است و یکصد سال است مکن اینست بسیار نیز گفته بود و بسورت هر چه تمام تر و مقداریست
 و یکصد ماه چنانکه در جمع مسلم است از ابو هریره مروی لا تقوم الساعة حتی یكون السنة کاشهر یکدیت و غیره و الیوم کالسنه
 الساعه کاحترق السعفه اتم و برین تقدیر تقارب مان و تقاضایم دو بار شود و یکبار در رین و حال و بعد و برکت از
 و طول ایام حالدار و باز معدومت عیسی نقصان یندر تا آنکه در آخر دنیا باین حال گردد و در شمس گفته و بنده تفسیر حسن
 لم ارس بنه علیه باعد التوفیق گویم آنچه در صرح و قضا گفته مقتضی آنست که این مدت بمقدار دو و اندوه سال است و شیب
 سن اشکال بحال خودست زیرا که بر کو بپای کرده در دو سال هم میشود و بر تقدیر نسیم و تحمل آنکه مراد بدان بر کو ب
 برانی که در هر حرب است و این در شمس اصل جی باشد این رکو بچه خسرو و بعد آن خواهد بود جمع میان این میان
 روایت هشت یا شش ماه مکن نیست و غیر زمانی اوست حدث سابق ابو هریره حتی یلقی الشیطان الخمر که آنکه گویند
 که کلانی اهل آن مان بر حسب سن تمان باشد و بران انماج هر دو رکو ب و در سنین معاده و تقدیر کنند و اولی آنست
 جمع باین طو تر کنند که مدت قلیله نظر سقا مومنین است و یکصد و بیست سال برای کفار و اثر از چنانکه روایت سابق
 بعد الاخیار بران تصریح میکند و معین الا بدست از قول تقارب مان تا چهل سال که در حدیث سابق ابن مسعود
 بقا مومنین واقع شده مقدار چهل ماه باشد و تقدیر استلج هر دو رکو ب و واضح کرده و معنی قیام ساعت و آن چنین
 برین حال آنست که قیام او بر مومنان باشد بموت ایشان و تظلم و مافی الجاری ان رجلا سالا عن الساعه فظن
 الی احداث القوم سنا فقال ان یستفذه فاعلم لمیت حتی تقوم الساعه فلما گفته اند مراد ساعت حاضرین است و سنا

سامعین و ملوک. پس روایت ثانی اینست که در وقت استسما هرگز جهت مسدود شدن واجب است. فتنه اختلاف کرده اند و از آنکه چون
 این حال شود دنیا بعد از وی هست گردد و تا آنکه این امر منتهی نشود و نه او را منقطع شوند و خبر از آن بدرجاء او رسیده پس هر که
 در آن چنین سلام آورد و توبه کند از وی این توبه مقبول شود یا نه اهل لایت سمرقندی در تفسیر خود از عمران بن حصیب آن آورده
 که عدم قبول بیان و توبه نزد طلوع است هر که بعد از آن مسلمان شود و توبه کند مقبول نشود و حافظ در فتح الباری گفته آنچه
 احادیث ثابته صحاح و مسان بر آن دلالت میکنند آنست که قبول توبه را غایت طلوع شمس از مغرب است و غیبتش نیست
 که بعد از آن قبول نیست بلکه در بعضی روایات تصریح بعدم قبول آن را چنانکه احمد و طبرانی از مالک بن یحیى و معاویه و
 عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن عمرو و غیره آورده اند لا تزول التوبه قبل طلوع الشمس من مغربها فاذا طلعت طلعت
 کل فادب فی ذلک الناس العل و در حدیث سابق ابن عباس است توبه در این مرد و یه فاذا اذ غرق ذلک الباب لم تقبل فادب
 توبه و لا تنفع حسنة و نزد نصیم بن حماد است از ابن عمرو و فیما بین منسایا یا ایها الذین آمنوا قد قبل منکم یا ایها الذین کفروا
 فاذا غرق عنکم باب التوبه و جفت الاقلام و طویت الصحف و از طریق غیرین شریح و کثیرین مره آمده اذ اطلعت الشمس
 من المشرق یطوع علی القلوب فیها و ترفع الحفظة و تور الاکلیه ان لا یکتبوا عملا و عبد بن حمید و طبرانی بسند صحیح از عیسی بن
 عنده آورده اند اذ اخرجت اول الآیات یعنی طلوع شمس من مغربها طرحت الاقلام و طویت الصحف خلصت الحفظة
 و شهدت الاجساد علی الاعمال و عن ابن مسعود قال لا یة التي تختم بها الاعمال طلوع الشمس من مغربها حافظ گفته این تبار
 بعضی می شنند بعضی میکنند و همه متفق اند بر آنکه چون جهان از مغرب آید باقی بماند و بعد از آن مفتوح نگردد و این خارج
 طلوع و غیبت بلکه تا یوم قیامت حتمه شود گویم و مؤید اوست اقوال علی بن ابی طالب و سجد نزد طلوع او و دایه او را بکش
 چه دی نمیزد تا آنکه فارغ شود و از عمل کاسیاتی **فصل دوم** در بیان اول آیات در بعضی روایات آمده که اول آیات
 طلوع شمس از مغرب است که در بعضی خروج و جال را و در بعضی خروج دایه را و در بعضی ظهور نار را که شام و م بهیوی محشر
 شان باشد و اول آیات نشان داده اند حافظ ابن حجر فرموده طریق جمع آنست که دجال و آل یات عظام مؤذن بتبغیر
 احوال عامه در آن است پس منافی تقدم مهدی بر دجال نباشد و این تغییر منتهی شود و موت عیسی بن مریم و بعد
 از وی بختی و غیره و طلوع شمس از مغرب و آل یات مؤذن بتبغیر احوال عالم علوی است و این منتهی شود بقیام
 ساعت یعنی دو یا همراه اوست گویا هر دو یک چیز اند و خروج نار و آل یات مؤذن بقیام ساعت است انتهی و نه هیچ
 حسن حمد الله تعالی و دلالت میکند بر آن آنچه در بعضی روایات آمده و آخر ذلک یعنی آیات نار تحت الناس لی محشر
 و نخستیم سبب بن منه آورده که گفت اول آیات روم است بآند و جال روم یا حوج و حوج چهارم یعنی حینی چهارم بود و عیسی
 باعتبار تائخر وی از یا حوج است اگر چه باعتبار نزول او مقدم بر وی است و باین اعتبار ثالث میشود و در رابع و
 باعتبار آخر رابع است پنجم و خانی که می بیند و سیاق بیان ششم دایه و شمر دن او باعتبار آیات ارضیه است و هر که طلوع
 شمس از مشرق پس از این نیز مؤید جمع حافظ است و لکن اگر میگفت که این منتهی شود و بجز خروج دایه بریل قیل می که عیسی
 بمیزد و لی واضح می بود و بعد از روم اول آیات حقیقتی است و بعد از دجال و آل منافی زیرا که وی اعظم است از روم و

روزم نظر بچیزی نیست صاحب ساعه درین مقام بفرموده و در آن قولش تعالی میوم باقی بعضی آیات رکعت الی آخر
 ایضا که در دفتر استگانی مسوده و اجوبه آن تحقیق تمام از تفسیر معنادی و تفسیر کورانی در درک کشف و تفسیر اعتبار الی
 آورده و حواله ابو سعید نموده و اجوبه او را با اینکات بیانیه خطاب گفته و مدح و جوی پیافادی کرده و از صاحب تصانیف نقل
 آورده و خود هم اشارت بجای خود بجهت خود نموده و بعد که موصوف منافی تحقیقی انجام علی بنده الایه رساله منسوبه
 مسان المناطقه ان فیها بالعجب العجای کشف میباید مع جمیع المقصودات عجایب گفته و بعضی بحثین علی العیناوی میباید
 و صطربا تبی چون محل این اشکال را تفسیر میباید و کتب تفسیر است بین مقام ایراد است فریونیست و غیرین تمام و قس و حاکم
 درست رک از این مسعود روایت کرده اند که گفت ثبوت گفت یعنی مردم بعد از جوح و ما جوح تا آنکه بر آید اقتضای معرب و
 مشتک شود و فایده چیده شود ما بها و قبول کرده گفتند توبه از ان احدی و بیعت و بیعت سج و کنان خدا کندای بار خدا کن
 میکنم برای هر که جوابی تو و فراهم شوند بسوی او و شایا فیر و گویندای سید ماسوی کدام یک فرست میکنی دی گوید
 سوال کرده بودم رجب و ما که مصلحت و بد مزاج و زعمت پس جعلت و او مران روز و قس معلوم و بر آید فایده منقول
 این در وقت معلوم است و ظاهر شود شایا فیر بر روی رص تا آنکه بگوید مردم این قرین من است که انوا یکدیگر را پس بعد
 خدا را که سو کرد او را و اعاده المذا لیس و سجده گردید کنان تا آنکه بیرون آید مسوی از او و او یکشد او را و دی و سجده
 باشد و این روایت دلالت دارد بر تا خدا را از شمس متعین گفته سومان بعد و چهل سال تسکند چیزی را اگر آید او و شود
 تا آنکه تمام شود چهل سال بعد را بپسند و کند در ایستادن برگ دست تا این که بپسند موسن باقی مانند و همین کفار با نند و تبا
 کنند و در طرق بپسند تا آنکه حلق کنند مرد و ماد خود را در میان راه بر خیز و یکی از دی و فرد و آید یکی و افشل ایستان کس باشد
 که گم شود اگر گم شود و میگوید شما از راه بهتر می آید پس این چنین می باشد باشند و پیدا باشند احدی از کالج بعد و غم ساز فیل
 زمان ما تا سی سال و بعد از آن شش ماه مردم باشند و در ایستادن بر پا شود و حیات طبرانی و این بر رویه از عزمین
 العاصی در ده که گفت چون بر آید جبرانش با ختر بیفتد ابلیس سجده کنان نمکند و جبر غایب الی مرل و بعد از این است و فراهم
 آیند مسوی از و باینه او و گویندای سید من این چه تفرع است دی گوید اما سالت ربن ان بظنری الی یوم الوقت
 المعلوم و بنا وقت المعلوم و بیرون آید و اچه الارض از سنگانی که در مصفاست اول قدم که نهید و در افشا کینه نهید و بپای
 ابلیس او بشکند او را یعنی بکشد قفس در طلوع شمس مغرب و دست در ابل حیث و بر هر که مرا حق ایشان مس میگویند
 که فتاب جبران از فلکبات بسویله در مختلفه نیات او مختلف میست و تغیر عیاش علیهم السلام را و فایده که ان گفته و قوا عدم
 منقذ و مقدراتهم مسوده و علی تقدیرت لیسها اظلا منفلان من فطابق منطقه البروج علی المعدل بحیت نصیر المشرق مغرب
 و المغرب مشرقا انتهی گویم این جواب بمات ختم است و در نفس کتاب صفت در ما کن فیر جسته نیرو پس است گویم فایده
 عبد الرحمن بن عبد القادر بن مهدی الهاشمی العلوی را و در حد و دست یازده صد و چهل و چهار و جری از اول آیات
 که قبل ساعت ظاهر شود مثل دکان و داب و طلوع شمس از مغرب نرول عیسی یا جوح و ما جوح و حنون فایده که گوید
 مشرق و دو دم در مغرب و سوم بجزیرا عجب شود و تا و فایده از زمین یکست و جبال و غیره بر سید و بود و ایشان

بجواب سوال مذکور رفتنی نوشتند که چون با تحقیق بپرسیم چه و فردا در روز و شش بعینهما برین فصل مناسب افتاد
 بیگونیہ الایات الی بنی بری الساقه او کما علی تحقیقہ لکجاہ فی حدیث احاکم و المبیحی و فی ہذا کا فظ ابن حجر العسقلانی
 و تبعدہ کا فظ السخاوی و غیرہ خروج الدجال من قبل المشرق جزا کا فظ الترمذی فی الدیبا جہ در حج جہ فی الفتح کلجہ فی
 روایت من خراسان فی آخری من اصہبان یکث فی الارض برعین یوم امنہا یوم کسنتہ و یوم کجہ ساعرا یا سہ کا یا کم و یطو
 الارض کلہا غلامک و المدینہ ثم نزول عیسی بن مریم علیہما السلام فی نزل کافی احمدیث عند المارۃ البیضاء شرق دمشق فقیل
 الدجال سبابک عند بیت المقدس یکث فی الارض برعین عام و فی حدیث ابن خراذیمیکث حسا و برعین کسنتہ و فی خلا
 یجر الابرعین یخرج یا حوج و یا حوج و ہم قیل من لد آدم من غیر حوی و قیل من فی ریتہ نوح و قیل غیر ذلک کم یات فی مدۃ مکثہم فی الارض
 شیء بل ظاہر الاحادیث انہم یخرجون یتوسطون الارض و یقرؤوا بیت المقدس یتکلمون بشیء بالغف ای الد و الذی یدخل انہم
 ثم بعد ذلک بیوت عیسی ثم یطلع الشمس من مغربہا و لا تزال طالعۃ ذلک الیوم الی ان تنصل الی کبد السماء ثم تنزل و تنزل
 المغربی من مطلعہا یتبع بعد ذلک لیوم من المشرق کعادہما فان قلت جاء فی روایت اول الایات طلوع الشمس من مغربہا
 فکیف یخرجون اسناد ذلک قلت ہو اول الایات باعتبار وہو ایۃ الایات العظام السماویۃ المؤتۃ بتنزل العالم و خراب ای ہو
 خارج علی مجاری العادات الاولیۃ و ما خروج الدجال فہو اول حقیقۃ ہو اول الایات الارضیۃ العظام المؤتۃ بتغیر الاحوال
 العالمیۃ فی معظم الارض ثم بعد طلوع الشمس من مغربہا یخرج الذبۃ کا قال احاکم خرو جہا صنفی کافی صحیح مسلم قال کا فظ ابن حجر و
 السخاوی و احکمہ فی ذلک ان طلوع الشمس من مغربہا یعلق بارہ المتوۃ فتخرج الدبۃ فتمیز المؤمن من الکافر کتبہا للمنفق
 من اطلاق باب المتوۃ و خروج الدبۃ قیل من مدینہ لوط و قیل من بعض اودیۃ تہامہ خارج مکہ و قیل من مکہ و ہوا لست ہو ثم
 اختلف فقیل من صدد بالصفا و قیل بالمردہ و قیل من شعل جیاد و یصح من ہذا الاقوال باجاہ فی الاحادیث المرفوعہ و المذکورہ
 کا قال کا فظ السخاوی و غیرہ من انہا تخرج ثلاث خرجات الاولی من انقضی الباہویۃ و لای دخل ذکر القریۃ یعنی مکہ ثم یکث
 طویل ثم یخرج مرۃ اجسری دون ثلک ای من باویۃ قریۃ من ثلک البادیۃ فیعلو ذکر القریۃ یعنی مکہ الثالثہ خروجہا العالم
 لکل الخلق من مکہ فیتسم المؤمن فیصیح و جہو یتکتب بین عینہ مومن و یتسم الکافر و یتکتب بین عینہ کافر فیسوی و جہو و تطوف
 الارض کلہا ثم الدخان و یکث فی الارض برعین یوم کا فی احمدیث من روایت حذیفۃ مرفوعا و تم الارض فیماخذہا الناس
 الکفار و یاخذ المؤمن کبیتہ الزکام و اما لیکون قریبا من قیام الساقہ و اما انحسوفات الثلثۃ فالذی بالمشرق ہو ما وقع
 بعراق الحکم کا قال ابن الجوزی و غیرہ و اقرہ علیہ صاحب الدیبا جہ و السخاوی و غیرہ و الذی بالمغرب فوقع بقرب لاندس
 من بلدہ لسترد نحو کا قالوہ البیضا و اما الذی بجزیرۃ العرب فالمراد بہا انہا المنخفض الذی یقع بیدار من الارض و فی رواق
 بیدار من المدینۃ یقع بالجیش الذی یغزو الکعبۃ قالہ کا فظ المدیری سنۃ شرح ابن ماجہ قال انکسار و المراد بالبدار من
 المدینۃ ہو الشرف ای المحل المرتفع الذی تدام ذی الحلیقۃ جہتہ مکہ و انکسار و یخرج اکثرہ الایات و الناس کجاہم
 او اکثرہم من جسرۃ القران و غیرہ لکن بعد طلوع الشمس من مغربہا کافی ای نیت یبعث اللہ ربکا الین من البحر فیکبض
 ارواح المؤمنین ثم یبقی الناس کالحجر حتی قال صلکم کافی الصحیحین تبارک و تعالیٰ تبارک و تعالیٰ ایستافدون اودیتقا تون ثم تم

ثم اللآيات كلها كما في صحيح مسلم تاريخ من قهره من خلق الله تعالى الناس الى محبة هم اى الارض محبة هم حيث سمعوا اذا بانوا
تقبل منهم اذا بانوا ثم تنفتح في الصلوة المخرجة اذ في غيبوت كل مخلوق يكلمون اربعين عالما كما في الصحيحين ثم تنفتح في الصلوة المخرجة
الثانية فيقوم المخلوق للعرض وحسبان قلت قول مسلم آخر الآيات النار التي تخرج منها في رواية اول شرط الساقط النار
تخمس الناس قلت لا ساقطة بينهما لانه اخر حقيقة واول بالنسبة لاحوال الساقطة اى البعث اذ يقع بعده النسخ في الصلوة
وقيام الناس للموقف فهذا جوابا لقضيتهم الشك والاشك وظهر بحقيقة الحال شي كالمسألة **فصل** في سجودهم وبيان ادائهم
قال الله تعالى واذا وقع القبول عليهم اخرجهما لهم وادب من الارض الآية اهل تفسير گفته اند اين آیه متعلق به و ذکر امر خروج و بقی
المسکون مکنت به یضاهى گفته اذ و فی وقوع معناه و سبوا و عدا و من البعث و العقاب من سجود گفته اذ امات البقاء و در
العدم و رفع القرآن اخرجهما لهم و ادب من الارض حکمهم من الکلام و مؤید اوست قرائت او این کلمه را بلفظ تنهیم و قرئ
و این حکم بطلان سازد و این باشد جزا سلام و بیعت گفته اند شتی او حکم است بمعنی جرح و جرم و تعقیل برای تکلیف باشد و مؤید
اوست قرائت و می حکمهم بفتح و سکون و شتی بجرهم و ابو اسحدری اندکین عباس پسند که حکمهم او حکم فرموده و و کلام
باموس سخن نماید و کافرا را سخن سازد و گذشته که این و اجماعان جسامه است و یضاهى و غیره بدان جرم نموده و قرائت
کوفیان یعقوبان الناس بفتح جزا است و باقیان بحسب خبره خوانند و اندک بر آنکه حکایت معنی قبل ابراهیم است قول او است باین
انچه بیاید که وی نداند با علی صوت خود ان الناس کالانوار یا تالابو تنون یا استیسان است و علت برای خروج او
یا علت برای حکم او بر قرائت کسر یا علت بخفت جابر بر قرائت شتی اى انما اخرجهما لان الناس کالانوار اما حکمهم لان الناس
کالانوار و ابو العالیه گفته و قمع قول سعد بن ابی وکان و ثوبیر است و برین تقدیر در کتاب که بر این اشارت باشد بسوی تا فرموده
طریق شمس من المغرب براه که وقوع قول با دست و اما حلیه و سیرت و خروج و ابی پس در حلیه او از این عباس است و ذکر او را در آن
در از باشد و بنمید او را هر که در شرق است چنانکه بر میند او را هر که در مغرب است و او را روی است مثل و می باشد
و متقاری است همچو مقدار طیر چشم دارد و ز غیب است و ابو هریره گفته انما ذات عقیب بریش مصرع گوید عقیب فی عقیب
جمع محضوب سخت گوشت و ابن عباس گفته انما ذات و بر و بریش می شیم و پر دارد و فیها من کل لون البهارع قوام یعنی
رنگ دارد و چهار پایه است و این عمر گفته انما از عباد ذات و بر و بریش یعنی صاحب سوی رز و کوچک است و حدیث گفته
انما سلوة ذات و بر و بریش من یکما طالع لایفوتها ابی یعنی تیز دست ندر باید او را طالع فوت نشود و او را غایب
یعنی که رزیده و علی کرم الصد وجهه را گفتند که مردم گمان میکنند که خود را به الارض بسخت فرمود و الله و ابر و هو بوی
نزد و باشد و ترا خود و بر و ز غیب نیست و او را سم باشد و مرا سم نیست و وی برین آید و دند و مثل سبب تیز دست است
و هنوز و ثلث او هم برین نیامده و از عمر و بن حلاص روایت که سر او با آسمان سایه و برین نیاید پای او از زمین و این
گفته انما تنفتح کجری الفرس ثلاثة ايام لم یخرج ثلثها و این قریب روایت سابق بروی از علی است و ابو هریره گفته ان فیها
من کل لون ما بین قمرها فرسخ للکرب لى معنی میان هر دو شاخ او مسافت یک کرده است برای سواد تیز و و این
عباس گفته انما تنفتح ذات عقیب و بریش فیها من کل لون ما بین قمرها من کل لون ما بین قمرها من کل لون ما بین قمرها

تمام الناس بلسان عربی است و این حکیم بجا می آوردی و رنگ همه چو پایا باشد و عذرا حق است و از هر است و عذرا است او
 ازین است آنست که سخن کند و ایشان را بجا می آید از زبان عربی و واضح و شاعرانه و غیب پر مایه کو چیک گویند یا اول خبر یک
 بیزان آید از آن قاضی انبیا گویم در صرح گفته زغب چو ز مایه زرد و مو و از زغب شعرا ذابت بعد از خلق و از زغب الفخر
 طالع ریش بر زاده الام انتهی و از این خبر مروست کردی و صفت کرد و دایره او گفت سرش سر کاوست و چشم او چشم خوک
 و گوش او گوش فیل و شاخ او شاخ ایل یعنی بز گوئی و گردن او گردن خاسر یعنی شتر مرغ و سینه او سینه اسد یعنی شیر
 و رنگ او رنگ پلنگ خاصه و این میان نبی خاصه گرید و دم او دم بز و پانامی او قوام شتر و گذشته از این عباس که زوئی
 روحی انسان و منقار و منقار طیر باشد و در میان هر دو معضل از وی و دوازده ذراع باشد زهی نقش طرازی قدرت
 که چندین صبو در یک پیکر جلوه گر گردانید و عاصم بن جیب بن اصبه بنان گفته شنیدم علی کرم الله وجهه را بر منبر میفرمود
 ان دابة الارض تاكل البغية وتعلم من استها يعني طعام از دین خورد و گفتگو از جای بیجا کن و از حسن مروست که
 سوال کرد او تعالی را که بناید بوسی دایره را پس بیرون آمد سره روز و شب میرفت در آسمان و دیده نمیشد یکی از طرف او
 پس فرید سوس منظر فطیع و گفت ای رب و فرمایان را و باز گردان پس رد کرد او را و آن سیرت او پس بادی عصا
 موسی و خاتم سلیمان بن داود و باشد و با و از بلندند کنند که ان الناس كالنوايا با تا غافلون و داغ و در مردم سوس کافرا
 اما سوس پس دیده شود و روحی او همچو ستاره و در شان و نبوی در میان هر دو چشم او لفظ سوس و اما کافر پس بنگار
 میان هر دو چشم می کشد سیاه کافرو در روایتی آمده قلعی المؤمن فستنه فی وجهه و اکتع قبعین بها وجهه و تمس الکافر و اکتع
 تسو لها وجهه در صرح گفته و گفته نمک لقطه يقال فی عینه و گفته انتهی و در روایتی آمده و نافض فی الفرق الناس عن هاشمی و ما
 و ثبت عصاة من المؤمنين و عرفوا انهم لن یحجزوا الله فبدأت بهم فجعلت وجوههم حتی جعلتها کالها الکوکب لدری و ثبت
 فی الارض لا یدر کما طالب لا یخبر منها ما رب حتی ان الرجل یلعو منها بالصلاة فتاتیه من خلفه فتقول یا فلان لا ان
 تقبل فقیل علیها فستنه فی وجهه ثم تطلق و یشتک الناس فی الاموال و یصطحبون فی الامصار یرت المؤمن الکافر
 یا فکس حتی ان المؤمن یقول یا کافر اقص حتی و حتی ان الکافر یقول یا مؤمن اقص حتی یعنی مردم از وی جدا گردند و گرد
 مسلمانان ثابت ماند و بشناسند که ایشان خدا را عاجز خوانند کرد و شروع کند و به مسلمانان و بروی مای شان همچو
 اختر و خشنده شود و در همه زمین گردش کند هیچ جویند و او را نیابد و هیچ گریزند از وی نجات نیابند تا آنکه در هیچ
 پناه بنابرده باشد وی از پس او آمده بگوید که ای کافر تا میگذاری چون غازی متوجهی شود و در وی شوخ و دود و بر
 و مردم در اموال و صحبت شریک یکدیگر شوند و در اموال و بلاد و دین کافر را و کافرومن را بشناسد سوس گوید
 ای کافر حق من او کینی و کافر گوید ای مؤمن حق من بهی و در روایتی آمده که بیرون آمده است و او از کند و بهشتی از
 هر که میان خافقین است در صرح گفته خافقان مشرق و مغرب و در لفظی آمده و رو کند بخار و او از کند و آنچه نماند
 از او پست رو کند بشام و صحره نافذه بر آرد و بعد مستقبل مغرب شود و صحره نافذه کند و رو کند بسوی یمن و او از کند
 آواز یکد برسد انجا را و در روایتی آمده که باقی نماند مومنی مگر آنکه گفته بندگان در مسجدی یعنی جای سجده که پیشانی است

هاست روز باشد پس بکین که این خروج واحد یافته اواز جای خاص باست بر جای مثلا باشد و در قدرت و اول
 زمان در اکثر مواضع دیدن اوقات اقتد و هر که او را در جای بیند آن جبار محل خروج او بیان کند و در واقع خروج
 او از یکجائی خاص نباشد و موافقت خروج او هنگام شام در شب منی هر ساله حشر به گفته روز دم آن یعنی از طلوع
 شمس از مغرب که مردم در آن بیان باشد که صدقه یکجا باشد شقی که بدست بزرگ شوق شود و از آنجا جانور را در شکل بیرون
 آید و سابق بیکبار در ملک پس بیکبار در نجد چه ظهور او در افواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غائب شده باشد
 و این مرتبه سوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل مشابیهت بهفت جانور دارد و رویش چون چهره آدمی
 و پایش چون پای شتر و گردنش بانیال چون بال است و دمش چون دم گاو و کفشش چون کفش آهو و شانههایش چون
 شانههای گوزن و دستهایش چون دستهای بوزنه و فصاحت گویا باشد در یک دست او عصائی
 حضرت موسی و در دست دوم خاتم حضرت سلیمان و در جیب بلا سیمر کند سرعت تمام هیچ جوینده نتواند شتافت
 هیچ گزیننده از دست او ربائی نیابد و هیچ خزنده از دست او پناه نبرد و بر هر کسی تانی زند اگر صاحب یان است بصفا
 حضرت موسی علیه السلام بر پیشانی او خطی نورانی کشد که تمام چهره و از منور و پرورق گردد و اگر ایمان ندارد بخاتم
 حضرت سلیمان بر بینی او مهر و سیاه زند که از تیرگی او تمام چهره و کدر و خجل می رود و تانی شود تا آنکه بیک دست و
 جمیع پند ایمان و کفر بر یکی بر دیگری هویدا باشد این جانور را طایفه الارض میگویند چون ازین کار فارغ شود
 غایب گردد و انتهی باشد علم باشد التوفیق باشد و هم در بیان و خان ریج باره و ناریک از قهر عدل بر آید و این
 یکی از اشراف ساعت کبری است و درین باب فصلهاست **فصل اول** در بیان و خان و ریج باره و حذیفه بن اسید گفته
 طلع علینا رسول الله صلعم و نحن نقدر ان نقتل انک کون اول الشاة یارسول الله قال انهن لیس تقوم حتی تروا قبلها عشر کرات
 فذکر الدخان و الدجال احدیث اخرجه مسلم و الترمذی و ابن ماجة و ردایت کرد حذیفه از آنحضرت صلعم که این دخان که غلغل
 ده علامت قیامت است چهل روز در زمین بکشت کند و در روایتی آمده که انفاس کفایا گیرد و مومنان را بر هر بیت زکام
 و خذ کند و گذشت که نزد طاک و باجوج و خانی بیاید و سر و زباید پس بخیل که این همان دخان باشد یا غیر
 و لکن لابد است که پیش از ریج باشد چه بعد ریج خود مومنی باقی نماند و نزد دخان مومن یافته شود چنانکه صریح عبارت
 است و منهای ریج طیبه تقبض روح کل مومن مرجع الناس الی عبادۃ الاله و این باب هم در رساله حشر به گفته دخانی
 عظیم در آسمان نمودار شود و بر زمین فرود آید مردم را تنگ سازد و مومنان را زکام و تشنگی و داغ و آواز و کدورت
 حواس لاحق شود و منافقین کافرین را بهوشی پدید آید و بعضی در یک روز و بعضی در روز و بعضی در سه روز
 با فاقه آیند تا چهل روز دخان پایدار ماند بعد از آن آسمان صاف شود و انتهی و مسلم و غیر از عایشه آورده اند که
 گفت نمیرد و روز شنب تا آنکه پرستیده شود و در حدیث خدا احدیث و در ویست فیبعث الله ریج طیبه و
 بها کل مومن فی قعر مثقال حبه من ایمن فیبعث من لا ینفیر فیخرجون الی دین یا بائیم و این را شاهدی است از حدیث حذیفه
 بن اسید و احمد و مسلم از ابن عمر آورده که پسر بفرستند خدا یعنی بعد موت عیسی بادی سرد از طرف شام پس

مردی زمین هیچکی که در دل او برابر ذره اند ایمان با مستند مگر کج قبض کند او را تا آنکه اگر یکی از ایشان در جنگ
 کوه در آید این بادی داخل شده قبض روح او کند و باقی مانند سترار مردم در خشت طبر و احلام سباع
 معروف را شناسند و از سنگ انکار کنند و متمثل شوند برای ایشان سیالین گویند تا قبول نشینند و با بگو
 چه بیدارند و این که نشاندن از بساوت تان پرتند آنها را و با ستاز و این طرز بسیار و ستن خدایت که گاه در صومند در است
 گفت این متانی قتل و بر این است بحسب ظاهر و دیگر که با وجود بعضی گویند که این شیطانها غیر طبعی است و از مردی از موسی بن جعفر
 کرده اند که میگوید که لایق است از طبعی فاعندیم تحت آب طبع قبض روح کل نفس و مسلم یعنی هزاران شیطانها چون بسیار
 تهاجیح اسحر تعلیم تقوم الساعه یعنی این را در زنجیر ایشان را بگیرد و امان میزند و مردم بر باقی مانند و چون خزان
 زمان مردهند و ساعت برایشان قائم شود و از این بسوء و گذشت که مومنان قتل کنند بعد و هر چهل سال بعد
 در ایشان برگ آید و بتابی کند و مومنانند و کفار تهاجیح در طرقت شل بهایم کنند و احدی مولا و از کجاست و
 زنان تا سی سال عقیق شوند و بکنان و لذت از نادر ترین مردم باشند و عظیم تقوم الساعه و حاکم از ابوهریره آورده
 بر آنگیزد خدا تعالی بادی از طرقت بمن نرم تر از ریشم نگذارد و احدی را که در دشمنی با او بوده اند ایمان باشند مگر که
 نفیس کند آنرا ستادی در خروج احادیث معصیه گفته حواله اختلاف این هر دو روایت یعنی در دیدن ریح از طرف تنام
 و از طرف بین آنست که این هر دو ریح تنامی و یانی اند و بن ماجه از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفته شود و سلا
 چنانکه گفته میشود که ان جامه تا آنکه دانه میشود و در و در چیست و نماز کدام و شکست صدقه و باقی مانند طائفه اند
 مردم پیش کبیر و بن سیر سال گویند آبا و در این کلمه یافته ایم پس نام میگویم مردی حذیفه را گفت این کلمه چای غا
 کند او نشان حدیث از وی اعراض کرد و می باز ما ده سوال نمود و بار دوم و سوم پس حذیفه مرد بار سوم گفت
 سجات و در ایشان را از قتل و زنج و احمد بسند خودی از انس بن مالک روایت کرده که لا تقوم الساعه حتی یقال
 فی الارض لا اله الا الله و این حدیث نزد مسلم نیز هست لیکن مختصرا شده و درین حدیث ولایت است بر او که در
 بشر و در حدیث همان کسانند که لا اله الا الله یا الله و گویند و ما دام که در نفع انسان کسی هست که کلمه طبعی است
 ساعت قائم نمیشود و قیام و بخوابد و مگر کفار که کج را نشناخته و در کجاست متولد شوند بلکه بهایم در صورت
 انسان باشند و در حقیقت انسان نیستند و لکن کالانعام بل هم اضل ای که حی یعنی خلاف آدم اند
 هستند آدم خلاف آدم اند و شیخ ابن عربی حاتی در خصوص نبیل نفس شیت فاعند و ذکر کرده و در اساعه از مباح لکان
 شایع او جامی روح آورده و بنی قال هم دخل قدم شیت علیه السلام بل علی قلبه فی التهنیت التلیات الذی یتلو العظایا
 التوبه یتکون آخر مولود یولد فی النوح الانسانی لان مراتب لوجود و دوریه نمک ان شیت علیه السلام کان اول مولود
 من سلسله اولاد آدم التبهیه الینا شیعی ان یکن آخر مولود ایضا که لکن لکن الذرة فانطق آخر ای که اول و کبار بود
 قال اسرار من مایوس و بختیانه لا و کرنا و لیس یولد بعد و ولد فی هالانوم الانسانی فهو قائم الاولاد یولد معه
 بلین احدی که کان شیت علیه السلام ایضا کان کذلک فان حوی کانت تلاد و می کل بلین ذکر او فی خروج

مانند تاقیم بحق و ظاهر چه رسد و مسخ الباری گفته لیکن که مراد بقول او که و تعالی آن بیخ امر نوزیدن فرموده آن
 باشد که ظهور این طایفه قبل سبب می بود و گفته که این جمیع اشکال زائل می شود بیوفیق الله تعالی انهم و اباسمک ازین
 و بعضی روایات سجاسی امر خدا بوم اقیامه دارد و شده چه هر چه مقارب چیزی می باشد و در حکم آن خبر می دهند پس
 ربوت بنابر قیامت الطلاق قیامت کردند و این جمیع او حسن و این جمیع غیر او مست با که بعضی مردم کفر کنند و بعضی با
 مانند بابرنا فاش برای کلیات دارد و که لا یخفی و موضح است روایت حاکم از عقب بن عامر و آن را صحیح گفته که گفت
 عقبه شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از حال عصایه بن امی علی مراد که تهرین علی الله و ولایه صریح من خالص حق
 تأیید الساعه پس گفت عبد الله بن عمرو که آنی بر اینگزید و خدایم که بوی او مسک شود و او سودن ابریشم باشد و که
 پنج نفس که در دل او بر آید و اعدا از ایمان باشد مگر که قیاس کند آنرا پست را می مانند شر از مردم و برایشان برپا شود
 نباست چه این قول این عمر و در برابر روایت عقبه همچو مسخ قول است و الله اسلام در ساله است به گفته بعد غیبت در
 الارض باد خوشتر از دوزخ و جنوب که بسبب آن زیر این بل هر صاحب ایمان در وی پیدا شود که افضل چیز از فاضل تر
 فاضل پیش از ناقص پیش از فاسق مروی گیرند و در قرب قیامت فتن حیوانات و جمادات مانند جایک در آن
 و پاپوش بسیار شود و دهنها باحوال خانه و دیگر امور خبر دهند انهم قیامت این قصه مشتمل است بر چند امارت
 عظمی آثار قیامت کبری اگر آنم از رفع قرآن کریم است از مصاحف از حد و روایت از حد یفید ابو هریره معار و است
 کرده که بر دو کتاب الله در یک متب مانند کنند مردم و نیست از وی آیتی و نه حسرتی در چون مگر آنکه منسوخ شده
 یعنی رفته و فراموش گردد و از این سر آورده که قائم نمیشود قیامت تا آنکه مرفوع شود و قرآن از آنجا آمده
 و باشد و ادواتی یعنی آوازی که در عرش همچو آواز گسار انگبین گوید رب عز وجل چیست ترا می قرآن بگویند
 خربت و فیک عدت اقلی ملا یعمل فی پس نزد این حال بر داشته شود و قرآن و اخرج الخطیب فی تاریخ و ابن مردود
 فی تفسیر و انضی القدر فی صفة البجته عن ابن عباس مرفوعا انزل الله تعالی من البجته الی الارض خمسة اربعون
 و مبعون و جلد و العرات و النیل انزلها الله من عین من احد من عین البجته من اسفل در جبهه من در جاتها علی جبال
 جبریل و استودعها اجمال و ابرانی الارض و جعل فیها منافع للناس فذلک قوله تعالی و انزلنا من السماء
 بقدر فاسکانه فی الارض فاذا کان عند خروج یاجوج و ماجوج ارسل الله جبریل لیرفع من الارض القرآن و العلم
 و البحر من البیت و مقام ابراهیم و تابوت نوحی باقیه و نه الا انهار الخمسة فیرفع کل ذلک الی السماء فذلک قوله تعالی
 و انما فی ذلک لعادرون فاذا رفعت هذه الاشیاء من الارض عدم الهمم خیرا ذکره السید علی حسن الحمضی
 و سبزی از ابن عمر روایت کرده که بر اینست و ساعت تا آنکه بر داشته شود و قرآن و ازرق در تاریخ مکه آورده
 اول مایر فاع الرکن و القرآن و رویا البنی مسلم فی المنام یعنی کسی که حضرت مسلم را بخواب میند و ابن ماجه بسند قوی
 و حاکم و بیهقی و ضیاء از حدیث رضی الله عنه روایت کرده اند که بدرس الاسلام کایدر رس و شی الثوب حتی لایدری
 احیام و لا صلوة و لا مسک و لا صدقة و یسری علی کتاب الله لیلایه فلا یقی فی الارض منه آیه و بقی طوائف من الناس

الشيخ الكبير والجزو ليقولون اوركن ابانا على هذه الكعبة لا اله الا الله فتقولها وانما نجد بدم كعبه است و احاديث ان باجساد
 كعبه است و در اینجا ذکر وی بحجت آن کردیم که بعضی گفته اند که این بدم بعد موت مؤمنین قریب قیامت نزد انقطاع حج شود
 و از آنجا که گشتن مردم بسوی پرستش بتان است و احادیث آن نیز گذشته و بعضی از مردم ایمان آرند بدجال این است
 تحدیث تلخیص قبائل من اتقی بالشکر کرم پس همه کافر شوند پیش از روز قیامت و این محط احادیث مصرحه بعوم است
 و هر دو از شرط اند و آنرا بجملة بادی است که مردم را بدربار اندازد و از برجه بلند خارج است غیر البخاری عن حفصه
 بن اسمیر بن رفو عا لن تقوم الساعة حتی ترؤا قبلها عشرة آیات و قال فی العاشرة ویرج تلقی الناس فی البر و فی
 لفظ الترندي والعاشرة اما یرج قطر هم فی البحر و اما نزول عیسی بن مریم بالشکر من الزوی و مراد بهیون عیسی علیات
 دم در شارب است نه در وقوع و ظاهر وی آنست که این یرج غیر آن یرج است که یا حوج یا حوج را در کفر و ضلالت و انقضاء
 این یرج نزد خروج نایر باشد یا خود همان باد باشد و از آنجا که تقارب آن و تفریق آن است بر وجهی که سال بجو ماه باشد سلم
 از ابو هریره و ترمذی از انس و بیت کرده اند که لا تقوم الساعة حتی یتقارب لزمان فتکون السنة کالشهر و یکون
 الشهر کالبیضة و یکون البیضة کالیوم و یکون الیوم کالساعة و تكون الساعة کالنهار و اللفظ للترندی و در ذکر
 و جال گذشته که این واقع هم در زمان او باشد و مانع نیست از ذکر آن و در بار در زمین او و یکبار در آخر زمان فالقوله
 من الحجة لكل شیء **فصل** در بیان خرابی بلاد و امصار قبل از قیامت قیامت قال الله تعالی و ان من قرية الا نحن جعلناها
 قبل یوم القیامة او معذوبا یا عذابا شدیداً و در تفسیر بزرگ زیرا این کرم گفته قریه ماله را بپاک است و قریه طایفه را عذاب
 استقال گفته یا فتم در کتب جنای که در تفسیر آن نیز که در این که معذبه از دست حشمت شود و بپاک مدینه بجو و بپاک یسره بغرق و بپاک
 کوفه شکر بپاک جبال بصو اعن و در وجبت و بپاک خراسان با انواع عذاب بپاک بلخ بپاکه یعنی آباد تا ناک که از آسمان آید و بعد
 از این بلخ میرند و بپاک بدخشان بپاک بوطی اتوم و بپاک ترند بطاعون و بپاک صنعانیان تا و شجر و بقتل کثیر و بپاک سرخرم و بپاک
 بنی فسطوی یعنی ترک و همچنین بپاک فرغانه و بلخ و شاش و سیجانب طوارزم و اما بخارا پس از من جبار بر دست و میرند بقطیف و
 بپاک قرطاج و بپاک و درین در افعال علم عبادت میرند و بپاک هرات بپاک بلخ یعنی ما را از این فرزند و ایشان را بپاک
 و غنیا بپاک و در حد و ظلمات پس از ایشان بپاک شوند دری بعباده اهل طهریه و درم و اما ارمنیه و از ریحان بسپاه
 اسپان و یورش جپوشش مخالفان و صید و حق و زلازل و بپاک همدان بدر آمدن و نیم و بپاک حلوان و سبا و ساکن که ایشان
 باشند و یرج برای ایشان بوز و چون با ما و کنند بوز و نه و نخواهد که باشد با شدند بعد مردمی از قبیل یمنه خروج کنند و بمصر و بپاک
 و بپاک است از ان اهل دمشق و افریقیه و مد و مصر و اهل داخل و شق و بی در بیت المقدس و بپاک حبستان یرج عاصف و درین
 چند چند روز چنانی بوز و بعد از وی آوازی از آسمان بسیار بپاک سمیع شود و اهل غم بشنیدن آن آواز میرند و بپاک
 عاصم کرمان و صندھمان بروست و شمشان و صحرا ایشان که از ان و بپاک مخرج و ابدان مات شوند انتهی مافی الارض و بپاک
 در تفسیر خود در زیر گردیده اند نوشته نواب مسیه اهل قریه و انواع عذاب حتی شود که اکثر مردم کفر و عصیان و زنند و بپاک
 و بپاک و گفته اند که بپاک در حق مؤمنین است با ماتت و عذاب بحق کفار است با نوزع عذاب این سبب رضی الله عنه فرمود

این که از خود و از نادر و از مرتضی انون سید برضای حاکم و از ملک انوریه انیسست و در کتاب منی قرآن کریم و از عباد و بنی است
 بر ویست که گفت بشنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و اول چیزی که از فرید خدا قسم است گفت بنویس عرض کرد و نویسم فرمود
 بنویس خدا را آنچه بوده و آنچه کان است پس حکام الهی و در سجد السجاده و در شاد السلیان عرض کرد و منم و چند و بیت کرد
 که هر که در و شب شود قیامت است ملک شام که ولایت خروست و قیامت است نور این شود و از دست گرد و از سر و خرق را از دنیا
 مروی بناه کند از پیمان شکست سالی قرانی بر باد گردد و در دایرسه ملک مخافات درایه و در زوایج بزرگ سرخ بریده می کش
 آن دینی کشته شوند و از سینه بری بخانق مع موافق ملک شود و در و دینی تقیبا و شدت نوع و کوفه از دست ترک و دایره و طوط
 آب مشرطیان شیل و دلم از سرگسی و در دم بنیاعه و خراسان باکات و غله و بلده و مزبجر عرض گفت از و کا شفر بزرگوار سهند
 و سحر بزرگ و طوس بر دست غوریان و نیرس ابو بکرست باران و موصل باد سموم و سندان جنگبات و دهر کرمان برگ
 مغفبات و طبرستان بود قوی قطع و سیمستان بنیوت یاح صعبه گویند بادی یوز و کا و مصلات آن کو و با پا به شود و در
 برگ که از پیر و مردم از پول و ترس آن نیرند و اول از بهر طبع و نیران شود و در و دینی بطوکان آب بران گردد و در است
 درامی گردند و بغداد و طغیان آب جلد و انصافان بخت ناگهان و در و دینی بخار به و دین بخت و در و دینی بخت عرض
 هند بر من باله و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان
 بخت عدا و سرخس بیابان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان
 و فرغانه و جاب اسبجیات بست کفار و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان
 نظم غوریان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان
 انجا که در قرآن کریم ثابت میشود و همین قدر است که پیش از قیامت هیچ قریه از قریبات و نیای از آن و این عذاب شدنی است
 مانند و سیاق آیت دلالت میکند که این باک از عذاب است و آنچه خود و آنچه خود و آنچه خود و آنچه خود و آنچه خود و آنچه خود
 بدانند و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان
 دریافت نمیشود و از جهت دارا و امثال این بود و منافعت نیست پس اگر و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان
 میتوان گفت که خیلی داشته باشد و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان
 باوقات بقدره و از احوال و حال است و مقرر می در کتاب که عطا و اعتبار گفته و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان و در و دینی بخت ناگهان
 قال الجزیره آمنیه من الخراب حتی تحرب و مفر آمنیه من الخراب حتی تحرب الجزیره آمنیه من الخراب حتی تحرب الجزیره آمنیه من الخراب حتی تحرب
 المؤمنه و لا یخرج الدجال حتی تفتح القسطنطنیة و من یحب بنی مبنیة قال الجزیره آمنیه من الخراب حتی تحرب الجزیره آمنیه من الخراب حتی تحرب
 و ایمنیه آمنیه من الخراب حتی تحرب و مفر آمنیه من الخراب حتی تحرب الجزیره آمنیه من الخراب حتی تحرب الجزیره آمنیه من الخراب حتی تحرب
 فاذا کانت الحیة الکبری تفتح القسطنطنیة علی مدی رجل من بنی یاسم و خراب لاند بس من قبل از نوح و خراب فرقیه
 من قبل لاند بس من خراب مصر من القطع النیل و اختلاف الحیة کبری فیها و خراب اعراف من قبل الحیة و السیف و خراب
 الکیه من قبل مدوس و ایمن یختر هم حتی لا یستطیعوا ان یشرفوا من الفزق قطرة و خراب البصرة من قبل العراق و خراب

الابل من قبل عدوهم فخرجهم من بلادهم وخراب ليرى من قبل الديلم وخراب خراسان من قبل التبت وخراب التبت من
 قبل الصين وخراب الصين من قبل الهند وخراب الصين من قبل تجار وداستان وخراب كمن من قبل الحبشة وخراب الحبشة
 من قبل الفرس ورواية خراب مدينة من الخرج وخراب لاندس من الجزيرة من سنانك ليجول واختلاف من الجبل
 وخراب عبد الصامت قال ان اسرع الاصلين خرابا البصرقو وصرقيل له دما يخرجهما وفيها عيون الرخايل الاسود
 فقال يخرها القتل لا حروا كجوع الا عجز كافي بالبصرقو كانهما لغامة جائمة واما مصر فان يلهنا يفسد وقال سيبس فليكون
 ذكرا لها وعن الاوراعى اذا دخل اصحاب الربات الصفرة مصر فحقرا بل الشام اسرا باحت الارض وعن كعب بن جراح
 المسكة الويتة فقبل عليها رجل من كندة اعرج فاداه رجل من العرب على مصر فطن الارض يومئذ خير لابل الشام وعن سفيان
 الثوري قال يخرج عن البربر فويل لابل مصر قال ان يبيعه عن ابي الاسود عن مولى المشركين بن حسنة والعمرو
 بن الحارث قال سمعت يوما ما سبقنا فقال ايها كاك منصرفا ربيت بالقصة الاربعة قوس لاندس قوس الحبشة قوس
 وقوس الروم وعن الشيباني قال تملك مصر عرقا وحرقا وعن عبد الله بن معاذ قال لانبته اذ الملك ان الاسكندرية
 قد فكت فاشيا فشارك بالعرب فلما تاهت به حتى تلحق بالمشرك وعن ابن عباس يرفعه قال انزل الله تعالى في
 الحجة الارض خمسة انهار سجون ونبوه الهند جيحون ونبوه بلخ ونبوه الفرات ونبوه العراق ونبوه مصر فلهما
 فقال من بين احد من عيون اربعة من اسفل يرتجس من جاتها على جناح جبريل عليه السلام واستودعها الحجاب من اجراما في
 الارض وجعل فيها منافع للناس في اوصاف سمايشهم وذلك قولهم وابل واذ لنا من السموات البدر فاسكناه في الارض
 فاذا كان من فروع ما خرج وما خرج ارسلا فقال فرغ من الارض القرآن كله والعلم كله والحجر من ركن البيت في مقام ابراهيم
 ما بوب موسى باقية ونبوه الانهار خمسة فيخرج كل ذلك في الشار فذلك انما على ذاب القارون فاذا رشت هذه الاشياء
 من الارض فحدثت اهلها خير الدنيا والدين وعن عبد الله بن عمر قال ان اول مصر خرابا انما مبس عن قال في الاصل ان ابي
 قحطان فيها من مصر قال سالم فقلت ما يخرج منها بالاجود اعدو قال لا ولا يخرج منكم منها انيكم هذا يخور فاقبى منه قطرة حتى يكون
 فيه الكلبان من الرمل فاكل نسلج الارض حيثما ذك كان خرابا ينة فسطاطا ومصر سببا ان احدها المشدة اعطى التي كانت في خلافة
 المستصر من العاطف والثاني خريف مصر في وزارة شاد بن حبيب السعدي وقال محمد بن العربي الطائي في الحمية المفسونية ليه
 القاهرة قمر في سنة ثمان وخمسين وثلاثمائة وخرب سنة ثمانين وبنماة وقال شاذ بن حمزة الحمية كانت بداية عمارة القاهرة واولها
 في شرفها الشمس برج الحمل والقرص برج الثور ونبوه ثابت قال فخر القاهرة ونبوهها اربعة واهدى وستون سنة قال
 في الاصل اذا انزل رطل من الجوزاد عرفت الاقوات بمصر وقل غياهم وكثر فطرهم ويحوي الموت فيهم ويخرج ابن بركة
 عن واطهم لايها اذا قادن رطل الجوزاد فان احوال يكون اشد وقوى قال شاذ بن حمزة كان في سنة اربع وستين ومائة
 في ايام الملك الظاهر ركن الدين ميرك فانه رطل من الجوزاد وقع الغلاء وفي آخر سنة اربع واول سنة خمس وستين
 وستة في ايام الملك الناصر كاستا رطل في الجوزاد وكان حرا الجوزاد من كرات اشد وقوى وكثر الغلاء والوباء
 قال سئل المصنف عن الترك ما هم فقال قوم سبكون يامرون بالمعروف ويمنعون عن المنكر ويقيمون الحدود والواجبات

و اخرايات مست از انش رضى الله عنه مروى است اما اول شرط او شاعه فخر تخرج من المشرق فخره الناس الى
 المغرب الحديث اخبرنا احمد بن البخاري و هم بخاري از ابن ليعين اسيد مروى او روى من تقوم الساعة حتى تروا قبيلها
 عشر آيات الحديث وفيه آخر ذلك تخرج من اليمن فخره الناس الى محشرهم و در روى تى تخرج من فخره من تقوم الساعة
 الى المحشر و در فخره فخره من يخرج من اليمن و اوين بر وزن انحر نام بادشاهى است كه انرا بنا كرده قاله فى النهايه و وجه جمع ميان اوليت
 و آخريت او گندشته و مراد بخرش محشر درين احاديث شام است مزين شام را از من مقدس نامند و آن عبارت است از
 زمين و اقصا ميان نرات و بحر قزقم در طول و از ساحل بحر عمان تا بحجاز و در عرض و احمدا و ابوداود و حاكم و ابونعيم از ابن
 رضى الله عنه روايت كرده اند كه سيكون حجرة بعد حجرة في دار اهل الارض الزمهم مهاجرا لبراهيم و يعقوب فى الارض مشرقا فخره
 ارضهم و تقدسهم نفس الله و تحشرهم الناس الفرة و اختار يربيعيت سبهم اذا بالقوا و قيل سبهم اذا بالقوا و تاكل من مختلف
 يعنى باشد بخرش بعد اين حيرت پس بهترين مردم زمين كسى است كه لازم گيرنده است جاى بخرش ابراهيم را و باقى مانند
 بدترين مردم بپيگند ايشان را زمين ايشان و گنده و اندا ايشان را نفس خدا حشره كند ايشان را آتشى با بوزنه و كجا
 شنب بسركند با ايشان جاى كه شب كند و تيلو كند با ايشان جاى كه تيلو كند و بخور كسى را كه در پس او ماند و سى و
 سال قبل و لاوت يسوع هم بنى اسرائيل بصوت قمره سخن شده اند و در آخر زمان هم اين طبع واقع شود در شاعه گفته اند
 نفس خدا از مشاهدات است ايمان بدان بر حسب او خدا و رسول واجب نيست حاجت بسوى او تاويل او زير كه خدا
 مثل قرآن است لا يعلم تاويل الا الله و الراخون فى العلم يقولون آسنا به كل من عند ربنا گويم از شما معلوم شده كه مختار
 و مذمت صاحب شاعه غير عدم تاويل صفات بركتعالى است كه در كتاب سنت دارد شده و همچنين بهت مذمت صاحب و تا بهر
 و انچه محبدين و سلف صالحين و جماعه محبين و جماعه متبعين بخلاف اهل كلام از ارباب مذاهل ربه كه خواص در تاويل آيات
 و صفات وارده در قرآن و حديث ميكنند و بى وجه موجه صرف فصوص از نظرها بر شش جائز ميدارند و از اطلاق آن صفات
 بر او تعالى بگمان تنزيه ذات مقدس وى و لزوم تشبيه در اطلاق احتراز مينمايند و نميدانند كه درين اعراض تقطيل تصور
 است و تشبيه بلكه اجمالية قرآنيه ليس كتشبيه شئى مستقى و لا لازل و لا تلاقى اين مباحثه و مناظره قديميا و حديثا بر آسان كشيده
 و نوبت مقالته و مبالغه با هم اهل اسلام خصوصاً در حنا بله و ديگر طوائف جزايشان رسیده و حق صرف و تحقيق حقيقيت
 درين مسئله قضا و سلف است و انچه ايشان است پس پس كه ابرار و اطلاق صفات كاد روت و وجوب بيان بقتضا
 لغت و اضطرر عدم تاويل و تقطيل و تشبيه و تحريف و تمثيل باشد و باشد التوفيق و احمد و ترندى از ابن عربى و
 و ترندى آنرا حسن صحيح گفته كه استخراج نارس حضرت موت اومن بجز حضرت موت قبل يوم القيامة تحشره الناس قالوا يا رسول
 الله فما نأمرنا قال عليكم بالشام يعنى خروج اين نارا از حضرت موت نام بلده كه در يمن است يا از بحرين بلده باشد پس از
 قيامت و تحشر مردم پروازند پير پيرند اى رسول خدا ما را چه ميغزاني گفت بر شماست رفتن بشام هر يك
 مراد بهما جزا بر ايم در روايت سابقه و بطرفى و ابن عباس كرا حذيفه بن اليان آورده اند كه گفت البته قصد كند شما
 آتشى كه امروز خا سوس است در وادى كه انرا بر موت گويند پيو شد مردم را در وى عذاب اليم است بخور و همان در

[illegible]

در دنیا کلامی ثانیه ایام در روایت آنها سیر بطریق الاصل و اصل الکی و جمیع و تقیید آنست که انتشاری در شریعت
 روز نشود بعد برقرار نمودن یک روز و شش روز و شش ماه از قبور بعد از آنست که قایل لغای حشر نام غلم لغز و شش
 چهارم حشر ایشان بسوی جنت و نارت آتی حافظ گفته شش اول حشر مستقل خود و زیرا که مراد بدان حشر هر موجود
 در آن روز است و این حشر برای گروهی مخصوص بوده و این قسم حشر بسیار دفع گردیده و چنانکه بنی امیه را بنی زبیر از مدینه
 بیرون کرده و بسوی شام فرستاده آتی گویم مراد سما حشرت بر زبان شایع و او تعالی حشر اول را حشر نام کرده
 بخلاف غیر او و از اینجا فرق ظاهر گشته قسٹ اختلاف کرده اند مردم و آنکه اربع حشر قبل روز قیامت است یا خود
 قیامت و بر تقدیر اول بنی ناختیقی است یا مجازی که مراد بدان قسم است علین بسوی شق ثانی میل کرده و غزالی بدان
 حشر منوّه و گفته که ولایت میکند برای آن حدیث ابو هریره در صحیحین غیر ما بحشر الناس علی ثلاث طرائق راغبین و بر همین
 ایشان علی بنیر و عشر و طایفه و حشر یقیم النار لثقیل معهم حیث قالوا و تمیت معهم حیث باتوا و تصبح معهم حیث اصبحوا و تسی
 معهم حیث امسوا یعنی این حدیث گو یا تفسیر قول تعالی است و کتیم از و اجائمه حافظ بن حجر گفته و مودید است حدیث ابو ذر
 از و احمد و نسائی و بیهقی که حدیث الصادق المنتهق ان الناس یحشرون یوم القیامة علی ثلاثه انواع فوج طاعین کاسین
 فوج یثیون فوج متعین لایحکمه علی وجوهم احدث بازا اختلاف کرده اند برین قول اربع میان حدیث ابو هریره و حدیث ابن
 عباس و صحیحین غیر ما مراد عالم حشر من خفاة عرافة غزالی حدیث اسمعیلی گفته تعبیر میکنند بحشر از نشر با بر اتصال او بودی
 آن از خارج خلق از قبور است پس بیرون آیند از قبور پیاده یا بر بنهر و رانده شوند و فراموش نموده آیند بسوی موقف برای
 حساب بعد از حشر اول تقوی بر شتر حشر حمران بر وجه و نشان شود و غیره گفته برای از قبور بر صفتی که در حدیث ابن عباس
 باز حشر شود بر بسوی موقف بر وجهی که در حدیث ابن هریره است و بعضی شرح مصباح یعنی تور شتی گفته که حل حشر برین معنی
 اقوی است بچند وجه یکی آنکه مراد بحشر از و الاطلاق شرع حشر از قبور است ما و امیکه و لیلی تخصیص آن نکند دیگر آنکه تقسیم مذکور در
 خبر بطور در حشر بسوی شام مستقیم نمیشود زیرا که مهابرا لا بد است که رغب را بهیث جامع میان هر دو صفت باشد پس
 هر که تنها رغب را بهیث شد و این یک طریقه است که او را از بعضی ثانی نیست فلا سوم حشر بقیه است بر وجه مذکور و اینجا
 نار ایشان را بسوی آن جهت و ملازم بودن نار ایشان و جدا افتادن ازینها و این قولی است که قوی او و در و نشد
 و نار غیره که حکم کنیم تسلط نار در دنیا بر اهل شقوت و بنیر توقیف چهارم آنکه بعضی حدیث منسره بعضی است و در حدیث ابو
 آمده باین لفظ که ثلث علی الدواب ثلث یسلون علی اقدارهم و ثلث علی وجوهم و این تقسیم قوی است نظیر تفسیری که در سوره
 واقعه است و کتیم از و اجائمه الایات پس مراد بقول دی را بنین را بنین عموم مؤمنین و بنین انند و هم اصحاب مینته و مراد
 بقول دی و ایشان علی بنیر الی آخره و با بنین اند و هم افاضل المؤمنین بر کبانا و مراد بحشر بقیه الی النار اصحاب شامه اند
 یکنمل که بعد از ده کس را یکبارگی بر دارد و این سخن از بدیع قدرت او تعالی است که یک بجز از آنجا قوت چیزی داشته باشد
 کرده بنیر دنیا بران قوی نباشند و یکنمل که متعاقب سوار شوند از بنی طوفان و قرطبی گفته و تاسی عیاض قصو
 و تقویت او فرموده بحدیث حذیفه بن اسید که این حشر قبل روز قیامت باشد و حشر احیاء مردم بسوی شام

سجدات حدیث باب مکه موافق حدیث ابو ذر و در فقط و حدیث ابو ذر و در لالت یکند بر آنکه این نادر نیست
 در ناری که مجرب است در شرب سبوی موقت باشد چه انجا حدیث است و نه آفتی بر پشت و در حدیث شعبان زید مذکور
 نزد احمد آمده انهم يتقون ابو جهم کل حدث شک یعنی هر موی مائی خود را از هر پوست و خوار نهاداری کنند و زین
 زمین چهارست لایعج فیها و لا استا و نه حدیث در آن و در خار بعد گفته در ماسخ لی علی سبیل الاجتهاد و بعد در
 بیحیح بخاری در باب الحشر دیدیم که حشر الناس یوم القیامة علی ثلاث طرائق و دانستم که آنچه تو رشتی گفته همان
 حق است لا حمید عنده انتهى کلام الطیبی مخصوصاً حافظ این خبر در شرح الباری بعد نقل این عبارت گفته قلت دلم اقف کن
 بر طریق احدی حدیث الذی اخرجه البخاری علی لفظ یوم القیامة لانی هیچ و لانی غیبه و کذا ابو عنده سلم و الا سیع فیها
 لیس فی یوم القیامة نعم ثبت بلفظ یوم القیامة فی حدیث ابی ذر الهندی علیه قبل و هو مایل بان المراد بذلك ان یوم القیامة
 یعقب کما ینکون من جملة الاحادیث و تعیین در کتب ما وقع فی ان النظر یقل لایاتی علیه من الالة و ان الرجل یستمر
 المتنازل الواحد باحد یقینه الحجة فان ذلك ظاهر جدا فی ان من احوال الدنيا لا بعد البعث انتهى کلام احافظ بلفظ
 انکه حمل لفظی از حدیث بر چهار آیه است از اخبار جمله از الفاظ او و ابطال معنی از حدیث پس مجاز متعین ماند و برین
 اگر لفظ یوم القیامة در بخاری نیز ثابت شود و در خود تاویل باشد کذا لک گویم در حدیث عمر نزد احمد و در ترمذی
 و صحیح گذشته استخراج نام من حضرت موت او من بکره قبل یوم القیامة حشر الناس احدیث و در وی تصریح است بآنکه
 این نادر قبل روز قیامت ظاهر شود و حدیث حدیف بن اسید نزد بخاری است من تقوم الساعة حتی تروا قیامها
 عشر ايات و من بعد آن یکی نادرست و بر تحقیق ثبوت لفظ یوم القیامة حشر کور بخاری متعارض باشد و تاویلش بر خلاف
 آن ممکن نیست پس مصیر سبوی آن واجب دفعا للتعارض و ثابت شد که این قبل یوم القیامة باشد و باطل است
 اگر گویند که بعضی از آیات مستلزم آنست که خیار در زمین نباشند و در حدیث سابق حدیف نزد طبرانی و آن
 آمده قال یارسول الله ای سلیمة علی المؤمنین و المؤمنات قال این المؤمنون و المؤمنات یومئذ احدیث
 و در حدیث ابن عمر نزد احمد و ابی عبیده و ابو داود و حاکم و ابی نعیم و ابن اریط و الارض الزمهم بها جبر ابراهیم و در بعضی از
 روایین از عیسی علیه السلام پس لازم می آید که خیار در آن روز یافته شوند و این همان نفس است یا کالتاقتن گویم
 همین قدرست که خیار ناس چهارمین الی الشام اند که با اختیار خود هجرت کرده و رفته اند بحال بقایست و رخا و از آن لازما
 نمی آید که تا خروج ناری مانده بکلیه ثابت آنست که بر جرح ایشان از بعضی کنند و باقی مانند مگر شتر را مردم و در آن
 خیار مردم اند در حالت حیات دنیا هم الطاعون الکاسون الوجود من الفهر و السعة و لازم نیست که آنها نزد خدا هم
 خیار باشند همچنین بر غیب بودن ایشان در حصول الی السلام و در واجب بودن از ناکه کاسه الطیبی مستلزم نیست
 بودن ایشان نیست و نه از شرح و در صحیحین از ابو هریره آمده ان اخر من یحشر و اعیان من شریة یحقان بغنم فیها
 و حوشا حتی اذا بلغا ثمة الوداع خراسه و جهمها گویم ثمة الوداع قرین به موت سبوی شام علی الصبح و روایت
 ابن ابی شیبہ از وی باین لفظ است رجلان من جنیة و رجل من جنیة فقیلا ان الناس فی ایتان الی جنیة

و خیزان مدوند میگویی که این لایع صورت در حای وقوع شود که صورتی معلقه بیت المقدس آنجاست و در میان نفوس اول
 و بعد ثانی چهل سال فاصله است بر خاستن مردم از قبور و افق تخیل دلاوت انسان از شکم او در باشد و به تن
 و بر پهلوی و بی غش و بی بروت و با سوزی هرگز نکند و ندان نباشند و موافق بعضی روایات مردم کهنها
 بر چیزها را در عرصه قرینان کهنها فرو ریزند و روایات اولی تو بر و بهر تو ترست و بچکان و جوانان و پیران بقات
 عمر خود بر خیزند و کوران و کران و لشکان و جماندگان و دست بریدگان سلیم الامعا باشند اول کسی که زنده شود
 خاتم النبیین محمد رسول الله صلعم باشند متصل ایشان حضرت مسیح علیه السلام بعد از انانیدیا جابجا بر خیزند و بعد از انانیدیا
 بعد یقین و تسهیلان و صالحین بعد از انانیدیا عوام سوزین بعد از انانیدیا و کفار در اندک مهلتی همه بر خیزند
 و حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما در میان خاتم النبیین مسیح باشند پس است آنحضرت صلعم با آنجا
 پیغمبر با پیغمبر خود فراهم آیند و ارادت هول مرد و لایع را نظر آسمان باشند و هیچ کیس التفات لشکرگاه و دیگر کیس
 و اگر کیسند مانند چکان که در او دیده شهودت خالی باشند قف چون مردم همه جابجا بر خیزند آفتاب و دیگر که در
 گویا بر یک سیل است و از ظرف آسمان بروق خاطعه و اصوات ناله متواتر است و بسبب گرمی آفتاب عرق از بدن
 هر کی جاری شود و امیاد و فاضل سوزینان افک پاتر شود و ما را نایا باشند و ستارگان نیم سابق و زانو و کمر و سینه
 و گلو و افق اعمال هر یک باشند و کفار را مثل گام تا درین دو گشت و در گیر و دایه بسیار بد و مردم از گرسنگی
 و تشنگی ماجر شوند و هر گسلی بخورند خاک بکشند که خاک آن زبان چون سیده شیرین باشد و برای دفع تشنگی
 حوس کوثر و دمایا و دیگر دایر حوض با باشند لیکن بوسعت و لطافت حوض کوثر ترزند و سوزی گرمی آفتاب
 سولهای دیگر مثل آوازهای تند و صدای ترسناک نیز لایع باشند قریب یک هزار سال مردم درین هول و در
 گذارند و هفت گروه را که ذکر آنها در عقب خواهد آمد بسیار غشیدن مکرم سازند و جمیع روایات این جماعه که در سایه
 قرین چهل فرقه پیرسند قف با جماعه آخر تا چار شده بحضرت آدم علیه السلام رسید و پیوسته بودند و بگویند یا
 الله استقامت میدک حق تعالی شمار بدست خود آفریده و از فرشتگان خود سجده کنانیده و در بیست خود ساق
 گردانیده و اسمای همه استیاریا موخته امر در برای ما شفاعت کنند که تا ازین برج و هول حق تعالی ما را نجات بخشد
 استان فرمایند که حق تعالی امر در زمر خشم است که گاهی چنین نباشند و من تقصیری کرد و ام که گندم معد منیع آنجا
 خود و ام از مؤافده آن ترسانم و روی شفاعت ندارم لیکن پیش حضرت نوح علیه السلام بروید که اول پیغمبر بود
 که فرستاده شد مردم پیش حضرت نوح علیه السلام بیایند و بگویند که ما حضرت نوح است اول پیغمبر بود که بسوی مردم
 فرستاده شد و حق تعالی شمارانده شکر گذار خود و خطاب داده بر بار خیم کنید و بسوی حق تعالی برای ما شفاعت
 طلب کنید ایشان فرمایند که حق تعالی ما را در نهایت بر سر غضب است که گاهی چنین نبوده باشد و ازین تقصیری
 است که در غرق بهر خود او بندانسته سوالی کردم و از مؤافده آن ترسانم و روی شفاعت ندارم لیکن پیش
 حضرت ابراهیم علیه السلام بروید که حق تعالی او را غلیل خود خوانده است پس مردم پیش حضرت ابراهیم علیه السلام

و در این
 لیکن

بیایند و بگویند که یا حضرت ابراهیم شما نیکه که حق تعالی شما را خلیل خود خوانده است و نار را بر شما برده و سلام کرده و شما را امام الانبیا ساخته برای ما شفاعت کنید پیش رب العزت تا دین بهول ملا براندایشان فرمایند که حق تعالی امروز بر شماست چنانکه گاهی نبوده و نخواهد بود و از من در دست کلام ایهام دروغ شده و از مواخذة آن ترسانم باین حدیث شفاعت ندارم بر وید یسوی موسی که او را حق تعالی کلیم خود ساخته و با او سرگوشی نموده باید دانست که سه دروغ است بسبب قدسیت اول آنکه یکبار قوم ایشان در روز عید اطعمه گوناگون بخته روی تهاگر آشفته و در غای تجاندارا مقفل کرده بزمینت و تکلف تمام بصحرای آمدند و حضرت ابراهیم را گفتند که شما نیز همراه ما بر آید حضرت ابراهیم بشاره ناظر کرده گفتند را بیمار است این یکسوی ایهام کذب بود و دوم این که حضرت ایشان بعد خالی شدن شهر در غای مقفل تجاندارا کشاده و تبر بزمینت گرفته بابت گفتند که این نعمتهای لذیذ را نمیخورید چون آنها جواب ندادند گفتند چرا پس میخورید چون پنج جوانب از اندام ایشان سائر تها را شکسته لکه یک بت کلان را گوش و بینی بریده تبر را برگردان داد و گزاشته در را بند نموده مقفل ساخته بنام خود آذنه شستند چون کافران باز آمدند در تجاندارا کشادند تا حال را دیدند و لهاخته و جان با آتش غضب فروخته در تحقیق افتادند که این عمل کرده کیست بعضی مردم گفتند بتان سابق این از زبان حضرت ابراهیم شنیده بودند گفتند جوانی ابراهیم نامی را شنیده بودیم که ایشان را ببدی یا دمی کلان کاذب و بی کسی بخورده و نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را حاضر کردند و پرسیدند که گریان کار کرده شماست ایشان گفتند نه شنیدم که این تبر بدست کلان است همون بنا بر چشم و غضب بین دیگران را شکسته است این مرد و جان سوال کنید تا خود بیان نمایند این ایهام کذب را دیگر بود و سوم آنکه چون ابراهیم علیه السلام شهر خود گزاشته پیش عم خود در حران رفتند در اینجا دختر عم خود سماء حضرت ساره محلل کرد و از اینجا نیز بسبب مخالفت دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند و در آن راه راه بمصر رسیدند در شهر مصر او شاهنشاهی بود چهار هزار زن صاحب علی را که میدید بزرگ میگرفت اگر همراه شوهر میشد و بی شوهر شناخته میشد و اگر وراثت دیگری بود او را راجحی داده و امنی میکرد که نکاحی برده چون حضرت در اینجا رسیدند و این جزا شنیدند بخت کردند تا گه بان مرد نام ظالم آمده پرسیدند که این زن با تو چه علاقه دارد و ایشان فرمودند که این خواهر بر من است زیرا که بنت العم بود و از روی دین یک ناما المؤمنون اخوة با هم اخوت دینی داشتند و همین سخن حضرت ساره را شنیدم فرمودند که اگر کسی از شما پرسد که این مرد کیست بگویند برادر من است این ایهام کذب سوم بود و مختصر آنکه مردم ظالم چون حضرت ساره را بردند حضرت ابراهیم بدعا و التجا در غار استخواند حق تعالی همه در و دیوار و غیره حائل را از نظر حضرت ابراهیم علیه السلام محو و زائل ساخت چنانچه حضرت ساره هیچ مظهر از نظر ایشان غائب نشدند پس مردم آن ظالم حضرت ساره را در مکان او نشانیدند و آن ظالم آمده سه بار نیت فساد با ایشان نمود و هر بار از بند شدن نفس و دست پا زدن قریب مرگ میرسید و از ایشان توبه میکرد و دعای رهایی خود میخواست و بدعای ایشان خلا میشد آخر کار مردم خود را طلبیده گفت که این زن ساحره است زود این را ببرید و حضرت با جره را با ایشان بخشید و بسلامت پیش حضرت ابراهیم رسانید ایشان آن ملک را ترک کرده ملک شام رفتند و سکونت کردند تمام شد قصه

در حدیث
در حدیث
در حدیث

کذب گفتند آیدیم بر اجمال شفاعت که چون مردم بجهنم می آیند و گویند که یا موسی تمایذ که حق تعالی اینها را
 کلام کرده بشما کتاب نورست خود نوشته داده برای ما و بروی حق غرض بل شفاعت کنید ایشان گویند که حق
 تعالی امروز چندان خشمناک است که گاهی چنان بوده و گاهی نخواهد بود و از دست من قتل قبلی بی اذن بوقوع آمد
 از موافقه آن ترسانم طاعت شفاعت ندارم پیش میس بن مریم بروید پیش موسی علیه السلام آیند و گویند که
 یا حضرت یحیی حق تعالی شمار روح خاص که خود خوانده در روح الامین را در قیوم شما ساخته آیات دینا شهادت عطا
 نموده امروز برای شفاعت کنید که ازین هول و بلا ما را نجات دهد ایشان گویند که حق تعالی امروز چنان خشمناک
 است که گاهی بوده و گاهی نخواهد بود و است من گاهی سین خدا و گاهی سپهر خدا را خوانده اند و این قول را بمن نسبت کرد
 من را موافقه تحقیقات آن ترسانم پیش حضرت محمد مصطفی ص و پیش حضرت محمد رسول الله صلعم می آیند و گویند
 که یا حضرت شما محبوب ایند و حق تعالی شما را در دنیا بشفاعت اول و آخر بشارت داده اگر چه حق تعالی به خلایق دیگر
 هزاران گونه خشم و عتاب بانداید شما هیچ موافقه و برست نیست شما خاتم العین هستید اگر شما جواب دهید پس کبریا
 البته برای ما در جناب الهی شفاعت کنید که ما را ازین هول و بلا نجات بخشد آنحضرت صلعم فرمایند آری منم امروز برای
 این کار و حق من است شفاعت گری پس بجناب الهی در آمدن خود دست نه شوند و حق تعالی در آن روز از شما که در
 مردم حضرت جبرئیل علیه السلام را با براق بفرستد و آنجناب بجنوب و به سوار شده بطرف آسمان بروند و مردم در
 آسمان مکان انبیا را می بینند و نورانی معاینه شود و آنجناب در آن مقام در آیند و نام آن مقام محمود است پس چون همه
 مردم در آمدن ایشان را می بینند زمان تبو صیغ و تقاضای آنجناب بکشایند و آنجناب در آن مقام تجلی ذات برتر
 مجید نمودار شود و بجزو و در پیش در سجده افتد تا مدت هفت شبانه روز در سجده باشد پس حق تعالی بفرماید یا
 محمد سرخو و دلبر دار هر چه بگوئی بکنم و هر چه خواهی بدهم و اگر شفاعت کنی قبول نمایم پس آنحضرت صلعم سرسایه
 بردارند و جناب الهی را چندان صفت و ثنا نمایند که از اولین آخرین کسی بگفتند است بلکه فرمودند که مرا چنین وقت
 حاضر نیست و درین مقام بعد صفت و ثنا بگویند الهی در دنیا جبرئیل را از جانب تو عهد رسانیده که امروز مرا بر حجاب
 می نشویم فرستد و ثوابان نمانی من امروز و نمانی آن عهد می خواهم حق تعالی فرماید که راست گفته است و او هرگز
 دخیق نمیگوید و امروز البته شمار اراضی میکنم و شفاعت شمار قبول می نمایم پس بروید من هم بر زمین تجلی میکنم
 و حساب بندگان گرفته هر یک را بجزای علی میرسانم پس آنحضرت صلعم بر زمین می آیند بندگان سوال کنند که پرورد
 ما در حق ما با شما چه گفت ایشان فرمایند که حق تعالی بر زمین تجلی میفرماید و حساب هر یکی گرفته بجزای اعمال او میرساند
 درین اثناء نوری عظیم از جانب آسمان بر زمین با و از سوزناک فرود آید چون نزدیک سد سبع فرشتگان شنیدند فهمید
 پسند آید پروردگار ما در زمین نورست ایشان گویند یا کی تو مزه حق تعالی را است فرشتگان آسمان دنیا هستیم
 ایشان فرود آمده بدو در ترین کناره مانی زمین استاده شوند و بعد از آن نوری بزرگتر از سابق و او از می پرورد
 از آسمان نازل شود چون نزدیک برسد از ایشان مردم استفسار نمایند آیا تجلی پروردگار ما در زمین نورست یا نه

پاک و منزله خدایتعالی است مافرشنگان آسمان فروم برستیم پس نزد یک ترازو فرشتگان سابق جامی گیرند و پیچیدنی فرشتگان
 بر آسمان فرو آیند هر یکی از دیگری پیسته و با عظمت تراز باشد و مویک ستر از سابق جامی گیرند بعد از آن ملائکه گرد عرش فرود
 تراز یک تراز به استاده شوند پس حضرت اسرافیل را حکم شود که فصح صد کند سپنج از صد و جمده ایشان بهیوش شوند و نگردد
 حضرت موسی علیه السلام که ایشان را بسبب بهیوشی از تجلی طور استعداده دیدن تجلی هم رسیده است پس حق تعالی بر سر
 از عرشهای خود تجلی فرماید و هر چهار کعبه آن عرش را هشت فرشته برداشته بر زمین آرند و پای پیشین را در جای صخره
 بیت المقدس نهند و در میان تخت هفت گروه را جای دهند چنانچه در حدیث شریف وارد شده است پادشاه عادل را
 و آنکه در جوانی بچهار سالگی بر خاسته و آنکه همیشه در مسجد متعلق در دو محض برای او ذکر نماز و آنکه شهبانجوف و شوق خدا
 گریه بکند و آن دو کس که برای خدا محبت میدارند و حاضر و غایب یکسان اند و آنکه صدقه میدهند با خفا که هیچکس خبر او نکند
 نداند و آنکه زن صاحب جمال وصال او را بخود میخواند و از ترس حق تعالی باز ماند و در روایت دیگر بعضی مردم سوگ
 اینها نیز آمده اند و ظاهر است که سایه ایشان در تری آفتاب خواهد بود چنانکه گزشت و هر چهار پای عرش دو دو
 فرشته بردارند و کیفیت نزدل هیچکس معلوم نباشد چون اسباب سلطنت الهی را بجا قرار گیرد و سر پردهای عزت گردد
 عرش بخت حضرت اسرافیل را حکم شود که بار دیگر در صورتی که نام مردم با نافت آیند و درین افافت بتاثیر او از صورت
 پرده حال در میان عالم غیب عالم شهادت شفق شود و نام مردم را با شفا ماس ملائکه و جن و صور اعیان و احوال احوال
 بهشت و دوزخ و عرش و تجلی معائنه گردد و اول کسی با نافت یا بدجناب حضرت خاتم النبیین باشند و بعد از آن هر چه
 که خدا خواسته باشد و این مان بهیوشی شمس و قمر بکار گردد و درین آسمان ظاهر و باطن نور حق تعالی روشن شود و این هنگام
 اول حرف کلماتی تعالی باشد گان فرمایند نیست که حکم شود ملائکه را تا بعد گان را خاموش کنند چون همه خاموش شوند
 ارشاد شود که ای پند گان از عهد آدم تا آخر دم در دنیا شما شب روز حرفهای نیک ندیدید گفتند و من می شنیدیم
 و ملائکه ای میگوشتند اکنون شما هم یک حرف من بشنوید که امر و زبر شما هیچ ظلم نیست اعمال شماست که شما را نموده و میگو
 و جزای اینها بشما میرسد لیکن کسی که خوبی بپاید باید که ستایش الهی بجا آورد و کسی که چیزی دیگر بیند پس ملامت بخند
 خود را و درین حال حکم شود که بهشت و دوزخ را حاضر کنند تا بعد گان حقیقت هر دو را معائنه نمایند و ایشانند
 پس بهشت را با کمال آرایش مزینت و نعمت برین تجلی الهی کشیده بیاورند و دوزخ را حاضر سازند و هر را بپوش
 عیان ساخته و طعمه بر آتش نهاده و تا شعله های دراز برینند و مثلرهای پی در پی برابر محله های کلان مانند قطار کا
 شتران پی در پی جستن گیرند و آوازه تند تسبیح حق جل و علی و خواستن غذای خود از زمین و انس و جان بنوعی از
 بهیبت قهر او سازد که همه مردم بلرزه آمده و زانوهایافتند و اگر یکی عمل نیک برابر رفتار پیغمبر داشته باشد بداند
 که برای این روز هیچ نکرده ام و دوزخ را سری و گردنی باشد و دنان و چشمان که هر سو آتش میبارد که بمسافت
 هفتاد سال و زیاده از آن گرمی و بوی بد و متشتر میشود و درین حال حکم شود که یک کس از دوزخیان که هیچ
 در جهان آسایش و راحت زندگی برابر او نبوده باشد و هیچ غم ندیده باشد حاضر سازند و همچنین یکی را از بهشتیان

که مثل ادبستای نقصان بدل و فقر و مریض و ذلت و غم گسستی دیگری نباشد حاضر سازند چون هر دو حاضر شوند ملا
را حکم شود که این بهشتی را برابر به دار و بهشت سستی تمام کرده و بار بارید و این و در زحی راستی برورد و فرزند
ما آری چون هر دو در چشم یا این از انان بهشتی پرسند که در خود گاهی سستی و دیده گوید بی هرگز و بی و هرگز
من چندان لبریز لذت و راحت است که هیچ تنگی در خیال من نمانده و از انان و در زحی پرسند که گاهی در عمر خود
کرد و لذتی دیده و لذتی گوید و هر هرگز من هر از انان گویند آلام و بی آرامی ناستار شده که تصور راحت لذت
بنویسم پس بگویم و بجا طرح من بنی آید آن مانع معاینه همه اعمال بعد و تمام حاضر شوند نماز گویند نماز با الهی حاضر ام
گویند الهی نعم و زور حاضر نموده گویند الهی نعم زکوة حج گویند الهی نعم حج حاضر من علی هذا القیاس جهاد و عتاق و تلاوت
و ذکر و غیره همه حاضر شوند هر یکی را حکم شود که شامه بیکه با بستید بجای خود یا بشید که بکار خوا رسید آمد بعد از ان
اسلام بیاید و گویند الهی سلام بهستی و صل اسلام بهتم حکم شود که حاضر باس و نزد یک شود که از تو مواخذ و ارم
و در از اسلام اقرار نشنون کلمه حوا بهی و اعتقاد علم با عدوب بعد از ان حکم شود ملائیک که صحافت اعمال هر یکی
پراسد و حکم شود که معیند اعمال هر یکی بدست او برسد و او را در خسته مکنند پس عمل نامه هر یکی بدست او دراید
لیکن بنشین بر او و بروی دست راست و کفار را بر پس پشت در دست چپ چون هر یکی در و نظر مکنند تقاضا
آید گویند ان الله صریح الحساب کما نظر همه نیک بد معاینه شود لیکن حکمت الهی برای انظار مرتبه و حال هر یکی
اختیار او را بگذارد پس اول از کافران سوال تو حسد و شرک باشد که از ان کار حرف ماین که ما گاهی شرک
مکرده ایم برای الزام ایشان آن تقصیر من را که در و کفر میکرد و قطع آسمان را که از یه او میکردند و او در و شرک
و ما که در و میکردند و حضرت آدم را که احوال او را ایشان هر روز بدیشان انظار میدادند و ملائیک که هر قول نظر
ایشان مینویسند مشاهده اند چون از کمال کارش بهادت پیچ بجای و قبول ندارند و در ربان مهر کرده شود و هر رسد
ایشان را با اعمال خود گویند سازند و چون به عتاست بهادت دهند او را بر اعضائی خود وقت و لعن کنند که این همه را
شما میکردیم اعضا گویند که ما بتسیر الهی در اختیار شما بودیم اکنون حکم او گویند ما تسلیم شماستگاه به وید که محالست
ما را خود در بلا کردید و شکر تشکر بجا بیاورد و در جز من او را در و انفق میدید با آخر کلمه حق جوییم گفت پس ملزم شود و
بشرک و کفر و افعال بد خود اقرار نماید لیکن بنیاعدنای گوناگون را در میان راه و دهند اولی که ما بجز بودیم و حکما
شمارانده استیم از جناب الهی حکم شود که من جبر ان را با سحر و فانی ظاهر و با هر فرستادیم و اینها پیغام مرا با مانت تمام شمار
رسانیده اند از آنکس غافل بودید چرا اقرار نمودید گویند که پیغمبر ما هیچ پیغمبر نیست بنیاد است و هیچ پیغام باز رسانیده
پس از حضرت نوح علیه السلام را در مقابل قوم ایشان حاضر سازند حضرت نوح بگویند که ای مسکوران و ای دروغ گویند
با و ندارید که من شمار این قدر بدت در از که نمید و مناه سال باشد بطریق گوناگون تر رسانیدم و پیغامهای حق
بجای تعالی رسانیدم و بجهت رحمت کشیدم و کوشش کردم و در عبادت و جلوت چه قدر اشارت و هدایت حق
در سالت خود نموده و مدد لیلانی و اسح و سخنهای لاج آفرانابت کرده ام سیدانید که فلان محلبس شما نیستیم

چیز جو یاد و محبتیں قصہ نامی تبلیغ و انکار کیا و دہند این کا قرآن انکار پاک مکتبہ و گویند کہ انکار انکار ہم دینی
 شاسیم و ہیکہ از شاہینام شنیدہ ایم پس حضرت حق جل و علا حضرت نوح را فرماید کہ یا نوح بر تبلیغ خود شاہین
 حاضر کنید ایشان عرض نمایند کہ یا ربنا لعنوا شاہدان من است حضرت محمد مصطفیٰ اندیس عالمان و صدیقان مشہد
 این است را حاضر کنند و گویند کہ شاہ خبردارید کہ نوح بامت خود پیغام الہی در باب توحید و اثبات نبوت رسانیدہ است
 ایشان گویند شاہدیم و گوئیم و حال چنین است بدلیل این آیه و لقد ارسلنا نوحا الى قومہ فلبث فیہم الف سنۃ الا
 حمسین علیٰ فاخذہم الطوفان و ہم ظالمون کا قرآن است حضرت نوح گویند کہ شمار وقت مانوہ اید و احوال مانیدہ
 و گفتار مانشیدہ ایشہادت شمار حق باچو نہ سمع شود حضرت حطلم فرماید کہ است من است یگویند کہ ایشان
 در دنیا این حقیقت تحقیق از خبر الہی کہ تو میر از معائنہ است نبوت رسیدہ آنجا این کا قرآن ملزم شوند و ہمین طریق
 است حضرت ہنوز حضرت صالح و حضرت ابرہیم و حضرت لوط و حضرت شعیب حضرت موسیٰ و دیگران ہم درجہ بدرجہ
 مقام کنند و ملزم شوند و بعد از ان راہ معذرت ہوید و گویند کہ فی الواقع نفہمیدیم و خطا کردیم لیکن این موجب
 دیگران بودہ عذاب بر ذمہ ایشان بندہ ما را موسیٰ دنیا بفرست تا عمل نیک بجای آیم و با حکام تو گرامیم از جناب
 جواب ید کہ عذر شما بسموع است آنچه حق تقصیر بود ادا کردیم و مدت دراز فرست دادیم حالا باز گشتن مجال است
 پس حال کفار را کہ نیک بودند در جہان خارجہ و سیئات را بر قرار دارند چہ کہ بر علی نیک کا ذہن برای اصنام کا کر
 ہو و در جناب الہی مقبول نشد و بر علی کہ برای حق تعالیٰ کردہ بودہ بسبب جہل در معرفت او تعالیٰ و فی الحقیقت
 او و یقار حق تعالیٰ سبحانہ جہانی او را دنیا مستحق بدل نمایند پس فرمان الہی بحضرت آدم علیہ السلام رسد کہ لشکر
 و دوزخ از اولاد خود جدا کن ایشان عرض نمایند کہ الہی بچہ حساب فرمان شود کہ از من ارقن سیکہ برای نیست نہ قصد
 نمودہ نہ برای دوزخ این زمان در مردم ہولیٰ قتہ کہ بیش از میان است پس حکم شود کہ ہر کسی کہ عمل کردہ است از معبود
 خود جزای آن بخوابد پس ہر گز در پی معبود نشوند صورت پرستان را در وحایت شیاطین کہ بآن صلو متعلق
 ہو و نہ در شہما اطہار میکردند و در خواب بیداری راہ اغوا می ہو و نہ در و بر و حاضر شوند و بہ پرستان بشمار
 غلبہ مناسبت باطن در پی ایشان شوند و جمیع حضرت مسیح و ملائکہ و دیگر انبیاء و اولیاء پرستش میکردند چون
 جمیع صالحین از ایشان بیزار ہو و نہ فی الحقیقت دل را بانی ایشان شیاطین ہو و نہ در و بر وی ایشان همان شیاطین
 حاضر شوند و فادمان قصہ پرسند کہ آیا ہمین اند معبودان شما ایشان بشہادت
 دل و مناسبت معنوی گویند کہ فی الواقع ہمین اند معبودان ما ملائکہ گویند پس بروید ہمراہ ایشان تا برسانند شما
 بخزائی کردار را می نمایان کا قرآن بسبب شدت تشنگی از ایشان آب خواہند در و بر وی نظر ایشان سراب مانند آب
 نمودار شود چون آبچسبند آن خراب محض آتش باشد کہ بظہانی دراز ایشان را در خود گشتہ و برای جمیع ازین
 کا قرآن گردن از دوزخ برانید ماند جانور کہ دادہ التفات میکند و حقار خود برداشند ایشان را فرو برد و بعضی کہ
 آن آتش سیدہ و بیلا آغاز کنند و استادگی نمایند ملائکہ قہر کے را برو و دیگر را از کوشیدہ و پا گرفتہ ہر در

رسیدن آتش هرگاه بدن سوخته گردد و فی الفور بدن تازه برود تا بران عذاب بچسبند و در ساعتی هفتصد و پنجاه سال
 نباشد که از برای اصلی ایشان افزاینده است و گوشت و پوست دم بدم و پا بدست و دست دراز تر بر کافران سوانی
 این هم چهار عذاب گر سنگی شد بر چندان مسلط کنند که برابر همه عذابها گردد و در خلق تمام طلب غذا نمایند و حکم شود که
 از درخت نوقم که میوه بیخ و خار و درمی سخت است و در قعر چشم میوه میوه مثل این قوم که اذای گل رسنه است بخورند
 ایشان برین چون از آن درخت بخورند گاو گریه و آنگاه یاد کنند که چون در دنیا لغو و خلق بندگی شدند باب دیگر را بیکم
 پس آب طلب نمایند حکم شود که از جیم بخورند بخورند و رسیدن او بلب لبها سوخته و درم نموده تا ناهیه و سینه برسد و
 زبان سستین شود و خلق چاک چاک گردد و او معارضه و ریزه گشته از در بر آید چون ازین حالت بقرار شود سبک
 مالک که از جهل نوزده ملک موکل بدو فرخ رئیس مطلق است عاجزی نمایند که مار مرده سازد تا ازین ایدازا برهم بگذارد
 بنابر رسال و ناله و زاری نایب بسیار جواب گوید که شمار برای همیشه پیدا شده اید از موت چه حرف بعد از آن بنابر
 سالک و ناگفته فریاد نمایند خدا و خدا جان بار ایشان و ما را بر حمت خود ازین عذاب برهان بعد از رسال حق بکلی
 فرماید که خاموشن شوید با من سخن نگویند که شمار بر آمدن نیست آنگاه بگویند بیا میسر تا صبح کنیم که انجام صبر ابرام و کلبا
 سنت پس حق تعالی را فراری و عجز از رسال یاد کنند بعد از رسال نا امید حلق میشوند و بگویند که بهر است ما را
 ببقیاری و صبور می بچگونه امید خلاص نیست حال کفایت و آند و رفت ایشان در دو نزع از جای بجای و آند
 حشر بچشم و از گون بروی باشند پایا طرف بالا شوند و سر را طرف پایین ایشان استاده باشند و همین حال از
 موقوفیات راه پر پیچ کنند و در میان جمیع از ایشان مسخ شوند بصورت سنگها بعضی بصورت گریه و بعضی موشها و
 بعضی بصورت بوزینه و بعضی بصورت خرا و بعضی بصورت بار بار و بعضی بصورت دیگر و بعضی را که کان گردن کشی
 و دیگر باشد در حشر بقا است مورد چار آوند تا در کالفت پائمال باشند این است حال کفار آتاسلمانان که در حشر
 باشند بر مراتب گوناگون باشند جمیع که محض نظر بر جلالت خدا با یکدیگر محبت و ملاقاتها و جداها داشته باشند بر
 منبرهای نور طرفین تجلی حق باشند و همه که یکال قبول کرده اند نظر در سائر مقامات دین و دنیا بغیر از حق خدا
 روی نای ایشان را مانند شب چهارده ساخته برای جنت از سائر جمع بی حساب کتاب جدا سازند
 و جمعی که با ترک دنیا فقر کشی حقوق جهاد قیام داشتند نیز بی حساب کتاب برای جنت جدا سازند و جمعی دیگر
 که قیام لیل کمال حصو و ادب می نمودند با سوادیت الناس مخاطب مختصر ساخته نیز بی حساب کتاب برای جنت
 جدا سازند و بعد از آن جمعی را که در هیچ لحظه غلا و ملا از شغل طاعت و عبادت غافل نبودند در مطرت و عسرت
 حمد و شکر الهی سیکز استند مسای و معجز با ستم اشرف الناس نموده امتیاز بخشند و سائر مومنین را از صالحین
 و دیگر منافقان را که بدعوی ایمان شریک ایشان بودند فرقه نای مختلف سازند اهل نماز کجا و اهل صیام کجا و اهل
 صدقات و اهل حج و عمره کجا و اهل جهاد کجا و اهل خدمت و تواضع کجا و اهل حسن و حسن خلق کجا و اهل ذکر و
 اهل اوراد کجا و اهل خوف و اهل ترسم کجا و اهل عبادت و انصاف کجا و شهادت کجا و اهل صدق و وفا کجا و

در آن محراب قرار و نام برای وزن اعمال استاده است و در هر حساب یک نوع اعمال در پیش منجای اول حساب نماز
 و دیگر عبادت بدنی مثل روزه و اذکار و دعوات که در هر خود چند نماز بر زمره خود میباشند و چند نماز اگر ده است
 و بچون نوع ادب ظاهر و باطن بها آورده است و نوافل چه قدر گزارد اگر فرض تلف کرده باشد بقضا نقل میسازد کفر
 گردانند و نماز صورت انسان شده حاضر شود آنکه نام است تندرست باشد و آنکه باور دارد و اذکار است نرسیده بیاسی
 زیور باشد آنکه ناقص است نقصان در صورتش بود یا بدیهیج ستور حساب روزه باشد در صحرای دیگر و علی بن ابی طالب
 حساب کوه و سایر عبادات مالی بهین مشع باشد زیرا که همین رابطه در جمله اعمال جاری است و در صحرای دیگر عبادت
 مرکب چون حج و جهاد با کافران و در صحرای دیگر از اخلاق و احوال قلب زرد و حرم معلوم و ثبات و در صحرای
 دیگر از جنایات قتل و جراحات و در صحرای دیگر از جنایات احوال و اکل و شراب عقود فاسده و در صحرای دیگر از
 جنایات حقوق خلق از بهمان جهت شدن حساب از تفضیفات اعمال و هر تفضیلات آنها و اذکافات اعمال بدو
 ضبط کردن آنها و از اعمالیکه از طرف دیگران بدعا یا در حسابها و مکافات از غلامان که بر زمره او نام شده است
 کاغذش را درست نموده برل صراط روانه سازند و افع حساب خود در راه پیش آید و حقوق مطلوبان را اندازند
 فرمایند و بر آید آن حسابات غلامان مطلوبان دهند و اگر در پیش غلامان حسابات نمایند گنایان مطلوبان همان اندازه
 گرفته بر سر غلامان نهند و مسلمانان را سبک سازند و درین مکافات ایمان را و اعمال قلبی و ادخل نمیسازند اعمال
 بدنی را تبدیل و نقل میکنند و این تبدیل و نقل اول در نوافل شود و چون کفایت نکند در فرض نقص نیز جاری
 سازند و بعضی مردم صاحب همت باشند که نظر بر اعمال نداشته است بر فضل خدا گذاشته بعضی حسابات
 بی مکافات بخشند و چندین برابر آن از فضل خدا بیاورند چنانچه در روایت است که دو کس برابر در مقام وزن
 حاضر شوند یکی باشد که میزان حسابات او برابر باشد که اگر یک حسنه بفرماید آن یک گران تر شود و
 ستمی بهشت گردد و دیگری باشد که در مقابل حسابات یکی حسنه دارد و اول را حکم شود که از دستداران
 و حق داران خود یک نیکی برابر تا ستمی بهشت گردی از هر کسیکه توقع میداشت انجا نماید کسی با وسواس است بکند
 بخون شخص دم این حالت دریافت نماید بگوید چون در مقابل حسابات من یک حسنه است و ترا باین همه چیزها
 کسی یک حسنه نداد مرا که خواهد داد ازین یک نیکی من چه خواهد گشت و این یکی استو بخشیدم بر دو بهشت من
 دائم و خدای من پسین و سبحانم نوافل فرماید که هر دو را در بهشت ببرند و در هر برابر سازند و وزن اعمال
 در ترازو بطلوزد و آن خیزد که آن تقرب در حساب الهی باشد اندک مثل آب و خنود خون و گوشت قرمان و در
 در گیسو سپهائی جهاد و بیچ نامی خلود که بر موت ایشان صبر کرده باشند در میزان داخل سازند و کلمات
 و تعلیم حق تعالی بقدر وسعت معرفت گوینده پنهان و گشاده سازند و گران اعمال بقدر قوت یقین و کمال
 اخلاص و جای گرفتن در نزد دل باشد چنانچه روایت است که یکی باشد که او را نمود و نه طوبیاری باشد و هر طوبی
 بعد نظر از مشرق تا مغرب چون ببیند امید از نجات قطع نماید گویند ترا نیکی هست فرشتگان یکی را و حاضر سازند

یک زیات یعنی چندی خرد حاضر سازند چون به چنینه گوید که ای خداوند منم برت در برابر این طومار چه قدر دارد
 چه از بول این زار سوای سازی چو لاف و دوزخ ملک قوی خیر یا که حواشی بپرست رب اغفره خرماید که پیش ناظم
 آن روزن کشند آن برات سنگین شده بر زمین نشینند فان طومار بر سر او زنده و همین آن سزاوار است گروه و در
 گمان کات الحروف آنست که آن یک برادر شهادت خاتمه ناحیه است که گمانان نام عمر را محوی سازد و انقیاد
 اما اختلاف است علماء را که میزان و مراط یک یک اند که تمام خلق کار خود از آن میگیرند یا یک نوع میزان است که خزان
 بسیار دارد و همچنین مراط است که افراد بسیار دارد و بقضای آیه اگر میوه و بصلع الموائس السطویوم القیته ولا
 کند که تر از او با بسیار است و این قیاس دریافت می شود که مراط هم بسیار باشند خواه برای هر شخص خواه برای هر
 امتی خواه برای هر فرق و اندک علم آنچه چون از زمین محشر بر سر بلند نشود و کدای اهل محشر چه شبها بپوشید که فایده
 بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله میگرد و یکسب می مانند بر حق در نشان بگذرند و بعضی مانند باد می مانند و بعضی مانند پ
 دستران و دان بعد از آن بطور خویش روان بعد از آن محنت کشتان کشتان و از میان آتش سر را می دراز
 سر کشند کسی نجات یابد از ایشان و کسی را با اجزای بدن برسد و بعضی سلامت اسد و بعضی را کشیده در آتش
 اندازند همچنین هر دو جانب این بل قزات و امانت همراه شوند و آمان را که حق تعالی ایشان کرده بودند در آتش
 آگند و مردم را در دو اعمال فلاح ناز و زوزه و سگیزه شوند و خیرات آن آتش حاصل گردد و قربانی ستوار می شود
 و از کمال هول مقام از کسی بعد از تخیر و دیگر تغییرال در حق امتان گویند بربت سلم سلم چون منوشتان و مراط سو
 ساققان در غلظت گرفتار مانند فریاد کنند ای الله که انتظار ما هم کشید تا در نور شما هم روان شویم ایشان بچینه
 قدری پس پشت خود بگذرند و از آنجا بیاورند و آیه تمام میاید چون پس پشت خود بگذرند و در آنجا ظلمت
 میگردانند در آن هول عظیم در آیند و با فطر اقام برگردند و می بینند که بر کثرت پل دیوار نیست و در وازد و است
 دراز کرده و بجزع و فزع فریاد نمایند که ای ماهراه شما شویم که ما همراه میگیرید مسلمانان گویند که آری بودید بظاهرا و در
 باطن شک داشته داشتید و در حق ما بیهوده ادریسه میکردید و عزت کفار انتظار می نمودید پس امروز با همان باران
 ملحق شوید که با کاه در زمین آتش شعله های آتش ایشان را در گیر و بجهنم کشد و در طبقه پایین سر و اندازد و مسلمانان
 همان کشتاکس در گشتن باستان و مجیکه مانند برقی و ماوتند و تیر و توی گرفته باشند گویند شنیده و ندیده که
 در راه و دوزخ می آید ما هم مدیدیم و دیگران که مسلمانان با اینها ملحق شده و متوجهی آن طرف بل مراط توقف کنند
 و از شکایه ها که در دنیا با هم داشتند سوای صاعنی مصلی شوند و ترافی نماید پس حساب ثبوت صلح بدست خود
 مفضل حبت کشاده مردم را در بهشت رسانیده خود متوجه اهل دوزخ شوند و نقدی از آنست خود فرمایند درین
 است آنحضرت صلعم چهارم جمعه بهشتیان است پس چون خبر داده شود و ایشانرا که حدیثین هزاران هزار در
 دوزخ افتاده اند آنجناب بقضای آنکه رحمة للعالمین اند محزون شوند و در جناب الهی التیام نمایند که الهی است مزار
 دوزخ خلاص مرا این شفاعت هم بدستور شفاعت سابق کبری میبندد بجهت رحمت و شفاعت عیسی علیه السلام بجا آورده

پس از جناب الهی حکم شود که هر که در دل او بر بزرگ جویان باشد بر آید و بتاعت انجمنای نبیای دیگر هم شفاعت است
 خود میکنند پس انجمنای بیکم الهی فرشتگان را همراه گرفته در امت خود برگزیده و در حق شهادت آورده و فرمایند که ای
 باران و درختان و عزیزان خود را یاد کنید و از مال اینها نشان دهید تا آنها را ملائکه از آتش بر آرند شهیدان را شفاعت
 بهشتی و کسم حافظ را شفاعت ده کسم عطار و ادیب را سوافق مراتب خودشان بعد از احوال شفاعت دهند و در حق
 اهل بیت ایشان ملائکه را آتش غواصی نموده بر آرند و درین شفاعت پیش از همه بجات عاصیان اهل بیت باشد و همچنین
 در شفاعت عثمایی و دیگر چون این شفاعت با انجام رسد و ملائکه اینقدر ایمان دارند بر آیند انت انجمنای صلح در مجسمه
 استباه که نیز بجات یافته اند ملت گردند پیش ازین شفاعت رزق بودند بعد ازین پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز تقدیم است
 خود نمایند که حالا چه قدر در دوزخ مانده اند و در عرض کنند که هنوز هزار نادر آتش هستند پس بار دیگر بدستور سابق
 در جناب الهی شفاعت فرمایند حکم شود که هر که از هم سنگ اند خردل ایمان در دل باشد او را نیز از دوزخ بر آید انجمنای
 بدستور سابق اصحاب عطار و ادیب را فرمایند که هر یک از شاخه گان و دستوران خود یاد آید و از آتش بر آید
 گنایید موافق فرموده بعمل آرند و هزاران هزار کسم از آتش بر آرند و این زمان است انجمنای نصف اهل بهشت
 باشند بعد ازین شفاعت باز تقدیم بحال است نمایند و بعد از در یافتن احوال عاصیان در جناب الهی بار دیگر
 بدستور سابق شفاعت کنند و افزون پابند تا هر که بقدر ادنامی در راه ایمان باشد بر آرند پس همان بدستور سابق است
 انجمنای بیکم ایشان خلق عظیم را از دوزخ بر آرند و در شفاعت سوم امت آنحضرت صلعم بر ابر همه استباهی دیگر گردد
 و بعد ازین باقی مانده اند اهل توحید و جمع قبیل که توسل بانبیاء هستند بنابر آنکه احوال ایشان خبر نیافتند و ملائکه
 با نگر اشتافند پس پیغمبر صلعم در حق ایشان نیز شفاعت فرمایند حق تعالی فرماید که این مقصود شما نیست بلکه اینها
 سر بجات میدهم درین اثنا در دوزخ چنان واقع شود که مشرکین اهل توحید را که باقی مانده اند در طعن ملائکه کشند
 و گویند که شما را آوردید باز توحید بحث و جدال می نمودید و حقیقت خود ثابت میکردید و از یگان محض شد توحید شما هیچ کار
 نماید ما شما میکسان شدیم و بیکمانه ایم پس غیرت الهی بپوش آید که آیا توحید را از ابر تر شرک خود کردند و قسم آخرت من
 موحدا بر ابر تر شرک کنم پس بدست قدرت جمله موحدا را از آخر آن روز که پنجاه هزار سال است از انار خلاص و بپند
 این جمع را که از انار مرآمده اند بدهای ایشان مانند آتش سپاه شده باشند در برابر بجات که در روزی در آید
 بهشت است انانند ایشان خبرت تمام بر وند غالبی ایشان در دست و تر و نازده شود پس در بهشت در آرند
 و بر گردهای ایشان و از سپاه بماند و مدتی در از لطف ایشان در بهشت بهمنی باشد بعد مدت و راز عرض کنند که
 خداوند چون ما را از دوزخ خلاص فرمود آن اثر و لقب نیز از ما را ازل گردان بقول در رحمت الهی آن نشان و آن
 لقب نیز فاعل شود و آخر کسی را که از دوزخ بر آید و در بهشت هزار عدد مردی باشد که او را بر آورده و بر کنار او
 نشانند چون ساعتی بخود باز آید در احوال از آن منجیح است یا بد ناله و فغان آغاز کند که روزی من از اینجا گردید
 پس حق تعالی از عهد و پیمان گرد که سوا این چیز دیگر طلب کنی چون موافق حکم بدین روش برگردانند بعضی

اشیا خوش سایه و خوش هوا در قریب جنت اودا بنودار شود و سپس باز ناله و زاری از آواز کنند بعد هم بسیار تر که زنا
 طریقی بان در جنت ابرسد و همین ترتیب چنین اشجار و مکانات دیدار و شتاق شود و باران نفس خنود نایب تجوید عود و بانجا ناله کنند
 و بهشت آید و درونی بهشت دیدار بقرار شود و بعضی جمیع همود و سابقه با صبح تمام خواهد شد و در آن بهشت گرد و دین
 و خواست بهشت دهند و با خیال اوان که جنت بهر دست گنجایش آید و در آن پس حذر تنگی مکان آرد و حق تعالی فرماید که
 برو آنجا بمانی بسیار است عرض کنند کسی خداوند مگر با من است و هرگز یکی و توبت تعالی حق تعالی در مقابل اوست
 و چونک ظاهر سازد و بفرماید که اگر روزی چون بهر روزی با و ختم شوند بقیه آرزوهای دنیا و دنیاویا و دانند چون بهر روز
 او منقطع گردد و بفرماید که ترا این آرزو تا و ده چندان باز نعمتهای بی شنبه و شال عطا فرمودیم و این مال او بمانی
 اهل جنت است در منزلت با آنکه چون اهل بهشت بجای خود سوار گردند و در اوقات ملاقاتها و صحبتها یاد کنند که فلان
 روزی با ما پیشین در چنان محفولت میکرد اکنون حال او چه باشد پس حق تعالی در باین طرف و در آن گشاده شاد
 و در دنیا حق تعالی و هر که بهر بینند و از در پسندان و در حق بعد از اری غلبه و طعام جنت نماید ایشان جواب میدهند که این
 نعمتها بر ما حرام است گویند بیان کنید که در دنیای حق تعالی را چگونه صادق و واقع یافتید گویند ما خود همه و غیر ما
 صادق و واقع یافتیم ایشان چون پیشانی با جری ظاهر از پیشانی که بر بلند پیشانی چون در میان قرار گیرند از اهل دنیای خود
 بی رحمت یافتگان اند و بعضی نمایند ملا که گویند که در سازل خود و محبت حال خود با هست بهشتیان گویند که ما را به دن
 ایشان هیچ لذت و راحت نیست ایشان را ما را رسانید گویند که اینجا بر نفس گرفتار عمل است بی عمل چیزی نیاید بهشتیان
 گویند بروید و در جناب اهل عزم دارید که خداوند از توبت و شکر جنت که ما را در دنیا بودیم که کسب سعادت و خوشبخت
 میکرد و همه عیال او پرورش نمی یافتند و پرورش شان موجب تنگی چشم میشد اکنون با محنت و پندگی مثل
 گرم لاکر من بجا آوردم چگونه اهل دنیای و عیال و احباب خود را از محنت و مشا محروم داریم امیدواریم که او شان ما را رسانید
 و عیالی حکم فرماید که اهل او شان را ایشان رسانید و سبب نعمت آنها آنچه مناسبین در جنت یافتید از سر کار
 دنیا سازید که قسمت نعمت ایشان باعث نقصان شود پس عیال هر یکی را جمع شوند و بطیف ایشان بهر عالمی
 جزای اعمال خود منتهم گردند و جنایات را در جنت نیز برای رنج و در عذاب شفاعات باشند که موافق محبت و تقرب
 آنجناب در جات فوق الاستحقاق باشند و بعد از آن همه بهشتیان و دای در میان بهشت و در فرخ استاده
 ندانند که ای اهل بهشت بجزایه دیدار بهشت بیایید و ای اهل دنیای بجزایه دیدار در جنت برای دیدار اهل بهشت
 که ما را بوجه عفو در آورده بود و در حال احوال و بی طلبند و اهل دنیای بجزایه دیدار تمام بر آیند که شاید ما را حکم مغفرت شد
 باشد و ما را از ناری بر آورند پس چون همه حاضر شوند و موت را بشکل گویند ابلق حاضر سازند و بگویند که این
 همیشه شما هر یکی گوید که خوب می شناسم هر که کسی نیست که موت را به چشمید و باشد پس و را فرخ کنند
 که فرخ کنند و حضرت یکی بفرماید پس سنادی آواز دهد که ای اهل جنت همیشه باشید که موت نیست و ای
 اهل دنیای همیشه باشید که موت نیست اهل جنت را چندان خوش آید که اگر موت قضا شد شادی هر یکی

پیشند و اول ناز پسندان مانده افزاید که اگر موت فغانی نشد شاید که از شدت غم می مرد پس حکم شود که دروازهای دوزخ
 را بر بندید و بر پشت آن شبهه بنمایان گران آفتابی کشید تا بال دوزخ هیچ خطره بر آمدن از آتش بجا نرساند و اول جنت
 بطرف خاطر همیشه مشغول باشند بنمای و دیوار جنت بسیم و در ست که خشی مست از درختی است از بسیم و بجای گل
 شکفتن عطران است صدای او و روشمهای او از زمر و یا قوت و بلور و چمنهای او و صفاد منوره و بجای سنگ نرینه
 در آن چمنها جواهر افتاده باشند و از مرادید و زمر و لعل و غیره نیز درختانش را پوست نقره و طلا و ستارههایش
 از خار و بی خار و در سیه اش اصناف لذت های طعام دنیا و در زیر آن نهرها که هر دو کناره اش مصفا و پیروزان و
 مرصع باشند و نهرهای آنجا بر چهار گونه است یکی از آب شیرین سبک خلک طبعی که از مشی که ذالقدش از دیر مانگ آفرین
 نه پذیرد دیگری از شرابهای شیرین خوش رنگ خوشبو و فرحت انگیز و یکی از دوشهد مصفی کف گرفته و سواهی این نهرها
 چهار قسم نهرهای سحر چشمه دیگر اند که یکجای کافور نام دارد و خاصیت او خشک است و دیگر از جیحیل نام دارد و سلسیل
 و خاصیت او گرم مانند قهوه نام و چای سبوم تسنیم است که از کمال لطافت معلق در هوا جاریست این هفت آب
 بهشت است و این چشمه ها همیشه با سر بهر ایشان مرحمت می شوند و ایشان بر آشامیدنیهای خود مانند گلاب و مشک
 اندک اندک میخورد و در وقت دیدار حق سبحانه تعالی چیسری دیگر غنایا خواهد شد نام او شراب بلبل
 است که از همه افضل و اشرف است مع ذوق این می شناسی بخدا نمانش و در شهرهای آنجا با وجود بسیار بلندی و
 سایه گسری چنان باشو و باشند که هرگاه بهشتی میوه بخشی بچشم رغبت نکرد خود بخود آن شاخ چندان مال شود که
 مل حج بدست خود تناول نماید و فرشتهای جنت و لباسهای اهل جنت همه از شگفتن گلابیرون می آیند بر قدر
 قاست آنها تقطیع نموده بر یک فنوب تک کرده و نقش دلخواه نقش شده آنکه بسیار یک است بطور بار چهلای
 و قشر را یک یک جدا نموده میشود آنکه صفت است بدستور اطلس محمودی است برق نامیده میشود و لطافت
 لباس جنت بعد است که از زیر هفتاد و نه چار جسم بطری مید و در جنت نگر میست و ندر میست و شعل آفتاب
 و نه تاریکی بلکه حالتی است مانند حالت مسج روشن پیش از طلوع آفتاب لیکن نه آن و بلکه نهران چند مراتب یا دانه
 و این روشنی مستفاد است از نور عرش و از شمس و از قمر چنانچه وارد شده است که اگر کیکی زمین پر توان از درو
 زبهر و لباس فرشت چنان در روشن کن که شعاع آفتاب بی رونق بنظر آید و در جنت از کثافت عای ظاهری بول بر
 و حرث و لعاب ثانی و آب بینی و حرک بدن و گوش هیچ نیست مو با بر سر باشند و ریش بر دست و سوی دیگر ناکه
 جوانی پیدا میشوند هیچ نباشد و بیماری نیست و کثافت باطنی از کینه و بغض و حسد و تکبر و عیب جانی هیچ نباشد و خوا
 نباشد برای خلوت و استراحت رغبت بسایه و مکانهای سقف کنند و برای علان آنها و نزهت بعضی با مید
 سبک کنند و فلفل غذا بعرق معطر و آروغ معبر و مرغ میشود و هر قدر که بخورند سحر القور سظم میشود و اگر غنی گاهی
 نشو و صحبت با نرمان نهایت لذت باشد و انزال بجز مرغ فرحت بخش باشد و زمان را بعد فراغ باز حالت بکار

جنت
 جنت

جنت
 جنت

نمود کند و آنجا که موجب نیکو احوال و دولت شدن بدن باشد و سیر و حرکت مردم در بهشت بر مرکبها و تختها بنویسند
 در حرکت است که در ساعتی راه ماه قطع نکند و در بهشت قهوه و برچها و بنجلها با باشند و یکبار در او برید و با قوت در
 زور و ملور و دیگر جوهر رنگارنگ که بلند می آنها شصت سطل باشد و عمر من و میر و موافق این قدر باشد و بر اگر نظر
 است که اگر حرمین و اطراف مکان برابر نباشد ناموزون شود و در هر گوشه از آن خانه های مردم باشند که یکی دیگر
 می بیند و همه خدام و استحمام و ازواج و حواص یک شصت نفرند الا که بنا بر وقت که میوه ها بر ایشان گذر میکند و عطا
 میکند و آسایش می نماید و بهشت آب شست است بهشت برای سکونت مردم و بهشت برای حصول دیدار با جنات
 گویا با گاه الهی است و نامهای بهشت این اند: جنت الماک و الماکام و دار السلام و جنت النخل و جنت النخيل و جنت
 الفردوس و جنت المعلن و جنت الفردوس و ملائک جنات و اعلی ترین طبقه ها جنت العبدن است که بر سبب حق
 تعالی جل شانعه و هم توالی در آن تجلی میسر یابد و گویا گویا نغمه های تار و عنایت الهی در اندازه می آفرینند و دیگر
 سیگزاران و جنت هشتم در نام او اختلاط است این عباس گفته که نام او علیین است و مخصوص قرآن مجید است
 که میسر و قرآن جنت و جانی معنور و مرقران ملاک و نبی آدم است نه طبقه جنت و بعضی علماء جنت الکشب گفته اند و این
 با خود از آن حدیث است که مسلمانان جمع میشوند بر کتبه ای مشک پس اوستی خواهد و زید که آن مشک را بر جامها و در
 ایشان خواهد ریخت و معطر می ایشان مضاعف خواهد شد و در این حال حق تبارک تعالی تجلی خواهد فرمود و با هر کسی که بقدر
 او از الوار و برکات رحمت خواهد شد فاطمه میشود و در اعتقاد فقیر نام آن مقعد الصدق است و آن مقصد است از ایا که
 آن الشقیق فی جنات و نهی مقعد صدق عند میک مقدر و مروی است که عدد درجات بهشت بعد از آیات قرآن حمید است و
 اعلی درجات خف اعلی الاطلاق درجه است که نام آن وسیله است و آن مخصوص است بجنات قائم النبیین علیهم السلام و ما در
 اقصی که صاحب حکم در میر دارد که هیچ معنی و نونی با اهل جنت نرسد مگر بطیفی و دوست او و کیفیت این طبقات است
 یکی دیگر میوه ها است مستور و شرف خانه نیکو شصت همه عرض الهی است و این همه بر تنور پائین باغ و بلند باغ لایق
 در وسط دیگر است گرداگرد یکدیگر یکسایحاطه است و او تواند کرد دیگر خالق او رب اغفر تبیل شانعه و هم نوال و مردم پائین را
 مردم طبقه اعلی چنان می نمایند که گویا ستاره است بالا نمی کناره است فی باعری آسمان این قدر معلوم است که جنت الماک و الماک
 است و جنت العبدن در وسط و جنت الفردوس میانه همه و بالایی همه است و اوتای اهل بهشت راه و چند مجموعه آرزوهای
 و نبوی او برسد و موافق بعضی روایات ملک است او که گنجایش ملائک باغات و خوبیا چشم و خدم و مراکت بسیار
 لذت و عزت او کند مسافت هشتاد ساله راه خواهد بود و دیگر در تحالف بهشت است که بعضی میوه های کلان خود
 بستند چون ادراستگاه فندقی بنایب خوش رو خوشنوبت بالاس تا خرمه و زبر و بیش قیمت نوجوانان از آن بر آید الا که
 بعلتین خدمت گزار باشد قامت اهل بهشت همه بر قامت حضرت آدم شصت فرسخ بزرگ مردم دنیا و اعضای دیگر
 مسافت این قدر قامت باشد و در حسن صورت بسیار خوشتر آید و خوشش قطع و صورت هر یک مانند کسی که در
 عین استیاب سی ساله باشد و نوکر الهی بر دل و زبان ایشان چنان جاری باشد که در دنیا بی شک و مصرع است و نغمه ها

جنت همچنان که در تهاجی بانی بخش همچنان لذت باطنی بدریافت انوار تجلیات الهی بخشش را بستاند و شوق است
در جنت همچنان که لذت ذائقه حسی بخش جان لذت باطنی بدریافت انوار تجلیات الهی بستاند و شوق است
را انواع نعمت لذت باشد و فضل نعم دیدار رب العزیز جلالت است حرم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشد جمعی
باشند که در سال یکبار باین نعمت عظمی مشرف شوند جمعی در هر جمعه جمعی خاص باشند که در روزی دو بار
شوند چنانچه در نوشته است که ادا کردن نماز صبح و عصر بخیر و آداب و عظیم در تحصیل دیدار در مثل این دو وقت
می نماید جمعی دیگر اخلاص ساحتی که بمنزله غلامان و کنیزان حضور پادشاهی باشند که هیچ لحظه از ایشان پروتست
و طریقی دیدار آنست که بالای هفت طبقه بهشت طبقه هشتم است که سیدان است پس فرخ که در آنجا حورست نه
زیر تر از در آنجا که سیاهای نور و زرد و دیات و مروارید و سیم و زر و غیره بحسب اقبالانده میشوند و حور
را که کسی نیست بر تلهای مشک غیر نشانند و در آن انبساط و سرور و یکس از اندوه کدام مرتبه نیست هر یکی
بجای خود خوشوقت باشد و درین حال بادی شنگ خوش آینده با انواع طیب ایشان و زود و جمعی که گاهی مثل
آن نمیدهند بودند در دنیا و در بهشت درین حال حق تعالی تجلی فرماید بر آنها که جمع شده اند و بعضی که هیچکس حال
دیگر نباشد و هر یکی چندان قریب بیند که راز نامی دل خود نوعی که دیگری نداند عرض تواند کرد و خطاب بجناب
سزا و جبرامیتواند شنید درین حال بلا که حکم شود که شراب مهور بر یکدیگر برسانند و نعمتهای غیر مکرر مخطوط
سازند و بنندگان را چندان استخراق در لذت دیدار باشد که همه چیز با سوا می او فراموش میکنند و تمام نعمت جنت
در برابر آن بجوی نمی خزند چون از اینجا حفت شوند در راه بازاری بیند که تخائف روزگار که هیچ چشم ندیده و هیچ گو
نشیده باشد همبها باشند بر چه بنحواهند ملاکه ازان حواله نمایند و از آنجا که صورتهای بسیار خوب است که هر کس
بهر صورتی ترغیب کند در آن صورت در آید و بر آید چون از اینجا جائه خود و رسد حوران بهشت در تحمیل افتد
و بر سیدان ایشان حسن ایشان هم افزون بتضاعف شود و با تمهینت کنند و گویند که شمارا چه شد که جمال اینها
و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب گویند که همین است سزاوار کسی که بدیدار رب العزیز فائز شود و حضرت عز
گاه بر اهل جنت در خانه های ایشان نیز تجلی فرماید بشا به جمال بی مثال و مخاطبات پر عنایات متبج و مشرف
گرداند و در جنت سماع و فنمائی لطیف بسبب نوع باشد یکی آنکه از بدر آمدن هوا در شاخها و برگهای درخت
طوبی اسکان خوش نوا طرب فرماید و شنوندگان را هوش میر باید و در جنت هیچ خانه نیست که درونش آبی از
درخت طوبی نباشد و از میوه های او گوناگون اطعمه و اقسام لباس و ریح مسطر و لحوه و اسکان بدیع و جوار
پر حسن پیدا میشوند و دم آنکه حوران بهشت در بعضی مکانات تفرست میکنند و فتهای خوش آیند در
بیان حسن شگال و خوبی اودا و اوصاف اماکن خود چنانچه در دنیا مردم برای عروس مرتبه می سازند
می سرایند سوم آنکه در جمیع دیدار رب العزیز حکم شود بعضی بندگان خوش اواز و مقرب چون تشریف از ملاک
و حضرت داد و از پیغمبران که رب العزیز را تسبیح میکنند و صفات کمال او بر حاضری این عمن سازند و طریقه حالتی از وجود

ذوق و شوق بهم میرسد و در جنت میگویند که هر شوقی را و در آن صالح از زبان دنیا باشند
 آن زمان که می شود بر رفته اند یا نه سال مرده اند و هر روزی که چند شود بر ستاعتت نیا که باشد با هر کسی که سواقت محبت
 صحت بیشتر داشت و در شب منسوب دینی و دلاوری دارد و در کلج او خوار است و بعد از گذشتن هشتاد و نه سال از این
 انستیا دلته تا یکبار با مغز و روز بخیل اوستا و فرایه که ای بنده گان من هیچ طلبی آرزو و شتار با این اندیش
 کویند این هیچ مقصدی در خاطر مانده و که بسپر رفتند و نه اوان در جبهه ابروین اوزر دشتی ما سناست ستاره اکنون هیچ
 مقصد سبحا طرا نمی رسد که زباده ازان طلب کنیم حکم شود که آری شمارا معنی میدارم پس شگرت و آن نیست که در شتار
 رضا مندی خود مروی ام بعد ازان ناخوش شوم از حرکت این رضا استواری در قوی دلزدت در ابروین
 و اجسام پیدا شود که تمام نفییم هست در مقابل آن خون غبار یا گوشت باشد و خدایم اهل بهشت است نه فرج باشد
 که رسل در میان ایشان و در سر حق تعالی باشد هر چه ازان جناب منان شود با ایشان رسانند و هر چه
 عرض نمایند آنجناب رسانند و هم چنین برای رساندن پیغامهای دنیا و مقربان که آنها محبت در رابطه میدارند
 دوم فلان که خلق است عظمه در بهشت دستور دوران ایشان همیشه بر یک قرار باشند مانند دانه های مروارید
 از سلسله مروارید پیچیده هر طرف میگردند موسوم اولاد و صفات مسترکین باشند که پیغمبر عالم برای اسب خود بهجت حدت
 در خواست فرموده اند و در مایه مبارک با جهات رسیده عرض نموند که الهی این چیا که کون در روز است اقرار
 بومعاینه تو کرده اند ب ازان بجهت که نام تکلیف برایشان جاری شود و رسیده اند پس کفر از ایشان مطلقا
 واقع نیست چنانچه در اطفال بی تمیز واقع نیست و در جناب حضرت که با سوا فنده و اعتبار ازان نیست امید و نما
 بچنانکه اولاد مسترکین از انجلا می در دنیا به است من عطا مودی و بسی ایشان را واداستی در جنت نیز اینها را با
 من بخشی و این همه بیان اهل نادر اهل محبت شد اما جماعه که بر طریل مراط روان شدند فنانان عبور کرده ازان
 قلیل اند که حسات جسمیات ایشان بر اوست نه استحقاق ثواب غالب گشته و نه استحقاق عذاب طایفه نبوده ایشان
 بعد از مدت از پل مراط و رکابها که برگزیده جهانند مجوس دارند و بنشاسد و همچنین مجاهد که در صورت پیغمبران
 رسیده و افعال در هم نموده اند و شک هم نموده اند و اعمال یک نموده اند بلکه دستور به نام در اکل و شرک
 جماع و طلب معاش عمرگزانیده اند و همچنین کسانی که بمرایع رسیده اند اما سبب با عقل از جنون و ریاضات
 معرطه لغات دل و حرف بهشت بشرایع و معرفت حق و باطل نگردانند این همه جماعه از انجلا می اضع که اعراض نام
 آنهاست بجای دهند تا اعتباری روز حست که بنیاه هر سال است پس ایشان را و درین سختی حال کفار و مدت عذاب
 آنها موجب کم روحانی و سنیلا می خوف و اضطراب میشود و نظر کردن بر بهشت طهارت و دخول نیامتن نیز با
 نفس مانند اما توقع درآمد اینها موجب تشکیک و تسلط خاطر میگردد و در عین کشش کشش ناندن و باطل بهشت و باطل
 کلامی که لائق هر کسی است مانند تهیست و آنست باطل جننت و اثبات کردن و خداست دادن باطل نادرش
 بعد از ان کشش کس نفس نسل الهی و عنایات او در اتباع بهشت در آمده و اخل بهشت شوند و در بعضی بر دایانه

آید دست رحمتی از مردم که این کیفیت نرسیده اند یا رسیده اند و جمعی مشغول می گردان حق و باطل را از تفریق نمایند و
 و یا یافته اند لیکن با ایشان خبر پیغمبران و معجزاتشان نرسیده است و خدا بدلیل بیخوشی که در آن وقت پیغمبران نشین
 نبودند یا بسبب بیکانی که اتباع و امتان پیغمبران نرسیده اند و اظهار احوال دعوت تموم اند و جمعی
 و حبیب طاعتی آن و معجزات پیغمبران بیان کرده اند این جماعت را همه یکا گفت بر گرد مکان پر از آتش و حضرت حق جل و علا تعالی
 و بگوید که ای بندگان من کیستم همه یا کوهی و دهنی که توفی پروردگار و خالق ملکات با وفق آنکه مرد زاست گواهی داده
 بودند پس حکم شود چون منم پروردگار شما اینچنین بگویم یا آری چه تیار شوند پس حکم شود که شما همه را خود را درین آتش انداخته
 جماعتی تماشای خود را در آن شعله طاعتی تیز و تند در آن گذارند و جمعی دیگر در پیشین آتش بزنند و گویند که طاعت این کار دایره کرد
 است از ما سر نخام نمی شود ما را معذور از حق تعالی آن آتش را بر آن کرده که داخل شده اند گوی که اگر در آن آتش و آرام و دست
 بخشند بر و سلام گردانند و بگویند اگر اینها را حکام من اطلاع می یافتند البته بجای آورده اند که سهل تر از آن در دنیا طاعت
 که اقرار تیو حدین نمایند و آن جماعت دیگر در فرمایند که اگر شما در دنیا می بودید البته گرفتار حاجات و مشهورات و رسوم و محبت
 انبار می بودید که حالا از آن چیزها بیخ نیست و یقین که از رسیدن فرمان من با همه اینها بیوقت انکار دارید در دنیا غایب
 بود و مسئله پیغام و رسانیدن پیغمبران که مثل شما آدم و نوح و عیسی و محمد و غیره بودند و چون بیوقت حکم ماقول نکرده بودند
 کی قبول میکردید شما کافرانی را تحقیق هر چه کرده و خود با شید پس نهاده و آتش داخل کنند بآید است که چنانکه بنی آدم
 مکلف بشرایع اند و جنیان نیز مکلف اند و در سوره الرحمن در ذکر ثواب عذاب هر حاجی را در تشریک دمیان فرموده اند
 علماء اختلاف است در آنکه بعد از ساجد کمال حیات چه خواهد بود جمعی بر آنند که کفار حرم را داخل و در راست و صلوات
 ایشان را احوال و خول جنت نیست بلکه مثل پیام خاک خواهند شد و مدبر جمعی دیگر آنست که صلواتی من جن را از فرشتگان
 مخلد است اما نه الیکت جنت که جنت را حق تعالی بوالد با آدم علیه السلام بخشیده بود و بلکه گرد آرد و دیوار جنت
 رعایا باشند و برای گرفتن منافع و نعيم آمد و رفت در جنت میکنند و نعيم جنت در بان آنجا نیز هر چه مستحق شود و در
 دنیا قین و از زال و بقولی اینها را هم بایستد و بنی آدم استحقاق و دخول است و مالک منازل خود میشوند و قول میانه بقیه
 نزدیک تر است و الله اعلم و هم چنین در حدیث شریف وارد است و آیه کریمه داسر ایه فی الارض و الاطراف لیطیر حی
 الا احم انما لکم ما فرطنا فی کتاب من شیء غم الی برهم بخشیدن هم دلالت میکند که جانوران را نیز حشر است و قصاص ظاهر از
 مخلوم میشود و از یک نوع مثلاً زنگ و شاخ دارد و دیگر را که بل شاخ یا ضعیف بود و اینها را رسانیده است آن بی مثل را
 شاخ و بی قوت را قوت و دهنی که انتقام خود بگیرد بعد از آن ایشان را بهشت و دوزخ نیست بلکه خاک جنت میشود
 آنکه برای خدا بی تعالی مذبح شده اند و در مراتب عالی و آنکه برای حاجات بنی آدم بنام حق تعالی مذبح شده اند
 در مراتب کمتر از آن در خاک آهسته میشوند و چون خاک رختان جنت نیز خالی از بشو نیست یکموقع لذت فرا میگیرند
 و باقی در خاک بنین داخل گشته جای که خاک بنیا محو میشود و محو میشود و صورت نحو شدن خاک بنیا و آسمان آنست که
 که آسمان را بر برهم زده بهشت را بجای ایشان پس میکنند و زمین را مثل سیده شیرین بنوع در غذای آسمان

صرف نیسانند و این وقتی باشد که مردم بر فراط بر و نوزمین خالی گرد و در میان آمد که چون مردم از بل عراط مجوس
و سیدانی مجوس تنوع نام بر کنی از شکایت دیگری و حقوق ضعیف بر مشفقان پاک گشته در پیشست بر و نوزمین است
از جهت یک گاه و یک شبی حاکم را ندانند که نام صاحب نمایند و یکی دیگر را محمود سار و دیپاک رسا و اول از دیگر گوست
با بیخود و در اهل جنت تقسیم نمایند بعد از آن هر دو را کباب نموده همراه سیده زمین مجور و نیشا و هند برین
حاکم میگرد و گزینند چیز از دستیار و دنیا فانی سار و دشتا و از جانوران کبش حضرت اسمعیل و ماز و حقیر صالح و سنگ محراب
و در نهان استخوانه شان و از کائنات کعبه مطهره که طور و صحر و میت المقدس پانین و منبر و خند و سجده و میرال
اینها و مانند اینها را مسوت پسندیده و بخشیده و صفاد و حق اجسام پیشست و او و بعد پیشست در آرند و همیشه
نگاه دارند و تا بجا بعد از ذراع روز و محنت حساب که پنجاه هزار سال مدت دارد و بعد از کشیدن ستونهای بر و درخ روز
خلود و سرخ جنت و منصوص کلام مجید و احادیث تریفست که اهل جنت همیشه نعمت و ترفیات قرب و اهل
را عذاب بی تخفیف نیست و سیاست تا ابد الا با دست هیچ قنا نیز بر و حق تعالی را دارد و ستار و جمیع مسلمانان
تا در میان گردانند و احوال باقی بجا بخشیده و از مذنب عتاب بیشتر بخند و شسته بخت سازند و رعنا سندی و دیدار خود و در
کنند بخت حبس عالم انبیین و آل الطاهرین و اصحاب المستدین بر حمت و کرم و هو ارحم الراحمین فقط

خاتمه الکتاب

در بیان آنکه اهل اعمال صالحه مقربند و دخول جنت و دخول جنت مقصود نیست برایشان بدانکه و تعالی اهل نار
نمیکنند کسی را که هیچ کار بر کرده و نه عذاب میکند باقیش مگر افران را و اوجاست پس می آید و در آن هر که میگوید
بعضی فضل و امتنان و جو و احسان خود و بعضی را در اهل میکند با سبب آنکه توفیقش بود و او و اعمال صالحه را بر این
و حق مقدر فرموده و او را بر این افعال قریب و پس دخول و می و در جنت بسبب آن اعمال حسنه و افعال صالحه میشود
چنانکه بقول صدق و عدل حق که با جماع مسلمین مختلف نیکو و ثابت شده است قال تعالی و الیرای منوا و علما و اهل
سند و احسان تجوی من تحتها الا انهار ثمالین فیها ابد و عدله حق یعنی این عده است از خدا و معلوم است که عده
ادحق باشد و مختلف نیست بر و دلها سو که فرموده و آنرا بمصد که دلالت بر تحقیق و وقوع خبر دارد و فرمود و در این
من الله تعالی یعنی هیچیک در قول و خبر را استوار و می نیست الا الایه و الارب سواه و فرمود و من یعمل من الحسنات
من ذکر و ایتی و هو من قاولک خلون البجته و لا یقلون فقیرا یعنی برابر جایگاهت متفاک حشته خرا هم ظلم کرده نشوند
و این بر سبیل مبالغه و رفی ظلم است و عده است توفیه اعمال بغیر نقصان و در آیه بیان احسان و کرم الهی است در
قول اعمال صالحه از عدا و مؤمنین مردان باشند یا زنان و نودیه است بر آرد و در جنت و کرم کردن از
حسان شان اگر چه مقدار فقیر باشد و فرمود و اعلوا البجته باکنتم تعلمون و فرمود و ظلم البجته التي اوتمو بها ما كنتم
تعلمون یعنی بسبب اعمال صالحه زیرا که بای موحده را می سببیت است و وجود سبب او وجود سبب لازم و عدم او
مدش مستلزم چنانکه در طمان آن معلوم است و وارث نیستند انسان گرا باحقان او تعالی را در بفضل احسان

کریم بر نفس قدس خود دست برائی نداشت بقول صدق و دو مرتبه خود را واجب کرده و بیان برادران و صدق
 تحت آن بر برادران بنیاد و یو با آخرت دارد و واجب است بوجوب تحریر و در حق او تعالی این موجب امری است
 یعنی شوب و ادب و رعیت یعنی ثبت است و واجب بر بعضی ثبات که قابل مسلم بخانه و حبیب بر بعضی ثبات
 و موجب شریعی که حاصلش مشابهت است که شوب و ادب و رعیت و در حق وی چه باشد مستحیل است تعالی الله من فلت
 کبریه قطابن النیرین و درین کریم گفته قد جعل الله من یحیی نفوس المؤمنین اموالهم و عقده بهم فلا یقدره الا الله یا یحیی
 من ینکب اعداءه جباره سبحانه لیسینه البحران الا انی الاخبار بر یک بعضی نه بفعل لایس الذی وقع و ثبت استقر
 التات اصنافه هذا العقد الی نفسه سبحانه و تعالی و الله هو الذی استری هذا المیع الذی یبع انه اخبر الله و مد تسمیه نه الخیر فی
 الایضه و لا ینکر انکاس ان الی بعینه علی الفی لا و جوب مدنا مساو و بان فکک حق علیه حق هو علی نفسه استاس و الله
 و کس بجوبه و فاعلیه التسمیه اخبر عن محل هذا لوعده و الله فی الفصل کینه المنزله من السمار منی التوراة و الانجیل و اقرب
 اناسی علامه معاده بصیغه استفهام الکراهه لا احدا و ل بعد و منه سبحانه التاسع انه امیم سبحانه ان سید بشر
 العقده میسر بر بعضی معناه سبحانه و من قدرتم لالعقد و لا یحیک الا ثبت میسر خوار و لا یحیزن له ما یصلو العاشر اجزم
 اخذنا موکده ان ذلک البیع الذی با موداه هو الفعز العظیم و البیع با سبب البیع الذی احذره و بهای المومنین و حاجته
 بر بعضی قول با مومنین و ما منتم و ما منتم و ما منتم الا یتعرف النفس الانسانیة و عظم مقدره بان السیاسة و خلقی علیک
 بعدا فانظر الی المشتري له من سبب و انظر الی الثمن المبذول میبدا هو و انظر الی من جری علی یدیه و نقد الثمن با مومنین
 النفس و الله سبحانه المشتري له با و العن جنبه النعیم و السفیر فی هذا العقد غیر خلقه من لایکنه و اگر هم علیه و غیر من
 البشر و المسلمین لیدیه قد میگوید که لا مرد و وطن به فار با بنسکات کن ترش مع العمل البتین و این چنین در قرآن
 سیارت و مدار آن بر سه قاعده باشد ایمان و تقوی و عمل خالص بر حق و با موانی که با و دست و درین بشارت
 برائی اهل ایمان فعل است که دست نه برائی کسی که مخالف ایشان است از مافوق و در و ان البشارت قرآن و دست
 بر همین کسان است پس پس بر این هر سه در و اصل مجتمع میگردد و یکی اخلاص و طاعت خدا و مومنان بمسوی
 خلق و تعالی و خدا این هر دو اصل مجتمع است در ایمان و ایمین با مومنان با مومنان با مومنان با مومنان با مومنان با مومنان
 که ان موافقت رسا العالمین بر محاب و دست و نیست راه بمسوی این موافقت که تحقیق اتمد از نیاز و باطن بر رسول
 صلوات و اعمال که تفصیل برین اصل هستند پس چنانچه و چند تعبیه اند و ماخذش از و آیه کریمه است یکی لیس المران تو بود
 و جو که قبل الشرق و المغرب لکن البر من آمن بالله فی آخر ما و دیگر قد افصح المومنون انهم و اعلائی ان قول لا اله الا الله
 و ادنائی ان ما طلت افوی الا طریق و میان این هر دو شعبه از شعبه است که مرجع آن تقیه برین رسول خدا صلوات
 در هر یک از این خبر داده و طاعت وی در هیچ او امر و با با و استجابا مثل ایمان با سمار و صفات و اعمال و آیات الهی
 بنیز تحزین و تعطیل و تکلیف و تمثیل شافی گفته اجمد الله الذی هو کا و صفت به نفسه و فوق ما یصفیه خلقه و گوید با این
 مضمون از قول آنحضرت صلوات الله علیه که لا تقول و غیر ما تقول و ایمان عبارت است از قول و عمل و

و بیان زانند و ناقص میگردد و چنانکه خداوند متعال فرموده اند و متشابه در بیان زیبا است تشبیه تشبیه است چنانکه بعضی
 مردم گمان میکنند بلکه نیست ماضیه نزد اهل تحقیق است انشاء الله تعالی گفتن برای تبرک است نه برای رتباب کمال معلوم
 و انشاء الله تعالی که ما حق باین قبور قطعی است همچنین آدمی مومن حق نمی باشد مگر میکه قائمه او بایان شود و در
 بیان بجز در صورت صورت نه بند و و بعد گفتن ناموس انشاء الله تعالی مستحسن شد و مراد باین انشاء الله تعالی
 همچنین بیان عبارت است از اعتقاد و اقرار و عمل ببول انسان فی باعمال صالحه مقبول امری مشکوک فیه است و شکست
 از جزا مایهت موجب شکست مایهت باشد پس چه باشد که ناموس انشاء الله تعالی بگوید اگر چه اقرارش با ایمان
 است نیز در گفتن ناموس حقناج نفس فانی است با عظم ملحق و بسیار است که باینقول عجمی بحال می لاحق شود و چون انشاء
 تعالی گفت این عجل زوی زانی گردید انکسار تمام حاصل شد و اما تو که تعالی اولی است هم المومنون حقناج جو ایش نیست
 که ناماضیه حضرت یعنی مومن حق کسی است که این پنج وصف دارند یکی خوف خدا دوم اخلاص سوم توکل چهارم امتیاز ایمان
 اینها در کتب و بجهن نیست که احدی بوصول این صفات برای خود قطع کند بلکه در وی دلیل است بر آنکه وصف نفس خود و بنده
 مومن حق جائز نیست زیرا که او تعالی اقام مخصوصین باین صف فرموده و در هر دو حد این وصف تحقق نیست اگر متعین
 بقای آن مومن آن معلوم تواند شد خداوند تعالی حکم باینکه بل بل بجهن حتی باقی بنده میند الا ان یزید علیک سابق علیه الکتاب بل بل انما فی ظلم
 اهل بی پنج گفته مری حسن بصری را گفت ناموس حق گفت اگر از ایمان خدا و ملائکه و کتب بل خدا و روز قیامت و جنت و ناردعت و سایر
 پس حق این بنده و اگر از قول تعالی انما المومنون الذین از او که آمده و جنت قلوبهم می پرستی پس میدانم که من از ایشانم با ایم
 و عقیده گفت در سفر بودیم با قومی ملاقات دستیم و او گفتیم کیستید شما گفتند سخن المومنون حقناج پنج جواب ندادیم و بعد
 بن سجد و خبر کردیم گفت شما پنج جواب دادید گفتیم نه فرمود چرا گفتید که یا شما از اهل جنت هستید زیرا که شما این جنت
 و صفیان ثوبی گفته هر که زعم کرده که وی مومن حق است و گواهی نداد که وی در جنت است پس آنکس بیان آورد بنده
 بنیم و دیگر نیز هر که متعصب است باوصاف حمسه مذکوره در کرمیه و سبوت او بران شده و نزد ما نیز مومن است خدا و غیره و شر قدر
 از طرفت خدای عزوجل است و احدی را بر او تعالی حجت نیست بلکه خدا راست حجت باغیر طریق لایستل عما یفعل و هم یستولون
 و عظم خدای ماضی است در خلق او و نبیست وی و معصیت را از او نیست و دیگر عاصیان از زمانیکه عاصیان او کردند تا قیامت است
 معلوم دارد و ایشانرا هم برای معصیت آفریده و همچنین طاعت را از اهل طاعت دانسته است ایشانرا برای طاعت
 آفریده بکل مسیه لا خلق له و صائر الی ما قضی علیه و انشاء الله تعالی لایرید و هر که زعم کرده که او تعالی از عاصیان و شکبران
 طاعت خواسته و عباد برای نفس خود و شر و معصیت خواسته و عمل بر مشیت خود و بنودند آنکس زعم کرده که مشیت
 عباد غالب است بر مشیت خدا و زیاده ازین کدام اقترا بر خدا تعالی خواهد بود بلکه این قضا و مشیت و تدبیر است در
 ایشان عدل حق است در خلق و هر که مقرر علم است او را اقرار بقدرت و مشیت او لازم نیست که ما به معلوم اگر گوئی که
 جمع میان آیات و ادله بر دخول جنت باعمال صالحه و میان قول آنحضرت صلعم من یدخل الله جنة یجعله الجنة قالوا لا ادری
 یا رسول الله قال لا انا الا ان یخیرنی الله رحمة حیث یوئمه منی در حدیث دخول جنت بعمل مجرد از قبول مشیت

فانما يستدعي لنفسه من مثل فانما يفضل عليه باذلاله وازمة وازمة اخرى وانما معذرتي حتى نبشركم رسول الله من
 خلا فيها تزيير وندبر عاصت الزكوة رسول ونبى باشدا خلنا دارا وعصر بعد عصر فافاء في غير روح اذ كان كسبهم سبوا من اعدائهم
 احكام من غاية العدل والحكمة احدنا ان هذا المتعبد بالايمان العمل الصالح لنفسه لا يغيره الثاني ان غدا لا يجوز تركه غفلة
 عنه على نفسه لا على غيره الثالث ان احدنا لا يواخذ بجرية احد الرابع انه لا يذب حدا الا بعد اقامته الحق عليه بالرسول فمات
 ضمن به الاحكام الاربع من حكمة تعالى وعدله وفضلته والرد على اهل الغرور والاطماع الكاذبة وليس للميت الا طريق واحد
 باتفاق الرسل من اولهم الى خاتمهم صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين في الاطريق الحكيمة فاكثرت ان تخصي ولينا وجود الله
 سبحانه طريقه بسبيله ويجمع سبل الناس وطرقها بقوله وان هذا صراط مستقيما فاتبوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله
 وقوله تعالى وعلى الله قصد السبيل منها جازى ومن هذا السبيل جازى عن القصد وهو سبيل الحق وقال هذا صراط
 على استقيم وقال ابن مسعود رضي الله عنه خط الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم خطا وقال هذا سبيل الله ثم خط خطه فاعين بيده عن
 يساره وقال انه سبل وعلى كل سبيل منها شيطان يدعو اليه ثم قرء وان هذا صراط مستقيما الآية فان قيل قد قال
 تعالى قد عرفكم من الله ذو ذكوان سبيل يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام قيل هي سبل تتجفع في سبيل احد
 وهي بمنزلة النجاة في الطريق الاعظم وهذه هي شعب الايمان بجبهها الايمان كما يجمع ساق الشجرة اغصانها وشعبها وهذه
 السبل جادة وهي الله سبحانه بتصديق خبره وطاعة امره فطريق الحق هي اجابة الداعي اليها فالله يهدي من يهتدي
 واحد ليس بالخطا فذلك قد روي البخاري من صحيحه عن جابر رضي الله عنه قال جارت مائة كذا الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال
 انه نام وقال بعضهم العين نائمة والقلب يقظان قالوا ان نصابكم هذا مثلا فخر به مثلا فقالوا مثلا مثل رجل بناوذا
 جعل شيئا مائة وبعث واعيا فمن اجاب الداعي دخل الدار وكل من المادبة ومن لم يجيب الداعي لم يدخل الدار ولم ياكل من
 المادبة فقالوا قوله باله يفقهها فان العين نائمة والقلب يقظان الدار الجنة والداعي محمد صلى الله عليه وسلم فمن اطاع محمدا فقد اطاع الله
 ومن عصي محمدا فقد عصي الله فروي الترمذي عنه ولفظه خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عقال اني رايت في المنام كان
 جبريل عند راسي ونبيكايل عند رجلي يقولان هذا صاحبك فخر بك فقال سمع سمعت او كنت اعقل عقل فليكن فاشكرك
 ومثل امك كمثل ملك اتخذ دارا ثم غي فيها بيتا ثم جعل مائة ثم بعث رسولا يدعو الناس الى طاعة من من اجاب الرسول
 ومنهم من تركه فاشكر الله الملك الدار الاسلام والامانة الجنة وامت الرسول يا محمد فمن اجابك خل الاسلام ومن غفل
 الاسلام واغفل الجنة ومن غفل الجنة اكل ما فيها وليس لها الا مفتاح واحد فهو شهادة ان لا اله الا الله وذكر النبي
 في صحيحه من وجب بن نبينا قيل لا ليس مفتاح الجنة لا اله الا الله قال بل ولكن ليس من مفتاح الادلة اسنان فان
 امت بمفتاح له اسنان فتح لك الام يفتح وروي ابو نعيم عن اسحق قال قال عرابي يا رسول الله ما مفتاح الجنة قال
 لا اله الا الله وقد جعل سبحانه لكل مطلوب مقفا يفتح به ففعل مفتاح الصلوة الطهور كما قال صلى الله عليه وسلم مفتاح الصلوة
 ومفتاح الحج الاحرام ومفتاح الصدقة ومفتاح الجنة التوحيد ومفتاح العلم حسن السؤال ومفتاح النظر النظرة الطاهرة
 ومفتاح الزيد الشكر ومفتاح الولاية المحبة والذكر ومفتاح الفلاح التقوى ومفتاح التوفيق الرعية والرهبة ومفتاح

سین و شش و اگر آئینه نگنجد خوانند میرسدش مجری است در کوزه نهان و چنانی است و تجربه ابادان دل با خبری نما
داد و و آخر را با سن دل بر بسته شکایت و دران و حکایت ایمان است سخن از ازل جبرایت دارد و با بد نهایت حق
عند الامر سن قبل حسن بعد تفسیر قاصد است و کل سن علیها فان یقی وجه یکیش استجلال لک اکرام کی از مطالت متذکر
حالت است و یادگار احوال نبی آدم خلاصه و قاتر گو تا کون است و علامه و اوین قیودین غمگسار دل شکستگان خاکدین
کهن و نیاست و هنر بان نفس گدازشکنان جاوده آخری امیدواری از حضرت بازاری جل جلاله هم در آستانست که سوادنا
این نقوش سمر چشم بصیرت اولی الالبصار فراید و روان معانی و معنا صیرن بر محبوب عارفانی را چون با همین معنی اول
اهل هم فرموده دیده پیش برگزیده نامی آفرینش لا با یایمیش از خواب غفلت سستی شست و شونایم چون قبل است
و چه نیست با قیافه و جنبه سپهرستان از خود و رفتن جهالت غنچه و گمان تیغ خفته بطالت است این نامه نامی و مقاله کردی را
و سیله امرزشش و رحمت الهی میداند و در باره واقع در آنکه حضرت ارحم الراحمین انجومی کلام رحمته لایزال به سبقت رحمتی
و چه صدق القائلین فلن نبده کترین را بصل تقیین گردان با سننین تا عندن عبدی بی خبره که نشود و نشود پیاده
القاصد و دیده الدائرة انقراض خلق لباب الله انشی صدیق حسن بن علی اکسینی الجابی القنوجی ختم التذکره با حسن
و اذ افه خلاوة و رشوانه الاستی و احق بسلطه السالمین و جل مسان صدق فی الاخرین کان ذلک فی او اخری فی الحجة
سنة الف و اثنین و التوین و الهجرة على صاحبها افضل الصلوة اسلام التیة و الحمد لله غابر و با طنا و لا و حسن

مسامحه جمیل ایشان و دیوان المبتدا و مختصر جمیع تعریف اشیا و انبیا است که رضی الله عنهم و رضوا عنه مسامحه
 دیده محبوب محاسن جمیل ایشان است فرقی انداخته اند و با کتب جبار البشر و فضل الکلام و مختصر کتب و مختصر کتب
 طبعان و فقیه رس و بلند خیالان عیسی نفس منوع و مکشوف باد که گفت اسلامیه خصوصاً و ادیان متراس السیاحه
 قاضی و حاکم بر وقوع و اقرار قیامت و ظهور سائعه است هر کس بحسب استعداد و قوت در آنکه خود را اظهار بشرط و آثار آن
 بروز که بجز اعلام و انباء اعلام الغیوب را که واقعی این اشراف از قبیل محاللات عادی و عقلیه است خیلی سعی و زحمه و دلا
 و بر این بر اثبات موعودات و تنبیهات خود قائل گردیده بر جمعی از کسان با قوال کا همان منجان استناد کرده و جمعی
 بمکاشفات و الهامات صوفیه و اشرافیه تشبیه نموده و جماعتی از شاه راه ملاحظه احادیث صحیح و در افتاده بعضی از کتب
 و منابعی که بجوی نیزند رسول علیها شرمه صدق ترسم و غرضی بکعبه ای اعرابی کین بخ که تو میر و بی تبرکستان است
 شده اند انحراف بحسب الناس فیما یستحقون نه باب هر می و کوی روشی دیگر پسندیده و بسکی جدا گانه و دیده مسک
 تعطل ایان و دماغ خطرات نفسانی خود شده است و نیز ظاهر است که نفس خبر بدون ملاحظه خارجی محفل صدق و کذب
 است خبری با حال الطریقین بدون قریبه تر مرتبه خارجیه بتوان کرد پس از جبار اشراف ساعت با سر مبدون قریبه خارجیه که بجا
 از ثبوت رفع بجناب سالتاب است همگی اضمنا اعلام و ادیان غوال است بلکه اصغار بآن مضی تصدیق کذب
 لان تصدیق الکذب تکذیب لصدق بنا علیه و کما فی الیه یونین حضرت موفی حقیقی و استعانت مستعان تحقیق
 درین جزو زمان که عهد و ش زمان قدرت و اقرار حیان ساعت است سلاز و دومان نبوت و خلاصه خاندان قدرت
 مضمون جمیع نجات مبتدا و تبر و جاست مصدر افعال سینه مرجع ضامه که از تبریه میز با هم در ادیات مرجع مطالب
 در ایات در بیا چه دو ادین فضائل خاتمه و ناتوانی اشراف الشیخ عطف و مهربانی عبارت النفس کلام سحر بیانی
 موضوع قضیه فرست و کیاست را بط حاشیتهین یاست میاست مایست وجود و و یا اشراف فضل مقسم اخبار و
 آثار مقلح کنوز مضافت ریائیه بوستان بلاغت مجتهد صحیح النظر مجرد دانه ثالث عشر فقیه السلف حجه اول است
نواب الاجاه امیر الملک سید محمد صید یحیی خان صاحب بجا و اعلی الشیخ الاعلی اعلام
 الاعظام فی ایام دولته و حیثه و ادبی السد الواجد لاجل الناس کلامه و کلامه مایستفسر عن آثار الحشده و تبریه عن الحشده
 سده گهر افشان شده کلمه از ان رده شد و در وصف در بای سخن گو و بحر منبع او چون بر زوم سر و رخ معنی فردزان
 چه آخر و حدیث عدل و در حاست مشهور و شار فضل او مذکور و وسط و به تنقید حدیث و ضبط اقوال و تحقیق رجال
 رفع اشکال و سبق بر عشره حفاظ برده و حدیث فرخ و متر و کرد و مقال الله چه نیکو و شای و شریعت را از دست
 و پناهی و این مجاز و نافه و این علامه راعه بعد متبع و قطع آثار و اخبار و مراجعت ملاحظه کتب فارسان این مضار بحث
 از احوال و تفصیل کلام بر حرج و تعدیل و اقتناص شواهد تطبیق و از کائنات بنیادین موارد تحقیق و تدقیق و تفقیص سوا
 آخری و اول و خمس حوادث و وقایع اکسره و دودل و سنگشاف مبادی کائنات و استبصار از تعالی حواله کیفیات
 و تنجیل فنون عربین و طویل استخبار و استنوار اظوار و خیم و بیل که نطق بیان از وسعت بسط آن کوتاه و تنگ

پای و پاسته محول مضاعف در حق مسافت آن پاست و لنگ است از مطول نشئت استثنای مختصر و تالیف
کیا آورده و پس از میان اما جدا فاضل قریب و در روشن و غلبه اما جدا عیال باطل نامزد و بخشش مانند پانز
صفحات و در قیاسات که تنویر بازوی فواید ملایم و منجبه کسیر عوامند و خواند طلباست در خود آنست که رسالت خود و
حوران بستی خط نسخ کشید و در غلامی برده می نمودن گمان بر سر و نفس و اتفاق و گنگشت گمان حدائق
و فائز و ادراک و حریم نوشتن نموده مطامی و ستاری و مدح و ستایش ساسر تایید مجاری محرک و باطل نوید و از سر
ست که شاهزاده عاتقی صحرانگو ناگهان و دلبر دل بر اخبار و در قرون کسوت و احتیاط الشایع پوشیده و فار و درستی
الفاظ و معانی را چهره خود کشید اگر نقادان در خریدن آن نقد دل بسیار نداشتان است و اگر در دیدن آن دلخواه
همه تر دیده و سوره عین الصاف و ستایان است همه لشکر این محبوب غروب و با خرامد آواز غروب و این غلوت
صاحب دلان شده قبول بازگذاشته و مقبلان شد همه یکجا زاد حاکم و تفصیل و همه اطاعت و خالی و تطویل و کلید
مخزن اسرار عالم و زنجیر آئینه اطوار عالم و باطن صفیاش نور علی نوره و سوادش از سواد و دیده حور و کستانی بزم
گلها می رنگین و بهار لاله را رملت و دین و عباراتش چه گلهانی سنگینه و اشاراتش چه محبوبان نهفته و قیامت نا
جنت نشانی و مردن آورد و از فردوس خوانی و چو در تعریف او کردم زبان تر و بکام من در آمد حرم کوشه و العر
فروغ این نیر درخشان و سطوع این صبح تابان و ظهور این یوارق معارف الهیه و منوح این شوارق مطیبات
بعبودت سعادت همه در دریای امارت مهر رفته سپهر یال کوکب و روح رفعت و اشتیاق خورشید فلک عفت
غریب و بی ساطعت اما جدا می قره باصره معدلت و شهر یاری لکه لکی ملکات ماکه لکی تبات صبح سعادت با و اطلا
نواب جهان بیگم صاحب جهان رویا بریاست بنده بهیو پال متع الله المسلمین بقدر سلطنتها
و دوام دولتها تبصیر و فتح فاضل بی بدل عالم باطل کرم و مجد مولوی سید ذوالفقار احمد صبح مطیع و
مولوی محمد عبدالصمد صابنها الله تعالی عن شر کل حاسد اذا حسد بقام واقع درم شیخ و قیام الی یوم النبی صلی الله علیه و آله
و آله و ان شاء الله تعالی سال تالیف این حقیقه کامل از منشی احمد علی صاحب حمد و قصیده بدین معنی مؤلفش از
خان محمد خان تهریزیلین خاتمه است هم نظم تاریخ رد و فز بازار ستعزیز می کنند و هم وزن قصیده و معنی طرازان بلند
بروز را بگوشه محول مینشاند اگر ابدل سحر بیانی میکند ثنائی ید سیضانی نماید و اگر تان بر اول می چرب
اول بر تانی مقدم می نشینند و پانزدها و پانزده کثرت و بیست و هشتاد

تاریخ ختم کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه نوشته احمد علی صاحب متخلص به احمد سلمه الله الصمد

شیرینی سیمه عالی جنابی	جهان را فخر و عالم را مهابات	کوه طاعت بگو خنجر بگو خنجر	نگو غلام بگو باطن بگو ذات
سراپا نیست مسعود طالع	بنابر منظر و محمود اوقات	بسیاری بسیار می توان بدید	از عنوان سیادت مسود طالع
امیر ملکات یق الحسن خان	خداوند انکه بهادرش اوقات	ز مردم و لر باید جان نزارید	از لیل و لطف احسان نزارید

بزرگ شتاق نماید و جانش ریاست ازین حق را بخواهد ایه این برادرش بهر دوایج بجوش ایهت ثابت به اختر به بزم علم صدر مستدین بایستایسن چون آبجیوان عجز از غلبه اش از برادرین از اول الباب را بر میان عقلی کشت در قالب لغات و معنی فصل از دوازدهم از شریکین جماد خاشر ناطق شد بدش به بزم علم صدر مستدین روایت را امام بی مثل است همه تالیف او تشریح سنت همه تحریر او ترغیب تهذیب همه کردار او عین رشادت همه ادوات او صرف هدایت مجدد در علوم ملت حق برای حج و عمره یافت توفیق مناسک اشعار را ادا کرد زیارت کرد قبر مصطفی را سخن کرد ملک لفظ و معنی نشو و قدحی بی بی اصل چو قائلان بر این گند ساز درین آخر زمان چون آمدیم حسین بن علی را طر فرزند به کس لای و جان فزائی	بشیر بیانی جنگام ملاقات خواب ملک را اختیارات نقد این را بنزد او شفا بر تخت مکرست زمین و لغات بزم کفر با ساز و سلاطین با شاد و فتن طوفان آفات عرب نامه اش اعیان ابروت ذوی المنقول را نشخ و لا کشاید از رگ معنی سامان خواصل را از دفر و سبابت صبر کفک می آوردش هاد مخصوصا در فن اخبار آیات در بیت را دلیل بی محاکات همه تصنیف او تفسیر آیات همه تقریر او تهذیب عادات بری از جمله شطحیان عادات تمامی فکر و فنی خرافات بدون بهر آثار رسالات که میکردش سحر گان مناجات طواف و سعی به جمعی جرات سعادت یافت از دیگر زیارات بچرخ چارمین افراشت آیات نیارد گوشت بر حرف حکایات حریری پیش خواند مقامات بچشم اختران پیر سادات نواظم را مرادات مناجات ندار کاد بر لطف مدارات	خواجه کور شد درین دنیای بشیر بیانی که داند جنات برای دوستان گنجینه زر شب دست بند و مهر از دست کایم عصمه و بیگم حکم خواب از دست او کاشاد شک تلف داشتند در علم قیوس سخن چو پاری را مذکر تازی ترویم کرد اسباب قضیات عجایب شنیدیم و دیدیم و در از گلزمین نامه آور اصول فقه و تفسیر احادیث عصا اندر کف موسی عمران همه گفتار او پند و نصیحت همه تعلیم او مذکر و نادیه همه افکار او اصلاح عالم همه اسرار او انوار توحید همه اخلاق او جمیع عطف حرم کعبه را احرام بر بست سوی شیرین می آورد روی تماشا کرد بلدان غرب را نیارد سر بالین فراغت قدم در دست او گوید سخنها چنان بر انداختن اندک کتاب رسول اشقی و اقرب العین جهان شوکت شان صلا بهردم بهر حجابان شوق	بزرگش او خداوند بریات بجستل همایک رتقاعات بجانب دشمنان رخ نکایات سید و زگدشته رهنگایات میج وقت مرا حیا اموات عزاینها از و بهر دیانات سلف ابا نوح او به اخات بهر آهنگ میداند رتقات در هر کس کتب او و رسومات خبر دوست را عجا کرامات ریا حین معانی و نبیانات همه داند بگوید اندک نبیانات قدم در دست این فرشته آیات همه رفتار او نقش سعادت همه تفسیر او و ارمی عادات همه اندیشش از کلمات همه اخبار او افشا اطاعات همه عادات او سادات عادات بصد اخلاص اشواق حرارات بخود آسان گرفتند این مناسکات کتاب کرد حاصل از رتقات تذکره نام ساز و بهر رتقات عجب درم از لفظ نباتات که در او صاف و عا جرات علی مرتضی را عین رضات سواد اعظم فضل و کالات از هر در بر سکینان موات
--	--	--	--

کامی ملک و صمد و آبا و	خرابی قیامت و اموال و زراعت	بیت عالمی را کار سازدی	چنانچه بر سر جرح از باطن جات
نبرد جانات از صفت عدالت	همه اوقات از وقف و عبادت	دو نیمه کرده ام چرخ و سنجش	یکی نیمه خرد و دیگر گزافات
عاقبت خیرت را نه صدمه	فضای سخن دولت را نه غایت	چینش صانع دولت را طاعت	جانش خشم را زمین را نه عداوت
نه بنیم بحر عیش را گران	نمرازم کار و دانش را نه نجات	مهر خورشید و کافور و فرات	سر ایدادش داد و دولت
چگونه و صفت و یک یک شمار	چه کسی را شکر کند ششم محال است	بخوابم و بیدارم بر سر سجده	شاه ششم پیش می سپید است
یکال من بسا لطف نهان	نسبوی من بسوی چشم غایت	درین فرصت کتابی را جایی	که نام او بود حج الکرامات
رقم فرمود در اسطرلابات	از اخبار و احادیث و روایات	و آدم یک روز آغاز عالم	بنایت را رسیانده و طایات
شگفته نسخه تحریر کرده	سبارک نام از فرزند حایات	سوادش رخ بر رخسار خورشید	سطور شش و کس از انبار جات
کتابی منی از طومار عالم	کتابی حافل مجموعه اشاعت	محمد ز ادب بلائی مستند بودم	میسر بر جاوید و رقیات
باین بطور و باین تنبیه و باین نظم	نرمیدم من کتابی در دراست	زوی تحقیق و تنقیح مقاصد	سر ایداد بیت در میان
دلیل بر جوان دارا خرسه	و نیز خاطر با سوراخات	چو سال طبع و تالیفش بخت	بر بخت ما و حسن تقاضات
	منووم نیز تاریخش نقص	سر و شمع گفت محشر را علای	

قصیده بعد از سخن رانی حافظ خان محمد خان پیشاگر کاتب و دیوبند لازم است مال مریح
حضرت مولف حج الکرامه منیع اندکی تلمیم

فغان بر آرم از دل به نفس چار	نفس گداز گدایان آرزوی کما	بودن عالم در دستم از مجور می	از اقدانی خویش هم از تواریکی
میرزا پیش بسته دل نشاد	اگر از شک پیروز بودن آ	تن زار و جان زین جان نماند	که چرخ بقدرت فراکش بداد
تن مراست بیداد شستبای سپهر	دلی مراست در هم کشیده است	دل ستوده با بنوه لشکر اندوه	تن زار با نوحه تنه بر آزار
ز دست مهر و ز شور و سیاه دم	ز دست مهر و ز نور و سیاه دم	ز گداز خود و دستم جان گشت	ز روزگار خود و دستم جگر پرشته غار
زمانه با همه گانگی یگانه جور	سپهر با همه چرخ و نشانه جور	سپهر با همه اندرون گریه و زاری	ستاره را منم اکنون خیره و زاری
کیم بجاوه بخت با حال طریق	کیم بر روغنیت و فتاده بنهار	اگر چنین بود از نوا می بخش	ولی نصیب شکستم ترا در بنهار
مرست منو بولی طراز شعل آه	مرست شعله آه نقشینه ترا	و باز مانده ایم بنده در گاه	ایا نکات شایسته چاکر سکار
تصدیق امیری منم که هست از	نظم بر اندک شایسته و دیار	جناب سیاه و الا که از ملکات	که روی و کس و لور با بظلال بهار
چو سلازل اولاد حمید رصفه	بسی علامه آل خدیو مختار	حکمی شکر فائز حشمته فقره	حشمته لبش با زبانه گفتار
چون آب میان گرفت پیدا شد	ز سرمه و سرمه او گل شگفته معمار	کیم به دست و امان شوکتش صمد	که شکسته کرده و قاز او که سار
به لطف دست آن در خیره چشم	به خلق او دست کان از چشمه	ایا بوی تو به جانم و تو درین گل	ایا بوی تو بنده خود از درین خار
ایا قاجار و شکرت بهیدستی	ایا کله زده بندگان تو از باد	هر گاهی عبادت حرق میباید	بر آستان تو پیشانی است مرفع

عصای تیرمیدو فانان خراب	نخاوت تو زود و دور گزرا	چاقم پیا چاقم پیا	رسانه که کف جو تو فتنه شد
عجب که بدو اتور و زین جیش	عجب که بدو با تو هر ششم شد	رسیده سر شفته ام خیل سبل	رسیده دل دیوانه سمن دشوار
چنانکه شان بود از خوبی و نیکو	مرا ز نسبت شاد گوی سانه ما	چنان بوجیت تو شهرت گرفت	که پا بوم ستار شستم ز ستار
کمال فتنه خرابیم که فرمودست	خود از زبان من خود غنچه شد	چو بند خوبی و خوبی خداست	اگر نه بر من از بهر خود غریزم و
میر کف باشی و بن میر لک	منو اگر ز پسری مرادین و	چنان شکست ای ستود عالم	کنون و عا کنت کامی جیش
	پرستان تو پادشاه حسن علی	بدشمنان و قیصری نوونی کا	

قصیده حمید در مدح جناب علی نقی رئیس دلاور عظم طبقه علای میهنه نواب بهر جان گیم

جناب عریب لیه بهر حال ام الله اهل الاقبال نتیجه طهار جبهه فکر آسمان پیونید حاصل بلند

پایه عالم گران آدیب فرید این من مولوی فیض کجس حنا سهران پیوستی سلمه هم لند

منم که میکنم از جنت از گون	که در حقیقتش دم با عرض	درین ایام شباهم تمام شد کبشی	بچشم خود گرم چهره حصول
در اشتیاق حصول اد جان دم	چنانکه در غم شیرین پیروزان	انصاف کتب کتب ترقی مکوس	قرین طالع محسم غموت آما
بگام خود تو دم بگام خویش	خدا کند که کسی خیر و ازیل	که خیر و ازیل امداد چون	جزا که در کف دست حق و
جنابش جهان گیم که اگر هست	هزار دولت قارون و و	بسته همه طبع و عمار حصول	بصرف دولت و قید حصول
کسی که نکرده مقصود او نشد حاصل	گر کسی که چون تو بی نصیب	هر چه بود در کجایان به فعل	زود و دانش و دنیا و غیر حسن
بنا سو و دولت از برین انصاف	جهان بجنبه از جنبه این	شبه بحث حدیث قدیم در کجا	کویت سلطنتش بود و سخط الا و
ببین دولت و کونست اول و	محو آفر و کونست آخر آبا	ریاستی که نشاند بر زیر دانش	خواب شده چو بیت اخون
شعاعی جهت الانیش اول طاق	دعای دولت تا بدین آخر	اگر یکایک غم می رسد شهرت	شافتی و گرا و روح جانب
بجهت حدیث سر کشی چنان	که سخن طبع نباله بگو و	ببین محققش می رسد کتاب	بدل شود و بساوی تبار
درین که دل تغیر جز در جوش	بگویش کس سر در حق	حکیم بر سر سیدان هر زمر	بچشم خود نگرد لا ستای
چه تابانست که دست تم دراز	زبان بلرزه فتد از لفظ	تبیخ او ز دستش اکل	بزار او ز سر و در و
و می که تصور بر اعدای	کند که بوی خاتم شکست	کوا جمال که سوسن نظر	کرا و مانع بوسش بد
حجاب عفت او مانع و حصول	شکو و کینت او بیل	بکام عصمت او که سنا	بیزم او بتوان غنچه
سواد لیل بیامس نهاده	برابر است مگر سنی بیامس	شای او و تو انم جز این	که تا سکون از حسی
	ببار و دولت او باد قائم	ببین سید که زمین	اگر الا بجا

معنی جامع الکریم فی تائید الیقین

نمبر	خطا	صواب	نمبر	خطا	صواب	نمبر	خطا	صواب	نمبر	خطا	صواب
۲	۱	وہیں	۲۳	۵	مفتوح	۲۳	۵	اصوح	۲۴	۲۴	حیرت
۳	۲	اہوال	۲۳	۱۲	انکار	۲۳	۱۲	انکار	۲۴	۲۴	تقریب
۴	۳	احوال	۲۴	۲۹	مفتوح	۲۴	۲۹	مفتوح	۲۴	۲۴	ہا
۵	۴	مفتوح	۲۴	۲۹	مفتوح	۲۴	۲۹	مفتوح	۲۴	۲۴	استاد
۶	۵	مال	۲۴	۲۹	مال	۲۴	۲۹	مال	۲۴	۲۴	مفتوح
۷	۶	مال	۲۴	۲۹	مال	۲۴	۲۹	مال	۲۴	۲۴	درجہ
۸	۷	واحد	۲۴	۲۹	واحد	۲۴	۲۹	واحد	۲۴	۲۴	مود
۹	۸	یکون	۲۴	۲۹	یکون	۲۴	۲۹	یکون	۲۴	۲۴	مال
۱۰	۹	الدرسا	۲۴	۲۹	الدرسا	۲۴	۲۹	الدرسا	۲۴	۲۴	ماخر
۱۱	۱۰	دری	۲۴	۲۹	دری	۲۴	۲۹	دری	۲۴	۲۴	عسل
۱۲	۱۱	مفتوح	۲۴	۲۹	مفتوح	۲۴	۲۹	مفتوح	۲۴	۲۴	الدرجہ
۱۳	۱۲	مفتوح	۲۴	۲۹	مفتوح	۲۴	۲۹	مفتوح	۲۴	۲۴	وامتہ
۱۴	۱۳	دری	۲۴	۲۹	دری	۲۴	۲۹	دری	۲۴	۲۴	مفتوح
۱۵	۱۴	صاعی	۲۴	۲۹	صاعی	۲۴	۲۹	صاعی	۲۴	۲۴	ہزار
۱۶	۱۵	در	۲۴	۲۹	در	۲۴	۲۹	در	۲۴	۲۴	شدہ
۱۷	۱۶	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	شدہ
۱۸	۱۷	دوئی	۲۴	۲۹	دوئی	۲۴	۲۹	دوئی	۲۴	۲۴	دوئی
۱۹	۱۸	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۰	۱۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۱	۲۰	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۲	۲۱	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۳	۲۲	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۴	۲۳	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۵	۲۴	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۶	۲۵	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۷	۲۶	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۸	۲۷	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۲۹	۲۸	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۰	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۱	۳۰	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۲	۳۱	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۳	۳۲	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۴	۳۳	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۵	۳۴	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۶	۳۵	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۷	۳۶	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۸	۳۷	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۳۹	۳۸	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۰	۳۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۱	۴۰	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۲	۴۱	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۳	۴۲	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۴	۴۳	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۵	۴۴	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۶	۴۵	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۷	۴۶	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۸	۴۷	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۴۹	۴۸	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی
۵۰	۴۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۹	ساست	۲۴	۲۴	دوئی

صواب	خطا	کلمه	تصحیح	صواب	خطا	کلمه	تصحیح	صواب	خطا	کلمه	تصحیح
شبهه	شبهه	۱۰	۹۰	ظاهرین	ظاهرین	۲۱	۴۸	رای	رای	۲۵	۵۵
مقالات	از مقالات	۱۱	۵	اهویش	اهویش	۱۸	۴۹	گشت	گشت	۲۴	۵۰
جز	جز	۱۲	۵	فضلیم	فضلیم	۲۱	۵۰	دبست	دبست	۵۱	۵۱
علیه	علیه	۱۵	۵	انبه	انبه	۲۳	۵۰	علاون	علاون	۹	۵۹
مقاله	مقاله	۲۶	۵	و جبر	و جبر	۱۶	۵۱	عمران	عمران	۴	۹۰
نمی شود	نمی شود	۲۴	۵	+	+	+	+	سفر	سفر	۱۴	۵۰
شبهه	شبهه	۴	۹۰	گذشته	گذشته	۲۳	۵۳	سفر	سفر	۱۸	۵۰
کلیه	کلیه	۱۰	۵	و کول	و کول	۱۰	۵۰	تقل	تقل	۹	۶۲
دوسره	دوسره	۲۳	۵	اگر	اگر	۴	۵۵	این	این	۱۶	۵۰
لعن	لعن	۲۴	۵	+	+	+	+	و نام	و نام	۲	۶۳
دشبهه	دشبهه	۴	۱۱۰	جیور	جیور	۱۲	۵۶	و بعضی	و بعضی	۲۳	۵۰
رافضه	رافضه	۴	۵	و نبات	و نبات	۱۱	۵۰	یسوی	یسوی	۲۳	۶۳
محرض	محرض	۹	۵	نابادنا	نابادنا	۲۳	۵۴	رو	رو	۱۹	۶۴
فضل و دایم	فضل و دایم	۵	۵	با انحصار	با انحصار	۱۶	۵۸	شبهه	شبهه	۲۴	۵۰
و کیفیت	و کیفیت	۱۰	۵	دمال	دمال	۱۴	۵۰	فضل و دایم	فضل و دایم	۱۹	۶۵
کنند	کنند	۲۳	۵۱	و ازوج	و ازوج	۳	۵۹	عبارت	عبارت	۱۰	۶۸
نقت	نقت	۸	۶۲	و غدا	و غدا	۴	۵۰	محمد	محمد	۲۵	۵۰
و اخوه	و اخوه	۹	۵۰	و اعاد	و اعاد	۵	۵۰	اهلبان	اهلبان	۱	۴۰
خلاف و دایم	خلاف و دایم	۱۲	۵۰	نزول	نزول	۱۰	۵۰	ناجه	ناجه	۱۴	۵۰
بر درش	بر درش	۲۲	۱۲۳	در شهر	در شهر	۱۲	۵۰	فضل و دایم	فضل و دایم	۵	۴۱
زیدین	زیدین	۲۲	۵۰	سیک	سیک	۱۹	۵۰	انفا	انفا	۲۴	۵۰
فانک	فانک	۲۴	۵۰	اطراف	اطراف	۲۲	۵۰	تکلیف	تکلیف	۹	۴۲
انتهای	انتهای	۵	۱۲۳	ناظر	ناظر	۲۱	۹۰	و دایم	و دایم	۱۰	۵۰
شاگرد	شاگرد	۱۶	۵۰	کلکین	کلکین	۲	۹۱	ریت	ریت	۱۸	۵۰
نشرت	نشرت	۱۴	۵۰	و ار	و ار	۱۱	۵۰	سواد	سواد	۲۵	۵۰
است	است	۱۳	۱۲۱	سینر	سینر	۲۳	۹۲	منتق	منتق	۴	۴۳
فضل و دایم	فضل و دایم	۱۲	۵۰	و شکر	و شکر	۲	۹۳	ترت	ترت	۱۸	۵۰
علی ثلث	علی ثلث	۱۶	۵۰	فضل و دایم	فضل و دایم	۱۲	۹۶	تری	تری	۲۳	۶۳
سیله ثلث	سیله ثلث	۱۸	۵۰	علم	علم	۱۲	۵۰	بن برادر	بن برادر	۵	۴۴
گفت الذی	گفت الذی	۱۲	۱۰۴	علم	علم	۱۱	۵۰	درشت	درشت	۱	۴۵

ردیف	کتاب	صفحه	موضوع	ردیف	کتاب	صفحه	موضوع	ردیف	کتاب	صفحه	موضوع	ردیف	کتاب	صفحه	موضوع
۱۰۶	مرب	۱	اکتیت	۱۳۲	۱	بکر	مگر	۱۲۴	۱	عرس	عروس	۱۰۷	مرب	۱	اکتیت
۱۰۷	کلیات	۱	مسابی کل احد	۱۳۳	۱۵	سختیات	سختیات	۱۲۵	۳	این	این	۱۰۸	کلیات	۱	مسابی کل احد
۱۰۸	دزمیر	۵	دزمیر	۱۳۴	۲۶	اسکندر	اسکندر	۱۲۶	۴	دواری	دواری	۱۰۹	دزمیر	۵	دزمیر
۱۰۹	اصطلاحات	۱۰	اصطلاحات	۱۳۵	۲۰	استو و استو	استو و استو	۱۲۸	۲	عرو و عرو	عرو و عرو	۱۱۰	اصطلاحات	۱۰	اصطلاحات
۱۱۰	مراعی	۱۵	مراعی	۱۳۸	۱	الختل	الختل	۱۳۰	۳	عمرین	عمرین	۱۱۱	مراعی	۱۵	مراعی
۱۱۱	وکت شاه	۲۰	وکت شاه	۱۳۹	۱۹	وشتی	وشتی	۱۳۱	۱۴	دلی طبع	دلی طبع	۱۱۲	وکت شاه	۲۰	وکت شاه
۱۱۲	مسل سر	۲	مسل سر	۱۴۰	۲۰	مخطبا	مخطبا	۱۳۲	۲	اد و اد	اد و اد	۱۱۳	مسل سر	۲	مسل سر
۱۱۳	فرقیه	۱۵	فرقیه	۱۴۱	۱۴	کرد	کرد	۱۳۳	۲۲	وکات	وکات	۱۱۴	فرقیه	۱۵	فرقیه
۱۱۴	اماده	۲۳	اماده	۱۴۲	۱۰	فضل و فضل	فضل و فضل	۱۳۴	۸	پسید	پسید	۱۱۵	اماده	۲۳	اماده
۱۱۵	فلاسه	۱۸	فلاسه	۱۴۳	۲۵	شامرد	شامرد	۱۳۵	۴	لحن	لحن	۱۱۶	فلاسه	۱۸	فلاسه
۱۱۶	ارل غم	۹	ارل غم	۱۴۴	۱۹	دراز	دراز	۱۳۶	۱۳	دلیا	دلیا	۱۱۷	ارل غم	۹	ارل غم
۱۱۷	فضل جبار	۱۰	فضل جبار	۱۴۵	۴	داند	داند	۱۳۷	۱۴	فقیه	فقیه	۱۱۸	فضل جبار	۱۰	فضل جبار
۱۱۸	محمد مسلم	۱۱	محمد مسلم	۱۴۶	۲	بایکین	بایکین	۱۳۸	۳	خدا	خدا	۱۱۹	محمد مسلم	۱۱	محمد مسلم
۱۱۹	حدر	۱۲۳	حدر	۱۴۷	۲۵	یری	یری	۱۳۹	۶	خطیم	خطیم	۱۲۰	حدر	۱۲۳	حدر
۱۲۰	مشتق	۱۲	مشتق	۱۴۸	۱۲	فضل و فضل	فضل و فضل	۱۴۰	۱۱	احسن	احسن	۱۲۱	مشتق	۱۲	مشتق
۱۲۱	الطالع	۴	الطالع	۱۴۹	۲	دسری	دسری	۱۴۱	۱	علاق	علاق	۱۲۲	الطالع	۴	الطالع
۱۲۲	یتقر	۴	یتقر	۱۵۰	۹	برکتند	برکتند	۱۴۲	۱۳	کرد و کرد	کرد و کرد	۱۲۳	یتقر	۴	یتقر
۱۲۳	الاصفار	۴	الاصفار	۱۵۱	۱۴	بجودات	بجودات	۱۴۳	۲۰	نیز	نیز	۱۲۴	الاصفار	۴	الاصفار
۱۲۴	دسان	۱۱	دسان	۱۵۲	۲۳	اسقامت	اسقامت	۱۴۴	۲۲	مراختنم	مراختنم	۱۲۵	دسان	۱۱	دسان
۱۲۵	تر	۵	تر	۱۵۳	۲	دارامو	دارامو	۱۴۵	۲۶	اکم	اکم	۱۲۶	تر	۵	تر
۱۲۶	الغفار	۴	الغفار	۱۵۴	۲۱	داران	داران	۱۴۶	۲۵	مشبیه	مشبیه	۱۲۷	الغفار	۴	الغفار
۱۲۷	منته	۱	منته	۱۵۵	۵	عاسته	عاسته	۱۴۷	۲۴	الصرع	الصرع	۱۲۸	منته	۱	منته
۱۲۸	محل	۲۹	محل	۱۵۶	۲۲	ایزالدینا	ایزالدینا	۱۴۸	۱۳	شاهرم	شاهرم	۱۲۹	محل	۲۹	محل
۱۲۹	ورقه	۲۴	ورقه	۱۵۷	۱۳	سین	سین	۱۴۹	۲۲	یدق	یدق	۱۳۰	ورقه	۲۴	ورقه
۱۳۰	اللقب	۱۵	اللقب	۱۵۸	۹	قیص	قیص	۱۵۰	۲۲	دجاسان	دجاسان	۱۳۱	اللقب	۱۵	اللقب
۱۳۱	فضل و فضل	۵	فضل و فضل	۱۵۹	۱۲	جیش	جیش	۱۵۱	۱۴	الف	الف	۱۳۲	فضل و فضل	۵	فضل و فضل
۱۳۲	لصار	۹	لصار	۱۶۰	۹	علم	علم	۱۵۲	۳	وانساک	وانساک	۱۳۳	لصار	۹	لصار
۱۳۳	عدول	۱	عدول	۱۶۱	۵	سرخود	سرخود	۱۵۳	۱۳	طبل	طبل	۱۳۴	عدول	۱	عدول
۱۳۴	نسل شار	۲۳	نسل شار	۱۶۲	۲۶	دور و دور	دور و دور	۱۵۴	۱۳	طبل	طبل	۱۳۵	نسل شار	۲۳	نسل شار
۱۳۵	معروف	۲۴	معروف	۱۶۳	۲۶	دور و دور	دور و دور	۱۵۵	۱۳	طبل	طبل	۱۳۶	معروف	۲۴	معروف

کتاب	خطا	صواب	کتاب	خطا	صواب	کتاب	خطا	صواب
۲۱۹	۲	بیتقید	۲۱۵	۱۰	کاد	۲۱۹	۱۵	غریبه
۲۱۹	۱۹	ملاقم	۱۵	۱۵	الشیخی	۱۹	۱۹	نظیر
۲۱۹	۲	داودیک	۱۵	۱۵	بقایه	۲۱۹	۱۰	باحت
۲۱۹	۹	افرنج	۲	۲	هنا	۲۱۹	۲	هنا
۲۲۰	۲۱	بیس	۲۲۴	۲	روح	۲۲۰	۲	ایری
۲۲۲	۲۳	درجرام	۱۴	۱۴	البرزال	۲۲۲	۱۳	انی
۲۲۲	۱۱	وحدان	۱۹	۱۹	یسویک	۲۲۲	۱۱	دور
۲۲۲	۹	طامات	۲۱	۲۱	سکلا	۲۲۲	۲۲	ایضات
۲۲۹	۱۱	ایبیه	۲۱۹	۵	گوید	۲۲۹	۱۳	زنا
۲۲۹	۱۹	انهار	۲۴	۲۴	سکلا	۲۲۹	۲۴	سکلا
۲۲۹	۲۴	منقص	۲۵۰	۲	نقله	۲۲۹	۲۴	سکلا
۲۲۹	۴	سکلا	۲۵۰	۴	سکلا	۲۲۹	۱۰	سکلا
۲۳۱	۱۲	آل طالب	۲۵۰	۴	سکلا	۲۳۱	۹	بار
۲۳۱	۱۸	قول	۲۵۲	۳	دور	۲۳۱	۲۳	سکلا
۲۳۱	۲۲	کاک	۲۵۲	۹	باشان	۲۳۱	۱	سکلا
۲۳۱	۲۶	طواف	۲۵۳	۱۲	لاعلم	۲۳۱	۲	سکلا
۲۳۱	۴	صفا	۲۵۳	۱۰	خاضران	۲۳۱	۱۹	سکلا
۲۳۱	۱۰	بخان	۲۵۴	۵	یخ	۲۳۱	۲۱	سکلا
۲۳۱	۱۳	صفا	۲۵۴	۱۰	عبید	۲۳۱	۵	سکلا
۲۳۹	۳	امرات	۲۵۵	۳۰	شدودت	۲۳۹	۱۰	سکلا
۲۳۹	۱۹	یافته	۲۵۵	۶	تو	۲۳۹	۱۲	سکلا
۲۳۹	۱۱	دغیفه	۲۵۵	۱۳	المنظر	۲۳۹	۱۵	سکلا
۲۳۹	۲۰	اظهر	۲۵۵	۲۰	قریت	۲۳۹	۳	دلیل
۲۳۹	۱۱	بعق	۲۵۵	۲۱	کشت	۲۳۹	۱۳	اتحاد
۲۳۹	۲۳	اتنین	۲۵۵	۲۲	برما	۲۳۹	۳	بند
۲۳۹	۳	الدنيا	۲۵۵	۱۹	اول	۲۳۹	۶	ماتی
۲۳۹	۱	دایودان	۲۵۵	۵	لغز	۲۳۹	۲	دارند
۲۳۹	۹	دشمنیه	۲۵۵	۲۴	سکلا	۲۳۹	۲	ازدیده
۲۳۹	۱۳	دیزد	۲۵۵	۱	سکلا	۲۳۹	۴	سکلا
۲۳۹	۳	باخرا	۲۵۵	۱۳	انقضا	۲۳۹	۱۵	فکر

کتاب

کتاب

صواب	خطا	۲۵	۲۶	صواب	خطا	۲۵	۲۶	صواب	خطا	۲۵	۲۶
مستم	مستم	۲۵	۳۵۱	دورگوش	دورگوش	۲۲	۳۲۱	اعتزاز	اعتزاز	۲۳	۳۲۱
بدر	بدر	۱۵	۳۵۳	کردن	کردن	۹	۳۲۲	ارابجو	ارابجو	۳	۳۲۲
یشبه	یشبه	۱۸	۳۵۴	دشانی	دشانی	۱۴	۳۲۳	برجانب	برجانب	۱۳	۳۲۴
دلا یشبه	دلا یشبه	۴	۳۵۵	شقیق	شقیق	۱	۳۲۴	مرادر	مرادر	۱۲	۳۲۵
جبار	جبار	۱۴	۳۵۶	القیمة	القیمة	۲۱	۳۲۵	درقفا	درقفا	۲۱	۳۲۶
عدوة	عدوة	۲۵	۳۵۷	فقیق	فقیق	۱۳	۳۲۶	یا یکدیگر	یا یکدیگر	۲۳	۳۲۷
کتابتین	کتابتین	۲۶	۳۵۸	ششصد	ششصد	۲۳	۳۲۷	x	x	x	x
و لقة	و لقة	۱	۳۵۹	اباهم	اباهم	۴	۳۲۸	برادران	برادران	۲۲	۳۲۹
فیقبا	فیقبا	۳	۳۶۰	ابانهم	ابانهم	۱۱	۳۲۹	دوینار	دوینار	۱۴	۳۳۰
جند	جند	۴	۳۶۱	تقادل	تقادل	۱۱	۳۳۰	خوابن	خوابن	۱۲	۳۳۱
کلا اورا	کلا اورا	۱۶	۳۶۲	مما	مما	۱۴	۳۳۱	یا قریب	یا قریب	۱۲	۳۳۲
ور	ور	۱۱	۳۶۳	دعصنا	دعصنا	۱۵	۳۳۲	دورکن	دورکن	۵	۳۳۳
حسني	حسني	۴	۳۶۴	ولا	ولا	۱۴	۳۳۳	جواز	جواز	۹	۳۳۴
بیجا	بیجا	۲۳	۳۶۵	داین نیر	داین نیر	۱۲	۳۳۴	کور	کور	۱	۳۳۵
نرمی	نرمی	۲۴	۳۶۶	ترج	ترج	۱۴	۳۳۵	دو سخال	دو سخال	۴	۳۳۶
گفته اند	گفته اند	۱	۳۶۷	نفمای	نفمای	۱۹	۳۳۶	دو سبیل	دو سبیل	۲۶	۳۳۷
اربط	اربط	۱۶	۳۶۸	فمن لعل	فمن لعل	۱۱	۳۳۷	المحنات	المحنات	۱۴	۳۳۸
پدر	پدر	۱۸	۳۶۹	فصل بستم	فصل بستم	۲۱	۳۳۸	نور	نور	۲۱	۳۳۹
فیقبا	فیقبا	۱	۳۷۰	برسی	برسی	۹	۳۳۹	زحف	زحف	۲۲	۳۴۰
اثمانا	اثمانا	۲۵	۳۷۱	بلند	بلند	۱۳	۳۴۰	ارحاکم	ارحاکم	۲۵	۳۴۱
المجسته	المجسته	۴	۳۷۲	بیش	بیش	۱۴	۳۴۱	پیمه	پیمه	۴	۳۴۲
جاوش	جاوش	۱۹	۳۷۳	ایجنین	ایجنین	۲۳	۳۴۲	السلام	السلام	۱۹	۳۴۳
و غیره	و غیره	۹	۳۷۴	تنها	تنها	۸	۳۴۳	دوست	دوست	۲۴	۳۴۴
فی الباب	فی الباب	۱۱	۳۷۵	ابن جان	ابن جان	۱	۳۴۴	امارت	امارت	۴	۳۴۵
انفردا	انفردا	۲	۳۷۶	عامة	عامة	۱۱	۳۴۵	کردن	کردن	۱۸	۳۴۶
خرج	خرج	۸	۳۷۷	حمر	حمر	۱۳	۳۴۶	نهر	نهر	۹	۳۴۷
مختلف	مختلف	۱۰	۳۷۸	کس	کس	۲	۳۴۷	دقتة	دقتة	۲۱	۳۴۸
خراسان	خراسان	۳	۳۷۹	کاسه	کاسه	۲۵	۳۴۸	غزل	غزل	۱۲	۳۴۹
الحامی	الحامی	۴	۳۸۰	بیابکه	بیابکه	۱۰	۳۴۹	اصحاب	اصحاب	۱۶	۳۵۰
حک	حک	۱۲	۳۸۱	کاشف	کاشف	۹	۳۵۰	این	این	۱۹	۳۵۱

[illegible]

صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا
صلوات	صلوات	مستغفر	مستغفر	طبیعیات	طبیعیات
۲۶	۵۰۱	۲۲	۲۹۴	۱	۳۹۴
موت	موت	احوال	احوال	۲	۵
۲۴	۲۴	۲۲	۲۲	۳	۱۳
سنگ	سنگ	سلاست	سلاست	۱۳	۱۳
۱۵	۵۰۲	۲۰	۲۹۸	۱۴	۱۴
		اول	اول		
		۵۰۱	۵۰۱		

و گفت افطار آب شیرین طلب کرد و نمخ کرد و ندی پس بخواب رفت چون وقت سحر شد گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله نظر کرد بر من
ازین سقف بادوی و لوی از آب بود و گفت بنوش ای عثمان پس شام شدیم تا آنکه سیراب شدم پس گفت یاده که باز شویم
تا آنکه پرسیدم و مردیست او مهاجر بن حبیب که فرستاد عثمان رضی الله عنه کسی را نزد عبداللہ بن سلام و وی مخصوص بود و گفت
برادر سر خود را و بین این کوہ را بدرستی که آنحضرت صلی الله علیه و آله شرف کرد این سوراخ را و گفت ای عثمان محاصره کرد و در تفرقه
آری پس فرمود و بخت دلوئی از آب نوشیدم از آن محلی که بر آن بر جگر خود پست فرمود اگر خواهی و عاکم خدارا پس نصرت
دیده ترا برایشان اگر خواهی افطار کنی نزد ما پس ختیار کردم افطار را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله پس شام شد همان روز آخر
احکامات بن ابی السائبه فی سنده جلال الدین سیوطی در تنویر دایم طایف در فیل الشبهات از عبداللہ بن سلام
که گفت آنم عثمان او وی مخصوص بود پس گفت مرصبا ای برادر دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله درین خود که میفرمایند
محاصره کردند جز گفتن آری فرستادند که نزد آنحضرت آری پس او بخت دلوئی از آب نوشیدم از آن
چند تا آنکه سیراب شدم تا آنکه می یابم سردی آن در میان هر دو پستان میان هر دو دوش خود و فرمود اگر خواهی
منصوب شوی برایشان و اگر خواهی افطار کنی نزد ما پس اختیار کردم تا آنکه افطار کنم نزد وی پس کشته شد عثمان
رضی الله عنه همان روز و گفت عدی بن عامر رضی الله عنه شنیدم از وی روزیکه کشته شد عثمان فرموده بادای این
عثمان بر فوج و بر جان بشارت بادای بن عثمان بر غیر غضبان شاد و شولست ابن عثمان بن عفان بن رضوان پس التفات
کردم سحیحی را ندیدم رواه ابو نعیم و گفت از بن حبیب شنیدم که دیدم عثمان را شب هنگام پس فرود رفت یا رسول الله
از پس پشت ما پس رسیدیم تا آنکه نزدیک بودیم که بر گردیم پس غمناک گردیدم و میگویم بر شما مایه تا شنیدم آن
ایم تا حاضر شویم او را یا شما پس بود و زکر که میگفت و الله که این ملائکه نبودند و از حبه الطبرانی و ابو نعیم و هم ابو نعیم
عده روایت کرده که مکش کرد عثمان در حین کوه که نام صحنی است بمدينه سه روز و درین می کردند و او را تا آنکه
او از او و آنکس گفت و نماز را میزد بروی که خدای تعالی نماز کرد و بروی او تا آنکه خروج کرد و بروی عبداللہ
بن عدس ملوسی و کنانه بن بشر رئیس خوارج بودند و غیر ایشان که با اهل مدینه بودند و خلقی از او باش مردم بروی نماز
کردند و عبدالرحمن مذکور و اصحاب و بعد یکسال یا دو سال ازین اقیه بخیل لبیان کشته شدند و در حدیث آن
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله بیرون آیند مردم که بیرون رودند از دین چنانکه بیرون میروند و تیر از ریتنه کشته شوند در جبل
لبیان رواه ابی نعیم و ابو نعیم و از زوجه السیوطی فی الخصائص الکبری و هم ابو نعیم از عثمان بن مره عن امه روایت
که گفت ما روی شنیدم جن را که نوحه میکرد و در عثمان بالای مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شب پس از آنکه گفته
شد مگر نه روزی ای من است و بیرون با صلی الله علیه و آله ثم جاءوا بکوه بنحون صقرا کاشته باده و زینت
آنحضرت صلی الله علیه و آله الکتاب و بود علی علیه السلام هنگام قتل وی در زینتی که مراد او بود و چون خبر قتل وی را شنید
از شدت سماعش دشت کرده از آنجا آمده امام حسن علیه السلام را طایفه زد و در سینه حبیب علیه السلام هم دست
و عبداللہ بن جعفر و ابن الزبیر را سخت گفت و فرمود آگشته شود عثمان و شما زنده باشند پس عذر آنکه کردند